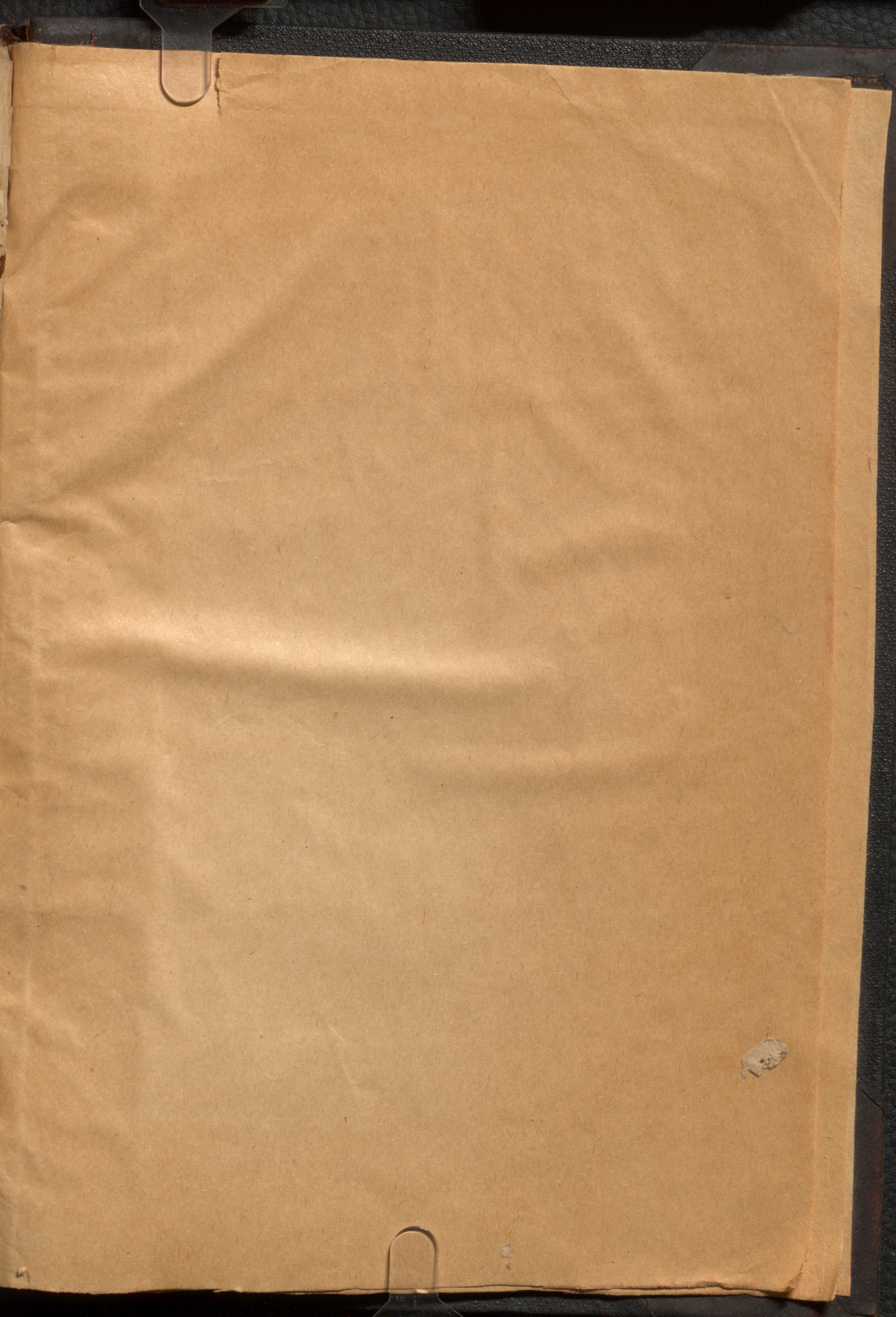




48

جنة العلاج

و

دستور العلاج

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب والواب طب بر احوال نبض و بحران
وغیره واین کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو مقاله مقدمه
در بیان حفظ صحت و بیان حد طب و احوال تندرستی و بیماری
واحوال نبض وغیره مشتملست بر شانزده باب و هر بابی
بچند فصل مبین میشود مقاله اول در امراض مختص بعضو معین د
این بیست و پنج باب است تا همیات و هر بابی بچند فصل و هر
فصلی بچند نوع میگردد مقاله دوم در امراض غیر معین بعضو
و مشتملست بر بیست باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع
بیان میشود مقدمه در بیان حفظ صحت و نبض و بحران وغیره و مشتمل
بر شانزده باب باب اول در بیان حفظ صحت و آن شانزده باب
اول در بیان حفظ صحت و آن شانزده فصل است فصل اول در
هوا فصل دوم در تدبیر فصلهای سال فصل سیم در تدبیر شهرها و خانها و مسکن
منزلی فصل چهارم در تدبیر جامه پوشیدن فصل پنجم در تدبیر غذا
ششم در تدبیر دانستن آب فصل هفتم در تدبیر شراب فصل

اکه بایدکی باید کرد فصل سیم در آنکه چند چیز از پیش آب باید جست فصل چهارم
در بیان رنگ پیش آب فصل پنجم در بیان پیش آب سفید فصل ششم در بیان پیش
آب زرد و اسباب و علامات و آنچه بران دلالت کنند فصل هفتم در بیان پیش آب
سرخ فصل هشتم در بیان بول فصل نهم در بیان دلائل رنگهای مرکب فصل دهم
در بیان دلائل قوام بول فصل یازدهم در بیان بسیاری و اندکی بول فصل دوازدهم در بیان دلایل
کفک فصل سیزدهم در بیان دلایل رسوب فصل چهاردهم در بیان اندکی و بسیاری رسوب
فصل پانزدهم در بیان آنکه رنگ رسوب دلالة دارد فصل شانزدهم در بیان قوام رسوب
فصل هفدهم در بیان پدید آمدن رسوب فصل هژدهم در بیان بوی بول فصل نوزدهم در بیان
بوی بول مردان و زنان فصل بیستم در بیان ثمره بابهای گذشته بول باب دهم در
باب شناختن احوال تندرستی و این هشت فصلست فصل اول در بسیاری و اندکی ثقل
فصل دوم در بیان تری و خشکی ثقل فصل سیم در بیان رنگهای ثقل فصل چهارم در
بیان ثقل منتفخ فصل پنجم در بوی ثقل فصل ششم در بیان کفک ثقل فصل هفتم در بیان
چربی ثقل باب یازدهم در بیان احوالها از عرق و سبب آن و این پنج فصلست
فصل اول در بیان آنکه عرق از هر چه خیزد فصل دوم در بیان بسیاری و اندکی عرق فصل
سیم در بوی در رنگ و طعم عرق فصل چهارم در بیان عرق گرم و سرد فصل پنجم در عرق رقیق
باب دوازدهم در بیان احوال نفث سفید و آن پنج فصلست فصل اول در
اندکی و بسیاری نفث فصل دوم بیان رنگ نفث سفید فصل سیم در بیان بوی
و طعم شیرین فصل چهارم در بیان شکل و قوام نفث فصل پنجم در بیان زودی و
دیری و دشواری و آسانی نفث باب سیزدهم در بیان شناختن احوال که در تن
پدید آید و این شانزده فصلست فصل اول در بیان شناختن اجناس سببها فصل دوم بیان
سببها که تن را گرم کنند فصل سیوم در بیان سببها که تن را سرد کنند فصل چهارم در سببها که از
در تری حاصل شود فصل پنجم در بیان سببها که خشکی آرد فصل ششم اسباب سرسام سرد

در بسیاری و قلت از ...

M18

Lucknow

1.III.21

W.I.

بسم الله الرحمن الرحيم

بواهر حمد و ثنا حضرت ایزد عز و جلّ که حکیم حاذقست ؛ و ستایش شکر بیقیاس رحیمی
را که شفابخش خلائق است و مفرح شکری که ترکیب آن نوش داروی دلهای
رنجوران است ؛ تحفه بارگاهی که مسجود هر عزیز و ذلیل و معبود هر صحیح و علیلست
بجواهر نطق کام و زبان موجز بیان که از دار الشفاء درد مندان دوا یافته اند و صانع
جهان آفرین او بجواهر نطق کام و زبان موجز بیان ترکیب عناصر و ارکان ساخته ؛ و ماهیات
موجودات از قدرت تمکین بوسیله طبایع بدار الشفاء وجود شتافته و در وجود نا
معدود دینار جان بخش که از دار و خانه ؛ و لتشفی صدور قوم مومنین علاج
بیماران امت فرموده و صلوة نامحدود ایثار مسیحانفسی که کحل در بارش آمیخ زنادقه
و فلاسفه را منسوخ نمود و نوید ؛ و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین
بر زبان عذب البیان جاری داشت و در صفحات میدان معجزات قل لئن
اجتمعت الجن و الانس بر افراشت و بر آل عظام و اصحاب کرام با
حترام او صلی الله علیه و سلم و آله و من تشبث بذیل شفاعته
عرض ضمیر این فقیر حقیر سلطان علی طبیب خراسانی که سبب تالیف این کتاب
آنست که در فضیلت علم طب حضرت رسول علیه الصلاة و السلام فرموده
اند که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و دیگر سر لفظ در بار آنحضرت گذشته
لکل داء دواء فاذا اصاب دواء الداء بری باذن الله تعالی و بحضرت موسی کلیم علیه
از روی عتاب و خطاب رسیده در محلی که تناول دواء نمیکرده و میگفت د

داده در زمان هم عنایت نمائی حدیث قدسی نازل شده : اکثر پیران بتطل حکمت
بشنو سلک علما من ادوع المنافع فی هذه العقاقیر فبعزتی وجلالی لااشفیک حتی تستعمل ما
عملوا و مدتی مزید و عهدی بعید بود که بقد حیات محبت علم شریف طب صرف نموده
و درین آنچه از کتب معتبره تحقیق و تجربه نموده بزبان پارسی کتابی موشح بالقاب
همایون اشرف حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی ظل سبحانی صاحبقرانی مسماة
بدستور العلاج تونقه شده بود از بعض اعزه چنین اشارت شد که اگر بر کلیات
طب و احوال نبض و بحران و غیرها نیز چیزی نوشته شود که بکتابی احتیاج نماند بهر
آیینه آن کتاب را تکمیلی افزاید و بر صفایح ایام یادگاری ماند بنابران توجب
الامور معذور در ضروری چند بر سبیل آنکه مقدمه آن کتاب مرقوم گردانید که در رسم
تحفه نذر کتابخانه عالی حضرت کیوان رفعت بهرام صولت جم جاه انجم سپاه ظل الله
المنفرد بالجود و الاحسان المستنصر من الملک المنان السلطان ابن السلطان
الخاقان ابن الخاقان ابو الغازی سلطان ابو سعید بهادر خان رفع الله تعالی
اعلامه و اعز الملک بوجوده و افاض علی القریب و البعید آثار عدله و جوده گردد تا
مقرر است که بلند علم و علمای ترتیب پادشاهان صاحب دانش و خردان زبده آفرینش
میسر نمی شود و توفیق تصنیف این مختصر بیمن توجه آن حضرت میسر گردیده زیرا که
مدت بیست سال در ملازمت آنحضرت انواع الطاف و عنایت سرفراز گشته بوده و
بلطف افزا انابای زمان ممتاز شده امیدوار است که درجه قبول یابد
متوقع است از مخادیم داعی که اگر بر عیبی مطلع شوند قلم عفو بر آن کشند و بنظر
عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو مقاله مقدمه
در بیان حفظ صحت و بیان صد طب و احوال تندرستی و بیماری و احوال نبض

وغیره و مشتملست بر شانزده باب و هر بابی بچند فصل مبین میشود **مقاله**
اول در امراض مختصه بعضو معین و این بیست و پنج بابست حمیات و هر بابی
بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور میگردد **مقاله** دوم در امراض غیر معین بعضو تا
آخر کتاب و مشتملست بر هشت باب و هر باب بچند فصل و هر فصلی بچند نوع
بیان کرده میشود **مقدمه** در بیان حفظ صحت و حد طب و نبض و بحران و غیره
و مذکورست بر شانزده باب **باب** اول در بیان حفظ صحت و آن مشتمل بر شانزده فصلست
فصل اول در تدبیر هوا باید دانست که هیچ سبب بمردم نزدیکتر از هوا نیست
جهت آنکه قوام تن به قوتست طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش
نتوانند کرد مگر بمددکاری روح و ماده روح هواست که مردم از او نفس میکنند و اگرچه هوا گرم
و تر است اما این هوا که بدم زدن بمجاری عزیزی رسد و بار دیگر بیامیزد گرم میشود
و چون هوای تازه بروح رسد راحتی عظیم یابد و بباید دانست که این هوا که نزدیک
ماست هوای محض نیست بلکه بدودها و بخارها و غیر آن آمیخته است و از هر یک
رنگها اثری دارد و همچنین در فصلهای سال از طبع آن فصل گردد و هر گاه فصل
سال از طبع خویش بگردد موجب بیماری شود و بهترین هواها هوائی باشد
که از بخار دریا و دیگر آبها بخار مرغزارها و بخار بیشها و گیاها و درختان بد
مثل جوز و انجیر و قالینه و تره که در وی کرنب و باقلی و سیر و پیاز و جز آن باشد
و بوی تلخی و اینک و عفونتها دور باشد و هوای گرم تن را لاغر کند و روی زرد
و تشنگی آرد و دل را گرم سازد و قوتها ضعیف کند و رطوبتهای عفن پدید
آرد و مردم سرد مزاج و بیماریهای سرد را سود دارد و مسام بگشاید و رطوبت
را تحلیل دهد و هوای سرد بیشتر اوقات مردم تن درست را سود دارد

و مادها را غلیظ کند و زکام و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود و هوای تر مردم
لاغر را سود دارد و پوست نرم کند و هوای خشک ضد این بود و هوای غلیظ آنست
آنست که ستارگان خرد در شبها ننماید و در زدن درون ناخوش بود و هوای تنگ
که زیان‌تر از هوای غلیظ بود و هوای خانه گران‌تر از هوای صحرا بود و هر گاه هوا
بد شود وبا تولد کند و معنی وبا آنست که هوا بد شود و بخارها بد بود و بیامیزد و بیماری
و مرگ بسیار گردد و چون وبا پیدا آید عود و عنبر و کندر و مصطکی و صندل و سعد
و لادن و قسط و چوب گز و بادام تلخ سوختن سود دارد و سرکه که در وی انگره
حل کرده باشند در خانه و حوالی آن پاشند یا سرکه تنها **فصل دوم** در تدبیر
فصلهای سال فصل بهار بادها که در بدن جمع شده در زمستان پیش از آنکه
بحرارت تابستان بحرکت آید بدید و طریقه کم باید نمود **یکی آنکه** طعام کمتر و لطیف‌تر
خورند و هر بامداد پیش از طعام ریاضت نفع دارد و از طعام گرم و شراب و
گوشت و طعام تلخ و شور و تیز پرهیز کنند **دوم آنکه** استفراغ کنند تا ماده کم
شود و اولیتر استفراغی در موسم بهار خون گرفتن بود و کسی که قی تواند کردن
قی نماید و مسهل قوی نشاید خورد مگر ضرورت **و در فصل** تابستان ریاضت و طعام
و شراب و جماع کمتر باید کرد **بفصل** خزان از گوشت صید و قدید و جماع و آنچه خشکی
فزاید دور باید بود و شبها بر امتلاء معده نشاید خواب رفتن و جایگاه خنک نباید خفت
و در گرمای نیم روز سرد و بامداد خود را ملاحظه نماید و در آب سرد در نیاید و
در آخر فصل خزان اگر دارو خورند تا تن از اخلاط که از میوه‌ها جمع نموده پاک
گردد [illegible] تر باید نمود و در فصل زمستان غذا اقلیه خشک و نخود آب و کباب و مانند آن
بدارچینی و غیر آن و هر که در زمستان بیمار شود زود تدبیر او باید کرد یا باستفراغ از بهر آنکه
تاب قوت بیماری در سرمای زمستان بحرکت نباید و در زمستان مسهل از قی اولیتر بود **فصل**

سیم در تدبیر شهر و خانه و مسکن هر منزلی که بلندتر هواء او نسیم او خنک‌تر و دم
زدن در هواء او خوشتر آن آسان‌تر و مسکنی نشیب‌تر هواء او گرم‌تر و گرفته‌تر
و بخار آن بیشتر و دم زدن در و ناخوشتر و هر منزل که یک جانب او کوه باشد
و از دیگر جانب دریا هواء آن تر باشد و بارانها بسیار بارد و زمین آن صلب
و خشک و کوه سنگ باشد مضرت آن کمتر باشد و اگر بر عکس این بود زیان کار
بود و اگر مزاج ولایت گرم بود و در نشیب واقع شود عفونت و بیماری بسیار
بود و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از جنوب بود در آن شهر وبا
و بیماری بسیار واقع گردد و منزلی که در شوره زار و معدن گوگرد و نفت و مانند
آن بود هواء آن از اعتدال دور بود و مسکن دریا تر و منزل بیابان خشک و مسکن
جبال هواء آن درشت و مردم او قوی و دراز عمر و درشت سخن باشند و منزل
که زمین و گل آن پاکیزه و کوه و دریا از دور بود هواء آن معتدل و نیک باشد و
مسکنی که بر کنار دریا بود هواء نیک باشد جهت آنکه دریا عفونت نه پذیرد و اگر
بنای شهر بد واقع شده باشد و کسی خواهد که خانه و مسکن خویش بر بقعه نیک
بنهد خانه را بلند کند و گذر شمال و در روی آفتاب نماید و شمال باشد و چنان
بسازد که از دریچه شعاع آفتاب در خانه افتد و سقف خانه بلند سازد

فصل چهارم در تدبیر جامه پوشیدن جامه گرم آنست که از پشمینه و پوستین
مثل سمور و روباه و حواصل و قاقم و سنجاب بود و پوست بره در گرمی اینها
نیست و جامه سرد مثل کتان و جامه که آنرا شسته باشند و جامه پنبه میان
این و آن باشد و ابریشم از کتان گرم‌تر است و از پنبه خنک‌تر از بهر آنکه
اطلس است و بر زه ندارد چنانکه پنبه دارد و جامه نرم تن را گرم کند در
زمستان پوشیدن او مناسب بود و جامه درشت تن را لاغر و پوست را درشت

فصل پنجم در تدبیر غذا بباید دانست که غذاء نیک آنست که در وی هیچ
دارو نباشد چنین تره و میوه و هرچه ازین نوع باشد که در وی معنی داروست اثر اغذیه
دوائی گویند و بر سبیل علاج خورند جهت آنکه زود صفرا گردد و خون را بسوزد و آنچه
لطیف بود و آنچه غلیظ است تری و بلغم فزاید و غذاء نیک نان پاکیزه گندم کم آفت
رسیده و گوشت گوسفند و مرغ و امثال آنکه پخته باشد هر دم تندرستی را سود
دارد و از میوها که بغذا نیک است انگور و انجیر رسیده و خربزه پخته فایده کلی دارد صفراوی
مزاج بعد از سکنجبین و آب غوره و شربت لیمو و مثل ان میل نماید و هرگاه از
غذاء نیک در بدن فضله بد پیدا آید زود استفراغ باید کرد بطریقی که آسان بود
و هرگاه از غذائی دوائی چیزی خورده شود مثل کدو و سبزی و مانند آن و بعد از سیر
و کندنا و پودنه از عقب باید خورد و اگر طعامی غلیظ مثل هریسه و پاچه و نان فطیر خورده
شود چیزی مثل آلو آماده و سرکه پیاز و خردل و شربت سکنجبین خورند و طعام همین از
روی رغبت میل نمایند و چون اشتها پدید آید و شهوت راستی بود در طعام خوردن
تاخیر نباید کرد و هنوز میل طعام باقی باشد که دست ازان باز دارد و اگر معده گران
شود بعد از خواب گوارش عود و غیره موافق بود و در خوردن شمار ترتیب نگاه دارد
هرچه لطیف تر و نازک تر بود اول آنرا خورند و بعد از ریاضت و رنج شیر و ماهی
تازه و مانند آن نشاید خورد که در معده گرم شده تباه گردد و از غذاء بد و برگ و
خلط بد تولد کند و موجب بیماری گردد و طعام مختلف خوردن در یک مجلس بسیار بد باشد
و بهترین طعام خوردن آنست که در دو روز سه نوبت خورند یک نوبت در صباح
و یک نوبت آخر روز و دیگر روز نماز پیشین و خداوند معده گرم را مناسب آنست که
بامداد چند لقمه نان بشربت لیمو و آب غوره و امثال آن بخورد تا صفرا ساکن شود
و هرگاه معلوم شد که طعام فاسد شد زود معده ورود و بار ازان پاک باید کرد و چون بعد از
طعام بخواب مشغول خواهد بود زمانی بر قفا باید خفت تا قوت جاذبه طعام را بقعر کشد

و پاره‌ای راه آهسته باید رفت تا طعام از فم معده رود پس بخسبید و گاه ریاضت سخت کنند
قوت تا هضم ضعیف گردد مردم پیر طعام لطیف و کمتر باید خورد و صفراوی مزاج غذاهای سرد
و تر باید خورد چون قلیه کدو و آش غوره و غذای اضداد سودا باید که شوربای گوشت
فربه از مرغ و گوسفند و کبک و بط بدار چینی و زیره و سعتر و بلغمی مزاج را قلیه خشک اگر
سیر و روغن زیت و انار و روغن جوز بریان سازند اولی بود و غذا از گوشت مرغ و دراج
و تیهو و مانند آن تندرستی بهتر نگاه دارد و غذای غلیظ قوت بیش دهد و الوان بسیار
در یک نوبت نباید خورد و از بهر آنکه معده متحیر و عاجز آید و هضم نیکو نیابد و بر یک نوع اختیار
باید کرد و غذای خشک چون ارزن و کاورس و نمکسود و عدس شهوت طعام ببرد و لون
بشره تباه کنند و غذای چرب معده را ضعیف و شهوت طعام زایل کنند و گرانی آرد و
غذای سرد دیرهضم و گرانی کند تشنگیها اعراض سر پدید آید و غذای شور و تیز چشم را
زیان دارد و بسیار غذاها است که در یک روز و یک نوبت بهم نباید خورد چون دوغ و
غوره و برنج و سرکه و کبوتر بچه و سیر و پیاز و پخنین و سیر و خضرات و ماهی تازه و
انجیر در یک مجلس نشاید خورد که بیم بود که برص آورد و از پس میوه شراب نشاید خورد
و سیر و پیاز یکجا نخورند گوشت بریان که از تنور برآرند نشاید پوشید و اگر بپوشند
نشاید خوردن پیاز بسیار کلف و سرگشتن آرد شیر و شراب در یک مجلس روز اثر برص
آرد بعد از فصد و حجامت چیز شور خوردن گر و حکه آرد سرکه و سمن و روغن
در ظرف روی و مس نشاید داشت و ماهی تازه و سیر و تخم مرغ و پنیر نخورند مطلقاً
و خضرات یکجا نخورند **فصل** ششم در دانستن تدبیر آب معلوم است که آب سرد و تر
است و بسبب آتش یا بسبب گرمی هوا گرم گردد بی آنکه چیزی با وی بیامیزند و
همچنین بسبب سردی هوا طبع او بگردد سردی زیاده شود و هرگز آب خشکی نه
پذیرد و طبع آب تر و سردی دارد آب باران لطیف و تر را افزودن
مدار ابتدا بود در زود متعفن شود برف که از زمین پاک گیرند و یخ که از آن تنگ

افز

کرفته باشند فرقی نیست که در آب افکنند یا آب را از بیرون بدان سرد سازند بهر تقدیر
آب سرد عصبها را زیان دارد و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و شانه و سستی معده را
زیان دارد و آب شور دریا مردم را لاغر سازد استسقا و قولنج را نفع دارد و آب شور و تلخ
خارش آرد و اسهال آرد و از آب تیره سده و سنگ مثانه و گرده تولد کند و آب گرم طعام
بر سر معده آرد و تشنگی ساکن نگردد و خداوند نزله و قولنج و مالیخولیا و درد چشم را سود
دارد و آب سرد با اعتدال معده گرم و دل گرم خشک بود و بخار از دماغ باز دارد و آب چاه
و کاریز قیاس جوی بد باشد و آب جوی و آب چاه با هم نباید آمیخت و آب ایستاده خاصه که در
میان درختان و نیستان بد باشد سپرز را بزرگ کند و احشا را زیان دارد و [illegible]
ادا کند و آب بد را اصلاح توان آورد به پختن بسیار و اسهال تر آنکه آب را با خاک پاکیزه
بیامیزند خاصه خاک شهر خویش و بجنبانند و بنشانند و پخته سازند بهتر بود و همچنان که آب
بپالایند نیک بود و آب غلیظ کمتر باشد آب خورند و آب شور با سرکه اگر چیزی قابض چون
خرنوب و حب الآس در وی افکنند یک شبان روز مضرت آن باز دارد و تریاق
همه آبهای مخالف پیاز است خاصه که بسرکه پرورده بود و با آب ایستاده پنج چیز
گرم نباید خورد چیز با خشک خورند و اگر آب اندکی بود و هوا گرم و بیم بود آب را با سرکه
بیامیزند تشنگی کمتر آرد و اگر شیره خرفه با سرکه بیامیزند و نان در وی زنند با آب کمتر حاجت
آید بر سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر صبر نتوانند کرد شاید مزید آب سرد را و صبر بر
تشنگی مرطوب و مبرود را سود دارد و محرور را زیان دارد و آب ناشتا و از پس باه
و حمام زیان دارد و اگر کسی صبر نتواند کرد با شراب ممزوج کند زیان کمتر کند و در شتا
گرم کرده باید و در تابستان سرد و آب خوردن شب که از خواب خیزد زیان دارد الا مخمور
و محرور مزاج را زیان ندارد و از پس طعام آب سرد زیان دارد و اگر حاره نباشد آب
در دهان نگه باید داشت و بعد از فرو برد و اگر تشنگی در وقتی آید غلبه کرده باشد صبر باید نمود
و بخواب رفت تا آن ماده تحلیل یابد و اگر بی تشنگی در وقتی آب خورده شود تشنگی زیادت

گرد و آب بادیان تر و تخم او تشنگی را برطرف سازد **فصل بیستم** در تدبیر شراب و در دین

اسلام شراب حرام است و در ملتهای دیگر مباح و طبیبان در کتب سود و زیان او آورده

اند و دیگر بعضی از اهل اسلام منفعت آن طلب میدارند و ازانجا که طریق طب بود شرط آنست که

منفعت و مضرت آن یاد کرده شود **منافع شراب** که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت

غریزیست حرارت غریزی بیفزاید و طعام نیک بگذارد و خلطها بعضی بادرار و بعضی با اسهال

و عرق و قی دفع کند و هر کس شراب خوردن عادت دارد چون ترک کند او نماید هضم او

ناقص و حرارت غریزی و قوة اندامها ضعیف شود و خلطها در تن بماند و بیماریها بدید آید و

قولنج و سده بگشاید و غذا بهمه تن رساند و ناقه را سود دارد و خواب آورد

مضرت زهرها را سود دهد مثل افیون و غیره باز دارد و کژدم زده را شراب آرام دهد

و این منفعت آن وقت باشد که افراط نکنند و باندازه و اگر بسیار خورند و اندازه نگاه ندارد

منفعت ندهد و تمام مضرت شود و حرارت غریزی را ضعیف کند و قوتهای غاذیه عاجز کند

و هرگاه افراط کنند بیم باشد که بعضی جا با در خواب مستی هلاک شود و موجب سکته و صرع و سرسام

و خناق و تشنج محرقه و هذیان و استسقا و نقرس و انواع علتها گردد و شراب رقیق و

سفید گرم مزاج را موافق باشد و شراب زرد قویتر باشد مرطوب را شاید و شراب

سیاه غذا بیش دهد و حرارت از شراب زرد کمتر باشد و شراب ریحانی لطیف

خوشبوی خوش طعم خفقان و غشی را شاید و شراب ناخوش بوی دماغ را زیان دارد

شراب شیرین تلخ را فربه کند و سده بگشاید شراب رقیق زود مست کند و جگر

و سپرز را زیان دارد و شراب تلخ زود هضم شود و سده بگشاید شراب رقیق زود

مست کند و شراب غلیظ برخلاف آن باشد و از شراب خام مستی و هشیاری زود [illegible]

شراب اوست نشود آنچه تلخ باشد هشیار را زود دیر و خمار او قوی بود و آنچه شیرین

باشد ریگ و سنگ مثانه آرد و باشد که باستسقا انجامد و شراب مویز را حرارت و [illegible]

رطوبت

رطوبت کمتر بود و نفع کند و آنچه از کرنج و کاورس و غیره سازند متعفن شراب شدید
و دماغ بمستی کند و شراب کهنه حکم دارو دارد رسیده جگر را زیان دارد و کمائی استعمال
کبدی و محرور را و غذاها که با شراب باید خورد مثل آش غوره و زردک و سماق و ماننده
آن و نقل از انار و لیمو و نارنج و آنرا که شراب درد سر آرد نقل از آبی و انار ترش
و در میانه هر دو سه قدح اندک آب سرد باید خورد تا قوه شراب از دماغ باز
دارد و آنرا که معده ضعیف و گرم بود نقل حب الآس و آبی ترش شاید و اگر معده سرد
بود نقل تر نقل و سعد و گوارش کمونی و اگر غثیان و قی آرد نقل زیره و نمک و
پوست که بر سفال بسته بود و شراب متواتر و مستی دایم جگر ناشتا دماغ و عصبها
را زیان دارد و تشنج آرد و صفرا را زائل کند و شراب متواتر و مستی دایم جگر و دماغ
را تباه کند و بیم سکته و مرگ مفاجات بود و شراب کودکان رسیده را زیان دارد و
اگر سرکه با آب بیامیزد و دوغ ترش خورد و کافور و صندل بوی کند و سرکه و روغن
گل بر سر بندد زود از مستی هشیار شود و کسی را که خواهند زود مست شود با جراحت را
علاج کنند تخم رالنج و پوست بیروح با آب بپزند تا آب سرخ شود و از آن آب با شراب
بیامیزد و آب ستبه و یا غوره خام در شراب آغشته کنند و صاف کنند و دهند زود مست
کنند **فصل هشتم** در تدبیر خواب و بیداری بهترین وقتی از برای خواب آن زمان باشد
که طعام از قعر معده گذشته باشد و بر معده خالی خفتن تن را لاغر کند و خواب روز بیماری آورد
مثل نزله خاصه در زمستان و سقوط شهوت آرد و زیان کارترین چیزی مزاج سرد را
خواب بسیار بود و کسی که روز عادت خواب دارد بتدریج از آن باز گردد و خواب روز بجای
خواب نباشد و روی زرد سازد و وقت خفتن اول بر پهلوی راست یکزمان تکیه کند پس از آن
بر پهلوی چپ را چپ نماید و شکم هم این مثل شور گرم دارند و اگر بر شکم خسپد غذا زود هضم شود
و به پشت تکیه نمودن زیان دارد بسبب آنکه منفذها که از دماغ به سینه آید بسته شود و آنچه

در دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و بیخوابی سبب مغز را که گیند و قوة
ضعیف کند و خواب بامداد زیان دارد جهت آنکه غذا شب هضم شده و معده
خالی باشد و آواز خوش معتدل و آواز آب و درخت و مالیدن بسیار و شراب
ممزوج خوردن آسود و اگر خواب نیاید در جهت بالین و ندکه تکیه کنند و چشم را بپوشند
و اطراف او به بندد و پس او جماعت کتاب و تاریخ واف نه خوانند آن مقدار
که ملول شود و یکبار از پس او برخیزند و در حال بخسپد و روشنی و شمع بردارند
فصل نهم در تدبیر حرکت و سکون بباید دانست که چون حرکت اندامها مردم گرم
شود و حرارت غریزی بر افروزد و نند باید آن حرکت را ریاضت گویند و ریاضت در
تدبیر تن درستی کلی اصلی بزرگ بود و فضله که از غذاء روز مانده بتحلیل خرج میشود
و بهترین زمان جهت ریاضت آن وقت بود که طعام روز هضم یافت و طبیع اجابت
کرده و گشت که بریاضت مشغول خواهد اندامها را نرم بمالند و بتدریج محکم تا آنکه پس
بریاضت مشغول شوند این مالیدن را استعداد گویند و چون از ریاضت فارغ شوند
باز بمالند و در میان این مالیدن دوم چند بار اندامها را بکشند و باز دو نفس را
نگاه دارند و آنمقدار که توانند تا اگر فضله مانده باشد دفع شود طبیبان این مالیدن را
استرداد گویند در ریاضت آنمقدار کنند که رنگ روی افروخته شود و [illegible] عرق
آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد و در حالت گرسنگی زیان دارد **و انواع**
ماندگی بسیار است قروحی و تمددی و ورمی و [illegible] **قروحی** چنان باشد که اگر دست
بیرون نهد یا حرکت کند الم یابد چنانکه از قرحه و سبب آن فضله تا بید که اگر [illegible] بسیار
کرده و سرما در پشت و گرده و قت تولد کند **علاج** مالیدن بروغن بابونه و شبت و غیره
و حمام و آبزن و غذاء لطیف و ماندگی **تمددی** آنست که در اندامها امتلاء و تمدد و کشیدگی
و حرارت همی یابد در رگها و بندها و سبب آن فضله بادی در عضله **علاج** حمام و روغنها

آبزن

ابزن و غذاء لطیف دمانده کی ورم آلسنت که رکها ممتلی بود و چون دست برد
نهند المی یابد علاج آن اکر ورم بود امتلاء استفراغ واکر حرارة بود شربتهاء خنک والم
انرا بکر یا به و روغن مالیدن و ابزن تسکین دهد وقتی آلسنت که در اندامها خلی
یابد و سبب آن عرق بسیار و در هواء کرم سفر رنجی رسیده باشد و کم خوردن و روزه
علاج حمام و آبزن و روغنها مالیدن مثل بادام غذا مرغ و باجه فصل دهم در تدبیر
دارو مسهل وغیره مردم تندرست و کودک و پیر خشک اندام و لاغر و کسی که گوشت
عضلهاء شکم و اندک بود و انکه بجاء حرف سین ثا گوید این پرهیز کرده را مسهل مناسب
نه بود خاصه در هوا کرم و فصد و حجامت نکنند مکر ضرورت کلی باشد که جایز
داشته اند آن زمان و مباشرت در هواء کرم و جمله زنان و آن کسی که مهم کلی و غم
بزرگ یا شادی داده دارو نخورد و دارو خوردن بسیار زنان داده و قوة را
و احشا را ضعیف سازد و کسی که دارو خوردن عادت ندارد و طبیب ادرار دارو
ندهد و اکر چاره نباشد داروئی مناسب خلطی که دفع باید نمود دهد و چند روز پیش از
دارو جلاب دهد تا کذرهاء دارو کشاده کردد و خلط پخته شود و دارو مسهل باید
که بسیار شیرین نباشد تا معده انرا غذا انسازد و اکر دارو قوی بود پیش از انکه در کار
آید بخواب رود کار او قوی تر بود و اکر بجنبید دارو ضعیف بود فعل او کمتر کند و کار
چون پیش نکند و آب کرم بعد از دارو قوة او ضعیف کند و بعد از حب قوة او را قوی
اکر معده کرم بعض پیش از دارو و جلاب با چند لقمه نان با شربت خورد و اکر فصد
و استعمال حاجت آید اکر اخلاط کرم بود اول فصد کنند و اکر اخلاط بلغم مسهل خورد و
اکر دارو کار نکند و بر آرام کرده و تمدد در اعضا پدید آید نشانه یا حقنه یا جلاب
کرم بدد نماید و آب و سیب دفع غثیان میکند و دارو در کار در آید و بعد از خوردن
دارو بجایند و بوی نمایند و اکر اجابت نکند چنانچه تن از ماده پاک نشود دیگر بار

و در معده حل شده کار کند و تا
نباید خورد

دارو خورد و چند بار بحمام در آید تا عرق کند و ماده میل بجلد نماید و بعد از آن دارو
از اعراض و جماع و شادی و مفرط خویش را نگاه دارد و چون از دارو فارغ شود
بلغم را تخم ریحان و شعراوی و معتدل مزاج را اسپغول بخیسانند عرق و تنها اگر دارو
کار بسیار کند شیر تازه دهند تا تیزی و قوت دارو از روده باز دارد و اگر سحج و پیچش
شود اسپغول بر روغن گل چرب کرده با آب سرد دهند و اگر تخم لسان الحمل در
شیر بجوشانند و بدهند در حال به بندد و اگر تب شود اسپغول و گل ارمنی و صمغ
عربی با شربت ابی و حب الآس و تریاق فاروق اسهال باز دارد و اطراف
به بندند و عطر ارند و ملوک و اهل تنعم و کسانی که دارو دشوار توانند خورد تدبیر
لطیف باید کرد از ادویه و حب و شربت و جلاب مناسب و استفراغ بلغم و صفرا و
سودا بحب و قوه باید نمود و این مطبوخ خداوند نزله را سود دارد هلیله خشک پنج درم
بیخ سوسن تراشیده ده درم در یک کاسه آب بپزند تا نیم آن بماند صاف
سازند و بیست درم شیرخشت در وی حل کرده یک شربت بود

فصل یازدهم

در تدبیر قی کسی را که در سینه علتها باشد و سینه تنگ و لاغر گوشت برهنه و گردن
دراز و حنجره بیرون آمده و دماغ و اعضای سر ضعیف باشد قی نباید کرد و کسی که بسیار
تجربه بود داروی مسهل اولی تر از قی بود و منفعت قی آنست که معده را پاک کند و
میل طعام پدید آید و یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و قوبا را سود دارد و
داروی مسهل قی و غثیان آرد و پیش از دارو به روز قی نماید چون دارو خورند
قی و غثیان نباشد و مضرت قی آنست که معده را آزار بود کند و اخلاط را دیده
آرد و دندان و چشم را زیان دارد و بیماری سینه آرد و اگر قی بوقت و اندازه
کند گرانی سر و گوش و تیرگی چشم زایل کند و در روزی که قی کند باید غذو طعام های
مختلف خورد و اگر شراب خواره باشد شراب خورد و آنمقدار صبر کند که بهم آمیخت

شود

شود و بعد از ان قی کنند و اگر قی دشوار آید شراب و روغن سه روز میل نماید و بحمام
رود و روغن در تمام بدن مالد و غذا شوربای چرب و در حمام قی نماید و اگر بهوا نشیند
بود خانه را گرم سازد و در وقت قی کردن رفاده بر پیشانی چشم بندد و چون فارغ
شود روی را بآب سرد بشوید و دندان را بآب گرم و غرغره سکنجبین و آبکامه و
خوبتر وقتی که قی کنند تابستانست و بلغمی مزاج را پیش از طعام و بعد از ریاضت
باید و گرم مزاج را بعد از طعام و شراب قی باید کرد و لیکن از قی و غرغره یک مثقال عود
و مصطکی با اندک قند سوده با آب سیب میل نمایند تا ماده که در معده دارد باز دارد
و باقی فضله معده بجانب زیر دفع کند و اگر بجای مصطکی گل قند یا اطریفل
خورند شاید اگر از دارو سوزش در معده شود شوربای مرغ فربه آنرا زایل کند
و اگر فواق آید جرعه آب گرم و قطره سود دارد و اگر در سینه و پهلو دردی ظاهر
شود روغن بابونه و گل و بادام بمالند و دارو قی آنچه بر خطرات آنست تخم ترب
دو مثقال تخم شبت دو درم بوره درم با انگبین آمیخته نمایند و پیش از طعام میل
نمایند و یک کاسه آب گرم بعد از ان بخورند داروی دیگر ترب را پاره پاره سازند و یک
یک مقدار درمی و بر هر تری اندکی نمک و یک شب بگذارند و مقدار سکنجبین عسلی بدان
آمیخته نمایند و دیگر روز پیش از طعام تدبیر قی کنند و اگر پیاز نرگس دو سه بار در
طعام خورند یا در ماهی بخورند قی آرد

فصل دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت

فصد استفراغ عمومی کلی بود جهت آنکه مرکب اخلاط خونست هرگاه فصد شود از
هر خلطی چیزی کم شود فضیلت فصد آنست که هر وقت رگ بگشاید رنگ و قوام
خون می توان دید و انقدار که مصلحت باشد میتوان گرفت و داروی مسهل وقتی اگر
افراط یا تقصیر کنند تدارک آن مشکل بود معلوم است که جگر گرم است و تولد
خون در جگر باشد و مدد قوه طبیعت دهد تن را از آن بهره است و بعد از آن

پرورده شود هرگاه خون بیشتر گیرند ضعیف و غشی تولد کند دیگر آنست نیز
از جگر بدل پیوسته است و خون بدل میرساند و آن خون در دل موجب قوت حیوانی گردد
و در همه شریانها بهمه تن رسد و هر وقت خون از سر شریانها بیرون رود و قوت حیوانی
باطل گردد و بمیرد و منافع خون آنست که پوست رنگین و تازه دارد و مردم بیشتر
خون گرفتن روا نداشته اند و این رای خطاست جهت آنکه هرگاه خون فاسد در بدن
جمع شود سبب بیماری گردد و عذر گفته اند که بغذاء لطیف و اندک مزاج خون
باعتدال باز آید اگرچه باین تدبیر صواب است مدتی باید تا خون باعتدال باز آید و شاید
مهلت ندهند پس ضرورت مقدار از خون باید گرفت و اعتماد بر قوت و حال دل باید
کرد و طبیب در حال فصد دست بر نبض دارد تا اگر اثر ضعف و تغیر ظاهر گردد
دست وقتی کردن پیش از فصد غشی باز دارد و خاصه کسی که در معده او صفرا تولد
کرده باشد و فم معده ضعیف بود و در حال خون آمدن غشی کمتر واقع شود از بستن
رگ بود و پیش از فصد زمانی اندک آب انار و آب غوره یا شربت سیب ترش
دهند غشی باز دارد و سرد مزاج را شراب بو دهند یا میبه یا جلاب که در وادو...
گرم باشد و مشک بوی کنند و دواء المسک بجلاب یا آب انار دهند و کسی را که روز
نوبت باشد رگ نزنند و در حصبه تا سوم اگر امتلا بود فصد نمایند و میان درد که
در غایت صعوبت باشد درد را تسکین دهند بعد از آن فصد نمایند دو روز فصد
و بعد از آن تا دو روز طعام لطیف و کمتر خورند و چیزی که صفرا انگیزند خاصه صفراوی
مزاج را میل نمایند و بعد از جماع و اسهال و قی و هیضه و درد دل بسیار که مدام گشاده
شود رگ نباید زد و اگر ضرورت شود بعد از سه روز فصد نمایند و هیچ چیز
خوشبوی بر سر رگ نگذارند اندک خاک بر سر رگ باید گذاشت و مرطوب مزا...
را پیش از فصد ریاضت معتدل فایده دارد و در گرما که آنرا گشایند

تو

قیفال راست و اکحل و باسلیق و حبل الذراع و اسلیم و باسلیق الابطی
و صافن و مابض و عرق النساء و هر یکی را منفعت گفته قیفال علت سر و چشم
و بینی و کام و زبان و لب و دندان را سود دارد و اکحل همه تن را سود دارد و
باسلیق علت جگر و سپرز و ذات الجنب و سرسام و درد سر بینی و [illegible] و
قدم را سود دارد و اسلیم دنبال باسلیق است از دست راست درد جگر را فایده دهد
و از دست چپ سپرز را و گرمی را النفع دارد و حبل الذراع در بعضی دستها با رگ باسلیق
بود و در بعضی با اکحل آمیخته باشد و فصد صافن حیض بگشاید و گر و خارش که بران و
خایه و قضیب بود دفع نماید و مابض بعضی گفته اند دنبال رگ نسا است و نشان آن
رگ شده او درد پشت و احشا را سود دارد و فصد عرق النساء درد او را زایل
کند اما قیفال را بر پیشانی یا بر رگ بوده باید زد و باسلیق در زیر او شریان است
بکشو باید برد و بوریب زنند که اگر بدر از ار بند یا دکیرد و باسلیق الابطی را البته باید بدو
با بهام باید گرفت پس از ان باید کشود و فصد اسلیم را ساعد بباید و انگشت و بوریب
زنند و دست در آب گرم گذارند تا خون آن مقدار که باید برود و رگ صافن از بالای
شتالنگ باید بست و از اصل رگ دو رگ باو دست از دو جانب او اصل را باید زد
و مابض در زیر زانو ست از جانب انسی ساق و هر دو ران بباید بست تا رگ پدید
آید و عرق النسا را از میان او تا شتالنگ به پیچند و خشتی در زیر پای او نهند و فصاد
میان بنصر و خنصر رگ بجوید اگر یافت از خطا ایمن باشد و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب
وحشی ببر راز باید زد و سر نیش بعصب و غشا نباید رساند که مباد النگ شود و اگر رگ
باریک زنند و خون در زیر پوست جمع شود و جا ایکا. رگ کبود یا سیاه شود و نشان
آن بود که خون باقی بود از دست دیگر فصد کنند و اگر از شریان خون می رفت باشد این
ادویه بر بندند خون سیاوشان انزروت کف یمانی قلقطار اقاقیا گلنار حضض کندر

از هر یک درمی صمغ عربی سه درم بکوبند تخم مرغ و خانهٔ عنکبوت بر جراحت و [illegible] آن
نهند و ببندند و چند روز نگشایند و بعد از آن بر فرق بکشند [illegible] دهن شیربان
رقیق تر بود و اما حجامت کودکان و پیران بجای فصد بود و بر هر عضو که حجامت کنند
آن عضو را پاک و تمام ورزه نشود حجامت نباید کرد کسی که شصت ساله بود حجامت
نکنند از بهر آنکه خشکی بر پوست غالب کند و در چهاردهم و پانزدهم ماه ممتلی بود
اخلاط در بدن حرکت کرده میل بجانب پوست کرده فصد نباید نمود و چون نقصان
گیرد فصد حجامت فایده پذیرد و آن وقت هم [illegible] رگ زدن را نشاید و هر گاه
نور ماه نقصان گیرد فصد حجامت فایده عظیم دارد **فصل سیزدهم** در تدبیر
استفراغ اعضاء دیگر و آن هفت نوع بود ادرار بول عرق مخاط که از بینی آید لعاب
دهان جماع استفراغ بشیاف استفراغ بحقنه ادرار بول معلوم باد که هر طعامی که
خورده شود آنرا سه هضم بود هضم اول در معده و هضم دوم در جگر و هضم سیوم
در اندامها و از هر هضمی چیزی که قوه مغیره آنرا تمام نکرده باشد بماند و آن فضله
بطریق دفع شود فضله اول یعنی اسهال و تدبیر آن یاد کرده شد دفع شود
فضله دوم بادرار بول باید و منفعت ادرار بول آنست که درد بند پا و
پشت و استسقا و بیشتر بیماریها که از تری بود زایل کند و تدبیر عرق [illegible]
باید دانست که عرق فضله هضم سیوم است و طریق دفع آن گذرهای باریک که آنرا
مسام گویند بعضی فضله بخار است که از همه تن دفع شود و آنرا نتوان
دید و بعضی شوخ که بر پوست بماند و بعضی عرق است که از آن مسام بیرون آید و هر
وقت حاجت عرق کنند راحت باید و هوای گرم و حمام عرق آرد لیکن که رطوبت اصلی
کم نماید موجب دق و ذبول بود و تدبیر مخاط که رطوبت غلیظ است که از سر براه بینی
فرود آید و بینی از بیماری دماغ بدان پاک شود مثل سکته و صرع و مانند آن و عطسه و
غرغره و بخار سرکه و شراب که بر سنگهای گرم ریزند و بخار طبخ بابونه و پودینه [illegible]

عرق آرد

وخربق سفید و فلفل و عرطنیثا و صبر سوده بوئیدن عطسه و مخاط بسیار آرد و تدبیر لعاب
که از دهن و زبان و کام آید آمدن آن دماغ و چشم و گوش و حلق و گلو و حنجره و معده
را تنقیه دارد خاصه در زمستان و مردم مرطوب را و غرغره با انکامه و سرکه و خردل
و عاقرقرحا و مویزج و صعتر و ایارج فیقرا بعضی یا مجموع در حمام یا جای گرم فایده دارد
و تدبیر اشیاف فعل او در استفراغ ضعیف بود و ماده که بود نزدیک بقعه باشد آورد
درد پشت و سرین و حوالی آن را مناسب است گرم مزاج را و کسی که تب دارد و از
بقعه و تشدد اندکه محموده باید ساخت و بلغمی مزاج را از حاد شیر و سکبینج و مقل و
نمک هندی و شحم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس و جندبیدستر و قسط و زرنباد
و انزروت و برگ سداب و ماهی زهره شافه سازند و تدبیر حقنه فعل او از اشیاف قوی
تر بود و کسی که معده او ضعیف باشد و دوار و غثیان آرد یا اماس و جراحت بر سر بود باید
تدبیر بهتر از حقنه نیست از بهر آنکه بخار ماده از دماغ فرود آید و بر ناشتا حقنه نباید
کرد جهت آنکه گاه باشد که بمعده ورده باریک بر آید و اگر حقنه از جهت درد پشت
کرده دیگر گاه می کنند بیمار بقفا خسپد و سر بالین نهد اگر از بهر درد ناف می کنند بیمار
بر زانو خسپد چنانکه شکم او آویخته و سر و سینه بر بالش افراشته و بیمار باید که تا آن
حال از عطسه و سرفه خود را نگاه دارد و مقدار معتدل از حقنه پنجاه مثقال
است و شکم را به سبوس به آب پخته و آب چغندر روغن زیت یا روغن زرد
پاک سازد و در حقنه درد معده قولنج از حلبه حاجت نیست نمک و بوره نباید
لعاب بها و بنفشه و کشک مفید بود و در حقنه درد معده و قولنج از حلبه و قنطوریان
سیره و تخم کرفس و سداب چاره نباشد و در بعضی حقنها انکامه و فرفیون
و جندبیدستر و از بهر درد سر و چشم و گوش شحم حنظل و از بهر [illegible]
[illegible] آن از طبیخ خشخاش و روغن گل کنند و در حقنه افیون و آب کشنیز نباید

کنکر و صبر در پیه حقنه و شیاف بکنند صفت طلای که بر شکم مالند طبع را نرم سازد و
روغن بید انجیر و شحم خانه مگس عسل و اندک محموده یا شحم حنظل و یا زهره گاو و موم
روغن سازند و یکی یا مجموع آمیخته بر شکم طلا سازد استفراغی تمام کنند در تدبیر جماع
آنست که بنوعی از استفراغ بود و از جمله اسباب مستر است هرگاه جماع بوقت اتفاق
افتد مردم نشاط و سبکی یابد و اندیشه و وسواس و عشق بدان زایل شود و اگر این
استفراغ اتفاق نیفتد در تن گرانی یابد و منی گرم گردد و دل بسوزد و بخار آن بدماغ و دل
رسد و وحشت و مالیخولیا و طپیدن دل و تیرگی چشم و سرگشتن پدید آید و از افراط.
جماع ضعف زیاده از فصد شود دلیل است بر آنکه منی از خون صافی تر و یا لبته تر است
و ادعیه منی بود و جماع یا پنج جماع شد کرده و اگر مبالغه کنند بجای منی خون بیرون آید و آن
خون باشد که غذا اندامها خواهد شد و هرگاه این غذا خرج شود مدتی باید تا عوض آن بجای
باز آید و جماع بر گرسنگی و از پس ریاضت و قی و اسهال و حمام تن را خشک سازد و چشم
تاریک و پای سست و از حرارت غریزی کم کند و از پس طعام و امتلاء درد بندها و سستی
عصبها و سده و استسقا و ضیق النفس و رعشه تولد کند و اگر در حال جماع سرما در یابد
یا بگیرد یا لذت جماع الم یابد یا بوی ناخوش آید علامت آنست که در بدن خلط بد بود
تنقیه بدن باید کرد و خداوند مزاج گرم و تر در کار جماع قوی بود و مضرت کمتر یابد
و دیگر مزاج گرم و خشک دال است بر خشکی و مضرت مردی ظاهر شود و لاغر کرده و خداوند
مزاج سرد و تر و خشک هر دو ضعیف باشند و مضرت آن بر هر دو زود پدید آید
فصل چهاردهم در اعراض نفسانی اعراض نفسانی شادی است و غم و لذت
و ایمنی و ترس و خجلی و اندیشه کارها مهم و علمها باریک و امید و نومیدی و هر یک
در تن اثری دارد و فزودن از طعام و شراب و دیگر اسباب بدان زودی اثر
اثر نکند که اعراض نفسانی چنانچه اثر سخت یا چیزی خوش و ناخوش بشنود در حال رنگ

۱۹۱۹

و روی تغیر کند و حرکت و آواز بگردد و این حال دلیلست که اثر اعراض نفسانی
قوی تر از اثر دیگر سببها ست و بعضی اعراض نفسانی تن مردم گرم کند و اخلاط و ارواح
مثل خشم عظیم و لذت و امید و شادی و اندیشه و بعضی سرد کند چون غم و ترس و نومیدی
و خشم عظیم صفرا را بحرکت آرد و رنگ روی زرد سازد و مردم گرم مزاج را زیان دارد
و مرطوب و مبرود را سود دارد و شادی رنگ روی را افروخته و فربه کند و مردم
شادکام را تدبیری دیر تر پیدا شود و شادی مفرط از وی دل تمام شاد شود و حرکت وی
کم گردد و روح لطیف بطلب شادی بیرون رود و بسیار جا هلاک شود و اندوه و ترس بسیار حرارت
را از اندرون تن بدل فرستد و آنجا خفته شود و بسیار جا بمیرد و مردن مفاجا بسبب اندوه و ترس
کمتر باشد از انکه از جهت شادی بیکبار و خجلی رنگ روی سرخ کند و عرق روان گردد
با حذر زرد شود و منفعت امیدواری همچنین شادی معتدل و مضرت نومیدی همچون اندوه و از
اندیشه خالی بودن خاطر طبع کند دارد و حرارت غریزی ضعیف کند و اندیشه و مشغولی و
سفر کردن و شهرها و کارهای عجایب دیدن از بیماریها و وسوسه عشق برهاند و علاج خشم
بترسهای سود و حکایتهای خنده ناک و حاضر نمودن دوستان و محتشمان و علاج اندوه و
ترس بامیدهای قوی و سماع و نغمه دلفریب و آوازهای بلند و شراب و عطرهای گرم فصل
پانزدهم در تدبیر پیران مزاج مردم پیر سرد و خشک بود هرگاه مردم پیر شود تدبیر او
بگرمی و تری باید نمود و گرمابه و روغنهای معتدل مثل روغن سوسن و یاسمین و شراب
اندک و در بستر گرم تکیه نماید و خوشدلی و شادی و از ترس و اندوه و چیزهای سرد مثل
کافور و نیلوفر و ترشیها دور باید بود و از هوای بد و بویهای ناخوش نیز نگاه دارند و غذای
بتفاریق و اندک اندک باید خورد و بعد از بیرون آمدن حمام پیران را طعام موافق بود و در
گرمابه طعام نشاید خورد مگر در معده رطوبتی بود بر طریقه علاج روا باشد و شیر تازه اگر در
معده باد نگیرد و ترش نشود سود دارد و گر بخ بشیر با عسل و قند فایده دارد و گرسنگی زیان

دارد و اگر طبع خشک بود بیخ بزرم لبسعایج با یکدسته برگ کرنب بپزند و مقدار ت درم
تخم معصفر کوفته در وی بجوشانند سود دارد و اجابت کند و درم مصطکی کوفته میل
نماید و حشو را پاک سازد و چهار درم افتیمون و چند انجیر خشک و قدری تخم معصفر هم
بکوبند و بخورند اجابت کند و تا ضرورت کلی نشود بسیار اسهال و فصد نباید کرد و طعام ایشان
گوشت آبه و حلیم گندم و رشته که در وی دارچینی و اندکی زنجبیل بود و در فصل سرما تریاق
و دواء المسک و مادة الحیوة فصل شانزدهم در تدبیر مسافران چون عزم سفر نمایند
بیشتر از آنکه بسفر روند آنچه دانند که در سفر خواهد بود از تشنگی و گرسنگی و بیخوابی و سرما
و گرما و پیاده رفتن و طعام و آب شور و مانند آن مثلا اگر هوا گرم بود تخمه ترک باید کرد
و بگرما عادت باید نمود و اگر سرما بود جایگاه کشاده باید قرار گرفت تا مناسب هوای صحرا
خو کنند و اول فصد باید کرد یا بمسهل تن را پاک سازند و در امتلا بر سفر نباید
نشست و چون در منزل فرود آیند طعام نباید خورد و اگر در گرما تشنه شوند دو
مثقال تخم خرفه با سرکه بخورند تشنگی زایل کند و آب با سرکه آمیخته تشنگی بنشاند و سر از آفتاب
پوشیده باید داشت و هنگام سواری شربت با آب سرد باید و در منزل بینی و
ناف و کف پای و عضلها را بروغن بنفشه و کدو و مانند آن چرب باید کرد و اگر بیم باد
سموم باشد بینی و دهان پوشیده بران زحمت صبر نمایند و پیاز بریده با دوغ سود دارد
و روغن به بینی برکشیدن و اگر کسی را سموم دریافته باشد آب سرد بر دست و پای بسیار
ریخت و او را در آب سرد نشاندن و روغن گل و گلاب و آب بید بر سر او گذارند و
خیار و بادرنگ و برگ خرفه خورند و هر لحظه آب غرغره کنند و جرعه جرعه بخورند و اگر
قی نکنند شیر و دوغ موافق بود و اگر سرما بود چون بمنزل رسد زود پیش آتش نرود
و خویش بتدریج گرم کند و دست و پای بروغن فرفیون و زیت چرب کرده گرم
سازد و در طعام سیر و روغن بخورند و سه پیاله مثلث یا شراب کهنه اندک تا سرما

تاثیر

تا پیش نکنند و سر مازده را یک درم انگبین یا مثلث یا بماء العسل حل کرده بدهند سود دارد و بهنگام
سوار شدن آتش نباید رفت و اگر پای رنگ بگرداند و آزرده شود در آب گرم باز دارند
تا خون بیرون رود یا گل ارمنی و اندک سرکه و آب طلا نمایند و اگر پای سیاه شود یا سبز نشان تباه
شده بود بغیر از جدا کردن تدبیر نیست و اگر از باد و آفتاب رنگ روی متغیر شود لعاب
اسپغول یا سپیده تخم مرغ پاکیزه حل کرده یا صمغ بر روی طلا کنند اثر آن باز دارد و پیاز و سپید
با سرکه مضرت آبها باز دارد و در روغن شبت و بابونه در عضلها مالیدن ماندگی زایل کند و
مسافر دریا را دل که در کشتی در آید اگر قی بسیار کنند تسکین نباید داد تا بخود آرام گیرد و اگر از
حد گذرد شربت انار بوده و ابر و انار و غوره و سماق و حب بوزه پخته و تخم مرو با
قوت دهد خاصه اگر با پودینه باشد **باب دوم** در بیان حد طب و منفعت جزء علمی
عملی و ارکان و مزاج و مشتملست بر نوزده فصل **فصل اول** در بیان حد طب و موضع
آن طب علمیست که طبیب بدان علم در حال تن مردم نگاه کند و تندرستی بر وی نگاه دارد
و اگر بیمار گردد بحال صحت باز آرد به آنچه ممکن بود و موضع طب آنست که بدانی که
اسباب جمله کائنات از تن مردم از بهر تندرستی و بیماریست و طبیب این سخن و احوال
و کیفیت تصرف دران معلوم نماید و آن چهار سبب است مادی و فاعلی و صوری و
غائی اسباب مادی که نزدیک تن درستی و بیماری پدید آید سه حقوق است با
روح دوم سبب فاعلی و آنچنان بابها که احوال تن مردم بر حال خویش نگاه دارد و سبب
تندرستی گردد و اگر برخلاف آن باشد که احوال تن مردم بگرداند و سبب بیماری شود
و طبیبان آنرا اسباب سته گویند یکی هوا است دوم طعام و شراب و دارو با سیوم
خواب و بیداری چهارم حرکت و سکون پنجم استفراغ و عرق و چیزی که از سینه آید
ششم اعراض نفسانی چون غم و شادی سیوم سبب صوری و آن ترکیب و قوتها که از پس
مزاج پدید آید چهارم غائی قوت افعال است که از معرفت قوة و ارواح که مرکب [illegible]
حاصل گردد **فصل دوم** در بیان منفعت طب معلوم باد که تن مردم مرکب از ماده و صورتست

و ماده آنست که از چهار چیز که با یکدیگر ناسازنده و آمیزنده و آمیزش پذیرا
و طبع هر یک دیگر باشد و سبب ناسازندگی مادها را دشواری شود است که هر یکی
خواهش دارد بطبع و صورت همیشه سوی آن دارد که مادها که با هم افتاده و آمیزش دارند جدا
شود و کار صورت کار نیست بکوشش و قدر و کار ماده بطبع هرگز کاری که میبندد و کوشش
باشد و کاری که بطبع بود راست نیاید و این سبب بود تغیر احوال تن مردم را و اسباب ستة
که در باب گذشته مذکور است همیشه در وی اثر میکنند پس ضرورت چیزی بایست که
صورت را مدد دهد و آن علم طب است که الله تعالی ارزانی داشته و منفعت طب آنست
که طبیب تدبیرات احوال تن او بسلامت تر از احوال تن دیگری باشد که از تدبیر طب
خالی بود و اگر کسی را بیماری شود آسان تر و زودتر بحال خویش آید فصل سیم
در بیان منفعت جزء علمی و عملی طب و منفعت طب نگاه داشتن تن درستی و زایل کردن
بیماری بچیزها سودمند و دور داشتن آنچه زیان کار بود طبیب باید که اول موضوع
طب بداند تندرستی و بیماری هر دو بداند و سبب هر یک این جمله جزو علمی گویند
و جزو عملی آنست که بداند که تندرستی چگونه نگاه توان داشت و بیماری
چگونه زایل توان کرد و هر شخصی که این معانی همه جمله بداند طبیبی کامل باشد
اگر عمل کند و اگر نکند جهت آنکه غرض از جزو عملی و شرط طبیبی نه آنست که
بداند که چگونه عمل باید کرد فصل چهارم در بیان ارکان الوان آن چهار است
خاک و آب و هوا و آتش هر چهار مخالف یکدیگرند اگر چه ماده در اول
در همه کائنات این چهار اند و هیچ یک را بر طبع و صورت او نتوان یافت
و میان هر چهار که آمیخته شده اند مزاجی پدید آمده و صورت و قوت هر یک
باطل شده و از این دو که گرانست و آن خاک و آبست و دو سبک بود و آن هوا
است و آتش فصل پنجم در بیان شناختن زمین و احوال از زمین جسمیست
بسیط جائی باشد دیگر ارکان نست و آنجا آرام دارد و اگر جزوی از وی بجهد

بیرون

آرند باز بجای خود رود دیگر اثر او اینست که فرود از همه است و طبع بدین سبب او را
ند و طبع او سرد و خشک است و منفعت او در عالم آنست که هر چیز را
پایدار گردد و بر آن گذاشتن بنهند بماند **فصل ششم** در بیان آب و احوال آن
آب بسیط است و جایگاه او آنست که گرد همه روی زمین در آمده و از زمین
سبکتر است نسبت با هوا گرانست و قیاس با زمین سبک است و سبب آنکه پاره از
زمین برهنه شده عنایت آفریدگار تبارک و تعالی تا ربع شمالی را برهنه از آب
کرد تا آرامگاه مردم و جانوران باشد و هوا خوشتر و مردمان تندرست باشند و چنین
معلوم است که بعضی جانوران از آب چاره نیست پاره زمین جایگاه آب و
زمین یکی کرد و آب را در زمین پراکنده کرد تا همه جایها برابر برسد و طبع
آب سرد و تر است و خاصیت او اینست که پراکنده شود و آسان بهم آید و
جمع شود و نقشها و شکلها زود قبول کند لکن نگاه ندارد و منفعت او در عالم
آنست که دیگر ارکان بسبب او قبول هیئتها است نماید **فصل هفتم** در بیان احوال
هوا و آن جسمی بسیط است و جایگاه او بالا از آب و فرود از آتش بود
و طبع او گرم است و تر و هوا از آب فرمان بردارتر است از قوام هوا است و هر
چه غلیظ بود به هر چه رسد او را آلوده کند مثل علل و هوا در غایت لطافت است بدین سبب
آلوده **فصل هشتم** در بیان احوال آتش و آن جسمی بسیط است و جایگاه بالای
همه ارکان و در غایت سبکی و او در الحقیقت مطلق گویند و طبع او گرم و خشک است
و منفعت او آنکه همه چیزها رسیده و پخته شود و اجزاها را بیاورد او در همه جسمها گذر کنند
و سرد از او زمین زود شکسته شود و بعضی همه کائنات از این چهار ارکان حاصل است
فصل نهم در بیان مزاج طبیعت ارکان که در فصلهای گذشته مذکور است حکیمان
صورت و ماده گویند و به صورت مخالف یکدیگرند و هر گاه صورت ارکان شکسته
گردد و صورتی و طبیعتی در میانه پیدا آید آنرا مزاج گویند مثل آنکه در سردی

و گرمی معتدل باشد و خشکی بر تری غلبه کند گویند مزاج خشک است و اگر تری غلبه کند
بر خشکی گویند مزاج تر است و اگر تری و خشکی معتدل باشد و گرمی بر سردی غلبه کند
گویند مزاج گرمست و اگر سردی غلبه کند گویند مزاج گرمست و اگر سردی غلبه کند
گویند مزاج سرد است این انواع را مزاج مفرد گویند و هرگاه صورت برابر نباید و
صورت غالب بعضی و دو صورت مغلوب بود چهار مزاج مرکب پدید آید گرم و خشک و گرم
و تر و سرد و خشک و سرد و تر بیرون ازین مزاجها دیگر ممکن نیست پس انواع مزاج نه
باشد یکی معتدل و چهار مفرد و چهار مرکب **فصل دهم** در مزاج معتدل اعتدال معتدل
آنست که ترکیب اجزای ارکان در وی برابر و قوت صورت را راست باشد و این اعتدال
در عالم موجود نیست و نزدیک طبیبان اعتدال چنان باشد که از هر اندامها چنین
عصب و گوشت و استخوان هر یک را آن مقدار گرمی و سردی و خشکی و تری که باید و مزاجی که او
را شاید پدید آمده باشد و هر اندامی از اندامها مزاجی و اعتدال دارد و هرگاه از مزاجها
ضعف بگردد اعتدال آن شخص سبب باطل گردد و مزاج هر اندامی مراد در هر شخص حد نیست که اگر

آن شخص معتدل باشد و اگر از آن بگردد اعتدال باطل شود و اینهم اعتدال ص

بدان حد بود عنایت آفریدگار است حق سبحانه و تعالی مزاج اندام گرم و تر چون جگر
با مزاج سرد و خشک استخوان برابر کند و چون مزاج اندامها برابر کنند تن
را مزاجی معتدل پدید آید نه معتدل حقیقی و از مزاج اندامها مزاج پوست با اعتدال
نزدیکتر است خاصه مزاج پوست سر انگشت دست که مردم چیزها گرم و سرد را
بسر انگشت و کف دست ملاحظه نمایند **فصل دوازدهم** در بیان سال عمر مردم از روز
ولادت تا پانزده سال حالی پروردن و بالیدن بود و این مدت را روزگار کودکی گویند و بعد
از پانزده سال بر حالی جوانی بمانند و بعد از آن تا شصت سال کهل باشد و بعد از آن مدت
سالگی پیر گویند و مزاج کودک گرم و تر باشد و نزدیک جوانی تری بتدریج کمتر میشود و گرمی
غلبه میکند و مزاج جوان گرم و خشک بود و مزاج جوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد
لیکن نسبت با مزاج کودک گرم و خشک و قیاس با پیر گرم مطلق باشد و در سن کهولت

کرمی تنش کمتر شود و در پیری کرمی و تری خرج میشود تا آخر عمر پس مردم همیشه پایدار
زنده نماند پس حرارت و رطوبت در چهل سالگی کمتر میشود و پاره خرج میکردد بکری می هند و
کار با در پا هنشا چنانکه فروغ چراغ روغن کم میکند و پاره بهم باز افتد تا خشک میکردد و لخته
بنا در کلیل می پذیرد و این خرج ها است و از غذا بدل آن نیاید و باعث نقصان کمی رود
و بدل آنچه خرج شده حاصل شود و تری غریب سرد و تر جمع کردد تا آن حرارت را فرو [illegible]
بدین سبب همیشه باقی نباشد و طبیبان این مرگ را گویند **فصل یازدهم** در بیان مزاج
اندامها اندام مردم و اخلاط که در تن ها و مت قیاس کنند دل همه گرمتر باشد پس خون
تر باشد پس جگر و صفرا و خون دیگر رگها و گوشت عروق بعد و چون اندامها و اخلاط
خود را قیاس کنند بلغم سرد و تر از همه باشد پس موی و استخوان و غضروف در باط و پی و غشاء
عصب و نخاع و دماغ و چون اندامها و اخلاط تر قیاس کنند بلغم گفت و فربه
دل شش و جگر و سپرز پس گوشت عضله و گوشت گرده و چون اندامهای خشک قیاس
کنند نخست موی است و استخوان و غضروف و رباط و پی و غشاء و رگ و عصب و دل
فصل سیزدهم در بیان مزاج اصلی احوال مزاج اصلی هر کس که مایل بخشکی بود [illegible]
او در همه عمر با احوال جوانان ماند و آنکه مزاج اصلی او سردی و تری که ابتدا احوال او [illegible]
او به پیران ماند و پیری زود تاثیر کند و اگر مزاج اصلی گرم و خشک باشد در جوانی خشکی
و گرمی بر وی غالب شود و چون از آن درگذرد به شود و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد [illegible]
نیک و در پیری بد حال شود و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد در کهولت نیک باشد **فصل**
چهاردهم در بیان اخلاط و آن رطوبتست روان در تن مردم و جایهای طبیعی آن رکهاست
و اندامها که میان تهی [illegible] است چون جگر و معده و سپرز و زهره و اخلاط [illegible] نیک بود
از غذا [illegible] آن را طبیعی گویند و آنچه بد است نا طبیعی باشد و اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا **فصل**
پانزدهم در بیان احوال خون بباید دانست که خون گرم و تر است و تولد او در جگر [illegible] که در
معده هضم شود رنگ و قوام آن همچو کشکاب بعد از آن کیلوس گویند و کیلوس که از معده

بجگر در آید بگیرد جگر بعضی دیگر باید و رنگ جگر کبود و خون گردد و زرد
شود و غذا اگر دد و آنچه از جگر بجانب دل آید از حرارت دل گرمتر شود و قوام آن رقیق
تر و رنگ آن اشقر و خون طبیعی رنگ آن سرخ و بوی آن خوش و طعم آن شیرین
و قوام آن معتدل بود و خون نا طبیعی رنگ دو نوع باشد یکی آنکه مزاج او بگردد گرم
تر یا سرد و تر شود یعنی آنکه خلطی با او بیامیزد نوع دوم آنکه فضله صفرا و بلغم و سودا
بدو آمیخته شود در رنگ و بوی و طعم او بگرداند وصف اقوام او رقیق و طعم او تلخ
کند و سودا قوام او را غلیظ و رنگ او تیره و سیاه و طعم او ترش کند و بلغم او
سپید کند و طعم او تفه و اگر حرارت بود طعم او شور شود و قوام او غلیظ کند و اگر
حرارت ضعیف باشد قوام او رقیق و طعم او ترش کند **فصل شانزدهم** در بیان
احوال بلغم بباید دانست که بلغم دو نوع باشد طبیعی و نا طبیعی طبیعی آن است که طعم
شیرین بود و قیاس با مزاج صفرا و سودا سرد باشد و نسبت با مزاج تن سخت
سرد باشد و بلغم نا طبیعی چهار نوع است یکی آنکه قوام او رقیق باشد آن را رطوبت ماهی
گویند نوع دوم غلیظ باشد آن را مخاطی گویند نوع سوم غلیظتر از زجاجی گویند نوع
چهارم غلیظ باشد آن را جصی گویند اما طعم رطوبت ماهی شیرین تر باشد و اگر حرارت
بیامیزد طعم آن شور شود و بلغم غلیظ طعم ندارد و آن را تفه گویند یعنی بی مزه و
آنچه صفرا آمیخته شود تلخ بود و آنچه سودا بیامیزد ترش و عفص باشد **فصل هفدهم** در
بیان صفرا و احوال آن صفرا دو نوع بود طبیعی و نا طبیعی قوام او رقیق تر از قوام خون بود
و بوزن سبکتر از جهت آنکه صفرا کف خون است و رنگ او سرخ و طعم او تلخ و تیز و طبع
او گرم و خشک و تولد او در جگر باشد و صفرا غیر طبیعی شش نوع است یکی آنکه در تن زیادت
گردد از آنکه باید دوم آنکه بوزد گرمتر و تیزتر گردد سیوم آنکه چیزی با وی بیامیزد و ا
خون آمیخته شود رنگ او سرخ باشد آن را احمر گویند و اگر بلغم با او بیامیزد قوام او غلیظ
کند و گرمی او کمتر و رنگ او همچون زرده تخم مرغ باشد آن را محی گویند و اگر تولد صفرا از معده

کرا بصورت ... ابتدا اگر انثی گویند تب ازو کمتر شود جهت آنکه معده او را بقی
دفع نماید یا باسهال و باشد که صفرا بسوزد و رنگ زنگاری گردد آنرا صفرای زنگاری
گویند بدترین صفرا اینست و نوعی دیگر از صفرا بسوزد و رنگ او سیاه آنرا صفرای
سوداوی گویند طعم او تیز و ترش زمین ازان بجوشد و مگس نزدیک آن نرود
ازو بر وجه تا اگر گذرد و [illegible] پیدا شود و آماس نگاری از و بدتر باشد و حکم زهر دارد و منافع
صفرا آنست که خون بقوت او در رگها گذر کند و باطراف رسد و دیگر آنکه شش را الصفرا بیشتر
حاجت از بهر آنکه متخلخل و سبک است و همیشه و تخلخل و سبکی و حرکت در وی پیوسته بقوت
صفرا بود و از زهره صفرا پاره بروده فرود آید و اثر از بلغم بشوید و ثقل را دفع کنند
تیز آن عضله مقعد را جزد هد تا بحاجت برخیزد و هرگاه ان منفذ بسته شود و صفرا بروده
نیاید نوعی قولنج تولد کند و گاهی در روده کرم دراز و کدو دانه پدید آید و هر تابستان صفرا
بیشتر باشد در وقت خشم و از غذاهای گرم و خشکوار کارهای قوی زیاده گردد

فصل [illegible]دهم

در بیان سودا و خلط او دو نوع بود طبیعی و غیر طبیعی طبیعی دردی خونست و گرانتر از خون
بود طبع او سرد و خشک و رنگ او سیاه و طعم او آمیخته از ترشی و شیرینی و تولد او از
سپرز بود و از غمها و اندیشها و رنجها و غذاها سرد و خشک و در فصل خریف بشود
و سودای غیر طبیعی انواع است یکی آنست که خلطی که سوخته شود ثقل آن سودا را
گردد اگر بلغم سوخته شود ثقل آن سودا گردد اگر خلط بلغم رقیق بود ثقل آن شور باشد
و اگر غلیظ تر بود طعم آن ترش یا شور باشد اگر خون سوخته طعم آن آمیخته از شیرین و
شور بود و اگر سودا سوخته شود بسیار ترش و زمین از آن بجوشد و مگس بگرد آن [illegible]
بتر از علتهای دیگر بود لیکن علاج زود پذیرد و نوعی دیگر از سودای غیر طبیعی آنست که هر
گاه سپرز ضعیف گردد سودا کمتر بخود کشد سودا با خون در رگها پراکنده شود در همه تن
و علتها تولد کند مثل مالیخولیا و برص سیاه و هر خلطی که در تن دیر بماند لطیف آن در
تحلیل یابد و غلیظ او سودا گردد و هر وقت بیماری دراز و دیر مانده شود جگر ضعیف

و هضم نهم و ثالث باطل گردد و خلطی که در اعضا بود همه سودا شود جگر صحیح هم تنقیه
بود و لطیف آن صفرای غیر طبیعی و غلیظ آن سودا نا طبیعی باشد و منفعت سودا
آنست که خون بدو قوی گردد و بهر عضوی که در غذای سودا باید بدو رسد مثل
استخوان و غضروف و آنچه فضله باشد از خون جدا گردد و به سپرز در آید تنقیه کند که میان
سپرز و جگر بود پاره سودا بمعده ریزد و میل طعام پدید آید و چون سیرابی در وی که اندیشه
و فکر بسیار کنند سیاه بود

فصل نوزدهم در بیان هضم و احوال آن

بدانکه هضم چهار است
اول در معده دوم در جگر سیوم در رگها چهارم در اندامها و از هر هضمی فضله ناپاک
بماند فضله هضم اول چون برود یا دفع کرده شود و فضله هضم دوم سه حصه شود حصه اول لطیف بود
دفع کرده شود و حصه دوم صفرا باشد و بزهره در آید و حصه سیوم سودا بود و بسپرز در آید
و فضله هضم سیوم و چهارم بعضی بتحلیل دفع شود محسوس نباشد و بعضی بعرق و در سنج دفع
شود و بعضی بمنفذهای محسوس و نامحسوس دفع شود محسوس چون بینی و گوش و منفذ نامحسوس
مسام است و آنچه بجانب مسام آید بعضی طبیعی بود مثل موی و ناخن و بعضی غیر طبیعی باشد چون گرد
خارش و بهق و برص و اماسها و ریشها و الله

فصل بیستم در شناختن اندامها بسیط

و آن
هفت فصل است

فصل اول در بیان فرق میان اندام مرکب و بسیط

اندام دو نوع بود
بسیط و مرکب بسیط اندامهایی باشد مثل استخوان و گوشت و عصب که همه یکجنس
اند بدین سبب اندامها را بسیط گویند و هر یکی ازین اجزا همان نام دارد چون استخوان سر
و پای و گوشت دست و پای که آلت گرفتن و بمقصد رسیدن مرکب و دادن است
و اندامها مرکب آلتهای مردم را گویند چون دست
و پای که آلت رفتن و بمقصد رسیدن بود و مرکب از بهر آن گویند که استخوان و عصب و
گوشت و پوست و رگ و غشا ترکیب یافته

فصل دوم در شناختن استخوان و احوال آن

استخوان جسمی خشک بود و سخت تر از اندامهاست و او را حس نیست و بنیاد
همه تن و اعتماد حرکتها بر دست و پایها بسیار است و عدد پارههای استخوان دویست
و چهل و هشت پاره است بدین تفصیل استخوانهای سر و روی پنجاه و نه بود و عدد پارهها از
دراز یا

درزها که بر سر و چشم و بینی و رخسار است پیدا است و استخوان سر هفت پاره است دو
استخوان قحف از چهار درز الکلیلی و لامی و چهار پاره دیوارهای سر است یعنی استخوانهای
پهلو هر دو استخوان بناگوش و یک استخوان پس سر که حمال سر و قاعده دماغ است
و همه استخوانها سر بدو پیوسته است دیگر چهار پاره استخوان صدغ است از هر سوی
دو پاره صدغ ظاهر است و استخوانک چهارده پاره بود و پاره اصل بینی است و دوازده
ده پاره از درزها معلوم است و ازینجمله دو پاره فکین [illegible] است که دندانها بر وی رسته
از جمله استخوانهای سر دندانها نتوان شمرد و عدد آن بروی دیگر است جمله پنجاه و نه پاره باشند
و مهره‌های پشت سی پاره است هفت مهره گردن و دوازده مهره پشت و پنج مهره کمرگاه و سه
مهره سرین و سه مهره نشستگاه و استخوانهای هر دو پهلو بیست و چهار پاره است از هر سوی
دوازده پاره بود با مهره پشت پیوسته و ازینجمله هفت پاره را پهلوی سینه گویند
با استخوانهای سینه پیوسته است و استخوانهای سینه هفت پاره بود و از هر دو جانب
با پهلوهای سینه پیوسته و چنبر گردن دو پاره استخوان است کتف که شانه گویند دو
پاره است بعضی اصحاب تشریح گفته‌اند سر شانه مردم دو پاره استخوان است مخصوص به آدمی بود
دیگر حیوانات را نیست و استخوان دست شصت پاره بود بدین تفصیل بازو یک ساعد
دو پاره خرده دست هشت پاره و عظم زاید که بکف درآمده استخوان پشت دست چهار
پاره بود تا از شط گویند بچهار انگشت پیوسته است زود بهم نهاده شود و انگشتان
پانزده است هر انگشت سه پاره جمله سی پاره بود استخوان تهیگاه دو پاره است استخوان
پای از ران تا بقدم شصت پاره هر پای سی پاره بدین تفصیل استخوان ران یک پاره استخوان
ساق بود دو پاره بر سر زانو یک استخوان است عین الرکبه گویند و لنگ یک پاره استخوان
پاشنه یک پاره استخوان کف پای بر جانب وحشی قدم دو پاره استخوان است که بشکل کعبتین
است و خرده چهار پاره و استخوان پشت پای پنج پاره بود استخوانهای انگشتان پای چهارده
پاره است بغیر از استخوان لامی که بشکل لام است که حنجره است و آنچه در دل و میان استخوان [illegible]

پاره هر انگشت سه پاره ابهام دو پاره جمله [illegible]

فصل سیوم در شناختن غضروف غضروف چیزیست نرم تر از استخوان و سخت تر
از پی و بر سر شانه و دندانه پهلو ها پیداست و اگر آسیبی رسد عضله از استخوان گوشت
نشود و حنجره غضروفیست و دایم در حرکتست که اگر استخوان بود در آن آسیب افتد
حلق و لهات رسیدی و سر بینی غضروفست و منفذ دم زدن در خواب بسبب آنکه راست
ایستاده بسته نشود و گوش غضروفست مثل بادبانی تا آواز باز و برود در آید و قصبه
شش غضروفیست تا راه نفس گشاده باشد و ماده نزله اثر نکند و مهره آخرین پشت غضروفیست
که نشست مردم در آنست که مهره بود تا راست بدان توانستی نشست که اگر استخوان
بودی موجب درد و رنج میشد فصل چهارم در شناختن عصبها عصب چیزیست نرم
و شکسته نشود آلت حس و حرکت بود و از جمله عصبها یک عصب مجوف از دماغ رسته و
بچشم در آمده نور بینایی در آن تجویف بگذرد و بچشم رسد و عصبها سه نوعست هر
سه بصورت مانند یکدیگر و منفعت هر یک دیگر است نوع اول که از دماغ رسته از نخاع
که خلیفه دماغ است و قوت حس و حرکت بقوت این عصبها در همه تن است نوع دویم
که آن از سر استخوان رسته و با استخوانی دیگر پیوسته و قوی تر و محکم تر از اول بود
این را رباط گویند نوع سیوم آمیخته از هر دو نوع است از او تر گویند سر های عضله
از این نوع بود و این را هم از حس و حرکت بهره هست و اصل قوت حس و حرکت از دماغ
است و آلت هر دو عصب است و همچنانک در جستار یافته شد رگی هست در پوست
از عصبها و رگها نیز هست اگر اقسام گویند و مسام بگوشت لطیف اندک پوشیده
است و حس پوست بدین عصبها بود و سرخی رنگ پوست مردم از گوشت و خون
هم از پایان رگهاست و موی و عرق و شوخ که بر پوست پدید آید از مسام ظاهر
گردد و قوت حس و حرکت از دماغ است و آلت هر دو عصب است که بواسطه
عصب قوت از دماغ باندامها رسد و اگرچه حس لمس پوست و گوشت
همه تن راهست اما حس دیدن و شنیدن و بوییدن و چشیدن همه در

سر آنست و عصبها همه جفت است یکی از سوی راست و یکی از چپ برابر یکدیگر
از میان مهره پشت و گردن بیرون آمده و باز اعضا پیوسته مگر یک عصب
که میان نخاع واقع شده که آن عصب فرد است اما عصبها که جفت است هفت
از دماغ و هشت از گردن و دوازده از نخاع پشت و پنج جفت از نخاع
کمرگاه و قطره و یکی از پایان نخاع و بهر هار رسته جمله سی و هشت جفت و یکی فرد بود
و میان معده و دماغ مشارکتیست و بعضی از عصبهای دماغ که یک شاخ آن در
غشای سینه و عضله آن در دل و شش و معده و جگر در حجاب پراکنده شده
بدین سبب هرگاه مردم بوی ناخوش یا چیزی کریه توهم کنند غثیان و قی شود و چون
معده ضعیف بود هضم نیک نشود و بخار بد کیلوس بسر برآید و مضرت آن به دماغ
رسد و فایده دانستن عصبها آنست که اگر در اندامی تشنجی یا سستی واقع
شود و سر بیخ عصبها را علاج کنند و بر مهره پشت ضماد گذارند تا قوت از
سر عصبها رسد باذن الله تعالی **فصل** پنجم در شناختن عضلها اصل عضله عصب است
که آنرا وتر گویند یک سر عضله و تر از استخوان رسته و یک شاخ از میان و تر
راست کشیده شده این شاخ محور گویند و باقی بر سان لیفی از هم باز
شده و میان لیفها بگوشت درشته تا بر یک سر عضله پس دیگر باره سر لیفها باز
آمده تا بخورد استخوان دیگر عضو پیوسته شده و لیفهای میانه گاه عضله فراخ
تر باشد بدان سبب میان سطبر و هر دو سر او باریک تر بر شکل هلیله
مجموع این وتر و لیفها و گوشت و غشا را عضله گویند و غشا جسمی است لطیف
از عصب و رباط یافته شده و منفعت غشا دو گونه است اول آنکه عضوی که میان
او باشد حس بدهد و دوم آنکه عضو را بر شکل و نهاد خویش نگاه دارد و از اندرون
دیدن شکم راحتی آستر و لطانه باشد و عضله اندامها را اول پیشانی و
رخساره و عضله چشم و کنار بینی و لب و فک چهل و پنج عدد است و عضله پیشانی

ولب و مقعد با پوست آمیخته بود و عضلها که حرکت سر بسوی پیش بدان باشد یکی
کمتر از ان عضله از استخوان چنبر گردن رسته و از استخوان سینه و سرها گوشت پیوسته
هرگاه سر از [illegible] پیش بتواند و اگر آفتی در عضله باشد ضماد بر چنبر گردن و استخوان
سینه و نرمه گوش کرد اندر و دیگر عضله که حرکت سر بسوی قفا بدان باشد او با دار ان
از مهره گردن رسته و با استخوان پس سر پیوسته هرگاه سر بسوی پیش نتواند آوردن آفت
در ان عضله باشد و چهار عضله که حرکت سر بسوی راست و چپ بدان باشد دو در
پیش گردن و دو در پس سر علاج آن مثل دیگر عضلها باشد حلق را یا حنجره و عظم
اللامی هست و دو بود عضله حلقوم شش است عضله زبان نه است و از کنار
استخوان که سوراخ گوش در انست از پس سر دو عضله از کنار فک زیرین رسته
و عضلهای کتف نزدیک گوش بدین چهار عضله و دو عضله دیگر از مهرهای دیگر
پشت رسته حرکت کتف بزبر بدین دو عضله باشد عضلها بازو سیزده است و شش
عضلها ساعد سیزده است و عضلها حرکت انگشتان هست و شش است و
عضله دم زدن سینه و عضله که در میان پهلو هاست هشتاد و هشت بود و حجاب
دو عضله است یکی سوی راست و دیگری سوی چپ و سر هریک از مهره دوازدهم
رسته از مهرهای [illegible] از انجا بسر پهلو های زیرین پیوسته و بر استای سر پهلوها بر آمده
و با استخوان سینه نیز پیوسته و عضله در دم زدن از مدد او ست از بهر آنکه دم زدن
در خواب و در حال غشی حرکت حجابست و دیگر عضلها در دم زدن یاری دهنده اند عضلها
پشت چهل و هشت بود و عضله هست که آنرا بتازی عضلة الصلب گویند لیکن هریک از بیست
و سه عضله جمع شده و دلیل برین آنکه سرهای عضله هریک از مهره از مهرهای پشت و کمرگاه
و سر بین و دستگاه بود پیوسته است پس عضلها [illegible] باشد هرگاه این دو عضله کوتاه
شود پشت بسوی قفا میل کند و اگر از دو یکی کوتاه شود پشت بجانب آن میل کند و اگر
و عضلهای شکم هشت است و عضلهای قضیب چهار است و عضلهای انثیین [illegible]

ما را دو داج

و هر دو کرد دل برآمده اند کی اجزاء دل پراکنده شده و دیگر در تجویف راست دل
پراکنده شده و باقی آن بخش گشته یکی خرد و دیگری بزرگ اما خرد بسوی بالا برآمده
و از سینه بگذشته و نزدیک دواجین آمده و این دواج را نیز کی هر یکی سه شاخ
شده دو شاخ نزدیک دواج غایر از هر سو و یکی را عرق سباتی و یکشاخ بقحف دماغ
آمده و شبکه در زیر دماغ است از شاخهای او یافته شده و هر دو شاخ برآمده در
آمده اما دواج رکیت از رگهای گردن یکی سوی راست و دیگر سوی چپ و او شاخ نشست
از شاخهای رگ اجوف که بسوی بالا از جنبر گردن برآمده و نزدیک قصبه شش و مری
نهاده در پس شریان و حیوان را که ببسمل کنند تا آن هر دو رگ بریده نشود بسمل
تمام نباشد **باب چهارم** در شناختن اندامهاء مرکب و آن هفده فصل است

فصل اول در بیان اندامهای مرکب قوتهاء تن و آلتها که مردم محتاج اند بدان تا
زنده بمانند و تا غذای که مدد قوتهای تن از آنست باشد و فرزند آرد و آن غذا است
که آفریدگار تعالی از بهر بدست آوردن و بکار بردن حاجتمند زندگانی داشته
تا نیک از بد و سود از زیان بشناسد و بهر آنکه تا غذا بر وجه خوبتر بکار برند تا در
تن او هضم شود و مدد زندگانی او گردد او را چهار قوة داده اول را قوة نفسانی
گویند و حرکت اختیاری و شناختن سود از زیان کار با ید انست و معدن آن دماغ
است دویم را قوت حیوانی گویند مدد حرارت غریزی و روح حیوانی از دست و
معدن او دل است سیم قوت طبیعی گویند که پرورش تن طعام را بغذا گردانیدن
از دست و معدن او جگر است چهارم را قوت مولده گویند غذا ماده و سلیه تخم
بر دست و معدن اندامها و تولید و تناسل است بباید دانست که اندامها
که معدن قوتهاست آلته بدست آوردن غذا است یا بکار داشتن و گوارندن
و تخم جدا کردن و فضله از تن بیرون آوردن و ماده پرورش فرزنداست و مرکب
قوت طبیعی است این قوت با خون از جگر بیرون آید و با شاخهای رگ اجوف بگذرد

دائما مهیا غذا یابد و روح حیوانی و حرارت غریزی که مرکب آن قوای شریان است از دل
بر آید و لیکن اعضا بشریان بگذرد و بتمام اعضا برسد و همه تن بدان زنده باشد و حس لمس
یعنی دریافتن سردی و گرمی پوست و همه تن را حس و دیدن و شنیدن و چشیدن و بوئیدن
درست است و آلة آن چشم و بینی و کام و زبانست و مبداء این قوتها و کارها و بجملهٔ عصبها
داحت که از دماغ فرود آمده قوت نفسانی است **فصل** دوم در بیان تشریح دماغ
و احوال آن دماغ عضویست مرکب از ماده نرم و چرب و لزج و از شاخهاء باریک که از
شریان و آورده در وی پراکنده شده و از دو غشا که در وی پوشیده است یکی مماس او و
دیگری مماس قحف دماغ است غلیظ و صلب و مزاج او سرد و تر است جمله او بدو
بخش از درازی بعضی از پیش سر تا پس سر در وی تجویف است آنرا بطون دماغ
گویند و غشا و تجویف هر بخشی جدا است و جدائی هر بخش در پیش دماغ پیدا است
که شهستان بحلیة الشری گویند و بوئیدن بدانست و منفعت سردی مزاج او
آنست که از ادراک محسوسات و از قوت تفکر و تذکر گرم نشود و حرارت روح
حیوانی و حرارت غریزی که دایم از دل بدو میرسد او را معتدل دارد و منفعت بهری
آنکه از حرکتها و حرارتها و خشکی در و تولد نکند و منفعت چربی و لزجی آنکه عصبها از و
روید و شکسته نباشد و منفعت نرمی آنکه مدرکات و محسوسات را از و دریابد آورده و
شرایین که بدماغ در آمده و در هم بافته شده و دهنهاء هر یک گشاده شده و فراخ
حاصل آمده طبیبان آنرا معصره گویند و خون که در رگها میگذرد و بخت آنجا گرد آید
و در شکنها او بگردد و مزاج دماغ نزدیک شود و شایسته غذاء او گردد و از
تجویف دماغ تجویف او بزرگتر است و میانه خردتر و آخرین از میانه بهتر تا
بتدریج چنان پنداری که نخاع دنبال دماغ است و هوا که در پیش تجویفهاست
حکما آنرا روح گویند و محل قوت ادراک محسوسات روح تجویف نخستین است
و تجویف میانه هم چون منفذیست میان هر دو تا هر چه بجزء نخستین است ادراک

افتد

اگنده ... بحجلس سیم دو شعبه بدین سبب جزء میانه محل
قوت فکر آمد تا هر چه ادراک یافته تصرف کند و نیک از بد جدا کند و محل
قوت حافظه سیاره و به کام یاد آوردن از وی خواهد و محل ادراک او آن را از آنجا
که در جرم دماغ است هر سه آن باد با جوشیست که در جرم یافته و پیوسته بود و سبب
آنرا تیرزید گویند و اجزاء دماغ که قاعده سقف میانه است در دو جانب تجویف
آنرا دوده گویند از بهر آنکه پاره دراز است و در طول دماغ که از دو جانب
او است و قاعده سقف او را دوده گویند و معنی دوده آن است که گاهی دراز تر
میشود و گاهی کوتاه مثل حرکت کرم و فضله دماغ در دو مجرا در فی شود و اما این دو
مجرا یاد کرده آمد آغاز مجری و نهایت آن برسان قمع است سر او گشاده و آخر
او تنگ بدین سبب او را قمع گویند از میان دماغ آمده و در زیر دماغ و در
غده که میان غشا صلب و استخوان است گشاده و فضله دماغ بدان مجری تمام فرود
آید و مجری که شبیهان حلیج الندی گویند و سر آن استخوان که بر شکل مصفا است فضله
بیشتر بدین مجری فرود آید باذن الله تعالی **فصل** سیم در تشریح چشم و احوال آن
چشم عضویست مرکب از طبقها و رطوبتها و عضلها و عصبها و غشاها و رگهای او و
و شریانها و ترتیب هر یک چنان است که اول سه طبقه در کاسه چشم خلق کرده اول را که
مماس استخوان است طبقه صلبیه گویند دوم مشیمه سیم را شبکیه گویند و سه رطوبت
در میان این سه طبقه نهاده اول زجاجیه دوم جلیدیه سیوم بیضیه اول زجاجیه از
بهر آن گویند که مثل آبگینه گداخته رنگ او سرخ بود جهت آنکه از گوهر خون است دوم
را جلیدیه گویند صافیست و روشن هم چون یخ و شکل او گرد است برسان ژاله و رتبه
[illegible] گویند و رطوبت سیم را بیضیه گویند قوام همچون سپیده تخم مرغ است و جلیدیه
در میان زجاجیه و بیضیه است زجاجیه غذا می‌ستاند و بیضیه قوت آفتاب و چیزهای

است در حرکت انبساط و انقباض
برسان کرم ... دماغ

در افشان از دماغ باز میدارد تا بند ریح بوی میرسد و چهار طبقه دیگر است اول را عنکبوتیه
گویند از بهر آنکه همچون تار عنکبوت است و دویم را عنبیه گویند جهة آنکه بر موضع دیدار
خرقی ثقبه و برسان دانه انگور است هرگاه آن ثقبه بسته شود بینای باطل شود و رنگ
این طبقه آسمان گون است از بهر آنکه هیچ رنگی نور دیده را موافق تر از آسمان گون نیست
و از اندرون این طبقه خلطها پنهان کنند تا خلل اندر نگاه دارد و بگذارد که دگر باره بیش
ثقبه کند و سیم را قرنیه گویند از بهر آنکه صلب و صافی و شفاف است و تراشیده و طبقه
چهارم را ملتحمه گویند که بهر او گوشت سپیده و چرب و از فلسهای چشم آمیخته بود و بر
طبقه قرنیه رسیده و گوشت پذیرفته بدین سبب ملتحمه گویند و عصبها دو نوع است
یکی عصب بینا بخت است و از اندرون این طبقه مجوف است برخلاف همه عصبها و دوم
عصب حرکت است اما از کنار تجاویف اول رسته از دماغ گذشته و بیرون آمده و آنکه یکی از
سوی راست و یکی از سوی چپ آنکه بسوی راست است رسته بسوی چپ آمده و آنکه از
سوی چپ بسوی راست آمده و بضرورت بهم رسیده اند بدین شکل آنگاه بهم رسیده
اند در هم پیوسته اند و تجاویف یکی گشته هر دو در هم گذرد و بدان اندازه تجویف
فراخ تر بدید آمده و دو تجویف یکی گشته و تجویف هر یک از آن پس نیست که
سوزن باریک در وی گذرد و نور دیده که اثر روح باصره گویند درین تجویف
گذرد و بر رطوبت جلیدیه در آید و اینجا که این هر دو عصب بهم رسیده اند انرا
مجمع النور گویند از انجا عصب راست بچشم راست آمده و عصب چپ بچشم
چپ آمده و هر دو را البنا فراخ شده و شطر شده و اگر در رطوبت زجاجیه
و جلیدیه در آمده و در طبقه شبکیه از وست و شریف اجزاء چشم رطوبت جلیدیه
است همه رطوبتها و طبقها از جهت مصلحت آنست رطوبت زجاجیه و طبقها
که از پس آنست یک نیمه جلیدیه رسیده و گرد او در آمده در رطوبت بیضیه و

و از آن چهار راست که عضله را انتها بیست و دو دست عضله بندگاه ران نوشته بود و عضله
بندگاه قدم هشت عضله انگشتان بیست و دو بیست فصل ششم در شناختن
رگها در تن زدالست دو نوع بود نوع اول که از دل رسته آنرا شریان گویند و نوع
دوم که از جگر رسته آنرا ورید گویند و آورده دو نوع است یک نوع از جانب مقعر جگر
رسته و آن پنج شاخ بود و هر شاخی شاخها بسیار دارد بر سان بیخ درخت که در زمین
پراکنده باشد آنجا که از جگر بیرون آمده باب گویند هشت رگ از وی برخاسته این
رگها را بلغت یونانی ماساریقا گویند و هر یک از این رگها شاخها زده و بقعر معده و جمله
روده‌ها پیوسته فعل او آنست که کیلوس را بجگر آرد آنچه بمعده پیوسته از معده آرد
و آنچه بروده‌ها پیوسته باقی کیلوس که از معده ثقل برود با فرود آمده بقوت مقاصه
از ثقل جدا کند و بجگر آرد تا غذا گردد و نوع این آنست که آنچه غذا را اشاید از
کیلوس جمله غذا گردد تا مردم را از دد لطعام حاجت نیاید و زود گرسنه نشود و نوع دوم
از ورید از جانب محدب جگر رسته از اندرون جگر شاخ و بیخ کرده چنانکه رگ دیگر
که یاد کرده شده و سرهای شاخها و بیخ هر دو نوع بیکدیگر پیوسته و در هم کشیده تا هر چه شاخها
ماساریقی می‌کشد در بیخ هر دو بگذرد و در هر دو پراکنده شود تا جمله کیلوس بقوت جگر پخته شود و
خون گردد و هر وقت که تمام پخته شد بدین رگ که از جانب محدب رسته برآید هم آنجا و
گویند هم آنجا برآمده دو شاخ گردد از هر شاخ رگها بسیار برخاسته و شاخها یک بخش بالا
برآمده در همه اندامها و اندرون و بیرون پراکنده شده غذا همی رساند و شاخها که هم
پایین فرود آمده در همه اندامها غذا همی رساند و این رگها را چون از برالان گویند
که میان تهی است و گشاده تا خون بآسانی در وی گذرد و میان رگهای ماساریقی چنان
گشاده نیست لیکن قوت کشیدن و مزیدن او قویست و هیچ جزوی که از ثقل که غذا را
نشاید در وی راه نیابد و حاجت بآب از پس طعام در باید و بدین سبب گفته‌اند که

آب گوارش سخت است بهر دو کار اول آنکه قوام کیلوس بیابد یعنی ستبر شود دویم
آنکه بیرون معده بسبب وی فراهم آید و معده بدان سبب بر طعام مشتمل گردد و زود
هضم کند **فصل هفتم** در شناختن شریان باید دانست که شریان رگهاست دو تو که
از دل رسته از جانب دل حرارت غریزی در روح حیوانی در وی بگذرد و از
دل بهمه تن رسد یک رگ از رگهای شریان یک تو هست بدین سبب آنرا شریان
وریدی گویند و شریان آنجا از دل برآمده دو شاخ دیگر آمده یکی کوچک و از دل
بشش در آمده شریان وریدیست و شاخ دیگر بزرگست بتازی ابهر گویند این
بزرگ دو شاخ بود و از هر شاخی رگها بسیار برخاسته رگهای یکشاخ ببالا برآمده
و رگهای شاخ دیگر بزیر فرود آمده و همه رگها روح حیوانی و حرارت غریزی شریان
باندامها میرسانند باز کردگار تبارک و تعالی با روح حیوانی و حرارت غریزی شریان
را که جایگاه و منفذ هر دو است دو تو آفریده تا گذر هر دو در دو استوار باشد و شریان وریدی
یک تو است از جهت آنکه غذا دهنده شش است و گوشت شش نرم است و همیشه
متحرکست و شریان هم متحرک پس نخواست که این شریان که در میان ادمی گذرد صلب
باشد تا از هر دو آسیبی بشش نرسد و غذا بآسانی از این شریان بیرون آید و از جمله رگها
دیگر که آورده گویند رگیست دو تو همچون رگ شریان آنرا ورید گویند و دو رگ باریک از
وی برخاسته و در حجاب پراکنده شده و آنچه حجاب بیرون آمده چون برابر دل
رسیده از وی رگهای باریک چون موی برخاسته و در غلاف پراکنده شده و باقی
بچهار شاخ شده یکشاخ بگوشه راست دل آمده و بدل در آمده و ورید شریانیست
و بزرگترین رگی از رگهای دل اینست از سبب آنکه رگهای دیگر نسیم هوا بدل می
رسانند و آن غذا میرسانند و قوام غذا غلیظ است واجب کرد که منفذ غذا فراخ
تر باشد و شریان بزرگی که ابهر گویند رگی معروف است از دو رگ برخاسته

حرکت

و هر دو نزد دل برآمده اند که در اجزاء دل پراکنده شده و باقی آن دو بخش گشته
یکی خرد و دیگر بزرگ اما خرد بسوی بالا برآمده و از سینه بگذشته و نزدیک رگ جبین
طبقها که در پس او صمعت کرده نیمه او آمده از بهر نگاهداشتن او را او در میان همه نهاده
و عضلهای چشم بیست و چهار است در هر چشمی دوازده و هر چشم پلک پنج عضله است
سه آنست که پلک بردارد و دو فرو بخواباند و هفت عضله از اندرون چشم عصب مجوف را
نگاهدارد تا چشم بیرون نخیزد و شش عضله که حرکات چشم بدانست جمله دوازده
ده باشد **فصل چهارم** در تشریح گوش و احوال آن گوش عضویست از عضروف
عصب و گوشت خلق شده بر سان بادبان کشتی تا هوا که از آواز سخنگوی بجنبد در سوراخ
گوش بگذرد و در عصب حس درآید و سوراخ گوش پیچیده و دراز است تا آوازهای
قوی بیکبار عصب سمع نکوید و ضرر نرساند و در درون گوشت فضا بیست و عصب حس
آنجاست هرگاه هوا بیرون آواز سخنگوی بجنبد و بگوش شنودن درآید این هوا اندرون
گوش شکلت بحرکت آید و حاصل گردد باذن الله تعالی **فصل پنجم** در تشریح بینی آلت حس
بوئیدن و فضله دماغ بیرون آمدن و صافی کردن آواز است و ترکیب آواز استخوان
است و عضروف و گوشت و عصب و عضله رخسار آمیخته است و سوراخ بینی از سوی بالا
بدان استخوان که مصفات گویند میرسد و از آنجا برگذشته در دو عشاء دماغ برابر
استخوان منفذ نیست بو بیا از آن منفذ بدماغ رسد و حس بوئیدن بدان در فزونی که آنرا
حکیمان گویند معلوم میکنند و از دو بینی منفذی بکام گشاده است آواز بدین منفذ صاف
گردد و هرگاه این منفذ با گرفته شود آواز گرفته مثل کسی که آواز از کام باشد و در مجری
بینی در گوشه هر چشمی منفذیست که بوی سرمه به بینی از آن منفذ آید که آواز صافی
کند طعم سرمه بجاسه ذوق رسد باذن الله تعالی **فصل ششم** در تشریح زبان و گوشت
سپید نرم و غشاهای در کشیده و رگها بسیار و وریدی و شریانی در گوشت او پراکنده شده

وسر صاد او از چند رکهاست واز عصب حس لفیبه تکار در غشاء او ست حس
ذائقه بدالست وگوشت زبان دو شاخ در یک غشاء است زبان یکی است
غشاء او شاخت بهم پیوسته و در رزی بمیان او پیداست **فصل** هفتم در تشریح
حلق و حنجره و آلتهای آواز و آلت دم زدن معلوم باد که در گردن از سوی پیش فضای بیست
خالی مری که مجری طعام و شراب است و قصبه شش که مجری آواز و مجری دم زدن است هر
دو بهم در بن فضا است و مری مماس مهره گردن است و قصبه شش در پیش
هر دو بهم پیوسته این فضا را حلق گویند و آلت کناره قصبه شش است انرا لیبان
لسان مزمار گویند و اعضاء حنجره و لهاة و لوزتین و غلصمه و عضلهای سینه و حجاب
همه یاری دهنده اند و اول چیزی که هوا را حرکت آرد و ماده آواز گرداند حجاب است
و عضلهای سینه هوا با آلت آواز رساند و لهاة عضو لیست بر بالا حنجره آویخته و
هر چه از حنجره برآید مثل آواز و نفس و لفت و آنچه بدو فرو رود چون هوا که
وسرد و غبار و دود اول بدو رسد و قوت آن از حنجره و قصبه شش و مضرت باز
دارد بدین جهت هر کرا ملازه ببرند آواز او متغیر شود و حنجره او را زحمت رسد و
لوزتان دو غدد است که بن زبان بر سان دو گوش بر داشته هر دو را غلند دو
گوش را و آن گوشت غلیظ چون صفاقی غدد و طعام از میان دو لوزتین گذرد و بر
پشت حنجره و غلصمه گوشتی هم چنین صفاقی و غشائی بکام پیوسته و بر سر قصبه شش
ایستاده و کام همچون قبه بود که آواز در او افتد مضاعف گردد و هوا که ماده آواز
است چون یکبار از قصبه آید آواز است و حنجره راه آن [illegible] بگشاید و می کاهد و می افزاید
حرکت زبان بیاری دندانها و شفتها حرفها پدید آرد آواز سخن گردد اما قصبه شش که لسان
مزمار گویند قصبه مثل نالیست که بتازی مزمار گویند و هوا در مزمار از بالا فرود آید
دیگر بار آن رسد آواز گردد و حنجره در آن تصرف کند و قصبه مزمار [illegible] بالا فرود آید
باز گونه بود و حنجره عضو است یکی [illegible] گویند بر بن زبان پیوسته است بوقت طعام

خوردن سر سیزدهم مهره گردن آرد و مجری طعام را بپوشد دویم طبیبان قدیم گفته
اند که طعام حنجره پشت آن سوی مهره گردن باشد سیم را بکی گویند هر دو بوقت
طعام خوردن سوی در فرا آیند و آنرا بپوشند و فرو گیرند تا طعام و شراب از مجری
آواز فرو نرود و بوقت سخن گفتن غضروف یکی از پشت در تی دور شود و حنجره
گشاده گردد و گاهی مردم در میان طعام سخن گویند و چیزی در قصبه شش افتد
و سعال پدید آید و قوت دافعه آنرا بسعال باز گرداند و شش را منفذی دیگر را
نیست و از جمله حنجره رطوبت است چرب لزج در میان غضروفها آواز بدان صاف
باشد و اگر کسی را آن محترقه آید و رطوبت بسوزد آواز گرفته گرداند و در هواء گرم و
خشک سفر کند یا سخن بسیار گوید و از ضعیف شود و درازی قصبه مقدار درازی
هفت مهره گردن است آنجا که از چیزی گردن فرود آید و بخش گردد فضای سینه دو
بخش است و حایل در میان غشا بهیست و شش دو بخش است یکی سوی راست
و دیگر سوی چپ و دل در میان هر دو بخش است و حصه سوی راست بزرگتر
است و سه بخش است و حصه سوی چپ کوچک تر است و دو بخش بود و از
بهر آنکه دل بسوی چپ میل دارد و خزانه نسیم هوا گوشت شش است و جرم او
نرم است تا همیشه از نسیم هوا در وی ذخیره باشد و شش مروحه دل است و حرکت
او از بهر در آمدن نسیم تازه بود رساند و تازگی و خنکی آنرا بدل رساند و هوا
گرم و سوخته از دل دور دارد تا پیوسته روح تازه باشد و از نسیم خوش مدد یابد
و بعضی گمان برده اند که هوا روح گردد اما همچنانکه آب مرکب غذا می گردد و غذا
در رگهای باریک میگذارند و بهمه تن میرساند هواء تازه مرکب روح میگردد
و او را بهمه تن میرساند و قصبه شش غضروفهاست حلقه حلقه در هم کشیده بعضی
حلقها کوچک و تمام و بعضی بزرگ و ناتمام و پیوند حلقها تمام و ناتمام بغشائیست تا بوقت

ساخته

دم زدن فراخ تواند شد و هوا بسیار تواند و بیرون قصبه بدو غشا پوشیده است و
اندرون صلب تر و املس تر تا ماده نزله که بدو فرود آید در وی اثر نکند و بیرون لطیف
تر و با گوشت آمیخته تر تا بحرکت انبساط فراخ تر تواند شد و هوا بسیار تواند گرفت و
شاخهاء قصبه که در میان شش است همه حلقهاء تمام است و منفعت آنکه قصبه از غضروف
است آنست که منفذ دم زدن پیوسته گشاده باشد و بهم نشود تا پیوسته نسیم هوا در
وی گذرد و مدد روح دایم بدل رسد و هواء گرم شده و سوخته از بیرون شود و
تشریح حجاب که اول آلتی است از آلتها دم زدن در تشریح عضله یاد کرده آمده است

فصل هشتم در تشریح دل و اجزاء دل گوشت است و عصب و غضروف و رگها
شریان که از وی رسته و رگ اجوف که از جگر در وی در آمده و روح حیوانی و حرارت غریزی
که در تجویفها او ست و خون غذائی و خون شریانی که در رگها ست و غشا که غلاف
او ست و گوشت او گوشتی محکم شکل او صنوبری است و طرف بزرگتر است او سوی بالا بود
و سر باریک او سوی پایین و رباطها او را بر جای نگاه میدارد و غضروف او قوی تر از غشاء دیگر اندامها
ست از بهر آنکه عضوی بس شریف است و معدن روح حیوانی و حرارت غریزیست و
غشا از وی جدا است و اندک فراخی دارد تا دل بحرکت انبساط در وی آزرده نگردد
تجویف دل سه است دو بزرگ تر است یکی سوی راست و دیگر سوی چپ و میانه
کوچک چون منفذی که هر دو تجویف بدان در هم کشیده و قاعده تجویف راست فرود
تا راه غذا نزدیک و نزدیک باشد و این تجویف بزرگتر تا غذا بسیار یابد و گوشت جانب
سخت تر از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشتر از خون بود و خون او بزرگ
رقیق تر و هر طرف بزرگتر که قاعده است دو پاره گوشت غلیظ رشته بر شکل دو گوش
در آمدن نسیم هوا ازین دو گوش بود هرگاه دل حرکت انبساط کند هر دو منبسط گردد
تا نسیم بیشتر کشد و هر وقت حرکت انقباض نماید هر دو منقبض گردد تا نسیم بدل

بفرمان حق تعالی **فصل** نهم در تشریح مری و معده اجزای مری گوشت و غشا و رگها
که غذاء دهد و شریان که قوت حیوانی بدو آرد و عصب که قوت حس بدو رساند و مری
براستی مهرهای گردن فرود آمده و دو عصب بدو همراه است تا نزدیک حجاب و آنجا برابر
مهرهای چهارم رسید که از مهرهای پشت اند کی بسوی راست میل کرده دارد تا راه شریان
که از دل بر آید خالی باشد و مری و هر دو عصب که همراه اوست هر یک بر باطی از این
رباطها استوار است و از یکدیگر جدا تا هر گاه که مر طعام فرو می برد فراخ تر میشود و رگها
و عصبها که در حجاب بدو نزدیک باشد زحمت ندهد و نه فشار دهی که بحجاب فرو آمده
بعد از هیچ فراخ تر شود و جای فراخ شدن را فم معده گویند و جرم مری بمعده پیوسته است
اما مری از گوشت است و غشاء معده و مری و غشاء اندرون دهان همه یکدیگر پیوسته بود
و بدین سبب در دهان قوت هاضمه است و چیزی که مردم بخاید در حال اثر هضم در وی
پدید آید و متغیر شود اگر گندم خائیده بر دمل نهند آنرا پخته سازد و اگر گندم جوشیده و
پخته نهند هیچ اثر نکند و غشاء رودها هم بدین غشا پیوسته و مری فراخ تر از بهر آنکه مری
مجرای طعام ناگواریده و معده مجری چیزهای پخته و گواریده و معده دو طبقه است و
و لیفهاء طبقه اندرون بعضی دراز و بعضی بوریب و هر دو در هم بافته تا آنچه لیف دراز
جذب کند لیف مورب نگاه دارد تا جذب و امساک هر دو حاصل گردد و قوت ماسکه را
اعدام لیف مورب است و شکل معده گرد است و طبقه بیرون معده آنچه که قعر اوست
بیشتر است تا گرم تر باشد و بهضم بهتر کند و قعر معده از همسایگی جگر و دل که او را گرم
دارند دو تر است و شاخی از عصب حس در فم معده است و حس گرسنگی و تقاضاء
غذا از فم معده پدید آید و شریانها و رگ اجوف از دل و جگر بجانب محدب معده
رسیده و شاخها از زیره و در هم بافته شده اصل شرب از آن گشت و از شاخها
صفاق که بر هم احشا پوشیده و رطوبتی چرب که آنجا رسد بیه شرب آن است

وظاهر معده در رگهاء ماساریقا گرم همیدارد و رطوبت چرب حرارت را از بهتر نگاه دارد
و نشا ضهاء رگها که اصل شر لیست بحرارت خویش آنرا مدد میدهد و از جانب بالا حرارت دل
بر و میرسد و از جانب راست جگر گرد نیمه معده در آمده و از سوی چپ سپرز در زیر او
نهاده است و بر و مشتمل شده و از پیش شرب این اندامها او را گرم می آرد و از سوی پشت
رگی بزرگ بدر از پی صلب فرو آمده حرارت بر دو هم لصلب و هم بغشا میرسد و
و بر بالا ثرب غشاء لیست آنرا صفاق گویند و بر بالا صفاق عضلهاء شکم است آنرا امر ان
گویند از صفاق و این عضلها حرارت احشاء را نگاه دارند و اصل صفاق از سوی بالای از جانب
رسته و بر همه پهلوها و اندرون شکم گذشته و بزیر شانه در آمده و آنجا دو منفذ تنگ با هم اندازه
رگها در باطنها که نمایه مردم پیوسته دروی گذر یافته هرگاه که این منفذ بسببی گشاده تر شود روده
بدان منفذ فرود آید فراخ شدن این منفذ را فتق گویند و رود بار انیز همین صفاق نگاه
میدارد و منفذ معده را که ثقل طعام از آنجا برود اثنا عشری فرود آید بواب گویند از
بهر آنکه تا طعام هضم نشود و فراهم آمده بسته باشد و چون هضم تمام شود بواب گشاده
شود و با قوت دافعه کار خویش تمام نکند بواب گشاده نباشد فصل در تشریح
جگر و احوال جگر عضو لیست که کیلوس از معده بقوت مصاصه بطبع خویش کشد و الت
او درین کار ماساریقا است که از جانب مقعر او رسته و آن موضع که این رگها از
و رسته باب گویند و درین رگها قوتیست مانند جگر و گوشت جگر فشرده است و د
تجویفی نیست که کیلوس آنجا جمع شود لیکن در رگهاء باریک که با گوشت آمیخته است
پراکنده شود تا چنان باشد که همه اجزای کیلوس را با جزاء جگر ملاقات افتاد
باشد تا قوت و حرارت جگر همه اجزاء کیلوس را هضم کند و خون گرداند و بهرگاه کیلوس
تمام پخته شود و خون گردد جگر بهره براندامی برود نعمتد و آلت او درین کار رگهاست
که از جانب محدب رسته و هم از جانب محدب آب که خورده شد از خون جدا کند

و درونی که از وی کیسین پیوسته است و فرستد و قوت جذب کردن و قوت دفع
جگر درین کار باید باشند و کف خون را که صفرا است از جانب مقعر در منفذی
که زیر یالست به زهره فرستد و دردی خون که سودا است هم از جانب مقعر به سپرز فرستد
و جفتی از عصب در رگ گوشت جگر پوشیده تا گوشت و رگهاء او را نگاه دارد و هم بدین
عصب با معده و رود با پیوسته باشد و بهم حس الم بیاید و بر جگر فزونیها است بر سان
انگشتان بدین فزونیها گرد معده در آمده چنانکه کسی چیزی با انگشتان بگیرد و این فزونیها
معده را همچنانکه گفته است و این فزونیها را زواید کبد گویند و در بعضی مردمان
چهار باشد و در بعضی مردم پنج است جگر مماس بعضی پهلوها است **فصل** یازدهم
در تشریح زهره بباید دانست که زهره جای صفرا است چون کیسه ای است یک تو
از سه نوع لیف بافته و بر زایده بزرگترین از زواید جگر نهاده است و بدو
پیوسته و از جانب مقعر منفذی در وی گشاده و صفرا بدین منفذ در شود و منفذی
دیگر از زهره اثنای عشری گشاده است و پاره صفرا بدین منفذ به معده در آید و در بعضی
این منفذ بزرگتر از آن منفذ باشد که در رود ناگشاده است بدان سبب صفرا بمعده
بیشتر آید صاحب این معده دایم از صفرا و تلخی دهان و تباه شدن هضم غذا در
معده و خشکی طبع و غثیان برنج و اگر زهره صفرا جذب نکند جگر اماس کند و اگر صفرا
در جگر عفن گردد تبهاء گرم تولد کنند و اگر بیش از آن مقدار که باید بول دفع کند ریش
و سوزش مثانه پدید آید و اگر دفع آن ماده بعضوی دیگر افتد حمره و نمله در آن
عضو پدید آید و اگر به روده فزود آید اسهال صفراوی و سحج پدید آید **فصل دوازدهم** در
تشریح سپرز چنانکه زهره جای صفرا است سپرز جای سودا است و شکل او لسان
شکل زبانست و موضع او سوی چپ معده بود بیشتر از و در زیر معده است
گوهر او گوشت متخلخلست تا خلط سودا در میان اجزاء او تواند بود و رگ شریان

بسیار دارد تا بگرمی رکساوش پانهال در سودا برابری کند و غثیان و دردی پوشیده تا اندازه
شکل خویش نگاه دارد و در احشا و بدین جهت ادرا با حجاب شکم پیوست و از کیسه سپرز منفذی
بقعر جگر پیوسته آلت سپرز در جذب سودا از جگر و آلت جگر در دفع سودا آن منفذ است
و از باطن سپرز منفذی دیگر به معده کشاده است پاره سودا بدین منفذ بمعده بر آید و فم معده را
خبر دهد و شهوت طعام را بجنباند هرگاه سپرز سودا جذب نکند در تن مردم بیماریها سوداوی
تولد کند مثل مالیخولیا و بهق اسود و ابیض و جذام و قوبا و داء الثعلب و داء الفیل و اگر جذب
کند و دفع نکند سپرز آماس گیرد و شهوت طعام نباشد و اگر بیش از اندازه بمعده
آید کلبی تولد کند اگر سودا بمعده آید ترشی و عفوصت ندارد و اندک غثیان آید و اگر
بسیار باشد قی آورد و اگر سودای ترش بر روده آید سحج سوداوی تولد کند و هلاک
کننده باشد **فصل** سیزدهم در تشریح روده‌ها روده آلت دفع ثقل طعام است و گوهر
او عصب و لیفهای او از پیها بود و جمله روده‌ها شش نوع است و با هم پیوسته اول
روده اثنا عشری است و بقعر معده پیوسته و بواب دهانه اوست که از معده در وی
کشاده و اثنا عشری بسبب آن گویند که در هر شخصی مقدار دوازده انگشت او
بود از پهنا و این روده راست فرود آمده و در هیچ جانب خمیدگی نیست تا دفع او قوی
باشد نوع دوم بدو پیوسته است انرا صایم گویند جهت آنکه پیوسته از بخار صفرا
باشد و سبب خالی
خالی بودن آن است که منفذ زهره که صفرا از وی بر روده آید و روده را از ثقل بشوید
روده گشاده است نخست بر وی فرود آید و صفرا در وی ثقل صرف باشد او را زود بشوید و
آن قوت دفع کند روده سیم را لفایف و دقاق گویند بر روده صایم پیوسته
روده دراز تو بر تو نهاده تا هرچه غذا را شاید و با ثقل بر وی فرود آرد آمده باشد و
شکن و تو تای او می گذرد تا رگهای ماساریقی غذا را از ثقل جدا کنند و بگ
و بواسطه درماندن ثقل تقاضای برخاستن دیر باشد این سه نوع روده‌ها د

گویند چون این روده لطیف‌تر است تا حرارت اندامهای کریم زود بدو رسد
آنچه غذا را شاید نه دو چند شود و از ثقل جدا گردد و ماساریقا آن را بجگر رساند
و این روده را حرارت بیشتر باید بر ظاهر او پیه نیست و از درون او رطوبت لزج
که طبیبان آن را صفرا گویند بیشتر است تا غذای که در وی بگذرد زود انحدار شود
و سه نوع دیگر بدین روده‌ها پیوسته آن را امعاء غلاظ گویند و اگرچه کیلوس که غذا را
شاید بدین روده‌ها کمتر فرود آید هم از آن خالی نیست و از این امعاء غلاظ اول روده چنین
جز قطعه از سوی راست نهاده و اندکی بجانب پشت دارد و در اینجا منفذ نیست
و آنچه بدو فرود آید هم از آن منفذ بیرون آید بدین سبب او را اعور گویند و اگر چون
معده دیگر است که غذا را ... معده هضم تمام نیافته در وی هضم یابد بسبب
نزدیکی جگر و در علت فتق این روده است که بجایه فرود آید بسبب آنکه هیچ رباط
پیوسته نیست و روده دوم از امعاء غلاظ روده قولون است که با اعور پیوسته
و بسوی راست آمده و نزدیک جگر رسیده پس بسوی چپ آمده تا بغوله ران
باز سوی راست برگشته تا برابر مهره قطن و اینجا بنزدیک سپرز رسیده
تنگ شده بدین سبب نگذارد اما پس سپرز که باد از روده‌ها با آسانی
بیرون آید و حاجت بمالیدن باشد و نام قولنج از نام این روده گرفته اند
و روده سیم را روده مستقیم گویند و بقولون پیوسته است و فراخی او نزدیک
بفراخی معده بود و بر مهره قطن اعتماد کرده و تلیف او جاذبه دارد تا دو نوع
و اعور را پاک تواند کرد و فائده فراخی او آنست که ثفل در وی جمع شود
تا بحالت که بر خاسته شود یکبار فارغ گردد و هر زمان برنباید خاست و چون
این سه روده چربی پوشیده است تا در روده‌ها حرارت نگاه دارد و این رباطها
به پشت پیوسته تا هر یکی بر نهاد خویش بماند و همه دو روده قولون گرد
دیگر روده‌ها در اعور باشد و ثقل در اعور و قولون ... گرد ... بر آخر روده

مستقیم چهار عضله گرد در آمده یکی عضله مقعد را در هم کشیده دارد چون شود
تا ثقل بیرون نشود بی اراده و دیگری بر بالا داده است تا بوقت دفع بر ثقل قوت
کند و ثقل تمام بیرون شود و دو عضله دیگر بو ریب است بر بالا و عضله دویم هر دو
عضله مقعد را بر جای میدارند که اگر سست شوند مقعد بیرون می آید **فصل** چهار
دهم در تشریح گرده و احوال آن گرده دو است یکی سوی راست و دیگری سوی چپ و
گوهر او گوشت است و مزاج او میل بسردی و تری دارد از بهر آنکه رگها و شریانها
بسیار نیست و حس عصبانی در وی قدری حس او بدان جهت بود و میان گرده و
جگر منفذ نیست همچون رگی و آب که از خون جدا و از جگر بیرون آید بدین منفذ بگرده
آید و آلت گرده در کشیدن آب این منفذ بود تا غذا که باز امعا رسد بی آب فرو نیاید
تا مردم در علت استسقا نیفتد و هر گاه از خون جدا شد حاجتمندی هر دو زایل شد و چیز
که تن را بدان حاجت نباشد اگر در تن بماند بیماری تولد کنند و بسیار باشد که در
اماسها در تنها گرده از دهان بوی ناخوش آید و بخار بد از ریش گرده بدل رسد
و خفقان و غشی آورد و از هر گرده منفذی بمثانه گشاده است و آب از این
منفذ بمثانه آید و طبیبان این منفذ را برنج گویند و جانب محدب او سوی
مهره پشت است تا مردم به آسانی پشت را خم تواند داد و گوشت او را حس نیست تا
از تیزی صفرا که به آب آمیخته بود بی خبر باشد و مقدار خون که به آب پدید آید آنرا هضم
نموده غذا او گردد و بواسطه سردی و تری مزاج او تیزی صفرا شکسته شود تا چون
بمثانه رسد آنرا نسوزاند و گوهر او سخت است تا جز آب رقیق در وی نیاید والله
اعلم **فصل** پانزدهم در بیان مثانه بباید دانست که مثانه آلت دفع بول است
و شکل او همچون خریطه و هر دو جانب میل بهم دارد چون خایه مرغ و میان او فراخ
و جرم او عصبانیست و در وی دست تواند رسید از عصبها جاذبه و ماسکه و دافعه
یافته است تا هر سه کار حاصل شود و توی بیرونش صفاقیست قوی تا وقتیکه مثانه

شود این صفاقی او را نگاه دارد تا از هم باز نشود و هرگاه مثانه پر شود را
منفذها بسته شود مثانه را گردن است که آب از مثانه بدان بیرون شود و در گردن
مثانه مردان سه خم بود و در دیگران یک خم بیش نیست بدین سبب مردان دیرتر
پاک شوند از بول و بر دهانه مثانه که آب بیرون آید عضله از لیفها دراز پهنا
کرده و دهانه آن فرو آمده است آلت بول کردن و باز داشتن بوقت بیرون کند
بوقت حاجت بفساد عضله سست گردد و دهانه مثانه گشاده گردد بامر الله
تعالی **فصل** شانزدهم در تشریح قضیب و خایه بباید دانست که خایه آلت
و محل تولد منی است و ماده منی از همه اندامها بدو میرسد و آن ماده خون است
که همه اندامها از هضم آن فارغ شده باشند و از پس هضم چهارم از هر اندامی جزو
بدین عضو می آید و آن فضله هضم چهارم است و ماده منی خون است در غایت پختگی مزاج
و قوت همه اندامها در وی موجود گوهر او گوشت غدودی سپید مثل گوشت پستان
چنانچه خون در پستان سپید گشته منی شود بتخصیص که از اندامهاء و در رگهاء اوردة
و شریان بدین عضو آید و سفید سپید گشتن گردد و علامت بسیاری رگها در حال خصی کردن معلوم
میشود که از همه رگها بریده شده و اثر آن از آواز و تدبیر عقل ظاهر است و از رگها و منفذ باد
آبکه پر هوا و لی کرده بگذرد و بوقت مباشرت بادی بر انگیزد و با وعیه منی آرد و قوت بر دن
جستن منی بقوت آن باشد و قضیب مرکب از رباطها و عصبها و شاخها و رگها اوردة و عضلها
و شریانها بود و اصل او رباطیست که از استخوان زهار رسته و در تجاویف بسیار است و
اگر آن تجاویف وقت باشد که بر بادی شود و عصبها از مهره بیرون رسته و بر وی پیوسته و او را چهار
عضله است دو از استخوان زهار رسته و بر دو پهلوی او نهاده بوقت نعوظ دراز شود و منفذ منی
بدان جهت فراخ شود و عضله دیگر از استخوان زهار و بر بن قضیب پیوسته هرگاه هر دو
عضله کوتاه شوند و بهم باز نشینند قضیب راست ایستد و چون یکی کوتاه شوند قضیب بجانب
زهار میل کند **فصل** هفدهم در تشریح رحم و احوال آن رحم جایگاه تولد فرزند بود و بشکل

همچون آلت مردان باژگونه وگوئی رحم بجای [illegible] خایهاست وگردن رحم بجای [illegible] ورحم
میان مثانه دراز تراست ودرازی آن شش انگشت بود بهم باز نهاده باز نهاده تا باز
انگشت ورباطها آنرا بر نهاد خویش میدارد وبمهره پشت وبجانب ناف ومثانه پیوسته
ورحم درتوست قوی اندرون شکل دو رحم است بهم باز نهاده چنانکه اگر توی بیرون جدا
کننده دو رحم پدید آید وکردن یکی ومنفعت این دو بودن آنست که اگر یکی را آفتی رسد
درست باشد ودر درون رحم عصبهاست همچون طوقی گرد حس او بدان عصب بود وگردن
رحم جسمیست چون گوشت با غضروف سخت تر از دیگر گوشتها وشکن بر شکن نهاده ومقدار
آلت مرد که بدو رسد دراز گردد وتجویف رحم تمام گشاده وپستان وشاخها در کلها
برحم پیوسته وفضله که حیض بیرون آید از ان رگها براید ورحم غشائیست که بعصب مانند
فرزند که دروی بزرگ میشود او کشیده میگردد وچون فارغ گردد بهم باز آید واو احسن هیئت ودر
خایه کوچک دارند هریک را غشائیست جدا در دو جانب فرج نهاده واوعیه منی زنان بر سان
مردانست اما اوعیه ایشان بخایه پیوسته بود وسری کی منی از بیرون آید سوی رحم است تا منی در
رحم افتد وبر کنار فم رحم دو قرنی از شکل ران آمده یکی سوی راست ویکی سوی چپ ووقت
مباشرت هر دو طرف پیچیده شوند وفم رحم دران طرف بجدی که پیشتر آید باستقبال منی برابر راست
کشاده تا منی دروی افتد ودر رحم دو تجویف است بعدد پستان ودر جانوران بعدد پستانها
باشد تجاویف رحم مرکب تمام شد تشریح اندام بسیط ومرکب

باب پنجم

در شرح قوتها وآن پنج فصل است

فصل اول

در بیان قوتها معلوم باد که اندامهای جانوران را قوتهاست وفعلها وفعل از قوت ظاهر گردد وقوت بفعل توان دانست وفعلها و انواع
سه جنس است پس واجب آنست که قوتها سه جنس باشد اول قوت طبیعی است دوم قوت
حیوانی سیم قوت نفسانی وجای هر قوتی عضویست مخصوص اثر آن قوت وفعل آن
عضو پدید آید آن عضوها را اعضاء رئیسه گویند

فصل دوم

در بیان قوة طبیعی قوت
دو نوعست یکی آنکه اثر آن در غذا پدید آید وتن بدان پرورده شود واثر

فعل او بی قوت بی قصد و اختیار پدید آید و جای این قوت جگر است و دیگری نباتیه کار
او آن است که تخم از منی از امتشاج و اخلاط از تن حیوانی جدا کند و معدن این قوت در بیضه
است و آلت هر دو نوع رگهاست که از جگر رسته و چند قوتست اول جاذبه
و غاذیه و بعضی گفته اند از پس غاذیه قوتیست آنرا منمیه گویند و از پس باضمه
قوت دافعه است که هرچه غذا آن نشاید دفع کند و این قوتها بعضی خادمه و بعضی مخدومه است خادمه
مطلق جاذبه و مخدومه مطلق غاذیه است و بقول بعضی منمیه است و کار باضمه چند نوع است گاهی
چیزی که ماسکه دارد و هضم کند و گاهی فضله را به پزاند تا غذا گردد و گاهی فضله را مستعد دفع
گرداند و همه قوتها بمعده راه دارند و هر اندامی نصیب خویش جذب کند و آنچه استخوان و دماغ
را نشاید غذا ایشان سازد اول باضمه معده طعام را کیلوس گرداند و جگر کیلوس را خون گرداند
و چون از جگر باندامها رسد جاذبه هر اندامی آنچه او را شاید جذب کند و ماسکه نگاه دارد
و باضمه کیموس گرداند و غاذیه کیموس را بدان عضو مانند کند و منمیه قبول کند و بدان اندام
پیوندد و هر این قوتها را اسباب بقای شخص کرده تا چندانکه ممکن باشد باقی ماند باری آفریدگار
تبارک و تعالی و دو قوت دیگر که سبب بقای نوع کرده یکی قوت مولده است و دیگری مصوره قوت
مولده تولید بزر ماده از منی جدا کند از هر جزوی از وی عضوی دیگر آید آن جزء که از وی
استخوان و عصب را نشاید مزاجی دیگر دارد و طبیبان آن قوة را مغیره اول گویند و قوت
مصوره از وی خطها و شکلها اندامها پدید آرد و هرگاه در معده و جگر تقصیر افتد خلل در تن
در قوتها
و اگر در کار قوت مغیره معده و جگر تقصیری افتد و قوت دافعه اندامها نیز تقصیر کند استسقا
لحمی تولد کند و اگر جذب کرده ماند او نشده بهق و برص تولد کند فصل سیم در بیان قوة
حیوانی قوت حیوانی قوتیست که اندامها بوجود او قوت حس و حرکت و معنی حیوة در پذیرد
بوجود او پدید آید و روح نزدیک طبیبان گوهری لطیف که از بخار خون و لطافت اخلاط تولد
کند چنانکه ماده اندامها کثافت اخلاط است ماده روح گردد و همه اندامها قابل قوت نفسانی
شوند و اگر قوت نفسانی از عضوی زایل شود و قوت حیوانی برجا باشد عضو زنده بود چنانکه عضو مفلوج

که حس و حرکت ندارد و زنده باشد و تباه شود و عضو مرده جهت آنکه قوت حیوانی او باطل
شده زود تباه گردد و عضو مفلوج چون علت او زایل گردد حس و حرکت بدو باز آید و
نزدیک طبیبان تا روح در این اندام مزاج آن اندام دیگر نگردد شایسته قبول حس و حرکت نگردد
و تا در این اندام استحالتی نیاید و مزاج آن اندام نگیرد قابل قوتهاء نفسانی نگردد و افعال قوتها
در اندامها پدید نیاید چون بصر و سمع و شم و ذوق و لمس از اندامها که قوت حاسه‌ها
پدید نیاید که روح حیوانی قوت نفسانی از دماغ بعصب سمع و بینی و زبان رساند تا افعال
قوتها نفسانی در اندامها پدید آید و معلوم گردد که روح بمجرد مزاج خویش قابل قوت نفسانی نگردد
تا قوت حیوانی در و موجود نگردد **فصل چهارم** در بیان قوت نفسانی قوه نفسانی قوت
حس و حرکت را گویند و قوت حس دو نوع است یکی آنکه حس ظاهر گویند و دیگر را حس باطن ظاهر پنج
است بینائی و شنوائی و بوئیدن و چشیدن و حس لمس و گروهی حس ظاهر را هشت گفته اند
و چهار دیگر حرارت و برودت و رطوبت و یبوست داخل حس لمس در چشم موجود است
اما حس باطن پنج است یکی حس مشترک است این قوتیست که ادراک همه محسوسات اول بدان رسد
و در و مجتمع گردد بدین سبب حس مشترک گویند و جزء اول از مقدم دماغ است دوم قوت مخیله
قوتیست که صورتی را که ادراک کند آن صورت غایب شود قوت خیال آنرا نگاه دارد و آلت
جزو پسین است از مقدم دماغ و نزد طبیب درست قوت بیش نیست یکی حس مشترک و دیگر قوت
مفکره و دیگر قوت حافظه پس نزدیک طبیب قوت دوم قوت مفکره است و بعضی محققان
این قوت را گاهی مخیله گویند و گاهی مفکره در صورتها که ادراک افتاده تصرفها و عجب کند
گاهی صورت محسوس از قوت حافظه جوید و تصور کند قوت صورت انسان بپرنده و آنکه
دو سر دارد یا سر ندارد و صورت نامحسوس چون کوهی از زمرد و خانه از یاقوت و محل
این قوت جزء میانین است از دماغ و قوت مخیله در حیوان بجای مفکره بود در انسان
حیوانرا قوت مفکره نیست و مخیله ضعیف بود و صورت محسوس چندان نگاه دارد که مخیله آن
و این قوت مخیله در حیوان آلت قوه متوهمه است و متوهمه در حیوان قوتیست چنانکه

صورت گرگ در نظر بز ادراک کند و حکم بر دوری ازو و دشمنی کند و از صورت آنکه او را علف
دهد دوستی ادراک کند که او دوست است اما قوت سیم نزدیک طبیب قوت حافظه است
که نزد محققان قوت پنجم است و این قوت را نیز قوت مذکره گویند و او خزینه معانی
نامحسوس است که متوهمه از صور اشیاء محسوس ادراک کند و آلت و محل این قوت جزو آخر
دماغ است و بر طبیب آنست که سه قوت را بشناسد و محل هر یک بداند که اگر آفتی و
تقصیری واقع شود علاج آن موضع کند **فصل پنجم** در بیان دانستن آنکه هر فعلی از افعال
اندامها بچند قوت تمام شود و معلوم باد که بعضی اندامها بیک قوت تمام شود و بعضی بدو
قوت آنکه بیک قوت فعل اندامهاست به الاجزاست که هر یک غذا موافق خویش جذب
کند مثل استخوان غذاء سرد و خشک جوید و گوشت غذاء گرم و تر و دیگر اندامها بر این
قیاس کار همه بمجرد قوت طبیعی باشد و فعل زهره و سپرز و گرده در کشیدن خون و جذب
غذاء خویش همه بقوت طبیعی مجرد است و فعل عضله در دفع امعاء مستقیم و دفع مثانه بمجرد
قوت اختیاری نیست و آنچه بدو قوت تمام گردد و فعل معده و رحم و مری است اما فعل
معده بقوت حس بود دلیل آنکه هر غذاء که در گرسنگی خورده شود معده آنرا بمیل رباید
و هر غذا که در سیری واقع شود معده در قبول آن گران باشد و چون معده ممتلی گردد حس
گرانی یابد و افزاید و در حرکت آید و احوال رحم نیز چنین است که هر گاه حس مباشرت یابد
جاذبه او در حرکت آید و فعل مری اختیاری عضله حلقست و دلیل بر آنکه فعل او بدو قوت است
آنست که دارو که طعم او بد یعنی الکراهیه دارد خوار گو شد که بقوت اختیاری فرو برد جاذبه
آنرا جذب بدشواری کشد و لیکن بسبب نفرت بر گردد و قی شود حرارت قوت جاذبه را قوی
دهد و ماده غلیظ را رقیق کند و قوت ماسکه بکمال بود بفرمان الله تعالی و بعضی طبیبان گویند
که باطن معده از کیلوس که در تجاویف ادست غذا می یابد محل بحث اینست جهت آنکه تا
کیلوس از معده بجگر در نیاید و مستحیل نشود غذا را نشاید چگونه معده از کیلوس غذا گیرد

تا خون نگردد و فضله حظ که جز
که بدو آمیخته جدا نشود

واگر کیلوس خام غذا و معده شود مزاج بر صحت نماند و اندامها چگونه هضم کنند که غذا را دور

را صواب آنست که قوتها جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه معده هر یک دو نوع است جاذبه از شاخهای

اول طعام را از مری و اندرون دهان جذب کند از بهر حصه تن و جاذبه دوم غذا حقیقی را

رگها جگر جذب کند و قوی گمان برده اند که طعام رقیق ناهضم ناشده بیرون رود از معده فرود آید

کافی نا طلبست جهت آنکه کار ماسکه نگاه داشتن است رقیق را چنان نگاه دارد

که غلیظ را و همان چنانچه باید مشتمل شود که بر غلیظ تا هضم کار خود تمام کند بعد از آن بر آید

کز اله باذن الله تعالی **باب ششم** در شناختن تندرستی و بیماری بدن که بسبب و عرض و بیماریها

مشترکه و ضرایب و بیماریها اندامهای مرکب و غیر آن مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول**

در تندرستی و بیماری مطلق تندرستی مطلق آنست که مزاج و ترکیب اندامها مرکب و بسیط

بر حالی بود که افعال اندامها همه بر صحت و تمام و بی آفت اعنی مزاج اندامهای بسیط

معتدل باشد و بر طریقه که هر یک را باید و هر مزاج و ترکیب که متغیر گردد و در فعل او

فعل او پدید آید بیمار بود اما بیماری حالتیست نا طبیعی که در یک قوت یا بیشتر اندامها

آفت پدید آید تن درستی مطلق یک جنس بود و بیماری سه نوع است یکی آنکه مزاج اندامها

بسیط معتدل نباشد اندر اسوء مزاج اعضای بسیط گویند دوم آنکه ترکیب بدان

شکل و علت باید نباشد سیم آنکه اجزای اندامها پیوسته نباشد یا پیوستگی او گسسته

شود اندر تفرق اتصال گویند و لیکن را باشد که قوتها از کار باز ایستد و آن توقف

ضرر نباشد و بیمار نباشد چنانکه جاذبه و ماسکه و دافعه کار خویش نکنند وگرد

گمان برده اند که قوت ممیزه را هیچ توقف نیست و بخلاف آن بسیار توقف شود

چنانکه مردم متفکر که در وقت فکر از احوال خویش بیخبر شوند و در بعضی مردم نیز از

جهت ترس توقف نمایند و در فصل زمستان جانوران پنهان شوند و حذر کرده

و غذا نخورند ممیزه ایشان متوقف شود و توقف این قوتها مرض نباشد

مرض باشد چنانکه توقف ناخنه عرض باشد وضعف معده عرض والله اعلم **فصل**
دویم در فرق میانه سبب و عرض و مرض سبب چیزی را گویند که اول آن باشد و از
هستی آن حال نو پدید آید و عرض حالی باشد نا طبیعی که بر بیمار پدید آید و بیماری در
گذشته گذشت و عرض سبب مطلق بیماری است مثال سبب و عرض و مرض هر
گاه در تن عفونتی باشد و از آن عفونت تپ تولد کند و نبض مختلف گردد عفونت
سبب بود و تپ مرض و اختلاف نبض عرض مثالی دیگر خلطی گرم در عضوی جمع
گردد و عضو آماس گیرد و پوست عضو از کشاکش طرخیده شود درد پدید آید سبب گرد آمدن
خلط و مرض آماس و عرض طرخیدگی و درد و مقصود طبیب همیشه زایل کردن مرض
باشد و در علاج اول سبب زایل کنند تا مرض زایل گردد و مرض را گاهی عرض گویند
طبیبان و گاهی علامت و بسیار باشد که یک چیز از یک روی مرض باشد و گاهی سبب چیز از
جهت دیگر مثل آنکه سده که در منفذ بینی پدید آید از آن روی که منفذ بسته مرض [illegible] شد و از آن
و از آن روی که آواز متغیر شده سبب بود و باشد که مرضی سبب مرض دیگر شود چنانکه قولنج
سبب غشی و فالج سبب صرع شود و گاهی عرضی سبب مرضی دیگر شود چنانکه درد سبب
ورم گردد و صداع صعب که عرض تپ بود چون قوی گردد مرض شود **فصل**
سیم در بیان بیماریها که بسبب مشارکت اندامها ظاهر گردد بیماریها مشترک چند است
یکی بمشارکت معده و دماغ که بسبب عصبی که از دماغ بمعده پیوسته و بقوت حس این عصب
بود ناخوشی بدماغ رسد و اگر مردم آب سرد خورد حس آن در دماغ بیاید دوم آنکه
چون دو عضو بهم باشند یکی قوی و دیگری ضعیف بود فضله قوی بضعیف قبول چنانکه گوشت
فضله دل و غدد کش ران فضله جگر و پس گوشت فضله دماغ سیم آنکه فضله [illegible] عضو
بالا بعضو زیر ریزد مثل نزله که از دماغ بشش آید چهارم مشارکت پدید آید میان
شش که آلت دم زدن است و مبداء او جا است بدین مشارکت آن حجاب

ور دم زدن که شش که آلت آلتست پدید آید و چنانکه حنجره آلت آواز است اگر درد

آفتی رسد آواز ضعیف یا باطل گردد و پنجم آنکه عضوی را با عضوی مشارکت باشد بمیانجی

عضو دویم عضو اول را با عضو سیم مشارکت باشد چنانکه دماغ را با جگر مشارکتست بر کیسای

که از جگر بدماغ است و غذا میرسانند و جگر را یاد کرده مشارکت با رگهای غذا دهنده و

بمنفذی که آب از خون جدا می شود بدان منفذ یکرده آید پس بمیانجی جگر دماغ را با گرده مشارکتست

باشد **فصل** چهارم در بیان بیماریهای بد مزاجی هرگاه مزاج شخص از مزاج صحت بگردد

چنانکه در گرمی و سردی افراط شود یا در سردی و خشکی و تری و این که مزاج هر یک تغیر یابد

سوء مزاج مفرد گویند و اگر در دو کیفیت بگردد چنانکه گرم و خشک شود یا سرد و خشک

یا گرم و تر یا سرد و تر و این را سوء مزاج مرکب گویند و این هشت نوع است چهار

مفرد و چهار مرکب از این هشت مزاج دیگر ممکن نیست چنانکه مزاج گرم و سرد

و خشک و تر ممکن نیست و انواع سوء مزاج شانزده است چهار مفرد و چهار مرکب

آنکه چهار ساده و چهار با ماده مثال سوء مزاج گرم بی ماده تپ دق مثال سوء مزاج

گرم با ماده تپ از خون و صفرا و مثال سوء مزاج سرد با ماده فالج لقوه و مثال سوء مزاج

تر بی ماده استسقا لحمی و مثال خشک بی ماده تشنج خشک که بعد از استفراغ اعضا و از پس

در ریاضت پدید آید و مثال سوء مزاج خشک با ماده سرطان و جذام و این شانزده سوء

مزاج گاه در همه تن افتد و گاه در یک عضو و هر خلط که بیشتر یا کمتر یا ضعیف

بیمار باشد و مزاج از اعتدال بیرون برد و هرگاه خلط عفونت پذیرد تپ

کند و هرگاه از سوء مزاج آفتی در عضوی پدید آید درجه اول باشد و اگر سوء

طبیعت عضو را از اعتدال بیرون برد و تباه کند درجه دویم باشد **فصل** پنجم

بیان بیماریهای مرکب و غیر آن انواع بیماری بسیار است بعضی در شکل اندام افتد

باشد و خلقی باشد چون عضوی که صحت و منفعت آن در شکل مخصوص است

گوشت و تری ... سوء
و اندر آن ... گویند و مثال
سوء مزاج تر با ماده صح

و دیگر بعضی چون [illegible] شامی که مستطر باید و رطوبت جلیدیه که منفرج باید و بعضی که همه اجزاء او کرد
تا باید بوقت چیز خلاف این باشد یا طبیعی باشد چون شکل زبان و پستان زنان که بمقدار مخصوص
باید کار [illegible] نا طبیعی بود و بعضی زیادتی عضو باشد چون انگشت زیادتی و ناخنه
چشم و سنگ و ریگ گرده و مثانه و داء الفیل و دوالی در پای و ثؤلول و بواسیر و آنچه
نقصان در عضو بود چون چشم کوچکتر باشد و علت ذبول و بعضی چنان باشد که اندامی از
جای خویش بیرون آید چون فتق و لقوه و نور سبج در چشم و بعضی در منفذها و مجاری افتد چون
انتشار و سبل که در چشم افتد و خناق و صرع و سکته که بسبب سده دماغ بود و یرقان که بسبب
سده جگر باشد آن و بعضی درشتی و نرمی چون خمل معده که درشت باید نرم شود و حنجره و حلق که
املس باید درشت گردد و بعضی تفرق اتصال باشد چون قطع و کسر و خلع و اما سها هم نوعی
از تفرق اتصال باشد از بهر آنکه ماده اماس بپهنا در میان اجزاء عضو جا نگیرد اماس پدید نیاید و اماس
مرضی است مرکب جهت آنکه هیچ اماس از ماده و سوء مزاج و تغیر شکل و حجم عضو خالی نباشد و اماس
بیشتر در اندامها نرم واقع شود و گروهی گمان برند که در اندامی که در غایت نرمی و سختی باشد اماس
نیفتد و این گمان باطل بود از جهت آنکه دماغ در غایت نرمی است و استخوان در غایت سختی هر دو
اماس پذیرند و اگر دندان فضله اخلاط نیافتی رنگها نا طبیعی در وی ظاهر نشدی و حس درد و درد دندان
دندان گواهی دهد که در وی عصبی هست و عضوی که حس و حرکت شریان بدان باریکی در یابد چرا
ممکن نباشد که اماس در وی نفوذ کند و همچنین مردی که در تن او خلط بد با نیک آمیخته بود اگر او
را جراحتی رسد و چون بسیار از ورود خلط بد در تن او بماند بر تن او اماس و بثره پدید
آید و بعضی خالها است که طبیب آنرا از جمله بیماری شمرد چون داء الحیه و داء الثعلب
و ریختن موی و از رنگ خویشتن گشتن چون بهق و برص و نمش که بر بشره پدید آید و بعضی پوست
را انجرا شد چون سبج و حصف و بعضی بیماریها است که در نسبها باشد و بمیراث یابد چون سبل و
نقرس و برص و جذام و صلع و هر عضوی که از پدر ضعیف بود در فرزند همان عضو ضعیف بود

در پیشتر احوال و بعضی بیماریها ست که ببوی از دیگر گیرند خاصه در خانهٔ تنگ پر درد چشم
و آبله و تپ و باد و سل و برص و جذام و بر متوضا که غذا و بول اسیران شسته زیان دارد
از آن دور باید بود **باب ششم** در بیان احوال نبض و مشتمل بر بیست فصل بود **فصل**
اول در بیان نبض و حرکت و احوال آن نبض حرکت شریانست و هر نبضی بر دو حرکت و دو
سکون تمام شود حرکت اول گشادن و بالا آمدن رگست و آنرا انبساط گویند و سکونی از
پیش آن و حرکت دویم را انقباض گویند آن در هم کشیدن و فرو رفتن رگست و سکونی
از پس آن جهت آنکه ممکن نیست که چیزی بجانبی حرکت کند و بنهایت آن جانب رسد و از
آنجانب باز گردد و بجانب مخالف باز آید و در میان این دو حرکت سکونی نباشد زیرا که
حرکت مخالف یکدیگر پیوسته محال باشد و در میان بنهایت رسیدن حرکت انبساط و آغاز
حرکت انقباض سکونی باشد و حرکت انبساط ظاهرتر بود و دایم آنرا بانگشت توان د[illegible]
مگر وقتی که ضعیف قوی بود و حرکت انقباض پیش بعضی چنانست که در نتوان یافت
درست آنست که در نبض عظیم و صلب و قوی و بطی در توان یافت و حرکت همه شر[illegible]
با حرکت دل برابر باشد مگر شریانی که بجراحت و قرحه نزدیک بود حرکت او زودتر از حرک[illegible]
دل بود بسبب الم و حرکت شریانها دیگر اعضا که آنجا المی نباشد بحرکة برابر باشد از به[illegible]
شریانها شاخها دل است و از وی رسته **فصل دویم** در بیان منفعت نبض و آنچه از نبض
شود باید دانست که دل بمثل شریان همه تن است و شریانها هر یک چون دل یک عضو
و روح را که در دل است حاجت دم زدن از راه شش و اجزاء روح را که در شریانها
همان حاجت مسام پس فایده نبض نسیم تازه بروح رسانیدن بود و بخار دودناک از و[illegible]
کردن و حرکت دل و شریانها بیکبار بود و مبداء حرارت غریزی و قوت حیوانی دلست و تن
حیوانی زنده بود و بحرارت غریزی گرم و قوت حیوانی بهمه اندامها بقوت حرارت غریز[illegible]
و قوت رسد و اندامها همه قوتها بدنی و نفسانی را بقوت حیوانی قبول کند و قوا[illegible]

حیوانی و حرارت غریزیست و حال این هر دو دلست و حال همه قوتها از حال دل معلوم
توان کرد و حال دل از حرکت شریان و طبیب را ضرورتست که حال قوت حیوانی و
حرکت دل و شریانها بداند و حال روح بداند و این حال از حرکت شریانها باید جست و شریانها
آلت است و در تجویف دل و شریانها خلقت و روح پس طبیب که دست بر نبض
نهد گرمی و سردی و درازی و دیری و کوتاهی و آنچه در تجویف دل و شریانهاست از احوال
مرض از بسیاری و کمی و سببها تمام دریابد **فصل** سیم در بیان آنکه نبض از کجا و چگونه باید
جست نبض از شریان ساعد باید جست جهت آنکه زود بیرون توان آورد و از نمودن
آن شرم نباشد و این شریان دلست و نکوست در نیامده بسیار از بخارها ممتلی نیست و گرفتن
شریان صحیح و طریقه گرفتن او آنست که مسبحه و وسطی و بنصر و خنصر بر وی گذارند و ساعد
بر پهلو باید داشت و دست آسوده باید و تکیه و اعتماد بر چیزی نکند و نبض اگر قوی باشد
بقوت میانه باید گرفت و اگر ضعیف باشد انگشتان بر وی سبک باید داشت و برفق
باید جست و طبیب دست آن مقدار نگاه دارد که حال او معلوم گردد و از عظم و صغر و گرمی
و سردی و دقت و تواتر و قوت و ضعف و دریافتن آن منفعت کلی بود و انگشتان طبیب
لطیف باید و بر انگشت کار نکند که پوست سخت شود و هرگاه انگشت بر شریان نهد
تمام انواع نبض که در وهم او باشد و مناسب حال بیمار بود ملاحظه نماید تا نبض
آن شخص دریابد و نبض وقتی باید گرفت که از خشم و شادی و اندوه و ماندگی و ریاضت
و حمام و از خواب بافراط و از بیداری بافراط و از گرسنگی و سیری و مانند آن دور باشد
و نبض و مزاج هر شخص دیگر بود در خور عمر و فصل سال و هوا و مسکن و طبع او باید ملاحظه
نمود و طبیب نبض کسی که میگیرد اولی آنست که بارها گرفته باشد و عادت و حرکت آن آزموده
تا اگر تفاوت و تغیری دریابد بر آن حکم تواند کرد و همه انواع نبض قیاس معتدل باید کرد تا
سریع و بطی و قصیر و طویل و غیر آن معلوم گردد **فصل** چهارم در بیان اجناس و انواع نبض

اجناس نبض نه است جنس اول که از مقدار حرکت رگ گویند وانواع آن نه است
طویل و قصیر و عریض و دقیق و عظیم و صغیر و شاهق و منخفض و معتدل جنس دویم که
از قوت حرکت گویند و آن سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل و جنس سیم از کوتاهی
و درازی زمان حرکت گویند سه نوع است سریع و بطی و معتدل جنس چهارم از زمان سکون
رگ گویند و آن سه است متواتر و متفاوت و معتدل جنس پنجم از کیفیت رگ گویند
وانواع آن پنج است سرد و گرم و صلب و نرم و معتدل جنس ششم از روح که در میان
رگ است گویند و آن سه است ممتلی و خالی و معتدل جنس هفتم از راستی و ناراستی حرکت گویند
وانواع آن شش است مستوی و مختلف و منتظم و نامنتظم و موزون و ناموزون که آنرا اخرجی
الوزن گویند اما نبض طویل آنست که از درازی رگ انگشتان زیاد خبر دهد و عریض
نبضی باشد که انگشت از سطبری حرکت رگ تمام خبر یابد و سطبری رگ پهنای او بود
و دقیق ضد عریض است و عظیم نبضی بود که حرکت او در درازی و پهنای رگ تمام شود و صغیر
ضد عظیم است و شاهق آنست که مرتفع و افراشته شود و عمیق نیز گویند و منخفض
نبضی باشد افتاده و بالا نیاید و ضد شاهق بود و معتدل میانه بود در سرعت و
بطوء و نبض قوی آنست که بر انگشت به قوت بکوبد و ضعیف ضد قوی باشد و
سریع نبضی بود که زمان حرکت انبساط او کوتاه باشد و بطی ضد او است
و متواتر نبضی بود که زمان سکون او کوتاه باشد و متفاوت ضد او باشد و نبض گرم
و سرد بشرح حاجت نیست نبض نرم آنست که قوت انگشت حرکت انبساط او را
فرو تواند دفع نماید و صلب ضد او باشد و نبض ممتلی آن بود که انگشت حرارت در روح
که در میان رگ باشد دریابد و خالی ضد ممتلی باشد اما نبض مستوی آنست که حرکت
باز پسین او بحرکت اول ماند در همه حال بدین جهت او را مستوی گویند و مختلف نبضی
که حرکت اول او مخالف حرکت دویم باشد و هر نوعی حرکت کند و نبض منتظم آنست

حرکت بر یک طریقه باشد و اگر مخالف آن ظاهر گردد نا منتظم گویند اما نبض موزون آنست
که زمان حرکت انبساط و حرکت انقباض و زمان هر دو سکون که از پس هر دو حرکت باشد
با هم مناسبت بود و آنرا مستقیم الوزن گویند و آن چنان باشد که وزن نبض کودک چون
وزن نبض جوان باشد یا وزن نبض جوان چون وزن نبض پیر و آنرا متغیر الوزن گویند و نوعی
دیگر که آنرا مباین الوزن گویند چون وزن نبض کودک که مثل نبض وزن پیر بود و یکی
دیگر آنست که خارج الوزن گویند و آنچنان بود که نبض کودک نه چون وزن نبض
جوان و نه چون وزن پیر و کیفیت نبض جوان و پیر و کودک در موضع خویش گفته شود
انشاء الله تعالی **فصل** پنجم در بیان اسباب نبض اصلی و ذاتی سه است اما آنرا
اسباب ماسکه گویند اول دل است و شریان و آنرا آلت گویند دوم قوت حیوانی و
آنرا فاعل گویند سیم در کشیدن دل است و شریانها هوای تازه را بحرکت انبساط
و بیرون هوای گرم را بحرکت انقباض و آنرا حاجت گویند و هرگاه نبض از حال طبیعی
بگردد سبب آن زیادتی حاجت باشد یا نقصان یا توانائی قوت یا ضعف قوة آن یا صلابت
یا نرمی آلت و بعد از آنکه اسباب ماسکه جز این سه نیست و اسباب زیادت حاجت سه است از
یکی زیادتی حرارت دویم درد صعب با تعب و ماندگی مفرط سیم بسیاری بخار دخانی که
عفونت اخلاط تولد کند و سرعت نبض دلالت برین سه جنس دارد و قوت بسبب حرارت
عارض مثل خشم و ریاضت و گرمابه زود زایل شود و نبض بحال خود باشد و قوت بسبب
حرارت عارضی ضعیف نگردد و بسبب حرارت تپ ضعیف نگردد پس معلوم شد که هر
گاه اسباب ماسکه معتدل باشد همه احوال بدن معتدل و نبض نیز با اعتدال باشد و
نبض عظیم اگر حاجت زیاده باشد متواتر آید و اگر قوة ضعیف و آلت صلب نبض سریع
نتواند شد و آنجا که قوت و آلت صلب و حاجت اندک نبض متفاوت آید و نبض بطی
دراز تر بود و اگر ضعیف قوت بود نبض صغیر صغیر باشد و ضعف قوة استفراغ دنیا یافتن

طعام و شراب بافراط و بیماری و درد تا باشد و سبب صلابت نبض حرارت یا متحرکه و ورم در
احشاء و بیخوابی و غذاء خشک و کمی غذا و گاهی نزدیک بحران نبض صلب میشود و مگر
بحرانی که بعرق باشد نبض موجی بود و بحران نیک در تن درست شادی معتدل و طعام
و شراب باعتدال و سبب نبض طویل و عظیم اگر مانعی از عرض و ارتفاع باز دارد و صلابتی
آلت فربهی گوشت است که بر سر رگ آمده و سبب عریض و طالی شدن گوشت و
اسباب نبض قصیر اسباب نبض صغیر است و قوه و صلابت آلت

فصل ششم در بیان

انواع نبضهاء مختلف و اسباب آن هر وقت سوء مزاج در دل و شریانها پدید آید حال
قوت متغیره و نبض بدان سبب مختلف گردد و امتلاء بدن و سده و اعراض نفسانی موجب اختلاف
می گردد و بسیاری خون در تن اسباب اختلاف نبض و آن اختلاف بعضی زایل شود و از
خون غلیظ و امتلاء آن در حوالی دل خفقان و سکته پدید آید و هلاک کند و این امتلاء مردم
را که شراب بافراط خورند بسیار واقع شود و از انواع نبضها مختلف ذنب الفار است
و این ذنب الفار گاهی در یک نبض بود و در نبضها بسیار چنان باشد که نبضی قوی یا عظیم
یا سریع و یا غیره آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا صغیر یا بطی میشود تا بجایی رسد که هیچ نماند
و آنرا ذنب منقطع گویند تا بجدی کمتر باز آید و آغاز کند بتدریج باز می آید قوی یا عظیم
یا سریع تر میشود اگر کمتر از آن باز آید ذنب راجع گویند و اگر بدان حد که آغاز کرده رسد
ذنب ناقص الرجوع گویند و آنچه در نبض باشد انگشت خنصر نبض را قوی یابد و بنصر
بتدریج ضعیف تر یابد و وسطی و سبابه هم بدین طریق باز آید و سبب ذنب الفار ضعیف
قوت بود و آن زمان که ضعف او قوی بود ذنب الفار دلالت بر حال دارد و نبض مسلی نبضی باشد
که در وقت دو باره ذنب الفار باشد و اگر از فرود او حرارت مصلحت سبب دلالت او
چنین است و اگر بر سان ذنب الفار دلالت او بر ضعیف بود دلیل خیر نیست و نبض منقطع چنان
باشد که حرکت انبساط نزدیک انگشت سبابه تمام پدید آید و بانگشت وسطی نیک ظاهر

لشتو و نبض ذو الفترة مانند این بود و سبب سقوط قوت باشد و چنان بود که این نبض
که حرکت آغاز کند و زود مانده شود دلالت بر غایت ضعف دارد و نبض غزالی همچون
منقطع باشد و میان آغاز حرکت و تمام کردن سکونی باشد و نبض ذو القرعتین آنست که
باندازه حاجت در حرکت آرد و بسبب صلابت عروق و گوشت که آنجا بود یکبار نتواند
حرکت نمود و در میانه اندک توقفی افتد پس ازان حرکت تمام کند چنانچه بدو دفع
آمده باشد و نبض مختلف الحرکة آنست که اول او ضعیف باشد و آخر آن قوی یا عکس
این بود و نبض موجی آنست که نرم و پهن و در بلندی معتدل و در درازی شبیه بر سان
موج باشد و بعد از حمام و شراب و عرق ظاهر بود در استسقاء فالج و سکته و ذات الریه
و اگر در تب پدید آید این علامت نشان عرق بود و سبب این نبض ضعیف قوت باشد و
نبض دودی آنست که مانند موجی اما این صغیرتر و متواتر چون حرکت دود که گرم است و
گمان برند که سریع است و نباشد و بدان ماند که مرکب از نبض بطی و متواتر و مختلف و
این هرسه نوع در یک نبض باشد و سبب آن سقوط قوت بود و نبض نملی آنست که متواتر
و صغیرتر از دودی باشد افتاده مانند نبض طفلی که نوزاده بود و دلالت بر غایت ضعف قوت
دارد و نزدیکی مرگ و نبض منشاری آنست که موجی ماند جهت آنکه اجزاء رگ بلند و نرم او
ناهموار باشد و بدین سبب منشاری گویند و این نبض بیشتر در ذات الجنب باشد بسبب اماس که
در غشا باشد و نبض متخلخل دو گونه باشد یکی آنکه حرکت کوشش دارند سکونی افتد و سبب سقوط
قوت بود این را ذو الفترة گویند دویم آنکه سکون کوشش دارند حرکت واقع شود و سبب آن باز آمدن
قوت باشد و این نبض را الواقع فی الوسط گویند و نبض متشنج و متواتر و ملتوی رگها در این
انواع همچنین دوالی کشیده باشد اما ملتوی بر خود هم پیچیده و متواتر کشیده و پوسیده این
انواع بعد از استفراغها و در بیماریها خشک بود چون دق و ذبول نبض با کشیدگی صلب تر از
دیگر انواع باشد و نبض مرتعش آنست که لرزان بود و سبب ارتعاش اخلاط بسیار و توانائی

و قوت او کوشیدن جهت دفع علت و نبض ناموزون بیشتر بسبب مواد فاسد که در بدن
جمع شده و قوت عاجز گشته و در زمان حرکت گاهی بسبب ضعف واقع میشود **فصل هفتم**
در بیان نبض سالها عمر نبض کودک سریع باشد یا متواتر و در عظمی میانه قیاس با تن ایشان عظیم
و با تن بالغ عظیم نباشد اما سبب سرعت و تواتر بسیاری قوت ناتمام و سبب بسیار حاجت
بخارهای تر و پیوستگی هضم باشد و سبب ناتمامی قوت تری اندامهاء و تمام نارسیده که بود و نبض
جوان قوی باشد جهت آنکه قوت دل با اندامهاء او تمام شده و تری کودکی رفته نبض جوان صغیر و
بطی باشد و در عظمی و قوت میانه و نبض متفاوت باشد و بسبب رطوبتهای غریب نرم بود
فصل هشتم در بیان مزاجها مزاج طبیعی گرم باشد و نبض قوی و عظیم و اگر گرمی مزاج نا
طبیعی بود و قوت ضعیف چنانکه در تبهاء محرقه و غیر آن و نبض مزاج خشک در بیشتر بود
دقیق و صلب و اگر قوت قوی گردد حاجت بسیار و الغرض عتیق باشد یا متشنج یا مرتعش **فصل**
نهم در بیان نبض نر و ماده نبض نر قیاس با نبض ماده قوی و عظیم باشد از جهت آنکه
مزاج مرد گرم و تر بود و اندام ایشان صلب و تر و بسبب آنکه تر بود کار مردان بیشتر و قوی تر
پس مردان قیاس با نبض زنان متفاوت باشد **فصل دهم** در بیان نبض مرد فربه و لاغر نبض
لاغر قیاس با نبض فربه عظیم و بطی باشد عظیم از بهر آنکه حرکت او در طول و عمق مانعی نیست
چون منتفا و نسبت بطی بود و نبض فربه قیاس با نبض لاغر صغیر و سریع باشد اگر فربهی از
بود و سرعت و قوت بیشتر باشد بر خلاف آن حرکت کند **فصل یازدهم** در بیان نبض فصلهای
سال نبض بهار معتدل و در وقت زیاده بسبب اعتدال فصل و نبض اقلیم چهارم
معتدل چنین باشد و نبض تابستان سریع یا متواتر و صغیر و ضعیف بسیاری تحلیل و عرق
باشد و سبب سرعت و تواتر حرارت فصل باشد و سبب صغیری و ضعیفی بسیاری تحلیل و عرق
نبض شهرها و مسکنهاء گرم همچنین باشد و نبض خریف معتدل بود و بضعیف میل دارد بسبب اختلاف
هواء و ضد طبع فصل مر طبیعت حیوانی را و نبض شهرها و مسکنها سرد همچنین باشد [illegible]

پیر ضعیف

این چند نبض را اسباب طبیعیه لازمه گویند از بهر آنکه مردم از کودکی و جوانی و کهلی و پیری و محروری
و مبرودی و بنیه و بلادکی ذکر بهی و الانثی و فصلهای سال و مسکنها خالی نتوانند بود و هرگاه
چنانکه طریقه غذا و اشربه و خواب و بیداری و غیره ملاحظه نماید درست باشد و اگر بر خلاف
آن کار کنند بیمار گردد و این اسباب سته گویند و آن حرکت است و سکون و طعام و شراب و هوا
و مسکن و خواب و بیداری و استفراغ و احتقان و اعراض نفسانی و احوال تن مردم تندرستی
و بیماری بدین اسباب بگردد و نبض نیز بگردد و تغیر نبضها یاد کرده آید اگر خدای تعالی توفیق
دهد **فصل** دوازدهم در نبض کسی که ریاضت کشیده ریاضت معتدل نبض بتدریج قوی و عظیم
شود از بهر آنکه حرارت غریزی و قوت حیوانی قوی شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر
شود از جهت آنکه حرارت تمام افروخته شود و هرگاه ریاضت از اعتدال بیرون آید نبض
صغیر و ضعیف و اگر قوت قوی باشد سریع گردد و سبب صغری و ضعف گشتن و شدن
تمام باشد و تحلیل بسیار و مانده شدن و اگر ریاضت بافراط شود نبض دودی یا نملی بود
و سبب آن بسیاری تحلیل و ماندگی باشد **فصل** سیزدهم در بیان نبض خواب و بیداری
و احکام خواب مختلف بود نبض در اول خواب صغیر و ضعیف شود یا صغیر و ضعیف و متفاوت
باشد یا بطی از بهر آنکه حرارت غریزی در خواب بقعر تن باز گردد و بهضم غذا و نیز انضاج
فضلها مشغول گردد و هرگاه طعام هضم شود و حرارت غریزی و روح از غذا امداد گیرد و
بظاهر تن میل کند نبض عظیم و قوی و هر وقت خواب بافراط شود بصغیری و ضعیفی و
بمتفاوت و بطوء باز گردد از بهر آنکه فضلهاء غذا در تن بماند و بحرکت بیداری تحلیل
پذیرد و بخارات آن باید روان بدن باز گردد و نبض صغیر و ضعیف شود و اگر وقت خواب
در معده چیزی نباشد طبیعت آنرا هضم کند نبض بطی و صغیر و ضعیف گردد و حکم نبض بیداری
آنست که بعد از خواب عظیم و سریع با شتاب و متفاوت بحال اصلی باز گردد و نبض کسی که ناگاه
بیدار کنند و بترسانند ضعیف بود جهت آنکه روح بسبب ترس بهزیمت نماید بعد از آن عظیم

وسریع و مختلف و مرتعش گردد **فصل چهاردهم** در بیان نبض طعام و شراب طعام اندک
خورده شود یا بسیار یا معتدل یا چیزی بد یا گرم یا سرد خورده باشد از آنکه مجرد یا باشد یا جز در
یا معتدل و نبض بسیار خوار مختلف بود و سریع و نبض کسی که طعام و شراب باعتدال خورد قوی و
عظیم و سریع و نبض اندک خوار باعتدال مایل بضعیف و نبض بهر دو یکه چیزی گرم خورده ضعیف
کرده جهت آنکه مزاج او گرمتر کرده و سوء مزاج گرم موجب سرعت و تواتر نبض بود و اگر چیزی سرد
مثل نماید بمزاج معتدل شود و نبض قوی و اگر صبر و چیزی سرد خورده سوء مزاج سرد تولد کند و نبض
او ضعیف و صغیر و متفاوت و بطی گردد و اگر چیزی گرم خورد معتدل گردد و نبض او قوی شود
و اگر چیزی بد یا بنگ خورده بحسب طبع و مضرت آن نبض بگردد و طبیب را لطف باید کرد و نبض را
باعتدال باید آورد و شراب که خمر است بسیار آن نبض را مختلف کند و افراط شراب
رگها را ممتلی کند و بیم باشد که در سکته بسبب امتلاء آن هلاک شود و آب از بهر آنکه غذا را بگذارد
و قوت را مدد دهد نبض قوی کرده و حکم بسیاری آب همچون بسیاری طعام است **فصل** پانزدهم در بیان
نبض کسی که استفراغ آرد و استفراغ و احتقان بود نبض استفراغ بافراط شود و دو دری و غلی گردد و نبض
ممتلی باشد و اگر احتقان بافراط بود نبض مختلف باشد **فصل** شانزدهم در بیان نبض
اعراض نفسانی باید دانست که اعراض نفسانی شادیست و غم و ترس و خشم و مانند آن نبض شادی
عظیم و متفاوت بود و نبض غم ضعیف و صغیر باشد یا متفاوت و بطی سبب میل روح از جهت غم
بباطن و نبض خوف سریع و مرتعش و مختلف و مضطرب بود و نبض غضب اگر با خوف و خجالت
آمیخته باشد مختلف بود و نبض لذت عظیم باشد از بهر آنکه لذت قوت را بر فوق
دهد و موجب سرعت و تواتر شود **فصل** هفدهم در بیان نبض که در گرمابه حاصل گردد ا
آب گرم استعمال کنند نبض عظیم و قوی و نرم شود پس سریع و با تواتر بسبب حرارت
اگر بسیار توقف نماید و حرارت تحلیل پذیرد نبض ضعیف و متفاوت و بطی شود
و اگر ظاهر تن سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نبض قوی و عظیم و سریع شود

و از آب معدنی آنچه خشک کننده است چون آب معدن زاج و کوکرد آب و شب نبض را صلب کند
باشد **فصل هژدهم** در بیان نبض دردها اما نبض درد سریع و متواتر بود و اگر درد عظیم
باشد و بی طاقت ضعیف و صغیر شود و دودی و نملی و سبب عشه برجا بودن قوت باشد
و هرگاه درد بی طاقت شود قوت ضعیف گردد نبض صغیر و ضعیف شود و نبض اماس گرم منشاری
بود و مرتعش و سریع و متواتر و نبض اماس صلب منشاری بود هرچند اماس سخت تر منشاری
نبض زیاده تر و خشک تر و نبض اماس نرم موجی باشد و نبض اماس ذوالطی و متفاوت
نبض اماس پخته موجی بود بسبب آنکه هرگاه اماس پخته شود عمدد زایل گردد و آلت
بنرم شود و بنرمی آرد **فصل نوزدهم** در بیان بیماریهای سر نبض سرسام گرم صغیر و صلب و ضعیف
با صلابت تموج کند و هرگاه تپ گرم شود عظیم و سریع و متواتر بود یا خلطی و سرعت
مختلف و متفاوت بی و مرتعش باشد بسبب صلابت اماس بود که در غشاء دماغ واقع
شود در ابتداء تپ صغیر و ضعیف باشد و انجا که قوت ضعف باشد از تعاش متوزمه
غشی بود نبض سرسام سرد متفاوت و ذوالطی بود و بسبب ماده بلغمی موجی باشد و نفس نیز
بواسطه بسیاری بلغم تنگ گردد و نبض صداع گرم سریع باشد و متواتر نبض درد سر
متفاوت و ذوالطی بود نبض مردم دیوانه بسبب ماده خشک سودا صلب و صغیر باشد نبض عاشق نامنتظم
بود و هرگاه نام معشوق شنود یا او را بیند عظیم و معتدل گردد از جهت خوش آمدن دیدار
و نام او نبض لقوه مانند صلب بود و اگر استرخاء بود متفاوت باشد نبض فالج موجی و
ضعیف و متفاوت و ذوالطی و اگر قوت ضعیف باشد نبض نامنتظم گردد و نبض سرع اگر ماده
بلغم باشد ذوالطی و متفاوت و اگر سودا بود صلب و صغیر باشد نبض سکته موجی بود **فصل بیستم**
در بیان نبض انواع تپها نبض حمی یوم نباشد مثل نبض طبیعی در تواتر دارد و اگر مختلف بود منتظم
باشد و اگر ثانیا منتظم گردد حمی یوم نباشد نبض تپ از عفونت در اول نوبت غایر و صغیر و
سریع و مختلف بود و در میانه تپ عظیم باشد نبض شطر الغب در اول مختلف بود و در میانه تپ
بعظمی مایل گردد نبض تپ بلغمی در اول منخفض و ضعیف و صغیر و متفاوت بود و در آخر

متفاوت مختلف شود و نبض تب مطبقه ممتلی و نرم و عظیم و قوی باشد و گاهی عظیم و سریع شود
و اگر خون عفن باشد عظیم و سریع و مختلف باشد و نبض تب ربیع اگر ماده بلغم باشد نرم و بطی
بود و اگر صفراوی باشد سریع و متواتر و اگر عفن بلغم باشد نرم و عظیم و اگر سوداوی بود صلب و صغیر
باشد نبض حصبه و جدری که نغزکان میگویند سریع و صلب و متواتر و گاهی مختلف گردد باب
هشتم در بیان منفعت دم زدن نفع دم زدن همچون منفعت حال دل و نبض است و حال عارض تن
و قوت و حال روح بسبب دم زدن بگردد بدین سبب احوال دم زدن همچون احوال نبض نشان
دهنده است از احوال روح و احوال تن و اسباب دم زدن همچون اسباب ماسکه نبض است فاعل و آلت
حاجت اما فاعل قوت حیوانی است و آلت قصبه حلق و حنجره و شش و حجاب و سینه و عضلها
که در میان پهلو و سینه است و حاجت نسیم هوای خوش بسوی دل کشیدن و هوای دردناک از
دل بیرون کردن هرگاه این سببها طبیعی باشد نفس طبیعی بود و اگر یکی یا دو یا سه از حال بگردد
نفس نیز بگردد عظیم یا صغیر یا سریع یا متواتر یا متفاوت یا بطی یا منقطع یا نوعی ازین انواع
مرکب باشد و هر نوعی از حالتی نشان دهد و اگر در تب و مانند آن دم زدن طبیعی بود نشان
قوت روح و اعتدال حرارت غریزی باشد نشان سلامت و بی آفتی دم زدن بود و چنین
معده و جگر و کرده و سپرز و دم زدن ناطبیعی نشان بیماری صعب و آفت احشا و اماس و درد باشد
در جمله نشانها دم زدن همچون نشانهای نبض است و نیز این مثل تفاوت نبض بدین سبب درین
کتاب بدین مقدار اقتصار کرده شد باب نهم در شناختن آب طبیبان آب بیمار را تفسره
گویند و دلیل نیز گویند و این بیست فصل است فصل اول در بیان آنکه آب که تفسره
گویند بر احوال هضم معده و جگر و غیره و بر احوال اخلاط دلالت دارد و هضم سه است اول
در معده طعام کیموس گردد و هضم دوم در جگر است کیلوس در جانب مقعر جگر خون گردد
سیم در بند دیگ اندامها چون آنجا بقوه مغیره هر اندام غذا گردد و قوام تن بغذا است
غذا صفرا و سودا از لوازم هضم جگر بود و کیلوس بقوت جگر خون گردد و پخته شود
کفک گیرد و صفرا بود و پاره ثقل بود سودا باشد و آنچه صافی ماند خون است و بیشتر از

سودا از جانب مقعر جگر از خون جدا کردد و آب که خورده شود قوام خون را رقیق کند
و در رکهای باریک بگذراند و بجانب محدب جگر بر آمد و آنجا بیشتر آب از خون جدا کردد
بجانب گرده و مثانه آید و پاره غذا بگذراند و بعضی بعرق دفع شود و بعضی بگرده و مثانه
آید پس هر چه خون تولد کرده بود اثر آن با آب بمثانه رسد و بدین سبب گفته اند که آب از مثانه
بیرون آید از احوال هضم و هضم معده و هضم جگر و اخلاط خبر دهد فصل دوم در بیان آنکه
پیش آب کی باید گرفت و چگونه عرضه باید کرد و دلیل که بر طبیب عرضه کنند اول شب که طعام
نباید خورد و چیزی که رنگ آب بگرداند مثل زعفران و سبزی و ترکاری و آلکامه و صبر و غیره و جماع بر دست
و جماع نکند اولی که رنگ پیش آب بگرداند و گرسنگی و خشم و ماندگی آب را رنگین کند و
مزاج را گرم سازد و بیخوابی دلیل را تیره سازد و کم رنگ از بهر آنکه بیخوابی طعام نیک
هضم نشود و بعد از جماع پس آب چرب و ثقل سپید باشد بدین جهت از این احوال
بر دلیل اعتماد نباشد و حیض و نفاس آب را تغیر دهد و قاروره بعد از یکساعت عرضه باید
کرد تا آنچه بر سر آب خواهد آمد بر آید و آنچه رسوب بود بنشیند و پیش از آنکه شیشه
قاروره نماید شیشه را ساکن باید داشت و بر روشنائی هوا عرضه باید کرد از آفتاب
دور باید داشت و از پس شش ساعت نباید نمود از بهر آنکه لون و قوام او بگردد و
شیشه صافی و سپید و شسته باید و میانه بود در وقت دیدن شیشه بدست چپ باید
گرفت و از سایهٔ خویش دور باید داشت فصل سیم در بیان آنکه چند چیز از آب بیشتر
باید که طبیب از دلیل بهشت چیز بوید رنگ و قوام و روشنی و تیرگی و بسیاری و اندکی و ثقل و
و کف و بوی باید دانست که روشنی و تیرگی آب از قوام او معلوم گردد جهت آنکه بسیار
چیزهاست که غلیظ است لیکن روشنست و شفاف مثل سپیدی تخم مرغ و صمغ و بسیار چیزهاست
که قوام آن رقیق و تیره است چون سکبه و آب تیره فصل چهارم در بیان رنگ پیش آب اخلاط
چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا و رنگ اصلی آب چهار است سپید و سرخ و زرد و
سیاه اما هر جنس انواع بسیار دارد سپید چهار نوع است اول مثل آب دیم همچون قفاع سوم

چون منی چهارم برنگ شیر بود و زرد شش نوع بود تبنی و ترنجی و اشقر و نارنجی و
زعفرانی و دیناری و سرخ چهار است گلگون و سرخ که احمر قانی گویند و نشف که بسیاهی زند که
الاحمر القتم گویند و سرخی که برنگ خون بود و سیاه دو نوع است یکی سیاه مطلق و دیگر سیاه که از زردی
بسیاهی مایل بود مثل پیش آب یرقان و در همه انواع تفاوت بسیار واقع بود و رنگهای
مرکب بعضی دو رنگ و سه رنگ بدین سبب رنگ مرکب را نامی مخصوص نیست و آنچه نام
دارد اغبر و رصاصی و آسمان گون و کراثی و نیلگون و مخاطی و ازرق و زنگاری و
زعفرانی و غالی و زیتی و رنگی دیگر است که آمیخته بود آنرا وسخ گویند

فصل پنجم

در بیان پیش آب سپید و اسباب آن اول سپیدی دلیل است به سپید با غیر مثل غبار و در زیر
و غیره دوم بر آمدن صفرا و حرارت آن بجانب دماغ متوجه بود و در آب رسوب
نباشد اختلاط ذهن و علامت بود سیم آنکه در تپ صفرا برده بود چهارم آنکه در تپ صفراوی
دماغ بسلامت بود و پیش آب سپید گردد بسبب آمدن صفرا بر روده و پنجم اسهال
صفراوی و قولنج چهارم سپیدی آب بجهت بسیاری بلغم بود و رسوب سپیدی همچون
باشد و این نوع بر سکته و فالج دلالت کند هفتم بسبب گداختن پیه آب سپید می شود اگر با
این نوع تپ آید نشان دق یا نشان بدی حال بیمار هشتم دیگر مرکب او باشد که
بسبب گداختن پیه ضعیفی روده ها و اسهال تولد کند نهم بجهت ریش مثانه
و التناء بول برنگ فقاع باشد و رقیق و با ریم و اگر ریم نباشد نشان بسیاری بلغم
خام یا نشان سنگ نرشته در قضیب خارش و سوزش باشد یازدهم در بحران بیمار بلغمی
آب غلیظ و ثقل بسیار باشد دوازدهم بسبب سردی آب رقیق بود سیزدهم سوء مزاج سرد
آب مثل آب صافی باشد دهم در علت ذیابیطس آب صافی باشد و تشنگی غالب
هر آب که میل نماید در حال بیرون آید یازدهم بسبب احتباس بول سپید بود در ابتدای
التناء بول باشد بباید دانست که زود سپید شدن آب پیش از بحران نشان
باشد و اگر روزها در حال که تپ آید سپید بود و دماغ بسلامت و آب بدان سپید

و مقدمه

بیت
نقاع
سرمی گلاب ۱۲

علامت آن بود که تپ سریع باز گردد و اگر در بیماری حاده بول سپید و غلیظ و تیره باشد و تشنج
ظاهر شود نشان موت بود و اگر مدتی آب سپید و رقیق بود دماغ بلا نشان بحران اشتغال یابد
بجراح و اماس در عضوی که زبون تر باشد آب سپید و رقیق که بر سر آن ثفلی رقیق و ثفل زیرین باشد
یکی ناک بد بود که علامت اضطراب و زردی نشان حرارت و ثفل بر سر آب نشان حرارت
بجانب دماغ و اگر با این نشانها رعاف شود خطرناک بود و اگر ثفل آب مرطوب و عروق
سپید باشد خفقان کم بود و اسباب و آنچه بحران دلیل کند داده آب زرد اول درجه او ترنجی بود و دلیل اعتدال
است و ترنجی نزدیک اعتدال است و اندک میل بگرمی دارد و آب ناری و رقیق هم نشان
حال بود و هر چند آب زردتر دلالت او بر حرارت قوی تر پس اشقر ناری و زعفرانی گرمی باشد و هر گاه
سرخ تر شود حرارت کمتر شده از جهت آنکه در رنگ سرخ اجزای تری و زمینی بیش باشد و در رنگ
زرد اجزای آتشی و هوائی زیاده بود و اشقر ناری گرمتر از همه رنگها باشد و بعضی از حکما گفته اند که
بسیار بیماریها حاده دیدم که از زرد اول آب ترنجی بود و بدان نماند و بیمارش از زرد چهارم هلاک
شد و در سرسام گرم کنند و همیشه آب اشقر دیدم و اشقر ناری اگر رسوب نکند بد باشد و مردم
تن درست بسبب ریاضت و بدی طعام آب زرد شود و موجب آن حرکت صفرا باشد فصل هفتم
در بیان پیش آب سرخ و اسباب آن آب سرخ سلیم تر از آب زرد است جهت آنکه سرخی علامت
غلبه خون بود و خون بهترین اخلاط است و اگر با سرخی رقیق باشد نشان درازی بیماری باشد از بهر
آنکه رقت نشان خامی بود و سرخ بی رسوب نشان غلیظی ماده و اماس جگر و اگر در آب سرخ رسوب سپید
پدید آید امیدوار باشد و اگر با آب سرخ صفرای سوزنده بود دلیل آن باشد که بحران زود خواهد بود و آب
سرخ که قطره قطره آید نشان قرحه گرده و مثانه و آب سرخ اندک و رسوب زرد بد باشد و پیش آب
سرخ بعد از آنکه بسیار زایل شده علامت گرمی جگر باشد و اگر سرخ و رقیق است با ضعیفی معده و خارش
اندام مبتلا بود مقدمه یرقان باشد سرخی آب یا خشکی طبع و یا سعال نشان سل بود خاصه اگر مدتی
بماند و اگر آب با خون و اخلاط آمیخته بود و در شیشه زود از اخلاط جدا گردد نشان باشد که منفذ گرده

کشاده و فراخ شده و اسباب سرخی پیش آب اول درد صعب چنانچه در قولنج
و صفرا تولد کند آب رنگین شود دویم سده که از منفذ که میان روده و
منفذ کیسه جگر بر روده فرود آید و به سبب سده آن صفرا به راه بول فرود آید و بدان سبب قولنج سرد
کند سیم سبب ضعف جگر چنانکه در استسقا و بیمار را جگر آب همی غالب شده باشد چهارم آنکه سده
در میان رگها افتد و رطوبت در رگها عفن کرده و پیش آب سرخ بود پنجم تحلل غلبه صفرا و حرارت سرخ بود
ششم از ضعیفی کرده آب سرخ شود فصل هشتم در بیان بول سیاه و آنچه بران راه دلالت دارد
بول سیاه آنچه رسوب او سیاه باشد و مدتی بماند بد باشد و گر رسوب سیاه چند رسوب سپید است بول
سیاه اندک در بیماری حاده خطرناک باشد و همچنین هرچند غلیظ تر بدتر اگر در اول بیماری باشد و آنچه
در آخر بیماری پدید آید بیشتر بر سبیل بحران باشد رسوب سرخ بر سر بول سیاه در بیماری حاده
علامت ورم دماغ و نزدیکی موت باشد بول سیاه رقیق بوی تیز در بیماری حاده نشان درد سر
و هذیان باشد و ممکن بود که برعاف یا عرق تحلیل یابد بول اشقر و غلیظ که بعد از بول سیاه رقیق بود نشان
نضج بحران باشد اگر راحتی پدید نیاید نشان خراج یا سل بود و در تب محرقه بول سیاه و رقیق و ثقل پران کنند
با سهر و گرانی گوش مقدمه رعاف باشد بول سیاه و رقیق در ذات الجنب و ضیق النفس نشان مرگ
بود رقیق که میل بسیاهی دارد نشان بیماری دراز و خطرناک باشد بول بیرقان که از سرخی بسیاهی زند
اگر غلیظ و تیره بود علامت خیر و گشادن سده بود و گر بیمار سبز و اندکی ثقل نشان صعوبت
سده بود بول سیاه و زنگاری بد باشد و زنگاری بدتر بود و گر بول شسته رست اگر سیاه باشد
نشان هلاک کرده و مثانه بود سبب سیاهی بول سوختگی ماده و حرارت بود در اکثر اوقات

فصل نهم در بیان دلایل رنگهای مرکب و مختلف بول سبز نشان ترکیب علت بود
از سودا و بلغم از بهر آنکه سبزی در نبات از ترکیب آب و از زمین تولد کند و بول سبز مقدمه
باشد و مقدمه جذام بود سبزی بول اطفال قتال باشد بول آسمان گون کم از بود که او را از
داده باشد و اگر در دل ثقلی بود امید خلاصی باشد رسوب زیت نشان سل بود زیت

معالق و آنچه بر سر آب آید
امید وار بود از بهر آنکه

شده ام تندرست م

روز چهارم ... حمل بود و آخر حمل ... هنوز اول حمل بود

ششم نشان مرکب بود یعنی نشان خامی اخلاط باشد بول ارزق نشان اول
ال سرخ شود و بول حامله اگر بجنبانند تیره شود و آخر حمل بود و اگر تیره نشود
زبول ارغوانی نشان سوختن صفرا و سودا باشد و بدبوی بول بد رنگ مثل
ماده و شراب تیره و آب نخود نشان اماس احشا بود و بسیار دقت بول حامله بدین رنگ باشد
و بول سختی بهیستر بقوام گشکاب و بعضی سرخ و بول اگر هر چند در زبرنگی بود نشان
اخلاط گوناگون باشد فصل دهم در بیان دلایل قوام بول غلیظ بود یا رقیق
یا معتدل و فرق نیست که غلیظ خالص و شفاف بود و تیره چیزی بود آمیخته با چیزها اما اسباب
بول رقیق هشت است یکی ناگوار یدن طعام دوم سده سیم مزاج سرد و خشک چهارم ضعیف
حرارت غریزی پنجم خوردن بسیار ششم ضعیف گرده هفتم سنگ در گرده و ... بول
هشتم اماس نهم عاجزی طبیعت چنانکه هر چه خورده شود فرود آید بول کودک بطبع
طبیعی باشد غلیظ و سپید بود و رقیق ناطبیعی باشد بول رقیق از بالغ نیز باشد خاص در
بیماری حاده و اگر بعد از مدتی نشان نضج ظاهر نشود دلیل شده دیگر باشد علامت بحران انتقال
باشد بول رقیق از مردم تندرست اگر المی همراه بود نشان اماس باشد و اگر غلیظ نشود و المی
نباشد لیکن در پوست خارش و در تن گرانی بود علامت بثرها و آبله و دگر و غیر آن باشد
و بول رقیق در تن درستان نشان سردی مزاج چون مزاج پیران و در همه بیماری نشان
ماده باشد یا نشان صداع یا سده و بول زرد و رقیق در بیماری نشان آغاز نضج بود و اگر
بیرون بماند بد باشد و زردی از آمیختن صفرا بود و بول سرخ رقیق نشان رنج و ریاضت باشد
بول سرخ صافی رقیق نشان درازی بیماری بود بول رقیق بعد از بحران علامت نکس بود و اگر
رقیق یا درد میان شانه و ضعف ساق پای باشد نشان خبر اماس کرده بود و بول رقیق بسیار
از پس گرانی اندامها و سقوط قوت نشان خیر و پاک شدن تن باشد بول غلیظ بیکبار بیشتر
آید و بر عقب آن راحت بود توانائی قوت باشد و اگر اندک اندک آید ضعیف قوت و بسیاری
اخلاط غلیظ بود و تیرگی نشان بسیار ماده و اثر نضج باشد بول غلیظ مثل بول حمار بقراط

گفته که موجب درد سر بود یا تباه شدن اخلاط و بول غلیظ اگر بعد یکساعت رسوب شود نشان
حرارت و ماده غلیظ و اگر در تپ محرقه پس از آن که رقیق بود غلیظ شود نشان بحران بود
و علامت الم در دل و حوالی جگر و آنچه سبب آن بیماری غذا بود در یافتن نابودن باشد
و رسوب مثل ریم و صدید تن بدان پاک شود و رسوب همچون ریم سبب تولد سنگ
کرده باشد و اگر گرانتر بود و در آن فرود آید و اگر بر قضیب می سوزد و بیمار درد سنگ
در مثانه باشد و آنچه صافی بیرون آید پس تیره شود و علت هنوز در حرکه بود و اخلاط
زیاده خواهد بود و نشان دیوانگی باشد بول سپید و غلیظ از بسیاری رطوبت باشد و غلیظ
سپید از غلبه خلط و اگر باد در معده و خارش همه تن باشد مقدمه یرقان باشد بول تیره
و گنده یا سیاه نشان سقوط قوت باشد **فصل یازدهم** در بیان بسیاری و اندکی بول
بی تشنگی نشان استفراغ رطوبت باشد در قولنج اگر بول غلیظ بسیار آید علامت حل قولنج
و ذوبان اول علت آن بود بول بسیار و در کسی از مردم متنعم و کم ریاضت سودمند بود و در زحیر
سپید و نقرس خونی اگر رسوب بسیار و لزج باشد بول سپید و اندک از این طایفه بد بود
و مقدمه استسقا بود تقطیر بول نیز رزده در بیماری حاده نشان آفت دماغ باشد و اختلال
عقل و علامت رعاف بول اندک از ضعف قوت بود و اگر سیاه و یا عسر در درد
تپهای حاده نشان سوختن ماده و کمی رطوبت و بیم اختلاط عقل بول اندک رقیق و سرخ
یرقان قوت سده و نشان استسقا بود **فصل** دوازدهم در بیان دلایل کف بسیاری کف
از نفخ بسیار بود بزرگی قبها کف همرنگ بول زرد یا سیاه نشان یرقان باشد کف همچو
شعر نشان بیماری شش بود کف همچون دریا بول سرخ نشان سودا و خون دیوانگی
فصل سیزدهم در بیان دلایل رسوب تولد او در بول مثل ریم هست در آماس و در
اخلاط در رگها عفن گردد همچنانکه در رگها ریم ... نشان بچنین ماده باشد در
رسوب علامت پخته شدن ماده و از خون جدا کردن بود رسوب نشان ضعف قوت
الت و همچنان که ریش که بسر او بگشاید و در روز اول ... بیمار چنین بنابه

و نشان درون قبها بزرگ در زر
بزرجت خلط باشد و در بیمار
کرده بد بود کف

آن ساکن شد و پختگی در بول پدید آید و رسوب ظاهر شود و اگر طبیعت در هضم غذا و بنا اندیدن
باز ماند بسبب بیماری گردد و از بهر آنکه طبیعت تندرست غذای معتدل تمام هضم کند در بول
او رسوب نباشد مگر در بول مردم فربه و کم ریاضت و چون رسوب نشان پختگی و قوت طبیعت است
اعتماد به پختگی ها و به رسوب توان کرد و در بول مردم لاغر رسوب سپید اصل محمود باشد
و جملهٔ آن میل بسوی قاروره دارد و طبیعت اندر قاروره که رسوب دارد و به هفت حال
ملاحظه نماید اول پختگی و ناهمواری دوم حال کمیه و بیشی سیم حال رقیقی و غلیظی چهارم حال
رنگ آن پنجم قرار آن در قاروره ششم آنچه پدید آید در اول هفتم آمیختگی آن با آب و جدا
گشتن از آب و فرق میان رسوب نیک و بد آنست که رسوب نیک در ته قاروره باشد
و سپید و هموار و در آن رقیق تر و اگر بجنبانند باز بجای آید و رسوب خام غلیظ باشد و اگر
بجنبانند پاره پاره شود و پس اعتماد بر هموار و قوام رسوب باید کرد و بسیار دیده اند که رسوب
سپید بوده روی آن درشت و قوام آن هموار نبوده بیمار هلاک شده و رسوب باید بیشتر
بهر رنگ بول باشد و آنچه بهم رنگ نباشد سپید بهتر پس زرد پس ترنجی و قوام رسوب بر
آنچه ناهموار تر و اجزاء آن پراگنده تر بدتر و رسوب نا طبیعی سیزده است عجینی مخاطی
مدی خراطی سویقی نخالی کرسنی و لحمی وسمی رمادی رملی شعری و موی
عجینی همچون پاره خمیر گداخته باشد اما مخاطی غلیظ و سپید و قوام آن مخالف قوام رسوب
پخته باشد نشان سردی مزاج و بسیاری رطوبت غلیظ بود در تن و در مجاری بول نشان بحران
عرق النساء و اوجاع مفاصل و نشان زوال آن مدی ریم باشد علامت گشاده شدن
قرحه گرده و مجاری بول باشد و فرق میان ریم در رسوب خام آنست که ریم متعفن گنده باشد
و اگر بجنبانند پراگنده نشود و از هم بگسلد و اگر با آب آمیخته شود در رنگ آب سپید گردد
مثل شیر و سرخ از گرده باشد و سبب آن قرحه کرده باشد خراطی سرخ یا سپید و زیان کار
نباشد نخالی کوچک تر از خراطی است لیکن مسطح تر و سپید نشان جرب و مثانه باشد

گرسنگی بزرگتر از نخالی باشد و رسوب آن ریگی زند و گاهی اگر از جگر بود سیاه بود و آنچه
از گرده بود همچون گوشت پاره‌ها باشد و لون آن بزردی زند و گاهی بسیاهی سویقی بزرگتر از نخالی
بود و نشان سوختن خون باشد یا گدازش گوشت و آنچه گداخته شود زرد آب گردد از قوت
حرارت خشک شود چون سبوس و بعضی همچون دانه ارزن بود و رسوب سویقی باشد لحمی
بیشتر از گرده بود و گوشت باشد و قسمی گدازش نشان پیه باشد و گاه مثل آب زرد
باشد اگر بسیار بود از آب جدا شود از گرده باشد شعری بعضی سپید بود و بعضی سرخ و
تولد آن از رطوبت باشد که در مجاری باریک خشک و غلیظ گردد بر شکل موی بسته شود
رسوب سبوسی میگویند از آن هیچ باک نیست رسوب رملی علامت سنگ و ریگ باشد در گرده و
مثانه آنچه از گرده باشد سرخ بود و آنچه از مثانه باشد رمادی نشان بلغم غلیظ
است که در عضو بماند و موی رسوب او هرگاه برنگ خون بود نشان ضعیفی جگر باشد
و اگر آمیخته نباشد گاهی بیشتر بود و گاهی کمتر علامت ریش باشد و اگر در بول مطبوخ
پاره‌های خون بسته آید سپرز بدان پاک شود رسوب مثل خمیر دلیل ضعف معده بود و بیشتر
از عادت از خوردن شیر و پنیر و مانند آن شود **فصل چهاردهم** در بیان اندکی و بسیاری رسوب
در بول زمان رسوب بسیار باشد در رنگ اندک بسیاری رسوب پس از نضج علامت زایل
شدن علت بود و اگر رسوب نیک بسیارتر از آن بود که بدان شخص لایق باشد نشان
فضله بسیار بود در تن و نشان احتیاج باستفراغ **فصل** پانزدهم در بیان آنکه رنگ
رسوب دلالت دارد رسوب سیاه بر بدی حال بیماری دلالت کند یا بر افراط حرارت
یا نابود شدن حرارت غریزی یا افراط برودت رسوب سبز مقدمه رسوب سیاه بود رسوب
آسمان گون نشان سردی مزاج بود رسوب سرخ علامت غلبه خون رنجه و خامی ماده
و درازی مرض اما بیشتر بسلامت باشد رسوب زیتی نشان سل بود **فصل**
شانزدهم در بیان قوام رسوب دلایل رسوب در همه بابها یاد کرده شده خاصه

بار

فرق میان رسوب نیک و بد رسوب نیک هر چند هموار قوام او معتدل تر و املس بود
بهتر باشد و رسوب بد آنست که ناهموار و پراکنده و نا معتدل بود **فصل** هفدهم در بیان
پدید آمدن رسوب هرگاه روز چهارم غمامه سرخ پدید آید در هفتم بحران شود
و اگر سیاه تر پدید آید نشان در چهاردهم بحران بود تا بیست و یکم روز و اگر روز چهلم
رسوب سبز پدید آید نشان آن بود که بحران نخواهد کرد و بیماری به تحلیل زایل خواهد شد
و اگر روز ششم رسوب نیک پدید آید روز هشتادم بحران کند و اگر غمامه یا رسوب
متعلق در اول بیماری پدید آید و همچنان بماند نشان بحران مزاجی باشد **فصل** هژ
دهم در بیان بوی بول بول تیره کننده در بیماری درد ناک هر نشان افراط حرارت
باشد بر اخلاط سرد و عفونت گرفتن اخلاط بوی ناکردن بول بیمار علامت سردی مزاج و
خامی ماده بود و بوی ترش در بیماری دلیل حرارت و غلبه سودا بود بول سپید در تپ و
کنده در تپ علامت اختلاط عقل بود و نشان خامی و عفونت و بدحالی و هرگاه در
تپ حاد کننده بود و ناگاه بوی بگذارد و تپ بر حال خویش باشد نشان سقوط قوت
و عاجزی طبیعت و باز ماندن از کار باشد بول **فصل** نوزدهم در بیان فرق بول میان بول
زنان و مردان غلیظ تر و سپید تر و بیرونق تر در همه حال از بول مردان باشد جهت
آنکه فضول در بدن ایشان بسبب کمی حرکت بیشتر بود و سرخی و زردی بول ایشان کم
باشد و بول مردان هرگاه بجنبانند تیره شود مثل سوی زیر دارد بول آبستن صافی بود
و بر سر بول حبابی باشد و سپید برنگ نخود آب و آب باجه بود و زردی آن
بازرقی زند و در میان آب ثفلی رقیق می نماید و در اول آبستنی از رق ظاهر شده باشد
و در آخر بسرخی زند و اگر بجنبانند تیره شود و در اول گفته اند شود هرگاه بر سر آب
غمامه باشد که همه روی آب به پوشد پسر خواهد بود و اگر یک جانب باشد دختر
خواهد بود و اگر غمامه دانه دانه بود آبستن نباشد و علامت بد گفته اند بول

و از چهارم ماه آب

آبستن دو ماهه تا سه ماهه رقیق و صافی باشد پس از آن رقیق و تیره گی [illegible] بول کفک
اندک باشد همچو شیره جو [illegible] برنج گرآید و اندک تیره شود و هرگاه تیرگی بسیار گردد بچه بیفتد
و اگر تیرگی اندک باشد و درین شیشه باشد سلامت بود و اگر تیرگی بر سر شیشه باشد
علامت باد نا باشد و بچه را بکشد فصل بیستم در بیان ثمره بابها گذشته بول آخر یوم
از بول تن درستی دور نباشد مگر حمی یوم که سبب آن غذاء گرم باشد بدان سبب پاره
تیرگی در میان شیشه باشد حمی یوم عفنی گردد و اگر زرد بود عفن گردد و اگر سرخ باشد سوب
مطبقه گردد و اگر سپید بود بلغمی گردد بول تپ سوداوی زرد باشد و قوام در میان شیشه باشد
و این دلیل چنین بود و اگر بول تپ مطبقه سرخ و غلیظ و تیره باشد بیماری سکته گردد و اگر تیره باشد
و سیع نباشد بیماری دراز باشد بول تپ بلغمی غلیظ و تیره باشد و مدت آن دراز باشد و اگر
رنگ آن زرد باشد زود بگذرد و اگر بول تپ ربع صافی و ارزان بود مدت آن دراز
باشد و لیکن [illegible] زند و زود بگذرد بول دق صافی و زرد و اندک سرخ و در آن چرب باشد بول
[illegible] بسیاهی زند و کفک هم رنگ آب بود بول جذام [illegible] بیشتر سیاه و تیره باشد بول
درد جگر سرخ و غلیظ و تیره بود بول درد سر سپید بود و اندک بزردی زند بول خنازیر [illegible] زرد
و رقیق و صافی باشد درد رسولی سپید بود بول درد پشت و درد مفاصل در حالها سپید
و غلیظ باشد و ثقل آن هم سپید باشد این جمله آنست که در بیشتر حالها چنین باشد و آنچه
ازین بگذرد علامت و حال آن در باب گذشته یاد کرده آمده است تمام شد سخن در
بول بحمد الله و منه باب دهم در بیان شناختن احوال تندرستی و بیماری از احوال
ثقل که از طعام حاصل میشود و این هشت فصل است فصل اول در بیان بسیار داشتن
ثقل اما بسیاری براز دو نوع است یا ضعیفی قوت غاذیه یا فرود آمدن اخلاط بجانب
و نشان ضعیفی قوت غاذیه کاهش تن و لاغری و نشان فرود آمدن اخلاط بجانب
روده ها آنست که ثقل با خلط آمیخته باشد و اگر با بلغم آمیخته بود در معده بلغم [illegible]

واگر با صفرا بود بسیار زرد و تولد صفرا بود جگر و اگر با سودا آمیخته بود نشان تولد سودا و ضعف
سپرز و اگر با ثقل پلیدیهای خون سیاه باشد علامت سده باشد در رگهای و اگر در
ثقل چیزی زنج باشد از آن نوع که بر رودها اندوده است نشان گذشتن طعام
یا خلطی تیز باشد که روده را بر گزد و اسباب اندکی ثقل سه نوع است یکی سده در راه صفرا
افتد دویم تولد کرم در رودها سیم ضعف قوة جگر در کشیدن کیلوس بخویشتن و انتزاع کردن
و باید دانست که ثقل طعام فضله بود که تن را بدان حاجت نیست و باز ماندن آن در
روده اعور و قولون نشان ضعف قوت دافعه باشد و در زیان کار باشد و غذاهای لطیف
زود هضم شود و خون گردد و ثقل آن کمتر باشد و غذا غلیظ که از زودی تواند خون
تواند بود ثقل آن بیشتر باشد و غذا که میانه باشد ثقل باندازه آن باشد فصل دوم
در بیان تری و خشکی ثقل سبب تری ثقل آنست که تری و لطافت کیلوس بجگر نمیرسد
و با ثقل بر روده فرود می آید و جهت آن سه حال باشد یکی ضعیف جگر در جذب کیلوس
و ضعیف رگهای ماساریقی دویم سده که در رگهای ماساریقی افتد سیم ناگواریدن طعام بسبب
آنکه طعام زیاده خورده باشد تا طبیعت از هضم آن عاجز ماند جمله ثقل گردد و تری کیلوس با
یا آن فرود آید تا هضم دفع کند دویم اگر طعام باندازه خورده آید خلطی بد بمعده در آید که طعام
را با هضم دفع کند سیم فرود آمدن تریها از دماغ و آمیخته شدن با ثقل و این حالها از
رنگ ثقل معلوم کنند و هرگاه ثقل همرنگ غذا باشد دلیل ضعف جگر و سده ماساریقی
بود و اسباب خشکی ثقل شش نوع است یکی ریاضت قوی دویم ادرار سیم بسیاری
عرق چهارم حرارت اندامها پنجم خوردن غذاهای خشک ششم ماندن ثقل در روده اعور
و قولون و هرگاه قوام ثقل مختلف بود علامت ناهمواری هضم و ناگواریدن بعضی از طعام
باشد پس بهترین ثقلی آن بود که قوام او هموار و پیوسته و بآسانی آید و قوام عمل بود و معتدل
اندک بسوزد و بزردی مایل باشد و بدبوی و با قراقر و بادها و کف نباشد و بوقت عادت آید و
ناهمواری قوام ثقل ناطبیعی بد باشد نشان گذارش تن بود گاهی باشد که صدید کرم از جگر پردرده

آید چه بدان در رنگ نکند یا تا ثفل بیاید و بدان سبب ثفل بعضی خشک و بعضی نرم باشد **فصل**

ششم در بیان رنکهاء ثفل زردی غالب نشان بسیاری صفرا باشد و زرد شدن ثفل در آخر

بیمار علامت پرداختن ماده بیماری باشد ثفل سبز یا رصاصی یا تیره که سبب آن رنک طعام نباشد

نشان سردی احشا باشد ثفل سپید دلیل ناکواریدن طعام باشد یا نشان سده و مقدمه یرقان ثفل

با ریم آمیخته علامت انفجار دبیله باشد و سیاهی ثفل بد باشد اگر در اول بیماری بود نشان

آفت و خرابی عظیم باشد در جگر و نشان سوختن اخلاط و عفونت سودا باشد در جگر و مضرت

این نوع مثل مضرت تباه شدن طعام در معده بود و رنگ ثفل سودا همچنین رنگ سیاه خون

باشد فرق آنست که خون فسرده باشد و سودا افسرده نباشد و رنگ سودا ارغوانی بود

و مقعد را بسوزد و بوی ترش دهد و زمین از وی بر جوشد و ثفل سودا وی در آخر مرض

خیر بود و ثفل سوداء صرف بد باشد نشان سوختگی رطوبت باشد **فصل** چهارم در بیان

ثفل منتفخ و سبک ثفل منتفخ همچون سرکین گاو باشد و علامت غلبه باد باشد و بر سر آب باشد

و ثفل خداوند قولنج بادی چنین باشد **فصل پنجم** در بوی ثفل در بوی ثفل بباید دانست

که ثفل گنده سبب آن خوردن چیزهای بد باشد که بوی ثفل را ناخوش کند چنین آنکه زیره و سیر و

غیر آن دلیل بسیاری خلط عفن باشد در تن و بوی ترش نشان سردی مزاج و بسیاری

بلغم ترش باشد **فصل** ششم در بیان کفک ثفل و قراقر کفک نشان حرارت عظیم باشد

که اخلاط را بجوشاند یا علامت بادها باشد و آواز باریک علامت رطوبت رقیق باشد و اگر

قوت دافعه قوی بود ثفل با آواز بیرون آید در معده و روده سرد هیچ تولد نکند و معده گرم بخارها

را لطیف کند و بادها بشکند و حرارت معتدل رطوبت را تحلیل کند و بخارها بر انگیزد و بدو

بادها تولد کند **فصل هفتم** در بیان چربی ثفل بباید دانست که ثفل چرب و لزج که سبب

خوردن چرب نشان گدازش پیه باشد و لزج علامت گدازش گوشت و اندامهاء اصلی

باشد **باب** یازدهم در بیان حال عرق که از عرق و سبب آن و این پنج فصل است **فصل**

اول در آنچه عرق از چه خیزد غذا که در رگهای باریک به مصاحبت آب گذرد و آنچه

کر با اخلاط آمیخته گردد و اگر
ثفل با آواز بیرون آید نشان تولد
باد باشد صح

رقیق سازد و پاره صفرا که آمیخته گردد بسبب تیزی و گرمی آن باندامها رساند و چون غذا اندامها
رسد بخشی از آب بازگردد و بسوی گرده و مثانه آید و اندکی با غذا از رگها بیرون آید و آنچه
از غذا صرف بود در اندامها فزاید و آب بعضی بخار گردد و از مسام بیرون آید آنرا اشتران دیده
و لیکن با فضله که آنجا باشد بیامیزد و عرق گردد و از عرق هر کس بوی آن خلط آید که در تن او
باشد و اگر فضله غلیظ تر باشد و باقی آب را لنق کند و به صحبت آن از مشام بیرون آید و
بر ظاهر پوست تن بماند و آن شوخ باشد و گفته اند که عرق از حال هضم دویم خبر دهد و از
حال غذا که در اندامها باشد **فصل دوم** در بیان بسیاری و اندکی عرق اندر طوبت رقیق
وگشادگی مسام و قوت دافعه و ضعف ماسکه عرق می شود و سود مند باشد چه بتندرستی
و چه در بیماری آنچه در روز بحران شود بیمار سبکتر شود و عرق بسیار در تندرستی نشان
آن باشد که طعام بیش از آن خورد که قوت برتابد و اگر بسیار خوردن نه بود باستفراغ حاجت
بود و بسیار عرق با اسهال و ادرار بد باشد و عرق اندک با علامت امتلا بد بود و هرگاه
که عرق در سر و گردن و سینه بود و در باقی اعضا نبود دلیل ضعف قوت حیوانی باشد یا نشان
آنکه ضعف خواهد شد خاصه در تپ حاده و محرقه که عرق سرد شود و عرق طبیعی سه نوع است
یکی آنکه سبب قوت دافعه باشد چون عرق بحران دویم آنکه سبب آن حرکت و ریاضت
باشد سیوم آنکه سبب آن هواء گرم باشد چون عرق تابستان و عرق گرمابه و عرق نا طبیعی
پنج نوع است یکی آنکه سبب گدازش اندامها باشد دویم آنکه بسبب ضعف قوة ماسکه
بود سیم بسبب ریاضت بافراط چهارم بجهت آنکه در گرمابه بافراط باشد پنجم آنکه سبب
صعوبت مرض باشد و نه در بحران بود عرق و این نوع را نا طبیعی از بهر آن گویند که رطوبتها
طبیعی در وی خرج شود بسیاری عرق در یک عضو علامت ماده بسیار بود در ان عضو
فصل سیم در بوی و رنگ و طعم عرق بباید دانست که عرق سپید و ترش علامت رطوبت
باشد عرق زرد و تلخ و تیز نشان غلبه صفرا بود عرق [illegible] رنگ شوخ نشان غلبه سودا

باشد و گاهی عرق خون بود و بد باشد و عرق بوی بد ناک کننده نشان عفونت اخلاط باشد فصل چهارم
در بیان عرق گرم و سرد و عرق سرد در ابتداء حادّه بد باشد و در تب آهسته بدان مرتبه بد نباشد
و تب حادّه قوّت را زود ضعیف کند و عرق گرم در ابتداء هم و بیماریها امیدوارتر باشد فصل
پنجم در عرق رقیق و لزج عرق رقیق نشان رقیقی ماده باشد و عرق لزج علامت غلیظی و دشواری
و درازی بیماری باشد باب دوازدهم در بیان احوال نفث و آن پنج فصل است فصل
اول در بسیاری و اندکی نفث نفث رطوبت پخته را گویند که در نزله و علت ذات الجنب
و ذات الریه و غیره بر آید و آنچه خام بود بزاق گویند اما بد بر آمدن نفث نشان خامی
و بد قوّت و عجز طبیعت باشد و نفث اندک علامت آغاز نضج بود و نفث با اعتدال نشان
آن بود که بیشتر از ماده پخته شده و نفث بسیار اگر بآسانی بر آید نشان پختگی باشد
و بیمار از آن راحت یابد و اگر مریض راحت نیابد علامت بسیاری ماده باشد و دلیل
آنکه هر وقتی نزله تازه میگردد فصل دوم در بیان رنگ او نفث سپید از خامی باشد یا
از ماده بلغم و فرق آنست که خام بدشواری بر آید و پخته بآسانی بر آید و زردی نفث نشان
نزله صفرا باشد و سبزی و تیرگی و سرخی علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و سیاهی
و کبودی نشان سوختگی و نفث سرخ علامت غلبه خون یا نشان ترقیدن رگی در اثناء
دم زدن و آلودگی سپیدی بسرخی بیماری سل باشد فصل سیم در بیان بوی و طعم نفث
شیرین آواز غلبه خون و بلغم طبیعی بود و فرق میان هر دو برنگ بود نفث بی طعم نشان
بلغم معتدل باشد نفث شور دلیل بلغم گرم شده بود و آنچه از شور درگذرد و تیز شود نشان
سوختگی و غایت حرارت باشد و ترشی علامت حرارت ضعیف باشد نفث بدبوی
و ناخوش مزه نشان عفونت بود فصل چهارم در بیان شکل و قوام نفث اگر نفث رقیق
بود نشان خامی و آغاز نضج باشد و غلیظ علامت خامی و دیر پختن و معتدل نشان پختگی بود
نفث گرد نشان آنست که ماده غلیظ در قصبه شش است و حرارت عظیم آنرا در دفت

برآمدن گرد بر سازد و بول اگر گفته که نفث صافی از کسی که او را تب نه بود نشان
ذبول باشد و میگویند که بسیار دیدم که بیمار از پس نفث کردن سل باز گشت و اگر با نفث
کرده تب باشد علامت اخلاط با بند بد باشد **فصل** پنجم در بیان زردی و دیری و دشواری
و آسانی نفث نشان سهلی است و قوت طبیعت بود و دیری و دشواری علامت خامی و
ضعف قوت و عجز طبیعت باشد **باب** سیزدهم در بیان شناختن احوال که در تن پدید
آید و هر یک بسبب حال دیگر شود و این شانزده فصل است **فصل** اول در بیان
شناختن سببها و انواع آن بسبب احوالی بود که طبیعت اول از او بود و بیرون زایل
شدن آن کند تا آنچه از هر یک تولد کرده باشد زایل گردد و این سببها را طبیبان
اسباب سته گویند و ذکر کرده شد و اسباب سه است اول سابقه گویند و آن امتلا
شدن است از اخلاط و دوم را اسباب واصله گویند و آن بیرون رگها و تولد شده و تباه شدن
اخلاط و کند یافتن هوا و تولد عفونت در آن و سیم را اسباب بادیه گویند و آن گشتن
در آفتاب یا حرکت قوی کردن یا چیز گرم مثل فلفل و سیر خوردن و تولد از آن و چنین
زخم بر سر آید و آب چشم آید و از آن انتشار گویند و هر چه مانند این بود اسباب بادیه
گویند و طبیب باید که اسباب که اصل مرض از آنست باز جوید تا آنچه بسبب عرض شده اول از او دفع
نماید چون پیل خوردن تولد گرمی را و افیون خوردن تولد سردی را و نوعی باشد که بعرض سبب
گردد چون نشستن در آب سرد و بسته شدن مسام و چنین خوردن سقمونیا که آلت استفراغ
صفرا سبب سکون حرارت گردد بعرض **فصل** دوم در بیان سببها که تن را گرم کنند یازده است اول
ده سبب تن را گرم کند طبیعی و یک سبب سوزاننده و گرم کننده ناطبیعی است آنچه گرم طبیعی کنند اول
طعام و شراب معتدل المزاج و مقدار دوم حرکت و ریاضت معتدل سوم ضمادها و طلاها معتدل
دیگر گذاشتن و دفع نا کردن چهارم گرمابه معتدل پنجم خواب و بیداری معتدل ششم خشم
باعتدال هفتم شادی معتدل هشتم مالیدن باعتدال نهم داروی معتدل دهم در آب

بسوزد لشستن چنانکه باید و سبب گرم کننده نا طبیعی عفونت است که مزاج تن بگرداند رقیق را
بتحلیل هیچ کند و باقی را غلیظ کند و بسوزاند این عفونت احتراقی گویند و گرم کردن
نا طبیعی آن بود که حرارت غریزی در رطوبت اثر کند و آنرا از اعتدال بیرون کند
فصل سیم در بیان سببها که تن را سرد کند سبب که تن را سرد گرداند پانزده است
اول حرکت و ریاضت بافراط دویم بحرکت و ریاضت ناکردن سیم بسیار خوردن طعام
و شراب تا طعام هضم ناشدن و رطوبت تولد کند چهارم غذا اندک یافتن پنجم طعام و شراب سرد دادن
بکار داشتن ششم هوای گرم و رطوبت و ضمادهای گرم و غسل با آب گرم که تحلیل کنند هفتم
غسل با آب قابض که مسام را ببندد هشتم ضمادهای سرد بقول و لعوقات نهم استفراغ بافراط
و بسیاری جماع از آنجمله است دهم سده از بهر آنکه گذر حرارت غریزی بسته شود
اندر اعضا و حرارت نیاید سرد شود یازدهم شدن ریزه رگ دوازدهم اندوه عظیم سیزدهم
لذت عظیم چون جماع و مانند آن چهاردهم قاعت که سردی آرد چون لذت گرمابه که حرارت
را تحلیل کند و پانزدهم بسیاری خلط خام در تن فصل چهارم در سببها که از وی تری حاصل
شود سبب تری یازده نوع است اول آسودگی و ریاضت ناکردن موجب آنست
که هضم نیک نباشد و رطوبت خام تولد کند دوم بسیاری خواب سیم باز ایستادن
استفراغها که عادت بود چهارم استفراغ صفرا که بافراط باشد پنجم بسیاری
غذا و بسیاری آشامیدنی ششم بسیار خوردن شیر و جغرات و میوه تر هفتم گرمابه بعد از
طعام هشتم در هوای سرد و مسکن ساختن نهم هوای معتدل از بهر آنکه رطوبت را در کشد
آرد و تحلیل نه برد دهم نشستن در آبهای خوش هنگام اعتدال هوا یازدهم شادی
معتدل که حرارت بجنباند و تحلیل نه برد فصل پنجم در بیان سببها که خشکی آرد و آن یازده
الف حرکت و ریاضت بافراط بیخوابی بافراط استفراغ بافراط جماع مفرط بسیار نایافتن
غذا داروهای خشک خشم بافراط اندیشه بسیار و سرماهای سخت که باندامها رسد غسل

کردن

کردن که بغایت قابض که منفذ غذا بسبب بسته و ضمادهای گرم تحلیل کننده و گرمابه که در وی بسیار باشند
و عرق بسیار آوردن **فصل** ششم در بیان بسته شدن هفت چیز است تولد سنگ و ریگ در مجاری بول
و خون بر سر جراحت بسته شدن و ملتحم شدن ریشه جراحتی و گوشت فزودنی رستن
و ثولول در منفذی پدید آمدن و آماس که منفذ را تنگ کند دارو های قابض ضماد کردن و
غبار که بر مسام راه ببندد و غذاهای لزج و مغزی خوردن مثل نان فطیره و پنیر و حلوا که
از نشاسته پخته بود و هریسه و پاچه و مانند آن خاصه که بعد از این غذا گرمابه روند **فصل** هفتم در
بیان گشاده شدن مسام و سده سبب گشاده شدن مسام سه نوع است اول داروهای
گشاینده بکار داشتن دوم داروها که رگها و اندامها را نرم کننده و اسباب [illegible]
[illegible] باز کشیدن و بخود فرو رفتن **فصل** هشتم در بیان اسباب نرم کننده اسباب [illegible]
الت یکی بکار داشتن چیزهای نرم و لزج چون لعابها و کتیره و مانند آن دوم چیزهای نرم
و چرب چون مسکه و روغن گاو و شیر سیم شیرینها چون فانید و شکر و مویز و انجیر و بادام
فصل نهم در سببهای درشتی سبب درشتی پنج نوع است اول داروهای قابض مثل هلیله و
خرنوب و مانند آن دوم غذاهای تیز چون انگبین و سرکه و خردل و جمله ترشیها سیم هوای
سرد چهارم دود و گرد پنجم غذاء درشت چون ارزن و بلوط **فصل** دهم در اسباب تخمه و امتلا
و آن پنج است یکی بسیار خوردن طعام و شراب بمرتبه که قوت هاضمه از هضم آن عاجز
آید بدان سبب تخمه و امتلا حاصل آید دوم گرمابه که طعام باندامها کشیده شود و امتلا
تولد کند سیم استفراغ و جماع بسیار و ریاضت و مانند آن چهارم بر شیب خوردن پنجم
ضعف قوت هاضمه و دافعه **فصل** یازدهم در ضعیفی اندامها و اسباب آن بباید دانست که
فعلهای اندامها بقوت لیفهای عصبی است و قوت مطلق آنست که باندکی آن محکم باشد و ضعیف
مطلق آنکه باندکی و نهاد سست گردد و معلوم شد که قوت جاذبه از قوت لیفهای حاصل
آید که از درازا نهاده است و ماسکه که از لیفها که بوربیت نهاده و دافعه از لیفها که از پهنا
نهاده است و فعل اندامها باندکی و قوت آن حاصل میگردد و حال قوت عضو و لیفها و عصبها

همچون حال جامه که از بسیاری شستن سست گردد و این سستی را بشلیل گویند ضعف مطلق
اینست و ضعف پنج نوع است اول آنکه گوهر عضو ضعیف گردد دویم آنکه در آفرینش
نازک باشد سیم آنکه روح ضعیف گردد چهارم آنکه قوت ضعیف گردد پنجم آنکه در عضوی مرضی
باشد از امراض تر از امراض ترکیب و سوء مزاج مرد حس عضو را باطل کند و سوء مزاج
گرم مزاج عضو و روح را ضعیف کند و از سوء مزاج خشک منفذها در راه تو تشابه بشود و سوء
مزاج تر اندامها را نرم کند و هرگاه سوء مزاج با ماده باشد سده کند و انواع استرخا تا ضعف
آرد چنین تباهی آب و غذا و بویها ناخوش و بخار آبها ایستاده و بخار زهرناک که در هوا آمیخته
گردد و دردهای صعب و درد معده و ضعف سر معده و ضعف آن سبب ضعف همه تن
باشد و گشادن آب در استسقا و خون بسیار بیکبار بیرون کردن و شکافتن دبیله
بزرگ و ریم بسیار گرفتن از اسباب ضعف است فصل دوازدهم در بیان سبب‌های درد
معنی درد آگاه بودن عضو است بگشتن حالی ناطبیعی در دل و اسباب درد دو نوع است
یکی آنکه مزاج عضو بگردد بیکبار و این را سوء مزاج مختلف گویند دویم تفرق اتصال
و هرگاه این مزاج بگردد و مزاجی ضد آن پدید آید این آگاهی درد باشد و سوء مزاج
دو نوع است یکی مختلف دویم متفق و متفق از بهر آن گویند که حس را از پدید آمدن آن
آگاهی نباشد و درد آن نیابد و از جهت آنست که خداوند تپ دق خویش آگاهی نیابد
با وجود حرارت عجب ناگاه پدید آید چون تپ برطرف شود و مزاج غریب باطل گردد
و مزاج اصلی بحال خویش آید و سبب حس الم سوء مزاج مختلف است و سوء مزاج گرم و سرد
سبب الم است و سوء مزاج تر بهیچ وجه سبب الم نیست و سوء خشک بعرض سبب الم
بود و جالینوس گفته که حس الم از مزاج سرد و گرم بسبب تفرق اتصال بود آنکه گرمی
محلل است و تحلیل موجب تفرق و سردی اجزاء اندامها بهم آرد و اجزا بهم نزدیک شود
بضرورت از جزوی دیگر دور شود و این دوری تفرق اتصال بود پس اولی آنست که
گویند که سبب حس الم سوء مزاج است یا تفرق اتصال فصل سیزدهم در بیان انواع

تپ دق از حرارت
که بیشتر از تپ عجب است و فرق
آنست که دق بتدریج متمکن
شود و حرارت

و اسباب هر یک المها بباید دانست که الم آگاهی است از حال نا موافق و لذت آگاهی بود از
موافق و الم پانزده نوع است یکی خارش است و سبب آن خلط شور یا تیز باشد دویم الم
که گویی سوزن درشت بدان می‌رسد و سبب خلطی تیز باشد یا چیزی غریب مثل ریگ مثانه
و گرده سیوم المیست خلنده و آنرا الحس گویند و سبب آن تفرق اتصال که غشاء عضو را از
هم بکشد چهارم المی بود که موضع را می‌فشارد و ضاغط گویند و سبب آن خلط بسیار که جایگاه بر
عروق تنگ کند پنجم المی را گویند که آن عضو و اجزاء آنرا [illegible] و ممدد گویند و سبب
ماده بود که عضله را از هم بکشد ششم آنست که اجزاء عضو از هم باز میشود و منفسخ گویند
و سبب آن ماده باشد در گوشت و عضله و غشا هفتم ضعیفی پدید آید در موضع و سبب آن ماده
باشد در گوشت و عضله و عصب نارسیده هشتم المی بود که عضو را می‌شکند و آنرا مکسر گویند
و سبب آن ماده باشد یا بادی در میان استخوان نهم المی بود که عضو را گویی سوراخ میکنند و
ثاقب گویند و این الم در علت قولنج یافته شود و سبب آن بادی غلیظ باشد در روده قولون
دهم المی بود که گویی [illegible] درز سوراخ میکنند یازدهم آنست که مزاج عضو سرد شده باشد که منفذ روح
حساس که بدان عضو آید ببندد دوازدهم ضربان گویند که منفذ روح حساس که بدان آن سبب آن اماسی
بود گرم یا سرد سیزدهم المی باشد و آنرا الثقیل گویند و سبب آن اماسی بود در عضوی که آنرا حس نباشد
مثل شش و جگر و گرده و سپرز و بجست اماس کشیده شود چهاردهم الم انواع ماندگی است و اعیا گویند
و سبب آن امتلاء همه تن باشد و اندامها باز [illegible] پانزدهم الم [illegible] است و لذعه گویند
و سبب آن خلطی باشد گرم یا تیز ~~در الان عضو~~ فصل چهاردهم در سببها که اندامها از جای خویش بیرون آرد
و این چهار نوع است یکی کشیده شدن رباط و عصب بجهت سقطه و بسیه و مانند آن دویم [illegible] سیم
ماده غلیظ در مفصل بماند و سر استخوان از مفصل بیرون آرد چنانچه در نقرس چهارم ماده غلیظ که
[illegible] عصب و رباط را تباه کند چنانچه در علت جذام فصل پانزدهم در بیان سبب اماس
و این هفت نوع است اول آنکه گوهر عضو قبول اخلاط کند چون عرق و شوخ و بخار [illegible] که [illegible] بیرون
بخار دخانی که ماده [illegible] دویم آنکه گوهر نرم و متخلخل باشد و فضلهای بر بدو آید چون گوشت

نرم بس گوشت در ان و بغل سیم آنکه عضوی کوچک بود و در دو ماده بسیار آید موجب اماس

گردد چهارم آنکه عضو ضعیف باشد بذات خویش یا بسبب آفتی ضعیف شده باشد پنجم آنکه

بسبب درد و الم که از زخم بر عضو رساند ماده روی بدان آرد موجب اماس گردد ششم آنکه

عضو را باشد که از ریاضت لقیف کمتر یابد و تحلیل نیابد بسبب اماس بود هفتم آنکه مزاج عضو گرم

بود و گرمی ماده را بسوی خویش کشد فصل شانزدهم در بیان آنکه بعضی چیزها در اندرون

تن اثر نکند چیزی باشد گزنده و تیز در طبیعت آن قوتی باشد بدان قوت اجزای اجسام

در شود و آنرا بسوزد و چیزهاء دیگر است که بخوردن اثر کند و بیرون هیچ اثر نکند آنکه از بیرون

اثر کند چیزهای تیز است چون سیر و دیگر آنکه مردم ازین نوع چیزها با نان و گوشت و غیر آن خورند

و باندرون مردم آمیخته و سرشته رسد و اثر او پدید نیاید و اما آنچه از بیرون اثر نکند و بخوردن

اثر کند چون اسپیدانج و مانند آن اجزاء آنرا قوت نباشد که در مسام بگذرد و بمنفذ برود

نرسد و بر حال خویش بماند و اثر او پدید نیاید باب چهاردهم در بیان احوال زادن

و مردن و آن شش فصل است فصل اول در بیان سبب لذت جماع و سبب بیرون جستن

آب مردم هر عضوی که با عضو گرم ساید و با گرمی نرم باشد از سودن آن لذت یافته شود

چنانکه دست و پای گرم و نرم بمالد و لبینه باز شود و گرم کند از آن لذت یابد قضیب

عضوی عصبانیست و حس او قوی از سودن با رحم لذت بسیار یافته شود سبب بیرون

آمدن آب آنست که بسبب حرکت جماع حرارت بجنبد و آن باد قضیب را ابر انگیزد

پدیدار شوند و بسبب بیرون جهانیدن آب باشد فصل دوم در بیان ایستادن

در مدت آبستنی باز ایستادن حیض در مدت آبستنی آنست که آنچه بحیض خواهد آمد از جهت

نطفه بکار آید دیگر آنکه تندرستی زنان در آنست که حیض ایشان بوقت و اندازه برود

اخلاط بد از تن ایشان بدان طریق پاک شود و هرگاه آبستنی بعد از پاک شدن باشد

بیشتر حال ایشان درست و خوشخوی و آفت ابله که نفر کالشت کمتر رسد و مدد پرورش

از غذاء پاکیزه باشد و هرگاه فرزند بزرگتر شود و آن غذا که در رحم همی یابد

نباشد از جهت طلب غذا حرکت کند و پیوندها که پیوسته است گسسته شود و چون پیوندها گسسته
شود زاده نتواند بود راه بیرون آمدن جوید بالهام ایزدی سبب زادن اینست ششم
در سبب آنکه بچه هفت ماهه زاید تن درست باشد و بقا یابد و آنچه هشت ماهه زاید زود
بمیرد نطفه در کمابیش چهل روز جنین گردد و بچه که در شکم مادر باشد جنین گویند آنچه زود
جنین گشته بود در سی و پنج روز باشد و آنچه دیرتر جنین باشد در چهل و پنج روز جنین گردد.
بعد از نود روز جنبید هر وقت مدة آن زمان که در وی جنین گردد مضاعف جنبیدن آغاز
کند و هرگاه مدت جنبیدن سه باره گردد وقت زادن بود بدین حساب آنچه در مدت هفتاد
روز جنبید از پس هفت ماه زاید و آنچه در مدت نود روز جنبید نه ماه تمام آید درین حساب بما
بیشتر اختیار آمده تحقیق آن در کتاب ذخیره و قانون مذکور است فصل چهارم در سبب
افتادن دندان در هفت سالگی ماده دندان نخستین باندکی و ضعیفی در خورد اندامهای
طفل باشد و هرگاه قوی تر شود و بغذای [illegible] قوی حاجت آید قوت دندان نخستین بهمه
عمر کفایت خاییدن و شکستن غذاهای غلیظ وفا نکند دندان اول را بیرون اندازد و فرود
دندان قوی تر آید و پس از بلوغ بعضی مردمان را دندان خوردگی برآید و آنچه وفا نکند دندان
اول را بیرون اندازد و بعضی بیرون اندازند دندانها افتاده باز بر آمده بود فصل پنجم در بیان برآمدن
موی بر روی و رستن ناخن موی از آن بخار دخانی روید و همیشه بخارها از مسام بیرون
شود آنچه لطیف بود در رنگ نکند و آنچه کثیف باشد در مسام بماند و موی گردد و در حال کودکی
چون بخار دخانی کمتر بود موی روی [illegible] و چون از کودکی درگذرد موی روی برآید و زنان را
از بهر آنکه بخار دخانی کمتر بود و رطوبت غلیظ نیست موی نروید و آنچه بکناره انگشتان سر دل
گند ماده ناخن است فصل ششم در مرگ طبیعی و مرگ مفاجات معلوم باد که سبب زندگانی حرارت
غریزیست که در دل بود و بهمه تن میرسد چنانکه در خانه آتش باشد از آن آتش در هوای
آن خانه پراکنده میشود و همه خانه گرم میگردد و اصل حرارت غریزی قوت حیوانیست و شرح
آن یاد کرده و معنی زندگی اینست که ادراک محسوسات و حرکت اختیاری باشد و مرگ باطل شدن

ادراک و حرکت بدان سبب بود ترکیب تن حیوانی ترکیبی پایدار نیست و ماده‌ها او تباه
شونده و همه انواع سوء مزاج که بر عضوی غالب گردد فعل آن عضو باطل کند مثل سردی
که از هوای سرد بر دل غالب گردد حیوان را هلاک میکند و سوء مزاج گرم مفرط
روح را ضعیف کند و بسوزد و سوء مزاج خشک بافراط مدد روح منقطع گرداند و سوء
مزاج تر مفرط طبع سرد است و آنچه از جهت ترکیب نا درست است آنست که تن حیوان را از
تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه بتحلیل میرود باز نتوان آورد بدین سبب بضرورت ماده منقطع
گردد و پایدار نماند و مزاج حیوانی معتدل تر از مزاج ها بهر عمر باشد و بعد از جوانی کرا [illegible]
نقصان گرفته باشد و روی در نقصان دارد تا هیچ نماند و اسباب نقصان بسیار است پاره
بحرکتها و رنجها تحلیل پذیرد و پاره حرارت اصلی خرج میکند چنانکه فروغ چراغ روغن را [illegible]
پاره باسباب دیگر چون شادی و غم و مانند آن خرج شود و از غذا بدل آن بجای نیاید
و در پیری هضم کمتر شود و سردی و تری بسیار و حرارت اندک و این هر دو سبب [illegible]
حرارت را فرو میراند بدین سبب تن حیوان همیشه پایدار نباشد و زنده نماند و طبیبان
این را مرگ طبیعی گویند اما مرگ مفاجات بیرون آمدن روح باشد از دل بیکبار چنانکه
در شادی مفرط و شرمهای قوی یا در غم بزرگ که ناگاه افتد یا پر شدن تجویف دل
از خون منفذها و رگها ممتلی گردد روح و حرارت غریزی را جای دم زدن و [illegible]
بیرون کردن نماند و حرارت فرو میرد و تجویف دل و منفذهای روح همه ممتلی گردد و [illegible]
تولد کنند و مردم مفاجات بمیرد و بلغم گرم باشد و طبیب جاهل پندارد که سکته [illegible]
باشد این حال کسی را که افتد که پیوسته شراب خورد و گوشت بسیار دوست [illegible]
واقع شود خاصه که فصد و استفراغ اعتیاد نکرده باشد **باب** پانزدهم در بیان احوا[illegible]
[illegible] و نشان سلامت و امید و نشانهای بد و نا امیدی و آنچه از ذات بیمار [illegible]
در حالها که در تن بیمار از خیر نشان دهد و از بیماری دیگر زایل شود و این باز [illegible]
است **فصل** اول در بیان آنکه طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض [illegible]

جوید و بر حقیقت بیماری که کدام نوع است و کدام بیماریست واقف گردد و طریق آنست که
جنس بگیرد و گوید بیماریست و علامت بیماری ضد مزاج بیماری یابد پس انواع که در زیر
جنس باشد بجوید و هر یک را بفصل از یکدیگر جدا کند و انواع بیماری بسیار است اما نیز
درد و تپ و اسهال و قولنج و مانند آن مثلا گوید این بیماری تپ است و تپ انواع است
حمی یوم و تپ دق و تپ عفونی است که از عفونت اخلاط باشد پس تپ عفونی انواع
است فصل هر یک بدست آرد که این عفونت و تپ غب خالصه است و غیر خالصه و شطر الغب است
و فصل هر یکی بجوید یا خاصه بیماری بدست آرد مثلا گوید این بیماری غب خالصه است و از
عفونت صفراست تا بدین طریق بیماری او را تشخیص کرده و حقیقت آن بداند و بر طریق علاج
واقف گردد و بداند که این بیماری گرم است و علاج آن تسکین حرارت و استفراغ صفرا و صفت تا تسکین
کم کنی را باشد چون تلخی دهان در تپ صفراوی و عرض حالی باشد که تابع بیماری بود و چون تشنگی و
صداع و غیر آن هرگاه طبیب جنس و فصل و نوع و خاصه و عرض و بیماری بدین ترتیب باز جوید
زود واقف گردد و اگر ازین طریق غافل شود ممکن نیست که هیچ بیماری وقوف یابد فصل
دویم در بیان نضج و آنچه پخته شدن ماده بیماری بود نضج دو نوع است یکی حقیقی که قوت مغیره
ماده بیماری را ساخته دفع طبیعت کرده اند و بر وی غالب شود و نضج ناستوده ماده بیماری
بر قوه مغیره غالب شود و عجز او پدید آید مثال نضج ستوده آنکه در ذات الجنب از سینه رطوبت
پدید آید بقوام معتدل و سپید و اندکی بزردی زند و آسان بر آید و اگر بر آتش گذارند بوی نا
خوش ندهد و اگر بقوام غلیظ یا رقیق و برنگ سیاه یا سبز و ناخوش بوی بود علامت عفونت و تباهی
باشد و اگر بر نیاید نشان خامی و عجز قوت و دوری از نضج بود فصل سیوم در بیان منفعت
نضج خطر و خوف در بیماری پیش از پدید آمدن نضج حقیقی باشد و هر وقت نضج پدید آید بیماری
در نقصان افتد و خطر بگذرد مگر در علاج خطا رود و نضج نشان سلامت بود و اگر نضج نشود
علامت هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماریست که دراز گردد و بتحلیل دفع شود و اعتماد

پر قوت بود و اگر قوت ضعیف باشد با خطر بود و در اماس تا ریم سپید نباشد یا در تب در
رگها پخته نشود دراز پس نضج ایمنی از خطر باشد و نشان نضج حقیقی با علامت بر رگ جای
نباشد و در بعضی بیماری نشان نضج با علامت خطرناکی یک جای افتد و با نضج خطر کمتر باشد
و طبیب جاهل این معانی را در گوش ندارد و در غلط افتد فصل چهارم در آنکه نضج چگونه
پدید آید و اثر آن از کدام عضو جوید چنانکه در بیماری آلت دم زدن اثر از نفث جوید و در
بیماری روده در حال ثفل نگاه کنند و در مرض جگر در حال بول و در دماغ چیز زکام و سرسام از
رطوبت ها که از بینی فرود آید و در مرض چشم از رمص و در تب در رسوب نگاه کنند از بهر آنکه ماده
تبها عفونی بیشتر در رگها باشد و اگر تب لیاسی باشد اثر نضج هم در بول و هم در عرق اما نشان
باید جست و در بیماری جگر و سپرز و معده و روده طبع خشک باشد و در تبها دهان خشک و زبان
درشت و سیاه و در زکام و سرسام بینی خشک بود و در اماسها و ریشها موضع آن سخت باشد
و چیزی کمتر پالاید فصل پنجم در بیان فرق میان نضج ناقص و نضج تام هرگاه که در بیماری
سر چیز زکام و سرسام رطوبت رقیق و تنک ما بودن گیرد آغاز نضج بود و اگر هم بر آن بایستد
نضج ناقص باشد و اگر قوام آن معتدل شود نضج تام باشد و در چشم اشک رقیق و گرم نشان
خامی و آغاز نضج بود و اگر کمتر شود نضج ناقص بود و اگر باز آید باندکی در رمص کند نضج تام باشد
و در ریشها حال آب و ریم و در زحمت سینه حال نفث بر همین قیاس بود و در بول نشان
سپید و رقیق و بود از سپیدی اندک زرد و لیکن از سپید رقیق تیره شود و رسوب نکند و برنگ
نارنج شود همه آغاز نضج باشد و اگر بر سر آب یا در میان چیزی چنین آید سپید پدید آید
نضج ناقص است و اگر نضج ناقص بود بحران هم ناقص باشد و هوا سرد نضج را پ
و شربتها خنک نیز و گرمابه و نطولها و شربتهای معتدل نضج را یاری دهد فصل ششم در
بیان نشانها سلامت و خلاص از بیماری علامت سلامت و امید خلاص از بیماری
نه است اول قوت طبیعت و آنچنان باشد که نبض قوی و دم زدن طبیعی و نشستن

وخاستن وحرکت آسان بود واگر بر پهلو خسپد و بران شکل بماند و بر پشت نخفتد و در بستر بجانب
پای نگردد و در شب خواب رود و از خواب آسایش یابد و مضطرب نباشد و اگر بدین حال
باشد و قوت بود و خلاص یابد دویم از حال دماغ جوید آنچنان بود که حواس بسلامت و نظر او
درست و عقل و اندیشه درست و شعور نیکی و صداع نباشد و در آخر بیماری عطسه نشان
قوت دماغ بود سیم از حالت تب باید جست اگر تپ در همه تن یکسان و بر موضع دل و معده و
احشا کمتر از جای دیگر نباشد و لرزه در تبها مطبقه نشان بیرون آمدن ماده عفونت باشد از
رگها خاصه اگر در روز بحران بود چیزی که در لب و بینی پدید آید در غب خالصه نشان خیر باشد چهارم
از حال سخن باید جست و آنچنان باشد که روی برحال خویش باشد و تغیر رنگ روی و چشم و گرانی پلک
چشم اگر بسبب تفکر و استغراغ و بیخوابی پدید آید باکی نبود و باز آید و اگر برخلاف این باشد بد باشد
پنجم از حال بحرانها جویند و آنچنان بود که در روز بحران نیک رعاف یا رطوبت از بینی پدید آید و صداع
زایل شود یا در روز از بیماری یرقان پدید آید یا در بیماری عفونی بلغمی و اسهال در روز بحران کرم
بزرگ بیرون آید نشان دفع طبیعت بود و پدید آمدن بواسیر صداع و مالیخولیا و سرسام را نشان بحران
انتقال باشد و پدید آمدن نفث پخته در ذات الریه و خراجی نزدیک سینه نشان انتقال و امیدواری
باشد و گاهی خراج تا صور گردد از بدن ماده و اماس خصیه سعال مزمن بدان زایل شود و داء الثعلب
بد والی زایل گردد و باشد که جرب و بهق و برص بحران انتقال بود و از مرض قوی بدان خلاص یابد
ششم از حال نفث و آنچنان باشد که از پس نفث رقیق و سپید نفث با قوام و معتدل آمدن گیرد و رنگ
آن بزردی مایل و آسان برآید پختگی ماده باشد و در ذات الجنب ریم سپید که ناخوش بوی باشد علامت
پختگی بود خاصه که از پس آن تپ زایل شود هفتم از حال شهوت و هضم باید جست که شهوت غذا پدید
آید و آنچه بخورد هضم شود و در وقت پدید آید هشتم از حال استفراغ و احتقان جوید که در بیماری صفراوی
گوش گران گردد علامت برآمدن ماده باشد بر سر و خشکی طبع و اگر اسهال پدید آید گرانی گوش زایل
و درد چشم با اسهال صفرا برطرف گردد و استسقا با اسهال رطوبت شود نهم از حال بول جویند و آنچنان

بود که اگر بول ترنجی باشد و در میانه آب غمامه باشد معلق و خلطهای آن قبل بزیر دارد دلیل نیکو
علامت و ابتدای نضج را اگر درین قاروره ثفلی سپید و هموار علامت تمامی نضج در رنگ نیکوی
بول در رسوب نیک در تب و بیماریهای حاد است و اما نشان نیک بود خاصه در بیماری دماغ
فصل هفتم در بیان علامتهای بد که نشان ناامیدی باشد نشانهای بد بسیارست دلیل اطبا حکیم
هر نشان که بد باشد بغایت در بعضی جایها مهلک و در بعضی قتال و در بعضی جا بیدا الموت
قریب گویند و اگر از دون آن بود مذموم جدا گویند و آنچه دون آن باشد مذموم و گاهی
ردی گویند و بهترین نشانها قوت است و نشانها بد مذکور میگردد اول از سحنه چو بیند
آنچنان است که چشم مدور شود و بسته رود و بینی تیز و گوش سرد و نرمه گوش باز گردد
پوست پیشانی کشیده و رنگ روی سبز یا زرد یا سیاه و غباری برروی پدید آید
و رونق و تازگی رنگ نماند مرگ نزدیک سبب آن است که روح تحلیل یافته و
حرارت غریزی ضعیف شده دویم آنکه از احوال سر جو بیند و آنچنان بود که قوت ضعیف
باشد و بیماری گرم و با صداع علامت بد ظاهر شود بیماری قتال باشد و اگر علامت بد
نباشد و درد پیشانی و صداع گران بود و بیمار جوان بود در روز هفتم رعاف کند و اگر رعاف
نشود در هفته از گوش و بینی یا خراجی از پس گوش بدید آید بعد از بیست روز رعاف نباشد و
اگر صداع بدبلا آید روز چهارم و پنجم صعب شود و هفتم زایل گردد و اگر روز پنجم آغاز کند روز چهارم دهم
زایل شود سیم از احوال حلق تا جو بیند چنانکه اگر بیمار چیزی نه [illegible] شود درد و شش نخواهد داد
و صداع نباشد بغایت مهلک گفته نشان ضعیفی روح نفسانی و باطل شدن قوت حس بود
و اگر دست پیش روی برآورد برسان آنکه مگس گیرد یا پرزه از جامه چیند یا کاه دیوار کند
ردی بود و اگر این حال پیوسته گردد قوت ضعیف باشد مهلک بود و اگر خیالی بیند که قصد او
میکند و از آن میترسد از سودای سوخته بود در دماغ و اگر در میان تب بیداری که حرف
برروی میبارد یا در میان برق نشست علامت خلط خام باشد چهارم از هیئات چشم چو بیند

چنانکه

چنانکه اگر چشم فراز کنند سپیدی چشم پدید آید و عادت او بین در صحت چنین نباشد علامت ضعیف
عضلهای چشم از دیگر حد در تر شدن علامت باطل شدن قوت بود سرخی چشم از ماده بسیار
دماغ باشد اشک از چشم از ضعف قوت ماسکه دماغ است بیرون خاستن چشم از نزله
بود و اگر چشم گشاده ماند چنان که اگر بر دیده چیزی مثل خانه عنکبوت پدید آید و یکباره
چشم آید موت نزدیک باشد چشم فراخ بازگردن و هذیان گفتن قاتل بود خیال سیاه
علامت قی بود و سیف علامت رعاف و زرد از صفرا و هرگاه در زیر چشم بثره سپید مقدار
عدسی پدید آید پس از ده روز شیر بینی آرزو کنند هلاک شود پنجم از احوال بینی چون بینی
و اگر بینی پیچیده یا پهن شود علامت تشنج باشد هرگاه بیمار گوید که بوی مشک یا بوی گل
کرده و بوی روغن کاو مرا هم ردی باشد و اگر زرد آب از بینی گشاده شود موت نزدیک
بود و اگر بداروی عطسه آرند عطسه نیاید علامت باطل شدن حس باشد و هلاک نزدیک بود
و اگر بینی پاک کنند بر سبیل روی بود ششم از احوال گوش چون بشد نرمه گوش خشک شدن دماغ
کشتن ردی بود درد گوش در تب حاد قاتل باشد و اگر ریش گردد و ریم آید امید بهتر
آید و درد در ریش پیران ممکن نیست که ریش گردد و ریم آید اما چون بسبب قوت حس بیش از
آنکه ریش گردد هلاک شود هفتم از احوال دندان معلوم نماید چنان برهم زدن دندان
برسان آنکه کسی چیزی خورد مذموم بود برهم سودن دندان و در پیران ردی است علامت
تشنج فک و علامت دیوانگی باشد و اگر از پس دیوانگی پدید آید قاتل بود لزوجت بر دندان
نشان ماده غلیظ و افراط حرارت خاصه در تب حاد هر ساعت دندانها پاک کردن
بی آنکه عادت او باشد و سبز شدن دندان ردی بود هشتم از احوال دهان و زبان چون
خشکی دهان و زبان و دیگر آب دهان ردی باشد زبان اگر اول درشت گردد پس خشک شود
نزدیک بهم پس سیاه گردد قاتل باشد گشاده ماندن دهان از سقوط قوت باشد گند دهان
دندان و در بیماری حاده علامت سقوط قوت باشد اگر بسیار گنده باشد مهلک بود و طرقیه

لب علامت خشکی بود و اگر در بیماری حاده بر زبان تیره سیاه مقدار نخودی بر آید و بیمار چیزهای
ترش آرزو کند نشان آنست که در مجاری غذا و شراب بسیار است و نزدیکی هلاک باشد و هم از فم معده باید
جست چنانچه در بیماری حاده فواق خاصه بعد از اسهال ردی بود علامت تشنج فم معده باشد مو... شی
معده و کرب آن و طپیدن فم معده قریب ردی باشد و هم از احوال حلق و مری جویند در بیماری
حاده خناق ردی باشد کوژ شدن گردن و چیزی بحلق نا رفتن مذموم بود آب بدهان نا رفتن
و بجانب بینی آمدن هم مذموم باشد و اگر اما من خناق از اندرون بود و بر ظاهر حلق و سینه
سرخی ... کند و بتی ریم نیابد و در خناق ... کن ... علامت نزدیکی هلاک بود و اگر بتی ریم آید
... وار باشد یا زد هم از دم زدن جویند چنان که تواتر دم زدن از حالت عظیم ... باشد
در بیماری حاده و دم زدن سرد و منقطع علامت آفت بود در عضله دم زدن کننده نشان عفونت
باشد در بیماری حاده و در آخر ان اگر دم زدن ضعیف و متواتر و شکم منتفخ گرد و گاه نوعی رگ مثل تنفس
صعود برار ... وقت هلاک نزدیک بود و در از ... هم از خواب و بیداری جویند خواب روز و بیداری
شب مذموم بود جهت آنکه مخالف طبیعی بود و بیخوابی ... روز ... بیداری صعب ... طبیعی لسبب خشکی دماغ
باشد ردی و مذموم بود غنودن بسیار نشان ضعف و ... بیدار شد صداع یا الم در عضوی دیگر
شده و بیدار شدن بر ود باشد علامت بیماری صعب و عجز طبیعت بود و نیز هم از هیات
خفتن جویند بر شکلی که عادت تندرستی نباشد مذموم بود خاصه اگر بر پشت خسپد و بی اراده
به نشیب افتد و در بستر لب فرود آید پاهای و اطراف برهنه کرد آن و از هر جانب انداختن
نه بر عادت علامت گرمی عظیم باشد در باطن و اگر بیمار فربه بود و اند اعضای او گرانی کند
و در تندرستی سست ... عادت او بود باشد سلیم تر بود و باز افتادن بیمار بیست
بی اختیار فرق نیست میان مردم فربه و لاغر از بهر آنکه از سقوط قوت بود یا از غلبه اخلاط
باشد در احشا و بر شکم خفتن نشان اختلاط عقل یا علامت درد شکم باشد چهارم هم
از احوال پوست جویند چنانچه اگر بکشد رود بجای ... علامت ... رطوبت عزیز

باشد دم زدن سرد و بخار گرم از پوست علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و آن
بخار گرم از حرارت غریب میخیزد زود الیشد یازدهم از پهلو و عضلهای شکم جنبیدن چنین
نحافت عضلهای شکم از ضعیفی و خشکی احشا و گمکرد گواریدن طعام باشد و لیکن نحافت بهضم
یا لتصیر بود خاصه که استطلاق با آن بود مذموم باشد شکم دوازدهم بد با استطلاق علامت
نزدیکی مرگ باشد خاصه اگر شیره سهمن و رنگ او تیره پدید آید بر گرفتن و سر پهلو کشیده
شود و یک جانب برخاسته مذموم باشد و اگر عضله شکم برابر سینه بچسبیدن باد دنباله و پوست
شکم خشک باشد علامت اماس احشا بود سیزدهم از احوال مقعد چو بینید چنانکه با
اگر مقعد بیرون آید و سر سوزه باز گردد بی آنکه بیمار را تر حرکی بود علامت سقوط
قوت بود چهاردهم آنکه اگر قضیب و خصیه هر دو منقلص گردند در بیماری حاده از دردی
صعب یا باطل شدن حرارت غریزی باشد نرم شدن خصیه در بیماری حاده و اماس پدید آمدن
مذموم باشد احتلام در اول مرض دلیل درازی بود و در آخر نافع باشد بیرون آمدن
رحم در بیماری حاده مذموم بود پانزدهم از احوال اطراف چو بینید سرد گشتن انگشتان
دست و پای و اماس احشا و ضعف حرارت غریزی یا مقدمه غشی باشد و مهلک بود
کبودی اطراف و ناخنهای نشان نزدیک مرگست و سبزی و بنفشی قوی تر و اگر با این
حال علامت نیک پدید آید و اطراف سیوفند بیمار خلاص یابد سوزش پوست اطراف تا
و درون سرد نشان مرگ باشد کذار یا هذیان دست مقدمه موت بود شانزدهم از احوال درد
چو بیند درد سخت در احشا و تب گرم علامت اماس با خراج یا حرارتی با فراط بود و
ساکن شدن درد بی سببی معلوم مذموم باشد هفدهم از آواز سخن مریض چو بینند
هذیان از اختلاط عقل باشد آواز ضعیف از ضعف قوت بود خاموشی و هیچ
سخن ناگفتن مذموم است یا علامت وسواس یا از سستی عقل یا آفت دماغ
باشد و لیکن گفتن از مردم کم سخن از اختلاط عقل بود سخن بشتاب گفتن از حرارت
و آفت دماغ باشد نام مرده و آواز دادن مرده از مرگ لرزیدن و سوختن ماده باشد

رگها و بینید چون رگهای خرد که در حوالی چشم
است آنکه در حوالی ساعد و بیلاه او باز و در
سپید شود مذموم بود هجدهم از احوال

بدنان و حرکت سر و اطراف و بینی و دیگر اندامها ساکن مهلک بود و بیست و دوم از گرسنگی
و تشنگی چو بیند باطل شدن اشتها در بیماریهای مزمن باشد و در بیماریهای حاده سلیم بود هر گاه در
تبهای محرقه تشنگی ساکن شود علامت باطل شدن قوت طبیعی و نفسانی بود خاصه اگر زبان
و دندانها سیاه شود بیست و سیوم از حرکت بیمار چو بیند بیقراری و اضطراب عقل علامت
بر آمدن بخارهای بد باشد بسوی دماغ لرزیدن دست و پای و سر که بسبب بحران نباشد
از سستی عضلهای و سقوط قوت باشد بر جستن بیمار و در کشیدن آمیختن از بخار خلط سوخته و
اختلاط عقل بود برخاستن و نشستن بهر ساعت نشان اماس آلت دم زدن باشد با شدت
آنکه خفته نمیتواند و دم نتواند زد و بهر ساعت اندام باز زدن و دهان باز کشیدن علامت
غلطی و تشنه و تب گویند علامت فضله و نشان آنکه طبیعت آن فضله را دفع میکند
بیست و چهارم از احوال اماسها چو بیند هر گاه در تب حاده در اطراف و بغل و ران
و اماس پدید آید مذموم باشد و اگر اول اماس باشد پس عقب تب آید مذموم باشد
و اماس پس گوش اگر پخته شود بد باشد و اگر پخته شود معذور نباید بود مگر باز پدید آید
که امید سلامت بود بیست و پنجم از ریشها چو بیند اگر بر تن بیمار ریش کهن باشد و رنگ
آن سبز یا سیاه گردد مرگ نزدیک باشد و اگر بر زانو مریض آبله مقدار دانه انگور
سیاه پدید آید و گرد آن سرخ شود زود هلاک گردد و در تب حاده شبره مقدار گاورس
ظاهر شود بد باشد شبره سیاه مقدار نخود در تب حاده بیم باشد که بیمار در روز دوم هلاک
شود و اگر بزرگ گردن شبره مقدار دانه بید الخیر پدید آید در تب ستم هلاک گردد و اگر
در تب گرم بر انگشتان اماس سیاه مقدار دانه ابی یا دردی صعب بود در روز چهارم هلاک
شود و اگر با آن ثبات و گرانی و خشکی طبع بود بعلت سرسام میرد بیست و ششم از
احوال یرقان چو بیند در تب حاده پیش از هفتم یرقان شود بد باشد و اگر بعد از یرقان
اسهال افتد بد نباشد و اگر کفک ناک و زمیخ از آن بر جوشد بد بود و اگر تن بدان اسهال
پاک شود یا عرق کند امیدوار باید بود سختی جگر در یرقان بد باشد و با استسقا اداکند

بسر

بیست و هفتم از احوال ناقص چو بیند ناقص اگر معاودت بسیار کند و تپها را نوبت صعب بود
و قوت قوی نباشد مهلک بود و اگر قوت قوی بود دل سبب ناقص گسسته شود بد باشد و اسهال
با تپ باشد و اگر اسهال نباشد علامت آنست که ماده متحرکست و طبیعت عاجز و اگر بیکبار ناقص
و بر اثر آن عرق شامل کند و خفت شود نیک باشد بیست و هشتم از احوال عرق باید جهت بسیاری
عرق از یک عضو علامت بسیار ماده بود دران عضو و اگر بیمار بران پهلو که تکیه کرده عرق نکند
یا کمتر کند چیز بران جانب تکیه دارد مسام آن گرفته باشد عرق بسیار در خواب بی سببی نشان
حاجتمندی بود باستفراغ و عرق بسبب تری هوا و بسیاری بار اندام بهتر باشد و در اول مرض
عرق علامت خلط و عاجزی از هضم باشد قشعریره بعد از عرق بد است نشان پراگنده شدن خلط
باشد در تن عرق سرد در تپ حاده بد باشد و عرق گرم نیز اگر از همه تن نباشد و جز از سر
و گردن بود بد باشد و سرد بدتر باشد و علامت غشی و اگر با عرق سرد و تپ گرم قوی باشد نزدیک
آمدن مرگ بود و عرق بسیار که تپ بدان منقطع نشود و بیمار از ان راحت نیابد از بسیاری
ماده و ضعف قوت و درازی مرض باشد بیست و نهم نشان بد و نیک اندر رعاف چو بیند رعاف
اندک و بسیار در رعاف سیاه و پراگنده که بر سبیل ترشح آید علامت طاعون باشد در دماغ
رعاف زرد و سبز از صفراء سوخته باشد و سوزانیدن آن بود دماغ را در رعاف نیک آن باشد
که از بینی آید که بیماری دران جانب است و آنچه از بینی دیگر آید بدان نیک نباشد بحران رعافی
در بیماری حاده نیک باشد سی ام نشان بد و نیک از ثفل چو بیند ثفل سیاه و سبز و گنده و چرب
در بیماری حاده قاتل باشد ثفل زرد در اول بیماری از صفرا بد است و در آخر نیک بود و اگر از
پس ثفل صفراوی راحت نیابد اخلاط همه صفراوی شده و نشان سقوط شهوت نباشد ثفل زرد
که بر زمین سپید شود و کناره آن باریک زرد آب جگر باشد و اگر در ثفل چیزی بیند چون گوشت
ترمس مهلک باشد در همه بیماریها و اگر چیزی بیند چون گوشت پاره در ثفل علامت ریش روده
بود و عفونت و ثفل سوداوی از پس بیماری دراز بعد از اسهال کبس هلاک کننده باشد و رنگ

مختلف برآید و در بحران در زود خوردن دارند و سودمند بود سیم و یکم از احوال بول چو بینند هرگاه بول
گاهی اندک باشد و گاهی بسیار و گاهی باز گیرد علامت غلیظی ماده و درازی بیماری باشد سپیدی و رقیق
بول در مرض حاده از عجز طبیعت یا علامت بازگشتن ماده بجهت بول اگر بجانب دماغ برآید سرسام
تولد کند و اگر بجانب اعضا میل کند آماس تولد کند و در اسافل دستر اسیف خراجی کند
و بول سپید و رقیق غلیظ شود و تیره شود و بعد از آن تیرگی بماند در بیماری حاده علامت تشنج و
هلاک باشد و اگر بول سیاه و رقیق باشد و بیمار طعام آرزو کند نشان مرگ باشد و اگر بول
سرخ و رقیق بود علامت نیک باشد بر زودی بحران بود و اگر نشان بد باشد دلیل زودی
مرگ باشد بول رنگین که در وی رسوب نباشد علامت پختگی و خیز نباشد و بسبب درد یا
بجهت حرارت یا غذا نایافتن رنگین شود باز گرفتن بول در تبها که با درد سر بود و عرق بسیار
کند علامت گدازش باشد تقطیر بول که در تبها آهسته علامت رعاف ضعیف طبیعت باشد
و اگر تب محرقه بود آشفته درد دماغ باشد دویم نشان نیک و بد از قی چو بینند قی که با
صفرا و بلغم آمیخته نباشد نیک نیست و قی صفرا اول حرف بد بود از بهر آنکه صفرا علامت
مزاج گرم و بلغم علامت سوء مزاج سرد باشد و هر قی که مخالف رنگ معتاد بود سپید یا زرد
به بلغم آمیخته و رنگ کشکاب باشد و آنچه معتاد نیست گرانی بود و بدتر از همه زنگاری است
و سیاه و سیم از احوال نفث چو بینند نفث نیک آن است که بر فور اندک برآید و خلط صرف نباشد
و با آب دهان آمیخته باشد و اندک بزردی زند آمدن نفث چون قی صرف بد بود و نفث سرخ
و زرد سخت و آنچه با بورقه بسیار و نفث سبز و کفناک و سیاه همه بد باشد و هر نفثی که درد سینه
بدان زایل نشود بد باشد خاصه سیاه و نفث اندک و برآمدن بدشوار در علت سل بسیار بد
باشد علامت ضعف قوت و خامی ماده و قتال باشد در نفس انتصاب نفس نابودن دلیل اماتش بود
و در التقاء دم زدن دلیل ضعف قوت نفث ریم در رطوبت صفراوی علامت عجز طبیعت بود
هرگاه در ذات الریه نیک باشد در اول و چهارم نفث ریم باشد در چهارم بگشد و اگر

علامة نیک باشد ممکن است که تا هفتم یا بیستم مهلت دهد و اگر قوت ضعیف بود در نهم و یازدهم
بکشد علامة ذات الجنب در پیری بد باشد علامة ذات الصدر در جوانی بد باشد تپ محرقه رطوبة
اصلی را بگذارد و باز ایستادن نفس در علة سل نشان ضعف قوت و نزدیکی مرگ باشد اگر ریم
در سینه بماند شش را بسوزد و فی الحال بدل باز دهد و بکشد و این حکایة بقراط کرده در
مجربات خود سی و چهارم از انتقال بیماریها جو یند چنانکه اگر قراطیس شعر عنس کرد و ماده گرم
بتحلیل دفع شده و ماده غیر ماده و اگر با رعشه اختلاط عقل پدید آید ماده رعشه اندر کنا العصبا
انتقال کرده و مضرت آن بر دماغ باز دهد و یک بیماری دو گردد **فصل** هشتم در دلالتها مختلف که
از ذات بیمار و انواع و احوال بیماریها جویند هر بیماری که مخالف طبع و مزاج بیمار و مخالف مزاج
عمر و سال و فصل باشد و هر بیماری که پرهیز و علاج صواب در وی اثر نکند بد بود و هرگاه بیماری
زایل شود و باز قوی تر پدید آید بد باشد علاج صواب در وی اثر نکند بد باشد و هرگاه بیماری
زایل شود و باز قوی تر پدید آید بد باشد و اگر مرض زایل شود و در عضو شریف پدید آید بد بود
و صداع قوی و بایت علامة اماس دماغ بود و اگر علامت ضعیف پدید آید بد باشد و اگر
بیمار جوان بود روز بیستم رعاف کند سرسام با صداع و گرانی سر و گریز از روشنی و زنگاری نزدیک
موت بود از بهر آنکه صفرا ماده را بسوزاند و حشا را خشک کند و قی زنگاری آرد از پس
قی سه روز مهلت دهد یا در حال بکشد ذات الجنب هرگاه ذات الریه گردد و علامة
بیماری ماده بود و اگر در ذات الجنب و ذات الریه اسهال بد باشد علامة میل آنست
اختلاط عقل و درد سر و موی ریختن و سیطاقس در این مرض علامت نزدیک آمدن
مرگ بود عرق بسیار نشان گدازش و تحلیل تن بیمار بعد خفقان و غشی بسیاری
سببی مقدمة موت مفاجات بود استسقاء ماتت پس از بیماری حاده بد باشد از بهر
آنکه علاج تپ و استسقا راست نیاید و استسقا با سرفه بد بود استسقا با اسهال صفراوی
بد است از بهر آنکه بسیاری اسهال صفرا استسقا محکم شود و فواق و قی در قولنج بد باشد قولنج
ایلاوس با تقطیر بول در روز هفتم بکشد و اگر تپ و ادرار بول شود امید سلامت باشد

معض وقتی و اختلاط عقل همه باشد بلغمی و اسهال خلط گوناگون آید یا عرق بسیار کند مادر بشر
و رنگ هر اندامی دیگر باشد علامت خلط بد بود اسهال سبز و گنده و ماده بد از تن پاک
نا شدن ف و آن بدل و دماغ رسد و بکشد اختلاط شدید و اسیف و اضطراب حرکت چشم
خاصه در تب بد باشد بد پدید آمدن خفقان ناگاه در تب با امساک طبع مقدمه موت بود
سرد شدن ظاهر تن با سوزش باطن و غلبه تشنگی در تب لازم کشنده بود بول صفراوی که اول
سپید بوده باشد و با کف و با آن خونی سیاه از پیشه آید بد بود و نشان غلبه حرارت و سوختن
ماده و سوختن خون باشد **فصل** نهم در بیان آنکه علامت کدام اندام قوی تر بود و اعتماد بر کدام
اندام بیشتر باشد دلالت چشم به سبب غلبه خون بود بر انواع حرارت بتخصیص در یرقان جگر از و معلوم شود و سبب قوت زبان
آنست که در وی رگهای و گوشت متخلخل است ماده ها و رنگها زود قبول کند و سپیدی زبان دلیل [margin: دلیل معده]
و سردی جگر است و نشان بسیاری رطوبت در سر و خشکی و درشتی زبان با سرخی علامت اماس
خونی در معده یا در دماغ و زردی زبان و سبزی رگهای زیر زبان دلیل صداع است و علامت خواب
اگر باران و برف و سرما بیند نشان غلبه رطوبت بود و اگر آتشها و گرمی و چیز زرد هم بیند نشان غلبه
صفرا و سرخیها علامت غلبه خون و خرابی و تاریکی و درد و چیزهای بیمناک نشان غلبه سودا بود
فصل دهم در بیان حالها که در تن پدید آید که بر اثر آن بیمار خواهد آمد سر گشتن دایم و کابوس
بیم کننده از تشنج و سکته اختلاج یک چشم و نیمه روی منذر بلقوه است خدر و کندی حاسها بیم کننده
بجذام شلل بفالج اشک بسیار و سرخی چشم درد دل و کراهیت روشنائی بیم کننده برسام ناخوش و
ترسیدن و غم بی موجب مقدمه مالیخولیا بود روی تیره و ممتلی مقدمه جذام باشد گرانی همه تن
و امتلای رگها بیم کننده باشد بسکته چشم و اطراف متهیج مقدمه استسقا باشد بول و براز
کننده بیم تبهای عفونی بود درد سر و شقیقه دایم کننده باشد نزول آب در چشم نقطه
سیاه و خطهای سیاه و دود و ضباب پیش چشم پیوسته دیدن مقدمه نزول بود هر گاه
در جانب پشت حس گرانی یا برد عادت معهود در بول بگردد علامت آفتی باشد در
گرده خارش پیوسته در مقعد که بسبب آن نبود مقدمه بواسیر باشد حس گرانی در پهلو است

علامت

علامت آنکه باشد در جگر ببراز سپید بیم کننده باشد یرقان ببراز زرد و سوزان بیم باشد
لسیح دمل و بثرات بسیار مقدمه خراج و سلعه و دبیله باشد قوباء بسیار مقدمه برص بود مقدمه برص
بود بهق بود مقدمه برص سفید باشد سقوط شهوت در امعا و درد اطراف مقدمه قولنج بود پیچیدن ناف
و درد لیت هر دو باشد یکبار دایم و بدار رو مسهل و غیر آن دفع شود مقدمه استسقاء طبلی باشد کند شدن
حالتها و خدر شدن موضعی از تن بیم کننده باشد بخراجی در آن موضع **فصل** یازدهم در بیان بیماریها که
که بیماری دیگر زایل شود مصروع را نقرس و دوالی و داء الفیل و اوجاع پدید آید از صرع خلاص یابد بر
از بهر آنکه ماده صرع بدین اندامها انتقال کند اصلی و داء الثعلب بدوالی زایل شود درد چشم مزمن
با سهال صفرا زایل گردد صرع صعب دیرمانده بسیلان ریم از گوش زایل شود یا از بینی با سهال صفرا
نقرس هر نوع که باشد بالتی زایل شود مالیخولیا بعرق زایل گشت و درد جگر که سبب آن باد غلیظ بود
بتپ گرم زایل گشت درد سر بینی و کلیه و رحم بسیلان خون متعود زایل شود نقرس بلغمی و درد
مفاصل و دوالی بتپ حاده زائل و کر و خارش و درد سوداوی بتپ ربع تشنج امتلائی بتپ
حاده که شده بیماریهای حاده و تبهای محرقه بحران یرقان زایل شود فواق امتلائی بحرکت
عطسه زایل گردد که را که طعام در معده او ترش شود علت ذات الجنب نباشد جهت در معده که طعام
ترش شود صفرا تولد نکند و ذات الجنب از ماده صفراوی بود **باب** سی و دوم در بیان بحران
و آن هشت فصلست **فصل** اول در دانستن آنکه بحران چیست بحران در لغت یونان لفظیست
شکافته از متوجه شدن خصمی بر خصمی دیگر که چگونه دولت یابد که بوقت فرصت کار خویش بکند و
مملکت بدیهد و طبیعت با ماده بیمار بر سان دو خصم باشد یکدیگر میکوشند تا ماده پخته گردد و طبیعت عاجز
آید و ماده مرض مستولی گردد و نشان عاجز طبیعت ظاهر گردد پس معلوم شد که بحران تغیر حال بیمار است از
حالی بحالی بهتر یا بدتر **فصل** دوم در بحران و آن شش نوع است نوع اول آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید
و بیمار هلاک شود و این هر دو در بیماری حاده باشد سیم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را میبیزاند و دفع
میکند این را تحلیل گویند چهارم طبیعت بتدریج ضعیف میشود و ماده خام میماند بعد از مدتی عجز

مرض را دفع کند این بحران را نیک فر[illegible]
گویند دوم آنکه طبیعت عاجز [illegible]

طبیعت ظاهر گردد و مریض هلاک شود این را ذبول و کاهش گویند پنجم بحران مرکب باشد
و آخر سلامت بود و این چنان است که نخست بحرانی کند سره و لیکن ناقص باشد و باقی تمام
کند این هم از جمله بحران نیک بود ششم آنکه بحران مرکب باشد و نخست بحرانی بد
کند و ناقص و قوت مریض ضعیف می شود تا آخر ساقط گردد و بموت انجامد و این هم از جمله
بحران ناقص بود و در بحران ناقص اضطراب و صعوبت کمتر بود و بسیار باشد که طبیعت غالب
آید و بحران پیش از وقت آید و بسیار باشد که ماده را از اعضاء رئیسه دفع کند و از عضوی
دیگر و اطراف نتواند کرد این بحران انتقال گویند و مثال این چون پادشاهی که شهر نگاه دارد
ناحیت با دشمن گذارد و بحران بسیار باشد بعضی نیک چون یرقان و گر و قوبا و بهق و آنچه
باشد اما سبا و خنازیر و دبیله و طاعون و نمله و آبله و خوره و خناق و برص و داء الفیل
و دوالی و لقوه و درد پشت و درد زانو و اگرچه بیماری بدین علتهای زایل شود مدتی در این
علتها بماند فصل سیم در بیان بحران نیک و بد بباید دانست که بیماری را ابتدا است و زیادت
شدن که وقت تزاید گویند و بغایت رسیدن آنرا وقت انتها گویند و نقصان گرفتن آن
را آنرا الوقت الانحطاط گویند و بحران تمام در وقت انتها باشد و موافق در وقت ابتدا و هم در وقت
ابتدا و هم در وقت تزاید و در وقت انتها باشد و هر که در وقت انحطاط نه بحران بود و نه [illegible]
و هر بحران که در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت تزاید باشد اگر نیک
بود ناقص باشد بیمار در آن بحران بدحال شود و آخر در وقت انتها باشد تمام و بیمار یکبار
از خطر بیرون آید و مرض مستولی گردد و طبیعت عاجز و بیمار هلاک شود و هر بحران که در وقت
روز بحران شود امیدوار باشد و هرچه پیش از آن افتد [illegible] ماده بسیار بود فصل چهارم در بیان
روزهای بحران روز چهارم هرگاه بحران خواهد بود یا اندازی پس زودتر بحران کند و اگر حرکت
بحران بد پدید آید روز هفتم و روز یازدهم علامت بحران نیک باشد و هم بدین سبب است که در
بیماریها با سلامت بحران بوقت خویش باشد و هرگاه روز بحران نیک توقع کنند علامت [illegible]

ابد

بحولیسا ریه بوذ و بباید دانست که روزگار بیماری بعضی روزها بحران خبر دهنده باشد آنرا
ایام باحور گویند و بعضی روزها در میان این روزها باشد و خبر ندهند آنرا ایام واقع در وسط گویند
و بحرانهای حرکت قوی تا روز چهاردهم باشد و تا روز بیستم پس هر روزی که پس تر باشد بتدریج
قوت بحران ضعیف تر شود تا چهل روز محصل این سخن آنست که بحران صعب و قوی تا روز بیستم
باشد و آنچه از پس بیستم باشد آهسته باشد و بتراخی بعد از چهل روز هیچ روز از بحران المشمرده
نیست مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانهای بیستی تا صد و بیست
روزها مدد این نادر بود و ظاهر نباشد و بباید دانست که بعضی بحرانها در روز چهارم [illegible]
بود [illegible] در روز هفتم و بعضی در بیست روز قوت بحران چنانکه گفتی تا بیست روز تمام تر باشد و
از پس بیستم ضعیف تر بود و از جمله روزها خبر دهنده باشد و قوت بحران هفتمی تا چهل روز باشد
بعد از آن ضعیف شود و قوت بحران بیستی تا صد و بیست روز بود یا از پس هفت ماه یا بعد
از بیست و یکسال و بحران همه بیماریهاء حاده بیشتر در روز طاق باشد و بدین سبب بحران
تب غب روز یازدهم بیشتر از چهاردهم چشم دارند و در بیشتر مرضها و در تبها همچنین عدد
روزهای بحران باشد مثل هفت روز غب که همچون هفت روز نوبت محرقه بود و در
بیماریهاء مزمنه عدد ماه و سال همچون عدد های بیماری حاده باشد مثلا در تب ربع
سوداوی و بلغمی هفت نوبت غب باشد و روزها خبر دهنده از بحران بیماریهاء مزمنه خبر دهنده
از روزهای بیماری حاده یا [illegible] بحران بیماری مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه در بحران بیماری
حاده چنانکه یاد کرده آمد روزهای که بحران در آن وقت آید آنرا ایام واقعه در وسط گویند
[illegible] سیم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما اگر بحران روز چهارم نخواهد بود روز هفتم و یازدهم [illegible] شود
بحران و از ایام واقعه در وسط روز نهم قوی تر است پس پنجم و روز سیم پس سیزدهم ضعیف است
روز ششم اگر بحران کند بد بود و هرگاه در بیماری حاده روز نخستین اثر نضج پدید آید بحران
روز سیم باشد و اگر آهسته تر باشد روز نهم و اگر روز چهاردهم باشد نشان بد نماید بحران روز

انذار

ششم باشد و اگر روز انداز هفتم بود در چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوبه رود تر
و تپ گرم تر شود و اثر نضج پدید آید بحران در چهاردهم باشد اگر نضج در چهاردهم پدید
بحران در هفدهم یا هژدهم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر در بیستم باشد **فصل پنجم** در بیان
ایام انذار ایامی بود که اثری دلالت یافتن بر ماده مرض یا اثری از عجز طبیعت و نیز ابتدا
پدید آید همچنین دو لشکر مخالف که جنگ کنند و نعره و غبار خیزد پس ظفر و هزیمت ظاهر گردد
در ایام انذار بسبب سعی طبیعت با ماده بیمار را اثر پدید آید چون عرق و درد سر و خیال پیش چشم
و نفس تنگ میشود و گرمی و اضطراب پدید آید مانند این حالی و تمامت آن روز بحران
باشد مثلا روزهای که درمیان او فتد چون یکم که انداز چهارم کند و چون سیم که انداز هفتم بود
و اکثر آنها که روز سیم پدید آید بد باشد بحران بروز ششم افتد و اگر پس از روز انداز
علامتها باشد نشان گرمی و حرکت مریض بود **فصل** ششم در بیان دورهای بحران
بحران سه است چهاری و هفتی و بیستی چنانچه در حدت چهل روز دوازده بحران
چهاری افتد یا شش بحران هفتی و پیوستن دورهای یکدیگر بر دو وجه بود یکی اتصالی
دیگری انفصالی و اتصالی چنان باشد که یکروز درمیان دو دور مشترک بود یعنی یک
روز از حساب روز نخستین باشد و دیگر نیز از حساب روز دویم چون چهارم آغاز دور دو
باشد آخر آن روز هفتم باشد از بهر آنکه چون روز آغاز را با روزهای دور دویم بیمار را روز
که تمامت دور است بروز هفتم باشد و دور سیوم از دور دویم منفصل باشد یعنی
آن بدور دویم بروزی سیم بروزی مشترک باشد و روز هفتم میان دور دویم و سیم
نباشد بدین سبب بحران سیم در دور چهاری روز یازدهم پیوستن انفصالی برین
و پیوستن دور چهارم بدور سیم اتصالی باشد روز یازدهم میان هر دو مشترک
سبب بحران در چهاردهم او فتد و اگر انفصالی باشد بحران در بیستم از بهر آنکه
چهارم از روز هفدهم روز بیستم باشد و اگر اتصال باشد بحران در بیست

و چون روز پنجم که انداز بروز نهم
کند و اگر علامت روز پنجم بد باشد
بحران روز بیستم کند

اوفتد و در هشتم بود و هفتم انفصالی و بحران در بیست و هفتم و در نهم از بیست و هفتم
تا سی و یکم تا سی و هفتم انفصالی باشد و دور دوم از دهم از سی و هفتم تا چهلم انفصالی باشد
اما بحران اول روز هفتم باشد و بحران روز دوم چهاردهم و هفت سیم بیست دوم متصل
باشد بحران روز بیستم کند و روز چهاردهم مشترک باشد میان دور دوم و سیم بدین
سبب در روز بیستم روز ابتدا دور اوفتد در اول و دوم منفصل و سیم با دوم متصل تا
تمامت چهل روز تا شصت و تا هشتاد و تا صد و بیست و بحران چهار تا روز بیستم قوی
باشد پس ضعیف شود و از جمله روزها انذار باشد و بحران هفته تا چهل روز قوی بود پس
ضعیف و قوت بحران بیست تا صد و بیست روز باشد پس از صد و بیست روز بحران تا هفت
روز ماه و هفت ماه و چهارده سال یا بعد از بیست و یکسال و بحران همه بیماریها حاده
در روزهای طاق بود بدین جهت بحران تب محرقه باشد و در مرض مزمن عدد ماه و سال
بالجمله عدد روز حاده بود چنانچه در تب ربع هفت ماه چون هفت نوبت عنب باشد و در بحران
بیماری مزمن تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه در بحران بیماریهای حاده و بباید دانست که حرکت
بحران الغالب حرکت و گردش ماه قسمت کنند جهت آنکه هر کاری که زود متغیر شود بحرکت و گردش
ماه منسوب کنند و ماه بدین عالم نزدیکتر است از دیگر ستارگان و اثر حرکت ماه چنین است که هر گاه
از نقطه اجتماع چهل و پنج درجه دور شود یا نود درجه یا صد و هشتاد درجه اثری پدید آید
و چهل و پنج روز درجه تربیع بود و جمله را سیصد و شصت درجه قسمت کرده اند از چهل
و پنج درجه هشت یک فلک باشد و نود درجه تربیع تمام بود و نود درجه چهار یک فلک بود
و صد و سی و پنج درجه تربیع و نیمه تربیع باشد و صد و هشتاد درجه مقابله باشد و
نیمه فلک باشد برابر نقطه اجتماع باشد و نیمه تربیع روز چهاردهم بود اثر آن قوی
نباشد و تربیع روز هفتم باشد و اثر آن قوی بود و نیمه تربیع روز یازدهم باشد و اثر آن ضعیف
از اثر روز هفتم و مقابله روز چهاردهم و اثر آن قوی‌تر از روز هفتم باشد و روز هفدهم

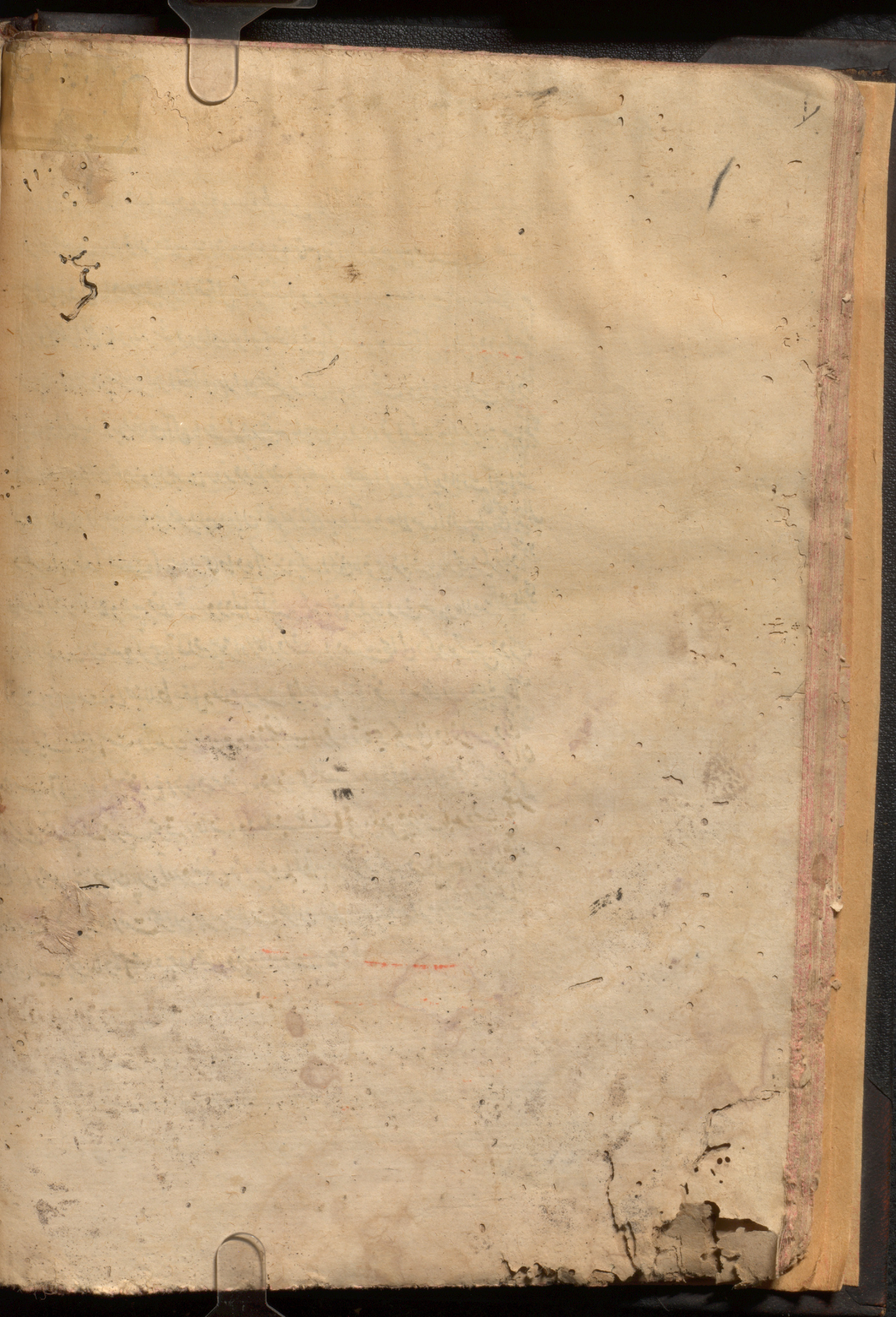
از موضع مقابله روز چهاردهم و بیست و یکم نیز آن ... نیز از روز هفتم باشد و پنج درجه دور باشد و
و دوری او از نقطه مقابله نود درجه دور باشد و روز بیست و چهارم از نقطه مقابله صد و
پنج درجه دور باشد و هر چهار روز که ماه بدین جایها میرسد از این شکلها پدید آید در کارها
که بحرکت ماه منسوب است اثری و تغیری پدید می آید و اگر ماه در این روزها که بدین جایها رسد بستاره سعد
پیوندد و بجای نیک باشد اثرها که پدید آید خوب باشد و اگر بستارگان نحس پیوسته باشد یا بجایها نیک نباشد
اثر که پدید آید بد باشد و از جهت آنکه بیماری حاده از جمله کارهاست که زود بگذرد و گفته اند
که هرگاه ماه از آن نقطه که در ابتدای بیماری بود بدرجات نیم تربیع و درجات تربیع بدرجات
مقابله دور میشود باندازه آن تغیری در مریض پدید می آید و اگر بیماری گرم باشد بحران در
نیم تربیع کند و اگر آهسته تر باشد تربیع یا در مقابله کند و وجه دیگر آنست که گردش ماه در
فلک بروج در بیست و نه روز و سیکی روز تمام شود و بدین مدت بدان نقطه باز رسد که
از او حرکت کرده باشد و چون ایام اجتماع از این مدت بیفکنند بیست و شش روز و نیم بماند
و ایام اجتماع دو روز و نیم و سیکی روز است و ماه در این ایام در نور آفتاب ناپیدا باشد
و اگر مدت بیست و شش روز و نیم را که ماه پیدا باشد و بیست و نه روز و سیکی روزی که
که مدت گردش ماه است در فلک بروج [illegible] قسمت کنند هفته مدت گردش ماه در فلک
بروج و دور از [illegible] پیدا بودن ماه باشد و چون روزگار پیدا بودن ماه بچهار هفته قسمت کنند هر هفته
شش روز و نیم و ثلث یک روز باشد و سه هفته بیست روز و [illegible] بدین جهت
گفته اند بحران بروز بیستم اولی تر از آن بود که بروز بیست و یکم در بیماران مزمن بحران [illegible]
با گردش آفتاب باشد و آنچه مزمن تر باشد بحران آن قیاس بگردش زحل بود بحران
آفتاب شش همچنین چهاردهم و بحران زحل چهارده سال همچنین چهارده روز باشد
از بهر آنکه آفتاب صد و هشتاد درجه که نیمه فلک است بشش ماه رود و زحل بچهارده سال
و ماه بچهارده روز میان طبیبان در روز بحران تا چهارده روز هفتم هم روز [illegible]
داندرانه کننده به بحران روز بیستم و از [illegible] و دیگران برآنند که [illegible] دهم روز بحران [illegible]

و بعد از آنکه بحران روز بیست و یکم از جهت آنکه روزهای بحران هفته را هفت هفت گرفته
و گر دهر دو یک چهل و پنجم را چهل و ششم را از جمله روزهای بحران شمرده اند و بسیار باشد که تنگی در
روز بحران و حرکتهاء بیمار از سبب تنکس باز آمده باشد در روزهای بحران زایل شود و هر دو یکی از
بیمار حادث حادث میشود بسبب موسکی (?) دور باشد اگر مرض دراز نماید و طبیبان نادان در غلط افتند
و خیال کنند که بیماری مزمن است **فصل** هفتم در بحران بیماریها که چگونه باشد مدت بیماریهاء گرم هفت روز
باشد و در روز هفتم بحران کنند و آنچه بدان گرم نباشد مدت آن بیست روز بود تا چهل روز و بحرانها
بدان ترتیب افتند و نوبته محرقه در روزهای جفت گرم تر شود و در روز ششم بحران بد کنند و در روز
چهارم ازان حبرد بهد و عرق سرد و مانند آن پدید آید و بحران سرسام گرم بیشتر در پانزدهم
باشد و بعد از روز سیم و چهارم تورک (?) و بحران بهفتم کنند و بحران بیماری تابستانی مزمن در
در زمستان باشد و بحران مرض زمستان در تابستان و بحران تپ جنف (?) محرقه یا بقی یا باسهال
و بحران محرقه خالصه برعاف و بحران سرسام گرم بیشتر بعرق یا برعاف و بحران تپ بلغمی در
بیشتر بود یا باسهال بود و اگر آماس جگر در جانب مقعر باشد بحران بعرق یا بقی یا باسهال بود و اگر در
جانب محدب باشد بعرق بود و ادرار بول و بحران بیماری سر بیشتر بمخاط یا برعاف یا برمص (?) و
بحران بیماری سینه بنفث بود و بسیار باشد که یک بیماری دوگونه بحران کند چنانکه تپ محرقه بحران
کند بقی یا برعاف باز گردد و زن حامله باسقاط بحران کند و خلاص یابد و بسیار است که نشان
بحران پدید آید و بحران باز گردد یا پس تر افتد و باشد که بسبب باز گردیدن بحران نزدیکی بمرگ
یا دشواری بحران باشد **فصل** هشتم در بیان علامتهای بحران بحالتی خالی نباشد از آنکه ماده
میل بسوی بالا کند و دفع آن برعاف یا بقی و دمعه و مخاط و مانند آن یا بسوی زیر میل کند و دفع
آن برعاف یا بقی و دمعه و مخاط و مانند آن یا بسوی زیر میل کند و دفع آن بعرق و جرب و شیره و
و بهق و برص و یرقان بعفونی میل کند و اما سه (?) و خراج کند و بحرانها نیک و بد باشد و علامت
میل کردن ماده بسوی بالا آنست که صداع ناگاه و گرانی در سر پدید آید و سرگشتن و پلیدن (?)
زدن و صدغها ممتلی گردد و خیالها پیش چشم و گوش ناگاه گر شود و نفس تنگ و سر پهلو باد
مصلتهای (?) شکم ببالا کشیده شود و لی دردی اگر با این نشانها لب زیرا ضلاج کند و لعاب رفتن

و دفع آن باسهال و ادرار بول و طمث بود یا
بظاهر پوست میل کند و

وغشیان پدید آید و معده درد کند و دل طپیدن و نبض بست و ...
آمدن شان آنست که بحران بقی خواهد بود خاصه اگر مرض صفراوی باشد و اگر بیمار ...
چشم خیالهای سرخ بیند و روی چشم و سینه سرخ گردد و اشک آمدن گیرد و نبض
بلند و سریع و موجی در رگها ضربان کنند و بینی خاریدن گیرد و علامت رعاف خاصه
اگر مرض دموی باشد و عمر کم از سی سال و گاه ماده صفراوی نیز رعاف کند و علامت
صفرا خیالها زرد بود و آنچه علامت رعافست سرخی روی و خیال و خارش بینی و دمعه
و آنچه علامت قی است خاصه تنگی نفس و بر کشیدن سر و پهلوها و اختلاج و سرما یافتن ...
بحران و خشکی پوست هم از علامتهای رعافست و دیگر آنکه نهایت علامت سلامت باشد
و اگر نه علامت مولست و علامت میل ماده بطریق اسهال گرانی است در زیر ناف و قراقر
و نفخ و عرق نکند و نبض صغیر و بول سپید و رقیق یا سبز و در مرض حاد بیشتر اوقات
طبع نرم بود و علامت میل ماده بطریق بول گرانی مثانه و سوزش سر قضیب و طبع
خشک و عرق ناکردن و بول غلیظ باشد جمله نشانه آنست که بحران با درار بول خواهد بود
خاصه در زمستان بحران بطریق بول بیشتر باشد و علامت میل ماده بطریق حیض آنست
که در پشت و رحم گرانی پدید آید خاصه اگر عادت آن نزدیک و علامت گشادن رگهای
مقعد آنست که در آن موضع گرانی یابد و پشت و کمرگاه درد کند و نبض عظیم و قوی باشد
و علامت میل ماده بجانب پوست و بحران عرق آنست که بول کمتر گردد و طبع خشک و ظاهر پوست
سرخ و گرم و نبض موجی نرم و حرارت تپ در روز بحران قوی تر باشد و ابتدای بنا ...
و بخار گرم از پوست او خیزد و بول رنگین شدن نشان میل ماده باشد بجانب رگها ...
بحران انتقال آنست که تپ قوی بود جهت و هیچ استفراغ نباشد و علامت بحران ...
و در بول اثر نضج نباشد و علامت آنکه انتقال بکدام عضو خواهد کرد آنست که در ...
حرارت و الم زیاده از اعضاء دیگر باشد و بوقت دیگر در آن عضو الم عادت بوده
یا پیش از آن در آن عضو آماس و آفتی افتاده باشد که بدان سبب زبون دیگر اعضاء ...
و آماس و خراج انتقالی بیشتر در بیماریها سرد و در فصل خزان و زمستان و ...

نشود از بهر آنکه در فصل سرد و ماده سرد طبیعت را از نضج و تحلیل باز دارد و در پیری
قوت ضعیف بود و نضج تمام نتواند و نه دفع تمام تواند کرد بدین جهت هرگاه طبیعت
قوی باشد دفع ماده جز بطریق انتقال ممکن نشود و هرگاه باشد که علامت بحران انتقال پدید
آید و استفراغی با درار نشود و ماده بدان استفراغ پاک نشود و انتقال باطل گردد و هر عضو که
در بیماری عرق بیشتر کند انتقال بدان عضو کوشش باید داشت و اگر در وقت زیادتی
تپ بول بسیار آید نشان آن باشد که در نیمه ماپین دردی تولد کند و اگر مریض میل بگرمی
دارد و هیچ بحران نکند و از بیست روز درگذرد و ناگاه در عضو المی پدید آید علامت آن باشد
که در روزی از روزهای بحران دران عضو خراجی پدید آید و علامتها آنکه بیماری خاص به بیمار
دیگر خواهد شد آنست که بیماری حاده اگر نزدیک انحطاط قوی تر باشد یا عارضی دیگر زیاده شود
خاصه اگر در علاج و تدبیر خطائی نرود دلیل آنست که مرضی دیگر حادث شود و علامت آنکه بیماری
در بحرانست درد سر و گرمی آمدن و بیقراری بیمار و گشتن از دست بجائی دیگر و بیرون جستن و درس
آویختن و سبات و اختلاط عقل و غفلت و لرزیدن واس و تنگی نفس و سرخی روی و چشم علامت
بحران نیک نضج است و آمدن بحران در روز نیک از روزهای بحرانی و انداز کردن روزی
مناسب آن روز و استفراغ از ماده مرض باندازه بی تقصیر و افراط بران طریق که مناسب آن
بیماری باشد چنانکه در تپ محرقه رعاف و در غب عرق باقی و نبض چنانکه باید و لب باریاشر که
نع انتها و صعوبت بحران پدید آید و نبض قوی تر و با نظام تر شود پس در همه احوال اعتماد
بر قوت باید کرد و علامت بحران بد بر خلاف بحران نیک پدید آید از بهر آنکه سبب حرکت از
بحران بسیاری ماده است و بی طاقتی و عجز طبیعت



بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش حضرت حکیمی را که نسخهٔ بی سقم الذی انزل الداء انزل الدواء از کلیات
حکمت بالغهٔ او موجز لیست و جهت ترتیب مزاج انسانی از دوار الشفاء فیض بخش ما هو
شفاء و رحمة للمؤمنین غذا هو یطعمنی و یسقین و دوای جان فزای و اذا مرضت
فهو یشفین ترتیب نموده و فرمان قضای جریان سلاطین نامدار و خواقین روزگار را
جهت نظام اسباب صحت مزاج ملک و ملل و علامات و علاج علل و خلل عالم چون
روح در آورده و شرایین بدن مملکت روان فرموده و طبیب لبیب مرحمت ایشان در دست کثیری
مرضا که حرکت نبض ایشان بسبب عرض مرض ادوار از قانون اعتدال انحراف نموده و صلات
و صلوات و تسلیمات زاکیات نثار سلطان مسند رسالت پادشاه سریر جلالت حکیمی که کلیات
قانون شفا که جامع اسباب تخلیص ابدان دردمندان ملت و حاوی آداب تشفی
امزجه بیماران امت طبیب شرع مطهر اوست هر آن عاقل که بر منهج متابعت او سلوک نموده
از بحران مرض خلاص یافته و بر آل عظام و اصحاب کرام با احترام او که جراحان نفوذ اسرار
صحت القلوب و نجات و وصافان عقود اطنابند و از ذنوب و معالجانند واصل و متواصل
باد و بعد سبب تالیف این کتاب آنست که چیزی احتیاج تمامی آدمیان باحکام طبیه و قواعد
علاجیه روشن و معلوم است و مخفی نیست که در نفس الامر علم شریعت است چنانچه حضرت
رسول الله علیه الصلوة والسلام فرموده که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و دیگر
بر منوال در باره آن حضرت گذشته لکل داء دواء فاذا اصاب دواء الداء برئ باذن
الله تعالی و بحضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه التحیة والسلام فرموده است در محلی که تناول
دوا نکرده و میگفت درد تو داده درمان هم عنایت فرمای خطاب رسید انتریدان تبطل

حکمتی یتولک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر فیقول [illegible] جلالی الاشفائی [illegible] یشتمل
مایعیشون اکنون از زمان هجرت نبی علیه الصلوة والسلام نه صد و سی و شش سال گذشته بود
دیده چهل سال بود که بحث علوم شریف طب و علاج در خراسان و ماوراء النهر بتخصیص در
بلده محفوظ سمرقند صانها الله تعالی عن الآفات والبلیات اشتغال مینمود در ملازمت حضرت
اعلی خاقانی بعون عنایت ربانی و یمن هدایت سبحانی فی عروج بر مدارج شوکت پادشاه
جم جاه کیخسرو فریدون سپاه سایه لطف اله الخاقان ابن الخاقان حضرت ابوالمنصور کوچکی
لحی خان خلد الله تعالی ملکه و دولته و افاض علی العالمین بره و احسانه میسر گردیده بود و با
لوازم عنایت و الطاف سرافراز گشته و اکثر سلاطین عظام و امرای کرام خاص و عام جهة
علاج رجوع بدین بنده داشتند تا آنکه حضرت کیوان رفعت سکندر حشمت المؤید من الملک
المنان المنتصر من الکریم المستعان حضرت ابوالمظفر محمود شاه سلطان خلد الله تعالی ظلال
دولته در قلعه رامشی کلی در ولایة اخی واقع شده بود و این فقیر حضرت سلطان علی
طبیب الخراسانی الجنابدی را طلب نموده بودند و بعد از صحت مزاج شریف اشارت
فرمودند آن حضرت که المامور معذور که اگر کتابی نوشته شود که خاص و عام از و فائده
گیرند و طریقه علاج هر مرض مشروح نوشته شود مناسب مینماید با وجود کثرت اشتغال
بنا بر فرموده آن حضرت که المامور معذور آنچه از کتب معتبره و تجربه معلوم نموده رساله
مشروح مرقوم گردانید جهة اصلاح و نام نهاده شد دستور العلاج امیدوار است که اگر
عیسی مطلع شوند مخادیم و اعزه قلم عفو بر و کشند و بنظر عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل
است بر دو مقاله مقاله اول در امراض مختصه بعضو معین و این بیست و پنج باب
و هر بابی چند فصل و هر فصلی چند نوع مبین میشود مقاله دویم در امراض غیر معین
و این مشتملست بر هشت باب و هر بابی چند فصل و هر فصلی چند نوع مذکور میگردد مقاله
اول که در امراض معین است بیست و پنج باب است باب اول در امراض سر و در آن
مشتملست بر ده فصل فصل اول در صداع و این بیست و پنج نوع است نوع
در صداع که از سوء مزاج گرم بی ماده که هیچ یک از اخلاط سبب آن نبوده باشد [illegible]

[illegible] بسیار بوده باشد یا نزدیک آتش یا حرارت گرمابه که در حمام گرم بسیار توقف
نموده باشد یا از کثرت غضب یا سخن کردن بلند و بسیار یا چیزهای گرم خوردن و بوئیدن یا تاخیر
غذا از وقت معتاد و علامت این درد سر از چند چیز معلوم میشود اول آنکه جلد سر گرم باشد و
گرانی کمتر بوده باشد دویم در چشم و بینی خشکی ظاهر گردد سیم آنکه در حواس تغیر و صداع در گوشها باشد
چهارم اعتدال بول و براز و بول کم رنگ و رقیق باشد پنجم آنکه بسیار تشنه شود و بچیزهای سرد راحت
یابد علاج آنست که شربت لیمو و نارنج و آب تمر هندی و اسپغول و آب هندوانه و عرق کاسنی
و شیره تخم کاسنی و امثال این شربتها با آب سرد میل نمایند و غذا مرغ یا گوشت گوسپند جوان در
آب آن اگر ماش مقشر و کدو و اسفاناج و کشنیز تر و قلیه کرده نیز مناسب است و قتق آب
تمر هندی و آب غوره و آب انار رین سازند و اگر حرارت بسیار بوده باشد و ساکن اقلیم ا ا
سیم و چهارم باشد کشک جو مناسب است و طلا از صندل و آب کشنیز و گلاب و اندک سرکه یا
آب برگ بید و صندل و اسپغول و آرد جو بر مقدم سر گذارند و بر مؤخر سر نگذارند که مبدا حسها و
حرکت است و ضمادهای سرد آن موضع را زیان دارد و اگر درد عظیم باشد اندک مخدر مثل افیون
و لفاح و بزر البنج آمیخته نمایند و بصندل طلا سازند و در شقیقه مالند و گلاب بسیار بر سر
ریزند و اندک او فائده بیند و روغن بنفشه با دام یا کدو در بینی چکانند و بنفشه و کشنیز تر
در پیش بینی دارند و در سایه بید و موضع خوش که هواء او معتدل باشد قرار گیرند نوع دوم
صداع سردی ماده و سبب این صداع سردی هواست یا در برف گشتن و در آب سرد در
آمدن و از حمام بیرون آمدن و آب سرد خوردن و غذا با سرد میل نمودن و این قسم بزکام
باز میگردد و علامت این صداع آنست که گرانی در حواس بوده باشد و در سر گرانی نباشد و در دماغ
خشکی بود و فکر با فاسد از جنس رعونت و احمقی و چیزهای غیر موجود خیال کردن و بول رقیق و
سفید می باشد علاج آنست که از ارزن یا سبوس یا نمک گرم ساخته بر سر گذارند و نان گرم و
روباک گرم سرخته بر سر نهند و اگر تسکین نیابد در حمام گرم در آیند و آبی که در و بنفشه و اکلیل
الملک و بابونه و بنفشه از هر یک ده مثقال در زیر جوش و سعتر و شیح از زمین جوشانیده باشد بر سر
ریزند و از غالیه که گرم باشد و یاسمین و نرگس و عنبر و مشک و عود ببویند و یا بابونه و بنفشه

دو مثقال در دو کاسه آب بجوشانند و سه یک خار آن دارند و شربته از ماء الاصول [illegible]
پوست بیخ کرفس و کبر و پوست بیخ بادیان و انیسون و بادیان و تخم کرفس و کبر از هر یک
دو مثقال سلیخه و سنبل مثقالی در یک کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده [illegible]
مثقال قند باز بجوشانند و قوام آرند یک قاشق بازان با هفت قاشق آب گرم حل نموده
اختیار نمایند هفت روز شربت است و دیگر تجربه کرده شده است و درین نوع خاکستر
و سرکه طلا نمودن فایده کلی دارد و غذا نخود و نیم کوفته در آب گوشت مرغ یا گوسفند
که در وی دارچینی و زیره و کرنب باشد و مطبخات و قلیه که در وی فلفل و دارچینی
با آب کامه باشد مناسب است و با غذا خوردن سکنجبین لازم دارند نوع سیوم درد
سر که از یبوست و خشکی دماغ باشد جالینوس گفته که صداعی که از حرارت و برودت است
و برودت است شدیدتر است از صداعی که از یبوست باشد آنکه از یبوست باشد خفیف تر
از آن دو قسم است و صداعی که از رطوبت باشد کمتر است از آن جهت که رطوبت موجب الم
نیست بذات خود و سبب درد سر که از جهت یبوست و خشکی دماغ باشد بسبب خوردن
چیزهای خشک و در سفرها و بادهای گرم بیابانها که هم سموم باشد علامتش او بیکی در سر و خشکی
در بینی و اندک آب دهان و بیخوابی و لاغری جلد زردی علاج آنست که تربیه از آب
هندوانه و شیره خرفه با لعاب تخم آبی و اسبغول دهند و غذا ماء اللحم و شوربای مرغ
فربه با اسفاناج و قلیه خیار و کدو مناسب است و پخته آب بر این موجب سازند بنفشه
و گل خیرو و برگ بید و بادرنگ و کدو در دو کوزه آب بجوشانند و در آن آب زمانی
نیک توقف نمایند و گوشت ماهی و زرده تخم مرغ و پاچه نیز مناسب است و روغن کدو و روغن
بادام و روغن بابونه در بینی چکانند و در حمام که آب شیرین داشته باشد در آیند و آب
گرم بسیار بر سر ریزند و طلا از آرد گندم و آرد جو و روغن بادام و شکر بر سر گذارند نوع
چهارم صداعی که از رطوبت دماغ شود بسبب مداومت حمام و در آبهای بسیار در
و چیزها که از رطوبت حاصل شود مسهل نمودن علاج آنست که غذاء مطبخه با مرغ بی
دهند و غذاها که در وی گرمی باشد مثل دارچینی و قرنفل مسهل نمایند و در حمام در آیند

آب گمتر ریزند و عرق بسیار نفع تمام دارد و آب که در وی بابونه و قیسوم جوشانیده باشد
صاف نموده شیر گرم بر سر بریزند و بوئیدن مشک و عنبر فایده کلی دارد و شربت از گلاب
و عرق گاوزبان با تخم ریحان و ماء العسل مناسبت است **نوع پنجم** در صداعی که ماده آن از
کثرت خون باشد سبب این درد سر آنست که گوشت و حلوا و اشربه حاره بسیار خورده باشد
علامت او آنست که در سر گرانی تمام باشد و برآمدن رگها و حرکت عروق و شیرینی دهان و
گرانی کاسه چشم و سرخی روی و چشمها و خمیازه و گرانی اعضاء و جوشیدن بیخ دندانها
و لبها و باقی بدن و خشونت حلق و عظم نبض و سرخی قاروره یا غلظ آن علاج آنست که رگ قیفال
بگشایند و اگر دانند که اکتفا بدان نشود رگ صافن بگشایند و اگر مانعی باشد از فصد و یا صبیه
و یا حامله بود حجامت نمایند بر میان دو شانه یا بر ساق هر دو پای و رگ پیشانی گشودن فایده
کلی دارد خصوصا اگر درد در پس سر باشد و بعد از فصد آب تمر هندی و آب انارین و رب
ریواج و آب لیمو ساده یا بقند یا نبات شربت ساخته اختیار نمایند و اگر اندکی صفرا معلوم
نماید طبیعت را بدین شربت نرم سازند تمر هندی بیست مثقال آلو بخارا سی عدد عناب بیست عدد
سپستان سی عدد بنفشه خشک دو مثقال گل سرخ دو مثقال در یک کاسه آب تر سازند
و شیرخشت بیست مثقال در آب ادویه حل نمایند یا بجوشانند صاف ساخته شیر گرم اختیار نمایند
و غذا ماش مقشر یا عدس و اگر از اسفاناخ و کشنیز تر قلیه آب تمر هندی یا آب انارین یا آب لیمو
یا نارنج غوره سازند و اگر درد عظیم نباشد مرغ یا گوشت گوسفند جوان در آب آن اکرا سازند
و اگر سده نافع باشد در شب در حلق این شربت مناسب است بنفشه مثقالی عناب بیست عدد و بیخ سوسن
دو مثقال تخم آبی درمی پرسیاوشان مثقالی بادیان درمی در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده
قند بیست مثقال حل ساخته سه نوبت میل نمایند و حب شبیار بدین طریق سازند صبر دو مثقال
محموده دو دانگ تربد درم گل سرخ نیم درم پوست هلیله درم مصطکی درم کتیرا نیم درم بنفشه
درم ادویه را نرم کوفته و بیخته بدو نوبت حب سازند هر یک مقدار نخود در وقت خواب فرو برند
و به پیش آب شیر گرم بعد از حب میل نمایند تا حب در معده حل شود و در بین حب مصطکی جهت قوت

معده و هلیله از برای دفع بخار و محموده جهت آنکه صبر را در معده بسیار نکار آیند و اخلاط
مراری را از دماغ دفع نماید پس وقتی که این درد سر ساکن باید جایز است که گوشت طیهوج و
مرغ و دراج به آب انارین و سماق و زرک یا سرکه میل نمایند و در غذا کشنیز جهت منع بخار
مناسبت و طلا از گلاب و صندل و آب کشنیز و اندک سرکه و آنچه در صداع حار ساده مذکور گشته باشد
موافق است **نوع** ششم در صداع صفراوی سبب این درد سر آنست که در گرما سفر بسیار کرده باشد
دادویه و اشربه گرم خورده و بیدار خوابی در روزه بسیار کرده در هوای گرم آتشته علامت او آنست که رنگ
روی زرد باشد و لاغر و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و سرعت نبض و خیالات
زرد در پیش چشم و اضطراب و سرعت غضب و حمی تار و در راحت یافتن از اشیای سرد
علاج او آنست اول تسکین نمایند یا آب تمر هندی و آب انارین و شربت لیمو و نارنج و شربت
سکنجبین مناسبت و فصد نمایند و اندک خون بردارند اگر مانعی نباشد پس از آن مسهل
صفرا دهند بدین موجب پوست هلیله زرد پنج مثقال عناب بیست عدد تمر هندی پانزده مثقال
شاهتره سه مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال تخم خیرو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند
تا یک پیاله بماند شیرخشت بیست مثقال یا ترنگبین سه مثقال در آب ادویه حل کرده میل نمایند
و بعد از فراغ دارو شربت گلاب و عرق کاسنی و بید مشک و عرق گاوزبان و اسبغول
و قند ده مثقال اختیار نمایند و آب تمر هندی موثر ساخته جهت تسکین صفرا فایده تمام دارد
و دیگر آنک محموده در آب تمر هندی یا آب آلوی بخارا یا آب انارین که معصور باشد میل
نمایند و طریقه عصر آنست که انار را بکارد پوست او را بگیرند و با پر باد آنچه در میان او
بمالند و آب آنرا بگیرند و قند ده مثقال اختیار نمایند و آب تمر هندی و آب انار
تمام دارد و مبالغه در تبرید و ترطیب در صداع صفراوی زیاده از صداع دموی
و اسبغول جهت تسکین حرارت در بدن شربتها مناسب است و لخلخه از گلاب و صندل و
کشنیز تر و آب سیب در پیش بینی دارند و روغن کدو در بینی چکانند و اگر درد قوی
افزوده است درم صندل سفید دو درم افیون نیم درم شاف نامیشا دو درم همه را
با آب کاهو یا گلاب اندکی از این ادویه حل ساخته بر شقیقه مالند و یکی

تنبغه مثقال انگور شغال دو درم سنا مکی پنج مثقال بسفایج نیم کوفته

طلسو افیون با آب برگ بید حل نموده و یک دو قطره ازان در بینی چکانند و ضماد بر سر نگذارند و ما
دام که تنقیه تمام نکرده باشند از جهت آنکه ماده را بدماغ میکشد اگر بدن را از اخلاط پاک
نکرده باشند و در صداع دموی اشیاء سرد و خشک استعمال نمایند و در صداع صفرائی اشیاء سرد
تر بکار دارند و از چیزها که صفرا ازو متولد میشود اعراض نمایند و از حرکات عنیفه و تشنگی
و اندوه و غضب و بیدار خوابی و روزه و طعام خوردن و تا خیر طعام از وقت و اجتناب از غذاهای
گرم و از چیزها که بخار آن بسر رسد مثل جوز و سیر و پیاز و کندنا و قجبین و مثل اینها ملاحظه نمایند نوع
هفتم در صداع بارد که از ماده بلغم شود سبب او آنست که غذاهای سرد تر بسیار میل نموده و در یک
جا نشسته و طعام میل نموده و همان زمان بحمام در آمده و ادخال بسیار کرده و استفراغ
اخلاط کمتر واقع شده علامت او آنست که گرانی در سر و چشم باشد و کاهلی و بسیار خواب و نسیان
و سردی جلد سر و روی و آب رفتن از دهان و بینی و ایذا یافتن از هوای سرد و چیزهای بارد
و سفیدی بول و غلظ آن و عظم و غلظ نبض و این صداع پیران و اهل بلغم را و در بلاد
که هوای آن بارد باشد و بلغمی مزاجان را و عورات و کسانی را که چیزهای سرد میل نمایند بسیار میشود و
این صداع را اگر در علاج کوتاهی کنند بیم آنست که بلعی و کوری و لقوه و فالج و صرع و سکته منجر شود
باید که اهتمام تمام نمایند و در ابتدا علاج این سهل است و اگر دیر ماند بدشواری علاج پذیرد علاج
که تنقیه دماغ و جمیع بدن از بلغم غلیظ بحبوب مسهله نمایند مثل حب صبر و ایارج فیقرا و حب ایارج
و حب اسطوخودوس و ماده را بدین جلاب تنقیح دهند بدین نسخه بیخ سوسن چهار مثقال
انیسون سه مثقال [illegible] عدد سپستان پنجاه عدد تخم خیرو سه مثقال انگور شش
سه مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال گل سرخ دو مثقال تخم کرفس دو درم قند چهار تنگه
کوفته [illegible] آرد و [illegible] یک هفته میل نمایند و بعد ازان حب صبر مسهل نمایند صفت
آن ترکیب دو مثقال صبر سقوطری سه مثقال مصطکی درم گل سرخ نیم مثقال پوست هلیله
کابلی یک مثقال حب ساخته دو درم با آب کرفس یا عسل در محل خواب اختیار نمایند و بعد

ربا دیان سه مثقال

روغن بلسان

ازان چهار مثقال آب گرم صفت ایارج فیقرا حب بلسان عود بلسان سنبل الطیب مصطکی
دارچینی زعفران از هر یک مثقالی صبر سقوطری شانزده مثقال شربتی مثقالی تا دو مثقال در
محل خواب حب نموده اختیار نمایند صفت مطبوخ افتیمون ایارج فیقرا درم پوست هلیله کرم تربد سفید کوفته
مثقالی صبر سقوطری درم و حب النیل درم شحم حنظل و محمودا از هر یک دو دانگ مقل ازرقی درم
حب خفته بدو نوبت اختیار نمایند صفت حب ایارج تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده
درم ایارج فیقرا مثقالی حب النیل و افتیمون و غاریقون سفید از هر یک نیم درم نمک هندی دانگی کوفته
و بیخته حب سازند باب بادیان هر یک مقدار دانه نخودی و در عسل آلوده یا بقند سحرگاه اختیار نمایند
و حب قوقایا درین مرض و در امراض بلغمی فایده کلی دارد صفت آن ایارج فیقرا پنج درم تربد و اسطوخودوس
هر یک پنج درم مقل یکدرم شحم حنظل یکدرم و نیم سقمونیا درم این پنج شربت مطبوخی که درین مرض
مناسبست سناء مکی پنج مثقال پوست هلیله سیاه نیم کوفته از هر یک چهار مثقال تربد نیم
کوفته دو مثقال بیخ سوسن دو مثقال افتیمون مثقالی اسطوخودوس ده مثقال زبیب منقی
منقی هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال و نبات پنج
اختیار نمایند صفت آن تربد دو مثقال صبر سقوطری سه مثقال مصطکی درم گل سرخ
نمایند تا ماده میل بسفل کند و بعد از جلاب یا حمل حقنه بسیار مناسبست و با غرغره نمایند
و الکامه که در سکنجبین و عاقرقرحا از هر یک مثقالی نرم کوفته آمیخته باشند و بسر بخار بابونه
و بو دیسه و قیصوم و شیح ارمنی از هر یک سه مثقال که در آب بجوشانند و باشند بدارند و غذا
آب و مطبخیه یا دوبه گرم مثل دارچینی و زنجبیل سازند و سکنجبین و الکامه مناسب
نرم سوده بروغن بابونه و با گل آمیخته بر پیش سر مالند و بوی نمودن مشک و عنبر دماغ
فایده دارد **نوع هشتم** در صداعی که از ماده خلط سودا در شود سبب آنست که غذاهای غلیظ
سودا حاصل شود بسیار میل نموده باشند مثل عدس و کرنب و گوشت گاو و بز و امثال آن
آنچه بسیار گرمی داشته باشد علامت این درد سر آنست که گرانی و خشکی جبهه و پیشانی

رنگ روی و تیرگی و باریکی نبض و بطوء او و سفیدی بیش آب و خشکی چشمها و بینی و خیالات رد
دیگرها و فاسد و وسواس بسیار علاج آنست که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون بدین
موجب افتیمون ده مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال پوست هلیله چهار مثقال سنا مکی پنج
مثقال بنفشه ده مثقال گاوزبان بادیان درم گل سرخ مثقالی شیرخشت بیست مثقال ادویه را
در یک کاسه آب جوش دهند و با شیرخشت صاف نموده شیرگرم میل نمایند و این حب نیز مناسب
است افتیمون نیم درم غاریقون درم شحم حنظل دانگی صبر دو درم مصطکی درم انیسون نیم درم
محموده دانگی نرم کوفته حب سازند و در وقت سحر پیش از مطبوخ میل نمایند و هر روز صباح
این شربت را پیش از مطبوخ اختیار نمایند افتیمون دو مثقال بادرنجبویه سه مثقال سپستان
سی عدد برگ گاوزبان چهار مثقال انگور مثقال دو مثقال بادیان مثقالی بجوشانند و با
چهل مثقال قند بقوام آورند یک قاشق شربت با بهشت قاشق آب حل نمایند و بجز
شربت و غرغره بسکنجبین عسلی که در وی بیخ کبر کوفته با ایارج فیقرا که بعسل حل کرده
باشند با آب گرم آمیخته غرغره سازند و در بینی روغن نیلوفر یا روغن نرجس و روغن
زعفران چکانند و بر سر آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و سوسن و بابونه و بادرنجبویه و قرنفل جوشانیده
باشند ریزند و غذا نخود آب بگوشت مرغ یا گوشت کبک و طیهوج یا عصافیر سازند یا
اگر او ماش مقشر که در وی شوربای گوشت بره گوسفند بهار بوده باشند و کرد یا دزیره و
دارچینی در آش مناسبت و فندق آبکامه و آب انار رب لب زنند و جام نشخ کلی دارد و در منزل
در موضعی که هوا معتدل و مایل برطوبت باشد نمایند و از مقام گرم حذر نمایند و روغن شبت در
سر مالند و در گوش شیر گرم چکانند و در بینی مالند نوع سیم در صداع که از باد غلیظ که در دماغ
است سبب او آنست که غذاهای غلیظ خورده باشند و هضم در معده نیافته باشد علامه او آنست
که درد با شدت ثقل و با تمدد بود و اصل کاسه چشمها و آواز باد در گوش و هر زمان در موضعی علاج
آنست که در گوش چکانند و بینی روغن بابونه و گل و شبت شیرگرم چکانند دو سه قطره و اگر از برودت
و سدد حاصل شده [illegible] انجر کی تشک در بینی روغن حل ساخته در گوش چکانند و حب ایارج که مذکور
شده [illegible] اختیار نمایند و مداومت بحمام نمایند و ابزن که در بابونه و اکلیل الملک و شبت و [illegible] جوشانیده

باشند بر سر ریزند و مشک و عود بوی نمایند **نوع دهم** صداعی که از بخار گرم در دماغ حاصل

سبب این بخارات حاده ادمان شرب خمرها و حرفها و ادویه گرم و غذاهای گرم و بخار خاص یا گرم

علامت این درد سر آنست که بعد از شربت گرم یا غذای گرم این درد زیاده شود علاج آن شستن

حقنه نمایند و آب گرم بر سر ریزند و دستها و پایها را در آب گرم گذارند و آب انار میخوش یا شربت

لیمو یا شربت فواکه میل نمایند و آب غوره و سکنجبین مناسب است و مهر بر دغن گل چرب سازند

خواب درین الم نفع کلی دارد و بنفشه تر و آبی و سیب بوی کردن فایده دارد و غذا شوربا

مرغ یا گوشت گوسفند جوان که در آب آن اکر کشنیز و اسفاناخ فستق آب غوره یا سماق دا

میوهای آبدار انار و هندوانه و اگر بدین اشیا تسکین نیابد استفراغ خلطی که سبب آن شده باب تمر هندی

و آلوی بخاری از هر یک بیست مثقال در یک کاسه آب تر ساخته آب انرا میل نمایند **نوع**

صداعی که بمشارکت معده یا جگر یا سپرز یا دستها و پایها یا گرده یا مثانه یا رحم یا امعا مشارکت

باشد و استدلال جسته میشود برین درد سر بمشارکت بزیادتی این درد و کم شدن آن کاهی وا

درد در اول دران عضو مثل در معده یا جگر میگردد و بعد ازان در سر میشود اما صداعی که بمشارکت

معده باشد از جهت غلط صفراوی که در فم معده یا در معده است علامت او آنست که قی تلخ

و غثیان و عطش و الم در معده و پیچش و تلخی دهان علاج تنقیه معده بقی و اسهال و قی بسکنجبین با آب

شیر گرم و مسهل از تمر هندی سی مثقال و آلوی بخاری سی عدد و شیرخشت پانزده مثقال

و گلاب چهار قاشق شیرخشت را بگلاب حل ساخته شیر گرم میل نمایند و تمر و آلو در یک

پیاله آب تر ساخته اول شیرخشت و گلاب میل نمایند بعد ازان تمر هندی و آلو اختیار

نمایند و نان گندم باب انار میخوش با شربت انار یا لیمو مناسب است معده را امید صفرا

از جوشش می ... اما صداعی که از بلغم لزج که در معده باشد علامت او تقدیم شیم و

و باد و نفخ در معده و بسیار آب دهان و قی بلغم علاج معده را بقی به شبیم ترب دهی

نمایند و مسهل بلغم که مذکور شده دهند و گلقند که درد بادیان رومی و مصطگی باشد فا

دارد اما صداعی که از سودا که در معده است علامت او سوزش معده و میل طعام بسیار و

از قی سودا علاج معده را بقی پاک سازند با شربت افتیمون دهند بر نسخه حب افتیمون

برگ گاوزبان سه مثقال گل سرخ مثقالی بادرنجبویه دو مثقال سپستان سی عدد هلیله سیاه
نیم کوفته سه مثقال بجوشانند و صاف ساخته با بیست مثقال قند صاف کرده میل نمایند دیگر سبب
باد و نفخی که در معده باشد علامت او درد معده و تمددها و بودن در صدا و در یا فوج و ساکن شدن
درد سر پس ساکن شدن درد معده و بسیاری درد از طعام نفاخ علاج تنقیه معده با ایارج فیقرا و تقویه
معده بمعجون و کلقند که در مصطکی باشد و روغن مصطکی در معده مالیدن و تقویه بطلا و روغنها که
مقوی دماغ باشد مثل روغن آس و روغن بادام و از غذاها غلیظ مثل هریسه و کباب و لحم احتراز نمایند
دستها و پایها در آب گرم نهادن مفید و اگر صداع از جهت ضعف معده و بسیاری حس آدمی
باشد و لیکن که دماغ پیاشد سبب او ذکاء حس معده و دماغ و بسیاری بخارات سوی دماغ علامت
او آنست که در خلا معده و در تاخیر غذا و باندک اعراض متغیر شدن و اندک بخاری فهم کردن
علاج او آنست که لقمه نان با آب غوره یا آب انار یا رب ریواج خوردن و اگر معده سرد باشد
کلقند و انیسون و دارچینی و زنجبیل پرورده و اگر معده بسیار گرم باشد کاهو و شیره خرفه اما صداعی
که از جهت گرمی جگر باشد علامت او آنست که در جانب راست سر درد باشد علاج او در وقت
هیجان آب انار و آب غوره و آب آلو یا آب کاسنی یا آب سبز خوردن نان بکرمنج
بخار از سر میگیرد اما صداعی که بیشتر که سپرز باشد علامت او آنست که درد در جانب چپ
باشد و ضعف سپرز و الم او علاج نان بسرکه کبر و عرق بود بینه اما صداعی که بیشتر که دستها
و پایها باشد علامت او آنست که معلوم شود که بخار از لتع شعر مثل موچه علاج استفراغ
خلط زاید و اصلاح مزاج و تقویت سر باید کرد **نوع** دوازدهم صداعی که از ضعف دماغ
حادث شود علامت او آنست که هیجان او از ادنی سبب واقع گردد و کدورت حواس
شود و آفت در فعلها دماغ علاج تقویت دماغ بروغن گل و گلاب و اندک سرکه و شربت
فواکه و صندل و غذا کباب باز عفران و نخود آب **نوع** سیزدهم صداعی که از شدت
حس دماغ باشد علامت او آنکه سرعت انفعال از اندک محسوس سلامت افعال دماغ و ذکاء
غذاها غلیظ مثل هریسه از گوشت گاو اگر قوت هاضمه قوی باشد و اگر

دوی بخا شد از بقول بارد مثل کاهو و کشنیز تر و خرفه و ازین جهت کاهی تحدیع نمیشوند ازین
دردسر محذری مثل شربت خشخاش نوع چهاردهم دردسری که از خونی و بلغمی [illegible]
را نام کذاشته اند علامت این صداع آنست که عقب استفراغ بسیار که از عضوهای سر باشد
مثل نزله و خون بینی یا غرغره یا استفراغات بسیار مثل قی و اسهال و فصد و ادرار و بیشتر
این صداع که او را خفه می گویند عورات را که خون نفاس یا حیض بسیار رفته باشد می شود
یا برفتن خون بواسیر یا بسبب بیخوابی یا بسبب غم و اندوه بسیار علاج آن است که تدبیر مرض
نمایند بغذاهای مرطب مثل کشک جو و شوربای مرغ فربه و ماء اللحم و روغن بادام و نیلوفر
و کدو در بینی مالیدن و روغن مغز قلم گاو و چربی مرغ در دماغ مالیدن فایده کلی
دارد نوع پانزدهم در صداعی که بعد از جماع شود بسبب آنکه استفراغ بسیار بجهت کثرت
او درد سر خفیف حاصل شود و بدن نیز نحیف کرد علاج آن است که غذاهای مرطب مثل ماء
اللحم و شوربای مرغ و گوشت ماهی جوان و زرده تخم مرغ نیم برشت و از خولنجان و خصی الثعلب
و شقاقل و بهمن از هر یک قدری نرم کوفته بعسل آمیخته هر روز دو مثقال میل نمایند تا [illegible]
گرم گردد و اگر مزاج گرم باشد شربت آبی و سیب اختیار نمایند یا بسبب آنکه اخلاط [illegible]
در بدن بسیار باشد و چون صحبت کرده در محل [illegible] موجب درد سر گردد علامت آنست که گرانی
در سر بود و امتلاء و [illegible] بوهای ناخوش از بدن علاج فصد اگر امتلاء از خون باشد
اسهال و اگر از غیر خون باشد تنقیه [illegible] مثل طبیخ آس و بابونه و ملوی سیب و آبی در روغن
گل و گلاب و اندک سرکه بر سر طلا کردن و غذاها از گوشت بط و امثال آنچه مذکور شد
و مداوام که طعام هضم نشود در حالت امتلاء صحبت بدارند دیگر بسبب ضعف اعصاب [illegible]
و دماغ الم [illegible] بسیار بود از تعب آن علامت آنست که ضعف حرکات و لرزیدن اعضا [illegible]
موجب شکایت دادی میشود مثل سکته و موت فجأت در حالت جماع علاج آنست که تقویت
دماغ نمایند بروغن قسط و غذا گوشت گوسفند جوان و [illegible] نوع شانزدهم
در صداعی که تابع باشد ادرام دماغ را علامت او سرخی چشم و ورم [illegible]

از

از زردشتن سرخ و عظیم نبض و غلظ قاروره و علاج فصد قیفال و جلاب از بنفشه و نیلوفر
و عناب یا سکنجبین اگر قبض باشد یا لعقة اگر طبیعت نرم باشد و غذا آنکه اگر درد اسفاناخ
و گشنیز باشد و سینه و اطراف بر روغن بادام چرب نمودن و شیر عورت از سینه بر بینی
ریختن **نوع** هفدهم درد سر که تابع باشد بیمار را علامت او آنکه هر ماه تپ شود
این صداع پیدا شود و بزوال تپ زایل شود و حدوث این درد از چند وجه می‌باشد
اول از حرارت تپ در دل که بر حاصل شود و بخار آن متوجه سر گشته و بسبب آن تپ و
والم باشد و علامت آن ضعف دماغ و سفیدی بول علاج آنست که گلاب جزو و روغن
گل نصف آن و سرکه ربع جزو اگر هوا گرم باشد سرد برپیش سر گذارند و اگر هوا سرد
بود در زمستان شیر گرم گذارند و یا بیمار را بمالند و طلا از صندل و گلاب و آب بادرنگ
بر سر گذارند و بنفشه و جو گشک کرده و خشخاش را در آب بجوشانند اگر تابستان باشد
سرد کرده بر سر ریزند و در زمستان شیر گرم و اگر تپ غالب باشد شیر عورت
از سینه بر سر ریزند دویم این امتلاء سر از بخارات معده باشد از اخلاط ردی فاسد
که در معده جمع آمده علامت او آنست که خفقان و غثیان باشد علاج قی کردن بسکنجبین
و آب گرم و پاک کردن معده بتلیین و گلقند جهت قوت معده آب تمر هندی مناسبست
سیوم این درد سر از خلطی که در جمیع بدن باشد علامت او گرانی سر و گرانی تمام اعضا
و درد زانوها و علاج اگر امتلاء از خون باشد فصد نمایند و اگر از صفرا باشد مسهل صفرا دهند
اگر بلغم و سودا باشد مسهل آن دهند چهارم این صداع از ضعیفی که آخر نوع سر باشد
علاج تقویت سر نمایند و کمی از صندل سفید و گلاب و آب برگ بید سازند و منع بخار
نمایند یا گشنیز خشک و قند و اسپغول در شربت گرم عرق گاوزبان و گلاب و عرق کاسنی و بید
مشک و نبات سازند میل نمایند و یا بیمار را در آب گرم گذارند و استنشاق سرکه و گلاب
بهم آمیخته مناسبست غذا مرغ جوان در آب آن اگر ماش مقشر و گشنیز تر
[illegible] غوره یا سماق سازند **نوع** هژدهم در صداع که تابع بحران باشد

علامت او آن است که در روز بحران شود و بول سفید و رقیق باشد علاج آن در
سر بدو نوع نمایند بمیل ماده اگر غثیان و دوار بود بچیزی سبک مثل شربت سکنجبین و
آب گرم قی نمایند و اگر قراقر و نفخ و اضطراب و سوزش در شکم و مراق باشد
اسهال با آب تمر هندی و شیرخشت و گلقند و چیزی خفیف یا حقنه نرم و نافعه
نمایند و اگر سرخی و خیالات و شعاع در پیش چشم نمایند معلوم میشود که برعاف
بحران خواهد بود نوع نوزدهم درد سر که از ضربه یا سقطه باشد ضربه آنست که چوب
یا آلتی دیگر بر سر زده باشند و سقطه آنکه در زیر جای آمده کوفته یافته باشد
علاج فصد نمایند اگر مانعی یا خورد سال نباشد والا اسهال یا حقنه نرم نمایند و اگر بیدار
خوابی غالب بود بروغن بنفشه بادام بینی و کف دست و پا را چرب سازند و اگر ادرار غذا
آب مرغ و اگر اقلیم سیم و چهارم باشد کشک جو و کاهو و بادرنگ و اگر در سر سیلان
بود روغن گل گرم نموده بر سر گذارند و اگر ورم و تپ و حمره بود طلا از آب انگور شغال و
صندل سفید و قوفل و زعفران و گل ارمنی نمایند و اگر درد مندفع نشود و ورم باقی ماند
شیر بینی در شراب کهنه گوشت بند پوست نرم کوفته طلا سازند و اگر اختلاط عقل ظاهر
گردد آرد جو جزو گل خیر و نیم جزو برگ بید در روغن گل طلا سازند و غذا مغز سر گوسفند
و مغز سر مرغ و امثال آن با آب انار [illegible] میل نمایند و بوی بنفشه و آب سیب و گل فایده د
نوع بیستم در صداع که آنرا بیضه میگویند و میباشد این درد سر از اخلاط و بخار
آن و جالینوس گفته که این صداع مشتملست بر تمامی سر ثابت و مزمن و صعوبت
هیجان او هر ساعت و هر لحظه میشود علامت آنست که از ادنی سببی درد عظیم
میشود و صاحب این درد اذی یابد از آوازها و سخن گفتن و شنیدن و مکروه دارد
روشنائی را دوست دارد وحدت و تاریکی و آسایش و قادر نباشد بر گشودن
چشمها و احساس میکنند آنکه گویا زده میشود بمطرقه یا گمان میبرد که هر زمان
سر او شق خواهد شد از بسیاری این درد و اگر سبب در حجاب خارج جمجمه باشد

اعراض این درد میشود صاحب ادراک از کشش آن تا اصل چشمها و اگر در حجاب خارج
باشد معلوم میشود و بلند داشتن دست برود بمجرد گذاشتن دست الم می یابد و تمدد و
کشش در رگ درد خفیف می یابد از برای آنکه این حجاب و پرده احاطه کرده تمامی سر را از این
جهت این صداع را نام بیضه و خوده مانده اند علاج آنست که ملاحظه نمایند که
از بخارات کدام خلط پیدا شده اگر از غلبه خون واقع شده و اگر کلان سال نبود و یا طفل
نباشد از فصد خون بگیرند و الا حجامت نمایند و آب انار رین مناسب است و اگر سودا سبب این
الم شده شربت افتیمون و عرق گاوزبان با تخم ریحان و قند شربت نمایند و اگر از جهت
صفرا این درد عارض گشته چهار شربت و آب تمر هندی و رب دلواخ و آب غوره مناسب
خواهد بود و اگر ماده غلیظ باشد و باسهال دفع نشود سر برا بتراشند این طلا که مذکور گردد بر سر
مرکب از فرفیون مثقال بوده و سداب و سپند دانه و فجبین از هر یک مثقالی نرم کوفته
با آب مرزنجوش با گلاب آمیخته سیر گرم مناسبست و اگر از گرمی این طلا تر دد شود
از سفیده تخم مرغ و روغن گل قدری مخلوط سازند و خشخاش و بابونه و اکلیل الملک اگر از
خلط سرد تنها شده طلا نمایند و یا بجوشانند و آب آنرا بر سر ریزند نوع بیست دویم در
صداعی که حادث گردد که از سده که از خلط غلیظ شود سبب این درد از خوردن طعام بسیار و
راحت و ترک حمام می باشد علامت امتلاء وجه گرانی سر و تمدد فرق میان آنکه این درد
بسبب ورم است آن است که تب لازم باشد در ورم و آنکه بسبب سده درد شده در این
صداع تب نیست علاج آن آنست که اگر خلط بلغمی شده این درد بسر حب و طلاء یا و غیره
که در صداع بلغمی مذکور شده رجوع نمایند و اگر از خلط سودائی این صداع عارض شده
شربت افتیمون و حب آن که در صداع سودائی این یاد کرده شد علاج نمایند و اگر بخوا...
در این درد غالب باشد شربت خشخاش بدین نوع ب زند سه مثقال خشخاش نیم ...
... ساخته شب بیک کاسه آب تر سازند و صباح بدست بمالند و بجوشانند یا ...

مثقال قند بقوام آرند یک هفته شربت است **نوع** بیست و دوم در صداعی که از
بخار بویها حاصل شود اول آنکه از بوی مشک و عنبره پیدا گردد علاج بوی کافور و بوی
سیب و آبی و کشنیز تر و روغن بادام و کدو در بینی مالند دوم آنکه اگر این صداع
بواسطه بویها بد و مردار باشد علاج آنست که بویها که چندان باشد پیش بینی دارند
مثل صندل و بادرنگ و کشنیز تر و بحمام در آمدن و آب گرم بر سر ریختن و فتیله
برکه و گلاب تر ساخته در بینی گذارند تا دفع عفونت بویها بد شود از دماغ
نوع بیست و سیوم درد سر که آن است از گرمی که در نواحی دماغ باشد علامت او
درد تیز شدید و شنیدن بویها بد با وجود آنکه هیچ چیزی نباشد و هرگاه حرکت
کنند درد زیاده شود و هرگاه ساکن کنند درد تسکین یابد علاج تنقیه بدن بحب ایارج
[illegible] اصطمخیقون و اندک ایارج فیقرا با آب درمنه ترکی حل ساخته در بینی چکانند
گرمی که در دماغ باشد بکشد و درد تسکین یابد دیگر بهرنگ کابلی دو مثقال حرمانی دانه
بیرون کرده پنج مثقال قط مثقال مغز جوز چهار مثقال درمنه ترکی مثقال ادویه را نرم
کوفته بهم آمیخته در محل خواب میل نمایند و از فواکه و میوه های خام و ادخال طعام
ملاحظه نمایند **نوع** بیست و چهارم دردسر که از تشریع دماغ میشود یعنی حرکت
دماغ و این تشریع دماغ از ملاعبه و از سقطه و از آنکه چیزی گران رسیده باشد
علامت او احساس تمدد عصبها و عروق و حالت سبب تدبر و نسیان علاج
فصد نمایند و طبیعت را نرم دارند با آب انار ترش و شیر خشت و صندل و گلاب
مالند و شیر عورت بر سر ریزند و روغن کدو و بادام در بینی چکانند و حفض
روغن گل حل ساخته در سر مالند **نوع** بیست و پنجم در صداعی که از خوردن
شراب صرف شود و بخارات آن بر دماغ رود و این را خمار گویند علامت
آنست که سر و بدن گران باشد و غشیان و اندوه و وسواس بود علاج پاک کردن
معده از شراب که در معده مانده باشد بقی اگر میسر شود و مسهل مثل آب [illegible]

بخار

بگذارند گلاب و شیر خشت با آب انار مز یا شربت فواکه یا شربت سیب و صندل و اگر حرارت
بسیار باشد شیره خرفه بقند سفید ساخته و چهار عرق که گلاب و عرق کاسنی و
عرق بید مشک و عرق گاوزبان است مناسبست خوردن آن و روغن آس در سر مالند
و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان در آب آن سرخ یا اگر افتق آب زرک یا سماق
یا آب غوره یا رب ریواج و اگر حرارت و سوزش درون باشد دوغ ترش خنک ساخته
اختیار نمایند و قدمها را در آب گرم گذارند و یا پاها را بسیار بمالند اما درد شقیقه در دست
که در یک شق سر شود از جهت کمی و قلت ماده و در تمامی سر نبود و در اکثر اوقات
دو رگهای جهنده سر باشد علاج آنست که بشناسند که اگر از خون شده فصد نمایند و
اگر از سودا یا بلغم یا صفرا باشد مسهل آن دهند و طلا از تخم کاهو و بزر البنج و لفاح و افیون
و بر رگهای جهنده شقیقه این طلا بر کاغذ گذاشته بچسپانند و دیگر صمغ عربی دو درم زعفران
درم مرکی درم افیون درم خون سیاوشان درم ادویه را نرم کوفته اندکی بسفیده تخم
مرغ حل ساخته بر شقیقه گذارند و اگر بدین طلا ساکن نشود این اجزا را بسایند کاهو بزر
البنج مرکی افیون کتیرا بگلاب حل کرده طلا سازند **فصل** دوم در سرسام سرسام لفظی
پارسیست که معرب کرده اند از سر و از سام که بمعنی اماس است و عبارتست از اماس حجاب
دماغ یا نفس دماغ و این مرض مخوفست و انواع بسیار دارد **نوع** اول در سرسام که از
بسیاری خون شود علامت او تپ دائمی و هذیان و اختلاط عقل و نفس مضطرب غیر منتظم
و بول رقیق یا سرخ هر گاه مائی شود دلالت میکند بر هلاک و علم نبض مایل بمنشاری
یا موجی و درد سر گاه خیال میکند که چیزی بر جامه اوست میل بچیدن آن می نماید و سرخی چشم
و دروی و رفتن آب از چشم و خندیدن و فریاد زدن و سرخی زبان مایل بسیاهی علاج پیش
از آنکه عقل او زایل شود فصد قیفال نمایند خون بسیار بکنند دفعه بر دارند بقدر قوت

داین قوت از احوال اعضاء رئیسه معلوم میشود و اگر عقل و حس و حرکت بحال خود
است دماغ صحیح است و اگر نبض و نفس بحالت دل صحیح است و اگر میل طعام هست
جگر صحیح است و اگر از فصد مانعی باشد حجامت بر ساق یا بر میان دو شانه یا ...
سرین یا بیستی مناسب است و در روز اول تا سیم شربت نارنج و آب تمر هندی و
آب غوره و شیره تخم کاسنی و آب آلو و غذا اگر ماش مقشر یا عدس و اسفاناخ
و کشنیز تر و کدو و در اقلیم چهارم و سیم ماش مقشر و عدس در آب کشک جو و بعد از
سیم شربت عناب و نیلوفر دهند بموجب عناب عدد گل نیلوفر دو مثقال تخم کاسنی
نیم کوفته دو مثقال بادیان نیم درم بجوشانند صاف نموده یک چهل مثقال قند بازکو بنشانند
و چهار روز اختیار نمایند و لخلخه از صندل سفید مثقالی و آب کشنیز نیم قاشق و گلاب
یک قاشق و سرکه دو سه قطره در شیشه کنند و هر زمان در پیش بینی دارند و روغن
گل نیم قاشق و گلاب یک قاشق و سرکه سه قطره بشیر گرم بیش سر گذارند و پا در نک ...
کدو تر بو کردن فایده کلی دارد و پاها را در آب گرم گذارند و نای شوبه از این اشیاء نمایند
بنفشه بابونه گل خیرو از هر یک ده مثقال سبوس گندم کفی سرکه دو مثقال لسبعه کامه آب جوشانند
و پاها را بشیر گرم بران بشویند و صندل و گلاب در سر کنند و هرگاه مرض رو بصحت آرد شوربا
مرغ و برنج مناسب است و بعد از آن بحمام روند و غذا بسیار میل نفرمایند و از تعب و غضب ...
بسیار تا بحال صحت رسند ملاحظه نمایند نوع دوم در سرسام صفرائی علامتش او تب ...
بیخوابی و خواب مضطرب و درد سر و گرانیست از زرد نمائی و خشکی چشمها و بینی و زرد ...
روی و زبان و سرعت نبض و تلخی دهان و کثرت عطش و سرخی قاروره علاج اسهال ...
نمایند بآب فواکه و ترنجبین و شیرخشت و در این قسم سرسام تسکین حرارت زیاده از ...
سرسام که از غلبه خون شده نمایند و از آب سرد خوردن منع نمایند و شربت از ...

و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و قند سازند و کشک هر نمود چنین سازند جو را در هاون بکوبند
و هر لحظه آب بر وی پاشند و شیره او بگیرند چو مقدار سی مثقال و آب آن یک کاسه و
نیم نیک صاف ساخته بجوشانند و چون پخته شود چند نوبت میل نمایند تا تسکین حرارت
شود و آب هندوانه و قند میل نمایند و دو درم اسبغول با عرق کاسنی و گاوزبان
بقند شربت شیرین ساخته میل نمایند و اگر خواب نیاید از شیره خشخاش و تخم
کاهو شربت نموده موافقت و تخم کاهو و افیون اندکی و مقدار آن کافور آمیخته بر
پیشانی طلا سازند و حقنه ازین ادویه سازند شیره جو پنج تا شش لعاب اسبغول
ده مثقال روغن گل پنج مثقال سفیده تخم مرغ دو عدد همه را مخلوط ساخته عمل نمایند و
آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و جو مقشر و پوست خشخاش و تخم کاهو جوشانیده
باشند بر سر ریزند و خرقه کتان بر روغن گل و گلاب و اندکی سرکه بر سر گذارند
رفع بخار از سر می نمایند و بر سینه و جگر خرقه بگلاب و اندکی سرکه و کافور آلوده
گذارند دفع التهاب و حرارت می نماید و هرگاه مرض تسکین یابد مرغ جوان در
آن اگر او ماش مقشر فتق آب تمرهندی اگر قبض باشد و اگر تلین باشد آب فتق سازند
نوع سیم سرسام سودا است علامت او آنست که تب اندکی و درد سر خفیف
و زوال عقل و بیخوابی و نفس زدن بیابی گویا که خناق شده است و چشمها کشوده و
خیالات وهمناک علاج تنقیه سودا نمایند بعد از نضج بجلاب افتیمون چنانچه در صداع
سودائی مذکور شده و روغن کدو و بنفشه و بادام در بینی و کف دستها و پایها و ناف
و معده مالند هر شب و حقنه از لبلاب فتحی سه مثقال و افتیمون دو مثقال و بنفشه
دو مثقال و انگور شغال سه مثقال و سبستان سی عدد و گل خیرو چهار مثقال و خار
خشک نیم کوفته هفت مثقال و تخم معصفر نیم کوفته پنج مثقال در دو کاسه آب بجوشانند
تا نصفی بماند فرو آورده پنج مثقال ترنجبین بیست مثقال روغن گل سه مثقال بر دو
نوبت عمل نمایند و آبی که در وی بابونه و بنفشه جوشانیده باشند بر سر ریزند **نوع**

چهارم در سرسام بلغمی و نام کرده اند لیثرغس و بعضی از قوم او را لیثیان گویند اند
جهت آنکه درین مرض چیزها فراموش می کنند سبب او بلغم متعفن است که در حجاب
دماغ قرار یافته و موجب ورم او شده علامت او تب مطبقه غیر نوبت با فترات
باشد و گرانی و ثقل جمیع حواس و خواب بسیار و نسیان و سفیدی زبان و تب
بعضی چیزی از جامه گرفتن و اختلاط عقل و سفیدی بول و قلت عطش و بر روی زبان
چیزی زرد مایل بسفیدی علاج شربت از بادیان شقاقل عناب بیست عدد بیخ
سوسن دو مثقال مویز بیست عدد بجوشانند و آب آنرا به نبات آمیخته میل نمایند چند روز
این شربت مناسبست و جهت آنکه بخار میل بسفل نماید این عمل قوی البعار بدر
سناء مکی پنج مثقال ترید نیم کوفته در مثقال تخم شبت چهار مثقال تخم مصطکی نیم کوفته
پنجمثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال انجیر ده عدد انگور شفال سه مثقال در دو کاسه آب
بجوشانند و سر خشت سیست مثقال دیگر از قروت پنجمثقال آلکامه یک قاشق بوره ارمنی دو مثقال
روغن بادام یا بابونه سه مثقال چنانچه مذکور شده لیسارند البته نوبت عمل نمایند و غذا
نخود نیم کوفته و ماش مقشر که در روغن گرم [illegible] اگر تب قوی نباشد حب ایارج بر بیموجب اقتصار
نمایند پنج حنظل دو دانگ غاریقون نیم مثقال افتیمون نیم درم [illegible] درم مقل دانگی حب سازند
بر یک عدد از نخودی و می درین مرض نفع کلی دارد و خواب بسیار که در مستوق شود
دکانی موی از شقیقه بگیرند و روغن گل که در روغن چند سپر ستر و عاقرقرحا اندکی حل کرده در مفصل
و در پیشانی بمالند و نمک و سرکه در [illegible] بمالند و اگر مرض دیر کشد بر روی غالب شده
احتیاج شود باستفراغ ارشند بید ستر نیم درم وارز مجوده دانگی مرزم کوفته حب نموده فرو برند
العسل باید بعد از آن بپاکی تا مشدو عرعره از سکنجبین و ایارج فیقرا و الکامه و گلاب نمایند
و نمک گرم وارزن گرم نموده بر سر گذارند بعد از آن که سر را تراشیده باشند
و مریض را در موضع خوش هوا و وسیع که بسیار روشن باشد نگاه دارند
هر گاه مرض رو با نحطاط و تنزل آرد نخود آب که از گوشت عصافیر و کبک [illegible]

درود ار

که دارو ابرجیني در زنجبیل و زعفران باشد میل نمایند و غذا بیشتر اوقات نشره سبوس
گندم کرده و قند یا عسل باشد موافق دانند و از ترشیهای و چیزهای سرد و میوه‌ها و شیر و شراب
مطلق ضبط نمایند و اندک شراب ریحانی بعد از غذا بتدریج مناسب دانند و حمام و آب گرم
بسیار و نخچین بری فایده دارد **نوع پنجم** در سرسام که مرکب از صفرا و بلغم باشد و علامت یکی
ازین دو غالب میشود اگر صفرا غالب باشد می‌نامند این را سهر سباتی و اگر بلغم غالب باشد
نام میکنند این را سبات سهری و اگر این علت قوی باشد شربت بکلو نمیرود و از
پیش بیرون می‌آید و این علامت بدست **علامت** آنکه اگر بلغم غالب باشد خواب گران
و کابوس در خواب باشد برسند و گمان شود که در خواب است و اگر صفرا غالب بود بیخوابی و
هذیان و چشمها گشاده نمیپوشد و اختلاط عقل و نبض صغیر و ضعیف و متواتر علاج آن است
که چون مرض مرکب از بلغم و صفرا است پس اولی آنست که علاج مرکب باشد و بهترین علاج
درین مرض فصد است جهت آنکه از همه خلطها کم میشود و تخفیف [illegible] بعد از آن
رنگ زرد او [illegible] باشد و حقنه معتدل مناسب است بر همو جب [illegible] بعده دو مثقال
سناء مکی پنج مثقال انیسون مثقالی بابونه دو مثقال بسفایج نیلوفر دو مثقال تخم
مصفر نیم کوفته پنج مثقال سپستان سی عدد انگور مثقال بادیان نیم کوفته دو مثقال تخم
دو مثقال بیخ سوسن سه مثقال عناب بیست عدد در دو کاسه آب بجوشانند [illegible]
بیست مثقال و مغز فلوس ده مثقال قرافروت پنج مثقال شکر قلم هفت مثقال بوره
دو مثقال آب برگ چغندر چهار قاشق در آب او در حل کرده از [illegible]
گذرانده روغن بادام دو مثقال آمیخته نیم نوبت عمل نمایند [illegible] در روز
بنفشه و قند روغن بادام دو مثقال آمیخته نیم نوبت عمل نمایند شربت گرم و
روغن شبت و روغن بید انجیر و سرکه اندکی بر سر کذارند [illegible]
و کلقند با طلا [illegible] میل نمایند و غذا نخود نیم کوفته و آش [illegible] و اندک ادویه
مثل [illegible] دوغ در آب [illegible] نمایند درین مرض اگر دو روز غذا

اگر دو روز رعفتح نمایند فایده کلی دارد و شربت نیلوفر اختیار نماید و موی کندن از سر مریض
نفع تمام دارد **نوع ششم** در سرسام که تابع باشد ورمی را که حادث گردد میان
و جگر و حجاب این هردو متصل بدلست پس ظاهر میگردد اعراض سرسام و مانند اینها
سرسام علامت او دو سواس بسیار و الم در جانب راست و شدت تپ و
کم در شتر اسیف یعنی استخوان سر سینه علاج او آنچه مذکور شده در سرسام
دموی و صفراوی و شربت از بزرگ گاوزبان سه ۳ مثقال و بادرنجبویه دو مثقال
و پرسیاوشان دو درم و عناب پانزده عدد و سپستان [illegible] کوفته دو مثقال و
تندست مثقال سه ۳ روز بدهند و غذا ماش مقشر و عدس و اسفاناخ [illegible]
تر **نوع هفتم** در ورمی که مخصوص است به پردهای دماغ و نام گذاشته اند [illegible]
سرسام را قرانیطس و در سه ۳ روز هلاک میسازد و اگر ازین گذشت امید خلاص
هست و علامت او علامات سرسام دموی و صفراوی بلکه این مرض سخت
و بدتر است از اینها علاج این علاج دو قسم است بعد از سه ۳ روز تا غذا او شیر
سرد و تر و مثل شیره خرفه و آب هندوانه و کاهو و عرق بید مشک و کاسنی [illegible]
و اگر که در دکدو و گشنیز تر و کشک جو مناسبت **نوع** هشتم در سرسامی
خارج سر شود و تاثیر میکند هم خارج و هم داخل سر را و این بدترین اقسام [illegible]
است اعراضها و اقبح منظر العین در غایت بدشکلی میسازد صاحب خود را [illegible]
او در غایت شدت میباشد و خیال میکند که سر او پاره میشود و چشمها در ته رفته [illegible]
غشیان وقتی میشود علاج او آنست که مبالغه نمایند در گرفتن خون و غذا او شیر [illegible]
که در سرسام دموی مذکور شده **نوع** نهم در قلغونی و این درمیست که [illegible]
دماغ میشود علامات او آنست که در روی ورمی سرخ شود و چشمها سرخ [illegible]
رفته و صاحب او میل میکند که سخت تکیه نماید بخلاف آنچه عادت [illegible]
و تغیر در شکم او ظاهر میشود علاج او هر گاه از چهارم بگذرد علاج سرسام [illegible]

نماید نوع دهم در حمره که بسبب صفرا در دماغ میشود علامت او زیادتی درد و اندوه
درسر و سرخی روی و زردی رویت تیز و این مرض کودکان را بسیار عارض میشود کودکه
ایشان بسبب بسیار و خشکی بدن و دندان بهم بسته میکردد که هیچ گوشت نماند و درچهار
روز هلاک بیمار کند اگر از تیز بکذشت خلاصی موجب است علاج او علاج برسام
منذرا ئیست معالجه صبیان بدین نوع نمایند زرده تخم مرغ با روغن گل آمیخته برسر دهد
زنان برپای فرج که کوره مرغ کوبیده بگذارند و بادرنگ و مغز کدو و کاهو و شیره خرفه و کدو
بیدمشک و در آب اطفال طلا بشیر وکتیرا اندازند تا رفع آب خوردن ایشان
کردد و بدن ایشان بموم روغن کماز روغن و موم ساخته باشند چرب نمایند فصل
سیم در سدر و دوار سدر آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و در نخود
ثقلی عظیم یابد و در گوش آواز یا کاهی بدان مرتبه میرسد که عقل او زایل میشود دوار
آنست که چنان مینماید چیزها میکردد و دوران میکند سبب او بخاری غلیظ که بسته
شود در دماغ و بسیار باید مخرج جلال لازم اوست دوی وکرانی سامعه و تاریکی چشم و
دردسر و حالتی شبیه بمردم مست و انواع او معزه است نوع اول درد داری که از
ماده خون باشد که در دماغ است علامت او حمرت چشم و سرخی روی و برامدن رکهای
پیشانی و شقیقه علاج او فصد قیفال و رگ پس گوش و حجامت بر پس سر یا حجامت
برساق پای نمایند و بر سر روغن گل و سرکه یا روغن مورد و سرکه نهند و یا بهار الکل
بابونه و سبوس کندم پای شویه کنند و شربت سکنجبین یا سبغول و تخم ریحان و غذا
گوشت مرغ یا گوسفند جوان فتق آب غوره یا انار در آب آن اگر با کرنج د
کنند در غذا جهت رفع بخار مناسبت دارد از غذا نای گرم اجتناب نمایند و طلا
از صندل و گلاب و باقی علاج آنست که در درد سر دموی مذکور شده نوع
دویم دوار که از ماده صفرا میشود علامت او زردی لون و تلخی دهان و سرعت
نبض و بیخوابی علاج او اسهال بدن مطبوخ هلیله زرد بر این موجب هلیله زرد
چهار مثقال سنا مکی پنج مثقال گل سرخ دو مثقال بنفشه دو مثقال بجوشانند

در یک کاسه آب تا یک پیاله بماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال یا ترنگبین
بیست مثقال در این آب ادویه حل کرده نیم گرم میل نمایند و بعد از آن آب انار و
شیره خرفه یا آب تمرهندی و شربت سکنجبین و از میوه ها انار و آلو و سیب و ریواج و
غذا مرغ در آب آن اگر اتفاق آب تمرهندی یا آب غوره یا آب انار رین سازند و بنفشه
وصندل بوی نمایند و آنچه در علاج درد سر صفراوی مذکور شده عمل نمایند **نوع** سیم
دواری که از ماده بلغم بود علامت او گرانی سر و قلت عطش و بسیاری لعاب از دهان
و بسیاری خواب و لین نبض و بیاض قاروره علاج تنقیه دماغ بایارج فیقرا و حب قوقایا
آنچه در صداع بلغمی مذکور شده و خوردن مصطکی و غرغره بسکنجبین عمل نمایند و غذا نخود
آب که در دارچینی و زنجبیل و کشنیز جهت دفع بخار در زیره باشد میل نمایند و
مشک و نرگس و عنبر بوی نمایند و از غذاهای سرد ملاحظه نمایند **نوع** چهارم دوار
سدری که از ماده سودا شود در دماغ علامت او بسیاری فکر و بیخوابی و تخیل چیزهای فاسد
وصلابت نبض و ضعف او علاج تنقیه دماغ و بدن از سودا بمطبوخ افتیمون و حب فاریقون
نیم مثقال اسطوخودوس مثقالی شحم حنظل دانگی صبر درم نمک هندی دانگی نرم کوفته
و بیخته حب سازند و در وقت صبح میل نمایند و بعد از آن پنج قاشق آب گرم میل نمایند و
روغنهای گرم بر سر طلا سازند از روغن شبت و بابونه و باقی علاج آنست که در درد سر
سودائی مذکور شده **نوع** پنجم دوار و سدری که از بادها و بخارهای گرم شود در دماغ علا
او خفت الف و تشنگی دایم و در سر گرانی بود علاج او تنقیه بدن بمطبوخ بنفشه
بنفشه و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال انیسون مثقالی گل سرخ دو درم اسطو
خودوس دو مثقال تمرهندی پانزده مثقال بجوشانند و با ترنگبین یا شیرخشت
مثقال میل نمایند و روغن گل و گلاب و سرکه بر سر گذارند و هر سوز قند و کشنیز خشک
کوفته مقدار نیم مثقال اختیار کنند دفع بخار از سر میکند و باقی علاج آنست که در صد
که از اخلاط حاره است مذکور شده **نوع** ششم دواری که از بادها و بخارها
در دماغ علاج تلین طبیعت و آبی که در وی بابونه و اکلیل الملک و سداب جو

باشند بسر تیز شود و سر بخاران دارند و غذا مطبخه با نخود آب گذرانند دیر گرم
باشد میل نمایند نوع هفتم دوار و سدر که از ماده صفرائی از معده بسوی دماغ
پیدا شود علامت او عدم اشتها و خفقان و قی و جوشش معده و الم در سر معده
علاج آنست که اول قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و اندک نمک و بعد از ان آب
غوره یا انار ترش یا آبی میل نمایند و در غذا کشنیز خشک اندازند و فق سماق
و رب انار سازند و باقی علاج از دوار دموی و صفرائی جویند نوع هشتم دوار
که از ماده بلغم شود علامت او غثیان و قلت هضم و بسیاری جشا و نفخ بر آمدن از دنبال
بی اراده و علاج او قی نماید بشوربا تخم ترب نیم کوفته ۳ مثقال و تخم شبت ۳
مثقال و بیخ سوسن دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف کرده با هفت
مثقال شربت سکنجبین آمیخته شکر گرم میل نمایند و بعد از ان قی کنند و بعد از قی
اطریفل صغیر و گلقند با مصطگی و عود جهت قوت معده مناسبست و غذا از گوشت
کبک و عصافیر و دراج و ناخود گرم سازند و جبت قوقایا که مذکور شده اگر ضرورت شود
میل نمایند نوع نهم دوار که از بخار معده بسر رود شود علامت او آنست
که در معده الم بود و درد ناف و راحت یابد بخروج نفخ و بادی که بیرون آید بهر
طریقی که باشد علاج او آنست که در دوار که از ماده گرم که در سر باشد مذکور
شده نوع دهم دوار که حادث شود از بادهای سرد که متصاعد شود از معده
علامت او تهوع و دل بهم بر آمدن و چیزی بطعم بر نیامدن و کشش و تمدد در معده
علاج او معجون مکونی و بادیان و قند و شربت بزوری نوع یازدهم دوار
که منعقد شود از شراسیف یعنی رگهای جهنده که بر شقیقه یا بر پس گوش است یا
از رگهای نابته علامت او آنست که هرگاه دست بر شقیقه یا بر آن عضو که بخار از د
پیدا شده نهند ساکن گردد دوار و اصلاح و حرکت آن رگها علاج حجامت بر ساق

و بعد پس سر و صندل آن رگها و بر بدن او و کذا آشتن روغن گل و سرکه بر سر
نوع دوازدهم درد دار و سدر که باشد از ماده که متصاعد شود از رحم و مثانه
ذکر درد و پایها و مراق که نرمه شکم است علامت او احساس بوجود بخار و آنکه
دران عضو علاج او علاج ~~صداع از ضربه و سقطه نمایند~~ آن عضو و تقویه سر …
اطریفل متعالی در محل خواب خوردن نوع سیزدهم درد دار که از ضربه یا از سقطه
بر سر واقع شود علاج او علاج صداع از ضربه و سقط نمایند و با بهار ابابونه و بنفشه
که در آب بجوشانند بشویند و حجامت نمایند و شکم نرم دارند بشربه یا …
یا عنبره نوع چهاردهم درد دار که از گرمی آفتاب شود بسبب ضعف دماغ علاج …
باشد در بدن استفراغ نمایند و روغن گل و سرکه بر سر گذارند و روغن بنفشه …
در بینی چکانند و آنچه مخصوص است بدرد داری که از ضعف دماغ باشد شیره سبوس …
اندک کشنیز خشک و مغز فایده کلی دارد مداومت آن   پانزدهم درد د…
که از عقب ف دو هضم یا از عقب غم شود علاج او اگر حرارت نباشد …
سر نخیه نباشد قی نمایند و معده را بمثقل کلقند ساخته باشند و گوارش عود
مصطکی قوت دهند نوع شانزدهم درد داری که بسبب تاخیر غذا شود علاج …
پیش از طلوع آفتاب شربت لیمو یا فواکه یا سیب و صندل و بالقمه نان …
انار و آب غوره یا رب آلی و سیب میل نمایند نوع هفدهم درد داری که …
شود بسبب مرض که منذر شود به بحران درد دار دایم و خصوصا اگر بحران …
متحجر بسکته میشود پس باید که تدارک آن زود نمایند و تنقیه معده با …
شیا ر و ماده را بجانب مخالف میل دهند و گاهی درد دار (صداع) زایل میشود و گاهی …
بصداع بر طرف میشود فصل چهارم در سباة سبات خوابی گران در …
دراز و در کیفیت قوت و بد شواری بیدار شود و انواع او …

اول سباتی که از سوء مزاج بارد شود که هیچ یک از اخلاط سبب او نباشد علامت
آنست که خواب سبک و بعد از سرما سخت در غایت شدت که ببر رسیده باشد یا
عقب ادویه مخدر مثل افیون وغیره که خورده باشند و رنگ روی مایل بتیرگی و کبودی
و نبض صلب با تفاوت و روی زبان سفید رنگ علاج تدبیر مسخن از ادویه
حاره مثل تریاق اربعه بر تیموجب صطانا و مرو حب الغار و زراوند طویل از هر یک
قدری برابر بگیرند و با سه وزن آن عسل آمیخته نمایند شربتی نیم مثقال با مطبوخی
اختیار نمایند و طلا که بر سر کنند از فرفیون و عاقرقرحا و میویزج و صمغ عربی و سداب
از هر یک اندکی نرم کوفته بگلاب یا روغن سداب آمیخته بر پیشانی سر مالیده و
بیدستر بروغن سداب یا روغن بابونه گل حل کرده فایده دارد و بستن ساق و پای
و مالیدن پایها و از پیاز عنصل و عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه کهنه آمیخته بر
ساق پا طلا کنند و کندش و صبر پیش بینی دارند تا عطسه آرد و موی از سر کندن
فایده دارد و مشک و جند بیدستر و عود بوی نمایند و غذا نخود نیم شکسته یا گوشت کبک
یا عصافیر سازند و دارچینی و خولنجان در شوربای آن اندازند و عسل و فجین و حب
الخضرا میل نمایند و از خوردن میوها و سرد و آب خوردن بسیار ملاحظه نمایند نوع
دوم سباتی که از رطوبت خام در مقدم دماغ شود علامت او خواب گران که
بیدار نشود و بگشاید چشم بسیار و گرانی در سر و تهیج و سفیدی زبان و کاهلی و نسیان
و قلت تمیز و نبض موجی علاج قی نمایند یا حقنه تیز و قوی یا حب قوقایا و ایارج
و آنچه در صداع بلغمی مذکور شده بدان تنقیه دماغ نمایند و معاجین که دفع بلغم
نماید مثل مادة الحیوة و ماء العسل و گلقند و آب شیر گرم بعد از آن میل نمایند
و روغنهای گرم در سر مالند و بابونه و سداب بجوشانند و سر بر بخاران دارند و باقی
علاج از سرسام بارد جویند نوع سیم در سباتی که از بخارات گرم و تر دموی

که دماغ ازان متغیر شود علامت او آنست که تا در نباشد بر خواب نکند و در بعضی اوقات
دیر در خواب رود اندک زمانی و زود بیدار گردد با اندوه و تنگ دلی و در خواب
سخن بسیار گوید و تشنه شود و میل به آب غلبه نماید و فکرهای فاسد غیر صحیح کند علاج
فصد قیفال و حجامت بر ساق پای نمایند و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر گذارند
و پای را به آب بابونه و اکلیل الملک دخیره بشویند و غذا آب کدو و ماش مقشر
و شوربای مرغ میل نمایند و غذا آن مقدار خورند که در معده فاسده نشود نوع چهارم
سبات که از بخارتها شود علامت او آنکه در روز تب شود و بعد از زوال تب زایل گردد
علاج آنست که از خواب آگاه سازند تا حرارت غریزی متوجه باطن نگردد و بعد
رابها الند و بشویند به آب بابونه و علاج تب نمایند نوع پنجم سبات که از بخار معده شود
علامت او بیخوابی و دوار و آوازها در گوش و خیالات و نقطهای سیاه و سفید
در پیش چشم علاج تنقیه معده و تقویت سر نمایند به هلیله و آنکه بر دردها و روغنها
مثل روغن مورد و گل بر پیشانی و مقدم مالند نوع ششم در سباتی که از بخار اعضا
مثل دستها و پایها و غیره شود علاج اصلاح از اعضا و تقویت سر نمایند نوع هفتم
در سباتی که از بخار سینه و شش و پهلو شود علامت ذات الریه و ذات الجنب
و ذات الصدر و علاج او علاج آنها نوع هشتم سبات که از ضربه که بر سقف
یا بسبب شکستن عروق شود بسبب سده که در مسالک روح حاس شود علامت
او علاج ضربه و تقویه سر نمایند نوع نهم در سباتی که از ضعف روح شود علامت او
آنست که بتدریج زیاده گردد علاج او خوردن شوربای چرب و کباب و مغز
و دواء المسک و اگر گرم مزاج بود با مفرح طباشیر آمیخته نمایند و شربت به
و سیب و صندل و آب انار و ماء اللحم با گلاب و عرق بیدمشک کاوزبان و
سرد مزاج بود با عسل یا میبه که گفته اند که ماء اللحم با شراب ضعف روح را

دارد و باقی علاج از علاج غشی جویند فصل پنجم در سهر و سهر بی خوابی مفرط است و
انواع او بسیار است نوع اول در سهر که از سوء مزاج دماغ است بسبب یبوست شود
علامت او خشکی دهان و زبان و چشم و بینی و احساس نکند در سر گرمی و خفت در
حواس و در سر علاج او آنست که دماغ را بروغن بنفشه بادام و روغن کدو چرب
سازند و در روغن گل و روغن نرگس و روغن سوسن و شیر عورت بر پیش سر گذارند
و شربت خشخاش و کاهو و بادرنگ میل نمایند و غذا ماء اللحم و گوشت مرغ فربه
یا گوسفند جوان در آب آن نخود ماش مقشر اگر او قلیه کدو نیز مناسبت نوع دوم
در سهر که از سوء مزاج گرم خشک بی ماده شود علامت او تشنگی و خشکی دماغ و حرارت
و اندوه علاج او آنست که دماغ را بروغن بنفشه بادام و نیلوفر چرب سازند و شیر
عورت بر پس سر ریزند و آبی که در وی پوست خشخاش و بنفشه و گل و تخم کاهو جوشانند
بر سر گذارند و پایها و ناف و مقعد را بروغن بادام یا روغن زرد گاو چرب نمایند و
هر شب از روغن بنفشه دو قطره شیر گرم در گوش چکانند و غذا اشک جو با اکراد و ماش
مقشر که در وی کدو و اسفاناخ و کشنیز تر باشد در شوربای مرغ یا گوشت گوسفند جوان
سازند و قلیه خیار فایده دارد و از اشربه مفومه مثل شربت خشخاش و کاهو اختیار
نمایند نوع سیم در بیخوابی که از یبوست سودا شود علامت او علامت غلبه سوداست
و علاج او علاج مالیخولیا و صداع سوداوی و روغنها در دماغ مالیدن و مداومت حمام
نوع چهارم بیخوابی که از ماده صفرا شود علامت او علامت غلبه صفرا است و علاج او تنقیه
بدن از صفرا و باقی علاج آنچه در صداع صفراوی مذکور شده نوع پنجم در بیخوابی
از رطوبت شور که در دماغ متعفن شود علامت او تری دماغ و بینی و حرکت در عین و اندک
اثر سهر و سرعت انتباه علاج او حقنه تیز و تنقیه بدن بدین حب صبر دو مثقال تربد
دو مثقال پوست هلیله و بادام رومی از هر یک نیم درم نمک هندی دانگی محموده

دو دانگ کوفته و بیخته بدو لوبیه با آب کرفس با آب حب ساخته میلی بمالند و غیره
نمایند و مداومت حمام و ابزن معتدل در ایند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند
جوان در آب آن نخود نیم شکسته و ماش و اکر اد گوشت ماهی که در آب شیرین
و تند باشد و از چیزهای شور و تیز اجتناب نمایند و گلقند شکری ما علی میل نمایند
و آبی که در و بابونه و تخم کاهو جوشانیده باشند بر سر ریزند و دماغ را بروغن
بابونه و روغن بادام چرب سازند و جالینوس گفته که اگر هر شب اندکی از
دار چینی و تخم کاهو میل نمایند خواب آورد **نوع ششم** در بیخوابی که بسبب
تپ شود علامت او آنکه هرگاه تپ شود بیخوابی عارض گردد و محلی که ساکن
گردد تپ سهر بر طرف شود علاج منع بخار بلخلخه از دماغ نمایند و پیشانی و شقیقه
بروغن خشخاش و کاهو چرب سازند و در مزوره آب ورق کاهو اندازند و از
مجربات آنست که ~~اطراف علیل را محکم~~ سلیخه درم افیون و زعفران از هر یک نیم
درم بکوبند و بروغن گل آمیخته اندکی از آن در بینی پیشه مالند خواب آورد
صواب آنست که اطراف علیل را محکم ببندند اندک زمانی و جمع در گرد ا
بنشینند و حکایت دلفریب و آوازهای ملایم و آواز آب و آواز اشجار فا
کلی دارد **نوع** هفتم سهر که بسبب درد شود علامت او آنکه هرگاه آن درد با
بیخوابی عارض گردد علاج او تسکین درد بود **نوع** هشتم بیخوابی که بسبب امتلا
علامت او آنکه هرگاه ممتلی باشد سهر غالب گردد علاج او استفراغ و تقلیل غذ
در دفع امتلا **نوع نهم** بیخوابی که از سوء هضم شود علاج او تقویت معده بشر
میبه و اصلاح هضم **فصل ششم** در فرد نکرد ذکر و تخیل و این
نوع اول در فساد ذکر و این نسیانست و دو قسم میشود قسم اول در
که از سوء مزاج بارد رطب و غلبه رطوبت که بر موخر دماغ حادث شود

او فواید بسیار و گرانی در سر خاصه در پس سر و بردن آمدن رطوبت از بینی
و دهان علاج حقنه حاد و تند و حب ایارج و گل سرخ و اسطوخودوس از هر
یک دو مثقال یا دوازده مثقال عسل معجون سازند و سه روز با آب گرم میل
نمایند اگر خورد سال باشد بخورد ز مناسبست و عاقرقرحا و میویزج و فرفیون و
پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم بکوبند و با عسل هشت مثقال و آب کامه ده
مثقال و گلاب تا شش و قدری آب آمیخته نمایند و غرغره سازند و عطسه
آورند بفلفل و کندش و صبر و زیره از هر یک نیم مثقال نرم بکوبند و در
بینی دارند تا عطسه آرد یا با آب چغندر آمیخته نموده اندکی در بینی چکانند
عطسه بر آید و سیاه دانه و بودینه و جندبیدستر از هر یک اندکی نرم بکوبند
و ببویند یا بر روغن بادام آمیخته در بینی چکانند دماغ را پاک سازد و بابونه
و اکلیل الملک بجوشانند و در حمام سر با آب آن بشویند و سکنجبین عسلی از
سرکه عنصل مر این علت را فایده کلی دارد و این علت پیران را از جهت
کبر سن بسیار میشود و این معجون مناسب است صفت آن کندر و اکر سعد دا
ر فلفل زنجبیل فلفل بزباز جوز بوا از هر یک سه مثقال نرم کوفته با دو چهار
یک عسل آمیخته نموده شربتی درم یک مثقال میل نمایند عقل و ذهن را فایده
دارد و خواب بسیار بعد از طعام خصوصا اگر امتلا باشد ضرر کلی دارد و غذا گوشت
کبک و کبوتر بچه و نخود آب بر روغن جوز یا روغن دانه زرد آلو و گوشت مرغ
صحرائی که قرعا دل میگویند مناسب جوهر دماغ است فایده دارد و شراب
کهنه اندکی گفته اند نفع تمام دارد و در بسیار او فایده نیست قسم دوم در
ن ذکر که بسبب برودت دماغ یبس شود علامت او بیخوابی دایم و خشکی بینی و گلو
و دشواری تکلم نمودن و در بعضی اوقات چنان نمایند که خناق شده بسبب برودت
و وسط دماغ غالب شده و بلادت و رعونت بمثل آنکه پیران و مشایخ را

می‌شود علاج روغن خیری و روغن سوسن بعد از تراشیدن سر بمالند و بابونه و
بنفشه و اکلیل الملک را به آب بجوشانند و آب آنرا صاف کرده در حمام بر سر ریزند
و غذا با اکرم ترمیل نمایند و گوشت مرغ فربه و ماء اللحم و اندک شلث فایده
دارد نوع دویم در ف فکر علامت او آنست که ممکن نباشد که فکر هیچ شی کند
و کاهلی نمودن در آنکه فکر چیزی نماید و نقصان و بطلان حافظ علاج آنست که اشیا
که قوت حافظه را نفع رساند میل نماید و این معجون فایده کلی دارد صفت آن
فلفل دار فلفل اکردار چینی فربه سنبل از هر یک پنج مثقال جوز بوا دو مثقال
زعفران درم مشک دانگی املیه پنج مثقال از همه کوفته و بیخته چهار یک عسل
کف گرفته آمیخته نمایند شربتی مثقالی اختیار نمایند چو هر دماغ را قوت میدهد
نوع سیوم در ف تخیل آنکه ضعیف شده یا نقصانی در امور متخیله واقع شود
و یا باطل شده بمرتبه که صورت محسوسات از خاطر میرود چنانچه در خواب یا
بیداری و اکثر ف تخیل از یبوست میباشد و از رطوبت کمتر میشود و گاهی
چنان واقع است که چیزی در خارج وجود ندارد و بسبب غلبه خلط مراری که بر مقدم
دماغ است مینماید اشیا را بدین طریقه و این بواسطه حرارتست نه از قبیل بطلان
و نقصان علاج تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله نمایند و حقنه نرم فایده دارد و طلا
و روغنها و گاهی این ف تخیل در تبهای گرم موجب اختلاط عقل میشود و تخلخل از
و گلاب و آب کشنیز تر و دو قطره سرکه در سشته کرفته در پیش دماغ
و شیر عورت بر پس سر ریزند و پایها را ببابونه و بنفشه و سبوس گندم در
جوشانیده بشویند و روغن بنفشه بادام و بابونه و کدو در بینی مالند و غذا
از گوشت مرغ فربه و شوربای چرب سازند و دماغ را بقرص بنفشه که
می‌گردد پاک نمایند صفت آن بنفشه با ختنک مثقال پوست هلیله
تربد بکید رب سوس نیم درم محموده مشوی دانگی کوفته قرص بنا زند از

لث

شب و دیگر وقت سحر بجلاب بنفشه یا شربت قند آمیخته میل نمایند **فصل** هفتم در
مالیخولیا و این تغیر فکرها و گمانهای فاسدست بغیر دو ترس و معنی مالیخولیا بیونانی
خلط سیاه است ازین جهت صاحب این مرض مشغول فکر و غم و وحشت و متنفر از خلق
و دوستدار وحدت باشد **نوع** اول در مالیخولیا که از سودا دموی شود علامت او اختلاط
ذهن و خنده و سرخی روی و چشمها و علم نبض علاج فصد نمایند و اگر مانعی باشد حجامت
بر ساق یا بر میان دو شانه و رگ پیشانی گشودن فایده دارد و بعد از فصد شربت
بنفشه و شراب خشخاش و آب انارین میل نمایند و شربت افتیمون بدین طریقه سازند
افتیمون دو مثقال بادیان مثقال بنفشه دو مثقال بادرنجبویه سه مثقال گل سرخ دو
مثقال برگ گاوزبان چهار مثقال قند سه مثقال چهار روز شربت ساخته میل نمایند
و بعد از شربت افتیمون این حب اختیار نمایند افتیمون درم غاریقون دو درم
اسطوخودوس مثقالی نمک هندی نیم درم حب النیل نیم مثقال کتیره درم نرم کوفته
بدو لوبیه حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات معجون نجاح که
مذکور شد اختیار نمایند صفت آن هلیله سیاه و بلیله و امله منقی از هر یک ۱۱
پنج مثقال بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون و ترید از هر یک چهار مثقال نرم کوفته
بیخته به هفتاد مثقال عسل آمیخته نمایند شربتی دو مثقال تا سه مثقال میل نمایند و اگر سبب
بسته شدن حیض باشد این مرض را عمل کرده که در دو شحم حلبه و قنطوریون از هر یک
ده مثقال اندازند حقنه نمایند و اگر خواب کمتر شود شیر عورت بر سرش سر ریزند و این مطبوخ نیز سازند
و آب آن در حمام بر سر ریزند شعیر مقشر پوست مثقال بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و خشخاش و
تخم کاهو و بابونه از هر یک دو مثقال این مجموع یا بعضی مناسبست و پنبه بر روغن بنفشه
یا شیر عورت تر ساخته بر پیشش سر گذارند و اطریفل مغز دار هفته یا دو بار دو مثقال میل نمایند و غذا

مرغ فربه و گوشت گوسفند جوان و نخود آب و زرده تخم مرغ و پالوده بروغن بادام
مناسبست و از میوها انجیر و بادام و انار و زردالو فایده دارد و اکثر شیر باکفته اند
مکر مالیخولیا مراقی بود که آنجا ضرر دارد و اجتناب از بادنجان و کرنب و عدس و باقلی
و چیزهاء شور و گوشتهاء صید و تر و کثرت شراب و ترشیها نمایند نوع دویم در مالیخولیا
که از سودا حادث گردد و از صفراء سوخته در بدن حاصل شده علامتش اکثرت
عطش و خفقان و فریاد و بیخوابی و غضب و قلت آسایش و نظر مثل سباع و مزاج این
کس گرم و خشک بغیر تب و زردی رنگ و قبض طبع علاج آنست که بحمام بسیار روند
که آب شیرین داشته باشد و به ابزن درایند که در وی بنفشه و خیر و کدو و شعیر مقشر جوشانیده
باشند در بدن روغن بادام که در وی اندک موم حل کرده باشند بمالند و بعد از ان باب
گرم آب بشویند و بر پیش سر روغن گل و گلاب و صندل بالیده آمیخته گذارند و اگر خواب
نیاید آب جو که در وی خشخاش خوشانیده باشند بر سر ریزند و شربت خشخاش و
و شربت نیلوفر دهند و اگر طبع قبض بود تمر هندی و آلوی بخاری از هر یک بیست مثقال
تا آب آمیخته آب انرا مسهل نمایند و غذا گوشت بزغاله که در آب او اگر او ماش
و اسفاناخ و کدو باشد هلیله کابلی سه مثقال شاهتره چهار مثقال سناء مکی بیخته
افتیمون ادرمی دو مثقال الوی بخاری بیست عدد تمر هندی پانزده مثقال گوشنا
تا یک پیاله بماند بنفشه ده مثقال شیر خشت حل نموده سحر مسهل نمایند و اگر مسهل عمل نکند
بدهند ایارج فیقرا درم هلیله سیاه درم غاریقون درم محموده دانگی غاریقون را
آرد بهتر موقیه گذرانیده باقی ادویه را کوفته حب سازند یکی شربت است و
مرض ادویه قوی و ایارجات کبار منع کرده اند جهت آنکه حرارت زیاد
و منجر بجنون می گردد سزاوار آنست که در استعمال مطبوخات و ضمادا
رز مخلل غافل نشوند جهت آنکه چیزهاء سرد اگر بسیار بود ماده را غلیظ میسا

باعتدال

واکر محلل کرم بسیار شود لطیف را تحلیل برد و باقی غلیظ ماند پس واجب آنست که
ضماد بهرین موجب ترکیب نمایند بنفشه و نیلوفر دو مثقال ورق برگ خرفه و برگ
کدو و کاهو تر از هر یک قدری بابونه و اکلیل الملک از هر یک دو درم مورد دانی کل
سرخ جهت قوت دماغ از هر یک قدری آمیخته نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد عمل نمایند

نوع سیوم مالیخولیا که از احتراق سوداء طبیعی شود که همان نفس سودای سوخته باشد علامت
او بسیاری خیالات فکر و هموم و ترس و اندوه و گریه و خیالات بد و حب وحدت و تنهائی و ضعف
بدن و رنگ مایل بسواد علاج آنست که اگر خون غالب باشد فصد نمایند چند دفعه جور اسا را
رگ صافن کشایند صافن رگی که بر ساق پا لیست از جانب انسی جهة ادرار حیض
نفعی عظیم دارد و اگر از فصد مانعی باشد حجامت نمایند و آب جبن که بپنیر مکوینذ گرفته باشند د
د مطبوخ افتیمون دهند و اگر قوت بر داشتن دارو نداشته باشد این سفوف را بسیار زند
افتیمون هلیله سیاه از هر یک نیم مثقال قند چهار مثقال نرم کوفته میل نمایند و بعد از آن
آب پنیر اختیار نمایند و چند روز بدین طریقه مداومت کنند تا اثر عقل ظاهر گردد و اگر
عقل و سکون بحال خود باز نیاید این حب مناسبت صبر درم غاریقون دو درم افتیمون دو
درم لاجورد مثقال بحوده درم قرنفل درم نرم کوفته بشربت مثالی تا یک مثقال و نیم سحرگاه
میل نمایند و اگر از خوف چیزی باقی ماند و در نبض سرعت بود و در بدن حرارت نباشد جهت
قوت دل دواء المسک شیرین و تریاق کبیر فایده دارد و اگر در نبض سرعت و در بدن
حرارت باشد این دوا بسازند گل سرخ صندل سفید از هر یک دو درم طباشیر تخم خرفه
بند از هر یک درم همه را نرم کوفته و بیخته بشربت مرجان کهربا ابریشم خام سوخته از
هر یک نیم درم بادرنجبویه درم گل ارمنی عود قماری لسان الثور کشنیز قرنفل حب قرز کته از هر
یک درم همه را نرم کوفته و بیخته بشربت سیب بسازند دو مثقالی میل نمایند و بعد از آن عرق
در بادیان چهار ماشه فایده دارد و درین مرض علاج خفقان ملاحظه باید کرد معجون نجاح
درین مرض فایده کلی دارد غذا گوشت مرغ و گوشت گوسپند جوان و نخود آب چرب

داروی میوه‌ها انار ترین و روغن بنفشه بادام و کدو و روغن بابونه در بینی و اطراف مالند و مداومت
حمام لازم دانند **نوع چهارم** در مالیخولیا که از سودا که از بلغم سوخته شده باشد علامت او
گرانی در سر و بسیاری خواب و کاهلی و علاج آنست که تنقیه بدن نمایند بدین حب تربد
درم غاریقون درم لاجورد نیم درم پوست هلیله نیم درم محموده دو دانگ کتیرا درم صبر درم
درم بدو لوبیه کوفته و بیخته وقت سحر حبها ساخته میل نمایند و روغنهای گرم مثل بنفشه
بادام و گل روغن بابونه بهم آمیخته در سر مالند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان
و گوشت بزغاله و پالوده از نشاسته و قند و خشخاش و روغن بادام سازند و مداومت
حمام فایده دارد **نوع پنجم** در مالیخولیا مراقی مراق نرمی شکم را گویند و حدوث این
علت از اخلاط سوداوی که در معده است یا این خلط محترق در ماساریقا حادث می
شود و درد سده اگر معده ضعیف است درو می ریزند و اگر مراق ضعیف است در اطراف
میگیرد یا در سپرز و حادث میشود در معده یا در ماساریقا ورم یا ورم در سپرز
شود چنانکه رای جالینوس و رای ثابت بن قره است و بخارات بسوی دماغ
میرود و در هر عضو که باشد اجتماع او علامت او جشاء ترش سوخته و بسیاری
دهان و درد و سوزش و تمدد در پائین سر دندانهای پهلو و نفخ در شکم و بیرون
آمدن [illegible] و بادهای مختلف و درد در میان هر دو کتف و کرب و جع مفرط و حس
بخارات شبیه بدود که بگلو میرسد و عظم سپرز علاج اگر عظم طحال باشد تنقیه نمایند
ادویه که سودا برآرد و افتیمون دو درم حجر ارمنی (?) کوفته علاحده [illegible] مثقال
... درم ادویه را در یک کاسه و نیم آب بجوشانند تا النصف (?) بماند صاف
نموده شربت سکنجبین ده مثقال یا عسل هفت مثقال آمیخته نموده شیر گرم ...
نمایند و بعد از سه روز آسایش نمایند و غذا نخود آب سازند و در روز چهارم
افتیمون و حب ایارج فایده دارد و فصد باسلیق در امراض طحال و اسلیم از دست چپ

نفع کلی دارد و طلاها بسپرز گذارند و اصلاح مزاج جگر نمایند جهت آنکه بسبب گرمی او خلط
سودا اکثر متولد میشود در معده و اگر این سودا بسیار گردد بمطبوخ تمر هندی و آلوی بخارای
و سنا مکی و تخم کاسنی و بادیان بشیر خشت دهند و بشربت بزوری و آب غوره و آب
انارین و سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی مداوات نمایند و صواب آنست که در مالیخولیای مراقی
ترک استفراغ نمایند که دارد بجز زمانیکه ضرورت کلی شود و اختصار بر غذا که از مرغ و
گوشت گوسفند جوان و زرده تخم مرغ نیم پخت نمایند و گفته اند که در هر چهل روز اندک
خون بردارند بقدر قوت از رگ باسلیق و تقویت معده نمایند به گلقند و اگر احتیاج شود
بدارو حقنت مثقال مغز فلوس بآب کدو دو مثقال افتیمون و چهار مثقال برگ گاو
زبان و سه مثقال بادرنجبویه و دو مثقال افسنتین جوشانیده باشند حل نموده صافی ساخته
میل نمایند و اگر از کثرت ریاح شکایت نمایند امر نمایند بجماع [illegible]ل و بعد از آن بحمام در آیند
نوع ششم در قطرب شیخ ابو علی گفته قطرب اسم دویست یعنی جانوری که بر روی آب حرکت میکند
حرکت مختلف سریع بلا نظام و وجه تسمیه این مرض بدین نام آنست که صاحب این مرض حرکات
مینماید سریع بلا نظام مختلف و سبب این مرض خون سوخته که مستحیل شده بسودا علامت او فساد
عقل و اندوه دایمی و گریختن از مردم و رفتن مختلف خشکی دهان و بر ساقهای پا جراحت و
غور عینین و غبارناکی در روی علاج آنست که فصد نمایند بچند دفعه و مسهل سودا که مطبوخ افتیمون بنفشه
مذکور شده میل نمایند و غذا گوشت مرغ فربه و گوشت گوسفند جوان و نخود آب و اگر
که در و کدو و اسفاناخ باشد و روغن کدو و بادام مبالغه نمایند که در بینی و اطراف مالند و
مداومت حمام بآب شیرین و آب پنیر و قند یک هفته هر روز یک پیاله مناسب است
در این مرض بتجربه معلوم شده فایده آن والبی که در و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک جوشانیده
باشند سر بدان شستن نفع تمام دارد و علاج این مرض و علاج مالیخولیا که از غلبه سودا باشد همان
طرق ملاحظه نمایند نوع هفتم از آنکه بمالیخولیا نزدیک مینماید عشق است و عشق از عشقه است
عشقه نوعی از گیاهیست که هر گاه بر درخت بپیچد آنرا خشک میگرداند و وجه تسمیه این عشق

مرین مرض را موافق است از آن جهت که صاحب خود را خشک میسازد و رونق حیاة او میبرد
واین مرضیست وسواسی و سبب او اتصال حرکت فکر بر آنچنان بعضی از صور و شمائل معشوقه
هرچند در نفس امر بدان مرتبه نباشد و گفته ارسطاطالیس حکیم که عاشق کور است از ادراک
عیب محبوب از آن جهت که مستغرق خیال و شمایل اوست تعقل هیچ چیز دیگر ننماید علامت
او بیخوابی و بته رفتن چشمها و لاغر بدن و خشکی بدن پیش و چشمها و ضعف نبض بلا انتظام
خصوصا محلی که یاد معشوق یا ذکر احوال او گذرد که ظاهر میگردد در او نشاط و اگر ذکر فراق شود غالب
میشود بر او خوف و حرکت نبض او درین وقت صغیر و ضعیف و متفاوت میباشد در حالت امید
وصال نبض او عظیم و لین و متفاوت و نفس او مثل تنفس سودا که بمرد کشش زنند و کلام او
با تبسم و اندک خوشحالی و اشارات بچشم علاج آنست که بآواز خوش و سازها و نغمهای
دلفریب و سماع و طرب مشغول دارند و اگر در بدن خلط باشد مسهل مرقق که بسیار قوی نباشد
مثل چهار شربت از تمر هندی بیست و پنج مثقال و الو بخارا بیست عدد و شیر خشت یازده
مثقال و گلاب بیست مثقال چنانکه مذکور شده میلیانند و اگر قوت ضعیف باشد ملاحظه
احوال و حفظ صحت او مرعی دارند و نوعی سازند که وصل معشوق میسر گردد تا قوت او
قوی باشد بعد از آن شربتهای مرطب دهند و شربت فواکه و شربت سیب و صندل و
از عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و عرق کاسنی و گلاب با اسبغول و تخم ریحان و قند
شربت ساخته اختیار نمایند و غذاهای مرطب مثل قلیه کدو و آش خیار و اشوربای
مرغ فربه مناسبست و حمام که آب شیرین داشته باشد فایده دارد و شراب که بعرق
بیدمشک یا گلاب یا عرق کاسنی یا عرق گاوزبان بهر یک یا مجموع که مناسب داند
مثل نمایند سزاوار آنست که او را العلوم آموختن ترغیب نمایند و بصناعت
و هنرمندی مشغول سازند تا معشوق را فراموش نموده سبب تسکین عاشق گردد
میان ایشان مداومت بسفر نفع تمام دارد و هیچ علاج برابر وصال نیست بر طریق
شرعیه و نصیحت اصحاب و برادران عاقل فایده دارد و اگر بدین طریق

واگر سخن وصل کند

نباید که هوا فرمایند که بدی افعال و قبح کردار معشوق را با عاشق گویند تا سبب نفرت او گردد
و روغن بنفشه و کدو در بینی و اطراف مالیدن فایده دارد و از میوه‌ها انار ترش و هندوانه
و خربزه و بادرنگ نفع دارد فصل هشتم در جنون و این دو نوع است نوع اول
را مانیا گویند که با غضب و اضطراب و برجستن میباشد و بعضی متاخرین جنون سبعی گویند
که یعنی در شورش کردن و حدوث این از صفرای تیز شدید الالتهاب و از خلط سودا
سوخته میشود علامت او بیخوابی و فزع و برجستن و اختلاط عقل و بجرات نگاه کردن و
ضعیف بدن و متفکر بودن و سکوت مدة مدید و اگر سخن برود مکرر سازند آن مقدار گویند که
او را السکینه نتوان داد علاج فصد نمایند و خون فاسد چند دفعه اندک اندک بردارند و تبرید
و ترطیب مزاج بخوردن آب شعیر بروغن بادام یا مرغ فربه بدان بجوشانند و کدو و اسفاناخ
و کشنیز و اگر او کاهی کشریخ و ماش مقشر و گوشت گوسفند جوان و فتوق رب انار و آب
تمر هندی و آب غوره سازند و اگر طبع قبض باشد آب تمر هندی و آب آلو بخارا با شربت
نیلوفر میل نمایند و بیرکاه در طبیعت لین پیدا شود بجهت خوردن آب تمر هندی و آلوی بخاری
این مسهل را دهانند سنای مکی پنج مثقال هلیله زنگی نیم کوفته سه مثقال اسطوخودوس سه
مثقال افتیمون دو مثقال بنفشه مثقال گل سرخ مثقال تمر هندی پانزده مثقال انگور شعالی
مویز دانه بیرون کرده صحیح عدد مجموع را با یک کاسه آب بجوشانند و با بیست مثقال شکر
خت که در وحل کرده باشند اختیار نمایند و اگر خوردن دارو تعذر داشته باشد عمل
مناسبت و حب شبیار و حب غاریقون بر بموجب سازند غاریقون را ... درم صبر درم
کتیرا نیم درم افتیمون محمود نیم درم نرم کوفته و غاریقون را باره ... مویبه کندر اپنده
بدو نوبت حب ساخته در وقت سحر فرو برند و بعد از آن شربت افتیمون با گلقند و گلاب
میلانیده و بعد از دارو عمل او را قوت دهند بغذا های خوب و گاهی اندک شراب
کفته اند که فایده دارد و اگر مزمن باشد و برشش سر شیر عورت گذارند و روغنها مثل
بنفشه و بادام و کدو در بینی و اطراف مالند و حقنه سازند شربت خشخاش و بعضی منومات

تا خواب آید و حمام فائده دارد و اگر بنفشه دی نماید ولیکن چون غالب گردد او را از
زنجیر مقید ساخته گاهی تشنه سازند تا تشنه شود و شربت میل نماید و فائده کلی دارد و در این
مرض دارد نوع دوم داء الکلب و این جنونیست که از گزیدن سگ دیوانه حادث میشود علامت
او غضب مختلط بلعب و ملائمت و نفور از عکس مالیدن چنانچه عادت کلاب است علاج آنست که
فصد نمایند و شربتها و غذاها سرد و تر دهند و مسهل بجوز دفع زرد و روغنها در بینی مالند
از روغن کدو و مانند آن و مایاد رنگ و آبی و سیب بوی نمایند و سبزه و آب روان دیدن فایده
دارد نوع دیگر صبار اکویند و او لفظیست سوریانی و معنی او جنون سوداییست در فارسی
افراط یا برسام حار میشود علامت او بیخوابی و خواب مضطرب و اندوه و بر جستن از
خواب بنوعی که وهم شود که خفته کرده اند و نسیان و جواب غیر شبیه بسوال و سرخی چشم
و گاهی آب رفتن از چشم بغیر اراده بسبب بیخوابی بسیار علاج او علاج برسام صفراویست
یا زیاده تر ترطیب در شربت و غذا و واجب آنست که اطراف او را اکثر اوقات
به بندند تا اضطراب ننماید دیگر آنکه مواد میل به اطراف نماید بواسطه بستن نوع دیگر
رعونت و حمق است این نقصان و بطلان افعال فکریه است و احوال این شخص شبیه
آنست که بجاست که خرف شده و سبب او برودت و یبس است که بر وسط دماغ
عارض شده یا برودت با ماده بلغم در تجاویف در امره علامت او خشکی دماغ و
بیخوابی و افراط وهم علاج آنست که چیزهای گرم مثل ارزن بر سر گذارند و حمام
و آب گرم بر سر ریختن نفع کلی دارد و تنقیه بدن بحب افتیمون نمایند و روغن بابونه
و بادام و روغن سداب در سر مالیدن و غذا گوشت مرغ فربه و نخود آب که در او
دارچینی و خولنجان و زعفران و حلوا و فالوذجات که از قند باشند و بنفشه و بابونه
و روغن خیری و روغن گل طلا ساخته بر میان سر شیر گذارند فصل نهم در کابوس
در کابوس این مرضیست که میکند در خواب که چیزی گران بر بالای او نشسته او را
گرفته بمرتبه که نفس او تنگ میکند و او از نطق ممنوع میشود و حرکت او بر طرف میگردد او
مقدمه است بمرض مثل دوار و دایم که مقدمه سکته میشود و سبب او ارتفاع بخارات

و خون را غلیظ کرده است که بمقدم دماغ رفته و آنجا قرار گرفته و این چند نوع است نوع
اول که از بخارات خون غلیظ شود علامت او سرخی روی و چشم و بسیاری خواب علاج
او فصد قیفال یا اکحل و اگر مانعی از فصد باشد حجامت بر پس سر یا بر ساق پا نمایند و شربت
سکنجبین و آب انارین و آب غوره و تلیین طبیعت به آب تمر هندی و الو بخارا و جلاب
کنانیدن سبب ... اختیار نمایند و طلا از صندل و گلاب بر سر نهند و معده را بشربت
سیب و رب آبی قوت دهند و غذا مرغ گوشت که حق او سماق یا آب غوره سازند
نوع دوم که از بخارات بلغم شود علامت او بلادت حواس و بسیاری آب دهان
و آب بینی و کاهلی بدن علاج اسهال بلغم بحب قوقایا نمایند یا حب بر ... حب سازند ایارج فیقرا
درم محموده دانگی شحم حنظل ربع درم افتیمون ثلث درم کتیره نیم درم باب کرفس حب سازند
و در وقت سحر اختیار نمایند و گلقند هر روز چهار مثقال یا پنج قاشق گلاب یکهفته مداومت
نموده فایده دارد و آبی که در وی عود و گل جوشانیده باشند از آن مسل نمایند و باقی علاج
صداع و دوار بلغمی چه بینند نوع سیم کابوس سودائی علامت او بسیاری فکر و قلت نوم و
غور چشم و تخیل چیزها سیاه علاج استفراغ بشربت افتیمون و آب پنیر نوع چهارم کابوس
از سرما قوی یا از بخارات و نیز دیگر نوم بخار بسر رسد پس منقبض میشود و دشوار در دماغ
السبب ماده که آنجا جمع شده علاج استعمال روغنها گرم قابض مثل روغن آس و روغن زعفران
طلا یا فصل دهم در صرع و در لغت انداختن است و بیونانی ... گویند یعنی صبیانی
زحمت آنکه صبیان را بسیار عارض میشود بسبب رطوبت دماغ ایشان و ضعف اعضاء
و تناول غذاها که بغیر ترتیب میخورند و از این گفته که بعضی از آدمیان توهم میکنند که این خلل
از جن است و غیر واقع است و سبب صرع سده ایست که عارض میشود در بعضی از بطون
دماغ یا در مجاری عصبهای محرکه مر اعضا را از اخلاط غلیظ لزج پس منع میکند روح را
از سلوک طبیعی در بطن دماغ و مجاری و تشنج جمیع بدن میشود و حادث میگردد صرع و فرق میان

سکته و صرع آنست که در سکته سده تمام است و اینجا سده غیر تمام علامت آنکه این مرض
خواهد شد پیش از گرفتن معلوم میگردد که المی یا ثقلی در دماغ در ذات حواس و سر
گشتن و حرکت زبان بغیر نظام و عادت و زردی روی و تخیلات فاسد و کرخی و این انواع است
نوع اول صرعی که از ماده بلغم شود در سر علامت او بلادت حواس و بسیاری آب دهن و بینی
و کف بر دهان در حالت صرع و سفیدی رنگ روی و کاهلی و سستی در بدن علاج اسهال و تنقیه
دماغ بدین حب ایارج فیقرا درم شحم حنظل دانگی محموده دانگ و نیم تربد نیم درم و اسطو
نیم مثقال نرم کوفته حب نموده در وقت سحر اختیار نمایند و هر روز این جلاب اختیار
انیسون بادیان از هر یک مثقالی بادرنجبویه دو مثقال انجیر چهار عدد گلقند هفت مثقال
مثقال قند شربت است و بعد از آنکه چند روز این جلاب خورده باشند این مطبوخ فایده
دارد هلیله زرد منقی پنج مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال بسفایج نیم کوفته دو مثقال
خودوس سه مثقال گل سرخ بنفشه افتیمون بادیان از هر یک مثقالی تربد نیم کوفته مثقال
سوسن تراشیده دو مثقال بجوشانند و شش ده مثقال شیرخشت در وی حل کرده شیر گرم
و سکنجبین عسلی که از سرکه عنصل ساخته باشند با گلقند عسلی اختیار نمایند و اطراف
ببندند و در آب گرم گذارند یا آبی که در وی بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده با
نهند و حجامت بر ساق پا گذاشتن فایده دارد و سر را بروغن مورد و روغن سنبل
یا سمین چرب کنند و غذا ماش مقشر و نخود گرفته و اگر گوشت بجهت آنکه ضعف بود
از حیوان سریع الحرکت سازند از عصافیر یا دراج و دارچینی و انیسون و اندک
خشک در غذا اندازند و این معجون فایده کلی دارد دارچینی و فلفل زنجبیل سنبل
یک سه مثقال اسطوخودوس و اکر از هر یک چهار مثقال غاریقون مثقالی نرم کوفته
مثقالی عسل کف گرفته آمیخته نمایند شربت مثقالی تا دو مثقالی اختیار نمایند
نمایند شربت سکنجبین که در وی آب کامه و جبن و عاقرقرحا اندکی آمیخته باشند
کنند و کماهی استنشاق نمایند و سداب و عود صلیب دایم پیش بینی دارند و

کم اجتناب نمایند از چیزهای سرد و غذاهاء بارد و اشیاء منفخ مثل پیاز بقیر و خردل و کندناد
و باقلی و شراب و بویهاء مثل گوگرد و لعنت و غیره از جهت آنکه در حال مادهٔ صرع را حرکت
می آرند و تخصیص از خوردن کرفس حذر نمایند **نوع** دوم صرعی که از ماده سودا شود
علامت او لاغر بدن و بسیار چیزی خوردن و خفقان در دل و بر زبدن او و کف
ترش در دهان و قلت نوم و فریاد کردن علاج فصد اکحل نمایند و بعد از یک هفته مطبوخ
افتیمون و مسهل نمایند و شربت از عرق گاوزبان و بیدمشک و گلاب و تخم ریحان دهند
و غذا گوشت مرغ فربه که در آب او اکرا و اسفاناخ و کاهو باشند و آب پنیر با سکنجبین
افتیمون و شربت سیب فایده دارد و معجون نجاح بر تنول سازند هلیله سیاه و پوست
بلیله و امله از هر یک پنج مثقال بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس از هر یک سه مثقال لاجورد
دو مثقال درم غاریقون از آرد پنیر موشه گذرانیده دو درم با دو مثقال [?]
ادویه را کوفته و بیخته به عسل دو پنج مثقال علی آمیخته نمایند شربت دو درم تا دو مثقال
اختیار نمایند و گلاب بر روی پاشیدن و بوی صندل و گلاب فایده دارد و غذاها
که سودا حاصل شود مثل بادنجان و گوشت گاو و عدس و گوشت آهو اجتناب نمایند
و داروها که در صرع بلغمی مذکور شده بدان مشغول نکنند **نوع** سیم در صرع دموی علامت
او سرخ رو و برآمدن رگهای و گاهی دردسر گرفتن از پیش خون روان شدن علاج فصد اکحل
اگر قوت و محل باشد والا حجامت از ساقها و از پیش خون روان ساختن و شربت سکنجبین
آب انار پزند و غذا مرغ سازند و آب غوره مسهل نمایند و بعد از دو هفته یک هفته مطبوخ هلیله
اختیار نمایند شربت لیمو و شربت زرشک فایده دارد و کاهو و انار و ابی و سیب مسهل نمایند و
صندل با گلاب سوده پیش بینی دارند و روغن گل و گلاب و اندک سرکه بر سر ریزند و
اجتناب از حلوا و دوشاب و شیر و گوشت و چیزها که از و خون حاصل شود نمایند و اگر
ماده مانده باشد ماء الجبن و شربت افتیمون اختلاط نمایند **نوع** چهارم صرع ریحی است و اگر از صفرا
شود علامت او کرب و اندوه و تشنج و اضطراب و قرحا و اختلاط عقل و زردی رو و چشم

و آنچه حادث میشود باطفال که ام الصبیان میگویند ازین قبیلست از جهت آنکه این مرض با...
بیبت و اندوه عارض میگردد علاج استفراغ صفرا بمطبوخ افتیمون و قرص تباشیر در شیب...
و آب ورد و شربت لیمو و آب انار بین و مالیدن اطراف بآبی که درو بنفشه و سبوس گندم جوشانیده
باشند و بعضی از اطبا در مرض اطفال امر فرموده اند باشیای بارد رطب و ازین و شیر بر سر به
نیه آمیخته بر سرش میر گذارند و اگر مرض و شیر خواره باشد و طفل اصلاً شیر انگشت ننماید
که طفل شیر آدم خورد شربت نارنج با چهار عرق که گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاو
زبان و عرق کاسنی از هر یک دو قاشق و ده مثقال قند و تخم ریحان یکمثقال اختیار نمایند در
تابستان در سردابه و خانه معتدل الهوا طفل و شیر دهنده را انجا منزل سازند و در
زمستان هم خانه باعتدال باشد و جماع ریان دایه شیر را اسد میسازد و کودک را ...
دارند که آواز بلند و آواز درشت دور از سرما و گرما سخت نگاه دارند و اگر طفل آ...
داشته باشد شیره خرفه دهند و اگر آب بسیار میلی نمایند در آب ادطبا شیر و کتیره اند...
کشیر دهند و شربت لیمو دهند و اندک مار فین بنفش بشیر سوده دهند و جا و شیر ...
بید مشک گلاب و روغن گل آمیخته در شکم طفل مالند و بر باقی اربعه دهند ...
آن حنظیانه حب الغار مر صافی زرد آوند طویل از هر یک ... و ... گرفته نرم کوفته ...
وزن آن عسل آمیخته نمایند طفل را مقدار نخود در شیر حل کرده دهند و شیر دهنده ...
نیم مثقال مسلما ایند و سنداب را دو مثقال نرم کوفته در لته بسته در پیش بینی طفل
دارند و عود صلیب را در گردن کودک بسته نگاه دارند و شربت ایارج الاصول ...
بر مجموع حب پوست بیخ بادیان چهار مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال پوست بیخ ...
مثقال انیسون دو مثقال بادیان نیم کوفته سه مثقال بجوشانند و با دو چار یک قند ...
آورند و هر روز یک قاشق شربت بالائی یک قاشق آب آمیخته هم شیر دهند و هم شیر ...
را دهند و بر گرده طفل زرده تخم مرغ و روغن گل بهم آمیخته گذارند و اما مرض ...
... باشد اول مرضی که اشتراک معده خاصه دهن که گرسنه باشد و احساس ... ریکها کرد...
و انتفاخ بیجرین و حادث میشود حالتی که گو ملاحظه کرده اند پس ازان مرض میگیرد ...

شود علامت او اختلاج معده و
خفقان و کندرن معده

فریاد میکنند در ابتدای گرفتن علاج معده را بقی پاک سازند و حب ایارج سه مرتبه میل نمایند بعد
دو درم و معده را بشربت سیب و مصطکی قوت دهند از سیب هفت مثقال و مصطکی کوفته بیخته
آمیخته درم و گلقند شکری با حب فایده دارد و این طلا بر معده گذارند سنبل گل سرخ مصطکی
کندر از هر یک دو مثقال نرم کوفته بشراب یا گلاب آمیخته بر معده نهند دیگر حیلۀ نمایند
بدین طریقه که رشته بر دهن و صبر آلوده ساخته در وقت گرفتن تا محلی که بعد از گرفتن
بشور خفو باز آید در حلق او فرستاده حرکت دهند و اگر قی آرد بهتر و الا فایده دارد دوا اماش
نیفرا چند شب میل نمایند دیگر مرض بهشت اگر دستها و پایها و ساقها میباشد علامت
او احساس با رتفاع آن بخار از ان عضو چشمها کشیده مانده و آب چشم و تغیر رنگ مایل
بسودا و آمدن بول بغیر اراده و بر گشتن انگشت پا و دست علاج در وقت نوبت
بالای آن عضو را پیش از انکه بگیرد محکم ببندند و در غیر نوبت بالای بسیار دز مایند که محکم
بمالند و این طلا بر آن عضو که بخار ازو می داند گذارند سداب جبین فلفل از هر یک
دو مثقال فرفیون مثقالی عسل بلادر اندکی نرم کوفته بعسل بلادر با زفت آمیخته
گذارند آن عضو را اگر جراحت سازند طلا را ببندند شاید و بغیر جراحت هم توان گذاشت
و بعد از طلا اگر خلطی غالب باشد استفراغ آن نمایند و معجون مثرودیطوس و تریاق اربعه
نفع دارد و از غذا های غلیظ ملاحظه نمایند و گوشت کبک و گوشت مرغ و امثال
این نوع غذا ها میل نمایند دیگر حادث میشود مرض بهشت اگر رحم علامت او احتباس
حیض و بیشتر این مرض در وقت حمل میشود و بعد از انکه حمل بر آید بیشتر این مرض
بشکم بر باید علاج در وقت غیر حمل باشد ادرار حیض نمایند و علاج امراض رحم نمایند
دیگر حادث میشود مرض بهشت اگر طحال علامت او باد و نفخ طحال و درد و صلابت او
علاج او اصلاح طحال و دفع ورم و صلابت و آنچه در علاج طحال مذکور شده بدان
طریقه علاج نمایند دیگر حادث میشود مرض بهشت اگر مراق بسبب سده که در عروق
درشت فاسد میسازد خلط و بخار آن مرتقی میشود بسوی دماغ علامت او حشای ترش و
نفخ و اضطراب در مراق و قی طعام غیر منهضم علاج او مثل علاج مالیخولیای مراقی فصل

یازدهم در سکته حالتی است که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس معطل شود و گاه بود که
تنفس نیز در نتوان یافت و سبب او سده تامست در بطون دماغ و وجع حادث
در سر ناگاه و خواب گران و دندانها برهم مالیدن در خواب و خواب پریشان و دوا[ر]
و ظلمت و تاریکی چشم و سردی اطراف و حرکت اعضا و بول کبود رنگ مایل بسیاهی و
رسوب مثل سبوس و کابوس مقدمه اوست و انواع او سه است نوع اول در سکته که از
خلط غلیظ بلغم لزج شود علامت او آب دهان و آب بینی و بیاض لون دمی باشد یا غلیظ
و کف بر دهان و این بدترین انواع سکته است و علاج که گفته اند با غلط اینا باشد و نفس معلوم
نشود مثل مرده باشد استدلال حیات او بر زندگی او با آنکه صوف پاره در پیش بینی او
نهند یا طرفی پر آب بر سینه بگذارند و ملاحظه نقل و جنبش نمایند و در این قسم امید صحت و
جالینوس گفته که دفن نکنند صاحب سکته را اگر بعد دو روز بلکه تا پنجاه ساعت توقف نمایند
علاج سر را بجز بای که بوی گرم دارد مثل مشک و سداب و قرنفل تسخین دهند و گشنیز
چند بید ستر و فلفل [illegible] دارند کوفته تا عطسه آید و بابونه و پودینه و اکلیل و
قرحا از هر یک قدری بجوشانند و گرم بر سر گذارند و آشنه بر دهن گرم مثل روغن
آلوده ساخته قدری را با [illegible] در دهان او فرو [illegible] شاید [illegible] و آهن یا
[illegible] از بالا طاقیه گذارند بر [illegible] از سکته امید هست که خلاص یابد و تحبین
بید ستر [illegible] کوفته اگر آمیخته بعد از آنکه سر او را تراشیده باشند گذارند و حقنه
قوی نمایند و اگر بعد از عمل شعور آید از تریاق اربعه که در [illegible] مذکور شده دهند
و افتیمون کوفته بعسل معجون ساخته میلها بند و غرغره سکنجبین که در و تحبین حل کرده
نمایند و روغن گل با روغن سوسن و غیره که در و فرفیون و تحبین
آمیخته بمواضع در رگهای پس سر و پشت و سیر آن مالیدن نفع کلی دارد و غذا گوشت
بچه و عصافیر و کبک با نخود سیاه و قلیه خشک و از شربتها عسل و ماء العسل که
[illegible] نقل و جوز بوا و فلفل و دار چینی و اندکی مشک باشد و اگر [illegible] میل

یا اندکی شراب کهنه گفته اند شاید و حب ایارج فیقرا که در و شحم حنظل بود
فایده دارد و شربت از ماء الاصول سازند و اطریفل کبیر مثقالی چند روز بشربت ماء
الاصول بیست و چهار روز گفته اند مداومت نمایند تا تمام از توهم آنکه فالج و لقوه نشود
خلاصی یابد باذن الله تعالی **نوع دوم** در سکته که از ضربه دموی شود علامت او سرخی
روی یا سیاهی و ستبری نبض چنانکه گوئیا خفه بوده اند و بر ابدان رگها و عروق پیشانی
و امتلا دان بنوعی که گویی در خواب بوده باشد که حس و حرکت ندارد و نفس بغیر غطیط علاج
فصد قیفال در حال از خون بسیار گرفتن و حجامت ساقین اگر مانعی باشد و توتیه سر
بصندل و گلاب و اندکی سرکه طلا سازند و فصد سر بینی و عمل لین و هرگاه بهوش آید
شربت نیلوفر شربت ماء الاصول با آب انار دین یا آب تمر هندی حل ساخته مقدار هفت
مثقال مناسب حال انکس دهند و شربت سکنجبین و گلقند که در و عود و مستکی آمیخته باشند
در آخر این مرض مناسب است و اگر ضعف باشد نخود آب که در وی گوشت مرغ باشد و گوشت
تیهو و کبک اختیار نمایند **نوع سیم** در سکته که از ورم دماغ شود علامت او تپ و
ثقل سر و اختلاط عقل و درد سر که لازم ورم دماغ است و سکته که بسبب سقوط شود از زمین
نیست که از و درد دماغ و ورم حاصل میشود علاج او علاج ورم دماغ چنانچه در سرسام
گذشت و استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و بعد از تنقیه بدن ماء العسل یا گلقند
اسطوخودوس و گلقند هفت مثقال در آبی که در و گل سرخ دو مثقال و گل خطمی یک مثقال و
بادیان [illegible] جوشانیده باشند میلنانیده غرغره بسکنجبین عسلی نمایند و اگر غشیان بود قی
بآب ترب کنند و اجتناب نمایند از غذاهای غلیظ که دیر هضم شود و غذاهای لطیف که
از گوشت مرغ و کبک و عصافیر و تیهو و مطبخه کدو و ترنجبیل و شراب کهنه گفته اند نوع
اندکی بدین تدبیر امید است که از سکته خلاص شود **فصل دوازدهم** در فالج نام کرده اند
اند این مرض را بدین نام جهت آنکه بدن را بدو نیمه میزند نصفی صحیح و نصفی علیل
فالج در عرف بطلان حس و حرکت نصفی از بدن بود در طول و سبب آن رطوبت فضله

از فصد
و بستن ساقها و بازوها محکم از جهت جذب ماده
و هوش آید مغز روغن گل و گلاب و سرکه بر سر

رطوبتی بود از بطون دماغ یا اعصاب آن جانب پس منع قوت حس و حرکت را از آن نفوذ
در آن دیار نفوذ کند لیکن اعضا بواسطه فساد مزاج ببردی و تری متاثر نشود و گاه باشد
که افعال طبیعی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس عضو لاغر ظاهر گردد و گاه باشد که هر دو
جانب بدن را فرو گیرد و تمام بدن غیر روی مفلوج پذیر بود و این شش نوع است نوع
اول که از بلغم حادث گردد علامت او استرخاء شقی از بدن و بطلان حس و حرکت و
پیدا شدن او بیکبار و سفیدی قاروره و خامی و غلظ آن علاج تا چهار روز بر ماء العسل
عوض آب و غذا اقتصار نمایند و بعد از چهار روز در صباح بر بیخ و حب جلابی ده مثقال بادیان
نیم کوفته ده درم در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده با هفت مثقال گلقند آمیخته
میلانیدند و بقراط گفته که فالج قوی که در فصل زمستان و بلد بارد در طب و سیران را
واقع شود علاج پذیر نیست بلکه ضعیف اگر باشد علاج او تعذری دارد و تا چهارم گفته
اند دارو قوی ندهند جهت آنکه صاحب فالج پر خطر است که فجاءة شود اگر علت ضعیف بود
بلکه تا هفتم ملاحظه نمایند و بعد از آن اگر طبیعت قبض باشد حقنه نمایند بر موجب سنامکی
پنج مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال قنطوریون دقیق سه مثقال بابونه دو مثقال تخم شبت
چهار مثقال بیخ سوسن چهار مثقال انجیر عدد ده تخم معصفر نیم کوفته هفت مثقال بادیان
نیم کوفته دو مثقال انگور شفا سه مثقال تخم حلبه پنج مثقال تخم بیدانجیر نیم کوفته چهار مثقال
ادویه را در دو کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده عسل ده مثقال قرا قرت
پنج مثقال آلکامه یک قاشق شیر خشت پانزده مثقال بوره دو مثقال غاریقون ده مثقالی حل
روغن زیت سه مثقال اضافه نموده تا سه نوبت عمل نمایند و اگر روغن زیت میسر نشود
او پنج مثقال ماء کرفس یا آب بادیان یا بماء الاصول دهند و ایارج فیقرا مقدار یک
یا با تخم حنظل دانگی و غاریقون نیم درم حب نموده و در وقت سحر میلانیدند و از ترا
کبیر نیم درم یا از مشرود و لطوس بابلی که در دنبا نخواه و شحبت و سذاب از هر یک
جوشانیده باشند چهار روز بر بیخ طریقه مداومت نمایند و غذا نخود نیم که در آب
کوفته

حب مسهل

[illegible] زیره و دارچینی و زنجبیل باشد و چنین یکهفته کند تا اثر نفع در بول ظاهر
گردد و این حب ارند ترید و صبر از هر یک درم حب النیل نیم درم تخم حنظل دانگی نمک
هندی سنبل درم نرم کوفته باب کرفس حب سازند یکشربت است در وقت سحر اختیار نمایند
بعد از آن چهار قاشق آب گرم بیاشامند و در روز دویم از شوربای کبوتر بچه یا کبک
یا مرغ که با نخود پخته باشند و شبت و خولنجان و دارچینی داشته باشند بیاشامند و سه روز
راحت نماید و هر روز هفت مثقال گلقند بماء الاصول اختیار نماید بعد از آن مسهل قوی مثل حب
منتن یا حب فرفیون یا حب شاهتره بر این موجب ترید سفید پنج درم صبر سقوطری ده درم زنجبیل و
قنبیل و نمک هندی از هر یک مثقالی دار فلفل و عاقرقرحا از هر یک درم فانیذ سه درم کوفته
و بیخته با باب گندنا یا آب کرفس مقدار سه درم ازین ادویه حب سازند و در الحوم و بعد از آنکه
تنقیه بدن شد گوشت کبوتر و گوشت صید برادر و ناهای گرم فایده دارد و غرغره بدین ادویه
نمایند و سعتر و افسنتین و مرزنجوش اجزا برابر بکوبند و قند ده مثقال در آب گرم یک پیاله
والکامه یک قاشق همه را آمیخته بعد از آن غرغره نمایند و اگر اندکی صبر مخلوط سازند
فایده دارد و سعوطی که درین مرض فایده کلی دارد اینست جاوشیر مرزنجوش سنبل فلفل
دار فلفل چند بیدستر فرفیون برابر از همه بگیرند و نرم کوفته با شیره شتر با سرکه تر
سازند یکشبانه روز و صاف نموده یک قطره در بینی چکانند و پشت و اسلی کردن و بینی با
برد و غن سپاهرانه قسط و یاسمین و روغن بیدانجیر و روغن سنداب و روغن سپاهرانه آنست
صفت آن بگیرند سپاهرانه قدری و بادام تلخ قدری هر یک را جدا بکوبند و باز بهم آمیخته
بکوبند و روغن آن بگیرند و استعمال کنند صفت روغن فرفیون بگیرند روغن زنبق هفت مثقال
و موم مثقالی موم را در روغن حل سازند و یکمثقال فرفیون نرم کرده بدو آمیخته نموده
مریض را در ابزنی که در ولو دینه و قیصوم و بابونه و غیره جوشانیده باشند در آرند و
بخرقه اعضاء که الم دارد بمالند تا سرخ شود بعد از آن ازین روغن بمالند و ازین معجون
هر روز مثقالی اختیار نمایند صفت آن اینکه بیست درم زنجبیل و زیره از هر یک

حب شاهتره

غرغره جهت فالج

سعوط جهت فالج

روغن سپاهرانه

روغن فرفیون

معجون جهت فالج

هفت درم نرم کوفته با صد مثقال عسل آمیخته نمایند و مرباء ایکر درین مرض فایده تمام دارد
و حب صنوبر کبار مقشر با عسل جمیع امراض که از رطوبت باشد نفع دارد نمک سیاه و بوره
روغن زنبق یا روغن زیت در حمام در بدن مالند و اگر فلفل سیاه و چند بید ستر در روغن
زنبق یا روغن زیت نرم کوفته آمیخته نموده در عضوی که الم دارد مالند و اگر صحت قوه اشتها
غذا شود نخود آب که در وی گوشت کبک و گوشت کبوتر و گوشت خرگوش و قلیه خشک
مطجنه که در وی دارچینی و زنجبیل و غیره باشد و آبکامه و همچنین بگوشت مملحا اینند و اگر
این تدابیر مذکوره تاثیر نکنند ایارج حب کبار مثل ایارج ارکاغانیس و ایارج لوغاذیا
و ایارج جالینوس در فصلین معتدل اختیار نمایند و تبدیل مزاج بمعجون بلادر نمایند
صفت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله از هر یک ده درم سعد کوفی و سنبل
کندر و ایکر و فلفل سیاه و زنجبیل و عسل بلادر از هر یک پنج درم دار فلفل نرم کوفته
و بیخته بروغن گردکان چرب سازند و باسه چندان عسل کف گرفته آمیخته نمایند
شربتی درم تا مثقالی اختیار نمایند و تریاق فاروق اگر یافت شود خوردن آن
نفع کلی دارد درین مرض نوع دویم فالج که از خون سوخته سودائی بود علامت
او تقدم تدبیر مسخن بجفف و تقلص عضو مفلوج و حمرة بول علاج اگر در خون کثرت بوده
باشد چند دفعه فصد نمایند و بعد از آن بمعجون مشرودیطوس مداومت نمایند و اگر حرارت
و یبس غالب باشد استعمال مرطبات مثل آب شعیر و آب کاسنی و سکنجبین و غذا انار طلب مثل
شوربای مرغ فربه که در وی اگر داسفاناخ و آب انار بین باشد و بر سر او روغن گل و
اندکی سرکه بهم بجوشانند و طلا سازند ابن ذکریا گفته که عورتی را فالج بود و بول رنگین
و یبوست برو غالب بود شربته از الوی بخارا و تمر هندی که با آب آغشته شده بود
بوی دادم و تابستان بود او را فرمودم که در آب خنک در آید مزاج او بحال خود
باز آمد و چون هوا سرد شد بادویه گرم علاج یافت نوع سیم در فالج که حادث از
ورم نخاع شود علامت او درد و تمدد در پشت علاج او فصد و کذا حقنه طلا با موافق

مرباء ایکر

معجون بلادر جهت مرکبی

بر ناخن مثل این طلا اکلیل الملک بنفشه از هر یک سه مثقال جاوشیر و مقل از هر یک دو
درم مغز قلم گاو حب بری از هر یک هفت مثقال عسل چهار مثقال اکلیل بنفشه را نرم کوفته
و جاوشیر و مقل حل ساخته لیکن که در روغنها را گداخته و موم دو مثقال در وی گداخته
همه را مخلوط ساخته بر پشت جهت ورم نخاع گذارند چهارم فالج که بسبب سقطه
و ضربه حادث شود اگر بعد از دو دفعه واقع شود علاج که گفته اند اگر بعد از دو روز
یا بیشتر واقع شود علاج فصد است یا مسهل و پرهیز و شربت سکنجبین دیگر اشتن طلاها
و ضمادهای محلل که در وی تخم حلبه و بیدانجیر و بنفشه و موم روغن گل باشد فایده دارد
و اگر بر حالت خود بماند و تفاوت نکند پس علاج او مشکلست و اکثر فالج که بسبب قطع عصب
که بر عرض واقع شود مطلقا علاج ندارد نوع پنجم در فالج که بعضی اعضا رفع نماید بر
سبیل بحران و اکثر این حال در قولنج میشود علاج آنست که روغنها که طبیب ذکر نمود مانند
مثل روغن شبت دو جزو دو بنفشه جزو بهم آمیخته در عضو مالند یا بوبت در جنت
خیار نرم کوفته سه روز طلا سازند و از این روغنها اگر قدری مخلوط سازند بهتر و شاید و آب
بادیان در وی بوبت درم فلوس خیار چنبر حل ساخته یک مثقال با دام آمیخته چند روز
میل نماید یا ترنگبین بیست درم در شش تا شش گلاب حل کرده اختیار نمایند و غذا
گوشت مرغ و نخود نیم کوفته شکسته و مغز تخم کاو حیره و شبت علاج نمایند بادی
که بعد از حصبه در باد و لشت عارض میشود بهمین طریقه که مذکور شده نوع ششم
فالج که حادث گردد از یبوست علامت حدوث او آنست که اندک اندک پیدا
گردد و بدشواری حرکت نماند و استفراغات مثل آنکه قی نمایند بعنف یا لوت و بیداری
و جوع و تب تیز از اینها بسبب یبوست حاصل میشود و این نوع گفته اند نیک نمیشود الا
ماشاء الله تعالی مگر آنکه صبی یا جوان باشد که نادر است نیک شدن علاج ترطیب
بدن و عضو بانواع مرطبات مثل لبن اتن و شیر بز و آب شعیر و لعاب حب سفرجل
شربت بنفشه دهند تا یبوست تسکین یابد بعد از ان ادویه گرم و معجون ها و دهنها

در عضو مفلوج مالند و بعد حب تنقیه نمایند فرفیون سکنجبین غاریقون شحم حنظل مقل از هر یک درم
جوشیر سه درم مقل را به آب کنند تا حل سازند شربتی دو درم و نیم و اگر ضعیف بود مقدار ...
اختیار نمایند و این سفوف مناسبست زراوند طویل دو مثقال فلفل سیاه دو مثقال
و نیم نبات دوازده مثقال نرم کوفته هر روز اندکی میل نمایند و بعد از استفراغ نخجه
بر آتش گرم ساخته بر عضو مفلوج گذارند بر عضله و بعد از آن روغن فرفیون و شبت و
بابونه مالند و این ضماد گذارند تا عصب را گرم سازد عاقرقرحا موم زنجبیل فلفل از هر یک
درم فرفیون و جند بیدستر از هر یک دو درم نرم کوفته به روغن حب الغار و بابونه گذارند تا
عضو را گرم سازد **فصل سیزدهم در خدر** در خدر معنی او باطل حس لمس باشد و عوام
اندام را که خدر شود گویند در خواب است و حادث میشود در حس لمس بطلان یا نقصان و
سبب او امتناع نفوذ حساسیت از سلوک در اعضا و انواع او پنج است **نوع** اول
بسبب ضغط عارض میشود مر عصب را مثل آنکه بران عضو نشسته باشند علاج تغییر عظم بموضع
او یا عضو بمحل او بر نهد یا هیئت جلوس و نشستن را تغییر دهند **نوع** دوم حادث میشود
خدر بسبب سده که واقع گردد در عصب از خلط غلیظ بارد خام علامت او کاهلی و سستی
بدن و گرانی حواس و کدورت او و سفیدی لون علاج تنقیه عصب کنند به حب ایارج یا حب قوقایا نمایند
و بلغم ... و شربت سکنجبین بزوری و حمام فایده کلی دارد و اعضاء او بمالند و در بدن او
روغنها ... مثل روغن قسط و غیره مالیدن فایده دارد و از معجونها گرم مثل معجون بلادر
و غیره و غذا اناء از آب نخود و اگر ضعف باشد گوشت کبک و گوشت مرغ سازند و
نمایند از سرد خوردن نمود از طعام **نوع** سیم در خدری که از غلبه خون حادث
علامت او سرخی روی مایل بود او بر آمدن رگها علاج فصد نمایند و تقلیل غذا او بعد از
چند روز مطبوخ هلیله اختیار نمایند و اعضا را طلا سازند بدانچه او را سرد
سازد مثل روغن گل و سرکه و صندل و اگر حرارت بسیار غالب بود اندک کافور آمیخته
نمایند و غذا اش سماق یا آب غوره قتق سازند که از مرغ پخته باشند **نوع** چهارم
خدری که حادث شود از غلظ جوهر عصب بارد علامت او غلظ عصب و نفخ یا فتور

حب نافع مفلوج

سفوف نافع مفلوج

کوتاه از جهت زوال سبب علاج نرم ساختن عصب بروغنهاء کرم و آب کرم و اعضا را مالیدن
تا عریض شود بعد از ان بروغن شبت و روغن فرفیون چرب ساختن نوع پنجم حذری که
از زبون پوست شود علامت او جفاف و یبس کوزدن عضو روغن را در حال علاج ترطیب در غذا
و اشربه و در حمام که آب شیرین باشد در آمدن و بعد از ان روغنها دایم مالیدن وگاهی حذر
بواسطه سموم وگزیدن عقرب وغیره میباشد علاج خوردن تریاق و آنچه منفعت هم باشد دیگر
گفته اند که حذر هرگاه قوی گردد فالج میشود بفالج وگاهی اختناق رحم نیز منجر گردد بفالج باذن
الله تعالی فصل چهاردهم در لقوه و این علتیست که حادث میشود بغتة در عضلات روی
و چشم و ابرو و لب دایم عضو روی از یک جانب فرو کشیده شود و بجانب دیگر میل کند
و جریدن روی و چشم و ابرو و لب دایم منذر می گردد بلقوه و این دو نوع است نوع اول حادث
میشود لقوه از خلط غلیظ سرد علامت سستی جانب روی و ضعف حرکت و میل بجانب
صحیح و سزاوار آنست که کسی که لقوه شده او را علاج نکنند تا چهارم اگر علت قوی نباشد
و تا هفتم اگر علت قوی باشد صحت آنکه مبهم است که فجاه با شکفته نشود و اگر کوشش ماه گذرد
نزدیک نشود امید نیست بشدن این مرض علاج هر روز گلقند چهار مثقال افتیمون نیم درم
و مصطکی نیم درم با گلاب یا ماء العسل میلیناهند و مصطکی بخایند و غذا تا هفتم آب نخود
با روغن زیت یا روغن جوز یا شوربا ماهی کنجشک و بعد از هفتم ایارج یا حب شبیار یا حقنه قوی
نمایند و عاقرقرحا و زنجبیل بماء العسل کوفته آمیخته شیر گرم در دهان گیرند و روی را بآبی که در و سعتر
و بابونه و [illegible] باشند بشویند و سر بر بخار آن دارند و سنداروس بسوزند و سر بر بخار آن دارند
و در جانب روی که سست شده غالیه یا روغن سداب که در و فلفل و جند بیدستر کوفته حل کرده
باشند بمالند و اگر بخایند تا چهل روز نگذارند چیزی در بینی بچکانند و از چیزها که نفع کلی گفته اند
گوشت روباه و گوشت کنجشک و گوشت کوره خر پخته سازند و بخورند و بر سر طلا سازند که نفع
تمام دارد صبر و مر و حضض از هر یک درم زعفران ربع درم و خاییدن کنند و قرنفل فایده گفته
اند و جوز بوا در دهان نگاه دارند و منزل در خانه تاریک سازند و واجب حذر از هوای سرد و از

حب نافع تشنج

تناول طعام سرد و از گوشت شراب آب خواه زمستان و خواه تابستان و اتقوا علت
بحسن تدبیر خلاص یافته اند **نوع دوم** در لقوه که از تشنج یکی از شقین کج بجانب دیگر
کشد حاصل گردد علامت او ضعف حواس و کشیدن جلد پیشانی و کمی آب دهان علاج
آنست که سر را بروغن بنفشه یا بادام چرب سازند و شیر عورت بر سر ریزند و روغن کدو
بنفشه در بینی چکانند و غذا از نخود آب سازند و در حمام رفتن تقصیر نمایند و شراب نخورند
گفته اند فایده دارد و منع نمایند از غذاء گرم خشک و از حرکات متعبه و گاهی لقوه از آخر سرسام
از جهت یبوست میشود و این مهلکست علامت او آنست که اندک اندک نزدیک موت و
لا علاج گفته اند و گاهی حادث میشود ورم در عضلات گردن و می باشد از جمله خناق و
تابع اوست لقوه علاج آنست که روغن قسط و فرفیون در گردن مالند **فصل** پانزدهم
در تشنج در تشنج این علتیست که حادث میشود در عصب و انقباض عضو لیکن و در بهم
کشیدن آنچنانچه از انبساط و کشادن عاجز آید و تشنج اگر تمام بدن شود آنرا امتداد گفته
اند و انواع پنجست **نوع اول** در تشنج که از امتلا بلغم شود علامت او علامت غلبه بلغم
و تدبیرها که از دو بلغم حاصل شود بسیار است که بسبب افراط شرب شراب حادث میشود علاج
آنست که در ابتدا حقنه کنند و بعد از ان مقدار ربع مثقال از تریاق کبیر و تریاق اربعه
در آبی که در و زیره و شبت و انیسون از هر یک درم جوشانیده باشند و بعد شیر
بیلمایند و اگر قاروره رنگین نباشد ماء الاصول با ایارج مناسبست و اگر قوت قوی باشد
اندک ثانی بماء العسل یا آب نخود یا روغن زیت یا جوز یا سعتر و خردل و اگر قوت ضعیف
بود گوشت کم ان زند گوشت گنجشک و کبک و امثال اینها و ماء اللحم و بعد از تنقیه
حب منتن بر این نمونه حب سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر شحم حنظل تربد پوست هلیله
انزروت صمغها را آب کنند تا حل نمایند و باقی ادویه را کوفته حب سازند شربتی
دو دو درم تا دو مثقال و مبالغه در اسهال ننمایند و چند دفعه نمایند و اگر بعد از
حقنه یا حب یا شافه هیچ شی در رود تا ظاهر گردد شیر یا روغن زرد گاو یا روغن بادام

حب منتن

سازند

مدارند یا بالبعضی از چربی مخلوط سازند و مداومت بالگلقند نمایند از جهت تقویت معده
و شربت‌ها از عسل سازند و از کثرت شراب حذر نمایند و غرغره که در فالج مذکور شده نفع
دارد و اطراف دایم بمالند و روغنهای گرم مثل روغن سذاب و فرفیون و غیره بمالند
و در آبی که در وی بابونه و بنفشه و گل بادران جوشانیده باشند در آیند و در ریختن آب
روباه و کفتار را اگر میسر شود در حمام در آیند و آب کمتر ریزند و در ریگ گرم در آمدن
فایده دارد و از غذاء غلیظ اجتناب نمایند و علاج بعلاج فالج تا نیک شود **نوع دوم**
در تشنج که از غلبه دم شود علامت او حمرة و حرارت و اندوه باشد علاج فصد نمایند
و افراط ننمایند در اخراج خون بلکه مقدار آنچه بر باید داشت کمتر گیرند و آب انار ترش
و شربت سکنجبین و آب تمر هندی یا جلابی که مناسب دانند و غذا آش سماق یا آش غوره
که در شوربای مرغ باشد **نوع** سیوم در تشنجی که از استفراغ بسبب یبوست اعصاب
شود علامت او اسهال مفرط و افراط خون رفتن خواه برعاف یا بر سبیل حیض یا از
جراحت یا بسبب تعب و بیخوابی یا گرسنگی بسیار یا تب گرم که اندک اندک ضعیف میسازد
و این را تشنج یابس بد است مگر صبیان را شود که زود نیک میشود و در جوان نادر است
که نیک گردد مگر در زمان دراز علاج اگر تب باشد آب شعیر که در وی عناب و سپستان
پخته باشند یا کدو پخته باشند نفع است و لعاب دانه آبی و لعاب اسپغول یا روغن
بادام بجلابی که از بنفشه و تخم خیار و عناب و سپستان سازند میل نمایند و آب انار شیرین
یا روغن کدو و روغن بادام و روغن بابچه فایده دارد و در بینی روغن کدو و روغن
بادام و غیر آن چکانند و بنفشه و نیلوفر و بابونه و خطمی و کدو و پوست خشخاش جوشانند و
سر و بدن بآب آن بشویند و اگر تب نباشد شیر عورت و شیر خر [illegible] زمان
گرفته باشند دهند و براعضا که تشنج شده شیر عورت و شیر خر ریزند و بعض سر و لعاب
اسپغول و روغن بنفشه بادام بر سر مالند و غذا شوربای چرب که از گوشت گوسپند

جوانی یا بیر غاله یا مرغ سازند و اگر حرارت زایل شود و تشنج باقی ماند مرهمی که صلابت
عضو را نرم سازد بر بموجب بسازند کنجد مقشر و تخم کتان و تخم حلبه از هر یک جزو
بطارسه چو بهمه را نرم کوفته گذارند و جهد در ترطیب بدن نمایند و لبوب و اشربه
نوع چهارم در تشنج که از ورم گرم شود در عصب علامت او علامات اورام علاج او استفراغ
و تلیین طبیعت بخیار شنبر و تحلیل اورام بضمادهای محلل نوع پنجم در تشنج که از سرما
سخت شود و حدوث او که از برف و هوای سرد در آب سرد در آمدن سبب تقلص
عضلات بر سبب و این نوع کثر از منکوبیذ علامت او آنست که رنگ روی مایل
بزردی یا کبودی باشد و چشمان او کلانتر از آنچه هست نماید و نوعی باشد که گویا می خندد و
خواب کم بود و پیش آب بسیار آید و در ابتداء این علت درد پشت و سر و فواق باشد
علاج مثل علاج تشنج که از رطوبت و بلغم باشد نمایند نوع ششم در تشنج که حادث شود
بسبب موذی که بعصب رسد از جهت خلط تیز یا گزیدن عقرب یا مار یا شراب ادویه
ناک و از این قبیل است تشنج آنکس که قی کرده باشد غلط زنگاری یا آنکه حس معده او قوی
که چون زهره در زرده بدو رسد با سبب الاعضاء عصبانی مثل رحم یا تشنج بسبب دیدان ظاهر
گردد علاج منع اذی از عصب نمایند و صنفی از اصناف تشنج را نام میگذارند
امتداد و کزاز و فرق آنست که امتداد حادث میشود در عضله یعنی ماهی گوشت و تشنج
در عصب و سبب او خلط غلیظ لزج یا یبوست مجفف علامت او ثقل زبان و دشوار
جنبیدن فک و تنگی نفس و اصحاب تمدد و کزاز سیم است که در روز چهارم هلاک
شوند و اگر از روز چهارم گذشت نیک میشود علاج پذیر است علاج او حقنه است و
اسهال بحب ایارج فیقرا یا غیر آن از حبهاء مسهل و کزاز سبب را بخوردن آب
و بر دهن بادام و لعاب ابی و غیر آن بخلاف که از برگ گاو زبان و بنفشه و سپستان
و تخم خیره سازند ملینا یند و شیر بر بدن ریزند و آب گرم در آمدن فایده دارد و

امتداد و کزاز



ارزان

ازان بروغن بنفشه بادام در بدن مالند و شیر و شکر در روغن بادام خوبست و غذا نخود
آب بگوشت گوسفند جوان و ماهی که در آب تند و سفید باشد و علاج نمایند بعلاج تشنج
که از یبوست بود و سکنجبین را با آب حل کرده بروغن بادام میل نمایند **فصل** ششم در
رعشه و رعشه حرکت غیر ارادی که حادث میشود در اعضا که حرکت باراده دارد و فرق
میان تشنج و رعشه آنست که حرکت تشنج دایمی است و رعشه همیشه نباشد دایمی بلکه ظاهر میگردد
در عضوی دیگر یک عضو و این انواع است **نوع** اول رعشه که از برودت مزاج عصب را
شود پس سست سازد و بحد فالج نرسد چنانچه عارض میگردد پیران او کسی که آب سرد
بسیار خورده در غیر وقت و کسی که مداومت نموده بشرب شراب علامت او علامات
سوء مزاج بارد علاج گلنگبین عسلی با آب انیسون و بادیان و جوارش مصطکی و عود
مالیدن قوی اعضا را و مالیدن روغن قسط و جند بیدستر در آب عسل اندکی میل نمودن
حذر نمودن از امتلا و جماع و رعشه که از کثرت خوردن شراب شود علاج او ترک آن
نمایند و دماغ را بروغن گل و سرکه که خمر و روغن آس قوت دهند و منع نمایند گوشت
ارنب و عدس و جمیع آنچه خون را غلیظ سازد نفع تمام دارد و مبالغه نمایند در
خوردن ادویه مسخنه و اغذیه جهت آنکه رطوبت اصلی را فانی می سازد و جوز
[illegible] و حبة الخضرا و لب صنوبر کبار با عسل و فانید فایده دارد **نوع** دوم رعشه
[illegible] کرد از اخلاط غلیظ لزج علامت او بسیاری تناول از غذاهای [illegible]
[illegible] و ضعف حرکات ارادیه و کدورت حواس علاج کشودن سده با ایارج فیقرا اگر
[illegible] بخار لیمون سازند و دو درم اسطوخودوس بماء العسل و یک درم ایارج یا
[illegible] اسطوخودوس بیاشامند و گرسنگی و تشنگی نفع تمام دارد غذا گوشت کبک و
[illegible] و شوربای مرغ و غذا که بسیار چرب باشد مناسب نیست و باقی علاج حذر
[illegible] سیم رعشه که از ضعف و عجز قوت شود سبب علاج تناول مفرحات

رعشه بسبب خلط غلیظ

رعشه از عجز قوه

35

نوع چهارم رعشه که از یبوست مزاج یابس که بسبب تجفیف عصب گردد علامت او ضعیف و لاغری و خشکی و بوسهاء خوش و غذاء موافق مثل گوشت مرغ گوسفند جوان با دارچینی و بوسهاء خوش

نوع پنجم رعشه که از بیش بعض عضله و عضو علاج ترطیب بدانچه مذکور شده در فالج که از پیش

در رعشه که از ماده حادث شود علامت او تپ حرارت علاج فصد و اخراج صفرا و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار و غذا از ریزاج که در وی مرغ بچه باشد و قبق آب غوره سازند و حمام فایده دارد و چیزها سرد کمتر میل نمایند نوع ششم رعشه که حادث شود از المی که بعضله رسید مثل سرماء قوی یا سوختن یا گزیدن حیوان علامت او وجود سبب علاج او اگر بسبب سرما بود گرم باشد روغن زیت و عاقرقرحا و چند بیدستر بمالند و اگر از جهت سوختن بود لعاب اسبغول و سفیده تخم مرغ با دام و غیره آمیخته بمالند و علاج گزیدن در آخر کتاب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

فصل هفتم در اختلاج اختلاج حرکت موضعی باشد از بدن بخلاف و در عرف گویند فلان عضو می پرد و سبب او ریاح و بخار غلیظ است که در جهای بار شده و اگر دائم باشد منذر میشود بفالج و لقوه و در عضو صلب مثل انگشتان و عضو مثل دماغ اختلاج نمیشود علاج چیزهای گرم مثل ارزن و نمک گرم و غیره و مداومت بحمام گرم نمایند و خرقه درشت در ان عضو مالند و روغن قسط و روغن زنبق که در وی چند بیدستر آمیخته باشند مالند و طلا بر که کهنه که در وی بابونه جوشانیده باشند نمایند و بعد از ان بر دغن گل شبت گرم چرب سازند و نمک و از آب سرد و غذاء سرد غلیظ و نفاخ اجتناب نمایند و گلقند با بادیان رومی مناسب دانند و ماء الاصول و ایارج لوغاذیا و باقی علاج فالج نمایند فصل در لوی معلوم باشد که مردم را بواسطه بسیار خوردن طعام و قلت ریاضت بدن او ممتلی گردد و بادها و بخارها در رگها و عضلها

دفع لوی مانند بسبب تراکم عضلا

جمع شود و نولیتن را گران دماغ نماید و عضلها و رگها کشیده میگردد و بهمی بازد
و رنگ گردی و چشم سرخ میشود این علت را الوی گویند علاج استفراغ
معتدل و خون اندکی بر دارند و صفرا کم سازند و آب سرد میل نمایند تا اخلاط
را از رو شیدن نگاه دارد و سفوف از کشنیز خشک دو مثقال و قند سفید مثقال
نرم کوفته اندک اندک مستعمل نمایند و اگر مزاج مایل بسردی باشد اگر مربا غزبا بسوف
سازند بخورند و بی قند وج که اگر سست فایده تمام دارد و بعض از مردمان منع نمایند
خادم تمام را بگرفتن رگها و جهنده که در گردن است و در دو پشت و عارض میشود
مثل ثبات غشی و زایل میشود اعیا یعنی ماندگی و گرانی او از گرفتن این رگ سده
منفذ روح میشود و روح بسیار جمع میگردد و چون دلت بر دارند یکی حمله
مرآرد و بخارها و بادها که رو بدماغ آورده تحلیل میدهد اما در گرفتن این رگ
خطر است باید که این را بسیار نگاه بدارند و دست زود باعتدال بر دارند

باب دوم در امراض چشم و مشتملست بر بیست و شش فصل فصل اول در
درد چشم رمد و ورم ملتحم را گویند و چشم مرکبست از هفت پرده و سه آب برین
ترتیب که بنظم مذکور میگردد نظم کرد آفریدگار تعالی بفضل خویش ۞ چشمت بهفت پرده
و سه آب منتظم ۞ صلب و مشیمیه شبکه زجاجی و پس جلیدیه ۞ پس عنکبوت و بیض
عنب قرن ملتحم ۞ رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبت
جلیدیه است و باقی رطوبات و طبقات خادم او میشود و رمد دوازده نوع است نوع اول
درد چشمی که از غلبه خون شود و علامت او شدن سرخی چشم و امتلاء رگهای او
و عظم نفخ و ورم و کثرت تمدد و حرکت و ضربان صدغین و بسیاری آب چشم و عظم نبض و
سرخی بول و ورم پلکها و انقلاب جفنها علاج فصد قیفال از هر دو جانب نمایند و اگر
قوی باشد از فصد حجامت نمایند و بعد از ان باب تمر هندی و آلوی بخاری و ترنگبین و
شیر خشت طبع را نرم سازند و این یکی شربت و صب ... تا آب کاسنی صبر

امراض اعضاء

حل کرده دهند و حب بنفشه بدین موجب سازند بنفشه خشک درم تربد سفید پوست هلیله
وانیسون ورب سوس از هر یک نیم درم محموده مشوی دانگی کوفته و بیخته با
حبها سازند و این یک شربت است حب نوع دیگر حب صبر با مطبوخ خیار شنبر بدین
موجب هلیله زرد پنج مثقال سنا مکی پنج مثقال ربیب منقی هیل عدد بادیان مثقال
آلو بخارا پانزده عدد بجوشانند و در آب او ده درم مغز خیار شنبر حل کرده
با پانزده مثقال شیرخشت دیگر درم غاریقون بیخته بیامیزند و شربت بنفشه و آب
انارین و آب تمر هندی با شیره خرفه با لعاب اسپغول میل نموده غذا اسفیدبای
مرغ با نخود آب بادینه و شرحه بریان رکیتن و جلاب ازبادرنجبویه ده مثقال
صغیر دو درم بادیان مثقالی بیخ سوسن مثقالی بنفشه دو مثقال بجوشانند و با
مثقال گلقند افتابی اختیار نمایند و اگر گلقند نباشد قند و گل سرخ دو درم اضافه
سازند و مادام که تنقیه و ترشیها صاحب درد چشم را از بابان دارد و اسغول
در شربت جهت دفع بخار اندازند و شکوف از کتیره خشک و قند لب ازند
مادام که تنقیه بدن نشود هیچ چیز از ادویه در چشم نگذارند و میل نزدیک
چشم نبرند و دواهاء تیز در چشم نکشند خصوصا اگر درد قوی باشد و التهاب
سوزش بسیار بود و سفیده تخم مرغ رقیق و لعاب اسپغول در شب روز در چشم
وهرگاه خلیدن تسکین یابد شیر عورت فایده دارد و این قطور که از داب
شیرین و شیر عورت و گلاب و سفیده تخم مرغ بهم آمیخته در چشم چکانند و مریض
خانه که بسیار روشن نباشد نگاه دارند و بر روی خرقه کبود یا سیاه گذارند و اگر
ریخته باشد این ضماد بر زند حضض و صندل و اقاقیا و عنب الثعلب و آب
ارزین گشنیز نیم فه سازند و آب گشنیز حل ساخته بر پلک چشم طلا نمایند و صندل
سوده در سر مالند و در روز آب برف که در و سرکه اندکی آمیخته باشند شو
اجتناب از خوردن گوشت و حلوا و شرب شراب و فریاد زدن و جماع و

رعیت طعام نشمایند و هرگاه علت درد قوت سکین باید شیاف ابیض بشیر یا آب حل کرده در چشم کشند
صفت او اسفیداج پنجدرم انزروت سه درم کتیره و نشاسته از هر یک درم افیون
نیم درم نرم کوفته بشیر عورت یا سفیده تخم مرغ شیافه سازند و اگر درد عظیم بود افیون زیاده
سازند صفت انزروت مدبر بشیر عورت نرم سوده با نبات مصری کوفته در چشم پاشند
و در اول درد چشم شیاف کافوری فایده دارد صفت آن اسفیداج قلعی هشت درم صمغ
عربی و کتیره از هر یک هفت درم اقلیمیا فضه سه درم کف دریا انزروت از هر یک چهار
درم لب الصب درم کافور نیم درم شیاف ساخته بوقت حاجت بشیر یا سفیده تخم مرغ
سوده در چشم کشند و شیاف ابیض ضعیف اینست اسفیداج جزء کتیرا نیم جزء افیون
عشر جزء شیاف ساخته بوقت حاجت استعمال نمایند صفت شیاف احمر لینا بیست در
وسط درم صمغ عربی و اسفیداج از هر یک سه درم کتیره و حضض از هر یک یک درم و
نیم افیون نیم درم بآب اکلیل الملک شیافه سازند و اگر در چشم سرخی باقی ماند و آب از
چشم میرفته باشد و زود اصغر بسازند صفت آن انزروت ده درم زعفران و سنبل
و صبر و مر از هر یک درم نرم کوفته در چشم بپاشند و در آخر رمد در حمام در آیند و
اجفان را بر کرده مالند و بشیاف احمر لین بمالند تا جرب بر طرف شود و وقتی که سرخی
و ثقل اجفان تسکین یابد صفت آن ساریح عدس شش درم صمغ عربی و کتیرا از هر
یک پنجدرم نحاس سوخته چهار درم کهربا و اسفیداج رصاص از هر یک دو درم بد و
لولو و شنجرف از هر یک درم حجر ساو شادنه و زعفران از هر یک نیم درم نرم سوده
بشراب یا آب باران یا گلاب شیافه سازند ضمادی که در آخر درد چشم فایده زرده تخم
مرغ و آرد جو و گل بنفشه و گل بابونه و جایز است که در آخر درد چشم گوشت مرغ و گوسفند
جوان و تیهو و کبک اختیار نمایند نوع دوم در درد چشم که حادث گردد از ماده
صفرا علامت او ورم و تمدد و انتفاخ و سرخی چشم و حرکت در چشم و رفتن آب و درد
خلیدن و التهاب علاج اسهال نمایند بمطبوخ هلیله و حدت صفرا یا آب کشک جو و شیره خرفه

در درد چشم صفراوی

وآب کدو وآب تمر هندی وآب انار وآب آلو وآب غوره سکنجبین دهند وضماد

سبوس ثقل اسبغول که بآب کاسنی وآب گشنیز وگلاب واندکی صبر که با زنند وبر چشم چکانند

بعد از آن شیاف کافوری کشیدن واگر بعد از استفراغ چیزی باقی ماند وزرد ابیض با شیاف

ابیض که بشیر عورت یا سفیده تخم مرغ حل کرده کشند وزرده تخم مرغ یا روغن گل بر چشم

گذارند و محکم ببندند و حذر نمایند از استعمال این اشیا پیش از آنکه بدن را پاک کرده

باشند از جهت آنکه پیش از استفراغ درد قوی پیدا شود و هرگاه که ورم تسکین یابد و

ذرور اصفر صغیر وشیاف احمر لین مناسبست و بعد از آن مداومت حمام نمایند و غذا آنچه

مذکور شده از مرغ وغیره مداومت نمایند **نوع** سیم درد چشم که از بلغم شود علامت

او عظم انتفاخ واندک حرارت والتصاق در محل خواب علاج تنقیه دماغ بحبوب که

مذکور شده وگلقند وگلاب میل نمایند در حمام فایده تمام دارد و شستن اول در چشم بگلاب

شیر گرم ولعاب حلبه ولعاب تخم کتان در چشم چکانند و شیاف ابیض عدسی بزم سوده از

در چشم کشند ودرور ابیض بعد از سه روز در چشم کشند و شیاف برالیوم ابیض [illegible]

مامیثا انزروت بنود مر بر از هر یک هشت درم زعفران دو درم کثیره افیون نیم درم

را کوفته بزم بآب باران لبا زنند و بسفیده تخم مرغ حل ساخته با شیر عورت در چشم کشند

اگر حمرت وآب رفتن چشم بر طرف شود دارو نکشند مگر توتیای معتدل و اجفان را [illegible]

و مر و اقاقیا واندکی زعفران طلا سازند و غذا مرغ یا گوشت گوسفند جوان بریان

میل نمایند **نوع** چهارم درد چشم که از ماده سودا حادث گردد علامت او گرانی

ثقل با کمودت و خشکی و خلیدن در چشم واندکی ~~زعفران~~ چسپیدن و سرخی ملتحمه [illegible]

و مدهی درد سر کمتر باشد علاج تر طیب دماغ بغذاهای مرطب و آب اشک جو که با [illegible]

و ابزن و حمام و روغن کدو و روغن بادام در بینی چکانند و در اطراف بمالند

و طلا با بر سر گذارند و اسهال بمطبوخ افتیمون نمایند و بر چشم لعاب حلبه و تخم کتان

و زرده تخم مرغ فایده دارد و شیاف دینارجو [illegible] موجب ضعف آن [illegible]

سرخی و لیپار [illegible] آب چشم
داندک [illegible]

درد چشم سودائی

سفیداج زرنیخ سرخ نبات از هر یک درم مرد زعفران و زرد چوبه از هر یک ربع
درم آبنوس و کندر از هر یک درم جهت رگها که در چشم سرخ باشد و آب رفتن د
درد چشم که دیر مانده شده باشد فائیده دارد و در آخر درد چشم شاف احمر حاد
مناسبت صفت آن شیاف سفیداج عدسی درم زاج محرق درم روسختج و مرد زعفران و
دارفلفل از هر یک نیم درم نرم کوفته به آب سذاب یا گلاب شیافه سازند و اگر درد
قوی بود از ادویه تند گزنده اجتناب نمایند و حمام و آب گرم بر سر ریختن و سر بر
بخارات که در وی بنفشه جوشانیده باشند دارند و آبهو بخورند نوع پنجم درد چشم که حادث
شود از باد علامت او ثقل و سیلان و حمره علاج بنفشه و نیلوفر و گل خیری و بابونه بجو
شانند و سر بر بخار آن دارند و نان گرم وارزن گرفتن فائیده دارد و حمام روند
و کلفند و گلاب میلنایند نوع ششم درد چشم که بسبب غلبه یبوست شود علامت او
آنست که خلیدن و جریان و خشکی بسیار و حمره کمتر و ورم و جلد سر او هم بسبب گرمی
بود که تو هم شود گویا میسوزد و می باید در گوش ها ظنین و بخارات گرم و خشک در سر علاج
ترتیب دماغ به روغن کدو و بادام و بول باد رنگ و کدو و کشنیز تر و سیب و انار
بدن و چشم را نگاه دارد از گرسنگی نوع هفتم درد چشم که بسبب بخارات غلیظ که محتبس شده
در رطوبات عین علامت او آنست که باید علیل اینکه در چشم او ریگ و غبار بخیزد اند
نزدیک بیدار شدن از خواب و وقتی که بیدار شد آن حالت زایل میگردد در چشم سودن
و لطف کردن علاج استفراغ بدن بحب بنفشه و اشیاء غالب در دفع بخار از سر با طریفل و کحل
عین با ادویه که آب از چشم آورد مثل شاف احمر لین و برود حصرم و امثال اینها نوع
هشتم درد در چشم که صاحب او همه چیزها را سرخ یا زرد یا نیلگون یا آسمان رنگ یا غیره
بیند از الوان و سبب او آنست که رمد در رطوبات جایج جلیدیه و کفته اند که مزاج
جاج متغیر گردد نور خارج متشکل میگردد بحسب تغیر مزاج علاج استفراغ بدن و تبدیل مزاج
جاج بحسب خرقه او از اعتدال و مراد است رمد بحسب نوع او اگر مسح نماید علاج و مول
زرد نماید ادویه که در رمد صفراوی مذکور شده علی هذا القیاس نوع نهم داد [illegible] درم

عظیم که حادث میشود در طبقهٔ شبکیه پس ورم میکند بیاض چشم سبب او آنست که گشاد
شده رگست و بان رگی که متصل است بطبقهٔ شبکیه و خون بسیار بیرون آمده و گاهی بود که
ابتلی رگهای باریک که متصل است بملتحمه و چنین علامت او ورم سپیده چشم انتفاخ جفنها
و برگشتن پلکها بمرتبه که برگردد بیاض چشم تا بجدی که بپوشند حدقه را و امکان
نبود گشادن چشم و بسیار عارض میگردد این مرض صبیان را از جهت بسیاری ماده
و ضعف چشم ایشان و همین باشد این مرض از ماده گرم تنها بلکه از ماده بلغم و سودا نیز
میباشد علاج فصد قیفال و اگر مانعی باشد از فصد حجامت بر پس سر یا بر میانه کتف و اگر ممکن
بود مطبوخ هلیله و غذا لطیف و در چشم عورت و شیاف ابیض که بشیر عورت سوده کنند
و طلا است ف مامیثا و حضض نمایند در آب کشنیز و اکلیل الملک و اندکی زعفران و زرده
تخم مرغ و اندکی مغز نان میده بهم آمیخته طلا فایده مند است دیگر طلا مجربست کلس تخم
بمثلث و زرده تخم مرغ و سپیده هم بهم آمیخته گذارند و اولی آنست تا ۳ روز سوای شیر
چیزی از طلا دوا در چشم نگذارند و بعد از گذشتن روز سیم ذرور ملکایا بر بموجب انزروت
مدبر است سته نبات مصری صمغ عربی از هر یک برابر نرم کوفته در چشم گذارند و اگر علت [illegible]
یابد ذرور اصفر صغیر و اگر جفنها جراحت شده باشد بمرتبه که چشم را نتوانند گشود ذرور اغبر
سبت صفت آن توتیای کرمانی مغسول صدف سوخته ده درم نبات پنج درم و ذرور
بر پلک چشم پاشند بر پلک بالا و اگر ضرورت شود که جفن را باید تراشیدن [illegible]
حک نمایند و این طلا فایده تمام دارد و پوست بیرون [illegible] عدس مقشر و حضض
انار و کاسنی همه را کوفته در روغن گاو چند قطره بدو آمیخته بعد از آن بر چشم گذا[illegible]
نوع دهم درد چشم که از سرما و برف شود علاج آنست که [illegible] سنگ را پخته سا[illegible]
و گرم بر چشم گیرند دیگر گاه را پخته [illegible] بخار آن دارند و از ترک ریاضت [illegible]
کم رفتن بحمام درد چشم عارض میگردد علاج بحمام روند و ریاضت کشند و سر بخار
که درد بابونه و بنفشه و افسنتین جوشانیده باشند دارند نوع یازدهم درد چشم [illegible]
مواد شود علاج معده را گرم ساختن و گلقند و مصطکی و در غذا دارچینی و اندک [illegible]

ودر حمام درآمدن دوازدهم درد چشم از سوداوی مبدره شود علاج حقنه تیز که در وی بابونه
واکلیل الملک وحلبه باشد نماید ودوا جهت ملاحظه نمودن در امراض چشم بلکه در
جمیع امراض سر از جماع وخواب بعقب طعام خواه شب وخواه روز **فصل** دوم در ظفره ناخنه
بعارسیه واین زیادتی عصبیست از ملتحمه که از گوشه چشم از جانب بینی رسته در اکثر اوقات
گاهی از هر دو جانب میباشد واین دو نوعست **نوع** اول سفید ورقیق میباشد علاجش
سهلست و**نوع** دیگر حمراء وصلب واین دیر میپاید اگر دیر گردد وزمانی طویل بر وی بگذرد کلانی
شود ومنع بصر میکند علاج فصد وتنقیه واگر مانعی بود از فصد حجامت واستعمال دوای حاد مثل
باسلیقون صغیر بدین موجب فلفل دار فلفل زنجبیل پوست هلیله زرد هلیله اسود از هر یک
پنج درم صبر مثقال کف دریا شش درم شنجرف پنج درم قرنفل وسلیخه از هر یک چهار درم
نوشادر دو درم نرم کوفته استعمال نمایند وشیاف روشنائی وشیاف احمر واصفر وشیاف ابیض که
مشهور است بدیرنج صفت آن کحل زنگار سائیده از هر یک درم ونیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج
دار فلفل از هر یک نیم درم اشق وسکبینج را بشراب خل ساخته باقی ادویه را کوفته بدو آمیخته
نمایند واز جمله چیزها که نفع کلی کرده اند کندر را نرم بکوبند واندکی ازو در آب گرم یکساعت بگذارند
وبعد از آن صاف نموده در چشم کشند ناخنه برطرف میسازد وهمچنین عسل بارها برد استعمال این
داروها بعد از دخول حمام نمایند چرا که تاثیر این ادویه آن زمان ظاهرتر است **نوع** دوم ناخنه
غلیظ ودیر مانده شده باشد علاجش ادویت مگر برداشتن بحدید واگر مانعی باشد از برداشتن
ناخنه جهت آنکه از ملتحمه جدا نتوان کرد ابرو شیافی کبیر برین موجب که مذکور میگردد مداومت
نمایند صفت آن شادنج مثقالی قلیمیا سم نمک هندی بوره ارمنی زنگار دار فلفل از هر یک درم
فلفل کف دریا از هر یک دو درم صبر سنبل قرنفل از هر یک نیم مثقال زنجبیل دو درم آمله
ربع درم زعفران نیم مثقال نوشادر ربع درم ادویه را نرم سوده نمایند بمیل وبناخنه دو سه
دفعه وتاریکی چشم را فایده دارد وپرهیز نمایند از خوردن شیر وآنچه ازان سازند واز خوردن
پیاز وسیر وچیزهای مبخر ملاحظه نمایند وتقلیل غذا لازم شمرند وغذا نخود آب وکوزربای مرغ

که درد و ماش معتبر دارند کی اگر باشد شاید و قطع بخار از سر با طریفل نمایند و تلیین طبیعت فایده
دارد نوع سیم در طرفه نقطه در نقطه سرخ یا سیاهی که بسر خشه زند بر سفیده چشم ظاهر گردد
بسبب ضربه یا حرکتی که عنیف مثل قی و نعره قوی علاج فصد قیفال نمایند و شیر عورت در چشم
چکانند و سفیده تخم مرغ نیز و خون کبوتر و فاخته خاصه آن خون که از زیر پر جوان بر کنند بیرون
آید در ابتدا با گل ارمنی و در آخر با لعاب حلبه در چکانند و ضماد از زرده تخم مرغ و عدس
و اندکی حوائی زعفران و روغن گل سازند صفت آن شیافی که طرفه را زایل سازد زرنیخ سرخ
کنند زعفران اجزا برابر نرم کوفته شیافه سازند و با آب گشنیز یا گلاب حل نموده بگوشه اندازند
و سر بر بخار دارند فصل چهارم در انتفاخ ملتحمه در انتفاخ ملتحمه معنی او ماسید لغت دارند
چهار نوع است نوع اول انتفاخ جفن از فضله بورقیه علامت او خاریدن و سوزش دار
گوشه چشم علاج او پرهیز دادن تعدیل مزاج و شستن روی با آب گرم و گلاب و اگر انتفاخ
باقی ماند بعد از سه روز کشر که بسر که پخته باشند و گلاب طلا نمایند نوع دوم انتفاخ که از اخلاط بلغمی
شود علامت او بیاض لون و قتی که دست بر و فرد بر زند یا انگشت باقی ماند اثر آن ساعتی علا
استفراغ بدن از بلغم تضمید چشم بنفشه و نیلوفر بابونه و شستن چشم با آب اینها و دار و
در آمدن و اگر دیر تحلیل یابد قطره آب صبر در چشم چکانند نوع سیم انتفاخ که از فضلة
شود فرق میان این انتفاخ و آنکه از بلغم شده است که آنچه از انگشت بر وی گذاشته
زود محو می گردد و آنجا از بلغم شده است باقی می ماند قریب یک ساعت علاج آنست که آنجا زند
شده باقی علاج زند که از ماده بلغم شده نوع چهارم که حادث کرد انتفاخ از ماده سوداوی
او صلابت و کمودت و حدم درد علاج استفراغ بدن از اخلاط سوداوی و اصلاح غذا
علاج زند که از ماده بلغم شود داخل نمایند فصل پنجم جسا اندر جسا که در چشم صلا
عارض شود که حرکت اجفان دشوار بود و چون از خواب بیدار گردد چشم نتواند گشود
ترتیب بمداومت حمام و روغن بنفشه بادام و کدو و نیلوفر در بینی و در سر مالیدن

واگر ورم تحلیل یابد والا مانخواه را دو آب تره چکانند

از خواب بیدار شود تخم مرغ یا زرده او با روغن گل یا چربی مرغ بر چشم گذارند و لعاب اسپغول با روغن
گل ضماد سازند و چشم را با آب بنفشه و گل خیرو بشویند و لعاب حلبه و تخم کتان بشیر عورت
اگر آب بسیار از چشم میرفته باشد و اجفان غلیظ و با سرخی باشد عدس مقشر و تخم انار
بمثلث بجوشانند و با روغن گل آمیخته نموده در شب بر چشم ببندند و محکم بعد از آن برود
حضض و با سلیقون اکتحال نمایند و دهن بنفشه و شربت بنفشه و آب تمر هندی و شیر خشت جهت
ترنگبین و تمکین طبع نمایند **فصل ششم** در حکه و حکه در چشم خاریدن فضول شور بود و بسیار
است که از کثرت خاریدن پلک ریش گردد علاج در حمام در آیند و تدبیر لطیف نمایند و در
محل خواب کاهنه تر را کوفته با روغن گل بر چشم نهند و سفیده تخم مرغ و لت شسته بگلاب
حل کرده بر چشم گذارند و اگر بدین ها نیک نشود عدس مقشر و سماق و گل سرخ و پوست انار بمثلث
بجوشانند طلا سازند و برود و حضض یا شیاف سماق که مذکور میگردد صفت آن سماق را
در آب بجوشانند و صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ شود انزروت مغسول جزء کثیره نیم
جزء با آب سماق شیافه سازند و بوقت حاجت در چشم کشند و اسهال نمایند و فصد فایده دارد
حضض و صبر بر پیشانی **فصل هفتم** در سبل این علتی است که رگهای چشم وسیع گردد از فضول
غلیظ علامت او آب رفتن و سرخی و خارش در چشم مثل ابر و دخان چیزی ظاهر گردد
و این دو نوع است **نوع اول** سبل رقیق غیر مزمن علاج بعد فصد قیفال تنقیه دفعه نمایند و اسهال
طبیعت بمطبوخ افتیمون یا هلیله یا مطبوخ صبر یا ایارج فیقرا یا حب قوقایا دفع
نمایند از امتلاء طعام و از خوردن غذای مبخر مثل عدس و باقلی و پیاز و سیر و غذای غلیظ مثل
گوشت گاو و بادنجان و ماهی کلان و البان و غذای او گوشت مرغ و کلنگ و تیهو و بزغاله
و گوشت گوسفند جوان در آب آن نخود و ماش مقشر و اسفاناخ و شیاف احمر لین
با سلیقون در آخر سبل فایده دارد و در اوائل مرض حاد و تند ضرر دارد و وقت سبل
کهنه شیاف اسعد بموجب ترتیب نمایند صفت اسفیداج مغسول درم اقاقیا سه درم
نیم درم زعفران ربع درم نرم کوفته با آب شیافه سازند و در محل حاجت در چشم کشند

وشیاف دینار چون برخواب زرد و به شادنج مغسول و صبر شیاف مامیثا و به یک برگیرند و
نرم بکوبند سبل رقیق را دفع مینماید و اگر حرقه از سلیقون و شیاف اسود شده
بر بیخ موجب سازند با میران درم توتیای کرمانی صدف محرق توبال نحاس مغسول ابار اصفهانی
از هر یک سه درم نرم کوفته در چشم کشند و آب انار ترش جزو عسل کف گرفته یک جزو
چهل روز در آفتاب گذارند و در ظرف از روی نگاه دارند و بعد از ان استعمال نمایند و شیاف
عدسی تنها کشیدن فایده دارد نوع دوم سبل غلیظ دیر ماند علاج استفراغ و پرهیز و استعمال ادویه
تیز و اگر دیر مانده شده و ادویه اثر نمیکند هیچ علاجی برابر بریدن و برداشتن سبل نیست
و بعد از آن علاج نمایند بذرود و اصفر و بعد از ان شیاف احمر و فصد پیشانی و گوشه چشم
فایده دارد فصل ششم در ورقه و ورقه اماسی باشد با شد یا بند محکم بر طبقه ملتحمه و بعضی را اماس
گوشه چشم سوزش باشد و بعضی در گوشه چشم سوزش کند و بعضی را در زیر پلک چشم
و این اماس سفید و سخت میباشد علاج فصد و تلطیف تدبیر و بعد از ان ذرور ملک
و شیاف ابیض که در رمد مذکور شده اگر دیر مانده شده شیاف احمر لین فصل نهم در
و این علتیست که پیوسته از چشم بی گریه و بی اراده آب میرود و سبب این دمعه رطوبت
مزاج سر یا چشم یا عروق که در زیر کاسه سر است میباشد یا از جهت نقصانی گوشت
گوشه چشم که بریده باشند و این قسم علاج کمتر پذیرد علاج آن است که تنقیه بدن نمایند
تنقیه چند شب حب ایارج یک مثقال اختیار نمایند و مریض را فرمایند که مداومت حمام و
و شوربای چرب و اگر میل بگوشت نمایند گوشت مرغ و کبک و عصافیر و بز
و نخود آب و اطریفل صغیر در هر چند وقت سه روز پیاپی میل نمایند و بذرود
احیانا مداومت و حب شبیار در هفته یا در ماهی یکبار اختیار نمایند و این
در چشم توتیا و لبد و هلیله زرد از هر یک دو درم فلفل دار فلفل از هر
نیم درم نرم کوفته در چشم کشند و سرمه دایم در چشم کشیدن فایده مند
غرغره بگلاب و سرکه و آب ماء الحم در حمام نمایند و اگر آب رفتن چشم در

زیاده گردد پوست هلیله دو مثقال و بنفشه خشک سه مثقال مرهم کوفته حب سازند و بیست و یک
تفته میلی بیرون و اگر درد و ماده از رگهای ظاهر چشم باشد بر دو درهم و ماسلیقون در روشنائی کشند

فصل دهم در دبیله قرحه بزرگ را دبیله گویند که بسته رفته و ریم کند لیبا و علامات او
کثرت جری و کهلال را طوبت چشم علاج استفراغ بدن بفصد و تنقیه یا اسهال و اصلاح مزاج
و تقلیل غذا و استعمال ادویه مخدره مثل شاف ابیض افیونی و در انتها شیاف ایارج
کشند

فصل یازدهم در قروح قرحه بسیار است رایش است و رایش طبقه قرنیه الفت است الا
چهار بر سطح قرنیه است و اسلم است در سه در قعر قرنیه است و بدترست صنف است اول
علامت او ظلمت و رنگ قرحه شبیه بدود صنف دویم شبیه با بر صنف سیم سفید و سیاه
جهت آنکه عادت میشود بر قرنیه شفیعیک ثمره صنف چهارم شبیه بانکه سوخته باشد
صنف پنجم شبیه بخیمی صنف ششم کثاده تر بود قرحه و کمتر بود عمق او صنف هفتم
قرحه بود خشک رایت بت یا حرکه و بسیار است که رطوبات میرود و مختلف میشود تا سیرایت
بکب غلظ و رقت و کثرت و قلت علاج فصد نمایند جهت آنکه فائده عامه دارد در
سایر امراض و اصرار از استفراغ غذا و لطیف دهند سپیده مرغ گرم با ین که در چشم لعاب
الی و غیره و سفیده تخم مرغ و اگر درد تسکین نیابد لعاب تخم هندی و غیره اسهال نمایند
و اگر در نفس قرنیه مثل ابر نماید شاف ابیض یا سفیده تخم مرغ و اگر درد تسکین نیابد
پس معلوم که تحلیل یافته و اگر ضربان و درد باشد لعاب حلبه و آب اکلیل الملک چکانند
تا مغز کهنه و چرک بیرون آید در بین محل غسل را جهت جلا فائده گفته اند و لعاب تخم مرد و لعاب
تخم کتان چکانیدن شاف کنند روشاف امار لبشیر عورت کشند تا قرحه را هموار بسازند
و اسهال نمایند در علاج تا قرحه مندمل نشود

فصل دوازدهم در بثره بثره فرج میان بثره
و قرحه را ابتدا آنست که بثره بیرون می آید مثل نقطه سرخ و ابتدا قرحه سفید میباشد
و اگر بثره در پوست اول بود قلت درد و رنگ او سیاه بود و اگر پوست ثانی و سیم بود کثرت
درد و سفید رنگ علاج او در ابتدا مثل علاج قرحه نمایند فصد قیفال و مسهل و غذا موافق

از مرغ و شیر و برغاله و گوشت گوسفند جوان و ادویه مخدره مثل شیاف ابیض افیونی و در
انتهای ملکا یا دا احمر لین و شیر عورت لازم دارند و لعاب حب الی و انزروت مربی
بدو حل کرده در چشم کشند و چون بثره منفجر گردد و چرک بیرون آید علاج قرحه نمایند
فصل سیزدهم در بیاض در بیاض سفیدی که بر چشم افتد دو قسم باشد یکی بر ظاهر قرنیه
افتد و آنرا اثر و سحاب نیز گویند و دیگری بر قعر قرنیه افتد و بیاض رقیق در ظاهر قرنیه
و غلیظ در عمق قرنیه پیدا شود و سبب اغ قوی و از جهت معالجه خطا و در آخر درد
چشم بیاض پیدا شود و اگر بواسطه قرحه بوده باشد باقی بماند اثر آن و این دو نوع است
نوع اول اثر بیاض رقیق و پیدا شود اثر اغمام یعنی ابر و علاج آن سهل است و تکمیله اند در
بیاض نه بعد حاجت باشد نه سهل با آب شقایق النعمان و آب قنطریون دقیق با عسل
و آب بادیان و عسل از هر یک برابر در ظرفی از روی بگیرند و بعد از آن در چشم گذارند و این
ادویه بعد از حمام با سر بر بخار آب گرم که داشته باشند جهت آنکه عفونت را نرم سازد مناسب
است و بیاض بلسبیان دفع میشود بدین طریقه که اندک تند و نمک بر زبان گذارند تا
گرم و بر نهار بلیسند و این مجربست نوع دوم اثر بیاض غلیظ علاج این صعب است باید
بدن بدانچه مناسب دانند از فصد و اسهال و اطریفل صغیر و شربت سکنجبین و
در و عتاب مناسبست صنعت شیاف اخضر که نافعست جهت جرب و ناخنه و سبل و بیاض
زنگار مثقالی ملوکار سوخته دو مثقال بوره و کف دریا از هر یک نیم مثقال سر
درم نوشادر ربع مثقال اشق نیم مثقال اشق را با آب سذاب حل نموده باقی ادویه را
کوفته بیخته شیاف سازند و جهت دفع بیاض این دوا فایده دارد مردارید سر
اجزا برابر نرم کوفته در چشم پاشند بر موضع بیاض دوای دیگر کف دریا و بوره
از هر یک مثقالی نرم کوفته بوقت حاجت بر بیاض پاشند دیگر این دوا مناسب
سرطان نهری و کف دریا و انزروت از هر یک برابر کوفته و کف دریا نرم
سر و غن پیه دانه آمیخته کشیدن فایده دارد داروی که سفیدی را ببرد در

مازریون و انیسون را نرم کوفته با آب شقایق چند نوبت بپزند بعد از آن شیاف ساخته
در چشم کشیدن فایده میکند و قندی را سوخته بر روغن زیت بپزند و بر سر کودک
ارزق برای تبخیر بمالند و از زرقی را ببرد مجرب است نشره پوست انار شیرین کشیدن سفیدی را
ببرد و از زرقی را ببرد طرفک ساز و زعفران و سرمه درین باب فایده مند است **فصل** بیست و دوم

در سبل و ظفره

علیم که بر طبقه قرنیه بعد علامت آنست که ازین طبقه هیچ شیء مبین نبود علاج
مثل علاج قروح یا مثل علاج و سبل که بر ملتحمه باشد و اندک چشم درین مرض سبلات مانند

فصل پانزدهم در جنس بادلیست غلیظ در جنس شیشه بر مدار بالس صاحب آن هرگاه از خواب
بیدار میشود خیال کند در چشم او خاک یا ریگ است و موضع بنا حسن میماند علاج اسهال کنیب
بفشه و ایارج فیقرا و آب حلبه در چشم چکانند یا شیر عورت و شیاف احمر لین و شیاف کندر
فایده دارد

فصل شانزدهم در سرطان این مرض حادث میشود بقرنیه و سبب او صداع و ریاع
میباشد و سنگ شدن او کم میشود مطلب آنست که سعی نمایند که درد تسکین یابد و غذا با ماء
سبک میل نمایند و بر چشم گشته و زرده تخم مرغ بهم آمیخته کذارند و شیر عورت و
سفیده تخم مرغ و اندک اکلیل الملک و کتیرا نفع دارد و هرگاه درد تسکین یابد توتیا درم
[illegible] دو درم [illegible] سه درم مروارید دو درم نرم کوفته در چشم کشند

فصل هفدهم در تغیر رنگ قرنیه حدوث این علت از کیموس روز ظاهر میگردد علامت او قلت نور
[illegible] دیده نمودن اجسام برنگی که غالب است و این دو نوع است **نوع** اول تغیری که حادث گردد
از کثرت رطوبت علامت مشاهده مرئیات هم در دخان یا ضباب نماید علاج استفراغ بدن
[illegible] یا حب ایارج و روشنایی در چشم کشند و منع نمایند از گرفتن [illegible] **نوع** دوم حادث
شود از تغیر کیفیت علاج شربت سکنجبین و آب کاسنی و شرب ماء الشعیر و تلطیف غذا و سرمه
[illegible] که درد بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ خوشبو داده دارند یا سرکه و آب [illegible]
بر آن دارند و شیاف احمر لین بعد تغیر را تحلیل میدهد

فصل هژدهم در اتساع آلنیست که
ثقبه عنبیه گشاده تر از آنچه بوده گردد و اتساع یعنی فراخ شدن حدقه با آنکه گشاده گردد و عصب

بجوف و این چهار نوع است **نوع** اول انتشار و اتساع که حادث شود از ضربه یا سقطه که بچشم
رسد و این قسم نیک میشود جهت آنکه این سبب تأثیر نکرده است در عصب بلکه تمددی در طبقه عنبیه شده
که موجب اتساع گشته **علاج** فصد قیفال یا حجامت بر ساق یا بر قفا و حقنه نرم و اگر شربت مسهل نمایند
دواء تند قوی مناسب نیست بلکه چهار شربت و مطبوخ که در ایارج در آن مناسب داشته اند
حب الصندل و شیاف مامیثا و حضض و گل ارمنی طلا سازند و پرهیز نمایند از غذا غلیظ و
جماع و خواب بر سینه و نظر بر اشیاء روشن و شیر عورت و لعاب تخم ابلی و غیره در چشم چکانند
و زرده تخم مرغ با روغن گل آمیخته به پنبه در چشم گذارند و چشم را ببندند و خواب بر پشت رود
تا درد تسکین یابد بغدادی گوید اگر جراحت و ضربه بر چشم رسیده باشد بر طرف سازد زرده تخم مرغ و
آب گشنیز و روغن گل به پنبه بر چشم نهند خاصه جهت اتساع از ضربه ارد باقلی و بابونه و خطمی
با آب برگ بید و بعد از آنکه ورم بر طرف شود روشنائی و باسلیقون کشیدن فایده دارد
نوع دوم انتشار که از بخارات گرم غلیظ شود و این از عقب درد سر قوی یا از ماشرا حادث
گردد علاج آنست که سر سلیم و درد سر را علاج نمایند و تنقیه دماغ بحب قوقایا نمایند و حجامت
فصد گوشه چشم و اکتحال بشیاف مرارات و غذا گوشت بریان کرده **نوع** سیم انتشار
بسبب غلبه رطوبت بیضیه باشد **علاج** رگ گوشه چشم زدن و رگ شقیقه وسل کردن و آن
که انتشار را اما ... گرم باشد هم برین طریقه رگ گشایند و حجامت بر میان دو شانه نمایند
نوع چهارم انتشار که از غلبه یبوست که از صوم دایم یا از بیخوابی مفرط یا از استفراغ
قوی شود علاج کشک جو در شوربای مرغ شود و مداومت حمام و شرب شراب
ممزوج و روغن بنفشه بادام و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و شیر عورت در چشم
دارد **فصل** نوزدهم در ضیق حدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه و این چند نوع است
اول از جهت ورم علامت او تمدد در سر و چشم پیدا شود **علاج** استفراغ
و ریختن آب که در و بنفشه و بابونه و خشخاش جوشانیده باشند و غذاهای موافق
با پرهیز **نوع** دوم از جهت غلبه رطوبت مزاج چشم علامت او بسیاری آب چ

سیلان علاجش استفراغ بدن و استعمال ادویه کرم و مالیدن سر محکم و تقلیل غذا **نوع** سیم تنگی
چشم جهت یبوست علامت او خشکی چشم و لاغری علاجش ترطیب مزاج بحمام با آب شیرین و آب
کاهو و آب اسبغول و آب لسان الحمل بر سر ریختن و روغن کدو با شیر عورت آمیخته بر سر
گذارند و شیر در چشم چکانند با اندک زعفران و ضیق حدقه از حرارت میشود علاجش او
اشیای سرد تر از شیر عورت و روغن کدو و در غذا کشنیز تر از شیر عورت و روغن کدو
و اسفاناخ سرخ و کدو و قلیه کدو مناسب است دیگر ضیق حدقه از جهت سده میشود
علامت او سرخی ثقب حدقه لا ابر کونه اند **فصل** بیستم در نتو طبقه عنبیه اگر این
نتو اندکی بود آنرا نملی گویند و اگر بسته باشد این نتو آنرا ذبابی نامند و اگر
عظیم تر باشد آنرا عنبی نام میکنند و اگر بلند تر باشد و کهنه گشته مثل سر میخی که بستون باکان
کرده بوده اند آنرا مسماری و مور سرخ میگویند و این دو نوع است **نوع** اول آنکه نتو
از جهت قرحه شود یا از جهت خناق صعب و بسیار است که عارض میشود بسبب صعوبت
ولادت علاجش اگر بسبب قی و خناق صعب شده فصد و مسهل بحب بنفشه و نتوی که شبیه
بر دانه ذباب بود سر مگس بچیزهای قابض که دافع نتو ست نمایند مثل گل سرخ
و رصاص سوخته و اسفیداج و بستن چشم بر فاده که تر ساخته باشند بگلاب و اند
سرکه و در عدس مقشر جوشانیده باشند و اگر این نتو عظیم باشد ببندند چشم را بر فاده مدور
پیش از آنکه لب جراحت غلیظ گشته بریار گیرند تنگ میشود و شادنج سوده در چشم
ریزند و شیاف ابار سفیده تخم مرغ با توتیا مربی بآب آس یا گلاب سوده کنند و
اگر این نتو از قسم عنبی و مسماری بود در میان رفاده صحیفه رصاص مقدار نخود درم
داده در رم گذارند و بر نتو ببندند و زور در دل بیاشند و اگر دیر مانده و فرو نه
شده علاجش نیز بر نشست ولیکن از قطع شادنج و کحل مختوم بپاشند تا حرارت نیک
شود **نوع** دوم در نتوی که حادث بجرک و ریم از و ظاهر گردد علاجش آنست که ذرور
شادنج بر و پاشند و اگر ریم اندک رود بادویه قابض اصلاح نماید و اگر ریم بسیار

گردد که اگر لب جراحت غلیظ

رود در رطوبت نزدیک رسد که چشم باطل شود و نخواهند که رشته و این طرف بسازند
نبودن رشته در زیر او کشند و به بند بندد اندکی بکشند و آن فرود را ببندد و
در دوری بیاب دبع یا سرمه جراحت را پر کنند و ببندند و برای چشم زرده تخم
مرغ گذارند **فصل بیست و یکم** در نزول آب فرود آمدن آب در چشم
عبارت باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و رطوبت قرنیه بایستد و مانع
که صفا سبب منع نفوذ اشباح بصره یا خروج نور بصر است بر اختلاف هر دو مذ
علامت ابتداء آب آنست که در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی
آید و سبب نمودن این اشیاء وقوف چیزی غریب غیر شفاف بود میان جلیدیه
مبصرات لیکن این خیالات از بخار معده نیز میباشد و فرق آنست که آنچه از معده
بود در هر دو چشم بود بر سبیل اختلاف یا باشد این تخیل در یک چشم این دلیل نزول است
بسبب بخار معده است دایم نیست و بعد امتلا زیاده میشود و هرگاه گرسنه شود کم میگردد
و وقتی که این تخیل ابتدا کرده سه ماه یا چهار ماه گذشته کدورتی نیست و حقایق حدقه زایل
پس از الم معده است و اگر شرب ایارج کم میشود این نیز از معده است و اگر تنقیه و قی نمیکند
ایارج این خیالات علامت نزول آبست و فرق در میان سده و عصب و نزول آنست که
از دو چشم بر خاستن که بپوشند اگر تنگی در چشم دیگر ظاهر شد پس نزول آب است و اگر
معلوم شود از جهت سده است و این نزول سه نوع است **نوع** اول آنکه حادث گردد از
واقع شود بر سر پس حرکت نماید دماغ ورد آن شود در رشته که لیقه شده در بطون دماغ
عصب مجوف پس نازل گردد آب و منع نماید نور از سلوک در چشم علاج تنقیه دماغ بحب ایارج
و تفتیح سده و قدح در این شق فایده ندارد جهت آنکه مترشح دارد دایم **نوع** دوم
آب که از کثرت رطوبات که تحلیل یافته بخار آب غلیظ شده باشد علاج در ابتدا
دماغ بحب قوقایا و حب منتنه و بعد از آن حب صبر یا حب ذهب صنعت آن صبر سه مثقال
بولت هلیله درم مصطکی و کتیره و زعفران از هر یک نیم درم محموده نیم مثقال گل

درم حب ساخته هر شب نوبت در محل خواب فرو برند و بعد از آن چهار ناشتی آب گرم
و دیگر شب در میان یا بعد یکهفته در یک نوبت مسلحا بیند و غرغره بسکنجبین و آلکامه که هر دو اندک
اباری مخلوط کرده باشند و یا رجابت کبار نیز مناسبست و شیخ ابو علی میگوید که من مردی
را دیدم که او را آب نزول کرده بود خویشتن را علاج کرد بقلت طعام و استفراغها و از
طعامهای تری فزاینده پرهیز کرد و بر هلیله و مطبوخ اقتصار کرد و سرمههای محلل بکار
داشت و آب زایل شد و نور بینائی باز آمد و واجبست که مریض را منع نمایند از فصد
و حجامت و غذاء غلیظ مثل گوشت گاو و ماهی و شیر و عدس و کرنب و گوشت
نمک سوده و قدید و کاهو و گندنا و پیاز و سیر و غذاها خوب که از گوشت مرغ و تیهو و
کبک و تیهو آب که در و دارچینی باشد و زعفران و مطبخه بگوشت گوسفند جوان و
آلکامه و عسل موافق است و از آب خوردن منع نمایند و اجتناب نمایند از شوربای
وانگشت و چیزها که رطوبت افزاید و بعد از آن تنقیه علاج نمایند بمثل باسلیقون و بهترین همه
شیاف مراد آنست صفت آن زهره کلنگ و زهره ماهی که در دجله یا در شط باشد و
زهره عقاب و کبک و باز برابر بگیرند و هر یک درم زعفران همه را ازین مجموع یک درم
فربیون دو نیم درم تخم حنظل و نیم درم سکنجبین همه را با آب بادیان تر لیسانیده شیاف سازند
در چشم کشند و جمیع زهرها در نزول آب فایده دارد خصوصا از چهارپا زهره آهو و از پرندها
زهره کبک همه را یا بعضی ازین زهرها با آب بادیان و اندکی عسل لب زنند در ابتدای
نزول آب نفع کلی دارد شیاف دیگر که بیاض و حشا و نزول آب را فایده دارد
صفت آن زهره برگشتین و کبک و باز از هر یک مثقالی ازین زهرها را انزروت و صبر و
زعفران دانگی ازین ادویه آمیخته نمایند بشراب یا آب بادیان شیاف لیسانیده و خشک نموده
استعمال که تجربه کرده ثابت بن قره صفت آن سلیخه را نرم کوفته و بیخته بزهره
آهو خمیر سازند و خشک نموده باز بکوبند و آب بادیان لب زنند و خشک نموده
استعمال نمایند و آب بادیان خشک ساخته بخاصیت در چشم کشند گفته اند نفع
دارد و اگر بدین تدبیرها اصلاح یافت و علته کم شد بهتر و الا قدح نمایند و قدح که مستحکم

کمتر دود آب و آبی که صلاحیت آن دارد که قدح میتوان کرد نوعی بمیل میتوان نگاه
جنبش او کو بیند و این آب ابیض صافی است که در میان بد علیل روشنی آفتاب و شمع
هرگاه عرض کنند خیال میشود که از چشمهای او روشنائی ظاهر میگردد و آبی که صلاحیت
قدح ندارد سفید باشد همچون گچ و یخ و ماء غمامی و آسمانی و منشأ قدح و این چند نوعست که
مذکور شد اما بجز این همه را چنان مرتبه‌ای است که قدح توان کرد و باستعمال شیافها
و کحلهای نیک و سزاوار آنست که در امتلا بدان و در محلی که سرفه داشته باشد
و در درد سر قدح نکنند و در روزها که هوا صافی بود قدح نمایند و دو شب که آب بجای خود
باز برود چشم سلیم کشت زرده تخم مرغ را با روغن گل آمیخته و همه را بر چشم گذارند و
محکم ببندند و چشم صحیح را نیز به بندند تا بحرکت این آن چشم دیگر نماید و موجب الم نگردد
فرمایند که در خانه تاریک تکیه نماید و طعام سریع الهضم باشد مثل مزورات که از شوربای
مرغ و غیره سازند و طریقه قدح آن است که علیل را بر زیر بالشتی بنشانند و بعد
... بسته باز نهند و دستهای نیز دیگر ساق در هم گذارند و کحال پیش او بر کرسی نشیند
تا بلندتر باشد و اگر چشم دیگر نیک است نیز افتاده به بندند که اگر بسته نباشد حرکت کند و این
چشم دیگر در حرکت آید و قدح بدان سبب دشوار گردد و فایده کحال در بستن چشم
که از دو جز بیرون داد چند هرکه منظور نشود که بدان چشم دید و چیز بیمار بدان نوع که
... نشست یکی را بفرماید که از پس پشت او شود و سر او بدست بگیرد و پلکها
... بدست گیرد و پلک او بردارد و گوید که سوی او نگاه کند و کحال سر آلت قدح که مهت
گویند بدان موضع نهند که قدح خواهد کرد قدح سر مهت بر گوشه چشم که سوی گوش
... برابر ثقبه باید چنانکه اندکی از ثقبه بلندتر بود و مهت آلت سست از
آب بدان کشیده شود و اگر چشم راست قدح میکند مهت بدست چپ گیرد و اگر
چپ قدح مینماید مهت بدست راست گیرد پس سر مهت بدان موضع نهند و
و انگشتها دکند بر مهت بقوتی تمام تا بگذرد و معلوم گردد که بجای کشاده در آمد و بدست
بدو انگشت مسبحه پلکهای چشم و چشم را نگاه دارد تا دیده نتواند گردانید و

را ابرا بر تعقبه نیارد و از دیگر نظر بند و اگر مقدار کمتر از نیم جو کرده روا باشد در زمانی که بگیرند
و مقصود ازین علاج چشم آسایش است پس میل را به آهستگی بگرداند تا از قرینه ببیند که سر
میل بالای آنست پس دنبال میل را اندکی برافرازد و آب را به سر میل بنشاند
چون ببیند که آب نشست میل را بزود بیرون نیارد و زمانی بگذارد اگر دیگر بار آب باز
آید دیگر باره فرو نشاند و باشد که آب غلیظ یا رقیق باشد مشکل توان نشاند و اگر بسیار
بسیار نماید میل را همچنان می باید داشت و سر میل تیزی آن را گوشه چشم فرود
نمودن تا اندک بجای خود بیرون آید و آب را ابدان فرو باید نشاند و چون جای دیگر که آب
بکار خود نشست میل را به آهستگی بیرون آرد و زرده تخم مرغ در روغن گل حل کرده نیکو کرده
سه ... بر پشت چشم نهد و هیچ حرکت نکند و سخن نگوید مگر به اشارت و خویش را از عطسه
و عطسه نگاه دارد و اگر عطسه خواهد آید بینی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود و اگر
سر فرو آید اندکی جلاب بر روغن بادام میل نماید و بر شقیقه ضماد خنک محذر بندد
مثل صندل و افیون و گلاب و در روز دوم اگر چشم خواهد گشود سفیده تخم
مرغ تر کنند و بر پشت چشم نهند و ببندند و اگر فاده باید که برفق بردارد و سفیده گلاب
تر ساخته چشم را ابدان بشوید چنانچه هیچ آسیب ازین سفیده به چشم نرسد و اگر تا روز
سیم نگشاید بهتر بعد دیگر دیگر باشد که از نزدیک غذا از نیم جو آب از دیدن باشد
و اگر شاید هیچ مشغول باشد که گشاده روا باشد و چیزی سیاه بر دارا و فرد تا از
و گاه باشد که بر موضع شق فرود نیز بر آید آن را به ناخن بر باید داشت و نباید ترسید
نوع سیم نزول آب که بسبب درد عظیم که در دماغ است شود جهت آنکه رشته اخلاط
را در حرکت می آرد و در رطوبات فاسد متوجه چشم گشته موجب التیام مجاری بگردد علاج صداع
نمایند و آنچه در نوع دوم مذکور شده مداومت نمایند دیگر علاج خیالات که از پس معده باشد
بحسب ایارج و ایارج فیقرا نمایند و معده را بگلقند و مصطکی و انیسون قوت دهند و اگر معده
گرم باشد بمطبوخ هلیله پاک سازند و شربت انار و لیمو قوت دهند و آنچه از دماغ بود
با اطریفل و هلیله مربی دفع بخار نمایند و صندل و گلاب بوی نمایند و برگشته نمالند

بخود آب بگوشت خفیف سازند فصل بیست و دوم در امراض رطوبت بیضیه و این سه
نوع است نوع اول در تغیر رنگ او و علامات او آنست که رطوبت از رنگ طبیعی بگردد و در
صاحب این علت چیزها بدان رنگ بینند و پیش چشم صاحب او خیالها نماید اگر سبز یا سیاه یا
زرد باشد بهمان حال بینند یا از میان دود نماید علاج اسهال نمایند و تقویت بسوی روغنها
و اطریفل و غیره و بدارو یا جلاد دهنده مثل جوهر دار و دارو که بکبر اصلاح نمایند نوع دوم
غلظ رطوبت اگر غلظ اندک بود صاحب او از دور رنگ مخ بیند و اگر غلظ زیاده بود در پیش
خود مثل آنکه آب ایستاده بود بیند و غیره و جهت این معلوم باشد آنست که رطوبت
بیضیه متحرکت و اقرار ندارد و علاج استفراغ بدن بحب قوقایا و غیره و باب کاسنی و بادیان
و شربت ماء العسل و اگر حرارت بود آب غوره و اجتناب از غذاهای غلیظ و میل [illegible]
نمودن بغذاء لطیف مثل گوشت مرغ و تیهو و کبک و نخود آب و باقی تدبیر نزول آب
نمایند نوع سیم در جفاف یعنی خشکی اگر همه خشک گردد این رطوبت چشم هیچ نتوانند دید و
اگر بعضی خشک گردد ازین رطوبت چشم تنگ تر گردد علاج ترطیب بدن بحمام که آب شیرین
داشته باشد و روغن بادام و کدو مالیدن و گوشت بزغاله و بره و ماهی صغیر [illegible] میل
نمودن فصل بیست و سیم در امراض رطوبت جلدیه و این چند نوع است نوع اول میل کردن
جلیدیه بسوی راست و چپ و بالا و پائین و علامت زوال براست و چپ آنست که [illegible]
را دو بیند و علامت زوال ببالا و پائین آنست که شیء واحد را دو خیال کند و [illegible]
حول که از جهت استرخاء که عارض میشود مرضیان را نزدیک ولادت آنست که بپوستی [illegible]
طفل را سرقچی تا نظر او را التفات مستقیم باشد و بر سینه او نزدیک گوشه چشم صوف کبود [illegible]
گذارند تا بدان جانب میل او زیاده باشد و حول او را التفات کرده و نیز شمع در برابر
چشمهای او گذارند علاج احول که در کلان سالی شود از امتلاء عضله استفراغ بدن [illegible]
و حب بنفشه و غرغره و عطوس تدبیر ملطف و در آمدن حمام و علاج احولی که از بسیار [illegible]
حادث گردد شیر و روغن بادام شیرین در ریختن آب گرم و روغنها مثل کدو و بادام

دیگر مالیدن **نوع دوم** بزرگی و کوچکی سبب بزرگی بسیاری ماده بود بسبب کوچکی استفراغ و خشکی
و تحلیل رطوبت اگر بزرگتر از مقدار طبیعی شود نور باصره تیره شود و چیزها کوچکتر نماید و
اگر کوچکتر شود رطوبت جلیدیه روح باصره قوی تر و چیزها بزرگتر بیند علامت این بیرد
نقصانیست در چشم علاج تغییر بدن و پرهیز و تلطیف و طعامهای چرب دیگر اگر تغیر در رنگ او
شود علاج استفراغ خلط را اند دیگر بسبب همچنین الغ دفتار رطوبت میبا شد علامت عیبش زرقه و علامت
النوع دو بطلان نظر و لا ابزع لهذا گفته اند دیگر بسبب آنکه تفرق القعال اگر از بیرون و اندرون
واقع گردد این علاج نیست **فصل** بیست و چهارم در امراض که در روح باصره میشود و این دو
نوعست **نوع** اول عشا و این شبکوری بود سبب او غلظ روح نفسانی و بسیاری غلظ د
فضول رطوبت علامت او آنکه شب چیزی نه بیند و در روز بیند علامت او دیدن مریض در روز
آنست که بواسطه گرمی هوا فضلات را لطیف کند و چون شب آید لطافت هواء روز نماند و رطوبت
چشم و روح باصره غلیظ گردد و هیچ نتواند دید و علت شبکوری بیشتر سیاه چشم و بزرگ
چشم را افتد علاج آنرا که چون غلبه بود رگ قیفال و رگ گوشه چشم زدن و حب ایارج و
حقنه تیز و تنقیه دماغ سکنجبین بزوری که در و سوس آمیخته باشد و عطسه بکنندش و قلقل بمالند
و سعوط از زرد و فلفل و سنداب خشک سازند و کلقند فایده دارد و غذا گوشت بریان کرده و
شراب انگوری فایده دارد گفته اند و جگر بز را بکار د بزنند و بر آتش افکنند و آن
تری که از وی حاصل شود بردارند و از فلفل سوده و نمک هندی سوده بدو بیامیزند و
بچشم کشند و اگر دار فلفل هم کوفته بر کباب این جگر باشند تا تری آنرا بچینند پس از اله دار فلفل
را خشک کنند و باینده در چشم کشند و سرمه و روشنائی و شیاف مرارات کشیدن نافع بود
و عسل با آب بادیان بیامیزند و بکشند و یک تن چشم بر هم نهاده دارند و دار فلفل و سنبل برابر
کوفته نرم کوفته بابی که از جگر بز بیرون آمده باشد بچشم کشند و کباب از جگر بز و قلیه آن
خوردن فایده دارد **نوع** دوم جهر بتازی روز کوری را گویند ضد شبکوریست جهت آنکه
هوای شب قیاس بهوای روز تر است لطافت هوای روز روح باصره را از یاری کند

و چون روز بشود چشم خیره و بصر ضعیف گردد این علت بیشتر مردمان ارزق و اشهل را افتد علاج
آب انار مین با قند و لعاب اسبغول بجلاب بنفشه و شیره خرفه بسکنجبین و صندل بگلاب سوده
در سر مالند و روغن بادام و کدو و شیر عورت در بینی چکانند و گلاب در چشم گذارند
و در آب شیرین در آیند و چشم در وی بگشایند و غذا گوشت مرغ کبابر و شوربای آن نخود
نیم کوفته و اندک اگر او کشنیز تر یا خشک و فستق آب انار یا زرک بسازند و گاهی
میل نهایند و بسیار مردم که در روی روشنائی و صحرا باشند و زمستان نظر او بیشتر بر برف
باشد بدین سبب بصر او ضعیف شود و از دور نتوانند دید و آنچه از نزدیک بینند نیک نتوانند
دید و در هر چه نگاه کنند سفیدی بسبز رنگ آن غالب بینند علاج جامه ازرق پوشیدن
و مقنعه سیاه پیش چشم آویختن تا نظر او پیوسته بر آن افتد فصل بیست و پنجم
در ضعف بصر و این چند نوع است نوع اول ضعف بصر که از سوء مزاج سرد بی ماده شود علامت
او آنست که در چشم خود نقصان بیشتر از ایام صحت یابد علاج تبدیل مزاج دماغ
بغذاهای گرم مثل نخود آب که در و دار چینی باشد و زیره و خولنجان بود و مطبخ
و قلیه که در و زنجبیل و دار چینی باشد و روغنهای گرم در سر و بینی مالیدن و کندش و
فلفل بوی کردن تا عطسه آرد بابونه و بنفشه بجوشانیدن و سر بر بخار آن داشتن و
شیاف اخضر و اصغر کشیدن و دار چینی و وج فایده دارد و در چشم گذارند و دقیق
که نرم کوفته باشند و برگ خیار با شراب بجوشانند و بر چشم گذارند نوع دوم ضعف
بصر که از سوء مزاج سرد با ماده شود علامت او آب رفتن چشم و لعوق و آب زیاده گردد
و چشم بزرگتر از آنچه در ایام صحت بود علاج تنقیه دماغ بحب بنفشه و ایارج و غرغره و با
سلیقون و روشنائی کبیر کشیدن و اطریفل صغیر نیز فایده دارد نوع سیم که از سوء مزاج
گرم خشک بی ماده شود علامت او آنست که چشم لاغر و فرو رفته باشد و یکی آب چ
و بینی علاج روغن بنفشه بادام و کدو در بینی میل نمودن و بجام آب شیرین در آمدن و
چشم را در آب شیرین گشودن زمانی طویل چند نوبت و شیر عورت با آب کاهو چکانند

تا دردسر و نزد هر که در چشم باشد دفع نماید و اگر یبوست و حرارت ملاحظه نماید مسهل مثل
آب پنیر ملینا بند **نوع** چهارم ضعف بصر که از ماده دموی گرم میشود علامت او سرخی چشم
و دمعه بسیار علاج فصد و اسهال بجهار شربت و آب انار بین و برد حصرم و توتیا پرورده
و آب انار ترش بجهار ساییده تا نصف او بماند مقدار عشر آن عسل آمیخته نمایند و در آفتاب
بیست روز بگذارند و بعد از آن در چشم کشند و گفته اند هر کس مداومت بشلغم خام
و پخته نماید هر چند در چشم او ضعف شده باشد باز بحال آید **نوع** پنجم ضعف چشم که بسبب معده
بر آنکه علتی در چشم نبود علامت او آنکه تا باشد دائمی و باطل گردد در وقت گرسنگی
علاج تقویت معده بدانچه ملایم باشد و تعدیه بچیزی که موافق بود **نوع** ششم ضعف
بصر که حادث میشود از جهت فساد رطوبت و بسیاری بخار بد و ضعف مزاج دماغ
[illegible] علاج کم دالد علاج نماید که تا زیاده نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و اصلاح غذا از
شافیه و کف دریا و طوطیا و [illegible] کهربا و جمد دار و کشند **نوع** هفتم ضعف بصر که از تکدر رطوبات
بیضیه شود علامت او آنکه در پیش چشم برده ملاحظه نماید و نظر او با آسمان زیاده باشد از آنچه
بزمین نگاه کند و این تکدر از بسیاری اخلاط سودا و از فرط مجامعت و سوء مزاج و تدبیر در
خوردن و آشامیدن میشود علاج استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج بتدبیر ملایم
نوع هشتم که از تکدر رطوبت جلیدیه شود علامت آنکه این تکدر بهمرسد که چشم را
تیره میسازد و حال آنکه از آب که نزول کند و از انتشار علامت نیست و زایل میشود
بزوال ظلمت بزوال آن خلط از دماغ علاج استفراغ سودا و اجتناب از غذاهای غلیظ و نگاه
کردن **نوع** نهم در خطهای باریک و آب روان و سبزه و قدمها را ابرد و غنچهای بادام چرب
نمودن و غذا گوشت و غذا گوشت مرغ و تیهو و کبک و ماهی سازند و از تعب و مباشرت ملاحظه
نمودن **فصل** سی و ششم در امراضی که در جفن میشود و این چند نوع است **نوع** اول جرب
و این درشتیست که حادث میشود در باطن جفن و سبب او رطوبات رده سوداست که مر او را بجفن [illegible]
[illegible] این مرض بعقب رسد که در خطائی علاج او شده میشود و این خشونت چهار است صنف اول

در جو بوی مالیدن و پشت او پس گوش
بادام

چرب اندک یعنی چنان باشد که اندرون پلک سرخ و درشت کردد و اشک آمدن کیرد علاج
فصد قیفال و حجامت اگر مانعی بود از فصد و اسهال بحب ایارج و بنفشه و اگر بیشتر از اسهال ادویه
تیز کنند در چشم ورم کرم شود و بعد از استفراغ پلک را بر کردانند و ذرور اصغر و ابیض به پاشند
و چشم را بشاف احمر لین حاد حک نمایند و در دستانجی و ما سلیقون کنند بحمام روند در چشم …
یخ فایده دارد و اطریفل کشنیزی با سکنجبین غذا کوشت مرغ که در آب اگر نخود نیم شکسته و گاهی …
موثر و اندک کرنج باشد شاید و دارچینی و اگر کرمی نباشد زعفران فایده داده و اگر سوزش
والتهاب تسکین کرفت باز بشاف احمر لین و اعبر و اگر بدینها نشود بادویه تند علاج نمایند مثل ما
سلیقون صنف دویم که درشتی قوی تر باشد و با شک تر بسیار علاج بخت فصد و اسهال …
پس پلک بشاف احمر حاد و اخضر نجار زند یا با سلیقون کنند و اگر ازین شفا نیابد حرارت …
یخ عدسی بخار زند زیرا که شافی یخ زاد در درشتی چشم فایده تمام است و اگر جرب از حرارت
بسیار بود و بادویه تند ریش کردد داروهای نرم خنک و لعابها بکار دارند و کفته اند که تند …
نشت تراشیدن جرب مکر ضرورت باشد که از ادویه اصلاح فایده نرسد جهت آنکه از تراشیدن …
شیدن درد عظیم حاصل میشود و بسبب الم مواد بسیار متوجه چشم میکردد و سر …
و شاف ابیض را دور باید داشت جهت آنکه اینها جرب را زیاده میارند و تجربه …
شده صنف سیم از جرب آنکه قوی تر از دویم بود و اعراض بیشتر و هر کاه پلک را بر …
شقاق که در پوست افکنده بود بدین سبب این را تینی خوانند علاج فصد از دست …
پیشانی و کوشه چشم کشودن و تنقیه بدن بحب ایارج و غیره و پلک بر کردانند و بعضی …
کف دریا حک نمایند تا ماده او اول بود بر سد پس زیره و نمک نخایند و آب آنرا …
حک نمایند و زرده تخم مرغ و روغن کل بهم آمیخته بر لیست چشم کذارند و بعد از ۳ روز …
یخ مغول کشند و ذرور اعبر و اصغر کنند و بشاف احمر لین کاهی مداومت نمایند …
در آمدن نفع کلی داده و غذاء لطیف و سبک باید خورد صنف چهارم صعب تر از …
قسم بود و قوی تر و هر کاه پلک بر کردانند درون او سیاه و تیره و خشک بود علاج

بدن با یا پنج چند نوبت و فصد و حجامت و غرغره فرمودن و ملک خاریدن چنانچه در صنف سیم
مذکورست و هر یا مداد بحمام رفتن تا بر تحلیل یاری دهند و باید دانست که هرگاه جرب کهن
گردد هیچ تدبیر بهتر از تراشیدن با آهن و سنگ نیست و اگر تازه بود جرب لشاف احمر لینز و
حاد خاریدن آنچه طبیب بحکم مشاهده صواب بیند کفایت بود و از پس هر خاریدن اغبر
کنند نوع دوم در بیه یعنی تحجر و این صلابت است بر در ظاهر از ماده غلیظ میشود و فرق
میان تحجر و برد آنست که ماده تحجر غلیظ تر از برد میباشد علامت برد آنست که گرد باشد
مثل ژاله و مینی برد آنست و علامت تحجر صلابت علاج بیه آنست که جاوشیر و اشق بسرکه حل
سازند و بران موضع طلا نمایند و اگر بدین تحلیل یافت بهتر و الا شکافند و برون آورند
و بران موضع ذرور اصفر ریزند و علاج تحجر آنست که یکهفته بآب گرم بمالند و اگر تحلیل یافت
بهتر و الا بگذارند و بران موضع مرهم داخلیون و اگر تحلیل نیابد پس شکافند و بشوانید
آنرا بناخن بیرون آورند چیزی مثل غدد نوع سیم شعیره و ورمی است که ظاهر میگردد بر طرف
جفن یعنی بر منبت شعر سبب او ماده خون سوداوی است که مجتمع شده در جفن علاج فصد
اسهال و طلا افشاف مامیثا و گل ارمنی بر زم کوفته بآب کاسنی سازند و اگر صبر
حضض درین طلا اضافه سازند شاید و از موم روغن مغز قلم کادیا صبر سرخ و لط
مرهم سازند و بگیرند سر مگس را و بران موضع بمالند و بان کرم چند مرتبه گذارند و مرهم
داخلیون تاثیره دارد و اگر ورم بدینها تحلیل نیابد بیخ او را بناخن بگیرند و قطع نمایند
یا بمقراض بردارند و بگذارند تا خون او زمانی برود بعد از آن ذرور اصفر بر روی بپاشند
نوع چهارم شعر زاید و منقلب در جفن بسبب پیدا شدن او از انجماد رودی که متولد میگردد
از رطوبات عفن مجتمع در جفن علامت شعر زاید آب رفتن چشم و مشاهده آمدن
این موی مخالف است مر موی طبیعی را و علامت انقلاب شعر بر آمدن موئیت میل
بسوی اندرون چشم علاج هر دو تنقیه بدن و دماغ و بو بوئیدن عنبر دماغ را قوت دهند
جهت آنکه رطوبات غلیظ دفع مینماید و ورشانی کبیر و شیلتون و شیاف احمر لینز

وشیاف ویژه که نافع است مرین علت را و جرب و کمنه و سبل و سلاق و سوزش چشم
را صفت آن زنگار دو درم صمغ عربی اشق از هر یک درم قلیمیا ذهب افیون از هر
یک نیم درم کوفته با آب سنداب شیاف سازند و اگر موی زاید را بگیرند و موضع آنرا بنوشادر
بمالند و دهن ضفدع کمبو و دهن مکس سگ و دهن کنه سگ و دهن هدهد بتر در محلی که موی زاید بر
زند بمالند خایه داره و کف دریا بهم کوفته بلعاب اسبغول طلا سازند موضع موی را کنده
سازد و موی نروید دیگر چهار طریقه علاج نمایند بالصاق و کی و خیاطت و تشمیر چنانچه هر یک مذکور
میشود طریقه اول که الصاق گویند موی فزونی بر موی طبیعی لصق با کتیره حل کرده بهم
چسپانند بانگشت و آن مقدار انکه دارند که صمغ خشک گردد و طریقه دویم را کی گویند که آن
داغ کردن بیخ موی است موی فزونی را بر کنند و آنگه داغ سوزنی زرین باشد [illegible] سوزن
سر و کان در آورده پلک را بر گردانند و روی دیده و زیر پلک خمیر سر نهند و سوزن را سر
ساخته بر موضعی که موی فزونی کنده اند داغ نمایند و زیادتی از ده موی بار نوبت [illegible] داغ
ننمایند کرده و از پس داغ سفیده تخم مرغ و روغن گل بر موضع داغ گذارند تا اثر ریح آن زایل
نگردد داغ دیگر نکنند برین ترتیب آنچه باشد داغ کنند و طریقه سیم خیاطت است که آن [illegible]
باشد بگیرند سوزنی باریک و از موی سر یکتار بگیرند و هر دو سر موی در سوزن کشند و
میان موی چنین حلقه بیرون باشد و یکتار موی دیگر درین حلقه کشند و موی دویم [illegible]
کنند چنانچه حلقه موی دوم در حلقه موی دوم باشد و سوزن را از درون پلک [illegible]
زیادتی ظاهر برارند موی فزونی را در حلقه این موی کنند و سوزن برفق [illegible]
تا موی فزونی بیرون حلقه آید و اگر موی فزونی از حلقه بجهد بر موی دویم که با موی اول
حلقه موی اول پس آرند و موی فزونی بگیرند و اگر باز دیگر سوزن باید زد و سوزن
همان موضع نباید زد و هم در پهلوی آن زنند و طریقه چهارم تشمیر است و این [illegible]
قسمست قسم اول از تشمیر آنست که طبیب بیمار را در پیش خود نشاند [illegible]
و منقره پلک بدست چپ بگیرد و بگیره میل پلک را برگرداند و سر رشته [illegible]

سوزن

بسوزن باریک در کشد و سوزنها از اندرون پلک بسوی پشت پلک آرد آنجا
که میان پلکست و اگر بعوض رشته پشت پلک بعصاره که حسک گویند بردارد
بسوزن یا بعصاره سه جای نشان کنند و ببرد و احتیاط باید کرد تا آخر پوست ببرد
درست جایکه بسوزن بردوزد و گره نزند اول میان گاه دوزد پس زر و اصفر با هم
کافور سفید بر جراحت نهد قسم دویم از تشمیر آنست که پشت پلک بدو انگشت
یا بعصاره بردارد و دو تخته باندازه پلک سبک و تنک بتراشند و آن مقدار که میباید
ببرد از پلک در میان این دو تخته نهند و هر دو سر تخته بندد و چون پوست پلک
در شکنجه شود و غذا باو نرسد و در مدت ده روز کم یا بیش سیاه و مرده شود
بیوفتد و زحمت بر بدن نیاید قسم سیم آنست که طاقت دستکاری ندارد و نتواند
نشنید او را بداروی تیز تشمیر کنند و آن چنانست که داروی تیز لبر مثل بگیرند
بر پشت پلک بر محلی که تشمیر میباید کرد گذارند در ساعت ورم نماید و اثر ریش
پدید آید پلک در الحال از دارو دور سازند یک ساعت آسایش دهند و دیگر بار دارو گذارند تا
جراحت کرده و گذارند تا سیاه شود و خشک ریشه بندد پس دارو را بشویند و موم روغن
طلا کنند و اگر حاجت افتد مرهم اسفیداج طلا کنند تا درست شود و اکثر طبیبان بدین علاج
رضا ندهند جهت آنکه بسبب الم مواد میل بچشم کرده صفت داروی تیز آهک آب نا
رسیده ده جزو نوشادر جزو بوره دو جزو آب صابون دو جزو دارد تا بدین آب
بزنند و بکار برند شعر منقلب اگرچه موی فزونی نباشد و تا هموار رسته باشد و باز در
دیده شکند این را انقلاب شعر گویند اشک از چشم دویدن گیرد و اعراض موی زیادتی ظاهر
گیرد و علاج او گذشت و بعد از آن طلا کردن صمغ و حسپانیدن بصمغ و کتیرا چنانکه مذکور گذشت
و خاصیت پیه افعی آنست که موی فزونی بکنند و انرا بمالند موی بر آمدن باز دارد و گویند
الذ موی فزونی و شعر منقلب هرگاه بسیار باشد تشمیر باید نمود نوع پنجم در ناشیدن مژه چشم

و این چند صنف است صنف اول که حادث گردد از فساد غذا از جهت آنکه مخلوط بصفرا
وسودا شده علاج استفراغ و تعدیل مزاج و حجر لاجورد در چشم کشند جهت آنکه خلط بدکردار
بپلک آمده بر طرف میسازد و موی بر دید و شاذنج عدسی مغسول کشیدن فایده دارد صنف
ثانی که از سبب عدم غذا شود و میباشد بعقب امراض حاده صعب علاجش تدبیر مرطب از غذا و شرب
و ترک استفراغ بلغم بحبوبات و ایارجات و برود حصرم مناسبست صنف چهارم که حادث
گردد از جهت آنکه غذا السبب خلط غلیظ شور نرسد و این از جنس داء الثعلب بود کحل
برود شناشی و باسلیقون و برود حصرم و شیاف الحفر کشیدن فایده دارد و این کحل
پاشیدن موی و غلظ اشفار بر طرف میسازد بگیرند دانه تمر هندی را در دیگ سفالی بنهند
و سر دیگ بگل حکمت محکم سازند و در آتش گذارند تا آن وقت که کل خاکستر گردد پس دانه بیرون
آرند و بکوبند و بیخته درم ازین و چهار درم کندر و سنبل و حب بلسان از هر یک سه درم
حجر لاجورد ده درم بکوبند و بیخته استعمال نمایند و اگر موی ابرو به پاشند یا سفید برویند
علاج تنقیه و برگ شقایق کوفته بر دهن زیت یا پیه خرس بمالند و فندق سوخته
یا پیه پشه طلا سازند موی را سیاه گردانند و اگر موی ابرو به پیه لطیا یا خرس بر دهن
زیت یا روغن دیگر برابر و طلا سازند شاید نوع ششم در قمل جفن و حدوث
این از حرارت و رطوبت و غیر طبیعی بود علاج تنقیه بحب صبر و اگر احتیاج زیاده شود
حب قوقایا و حب ایارج و مطبوخ افتیمون و غاریقون و غیر آن و اجتناب از
اغذیه غلیظ کثیر الفضول و غذا گوشت بزغاله و مرغ و کبک و شستن پلک بآب شور و
طلا نمایند طویل و مرزم کوفته بر دهن کل طلاء دیگر مویزج جزء صبر بوره از هر یک نیم جزء
نرم کوفته بسرکه در جفن مالند یا آنکه بوره و بابونه و مویزج نرم بکوبند و بدست یا میل
پلک را بگردانند و ادویه را بمالند قمل که نسبت است به باشد نوع هفتم در دبیج این
و ... که حادث گردد در جفن و این علت کودکان را بسیار واقع شود بسبب

یعنی چشم ایشان و این اصناف است صنف اول که از غلبه خون شود علامت او آنکه سخت
و سرخ و بسیار است که این ورم شق کرده و خون بسیار از وی بیرون آید علاج فصد اگر کلان باشد
و مانعی نبود و الا حجامت بر میان دو شانه یا بر ساق و لیس سر یا رگ پیشانی و اگر مریض طفل
بود فصد [?] نهند و اصلاح غذا و بر چشم زرده تخم مرغ با روغن گل گذارند و شیر عورت و چیزی
تا سه روز نگذارد و در چشم نگذرانند و در روز چهارم ذرور ابیض بعد از آن ذرور اصفر
و ضماد بارد جو و عدس و پوست انار و گل سرخ بکوبند و بجوشانند و بر روغن زرد با گل بر چشم
گذارند صنف دوم که حادث گردد از ماده صفرا اثر نیز علامت او سوزش و خارش
و زرد رنگ علاج استفراغ و اصلاح غذا و بر چشم گل سرخ و عدس و پوست انار با جو بر
آرد ساخته و شیر عورت بر چشم نهند و چشم بر گردانند و شیاف احمر لین و اغبر کنند صنف
سیم که حادث گردد از رطوبت شور و لازم او است حار بدن و بینا شدن و این را سلاق گویند علاج
تنقیه بدن از بلغم کنند و موقف [?] حضض و سماق بگلاب تر ساخته آب آنرا در چشم گذارند
ضماد از [?] انار کوفته سازند و گل سرخ و عدس مقشر و گلاب و هر روز بحمام روند و
نفع دارد سلاق را شیاف سماق صفت آن سماق را در آب بجوشانند تا غلیظ
شود صاف نموده رصاص مغسول جزء کافور ربع جزو کثیرا سدس جزو بمطبوخ سماق
شیاف سازند ملک الکحل [?] بتراشند و حضض و اقاقیا و شب یمانی کوفته در چشم پاشند
و اطریفل نمایند و غذا اکثر آب [نوع] هشتم شترناق و این جسمی فرونی [?] است خاص در جفن
اعلی و سبب او جسمی شحمی لزج مشبه بسلعه علامت او آنست که پلک سطبر شود و آب رفتن دائم
و در گشادن آفتاب را کمتر تواند دید و غلط بسیار در این علت خداوند نزله و زکام را
بود علاج فصد و حجامت و تدبیر لطیف و اگر مریض [?] دستکاری و مکروه دارد علاج
نماید بدین طلا صفت آن صبر شیاف مامیثا اقاقیا مر بداندک زعفران ادویه را کوفته
بآب آس آمیخته بر جفن طلا سازند و ذرور امرو پاشند و اگر نیک نشود علاج بدست کرد [?]
[نوع] نهم [?] و این صلابت پلک است بمرتبه که بدشوار چشم حرکت نماید و [?] پلکها

درد و سرخی بی‌تری و یبوست چرک چشم و این را یبوست عین میگویند علاج ترطیب بدن ...
حمام و تغرق سر بروغن بنفشه بادام و کدو و آس و بر چشم سفیده تخم مرغ با روغن گل گذارند
لعاب حلبه و کتان چشم را نرم دارد و در آبی که در وی حلبه و اکلیل الملک و بنفشه ...
بجوشانیده باشند چشم بر بخار آن دارند و چرب با سفیده تخم مرغ و لعاب اسبغول با شیر ...
روغن گل فایده دارد اگر در بدن ماده باشد تنقیه بدن و غذا خفیف فصل در ...
حرقه و در امراض که در گوشه چشم شود نوع اول درد که و حرکت یعنی خارش ...
سوزش در گوشه چشم شود سبب وی ماده تیز است که میریزد به کنج چشم علاج ...
با روغن گل گذارند و برود (?) که مذکور میگردد به همین موجب توتیا زرد چوبه دار فلفل
هلیله زنجبیل از هر یک پنج درم مامیران چهار درم نمک اندرانی یک درم جمله را کوفته
و بیخته با آب غوره چند نوبت پرورده نمایند و در چشم کشند دمعه اگر ضرورت ...
نمایند و سفیده تخم مرغ و نشاسته بگلاب آمیخته در چشم نهند نوع دوم غده یعنی ...
زیادتی در گوشه چشم و سبب فضله غلیظ که جمع گردیده در گوشه چشم علامت او ...
فضلات چشم از آنکه بسوی بینی روان شود و اگر در کنج چشم بماند منجر بغرب شود علاج ...
بدن از خلط و بادویه حاد اصلاح غده نمایند مثل باسلیقون و روشنایی و شیاف ...
نوع سیم در سیلان و دمعه یعنی آب رفتن از چشم و اگر سبب بدین گوشه ...
زاید بود هیچ یک علاج ندارد و اگر از جهت نقصان گوشت گوشه چشم که از ادویه ...
بسیار کشیده یا بحرقه در شب چشم را بعلبه ... یا آنکه بسبب حمیات گرم و ورم دماغ بود
علاج شافی که گوشت چشم برویاند بدین موجب صبر شیاف مامیثا از هر یک دو مثقال کتب یمانی ...
مثقال کندر مقالی نرم کوفته بشرابی که در وی نمک حل شده باشد شیافه سازند و این شیاف
نیز مناسبت هلیله زرد سرمه از هر یک دو درم نمک اندرانی نیم درم دار فلفل دو درم
کوفته با آب سماق شیافه سازند و اگر حرارت غالب بود این کحل مناسب است ...
مغسول توتیا مغسول مارقیشا را از هر یک درم لولو از هر یک نیم درم ...

بابر...

مامیثا و صبر ربع درم شیاف سازند بگلاب یا سماق و بیدرا در چشم هفته دو بار
برداشتند و حاجت نمایند و طلا از اغبار اسیا و کندر و کرناز و نمایند و اگر حدقه
چشم ضعیف بود بیرون حصرم و روشنائی و شیاف علای که مذکور می کنند بر بموجب توتیا
ده درم فلفل و دار فلفل از هر یک پنج درم زعفران درم کتیره پنج درم نمک هندی
دو درم پوست هلیله سه درم نوشادر درم زرد چوبه و مامیران از هر یک شش
درم شیاف مامیثا هفت درم نرم کوفته چند نوبت با آب غوره پرورده نموده
بعد از ان شیاف سازند چهارم در غرب و این اماس است در گوشه چشم
میان بینی و چشم و هر گاه سر کند غرب گویند و اگر دست بر و نهند ریم بیرون آ
و نیک شدن او مشکل بود چرا که دایم در حرکت و گوشت نرم و تر دارد و بدین سبب
ناصور گردد و گاه باشد که از درون بینی سر کند و ریم از بینی بیرون آید علاج
رگ قیفال کشایند و مسهل و اسهال غذا و تقویت معده باطریفل و افیون
دالفیل صغیر و اگر گشوده و قطره ازین شیاف چکانند او را خشک گرداند
صفت آن صبر مصطکی انزروت حضض سیاوشان گلنار سرمه شب از هر یک مثقال
زنگار ربع مثقال کوفته و بیخته با آب حل نموده سه قطره چکانند و بگذارند
و بعد از ان دو قطره دیگر گذارند مدت یک هفته چنین سازند تا ناصور روی بصحت
آرد و اگر ناصور قوی باشد دارد ی بولس سود دارد و صفت آن حلزون صبر
مر هر سه برابر بایند و بران موضع نهند در قانون شیخ ابو علی گفته که حلزون
جانوریست چون کرمی در میان سبزه و گیاه گردد و بر پشت او صدفی پدید آید و آن
صدف در بعضی شهرها ناخن دیو گویند و حلزون آنست و اگر سر غرب گشوده شود
و ریم بیرون نیاید تخم مورد را بکوبند و چیز لشر عروق نموده دانه کی زعفران آمیخته
نمایند و بر غرب نهند نرم کنده و بکش پر و مغز نان میده و کندر لشر عروق بر غرب
گذارند ریم بیرون آید و بعد از ان فتیله مرهم زنگار آمیخته نهند و این ذرور یا منضج

تا خشک کرده صحیح و زرد در مبرز اک انزروت پوست کندر سوخته شاد [illegible]
برابر بگیرند کوفته و بیخته بکار برند و آنرا که استخوان تباه شده باشد علاج آنست
که ببرند تا پاک باشد بعد از ان مشاخ معسول و زرد رینکور بپاشند و مرهم
گذارند و اگر خواهند که داغ نمایند آهنی بشکل میل بر زنند سر او مسطح ساخته آنرا
در آتش گذارند تا سرخ شود پس گرد او را جمع کنند و بعد از ان داغ کنند [illegible]
علاج نمایند و صبر کنند رسیده بر جراحت ملک زراند خشک [illegible] زنند و مرهم آنرا [illegible]
باذن الله تعالی باب سیم در امراض گوش و این مشتمل است بر شش فصل فصل اول
در درد گوش و این چند نوع است نوع اول دردی که حادث گردد از گرمی مزاج [illegible]
سبب او بسیار در آفتاب بودن مانند یک آتش علامت نشستن و در [illegible]
سموم ها گذر کردن علامت او گرمی روی و سر داند کی درد در راحت یافتن از [illegible]
سرد علاج روغن بنفشه بادام و نیلوفر و کدو و ازین روغنها نیم گرم در گوش چکانند
یا آنکه یک مثقال درم سرکه و ده درم روغن گل بهم جوشانند تا سرکه برود در روغن [illegible]
یک دو سه قطره نیم گرم در گوش چکانند و اگر عظیم بود بمرتبه که طاقت نماند [illegible]
ابیض یا افیون حل کرده با اندک افیون ماش [illegible] مامیثا بر روغن گل [illegible]
شیر گرم چکانند و بسیار از اول ادویه در گوش نگذارند که موجب ثقل [illegible]
کنند و روغن خلاف با اندک سرکه فایده دارد و سفیده تخم مرغ و آب کرد [illegible]
روغن گل و آب حی العالم حل کنند و سر عورت چند نوبت چکانند و سر او [illegible]
آنست که طبیعت را به آب تمرهندی و آلوی بخارا و شربت بنفشه و شربت نیلوفر
نرم سازند و شیره خرفه و سکنجبین میل نمایند و غذا ماش مقشر یا عدس مقشر [illegible]
مرغ یا اسفاناخ و کشنیز و سماق آب تمرهندی و اگر طبع نرم بود آب لیمو و سماق [illegible]
آب غوره و انار ملسا [illegible] نوع دوم درد گوش که از سوء مزاج سرد [illegible]
شود سبب او در هوای سرد بسیار بودن و در آب سرد در آمدن علامت او [illegible]

امراض گوش

احساس سردی در گوش علاج چیزهای گرم در گوش چکانند مثل آب سداب و آب
پیاز و سیر و آب بابونه و مرزنگوش و بادیان وغیره و روغنهای گرم مثل روغن زیت
و بادام تلخ و روغن سداب یا روغن گل که در وی سیر پخته باشند یا قوی تر اگر خواهند روغن
جندبیدستر و روغن فرفیون و مداومت حمام گرم و شراب کهن کهنه اندک فایده دارد
و بابونه و بنفشه بجوشانند و سر بر بخار آن دارند و جندبیدستر و اندک افیون در روغن زنبق
یا روغن گل حل کرده در گوش چکانند و جمیع آنچه در گوش میچکانند باید که شیر گرم باشد
غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان که در آب آن نخود با پنجم کوفته باشد و دارچینی و زیره و قلیه و
مطنجنه و گوشت بریان کرده نوع سوم درد گوش که از غلبه خون بود علامت او سرخی روی و
گرمی در گوش و گرانی سر و پیشانی در محل سجود علاج فصد قیفال و اگر مانعی بود از فصد حجامت نمایند
و اسهال بمطبوخ هلیله زرد و اگر قوی تر خواهند حب صبر و روغنهای که مذکور شده چکانند مثل روغن
بادام وغیره و اگر تسکین نشود از جهت دانه یا دملی که در گوش شده باشد لعاب تخم کتان و حلبه
و تخم مرو با شیر عورت در گوش گذارند گرم تا پخته سازند و پیه بط و مرغ یا روغن گل آمیخته چکانند
بچکانند و بنفشه خشک و بابونه و آرد جو و گل خیرو همه را کوفته با روغن گل یا روغن بادام بر
جانبی که درد دارد تمام آن جانب شیر گرم گذارند نوع چهارم درد گوش که از غلبه صفرا شود
علامت او درد زیاده و سوزش و التهاب و خلیدن و بیخوابی علاج اسهال صفرا کنند
بشربت و مطبوخ هلیله و بعد از آن اسهال ادویه که در نوع اول مذکور شده و از بادهای
گرم که در گوش ساکن میشود علاج تلیین طبیعت و چیزهای سرد در گوش چکانیدن مثل شیر دختر و روغن
ورد وغیره و تناول غذاهای سرد و باقی علاج آنکه در صداع که از باد گرم بود مذکور شد نوع
پنجم درد گوش که از جهت باد گرم از معده مرتفع شود علامت سوزش سر معده و عطش
و راحت یافتن از آب سرد علاج اطریفل صغیر و سکنجبین و آب غوره و کشنیز خشک و قند
و منع بخار از سر سفوف سازند و شیاف مامیثا بروغن بادام و اندک سرکه کهنه بهم آمیخته
در گوش چکانند و از باد غلیظ که از معده بسر رود میباشد علامت او غثیان و امتلاء و جز از

آب و صداع اندک علاج سفته معده بنی و اسهال بلغم بحب ایارج و تقویه معده لکلفتنو که درد
مصطکی و انیسون و بادیان باشد و جوارش عود و غیره فایده دارد و تقویه سر و گوش
بروغن گل و زیت و غیره نوع ششم درد گوش که از باد غلیظ حاصل شود از فضله سرد
که در سر است و بسوی گوشها آمده علامت او آنست که گرانی در گوش یابد و آوازها در
سر علاج تنقیه بحب قوقایا و ایارج و غرغره بسکنجبین و آب الکامه و سکنجبین عسلی با ایارج و روغن
ناردین و روغن قسط و روغن ترب بر نیموجب سازند آب ترب سه مثقال یا هفت مثقال
روغن زیت ماده مثقال روغن گل بجوشانند تا روغن باقی ماند و آب برود و شیر گرم
چکانند سه قطره و بسیار باشد که کسی را اسرعار سرد و باد سرد بگوش رسد و درد خیزد و شراب
خوردن عادت دارد شراب خورد و بخسپد چون بیدار شود الم تمام زایل گردد و روغن
گل که در وی اندک افیون بشیر آمیخته چکانند فایده دارد و اگر ماده سرد بود زهره گاو
با روغن جوز و یا روغن بادام بجوشانند و سه قطره بچکانند فصل دوم در اماس
که در بن گوش و در اندرون گوش پدید آید اماس بن گوش که از بیرون باشد خطر
او اندک است و درد کمتر دارد و ورم اندرون گوش خطرناک و بسیار از اهلاک
علامت او گرانی گوش و عظم درد و گاهی تب بود علاج فصد قیفال نمایند و اگر ما
بود از فصد حجامت سازند و اگر احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله دهند صفرا
و روغن بادام تلخ و روغن زیت و گل و غیره در گوش چکانند و شیر عورت و روغن
هم فایده دارد و این گوش با آب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب کاسنی با آبجو طلا سازند
و لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی و لعاب تخم مرد با شیر عورت چکانند و اگر درد تسکین
روغن بنفشه بادام و روغن گل و روغن کدو مناسب است و اگر از جهت کثرت ما
ورم میل بجانب گوش نماید این ضماد گذارند آرد باقلی آرد جو از هر یک نیم جزو
را کوفته و بیخته با آب عنب الثعلب و روغن بادام روغن گل شیر گرم بنهند و اگر
روغن بادام و گل و شیر عورت در گوش چکانند و مرهم مرداسنگ علاج نمایند و

از آب غوره و سماق و آب انار یا مرغ میلغما بیند نوع دوم ورمی که در گوش از خلط صفرائی شود
علامت او زیادتی حرارت و سوزش با سایر علامات صفرا علاج فصد بدن یکبار شربت مطبوخ
هلیله و اصلاح مزاج و روغنها که مذکور شده در گوش چکانند و در خنکی مبالغه زیاده از قسم
دوم ننمایند در غذا و ادویه نوع سیم ورمی که از غلبه بلغم شود در گوش علامت او گرانی و
تمدد و درد اندک و لذت یافتن بچیزهای گرم علاج اسهال طبیعت بمطبوخ مقوی با ایارج و تربد
و غاریقون او با این حب ایارج فیقرا درم تربد و غاریقون از هر یک ثلث درم سقمونیا نصف درم
کوفته حب سازند یک شربت و دو گلقند و سکنجبین عمل نمایند و روغن فرفیون و روغن شبت چکانند
و گرد گوش با ادویه گرم مثل بابونه و بنفشه و اکلیل الملک نرم کوفته شیر گرم طلا سازند نوع
چهارم ورمی که از سودا شود صلب میباشد و بیدرد و ورم گرم هرگاه ضمادهای سرد گذارند صلب شود
علاج آنست که محللات مثل چربی بط که در روغن گل گداخته باشند گذارند ضمادی که
اساس آن گوش را بنشاند پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک پنج درم هر دو را بگدازند
و پنج درم اشک گوسفند نرم کرده آمیخته نموده بر آن جایگاه نهند و سر آنرا باب گشنیز بسوده
بمالند فصل سیم در سیلان چرک از گوش از جهت بثوری که در دلو و موی که در اقصای
گوش بود یا ورم دماغ انها سبب رفتن چرک میشود علاج فصد بدن بفصد و اسهال و اصلاح
تدبیر و روغن گل و شیر عورت را در گوش بنهند و صبر و مر و کندر و خون سیاوشان نیز مناسب
است با فتیله از مرهم زنگار با عسل مالیده در گوش گذارند اگر مرض دیر مانده شده باشد بر فتیله عسل
و اندکی زنگار بالیده در گوش نهند و اگر زهره گاو با اندک سرکه و عسل آمیخته در گوش چکانند
باید که شیر گرم باشد صفت مرهم جهت رفتن چرک از گوش عسل ده درم سرکه کهنه بیست درم
جوشانند تا غلیظ شود بعد از آن دو درم زنگار کوفته مخلوط نموده فتیله بدو آلوده ساخته
در گوش گذارند صفت مرهم ابیض که نافعست جهت حرارت بسیار و جراحت که در اعضاء عصب
بود اسفیداج رصاص پنج درم مردار سنگ شش درم موم سه مثقال روغن گل دوازده مثقال
مرهم ساخته در گوش و بر جراحت نهند فصل چهارم در گرانی گوش و باطل شدن او از دوا این

چند نوع است نوع اول که حادث گردد از صفرا که بخار آن بسر میرود علامت علتها اگر سرخ
روی و سر و تلخی دهان علاج استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و مداومت حمام و آب انار
معصور که با پوست پخته باشند بر که در گوش چکانند و روغن گل و کنند فایده دارد نوع
دوم که از خلط غلیظ گرم حاصل گردد علامت او گرانی در محل بجوادری الم بود علامت
او سوء مزاج بارد علاج منقیه بحب قوقایا یا بحب صبر یا ایارج و غرغره با آلکامه و چنین
یا ایارج و سکنجبین عسلی و روغن شبت یا روغن سداب که در و صندید السنبل حل ساخته
باشند چکانند و روغن بادام تلخ یا زهره گاو و یک قطره یا دو قطره و آب شهدانج تر
خاصیت تمام از نبهاد و جمیع آنچه در گوش گذارند باید که نیم گرم باشند و اگر بابونه و
شبت و حب الغار و زوفا و عاقرقرحا از هر یک مثقالی نیم کوفته کوشانند و در مثانه گاو
گرم کرده گذارند و بر لیس کردن و بن گوش گذارند چند نوبت و غذا لطیف و منع از غذا
که از و بلغم حاصل شود نوع سیم ثقلی که حادث گردد از باد غلیظ علامت او علامت در
ثقل و گرانی و کری علاج بوره جزو سرکه نیم جزو و افسنتین دو جزو در روغن گل جزو
سه جزو در شیشه اندازند ادویه را کوفته و بپزند تا مستوی گردد در جام سه قطره [illegible]
[illegible] جهت دفع گرانی تازه و کهنه از سردی و باد غلیظ که در گوش بود از او [illegible]
افسنتین از هر یک نیم درم فرفیون ربع مثقال قسط نیم درم بزهره گاو خمیر سازند و اگر احتیاج
شود بکشیدن دارد اول سر را بخار آبی که در او بابونه و اکلیل الملک و سعتر و [illegible] جوشانیده
باشند در ظرفی گذارند و گوش را بر ظرف گذارند تا عرق کند بعد از آن دارو را بشیر [illegible]
بروغن بادام حل کرده شیر گرم چکانند از برای گرانی گوش می‌شود علامت او درد در ته گوش
و در آخر نهار درد زیاده بود علاج روغنهای گرم مثل روغن شبت و بابونه و زبان گرم دار
گرم کرده دیگر اگر گوش می‌شود علاج چیزهای سرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و بادام
مشیر عورت و آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر چکانند نوع چهارم که حادث گردد
از سده او علامت درد و ثقل و گرانی و کری که در گوش از جهت چرک بسته شود علامت

اوآنکه چینی در برابر آفتاب بگیرند تحسن بصر معلوم کرده که از وجرک بر آید علاجش آنست که روغن
اورا بآلت بیرون آرند بار روغن گل چند نوبت بگذارند و سر بخار آب گرم گذارند در حمام تا چرک
و آنچه بسته شده نرم گردد بیرون آید و بوره و اندک سرکه در روغن بادام نیز فایده دارد
روغن گل و بادام و غیره نیم گرم شب در گوش چکانند و صباح بحمام روند و بسر میلی باو پیچ
آن اندک پنبه پیچیده گوش بدان پاک سازند دیگر طرش که بسبب سنگ ریزه باریک که در گوش
چکانند در آمده شود علاجش آنست که روغن در گوش چکانند و عطسه چند پیدا کنند و گوش آرند
بینی و دهان بگیرند و در وقت عطسه میلی بریشم ماهی آلوده نمود سنگ باریک بیرون آورند
دیگر گرانی گوش بسبب گوشت زیاد بر روئیده حاصل شود علاجش ببرند بکارد که از چوب کرده بود اگر
ممکن بود بریدن و الا بآلت باریک قطع نمایند یا ادویه که آن گوشت بخورد مثل مرهم زنگار
که فتیله بر آمیخته گذارند دیگر گرانی گوش مادرزادی می باشد آن علاج ندارد و دیگر
گرانی گوش مادرزاد از جهت کلان سالی چنانچه پیران بسبب ضعف قوی بعد لاعلاج که گفته
اند اما بسیار ملاحظه شده که جهت تقویت دماغ و روغنها که در گوش گذاشته کم شده و فایده
بعمه و قوت دادن آنست که زیاده نکرده نوع پنجم که از جهت آب در گوش در
آمدن واقع کرده علاجش اگر آب در حال بگوش در آمده پاره آب بکف دست بر گوش نهند و کف
را بر گوش تا از ین آب یکبار دیگر بگوش در آید یکبار برجهند و دست از گوش بردارد
هر دو آب بیرون آید و بدبان و یا بغوته اگر بر گوش گذارند و بکشند هوا آب بیرون آید و ساعه
دیان با ثبت مقدار یک بدست پنبه بر سر او پیچیده بر روغن چرب ساخته سر دیگر بگوش
و نهند در روش بسازند و صبر نمایند تا گرمی او بگوش رسد فی الحال بیرون آورند در روغن او شیر
دوست چکانند آب را از قعر گوش بیرون آرد نوع ششم که از دور یعنی کرمی که در گوش
پیدا شود سبب گران کرده علامت آن خاریدن و بیرون آمدن او احیانا اگر سر سیاه علاجش آب
دینه و آب برگ شفتالو و روغن دانه زردالو و روغن دانه شفتالو یا صبر را در آب
شفتالو حل ساخته در گوش چکانند یا افسنتین و درمنه ترکی از هر یکی مثقالی

بگیرند و بجوشانند و آب آنرا صافی نموده بروغن گل باز بجوشانند و در گوش چکانند فصل پنجم در طنین
و دوی و آواز که از حرکت شود در روغن در گوش و این چند نوع است نوع اول که از حرارت بود
علامت او بیخوابی بسیار است و خوردن ادویه گرم علاج آن است که روغن کدو و بنفشه و بادام بر
سر ریزند و روغن گل و سرکه بهم آمیخته در گوش چکانند و شیر عورت و آب بادرنگ قطره
دارند نوع دوم که از بلغم غلیظ و باد غلیظ که در مجاری گوش در آید علامت آنکه خواب بسیار
گرانی در سر بود و دایم طنین بود علاج تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و عطسه بصبر و کندش و شربت های
الاصول و روغن بابونه و شبت در سر گذارند و بابونه و اکلیل الملک و [illegible] و صعتر
و سر بر بخار آن دارند و روغن گرم که در او چند بید ستر یا زعفران یا روغن [illegible] بادام
تلخ که در و فرفیون حل کرده باشند چکانند و [illegible] یا چند مرتبه نمایند و مداومت
و دیگر از باد غلیظ تنها که در مجاری گوش در آید علامت او [illegible] گرانی در [illegible] یافتن در
و خانه گرم علاج در حمام در آیند و گوش بر طاس گرم دارند و بابونه و اکلیل و بنفشه جوشانیده
بران دارند نوع سیم که از جهت طنین و دوی شود سبب او استفراغ مفرط و اشتداد او در
و خلا معده علاج روغن گل که بشیر که اندکی آمیخته باشند و روغن بنفشه بادام وغیره در گوش
گذارند و شیر گرم و غذا آنکه اسفاناخ و کدو و آب [illegible] بر روغن بادام
[illegible] دیگر طنین و دوی عارض میشود مرناقه را [illegible] که از اندک محروک علاج
گوش بر روغن آس و روغن گل و روغن خلاق و افسنتین و بابونه و بنفشه جوشانند و سر
دارند فصل ششم در اورام که حادث گردد در اصل گوش و جراحت آن و این بد است و
خطرناک است و همچنین جراحت که واقع گردد و دبیلات آنکه بر سبیل بحران خوب واقع میشود
نوع است نوع اول که از غلبه خون ورم شود علامت او سرخی و ثقل و تنگی مجاری علاج فصد
[illegible] غذیه و شربه [illegible] و آب گرم در روغن گرم کرده گذارند و در ادویه نگذارند نوع دوم
که از صفرا بود علامت او درد و لذع و سوزش علاج استفراغ صفرا و طلا از بنفشه و گل
با روغن گل نوع سیم که از بلغم شود علامت او انتفاخ و نرمی و قلت حمرة علاج اسهال

و گلقند و سکنجبین عسلی و غذا قلیه و مطبخنه و نخود آب و طلاها محلل و ملین دیگر جراحات و شقاق
گوش و این زحمت بیشتر اطفال را میشود از جهت سستی جلد ایشان علاج حجامت در میان دو
شانه و اصل گوش اگر بغیر عورت بشویند یا حدت ماده تسکین یابد و بعد از آن مردار سنگ و قشر گل
نرم کوفته بپاشند **باب چهارم** در امراض سینه و مشتملست بر هفت فصل **فصل** اول در
سوء مزاج گرم علامت او آنست که احساس گرمی نماید علاج تعدیل مزاج بشربت نارنج و روغن
گل با آب حی العالم که گل همیشه بهار است و روغن نیلوفر بگلاب در سینه بچکانند و خرفه و صندل
و گلاب **دوم** آمیخته گذارند و روغن کدو فایده دهد علامت او خشکی دماغ و صندل و گلاب و گل
سفید و کافور و نیلوفر و بادرنگ و عنبر بوی نمایند **فصل** دوم در اورام که حادث میگردد
در سینه و این چند نوع است **نوع** ورم گرم علامت او سرخی و زردی و اندوه و درد علاج فصد
اگر مانعی باشد حجامت و روغن کدو و آب حی العالم یا روغن نیلوفر با اندک گلاب در سینه بچکانند
و سینه و پیشانی را بصندل و پوشش در بندی و شیاف مامیثا خشک سازند و حضض و گلاب و آب خرفه
فایده دارد و آب تمر هندی و آلو بخارا بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار ریز میلمایند و غذا
کشک جو یا ماش مقشر و اگر اسفاناخ و کشنیز و سمق آب غوره با آب انار و سرکه و عرق دو بینه
سازند و آب بادرنگ با روغن گل یا کدو در سینه گذارند و فتیله در سرکه آمیخته اندک نمک
بر او گذارند و صندل پوست در سینه نهند و انه پوشش سینه خشک سازند و بعد از آن به روغن
کدو یا پاله حرب سازند **نوع** دوم بواسیر انف و این گوشت زیادتی است در اندرون بینی
علامت او سرخی بینی و غلظ آن علاج فصد یا حجامت و استفراغ بدن بحب ایارج و ملاحظه
نمایند اگر ورم صلب بود بجدید و ادویه حاد و نیز علاج **نه** نمایند که سرطان را یا اسهال و نیز
و حسن تدبیر ملاحظه باید نمود و اگر ورم نرم بود بمرهم زنگار اول علاج نمایند تا هر عفونت که دارد
دفع نماید بعد از آن شافه از اخضر سیاوشان و انزروت و مردار سنگ بگلاب و اندک سرکه
و لعاب حلبه در بینی بچکانند صفت دوایی که نافع است این ورم را و آنچه در مقعد میشود توتیا
و پوست انار ترش نرم کوفته فتیله در آن آب زنند و اکثر شب در بینی گذارند و اگر بر آن

بواسیر بینی

در احتباس بینی و این ...
نوع اول ...

مذکور گشت علاج نیابد باید برید یا بر شته ببندند تا بر طرف شود باذن الله تعالی **فصل سیم**
در جراحت خشک و حدوث او از اخلاط غلیظ سوخته میشود علاج آن موم و مغز قلم گاو
روغن بادام شیرین باهم بگذارند و اندک کتیره و گل خیرو نرم کوفته آمیخته نمایند و هر روز
چند نوبت در بینی نهند و باب گرم بشویند صفت دواء دیگر موم مثقالی روغن گل ...
سفیده و مردار سنگ از هر یک مثقالی نرم کوفته موم را در روغن گداخته مجموع را مخلوط
ساخته مرهم سازند اما جراحت خبیثه را بصابون دایم بشویند و سعد و زعفران و
مرمکی و مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ نرم کوفته در بینی دمند و روغن بنفشه و مغز
قلم گاو و لعاب آبی مالند **فصل** چهارم در نتن بینی نتن بینی سبب او رطوبات تیز است
که بدماغ میرود و موجب بوی بد میگردد در انف و اگر بر حنک میریزد تغیر سیاه بدبوی
دهان علاج تنقیه دماغ بحب صبر و ایارج و غرغره بسکنجبین بزر و ری و خردل که ... چند
مرتبه و سنبل و قرنفل و سعد و زرنبن و صبر و مرداسنگ ... و مازو و مشک و کافور مجموع
نرم کوفته بر فتیله گذارند و در بینی نهند و آب پودینه و صدف سوخته در بینی گذارند
و سنبل و سک و قرنفل و مشک انگر بشراب بجوشانند و از آن در بینی چکانند ...
نیز غرغره کنند و بینی ببول شتر اعرابی و اگر یافت نشود ببول هر شتر که باشد بچکانند
فصل پنجم در خشم و فقد شم یعنی نایافتن حس بوی و فقد شامه سبب او
سدد است از اخلاط غلیظ در دماغ حادث شده **نوع** اول که از گوشت زیادتی
شود علاج علاج لحم زاید **نوع** دوم که از اخلاط غلیظ که در مقدم سر است علاج تنقیه
بحبوب و ایارجات و غرغره و سعوط و آب چغندر و پودینه در بینی چکانند دیگر از
اخلاط چکیده بدماغ میشود علاج گلقند و سکنجبین و سرکه بر بینی بر کشیدن و سر بر بخار ...
پونه و سعتر و اکلیل الملک داشتن و غذائی که در و دارچینی و زعفران باشد
و ریت کبوتر میل نمایند و سیاه دانه مثل غبار بکوبند و بزر و روغن زیت آمیخته
نمایند و دهان از آب پر سازند و سر بجانب پس دارد و چند قطره در بینی چکانند

جراحت خشک بینی

بد بوی بینی

محو شدن بوی در بینی

دلغز باشند تا نفس حوه بجانب درون کشد آنقدار که امکان دارد و این را سه کرت
بزنند و اگر سوزش و درد شود روغن بادام و کدو و گل در بینی چکانند و آب
سرد بر سر ریزند **فصل** ششم در رعاف و این چند نوع است **نوع** اول خون بینی که از
کثرت دم شود علامت انتفاخ عروق و امتلاء و سرخی رنگ علاج فصد پیش از
سقوط قوت رگ باز گشایند از جانبی که محاذی بود گرفتن خون بقاریق عرض کشیدن
اولیٰ بجانب مخالف و غذا اندک قرصی شوربای مرغ فروج آب غوره و انار و سماق
و زرک و لیمو سازند و مغز سر مرغ بهترین غذا ها است و تدبیر را غلبه کوشانند تا
غلیظ شود و با اندک قند میل نمایند و جالینوس گفته که بسیار کس دیدیم که با تشنگی
آب سرد خوردن آن در آب سرد رعاف تسکین یافته و گرفتن یخ و برف در دهان
فایده تمام دارد اندک سرکه و آب سرد رعاف در دهان و بینی فایده دارد و خرقه
کتان با آب کشنیز مرد و سرکه قرص برنج سرد ساخته بر مقدم سر دوا و شافی است و کافور
با آب کشنیز حل کرده در بینی گذارند و عدس و مقشر و صندل و خطمی و مامیثا اندک کافور
و کهربا آب حصور و دانه بر بافیح و پیشانی نهند و مازو نیم سوخته و کشنیز و غبار آسیا و کندر
و خون سیاوشان و صبر و شب یمانی نرم کوفته در بینی دمند و دستها و رانها
و خصیتین به بندند و حجامت مؤخر سر نمایند و محجم بر شکم بر جانبی که خون از آن طرف
بر آید گذارند و بر میان شانه نیز فایده دارد و عصاره سرگین حمار در بینی چکانند
نوع دوم که از تیزی خون رعاف شود علامت او آنست که اندک آید و بسیار رقیق
و با حرارت و حدت باشد علاج تسکین به شربت انار و غوره و ریواج و آنچه مذکور شده
در بینی چکانند و نیز فایده دارد و تراشه تخته و بلفار سوخته طریقه سوختن او
آنست که در کوزه نو گذارند و سر آن بگل محکم بندند و در زیر آتش گذارند یک
شب و بعد از آن نرم کوفته در بینی گذارند **نوع** سیم گشاده شدن عروق شرائین
که در زیر دماغ است علامت او آنکه بعد از و درد سر شود و سرخی روی و چشم و
زرد رنگ خون مثل رنگ رشته زعفران اشقر رقیق و خون که از رگهای [illegible] بر آید

رعاف بسبب حدت

رعاف بسبب شرایین [illegible]

غلط دماغ یا بلغم سوداوی و بیشتر بعقب امراض حاده بود مثل سرسام و غشی و از ضربه و سقطه
میشود و رعاف ولازم اوست اعراض ف در دماغ مثل دوار و سکته و سبات و از
گزیدن افعی میباشد و اندکی از وی نجات یابند بسبب آنکه عروق شرائین و شکیس کشوده
شده و علاج بدار در سوطان که سر رگ را داغ کنند نمایند مثل زنگار که لب رگ لب بندد و انزر
اندک حکانند یا فتیله اندک را که بر دو پا کشند لسان یا هر تر نموده در بینی نهند یا اندک زنگار
و کاغذ سوخته و خانه عنکبوت با آب برگ بید یا آب گشنیز فتیله تر ساخته در بینی گذارند و
خون بینی که در حالت بحران شود علامت او آنست که در تبهای تیز و در روز بحران
شود علاج بعز او ار النث که انزا بند بر بکر محلی که افراط شود علاج بدین طریقه نمایند
صبر جزو کندر دو جزو نرم کوفته فتیله بسرکه تر ساخته در بینی نهند یا آنکه خون سیاوشان
و کندر و انزروت و صبر و مر برابر نرم کوفته فتیله از کتان بسرکه تر ساخته ادویه
بر وی ریخته در بینی گذارند دیگر شب یمانی و نشاسته نرم کوفته مثل غبار در بینی دمند
و اگر سبب رعاف گرمی خون و رقت و جوشیدن آن بود شربت عناب و شراب
خشخاش فایده دارد **فصل** بعضی در زکام و نزله اند که هر دو علت ماده از
دماغ فرود آید بعضی طبیبان آنرا که بسوی بینی آید و منخر بینی را بگیرد زکام
گویند و آنکه بجانب حلق و سینه آید نزله گویند و این چند نوع است **نوع** اول که
از گرمی مزاج دماغ شود علامت او خاریدن و گزیدن بینی و سرخی در چشم و
حدت آنکه از دماغ آید و رقت و سوزش علاج فصد قیفال و اسهال خیار شنبر
صفت آن سه نیم مثقالی عناب و سپستان از هر یک بیست عدد [illegible] هلیله
گل سرخ مثقالی مویز دانه بیرون کرده [illegible] رنگ کابلی [illegible] آب بجوشانند صاف
نموده مغز فلوس ده مثقال شیر خشت پانزده مثقال در آب ادویه حل ساخته باز
صاف نموده شیر گرم اختیار نمایند و کشک جو که در وی عناب و سپستان و تخم
خشخاش نیم کوفته جوشانیده باشند و شربت بنفشه و بعد از فصد و تنقیه
ماده بحمام روند و لعاب تخم اسپغول بگلاب میل نمایند و از غذا گرم و شراب

رعاف بحرانی

منع نمایند وصندل وشکر دود نمایند در پیش بینی وشیره سبوس گندم بروغن بادام
وقند میل نمایند واحتراز نمایند از آنکه بر پشت تکیه نمایند نوع دوم نزله وزکام که از
کثرت نفس دماغ شود وبسیار میباشد گرمی جمیع بدن علامت او تغییر نبض قی و در علاج
فصد اگر مانعی نباشد وتلیین طبع وکشکجو یا اکراء عدس وشربت بنفشه ونیلوفر وغذا
مرغ در آب آن اکراء ماش ومقشر واز شراب وجوز وادویه که بخارات ازو بسر زود رود
اجتناب نمایند نوع سیم نزله که از مزاج سرد که از برودت وخشکی که بسر رسد و
بسته میشود مسام ومحتبس میگردد علاج آنست که سر را بخرقه گرم با بجا در پشم وار آن
گذارند تا حرارت آن بسر رسد وسیاه دانه با ابریشم لف داده در پیش بینی
دارند واز خوردن آب ملاحظه نمایند وانجیر ومویز وبادیان وبرسیاوشان وبیخ
سوس بجوشانند ورنگ کاسه آب با عسل یا قند اختیار نمایند وتخم کتان لف داده
نرم کوفته با عسل آمیخته میل نمایند وشیره سبوس گندم کشته باروغن بادام وعسل
فایده دارد وغذا گوشت مرغ واکراء عدس که در دیگ ورزدک وپیاز واسفناخ
باشند ونبات ده مثقال وخشخاش چهار مثقال کوفته بچهار نوبت میل نمایند
وبحمام در آیند وآب گرم بر سر ریزند وآب از بینی اگر بسیار رود بتبخیر بعود و
قسط نمایند تا تسکین یابد نوع چهارم نزله که از سردی نفس دماغ شود ونفخ پیدا بود
از غذا بدو میرسد پس دایم چیزی نازل میگردد علامت کاهلی وکلال حواس و
سستی وگرانی سر علاج ارزن ونمک گرم ونان گرم بر سر گذارند وسر بر بخار بابونه
وسعتر که با آب بجوشانند دارند ومشک وعنبر بوی نمایند وگلقند عسلی وزنجبیل
مربا واز شیره ارد ش بعمل ساخته میل نمایند واگر طبع قبض باشد گلقند وگلاب
زراگر قبض بهر طرف شود قرص بنفشه تا الف صبر اختیار نمایند ومشک وعنبر ونسرین
بو نمایند وبتبخیر بعود وعنبر ولادن کاهی نمایند وغذاء لطیف از آب نخود وگوشت
مرغ وتیهو وغیره نمایند نوع پنجم زکام که از بخارات صفرا شود علامت

نزله بارد

ار اندوه و سرخی روی مایل بزردی و گرمی جلد سر و آنچه از سینه آید بکبری و سوزش و تشنگی
و درد سر علاج اسهال بمطبوخ خیار شنبر و شربت بنفشه و آب انار شیرین و ثمر حنات
بگلاب حل کرده فایده دارد و غرغره بگلاب و گشنیز و با حلبخش پخته باشند و شربت از
سپستان سازند و سنگی را در آتش گذارند تا نیک گرم شود و از آن سرکه بر وی ریزند
بخار آنرا بدماغ برکشند منع سیلان نماید و ماده از غلیظ سازد و اگر سبوس را بسرکه آمیخته
بر آتش گذارند یا بر سنگی گرم و بخار آن به بینی رود نزله را بر طرف سازد و اگر سده بشود از
دماغ خلط نیاید شکر طبرزد و کاغذ سوخته و عنبر بسوزند و به بینی دارند نوع ششم زکام
که از بخارات خون که در دماغ بود حادث گردد علامات او سرخی چشم و سر بینی و دهان و رنگ
روی مایل بسرخی علاج فصد قیفال والا حجامت و اسهال طبیعت شربت بنفشه و شربت خشخاش
صفت آن خشخاش نیم کوفته چهل مثقال در یک کاسه و نیم آب یک شبانه روز تر سازند
و بعد از آن بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده قند شصت مثقال در وصل نموده باز
بجوشانند تا بقوام آید یک قاشق شربت با هفت قاشق آب میل نمایند و اگر زکام و نزله بسیار
میشود این حب را در محل خواب اختیار نمایند صفت آن کتیره صمغ عربی مغز [illegible] رب سوس از
هر یک برابر بگیرند کوفته و بیخته دو درم از شربت [illegible] شربت عناب فایده دارد نوع
هفتم نزله و زکام که از بخارات بلغم شود و این علامت بعد از انواع دیگر علامات
او گرانی سر و حواس و آب دهان و از بو زدن و ناشامیدن در دهان مزه نیاید و سیلان
مخلاط غلیظ سفید از بینی علاج جلنجبین عسلی و غذا شیره سبوس با عسل در روغن بادام [illegible]
را بدین حب نرم سازند صفت آن صبر درم مصطکی نیم درم رب سوس بادیان فانیذ
از هر یک ثلث درم مقل سفید درم با آب کرفس حب سازند یک شربت بود بخورد که زکام باز دارد
کندر میعه [illegible] رسند روس قسط از هر یک برابر همه را بکوبند و قرص سازند و دود کنند زکام
باز دارد و اگر ابتدا بود و با آخر نیز سود دارد نوع هشتم نزله و زکام که از سودا و حدوث این
کمتر واقع میشود علامت او آنست که در دهان طعم ترشی سوخته یابد و خشکی [illegible]

و بینی علاج آب جو و خشخاش سهم کنند و حریره که از آرد گندم و شکر و روغن بادام شیرین سازند
سرنجار بابونه و بنفشه و اکلیل الملک دارند دیگر و مسهل و ضماد و روغن لیوزند و بیرون بینی
دارند **باب** پنجم در امراض که عارض میشود در لب و علامات و علاجات آن و مشتمل
بر چهار فصل **فصل** اول در شقاق لب و شقاق و حدوث او از حرارت و یبس علامت
او درشتی لبها و خشکی شقاق موجوده در وی علاج صفرا بمطبوخ خیار شنبر و آب تمر هندی و آلو
بخارای یا بغیر خشت و ترنجبین و شربت بنفشه و هلیله پرورده در روغن بادام شیرین یا مغز
قلم و با سفیده تخم مرغ و چربی مرغ و موم و چربی بط گداخته در لب مالند و باف و مقعد را گر
شیها بر روغن گل یا بادام چرب سازند و مرهم جهت دفع شقاق و خشک لبها چربی مرغ
بر روغن گل گداخته و لعاب روغن کتیره و اسفیداج و نشاسته و مازو نرم کوفته بهم آمیخته در
لب گذارند و موضع شقاق از هوا نگاهدارند و زرده تخم مرغ و پی بر وی چسپانند و از سرد و باد
و چیز نمک و گوشت آهو و اسپ و تیز و آنچه از و صفرا حاصل گردد پرهیز نمایند **فصل** دوم در بثور و
جوشش لب سبب او خون تیز یکه مخلوط گردد بصفرا و در داد عظیم بود یا بحدی که از جنبیدن خائیدن
الم تمام یابد علاج فصد اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و طلا از موم و روغن بادام و کافور اندکی و اگر
جوشش دور باشد بمرهم کافوری علاج نمایند صفت مرهم کافوری که در قطع قیدی لب و مقعد و باسور
که با سوزش بود و خشکی آتش را سود دارد مردار سنگ و سفیده از هر یک برابر یک جز نرم
کوفته موم را در روغن گل گداخته دارو با بدو آمیخته اندکی کافور و سفیده تخم مرغ مخلوط نموده بر
جراحت گذارند و پرده اندرون نی بر بالای مرهم گذارند تا دارو را نگاهدارد و جراحت زود بری [?]
شفا یابد **فصل** سیم در اورام لب سبب او بیشتر اوقات زیادتی اخلاط اربعه است علاج
استفراغ اخلاط بدانچه مناسب دانند و مطبوخ افتیمون تا یکروز داده و بعد از نقیه بدن اول
فضل [?] بگلاب حل کرده بمالند و در آخر موم بر روغن بادام یا غیره آمیخته حضض نرم کوفته بر او
نهند و بآب گرم شستن مبالغه نمایند و غذا کمتر خورند و شام سکه ملاحظه نمایند تا ورم بر طرف شود
فصل چهارم در بواسیر لب دار خون غلیظ محترق میباشد علامت او برگشتن لب علاج فصد قیفال
و حجامت و اسهال بمطبوخ هلیله و افتیمون و طلا مردار سنگ در روغن کدو یا بادام و مغز

تذکره سوداوی [?]

شقاق لب

و غذا یا هم با قلیه کدو یا قلیه اسفاناخ با مشنخ [?] سازند

مرهم کافوری کثیر النفع

بواسیر لب

قلم گاو و عدس و اکلیل الملک و گل خیری نرم کوفته بروغن بادام دوم مرهم نمایند و اگر
دو اگر دبیر مانده شده بواسیر و اجب آنست که شق نمایند بر دراز زرداز جهت آنکه خون
چون قطع نماید گل سرخ و زعفران و دخن سیاوشان نرم کوفته بپاشند و بعد از ان مرهم گذارند

باب ششم در امراض دندان و مشتملست بر چند فصول **فصل** اول در درد
دندان و این هفت نوع است **نوع** اول دردی که از گرمی پیدا شود علامت او گرمی و تلخی
و لذت یافتن از اشیاء سرد مثل آب سرد در دهان گرفتن و سرخی لثه بی ورم علاجش سرکه
و گلاب در دهان گیرند و اگر تسکین نیابد اندک کافور با گلاب و سرکه و سماق و عرق
گاوزبان و آب لسان الحمل که در و برگ خیار و اگر مازو جوشانیده باشند با سرکه در
دهان گیرند و روغن گل در دهان گرفتن فایده دارد و اگر درد قوی بود اندک افیون گیرند
در سرکه و نمک بهم آمیخته در دهان گیرند و اسپغول و سرکه بهم آمیخته بر دندان نهند
غذا که در و آب غوره و سماق و آب لیمو و آب تمر هندی و آب انار ترش سازند **نوع** دوم
درد دندان که از سوء مزاج سرد شود علامت او آنست که بعقب خوردن آب سرد شود
و بگرفتن آب گرم در دهان تسکین یابد علاجش از نان گرم و نان گرم گیرند و مضمضه بسرکه
درد عاقر قرحا درم و لودینه مقالی و سعتر جوشانیده باشند نمایند و بیخ دندان لعاب
قرحا و زنجبیل و فلفل نرم کوفته بمالند و در بیخ دندان تریاق اربعه گیرند و مغز دانه
آلو و نمک کوفته بسرکه آمیخته بر دندان گذارند و فلفل نرم کوفته بعسل آمیخته در
گذارند بمالند و اگر تسکین نیابد آهن داغ نمایند چند کرت و شیره درخت انجیر بر دو گذارند
زنجبیل مربا در سرکه که بعد از ان که سایر دندانها بروغن گل چرب کرده باشند گیرند و جوز
یا ورق سنداب و خاییدن بادام یا صنوبر کباب و کعابه و هیل فایده دارد و در طعام
و ادویه گرم و زعفران کنند **نوع سوم** درد دندان که از غلبه خون شود علامت او ورم
دندان علاج فصد و حجامت و اسهال بچهار شربت و طبیخ خیار شنبر و چیزها خنک در دهان
گرفتن چنانچه مذکور شده و اندک افیون در روغن گل حل نموده با گلاب بینی آلوده
بیخ دندان گذارند و غذا اسفیدباج که ترشی او آب تمر هندی و غوره و سماق باشد

درد دندان که از صفرا بود علامت او درد اندک در بیخ دندان با سایر علامات صفرا علاج
تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله و با آب انار و شربت گل مکرر دهند و در دهان سرکه
و گلاب چند نوبت گیرند و روغن گل که در وی اندک کافور و عاقرقرحا کوفته در بیخ دندان
گیرند و چون حل شود باز بگیرند و بعد از آن پنبه در روغن آلوده بر وی گذارند و بر بیخ دندان
زلو گذارند فایده دارد و غذا قلیه اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و اگر احتیاج غرغره باشد
نمایند و آب لیمو و مضمضه با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب گشنیز تر نمایند
نوع پنجم درد دندان که از ماده بلغم بود علامت او آنست که چون آب سرد رسد درد
قوی گیرد و سستی بیخ دندان و سفیدی بیخ آن علاج اسهال بلغم بحب صبر و ایارج و حب
قوقایا و حب اصطمخیقون و بیخ دندان با ایارج بمالند و غرغره با آب کامه یک قاشق و جوز
کوفته مثقالی و عسل هفت مثقال با پنج قاشق آب حل ساخته غرغره نمایند و اندک عاقر
قرحا کوفته بگلاب حل نموده در بینی چکانند و مضمضه با آبی که جوز سرو و زنجبیل با
سرکه و عسل جوشانیده باشند نمایند و فلفل دو جزو و بوره ارمنی نیم جزو و عاقر
قرحا و مویزج از هر یک ثلث جزو نرم کوفته در دندان مالند مجربست نوع ششم
درد دندان که از باد غلیظ شود علامت او درد متنقل از جانب بسوی دیگر علاج تنقیه
دماغ بحب بنفشه و حب ایارج و شربت بنفشه و از بادیان و افتیمون و زنجبیل از هر یک
مثقالی بجوشانند در یک کاسه آب و آب آنرا در دهان گیرند و مداومت بچیزهای
گرم نمایند که باسر نفخ بود نوع هفتم درد دندان که بشرکت معده باشد علامت او آنکه
در امتلا و تخمه و در حالت جوع زیاده شود علاج تنقیه معده بقی یا بحب ایارج یا بحب صبر و
در ثقل گشنیزی یا سکنجبین و گلقند و غذا و قلیه و مطنجن و نخود آب که در وی گشنیز تر
خشک و دارچینی باشد و از شیر و میوه و از امتلا اجتناب نمایند و اگر درد قوی
شود افیون اندکی بر دندان گذارند تا کرخت شود نوع هشتم درد دل که از
... کرم که در دندان بود حادث گردد و پیدا شدن این دود در دندانی که

کرم خورده باشد علاج آنست که تخم گندنا و بزر البنج و تخم از هر یک برابر بگیرند و با چربی
بز آمیخته دود نمایند و دهان بر بخار آن دارند کرم او آید دیگر بزر البنج و میویزج نرم
کوفته قرصها سازند و دود نمایند یا بنجویه و سر انبوبه بر دندان نهند نوع نهم در
دندان که از جهت شکستن یا کوفتن والمی به بیخ دندان رسیده باشد علاج او
زرد چوبه و افیون و قشور کندر نرم کوفته معجون سازند بشیر و بر دندان گذارند
والداغ نمایند بزیت یا باآهن فصل دوم در ضرس یعنی کند شدن دندان و این در
است نوع اول که از سبب خارج واقع شود مثل خوردن چیزهای ترش علاج گذا
دندان بر کباب کرم یا مغز جوز کرم یا بگرورده تخم مرغ گرم و خائیدن بقلة الحمقاء و کم
و بادام مقشر و مغز فندق فائده دارد و بیخ دندان بنمک مالیدن و خائیدن علک یا
بزبان کرم گذاشتن و دندان بروغن گل یا روغن بلسان یا روغن سوسن چرب سازند و غرغ
با بکامه و بچین و اگر ضرورت شود ایارج اندکی درین غرغره گذارند نوع دویم کند شدن دندان
که از خلط ترش که در سر معده بود و اثر آن بدندان رسد علامت او جشاء ترش
و حموضت دهان علاج تنقیه بدن از بلغم ترش و قی فایده کلی دارد و حب الجوارش
زراوند طویل و مغز بادام تلخ مالیدن و خائیدن نفع دارد نوع سیوم در تغیر رنگ دندان
و صفرت یعنی صفائی دندان و سبب او بخارات غلیظ است که از معده مرتفع میشود و بر
دندانها قرار میگیرد اگر رنگ او زرد است دلیل صفرا و اگر سیاه بود علامت سودا
و اگر سفید بود رنگ آنچه بر بیخ دندان بود علامت بلغم علاج تنقیه معده
هر یک ازین اخلاط و تقویت دندان بسنون مناسب که دانند آنرا جلاء د
موجب کف دریا نمک آسمانی بخور صدف سوخته از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته
دندانها را بدان بشویند و اطریفل کشنیز را اختیار نمایند و اگر رنگ دندان
بد بود عدس و صمغ و خطمی با سرکه بعد از انکه مضمضه با آب عنب الثعلب و اندکی
باشند در دندان گذارند و اگر رنگ دندان سیاه بود پوست کبر و

وافیون واقاقیا و مصطکی نرم کوفته با روغن گل بمالند و اگر رنگ او سفید باشد مصطکی و زرنباد
نرم کوفته با روغن حنا و یا چیزی آمیخته نموده دندان را بدان بمالند و الکلان و کلکفو مداومت
نمایند و شاخ بز کوهی و بیخ هر دو سوخته با کف دریا و پوست هلیله نرم کوفته سنون سازند

فصل چهارم در خورده شدن و سوراخ شدن و ریختن دندانها و این چهار نوع است

نوع اول آنکه از رطوبت عفن شود و در اوقات دندان سیاه گردد و بعد از آن خورده شود
باید به علاج فصد قیفال در هر سال سه کرت و اگر مانعی بود حجامت نمایند و تنقیه دماغ
بحب شبیار و ایارج فیقرا و غرغره با آب انارین و آب کامه نمایند و صندل و سعد نرم کوفته در
دندان مالند و مضمضه به سرکه که در وی آس و گلنار و شب جوشانیده باشند نمایند و در سوراخ
دندان عاقرقرحا و ایارج و فلفل و قسط از هر کدام باشد نرم کوفته گذارند مجرب است دوای
درد دندان متآکل را گذارند به باشد شیره انجیر و حلتیت دوای دیگر که دندان را بشکند
شیره شبرم و بار زیتون نرم ساخته با قطران خمیر نموده بر دندان گذارند دوای که بر دندان
متآکل گذارند درد ساکن کرده بریزد فلفل و کبیکج یعنی کرفس بری نرم نموده با قطران
و قطران روغنی است که از درخت عرعر گیرند و غیره خمیر ساخته بر دندان نهند درد را تسکین
دهد و اگر متآکل و سوراخ او اندک بود لب آن بتراشند تا هموار گردد و باقی آنرا چند دفعه
داغ نمایند بعد از آن بر روغن زیت و آب مرزنجوش بمالند تا دیگر خورده نشود نوع دوم
آنکه از رطوبت و استیلای یبس بود علاج ترطیب مزاج و گذاشتن سفیده تخم مرغ و لعاب
اسبغول و روغن بنفشه بادام همه آمیخته بهم فایده دارد و غذا کشک جو و تلبینه کدو و اسفاناخ
و تلبینه خیار نوع سیوم که از سوء مزاج سرد بود علاج گرفتن چیزهای گرم در دهان مثل زنجبیل
مصطکی خائیدن و مضمضه با آب عنب الثعلب که در وی عاقرقرحا کوفته باشند نمایند
نوع چهارم خورده شدن و پاشیدن دندان که از گرمی و حرارت بود علاج
او کافور و گذاشتن افیون یا آنکه جوال دوزی بر روغن زیت گرم نموده گذارند یا جوال
دوز را سنجیده ساخته در ماشوره گذارند و گرد دندان را در خمیر گرفته داغ سازند نوع پنجم

در تحرک اسنان و افتادن آن و این چند نوع است نوع اول از جهت سستی و گشادگی
موضع که دندان از وی بر آید بشود مثل آنکه صبیان را بسبب فساد شیر ضعف بدن ایشان
را میشود و این قسم کمتر علاج یابد دیگر بسبب کبر سن و خشکی مزاج میشود چنانکه مشایخ و پیران را
بود و این نوع علاج نمی یابد نوع دوم جنبیدن و افتادن دندان که از غلبه یبوست بود مثل
آنکه گرسنگی بسیار کشیده یا فاقه یعنی کسی که مرض کشیده علامت لاغری بدن و خشکی در جمیع
تن و غور چشمها و درد شد نقصان الم شود علاج ترطیب مزاج خصوصا دماغ را بغذا و
شربت فواکه و سفید و صندل و تقویت بیخ دندان از طباشیر و گلسرخ و عدس و گلنار و
سماق و پوست انار و هلیله زرد و شب یمانی نرم کوفته و بیخته در دندان ها مالند نوع
سیم که از رطوبت بود علامت استرخاء لثه و دندان کلان و در محل سخن کردن کفک
سیلان لعاب و سردی بیخ علاج او علاج فالج و مضمضه با آبی که در وی شاه بلوط و کند
و اقاقیا جوشانیده باشند نمایند و طلاها گرم و سنونها قابض گرم بر بیخ چون سنبل و فلفل
پوست هلیله سانج هندی سعد از هر یک برابر بگیرند و بر بیخ دندان مالند ...
از جهت ورم لثه سستی دندان میشود علامت او شدت درد و ضربان علاج فصد
قیفال یا حجامت و اسهال و گذاشتن اشیاء سرد قابض مثل گلنار و صندل و هلیله
و طباشیر و گلسرخ نرم کوفته سنون سازند نوع چهارم جنبیدن دندان بجهت
نقصان گوشت لثه و خورده شدن گوشت بیخ دندان علاج فصد قیفال و حجامت و ...
و تناول سماقیه و آب انار بخورد و احتناب از حلوا و اندک گوشت میل نمایند و کندر و زراوند
مدحرج و خون سیاوشان و بیخ سوسن کبود از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته بر گرد
دندان گذارند دیگر جنبیدن دندان بسبب ضربه و سقطه می باشد علاج بداروها قابض
مثل مورد و مازو ... و شب یمانی و سعد و گلنار و سماق و از چیزها محکم دندان ...
و پوست در زبان حرکت ندهند دیگر اگر خواهند که دندان آسان کنده شود پوست شاه ...
و پوست بیخ کبر و پوست حنظل و عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه آمیخته سه روز بخیسانند ...

یک عدد بیخ دندان آسان کنده شود کندن آن بالبر که کهنه و بزرگ دی آن طلا
نمایند بیخ دندان سست شود آسان کنده شود باب هفتم در امراض لثه و بیخ
دندان و مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در اورام لثه و این بر نه جهت نوع
اول که از غلبه خون بود علامت او درد با ضربان و سرخی و التهاب علاج فصد قیفال
یا جالینت و چهار رگ که بر لبها است بایند یا رگ زیر زبان و اگر ساکن نشود مسهل از چهار
شربت و غیره سازند و مضمضه بگلاب و سماق که در وی حل کرده باشند ضماد نموده نمایند
یا بابونه الحل با آب عنب الثعلب و غذا گوشت مرغ قنق سماق یا زرک یا آب غوره
و اگر ورم تسکین نیابد و در لثه اثر محکمی و ورم بماند مضمضه با آب گرم که در روغن بادام
یا گل باشد نمایند و لثه را بروغن چرب سازند و اگر ورم عظیم بود و تحلیل نیابد آنرا بشگافند
و معالجه جراحت نمایند نوع دوم در ورم که از ماده صفرا شود علامت او درد شدید
و هرگاه دست بر او نهند خون از موضعی که او ساکن شود علاج فصد استفراغ صفراء
شربت لیمو و آب انار ترش و آب تمر هندی و مضمضه بسرکه و آب عنب الثعلب که در
آتش جوش بدهند یا بغیره نمایند نوع سیم ورم لثه که از رطوبت فضلیه بود علامت او سپیدی
رنگ آن و سردی ملمس علاج مضمضه با آب عسل و زیت و مالیدن آن بعسل فصل دوم
در جراحت لثه علاج او گلنار و زرد و شب و پوست انار ترش و سماق برابر کوفته بجوشانند و
مضمضه نمایند تا آنکه ادویه را نرم کوفته بر بیخ دندان پاشند و سورنجان کوفته در
لثه بمالند دیگر اگر جراحت قدیمی بود و نقصان در گوشت بیخ دندان شده علاج آنست
که فصد قیفال نمایند و اگر مانعی از فصد حجامت و مسهل بمطبوخ هلیله و غذا
گوشت مرغ یا بزغاله مع سماق یا آب غوره یا زرک و آب انار و اجتناب از حلوا
گوشت اسپ و آهو و گاو و ماهی و شیر نمایند و فلدفیون در لثه بمالند صفت آن اقاقیا
مثقال زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد و آهک نغ هر داده سوخته و شب یمانی از هر یک
دو درم همه را نرم کوفته بسرکه قرصها سازند جهت خورده شدن گوشت لثه که متعفن شده

وجهت دفع افتادن دندان فایده کلی دارد و مضمضه بسرکه کهنه که بدان ورق مورد
جوشانیده باشند و روغن گل در لثه و دندان مالند بعد از آنکه مضمضه کرده باشند و جون
گوشت فاسد آن دفع شود مرهم اسفیداج یا مرداسنگ علاج نمایند و بعد از ان مضمضه
که در وی سماق و مازو و جوز سرو و پوست انار پخته باشند نمایند تا لثه محکم شود و اگر بدین
نیابد داغ نمایند و اگر بعد از بودن آن دوا باقی مانده کافور و عود و پوست اترج در دهان
و صندل و سعد و گل سرخ سنون نمایند دیگر آنکه در لثه از رطوبت که در وی جمع
علاج اسهال بلغم و سودا و فصد باسلیق یا اسیلم و سعت لثه مرهم زنگار تا گوشت فاسد
بر آرد و انزروت و خون سیاوشان و پرسیاوشان و گل سرخ از هر یک برابر کافته
باشند و بعد و روغن زرد کاو و عسل جمانند فصل نهم در سستی لثه بسبب او جنبیدن
شیرین بسیار میل نمودن علامات او آمدن خون و اسباب آنست که در علاج آن
تاخیر ننمایند تا منجر بدان نگردد که دندان بیفتد علاج مضمضه بسماق و گل سرخ که در
گلاب تر کرده باشند یا بسرکه تا در وی حب الآس یا زیتون یا گلنار پخته باشند نمایند با شب
به آب و سرکه بجوشانند یا مازو و عسل اندک نشا در سرکه و آب پخته مضمضه سازند
اگر سوزش ظاهر کرده در لثه بر روغن مصطکی مضمضه نمایند صفت آن روغن گل پانزده
مثقال مصطکی کوفته دو مثقال با آتش نرم بجوشانند تا مصطکی حل شود بعد از ان بر دارند
و روغن مورد فایده دارد و از جهت انقطاع خون این دوا فایده دارد شاه بلوط
کزمازو و سماق و شب یمانی حب الآس همه را بکوبند و بیزند و بر لثه پاشند سنون جهت
لثه را ایمه مازو کبود رنگ بی سوراخ و پوست پسته نرم کوفته سنونی کزمازو
هر یک دو درم گل ارمنی و اهل از هر یک درم دارچینی نیم درم نرم کوفته
لثه مالند و شب یمانی و ورق مورد کوفته و ببیزند با عسل بهم آمیخته سنون سازند
را محکم سازد و دندان را سفید نماید سنون دیگر تخم گل و اگر نباشد گل و زرک
مازو و سادج هندی اجزا برابر بگیرند و کوفته استعمال نمایند فصل چهارم

روغن مصطکی

در ناسور لثه ناسور لثه علامت او گوشت زیادتی و صلابت و بلندی آن علاج
آنست که او را فلد فیون پاک سازند پس از آن این ابرو باشند کرمازو و عاقرقرحا
از هر یک دو درم گل خشک و کبابه بلیله زرد مثقالی زعفران و گلنار و ماميران از هر
یک دو درم گل خشک و کبابه نوشادر و کف دریا از هر یک نیم درم کافور ربع
درم کوفته و بیخته برو باشند و مضمضه سرکه که در و عاقرقرحا و کرمازو و مرحل کرده باشند
نمایند و پرهیز از حلوا و خرما و انجیر نمایند و غذا مرغ و تیهو در آب آره نخود نیم کوفته
و ماش بود و اگر اسا زند و اگر غلیظ باشد قطع نمایند و این از اعمال دست کاریست

نوع دیگر از تدبیر کودکان که دندان ایشان بآسانی بر آید علاج آنست که فک او را
یعنی موضعی که محل بر آمدن دندان است بکرنهای نرم و چرب بمالند چون چربی بط و چربی
مرغ و مغز سر گوش پخته و سکه و روغن بادام و موم در و حل نموده و شیر شتر اندر
موضع دندان مالیدن نوع کلی دارد و اگر درد قوی بود و طفل اضطراب نماید او را
انگور شفا بخوشانند و انگشت بدان چرب نموده هر زمان در فک مالند و نباید که
چیزی خاید تا ماده بتحلیل خرج شود و در محل ظاهر شدن دندان سر کردن و بنا گوش
و سینه چرب دارند و در گوش روغن بادام و گل شیر گرم نموده دو سه قطره چکانند

باب هشتم در امراض زبان و دهان و اسباب و علامات و معالجات آن و مشتملست بر ده
فصل **فصل** اول در سوء مزاج گرم که عارض می گردد در زبان و این چند نوع
است **نوع** اول سوء مزاج گرم که سبب آن بسیار گرمی بود علامت او سرخی زبان
و حرارت علاج فصد نمایند اگر امتلاء خون بود مضمضه بآب لسان الحمل و سرکه و گلاب نمایند
و روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر و گاوزر در دهان گیرند و شربت نارنج و خرفه
و لسان الحمل و آب غوره و این حب در دهان گیرند مغز تخم کدو و خیار و بادرنگ
از هر یک دو درم صمغ گوشت استه و خشخاش از هر یک درم نرم کوفته حب نموده
در دهان بگیرند فایده دارد **نوع** دوم سوء مزاج که از سبب برودت در زبان شود

لا بار روغن ترنج دندان نیفتد و اگر عیب الثعلب بروغن گل بزنند

اورام زبان

بواسطه غذاء سرد و اشربه بارد علاج مضمضه باب شیر گرم یا شراب گرم یا عسل
سد گرم نمایند و گلقند ملینا یند و روغن مصطکی و جوز بویا از هر یک جزو سعد و سنبل
از هر یک دو جز و نرم کوفته حب سازند و خشک سخته و در زبان گیرند و غذا کباب
و نخود آب با دارچینی و ادویه گرم سازند **نوع** سیم سوء مزاج زبان که از یبوست
شود علامت خشکی زبان و درشتی و کمی آب دهان علاج غذاهای و شربتهای که مایل برطوبت
بود و لعاب تخم ابی و اسبغول و غرغره نمایند و زبان بروغن بادام چرب سازند دیگر سبب افراط
رطوبت میباشد علامت او کثرت لعاب لزج علاج مضمضه بسرکه که در و سداب نهند و گلنار
و کزمازو و اقاقیا نمایند **فصل** دوم در اورام زبان و این چند نوع است **نوع** اول
ورم زبان که از غلبه خون شود علامت او سرخی و درد و بسیار آب دهان و درد
و انتفاخ آن علاج فصد قیفال و فصد رگ زیر زبان و اسهال کنند بشربت و مطبوخ
ترنجبین و حب ایارج و اگر دارو نتوانند خورد حقنه نمایند و مضمضه باب کاهو و اب کشنیز
آب عنب الثعلب و آب کاسنی و گلاب و سماق نمایند و آب کرنب باندک لعاب
کتان و بزر دیگ الخطاطیف تسکین یافتن ورم غرغره نمایی که در وی بنفشه و بابونه
باشند نمایند و آب انار میخوش و شیره خرفه و سکنجبین و آب هندوانه مناسبت دارد
سماق و آب غوره و نخود آب و قلیه کدو با آب انار بی دانه خورند و اگر ورم جگر دارد
تا بی که اکثر و تخم مرو جوشانیده باشند با اندک روغن بنفشه با دام چند نوبت نمایند
اگر ورم اندک بماند جهت نضج آن آب گرم و روغن بادام شیر گرم در دهان گیرند
کفایت بود و اگر ریش کنند مضمضه بشیر تازه و مسکه و روغن گل و در آخر مرهم اسفیداج
نوع دوم ورم که از صفرا شود علامت او صفرت زبان و شدت درد و سوز
مثل علاج دموی و اگر احتیاج شود بفصد حقنه کمتر بر دارند و آب تمر هندی و انار
و شربت لیمو و نارنج و آب هندوانه ملینا یند **نوع سیوم** ورم که از بلغم شود علامت
او سفیدی زبان و بسیاری لعاب و عدم درد و سستی ورم علاج حقنه

بایارج و مضمضه با آب عسل و آب کامه و عسل تنها در دهان مالند و غذا نخود آب و قلیه
و مطجنه نمایند **نوع** چهارم ورم سوداوی و علامت او سودی زبان و سختی جلد وی
زبان و صلابت ورم علاج استفراغ بمطبوخ افتیمون و پرهیز از غذا های غلیظ مثل
گوشت گاو آهو و گاو و مضمضه بشیر بز با اندکی روغن بنفشه و شلغم یا آبی که در او
لبلاب کوفته باشند و لعاب تخم کتان و در زبان روغن گرد که در موم آمیخته باشند مالند و
روغن سوسن با چربی مرغ و بط در دهان مالند و اگر غلیظ ورم باقی مانده باشد بقل مضمضه
نمایند دیگر ورم زبان بسبب خوردن سموم مثل بیش وغیره میشود و علامات و علاجات آن
خواهد آمد **فصل** سیوم در انتفاخ زبان و بیرون آمدن آواز دهان از بسیار گفتن میشود علاج
فصد قیفال و مالیدن زبان با آب لیمو و ترنج در اول و انار میخوش تا لعاب بسیار از و
برود و اگر تسکین نیابد بنمک بمالند و در غذا اسماق و آب غوره قلیه سازند دیگر
از بلغم لزج میباشد علاج اسهال بحب صبر و ایارج و مالیدن زبان بنمک و سکر یا
فلفل و اگر ماده بسیار غلیظ بجو شونیز در سرکه زبان را بمالند و غذا گوشت عصافیر
و قلیه مطجنه میل نمایند **فصل** چهارم در ضفدع و این غده ایست که اندر زبان پدید
آید ضفدع را در رض اسان رق گویند و این علت را بدین نام از بهر آن گویند
که در سبزی رگها و رنگ شبیه بدو است و سبب او اخلاط غلیظ سوخته علاج
فصد و اسهال و مالیدن بسبزاد و زردچوبه نمک ملح بورق است انار دو را خر بنوشادر
و زاج و اگر بنک نشود شق نمایند و این علت کار بسیط **فصل** پنجم در بطلان
ذوق و آن بمرتبه میرسد که گرم و سرد را کم در یابد فضلا از آنکه ترشی و شیرین
نیابد و معلوم نماید سبب او رطوبت فضله ایست که بر عصبها است که بر زبان و
دهان رسیده آمده و استدلال بطریقه آنکه دهان مزه دار است معلوم نماید اگر طعم دهان
تلخ است صفرا غالب است و اگر شیرین بود خون و اگر ترش مزه است سودا و اگر بی مزه
است و آب در دهان میآید بلغم غالب است علاج استفراغ هر یک از اخلاط نمایند اگر خون

در انتفاخ زبان

در ضفدع

در بطلان ذوق

غالب بود فصد نمایند و اگر بلغم بود حب ایارج و اگر صفرا بود صبر [?] و اگر سودا
غالب شده مطبوخ افتیمون و غیره و سکنجبین و از جهت بلغم با آبکامه و سرکه و نمک و
خردل و دیگر از جهت سستی میشود علامت متقدم الم علاج آن اسهال خلط غلیظ و مضمضه بفلفل
و آبکامه و تجبین [?] و دیگر از جهت تفرق الاتصال و الاعلاج آنکه گفته اند از جهت اکثر عصب [illegible]
فصل ششم در گرانی زبان از جهت گرمی زبان میشود علاج آن مذکور شد و دیگر گرانی
زبان از جهت حرارت و یبس میشود علاج آنست که گرد دل و پس گوش را با آب
گرم بمالند و روغن بادام و نیلوفر بینی شیر گرم بمالند در سر کردن و در دهان نیز
دیگر ثقل زبان از رطوبت از دماغ علاج آن استفراغ خلط غلیظ و شربت از عسل
و گلقند و خردل و غیره از خردل کوفته بعسل و آبکامه و سرکه چند روز
بر ناهار و چون از غرغره فارغ شوند از [illegible] در دو عاقرقرحا و فلفل و خردل
برابر بکوبند و در زبان مالند و غرغره بنشادر و زنجبیل و فلفل عاقرقرحا
خردل و مویزج و سعتر و نمک هندی و سیاه دانه و مرزنجوش در آب بجوشانند
و غرغره نمایند و چیزی که در دهان گیرند جهت علاج آن الانباط جزو و حلتیت [?]
حب [?] در زیر زبان گیرند و مضمضه بعسل که با آب گرم حل ساخته باشند
نمایند فصل هفتم در قلاع و این جراحتی است که در دهان و زبان میشود و این چند
نوع است نوع اول که از خون بود علامت او سرخی و حرارت و از دهان لعاب
بسیار آید علاج آن فصد یا حجامت و اسهال و مضمضه بگلاب که در وی سماق انداخته
باشند یا برگ و آب گشنیز و عدس و سرکه یا عنب الثعلب و گل سرخ و آب کاسنی و
غرغره نمایند و این قلاع اطفال شیرخواره بیشتر افتد حجامت نمایند طفل را و مرضعه را فصد
یا حجامت و کشک جو یا ماش مقشر و اگر او در آب مرغ غذا سازند و در دهان طفل
و سماق و گشنیز خشک و گلنار و تخم خرفه نرم کوفته بعد از آن که دهان را با روغن بادام
چرب ساخته باشند بپاشند و مضمضه بروغن گل و سرکه فایده دارد صفت دوای

دیگر کتیرا و نشاسته و طباشیر برابر از هر یک و قند مقدار همه نرم سوده بر بالا کنند و نمک درب
ما نیز اندک در کوفته اند با سرکه غرغره نمایند و اگر جوشش قوی و با غلیان بود اندک
کافور ضم نمایند بیست طباشیر و گل سرخ و سماق دوا از جهت قلاع سرخ تخم گل با گل سرخ و
طباشیر و نشاسته و عدس و شحم حرقه و کشنیز و سماق و برگ حنا و عاقرقرحا از هر یک برابر
نبات یا قند مقدار مجموع نرم کوفته در دهان نگاهدارند و بعد از آن اندک سرکه و گلاب
و روغن گل در دهان گیرند نوع دوم قلاع صفراوی علامت او زردی رنگ و تلخی دهان و
سوزش و زیادتی آن است علاج اسهال به مطبوخ هلیله یا آب تمر هندی و شربت بنفشه و غذا
مرغ و سماق و زردک و آب غوره و تمر و باقی علاج دموی صفت دوا نافع هلیله
و صندل سفید و تخم گل با گل و عدس و کشنیز و طباشیر نرم کوفته در دهان پاشند و اگر
طفل بود صاحب قلاع اهتمام به علاج مرضعه نمایند نوع سیوم قلاع که از بلغم شود علامت او
سفیدی رنگ و آب دهان علاج به حب ایارج و حب صبر و مضمضه به سرکه که در و مامیران
و هلیله و عاقرقرحا و مویزج جوشانیده باشند یا ادویه را کوفته در دهان پاشند و دهان را
بعده بمالند یا لب بمانند و در دهان مامیران و کلنار و اقاقیا و سادج هندی نرم کوفته
پاشند و یا عسل نیز آمیخته در دهان مالند و نمک و عسل فایده دارد قلاع بلغمی را
سکنجبین با الکامه در دهان گیرند و اکلیل الملک و الفا تخم کتان و انجیر با اندکی روغن
صبر و یا ب بجوشانند و آب آن را در دهان گیرند در اول علت و در آخر آن فایده دارد و
مضمضه در دهان مالند و غذا قلیه و مطنجنه و اگر طفل بود مرضعه را علاج نمایند نوع چهارم
از سودای سوخته و این بدترین اقسام است از جهت آنکه منفی بآکله میگردد علامت
او سوادی زبان و الم و حدت و [illegible] علاج اسهال به مطبوخ افتیمون و در اول بمغز ساق گاو طلا
نمایند و سادج و برگ حنا و اقاقیا و بیخ سوسن و صعتر و زعفران برابر کوفته در دهان پاشند
و مضمضه به سرکه در وی چیزهای قابض مثل گلنار و دواهای [illegible] گل سرخ و عدس جوشانیده باشند
نمایند چند کرت دوای دیگر زرنیخ سرخ عاقرقرحا از هر یک برابر کوفته بپاشند دوای دیگر

قلاع صفراوی

قلاع بلغمی

قلاع سوداوی

اقاقیا سانج هندی دو مثقال اشب یمانی هم درم زعفران هفت درم سماق و گل سرخ و کشنیز
و گلنار و مورد و عفص ... آب بجوشانند و صاف نموده غرغره سازند فصل هشتم
در آکله در دهان این علتیست که صورت او مانند جراحت دارد و در دهان ابتدا کند مواضع
بسیار از دهان بسیکند از جهت بدی ماده و بوی بد دارد و سبب او خلط غلیظ عفن لذاع
تیز علاج فصد و اسهال بمطبوخ افتیمون و مضمضه بسرکه و سماق و رب غوره بعد از غلیظ ...
صفت آن زرنیخ زرد و سرخ و اقاقیا و زراوند از هر یک جزو نوره آب نار ترشیده برابر همه
نوبت نرم بکوبند و سرکه بر بالا بریزند در آفتاب گرم گذارند تا خشک شود باز ... بسرکه ببرد
پانزده ... دفعه پس از آن خشک نموده قرص سازند صفت قرص زرنیخ جهت دفع آکله و لثه
داننده زرنیخ سرخ و زرد و آهک و مازو از هر یک پنج درم زنگار و گلنار دو درم اقاقیا و
اشب یمانی و گلنار از هر یک سه درم بکوبند و سرکه آمیخته یک هفته در آفتاب گذارند بعد
از این قرص سازند و خشک نموده مقدار یک نخود در کمتر سوده در دهان و لثه بمالند نیک
و یک ساعت نگاه دارند و بعد از آن روغن گل و گلاب در دهان گیرند فصل نهم در بسیاری
لعاب از دهان در خواب و این چند نوع است نوع اول کثرت لعاب که از جهت حرارت
معده و رطوبت سوء علامت او ... میل طعام و بسیاری لعاب در خلاء معده و ...
علاج فصد باسلیق و خوردن کاسنی و نمک بر ناهار چند روز و سفوف از شیر ... گندم
بریان کرده برابر شکر کوفته با دو مقدار آن قند کوفته میل نمایند و رب آبی و سیب و ...
غوره و انار مناسب است و غذا مزعفر با آب غوره و سماق و آب انار نوع دوم بسیاری
لعاب که از رطوبت و سردی باشد که در معده است علامت او رفتن لعاب غلیظ
از دهان علاج آنکه درونج ... مصطکی و انیسون بلبو و اطریفل و قیمن دو مثقال با شش
مثقال قند کوفته برابر ادویه سفوف سازند و مصطکی و کندر بخایند و غذا مرغ
بریان کرده و مطنجنه اگر بدین ترتیب نفع نشود حقنه فرمایند بدان طریقه ترتیب را ...
ساخته کوشند و آن یک ... باده مثقال عسل ... بند و مداومت

آکله در دهان

لعاب آمدن از دهان

بلیله پرورده و اطریفل و آمله نمایند نوع سیم کثرت لعاب که از رطوبت دماغ
شود و صاحبه اطفال و پیران را میشود علامت آن اگر انبر در رسد و کدورت در این علاج
ایارج بسیار بعضی دماغ بحب غاریقون و غیره با یکبار که در واندک ایارج باشد و غذا
نخود آب و مطجنه و قلیه که در دارچینی و زیره و زنجبیل و از اجتناب از ترشیها و الوان
و فواکه نمایند فصل دهم در بخر یعنی بدبوی بوی دهان و این چند نوع است نوع اول که از
حرارت معده باشد علامت او آنست که هرگاه طعام میل نماید بوی بد ساکن گردد و چون
معده خالی شود زیاده گردد و دندانها سیاه شود علاج آب تمر هندی و آلوی بخارا و یا قاق
زردالو و شفتالو با آب ترش ساخته و شربت‌ها با آب ترش ساخته آب انار استعمال نمایند به
تخم خرفه ساخته و شربت سکنجبین با آب سرد اختیار نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند
و که اعتدال طبیعت بچهار شربت و رب سیب و رب آبی و انار و ریحان و آبی و امرود و غذا از
تش سماق و زرک سازند و این حب در دهان گیرند گل سرخ و صندل سفید و سعد از هر یک دو
درم هلیله و بلیله از هر یک سه درم و بویات اترج مثقالی طباشیر نیم درم کوفته و بیخته
با آب آبی یا سرکه و گلاب حب نخود در دهان گیرند نوع دویم بوی دهان که از بلغم عفن
معده شود علامت او آنست که بخوردن غذا ساکن شود و داشتن دهان بسیار تسکین نیابد علاج
سست بدن بحب ایارج و حب صبر نمایند و قی با آب ترب و ماهی شور و حنظل و عسل و کنند
اندک شراب در هفته یکبار با کمتر خورند با شربت گل مکرر که معبور(?) ترشی با گلقند یا ایارج
یا اطریفل مقوی یا ایارج یا در هفته معالجه از حب صبر و غنچه گل پرورده در دهان گرفته و
اطریفل زماد صحت نمایند و از طعام که سریع الفساد باشد مثل ماهی و شور و فواکه و گوشت
فربه و غیره اجتناب نمایند و آب کمتر خورند و مطجنه و قلیه و گوشت طیور و گلقند و آب
عسل و خاییدن مصطکی و این حب فایده دارد صفت آن قرنفل اشنه نمک هندی هلیله زرد
کابلی از هر یک درم صبر بوزن همه کوفته حب سازند شربتی دو مثقال اختیار نمایند و بسیار
خوردن گرسنگی بوی دهان را برطرف سازد شربتی دو درم نوع که بوی دهان برطرف سازد

بوی دهان چهار نوع است

حب الآس و قرفه و آمله و سعد و سنبل و پوست اترنج و مصطکی از هر یک برابر و مشک و
قرنفل و جوزبویا و کبابه و زرنجبیل سبل نرم کوفته بمویز دانه بیرون کرده بسازند و هر بار
مقدار جوزی میل نمایند حب که در دهان گیرند فوفل و قرنفل و خاولنجان و عاقرقرحا از هر
یک درم مشک دانگی کوفته و بیخته بشراب حب سازند با گلاب **نوع سیم**
که ف دعموز یعنی گوشت میان دندان که بسبب رطوبت فاسد که از سر بعموز برآید
علامت آنست که اگر مضمضه کنند چیزی ترش یا شور رطوبات لزج بدبوی بردهن ریزد
و مع هذا التسکین نیابد علاج نقیه دماغ بحبوب ایارج و صبر و غیره کنند و گلاب که در او
برگ مورد و گلنار جوشانیده باشند یا قرنفل و سعد و مشک بگلاب جوشانیده باشند
غرغره سازند مضمضه دیگر قرنفل بزباز مصطکی جوزبوا از هر یک دو درم نرم کوفته
در خرقه کتان بندند تا آب یا گلاب کوشانند غرغره سازند در صباح و شام و صندل
و سعد در دندان مالند دیگر از جهت ف دعموز که دایم از میان گوشت دندان خون
آید علاج مضمضه بسرکه و گلاب و سماق **نوع** چهارم بوی دهان که از فساد دندان و خورده
شدن آن شود علاج کندن دندان و پاک ساختن آنچه در او آمده از چرک و مضمضه بسرکه
و دهانچ و آب یک پیاله که در دو عاقرقرحا و کزمازو جوشانیده باشند نمایند و هر روز دندانها
را پاک سازند بخلال و شستن و لثه بر روغن گل چرب سازند و یکی بجهت آفتی که در بینی بود بوی
بد از دهان میشود علاج نقیه دماغ شستن بگلاب و اندک سرکه **باب نهم** در امراض
که عارض میشود در حلق و لهات و اسباب و علامات و علاجات آن مشتملست بر پنج
فصل **فصل** اول در اورام لهاة یعنی گوشت پاره که در بالا حنک و کام بود و عارض
میگردد مراد از انواع ورم **نوع** اول ورم که از خون بود علامت او سرخی در لهاة و انتفاخ
آن و اندوه و الم در اقصی فم و اذی یافتن در محلی که حنجره فرو برند علاج فصد قیفال و اسهال
طبیعت بفلوس خیارشنبر و سکنجبین و غرغره برب شاه توت و رب التوت با گلاب و سعد

یا آب بیخ باد رنج گاو که در وآمله کوفته انداخته باشند و اگر بدن نیک شود غرغره
بگلاب و رب انار و ما زو و سماق و حب الآس نمایند و کشک جو با روغن بادام
و شربت نارنج و آب آلو بخار دهند اگر قبض بود شربت لیمو و رب
آبی و سیب اگر طبع نرم بود و غذا گوشت مرغ که در سماق یا رب انار بود نوع دوم ورم
لهاة که از صفرا بود علامت او تشنگی و خشکی دهان و درد قوی علاج تلیین طبیعت بمطبوخ
خیار شنبر و ترنجبین و غرغره با آب عنب الثعلب و آب کاسنی و رب شاه توت یا آب
لسان الحمل و گلاب آب گشنیز و لعاب اسپغول و لعاب تخم آبی و خیارشنبر در دهان
گرفته غرغره سازند و آب کشک جو بروغن بادام و شیره خرفه و شراب [illegible]
و غذا مرغ قلیه آب انار سازند نوع سیم ورم بلغمی علامت او رخاوة ورم و سفیدی
رنگ و قلت درد علاج تنقیه بدن از بلغم و غرغره بشربت سکنجبین که در وی تخم [illegible]
کوفته حل کرده باشند یا آنکه ده انجیر و سی مویز دانه بیرون کرده جوشانند و در آب
آن الکامه آمیخته نمایند یا فقط با آب عسل و اگر قوی تر خواهند اندکی زنجبیل
در غرغره سازند و کوت [illegible] بخور نمایند و دهان بر و دارند و غذا نخود آب با ادویه گرم
مناسب است نوع چهارم ورم لهاة که از سودا بود علامت او صلابت مایل بسواد علاج
تنقیه بدن از اخلاط سودا بمطبوخ افتیمون و غیره و غرغره با بکامه و رب شاه توت و
عاقرقرحا و علاج ببریدن بجز [illegible] بشرط آنکه تمامی لهاة ورم نداشته باشد جهت آنکه
ممکن نیست بریدن او محلی که اصل لهاة ورم بود زیرا که در این وقت آفات
بسیار متصور است و در زمانی که سر لهاة ورم داشته باشد و بعد از فصد و مسهل
بعضی بریدن او فایده گفته اند فصل دوم در سقوط لهات یعنی سست شدن و
افتادن بغیر ورم علامت او آنکه بیابد مریض آن را گویا چیزی معلق آویخته در
حلق اوست و هر گاه دهان بکشاید در زبان بیرون آورد گمان برد که لهات دراز تر
است از آنکه بوده و این دو نوع است نوع اول از جهت حرارت و رطوبت [illegible]

علامت او حرارت دانند و علاج فصد و باقی علاج که در ورم دموی مذکور شده

دوم که از بلغم و کثرت رطوبت بود علامت او عدم حرارت و بسیار آب دهان

علاج غرغره بماء العسل و آب زوفا و گلاب را لشراب بجوشانند و با آب انار که

شور ده باشند غرغره نمودن فایده دارد و حب یمانی و شاخ بز کوهی کوفته اندکی

در دهان دمند یا حب شب یمانی کوفته بر لهات گذارند و طلا بر میانه سر از

و گل ارمنی با گل سرشوی سوخته با سرکش و در سفول با سرکه و آب برگ در دو مورد و گشنیز خشک

باشند آمیخته نموده گذارند و از جهت افتادن لهات مازو و گلنار و نشادر برابر

بگیرند نرم کوفته بکفچه بر سر لهات گذارند و اگر اصل لهات باریک شد و سر لهات غلیظ

آنست که غرغره با آب گرم که در وی زفت حل کرده باشند نمایند بعد از آن غرغره بچیزهای

قابض مثل آب انار که شحم او هم کرده باشند و با آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر و اگر

نشود و اصل لهات باریک و سر او غلیظ و سعد کرده اند که او را ببرند و غرغره

و سماق نمایند و اگر خون ظاهر گردد در حلق گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی باشند و مریض

از سخن بسیار و فریاد زدن منع نمایند و صواب آنست که او را نبرند و قطع

زیرا که در بریدن خطر عظیم است **فصل** سیم در ذبحه یعنی دردی که حادث میشود در اصل

از جانب حلق و در گوشتها و لوزتان و پیش حلق از این گوشت تا این مثل طوق شود

جهت این را نام ذبحه کذاشته اند علامت آنست که تا در بنا شد بر آنکه چیزی

اگر جهد نماید و در و سر او از سینه بیرون آید دیده اند که حکایت و چشمها بسته رفته

ز زبان آید و ورم حلق بیشتر درین موضع ظاهر میشود و اگر ورم در ظاهر حلق بود

و اگر ورم ظاهر نباشد صعب‌تر است و این چهار نوع است **نوع** اول ذبحه که از خون

غلیظ شود علامت او ضیق نفس با علامت حرارت علاج فصد قیفال و تلیین طبیعت

با آب فواکه و شیرخشت و ترنجبین و حقنه نرم و آب آلو بخارا و آب کشک جو بار دهن بادام

و اگر طبع نرم بود شربت زرشک فایده دارد و لعوق در بندی و قرنفل و گل ارمنی

و صندل و طین ارمنی از هر یک برابر کوفته با سرکه و آب گشنیز طلا سازند و غرغره

...ی درد و عدس جوشانیده باشند و آب شاه توت و آب کشنیز نمایند و غذا اگر آب نخود ی
...خوره و آب انار بریان سازند و اگر ورم تحلیل نیابد غرغره بشیر گرم و مسکه در دو تخم
...م فائده دارد نوع دوم ذبحه که از خلط غلیظ بلغم بود علامت او ضیق نفس با علامات
...رت علاج حقنه حاد و غرغره برب جوز و آلکامه و اطریفل ... و غذا نخود بلغم گوشت
...س ... در شوربای مرغ و اگر دبیر مانده بود چرک گیرد و مجاری نفس تنگ شود غرغره بمطبوخ
...انیسون و انگور شفا و تخم مرو لعاب تخم کتان و حلبه و اگر سرد او بمرهم کافوری و روغن سیاوشان
...بیره و کندر و صمغ عربی از هریک برابر بکوبند نرم کوفته بر جراحت پاشند و اگر سر بند علاج
...ند در وقتی که سفید بود رنگ آن قطع نمایند بعد از آن غرغره بسماق و گل مختوم یا گل ارمنی
...بند و اگر جراحت عارض گردد غرغره بسفیده بیضه مرغ و روغن گل فائده دارد فصل چهارم در
...ختناق خناق نارسیدن هوای مطلوب نفس [illegible] است و سبب او آنکه ورم در عضلات
داخل حلق دیگر از جهت زائل شدن فقره از فقرات رقبه از موضع خود بسبب آنکه ضربه یا سقطه
...کند باد غلیظ ورم عضله که میل بداخل نموده یا از جهت تشنج عضلات یا از جهت باد غلیظ که
...مفصل عضلات در آید و این را اختناق کلی گویند و بدترین خناق بود دیگر خناق بسبب احتباس
...استفراغ معتاد مثل استفراغ خون حیض و خون نفاس میشود و گاهی منتقل میگردد و ماده خناق بسینه
...ض میشود ذات الریه و بعضی اوقات نازل بسوی عصب شود و بر حجب تشنج گردد گاهی نازل
...بسوی دل آید خناق قلبی حادث شود و موجب هلاک گردد و بعضی اوقات بمعده نازل
...گردد و موجب درد بعضی شکم زوال شود و موت صاحب خناق بسبب تشنج [illegible] اول
...علامات خناق مطلق دشواری نفس و سرخ روی و کشاده ماندن دهان و بیرون
آمدن زبان و بسته رفتن چشمها و کشاده ماندن و چیزی بحلق نارفتن و بسیار آنکه آنچه میخورد
از بینی بیرون می آید و بسیار است که [illegible] باشد این خناق دمی باشد و از مخنوق مثل صوت سگ
...آواز کم شده و اگر زیاده گردد علاج ندارد در زمانی که دهان [illegible] خناق شده باز مانده در ...

اخناق و انواع این ورم چهار است نوع اول خناق که از خون غلیظ شود علامت او سرخی روی و امتلاء عروق و لهیب در حلق و شیرینی دهان علاج فصد قیفالین و حجامت ساقین و اگر احتمال باشد دوباره خون بکنند دفعه اندک جهت آنکه بوقت نزدیک رسد در حال نیک شود و اگر قوت ضعیف بود خون اندک اندک گیرند جهت آنکه سقوط قوة با امتناع نفس بدید باشد و اگر سبب حبس حیض بود استفراغ معتاد از فصد صافن و حجامت ساق نمایند منع از غذاء قائم مقام فصد گفته نزدیک ضعف قوت بعد ازان طبع را بآب فواکه نرم سازند و مطبوخ خیار شنبر با حقنه نرم و حجامت پشت و بر زیر ذقن و کتف و میانه چهار شنبه نمایند گاهی میبرند و حجامت دکاهی نبرند مدا نمایند و آب لوکه در وعدس مقشر پخته باشند میل نمایند و غرغره کشتر و گلاب و سکنجبین و شیر عناب به آبی که در وعدس و تخم کاهو و تخم کاسنی جوشانیده باشند و رب شاه توت نیز فایده دارد و اگر درد قوی بود پوست جوز با شیر آمیخته غرغره نمایند و اگر ورم ظاهر شود چاک نمایند و اگر چهار روز حل نشود غرغره بچیزی منضج مثل انجیر و مویز دانه بیرون کرده و خیار ماء العسل یا خمیر گندم با آب انار ترش حل کرده یا آنکه عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوس هر یک ۳ مثقال با آب بجوشانند و صاف نموده غرغره سازند از جهت آنکه منفجر میشود بنرود یا تخم مرو شیر بز آمیخته غرغره با انیسون و شکر و روغن بادام و مسکه شیر گرم و اگر درد ترخواهند قجبین در آب عسل حل کرده غرغره سازند و اگر ورم سرد بود و چرک بیرون آید غرغره بمسکه و روغن بادام بهم آمیخته نمایند و اگر جراحت باک شود زرده تخم دان شسته و کتیرا و روغن بادام بهم آمیخته غرغره نمایند و اگر خشونت در حلق باقی ماند بلعاب اسبغول و خطمی و روغن بنفشه بادام غرغره فائده دارد و اگر بعد ازین درد نگ تغیر کرده و سفید شده و نرم گشته انگشت یا آلتی زیر سازند تا سر دهد و از فواکه دروقبض بود مثل جوزه در ریواج و شاه توت و آلو و سیب ترش و غذا سبز وش با روغن بادام آش سماق در شوربای مرغ و عدس مقشر که دارو

کشنیز تر باشد و بخورد آب در آخر فایده دارد نوع دوم خناق که از صفرا بود علامت او
تشنگی و اندوه و خشکی دهان و تلخی آن علاج فصد و تلیین طبیعت با آب تمر هندی و آلو
بخارا و آب انار مینه و خیار شنبر و آب شیر که در وی عناب و بنفشه خیسانیده باشند و شربت
بنفشه و غرغره به سرکه و گلاب یا سکنجبین و رب شاه توت با آب لسان الحمل و بزر قطونا و
گل مالیدن فایده دارد و بعد از روز دوم و سیم غرغره کنند با محلل مثل آنچه در نوع
دوم مذکور شده و شیره خرفه و آب هندوانه و لعاب اسبغول به شربت خشخاش مثل
نمایند و ضماد که ماده را بخارج کشند از رب شاه توت و قراقروت و دولانه دانه
کرده و روغن بادام با روغن شمع بهم آمیخته بر گلو گذارند خارج و غذا عدس مقشر با
روغن بادام شیرین و غرغره با آب لسان الحمل دو قاشق و آب عنب الثعلب یک قاشق
و گلاب دو قاشق و روغن گل نیم قاشق بهم آمیخته نمایند و درین قسم مبالغه در تبرید و
ترطیب زیاده از نوع دوم سازند و در نوع دوم مبالغه در تحلیل نمایند نوع
سیم خناق که از بلغم بود علامت او تهبج روی و چشم و سفیدی روی و کثرت لعاب و
دشواری حنجره بگلو فرو بردن و شوری دهان علاج تنقیه بدن بحب قوقایا و حقنه حاد و
غرغره با آبکامه و عسل یا سکنجبین عسلی و آب ترب و خردل و مویزج و عاقرقرحا و فلفل و
زنجبیل و جوز و آب بادیان از هر کدام آنچه میسر شود کوفته آمیخته نموده غرغره سازند
و در ابتدا از رب شاه توت مخلوط سازند با آبکامه و در انتها عاقرقرحا و مویزج و اگر علت
ضعیف بود شیشه حجامت بر گردن گذارند و بمزند تا آنکه عسل بلادر طلا سازند با آبله
مصفا زرد آب روان کرده و غرغره به سرکه و عسل با آب حنظل ساخته فایده دارد و
خاکستر خطاطیف بشیر آمیخته غرغره نمایند غذا شیره سبوس گندم با شحم مرغ و قند یا نبات
در فایده مند است و نخود آب و زرده تخم مرغ نیم پخته اختیار نمایند نوع چهارم
خناق از سودا علامت او صلابت ورم و کمودت رنگ علیل و خشکی دهان و
ترشی و حالتی شبیه بتمدد در موضع ورم علاج فصد باسلیق و حقنه متوسط و غرغره

از هر یک دو درم انیسون و بادیان و رب سوس و صمغ عربی از هر یک درم تا پنج درم
شربت نموده حب سازند و غذا نخود آب و زرده تخم مرغ نیم پخت و حریره که از سبوس گندم
عسل و روغن بادام یا از آرد باقلی یا از آرد کتان ساخته باشند میل نمایند و حب
که از کتیره و مغز بادام و صمغ عربی و بادیان و لث سته و تخم کتان و قند یا نبات ساخته
اوقات اختیار نمایند و در دهان نگاه دارند **نوع** دوم کوحه صوت که از سوء مزاج از جهت
رطوبت که عارض میشود در حنجره و قصبه ریه را علامت او آنست که طالب این علت در
والم را فهم نکند و ثقلی معلوم نماید **علاج** غرغره با آبی که در او انیسون و بادیان و بیخ سوس کبود
از هر یک مثقالی جوشانیده باشند و صعتر یک مثقال عسل آمیخته و اندک عاقرقرحا مخلوط نموده غر
غره سازند و زنجبیل پرورده و کباب خایه دان او آن را صاف سازند و شربت
الاصول و لعوق از کتیره و لعاب تخم ابزار دیه را با برد آمیخته غرغره سازند و مویز منقی
و نبات تنقل سازد و غذا نخود آب و قلیه خشک دیگر کوحه صوت از یبس و خشکی حنجره
می باشد علامت او خشونت و درد اکثر اوقات از غبار و دود میباشد علاج شیره
سبوس با تخم مرو یا کشک جو با روغن بادام و لعاب اصول و قند یا یخه دا سود مسکر
با قند و شوربای مرغ فربه و زرده مرغ نیم کوفته دیگر گرفتن آواز از جهت فریاد و تعب
قوی می باشد و حادث میشود خشونت و ورم و الم در حنجره و قصبه شش علاج حمام
آسایش و زرده تخم مرغ نیم پخت و کشکاب و شوربای مرغ با اسفاناخ و حریره سبوس
جوارش فایده کلی کرده اند **باب** سیوم در امراضی که در قصبه ریه و نفس ریه که سینه میباشد
و اسباب و علامات و علاجات آن و مشتمل است بر هفت فصل **فصل** اول در سرفه اندک
جهت آفت قصبه شش بود و این چند نوعست **نوع** اول از جهت نزله که بر وی فرود آید
علامت او و علاج او در سعال که از نزلات که بسینه و قصبه ریه فرود آید مذکور خواهد
دیگر سرفه اندک از گرمی قصبه ریه میشود که بسبب آن عارض شود علامت او حرارت
و اندوه و تسکین یافتن از هوای سرد و آب خنک علاج فصد قیفال و شربت از عناب

در گلو و حلق

وزوفا ده ... بیخ سوس کبود کوفته با عسل
ده مثقال بده تا شش ... اب حل گرده

کوحه

کوحه

سرفه

سرفه

بهست عدد و سپستان سه عدد و بنفشه دو مثقال بقند سه مثقال بپزند چهار روز
سلامند و کتیره و صمغ عربی و مغز کدو و بادام حب نموده در دهان گیرد و لعاب تخم آبی یا
بتربید خشخاش یا شربت بنفشه و غذا اگر ادر آب مرغ و اسفاناخ و اجتناب از
غذاهای ترش و از فریاد و کثرت کلام و از غبار و دود و چیزهای شور نمایند **نوع** دوم سعال
که از جهت سردی و یبس شود و اکثر حدوث این سرفه در زمستان بود علامات او
ساکن شدن بدخول حمام و آب گرم خوردن و چیزهای گرم میل نمودن علاج شربت
بر موجب سازند انجیره عدد بیخ سوسن سه مثقال سپستان سه عدد مویز دانه
بیرون کرده سه عدد بجوشانند و بقند سه مثقال شیرین ساخته سه روز اختیار
نمایند و حریره سبوس گندم بعسل یا بقند شیرین ساخته با روغن بادام فایده دارد و کتیره و
صمغ عربی و تخم کتان تف داده از هر یک دو مثقال بزم کوفته یا هشت مثقال قند آب
ساخته در دهان گیرند و غذا گوشت کبوتر با نخود آب یا گوشت کبک که در دارچینی
بود و پسته و انجیر خشک و ناطف عسلی با مغز پسته و شراب شیرین فایده دارد و از
کثرت آب سرد و چیزهای بارد پرهیز نمایند **نوع** سیوم سرفه که از سبب سردی بود در رطوبت
در قصبه ریه و حنجره شود علامت او بسیاری آب دهان و گرفتگی در آواز و احساس
حرکت علاج غرغره با بری که در وی افیون با دهان و عسل جوشانیده باشند نمایند و حریره
جوار با عسل در روغن بادام و غرغره با آبی که در وی بیخ سوسن کبود و عسل جوشانیده
باشند و زنجبیل پرورده خوردن و عسل و سیاه دانه و اگر دیر ماند شود ماء اللاصول
و حب صنوبر کبار با پسته با قند و عسل و غذا نخود آب و مطبخات و گوشت کبوتر و کبک بدارچینی
گرم **فصل** دوم در سعال سرفه حرکتیست که دفع نماید طبیعت اذی و الم را از ریه و آنچه متصل
بدوست و این چند نوعست **نوع** اول سرفه که از گرمی مزاج سینه و شش شود سبب او آنکه
ساکن بود در مواضع گرم یا چیزهای گرم خورده دود کرده علامات او سوزش و اندوه در سینه
و شش و تشنگی دایم و میل بهوای سرد و از دراحت یافتن و سرخی روی و خشکی حنجره

در زیادتی سرفه از گرمی و هوای گرم علاج فصد باسلیق اگر خون زیاده بود [illegible]
از فصد و آب کشک جو و نبات و شربت بنفشه دو مثقال عناب بست عدد سبستان چهل
عدد پر سیاوشان مثقال تخم آبی درهم در یک کاسه آب بجوشانند و چهل مثقال [illegible]
بقوام آورده به پنج وزن یک قاشق شربت بهمت قاشق آب حل ساخته اختیار
نمایند و لعوق خشخاش بر بنوا حب خشخاش سفید و سیاه هفت مثقال نیم خشخاش بیخ سوس
چهار مثقال کتیره سه مثقال صمغ عربی دو مثقال نیم خشخاش را نیم کوفته با بیخ سوس در یک [illegible]
آب بجوشانند تا نصفی نمایند صاف کتیره و صمغ عربی را نرم کوفته بلعاب تخم آبی و لعاب اسبغول
و پانزده مثقال نبات آمیخته اندک اندک چشیده دهند و دایم میلی کنند و این قرص نیز فایده دارد
رب سوس و بنفشه خشک از هر یک سه مثقال مغز تخم خیار و تخم خرفه از هر یک دو مثقال [illegible]
ترنگبین چهار مثقال نرم ساخته بلعاب تخم آبی بعده معمول قرص حل کرده [illegible] از هر یک [illegible]
بشربت بنفشه یا آب کشک جو یا شوربای آش حل کرده اختیار نمایند دیگر در سعال گرم [illegible]
تجربه نموده شیر خشت تنها که در زیر زبان گرفته اند در شام در روز مقدار چهار مثقال [illegible]
مثقال نیم سرفه تسکین یافته و طبع را نرم ساخته و تسکین حرارت و تشنگی نموده دیگر [illegible]
حب در دهان گیرند رب سوس چهار مثقال نشاسته و کتیره و مغز بادام مقشر و صمغ عربی
بنفشه از هر یک دو مثقال نبات هفت مثقال نرم کوفته بلعاب آبی حب بزند چهای کلان [illegible]
مقدار باقلی در دهان نگاه دارند و دیگر بسبوس غالب لعوق نمایند با آبی که در [illegible]
سبستان بجوشانیده باشند دو مثقال روغن بادام اضافه نموده عمل نمایند و لعوق [illegible]
فایده دارد صفت آن لعاب اسبغول و آبی از هر یک دو قاشق و نیم و کتیره و صمغ عربی
بادام مقشر از هر یک سه مثقال [illegible] از هر یک پانزده مثقال تخم خشخاش کوفته
به یکجا حل همه را لعوق سازند و اندک اندک در دهان گذارند و سینه را بدین موم
بمالند موم سفید با روغن گل یا روغن بادام حل کرده و خوردن انار شیرین [illegible]
داده و آب باقلی با روغن بادام و اسفاناخ و اندک نمک و کدو مناسبت [illegible]

در رو ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و کشک جو با روغن بادام و با یخه و مرغ و تیهو
که بیک بنجو اختیار نمایند و حریره سبوس با قند و روغن بادام و اگر حرارت بنجو
زرده تخم مرغ نیم برشت و شیر و شکر میلی نمایند **نوع** دوم سعال که از برودت سینه
و شش بنجو سبب او آنست که در هواء سرد ساکن گشته و چیزهای سرد میل نموده
و استفراغ مفرط نموده علامت او احساس سرد در سینه دارد و یافتن از هواء سرد
و راحت یافتن از هوای گرم و حمام و قلت عطش علاج کلقند عسلی با آب انجیر و زبیب و
اصل سوس جوشانیده و لعوق کرم از بادیان و تخم کتان و تخم قوق داده و حلبه و حب
صنوبر و مغز پسته و مغز بادام و صمغ آلو و کثیرا و قانید و بدل آب عسل آب کرده و از بذر
با عسل با تخم کتان لعوق داده با اندک فلفل آمیخته لعوق از جهت ضیق النفس که از برودت
بود حب صنوبر ده درم مغز بادام تلخ مقشر دوازده درم رب سوس پنج درم عسل بقدر حاجت
داروی انجیر خشک و جوز بادام گفته اند قطع سعال مزمن نماید و عسل را با آب انار بجو
یا لعاب اید و غذا قلیه از گوشت خرگوش و طیور بریه و نخود آب که از گوشت مرغ
بود و آش اکراع عدس و حریره سبوس گندم که در قند و روغن بادام بود و گوشت گوسفند
را قلیه گرم سازند بمغز پسته و اندک فلفل و آب بادیان تر لعوق جوشانیده فائده دارد و
موم روغن در سینه بمالند و ناطف از عسل که در و مغز پسته بود و اجتناب از هواء سرد و آب
سرد که بسیار و جنگ بسیار نمایند **نوع سیم** سعال که از یبوست و خشکی شش بود علامت او آنست
که در وقت حرکت زیاده شوند و در حالت گرسنگی و تشنگی و از حمام و از چیزهای که رطوبت
دارد فائده یابد و ضیق النفس و سرعت نبض علاج اگر تپ بود آب کشک جو و در امدن آب زن
و شیر پسته نخته و لعاب اسپغول و آب خیار بجلاب و قند مهنا و معقود در آب ادلکن تخم اسپی
لعابدار نگیرد و این حب در دهان گیرند رب سوس دو مثقال تخم کدو و مغز مقشر تخم خیار و تخم
خرفه و صمغ عربی و کثیرا از هر یک مثقال بلعاب اسپغول بسازند و حمام فائده دارد و حریره سبوس و
روغن بادام و شیر بز که جوجوزده باشد و گوشت مرغ فربه و پاچه گوسپند و پالوده که از قند پخته

باشند مانند روغن بادام و خشخاش **نوع** چهارم که از رطوبت ریه و سینه صاحب عارضه

می‌شود مشایخ و پیران را و کسانی را که رطوبت غالب بود بر مزاج ایشان علامت او

کثرت تنفس آمدن بشر خاصه بعقب خواب و خرخره در سینه و چسپیدن بلغم در حلق

علاج تنقیه بدن از بلغم بقی و اسهال بعد از نضج اگر امتلا بود از بلغم و شربت زوفا بر نضج

موجب اگر خورده عود حلبه تخمهای سوسن چهار مثقال برسیاوشان دو مثقال پوست بیخ

کرفس و بادیان و تخم کرفس از هر مثقالی زوفا سه مثقال بکوشانند و یک چهار مثقال نیم کوب کنند

او روده ساعت روز احتیاط نمایند دیگر این دوا مناسبت فلفل زرد آوند مدحرج مغز بادام

دارچینی بریان و تخم از هر یک دو مثقال نرم کوفته با چهل مثقال عسل آمیخته نموده شربت

مثقالی تا دو مثقال گرد با مثقال بادام تلخ دو درم حلیته سه درم بعسل لبا زند و اگر سرفه از

خواب منع نماید چنانچه در شب آرام کرد این حب در دهان گیرند صفت آن مر میعه

کندر از هر یک مثقالی افیون نیم مثقال نرم کوفته هر حبه مقدار ماش لبا زند و غذا اگر

باقله خشک نخود آب و حمام گرم مدبر و ریاضت پیش از طعام بتخفیص قرات

الحان و غنا فایده و از شوربای چرب و از ... که ملاحظه نمایند **نوع پنجم**

که از اخلاط غلیظ که بسته شده در سینه سبب او نزله سرد و سبب نزله فضله الیست که از بخار

غلیظ بدن یا از معده بسوی سر رفته و بسته آمده یا آنکه از جهت آفتاب یا از جهت

گرمی در دماغ شود و بجهت ضعف دماغ بسینه ریخته موجب سرفه گردد علامت او آنست که

بعقب زکام بود و بدشواری خلطی لزج غلیظ بیرون آید و گرانی در سینه و بسته شدن بلغم

درد و احساس ... و ... سینه و اگر رقیق بود دلالت می‌کند بر ابتدا نضج و اگر

معتدل بود دلالت بر نضج دارد و اگر بلغم دهان غلیظ و کبود و زرد ... باشد

و اگر عفن باشد دلالت بر عفونت دارد نه بر نضج علاج مطبوخ زوفا کبیر بر ... موجب ...

عدد و زبیب پنجاه عدد برسیاوشان سه مثقال بیخ سوسن چهار مثقال پوست بیخ بادیان

سه مثقال بیخ سوسن کبود دو مثقال بجوشانند و شصت مثقال قند نبات ... آدرند ...

مطبوخ زوفا

دهار

حب السعال

حب السعال

چهار یک ترنگبین و هر بار یک قاشق با هفت قاشق آب حل نموده اختیار نمایند و اگر در
سینه حرارت بود صبح سوس و سپستان و یک کف جو کشک کرده بجوشانند و آب
آنرا صاف نموده میل نمایند و در و ترنگبین حل نمایند و مقدار یک درم روغن بادام
اضافه نمایند حرارت سینه را تسکین نماید و تخم خشخاش کوفته و کشک جو و اندکی بادیان
بجوشانند و آنرا میل نمایند صفت حبی که سینه را از خلط غلیظ و خرخره و ضیق
نفس را فایده دارد بادیان رب سوس از هر یک دو مثقال نرم کوفته مغز بادام
سه مثقال فلفل تخم کتان چهار مثقال نرم کوفته نمایند یا نبات برابر مجموع نرم کوفته
بلعاب تخم آبرلج زنند صفت حبی دیگر میعه علک البطم مرا جزا برابر افیون ثلث جزو
نرم نموده حب سازند و یک حب یا دو حب در دهان گیرند علیل را راحت رساند و منع سرفه
شدید نماید و استعمال نکنند در سرفه که از رطوبت و نزله بسیار آمده باشد افیون
و تخم کاهو و بزر البنج جهت آنکه نفس را تنگ میسازد و ماده خام میماند بسبب خردت
و کندر فایده دارد و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان در آب آن کشک گندم یا اکرا
و قلیه کرنب و ادویه گرم از دارچینی و فلفل فایده دارد و گوشت طیور بریان سکنجبین
و بدل آب شربت بنفشه و ماء العسل بنوشانند نوع ششم سرفه که از گرمی و ماده صفرا
در شش شود علامت او عظم نبض و نفس و حرارت و تشنگی و سرفه آنچه آید تلخ و زرد بود
علاج فصد و تسکین حرارت بشربت نارنج و لعاب اسپغول و قند و شربت بنفشه و جز آن و
آب کشک جو و لعوقات مثل از لعاب آبی و کتیره و صمغ عربی و لعاب اسپغول و نبات
و طلاها سینه از صندل و عرق بید مشک و موم روغن از زرد عنک و بادام در سینه
مالیدن و غذا آنچه در سعال از حرارت مذکور شده نوع هفتم سرفه که از ماده سودا
در ریه آید علامت او آنچه آید بلغم سیاه و کدر و بد رنگ یا سایر علامات سودا علاج
لعوقی از سبوس گندم لعقند با عسل و اسهال سودا و غذا نخود آب و گوشت مرغ یا گو
سفند جوان نوع هشتم سرفه که از ماده تیز که از سر تحلب و قصبه ریه آید علامت

اوجاع سینه و سعال صدری که بحلق و مجاری سینه میریزد و بتقدیم زکام گرم و حرارت
و سوزش واندده و دغدغه الف و مجاری آن و رقت آنچه بر آید و تیزی اگر
ماده اندک بود سرفه ضعیف و اگر ماده قوی بود سعال شدید و بد بود و اگر دیر
ماند شاید بسل گردد و علامات این سرفه آنست که تب شده در شب
و اگر صفرا غلبه بود علاج شربت خشخاش اختیار نمایند و غرغره بلعاب بهدانه
عدس هفت مثقال که زبجک گویند در دو مثقال بجوشانند و با آب آن غرغره
و اگر خون غلبه بود و مانعی نباشد فصد نمایند و حقنه نرم فایده دارد و شراب
و اگر بر ثقل فزوده اند و این مطبوخ اختیار نمایند عناب بیست عدد سپستان
عدد مویز دانه بیرون کرده چهل عدد بنفشه دو مثقال بیخ سوسن سه مثقال انجیر
عدد بجوشانند و بعد صاف شصت مثقال یا دو چار یک سکنجبین بقوام آورده
قاشق شربت را هفت قاشق آب یا مطبوخ رفاهین موجب زدن دو مثقال
عناب بیست عدد سپستان چهل عدد انجیر پانزده عدد بیخ سوسن سه مثقال
مویز دانه بیرون کرده پنجاه عدد بنفشه سه مثقال کتیره و تخم خبازی از هر یک مثقال
بجوشانند و بعد بقوام آرند و بعد از شربت بدو ساعت یا سه ساعت آش
بار روغن بادام و با نبات یا قند اختیار نمایند و اگر در آب کشنیز عناب و سپستان
و باقلی بجوشانند فایده مند است و اگر طبع قبض بود این شربت ملین نمایند صفت آن
عناب سی عدد بنفشه دو مثقال سپستان سی عدد و برگ گاوزبان سه مثقال بیخ سوسن
مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده مغز فلوس هفت مثقال ترنجبین بیست
نموده صافی ساخته اختیار نمایند لعوقی که در سرفه حرارت فایده دارد مغز تخم
مثقال مغز بادام سه مثقال تخم خرفه دو مثقال صمغ عربی و کتیره
و بعضی حل نموده قند یا نبات بقدر حاجت آمیخته لعوق نمایند لعوق جهت
صمغ عربی و کتیره و بیخ سوسن از هر یک دو مثقال نبات یا قند سه مثقال

کشنیز و شوربای با لعاب تخم آبرا اختیار نمایند و بجهت گرمی و خشونت سینه این ادویه سازند
کتیره و صمغ عربی حب الآس نیم مثقال آبرا زیره یک مثقال خشخاش یک مثقال و نیم بیخ سوس دو مثقال نبات
یا نبات ده مثقال نرم کوفته حب سازند یا قرص بعد از آن اختیار نمایند و آنچه نزله را دفع کند
تا سحور زدن خشخاش [illegible] خورند دایم گلاب پیچ داشته استنشاق
نمایند و حلوا بروغن بادام و ناطف و پالوده فایده دارند و سر را تراشیده بگل ارمنی یا
گل مختوم با آب لسان الحمل آمیخته بر سر طلا نمایند و در سر روغن بید که در خشخاش پخته
جوشانیده باشند بمالند صفت روغن بید آب برگ بید را بروغن کنجد جوشانند تا آب
برود و روغن بماند و باقلی و سندروس و زعفران و قند لبوزانند و سر و بینی بر بخار آن
دارند ماده را از ریختن باز دارد و دیگر سنگ را گرم نموده سرکه بر وی ریخته پیش بینی دارند و غذا
مزوره سبوس گندم یا آرد باقلی شیره کشیده قوت حلاوت دفع نزله و بار دیگر انکه خشکی بغرغره از
حلق بر آید در روغن بادام و قند اضافه نمایند و عدس بکدو پخته و روغن بادام با اندک کتیره
غذا سازند و زرده تخم مرغ نیم برشت و ماهی سفید بریان بروغن بادام و قلیه کدو و مرغ که در
شوربای آن کدو [illegible] بود و شربت بنفشه و آب انارین و مداومت آب شیر گرم و
غرغره و حب سعال در دهان گیرند تا ماده را غلیظ سازد و از سیلان منع نماید و اگر
اشتداد یابد سر را بتراشند و در حمام بوره بمالند تا سرخ گردد و با خرقه درشت بمالند و اگر
بدین کفایت نشود قیچین را با آب انجیر آمیخته گذارند تا آبله زند و یا بر میانه سر داغ
نهند یا منهر لیسل نشود و این علاج جمیع آنچه نازل میشود بسینه و چشم و سرد معده را انفع تمام
دارد نهم در سرفه که از اخلاط غلیظ سرد که از سر بسینه آید علامت او تقدم زکام بارد و غلیظ
[illegible] حلق می آید و سفیدی و سردی آن خصوصا پیران را و احساس چیزی سرد که نازل میشود
بسینه و کشش و اندک حرارت و حدت و تمدد در جبهه و سره در پنج علاج بر سر ارزن گرم
با خرقه گرم یا نمک زنان گذارند و ماده را بجانب بینی بحوب سیاه دانه لف داده و انیسون و قسط
کوفته بر خرقه بسته بویند و هر زمان در بینی دارند و ماء العسل و شربت زوفا اختیار

١٠

نمایند و تخم کتان لعق داده با عسل داند که فلفل هم مجرب نموده فایده دارد و لعوق کندر و لعوق کرنب
ولعوق عنصل خورند صنعت لعوق کرنب ۳ جزو و عسل صاف کرده یک جزو بجوشانند با آتش نرم تا قوام
آرند و در و کتیره و صمغ عربی آمیخته نموده و قدر قند یا نبات بعد از آن اختیار نمایند و آنچه قطع سیلان
میکنند صبر مغسول ۳ درم تربد دو درم رب السوس درم لب بذر نموده و نوبت اختیار نمایند
بحمام نروند مادام که ماده نضج نیابد و ناف و مقعد و دستها و پایها و جمیع مفاصل
گرم نمایند و غذا حریره سبوس و عسل و روغن بادام و آنچه در زکام بارد مذکور شده عمل نمایند
نوع دهم سعال که از ماده که در معده بود به سینه در آید علامت او زیادتی سرفه در وقت امتلا
از طعام و شراب و نیز دلیک سوء هضم و نقصان او در وقت خلاء معده علاج تنقیه معده
و اسهال و علاج سرفه بنفشه و زوفا دیگر سرفه از جهت سده کشش میشود علامت ثقل
تمدد و تغیر ورم علاج سعالی که از بلغم شده نمایند دیگر سرفه از جهت قرحه سل و سینه و ذات
الجنب و سل میشود و علاج هر یک خواهد آمد ان شاء الله تعالی دیگر از جهت ورم حلقوم
و حجاب حاجز و حجابی که میان دل و شش است میشود و از جهت ورم جگر و از جهت
در حلق است سرفه عارض میگردد علاج شربت زوفا و بنفشه و لعوق از کتیره و صمغ عربی و لعاب تخم
و تخم خیر و نبات و فصد و حجامت و اسهال صفرا با آب تمر هندی و آلوی بخارا و شیرخشت و مغز
فلوس و حریره سبوس گندم با روغن و قند لعاب تخم ابهی و لعاب اسبغول بقند یا شربت ساخته با
گاوزبان و اجتناب نمایند از خوردن آب سرد و از چیزهای ترش ملاحظه نمایند در زرده تخم
مرغ نیم برشت مناسب است فصل سیوم در ربو و این علتی است که صاحب او نفس متواتر زند
بر ریه است به سبب بلغم غلیظ که در قصبه ریه یا در عروق خشنه نزد اطبا یا در نفس تشنجی
اما انتصاب نفس آن است که صاحب او نفس نتواند زد بغیر آنکه گردن وقتی که
کشیده و میل به پس نماید تا مجاری نفس منفتح و کشاده گردد و این چند نوع است نوع اول ربو که از
بلغم غلیظ که قصبه ریه را پر نموده و ممتلی ساخته علامت او نفس شدید پی در پی متتابع
و خرخر در سینه و بلغم از گلو آمدن و تنگی نفس خاصه در محل حرکت و اگر سرفه و بلغم بر نیاید

علاج در امراض نفس متواتر زدن

منع میشود باستسقا علاج استعمال ادویه ملطف منضج که بسیار گرم نباشد جهت آنکه اگر داروئی
که بسیار گرم بود میل نمایند ماده را بتحلیل خشک میسازد و رقیق تحلیل یافته غلیظ باقی
میماند پس مناسب آنست که ادویه معتدل الحرارت استعمال نمایند و سزاوار
آنست که بعد از علاج نمایند و محللات شربته زوفا یا این طبیخ انجیر دبتنه (?) و عناب و سپستان
و مویز و گاوزبان کوفته بنوشند و لعقها اختیار نمایند در اسهال بلغم بهتر بود و غاریقون و افتیمون
و تخم حنظل و ایارج فیقرا و قرص تخم ترب و سنج (?) سوسن و تخم شبت بشربته سکنجبین ده مثقال
نمایند و حب لوق (?) بجز لوق ابیض در امراض سینه فائده گفته اند خصوصا اگر آب ترب بر و آمیخته
باشند و حب غاریقون استعمال نمایند صفت آن غاریقون سه درم رب سوس درم تربد بنج درم ایارج
فیقرا چهار درم تخم حنظل انزروت از هر یک درم نرم کوفته مقدار دو درم تا سه درم
حب بنمک (?) اختیار نمایند و حقنه حاد و حبوب گرم در دهان گیرند فائده دارد و گوشت روباه
فائده دارد وقتی که خشک نمایند و مقدار دو درم با بی (?) که در مویز جوشانیده باشند بخورند
دارد و گوشت بیضه و مرغ دشتی و روباه و خرگوش بجوشانیده کوفته لخته میل نمایند و شوربای
مرغ بسیار نافع است و در غذا خولنجان و دارچینی و آلکامه فائده دارد و از غذا که از و بلغم
حاصل شود مثل شیر و ماهی و فواکه و غیرها ملاحظه نمایند نوع دوم ربو که از امتلاء سینه
و عطش که از بخارات حاره که از دل شود علامت او عظم نبض و نفس و سرعت و تواتر
و اندوه و خفقان و شدت عطش علاج فصد باسلیق و تسکین حرارت دل بشربته سیب و
صندل و شربته فواکه با شربته بنفشه با شیره خرفه با آب کدو و جلاب که از عناب و سپستان
و [illegible] و برگ گاوزبان و تخم خیره و تخم آبی بگیرند شیرین ساخته باشند میل نمایند و
[illegible] بود و شربت صندل اختیار نمایند و استفراغ نمایند حین و ایارج که از صبر مغسول
[illegible] فائده مند است و اطراف را بمالند و در آب گرم گذارند و نقل بهوا [illegible] معتدل نمایند
[illegible] گنگ جو با سپستان و غذا شوربای مرغ که در و ماش مقشر و اگر او اسفاناخ و کشنیز تر
[illegible] قلیه مناسب است نوع سوم ربو که از باد غلیظ که در مجاری نفس جهت [illegible] مستحق

شود و سبب او غذا باه نفخ دار بود علامت او عدم ثقل در سینه و سرفه بغیر بلغم و
زیادتی علت وقت خوردن چیزهای بادناک علاج تحلیل باد و تفتیح سده بر فق آب بادیان
و شربت بزوری شربت بنفشه آمیخته و ایارج فیقرا النفع دارد و در سینه موم روغن
از روغن سداب و روغن بابونه مالند و معجون مادة الحیوات و نوش دارو بعد
سعفه فایده دارد یک مثقال اختیار نمایند و جاورشیر و سکبینج هر کدام که باشد
در سبل نمایند **نوع چهارم** ربو که از یبوست و خشکی الآت نفس شود علامت او
عدم ثقل و عطش و باریکی صوت و هزال بدن علاج شربت بنفشه و شیر و شکر و
آب کشک جو و آب انار شیرین که در شوربای آن ماش مقشر و اکرا و اسفاناخ و کدو با
روغن بادام و حریره سبوس با روغن بادام و لعاب اسبغول و آب کدو و آب هندوانه
و بنفشه تر کوفته مجموع بر سینه طلا سازند و موم روغن بنفشه و مرهم و کل خیر و سار
و در سینه مالند و در ابزن که از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر ساخته باشند در
و غذا ماش مقشر و اکرا و اسفاناخ بکوشت مرغ اکر یب نبود **نوع پنجم** در ربو که
برودت که از جهت هوای سرد یا بسبب آب سرد و اشیای سرد غالب شده بر ریه و
این احوال عارض میشود پس ابتدا در ابتدا اندک بود و در آخر محکم میشود علامت
او حرارت در سینه و عدم التهاب علاج طبیخ حلبه صفت آن حلبه یک مثقال
دو مثقال بادیان مثقال زبیب چهل عدد کوفته شده صاف نموده بقند شیرین
هر روز چهل مثقال اختیار نمایند و سینه را بروغنهای کرم بمالند مثل بابونه و
و غیره و غذا کوشت کبوتر و کنک تیهو زرده تخم مرغ نیم پخت دیگر ربو بسبب حرارت
که غالب شود بر شش علاج او چیزهای سرد دهند دیگر از جهت استفراغ
و ضعف حرارت غریزی ربو میشود علاج فالج فالج نمایند دیگر نفس متواتر از جهت و
اعضا میشود علاج او شربت بزوری دهند دیگر ربو از جهت بحران در امراض

میشود علاج همان مرض نمایند دیگر بسبب ورم طحال میشود شربت از بیخ کبر و سرکه عنصلی
و عرق گاوزبان دیگر ربو از جهت انصباب ماده در فضای سینه میشود علاج استفراغ مناسب
است **نوع ششم** از انواع ضیق النفس نام میگذارند تقلص حجاب یعنی برگشتن حجاب که در سینه
دار سر قبرقه که اضلاع می گویند میشود و تریخی در کتاب معالجات خود آورده هیچکس از اطبا
ذکر این مرض نکرده و حالت این مرض آنست که صاحب او را در زیست بر آنکه راه تواند رفت
و لیکن تنها بر داشته وقتی که سرفه میکند غشی بر آید و نفس او باریک و چشم بسته رفته وقت لازم
در غایت تند زرد و عقل او خللی بجهت آنکه این غشا متصل بحجاب دماغ است و سبب این سوء مزاج گرم
خشک با این غذا ارسیده و این حرارت موجب فنای رطوبت و تقلص و انجذاب شده علاج شربت روی
با عرق گاوزبان و عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان و قند شربت ساخته
انار شیرین و غذا گوشت مرغ در شوربای آن اکرا و کدو و اسفاناخ در روغن بادام در تمامی بدن‌ها
مالیدن هرگاه تپ لیکن باید پرهیز سبوس و قند دیگر ربو از جهت امتلاء معده می باشد علاج تنقیه
معده بحب ایارج نمایند **فصل چهارم** در ذات الریه یعنی ورم که در شش میشود و این چهار نوع
است **نوع** اول ذات الریه که از خون میشود علامت او تپ دایمی و تنگی نفس و گرانی در سینه
و درد ممتد در میان هر دو کتف و خلل در حیز کردن در زیر کتف و نتوانند که بر قفا خواب رود
و بر روی زبان رطوبت لزج غلیظ و در آخر مرض سیاه یا سرخ بود و سرفه و بر روی زبان
رطوبت لزج غلیظ کفناک گاهی سفید یا رنگین و نبض عظیم موجی لین و تشنگی و میل بهوا که خواهد
بیرون رود و در رخساره سرخی متوار دارم علاج فصد باسلیق خاصه وقتی که ورم در مقابل اوست
و علامت آنست که معلوم شود علیل را الم در تر قوه یعنی صبر کردن تلیین طبیعت بمطبوخ خیار
شنبر و اگر احتیاج شود در شراب سیف نماید مسهل از بنفشه دو درم سنای مکی پنج مثقال عناب بیست
دانه ... علاوه انگور منقی ده مثقال گل سرخ پنج مثقال بر سیاوشان ده درم کوفته نیز
پانزده مثقال مغز فلوس هفت مثقال در آن حل نموده میل نمایند و حقنه لین فایده
دارد و اشربه مغلظه مثل آب هندبا و آب سرد ملاحظه نمایند و غذا کشک جو و آب کشک
گندم نیز دعنیا دام و نیلوفر اگر حرارت قوی بود آب هندوانه و خیار و آب کدو دل مشوی

ذات الریه

و سکنجبین وقتی که بسیار ترش نبود و اضلاع سینه هرگاه حرارت ثابت کرده بود
که از روغن بادام یا روغن نیلوفر و موم سفید ساخته باشند در سینه و اضلاع مالند و
سماق قلم گاو و چرب مرغ اضافه نمایند و لعاب خطمی و بنفشه و آرد جو و حلبه و آرد باقلی و
الملک و بابونه بتدریج ازینها اضافه می توان نمود و در آخر مرغ و نخود آب
نوع دوم ورم که از بلغم بود علامت او شدت ضیق النفس و کثرت حرارت
بود و بسیاری آب دهان و رنگ روی سفید و تب نرم و سرفه لین و آنچه بر
بود علاج در ابتدا اکثر ورم گرم و چون چند روز بگذرد و تب ساکن شود علاج
به الضماد دقی و اسهال و ماء العسل و غذا آب باقلی و کشک گندم و شیر و سبوس با عسل
بادام و اگر طبع قبض بود مغز فلوس هفت مثقال در آبی که در و بنفشه ده مثقال
دانه بیرون کرده و پنجاه عدد جوشانیده باشند حل نموده اختیار نمایند و اگر طبع نرم
حب الآس و رب آبی و آب انار شیرین نوع سیم ذات الریه که از جهت ورم صلب بود
او ضیق نفس سعال خشک بی نفس و احساس مریض بضیق اندک بود در ایام ولادت
علاج آب عسل رقیق و در دهان روغن بادام اندک و شیر تازه و حریره از آرد
آرد گندم و چربی مرغ و موم روغن بلعاب حلبه و لعاب تخم کتان مالیدن نوع چهارم
الریه که از صفرا بود علامت نفس و التهاب و حرارت در غایت شدت علاج
صفرا به تمر هندی و آلوی بخارا و گلاب و شیر خشت و آب انار مین و گلاب و
فایده دارد و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب و گلقند و آب کاسنی که در و مغز فلـ
شیر خشت یا ترنجبین حل کرده باشند و فصد نمایند اگر امتلاء خون بود سینه را بر
با روغن نیلوفر با موم و کافور بمالند فصل پنجم در نفث الدم یعنی خون سینه بر آمدن
چند نوع است نوع اول در آنچه خون از دهان آید علامت او آن است که آب ... بر
جراحت تازه بود علاج مضمضه بجلاب و سماق و رب غوره و رب ریواج و رب انار
و بر جراحت بگذرد و خون سیاه و نشان باشند و در دهان کلا که در و گز مازو و شاه بلوط

ذات الریه بلغمی

ذات الریه از ورم صلب

ذات الریه صفراوی

بیرون آمدن خون از لهاة

تنند نوع دوم در بیرون آمدن خون از لهاة و حنک علامت او آنست که بتنحنح
بیرون آید و علامت غلبه خون از حمرة وجه معلوم شود علاج فصد قیفال و حجامت بر پس سر و میانه
دو شانه و غرغره بآب لسان الحمل و آب خرفه و آب سماق با گل ارمنی و صندل و گلاب و
سرکه بر سر گذارند و گاهی بسبب نزول می باشد علامت او کرب و اندوه و [illegible] شرح و لطیف
علاج او علاج علتی دیگر از قصبه ریه از جهت که از ضربه یا سرفه شود و فریاد و غیره میباشد
علامت آنست که بسرفه و بتنحنح اندک بیرون آید و خون کفناک بود علاج فصد قیفال و
غرغره بدانچه مذکور شده و امساک قرص نفث الدم صمغ عربی دو درم کثیرا مغاک گل
ارمنی دو مثقال بلعاب تخم آبی قرص سازند و در دهان گیرند و غذا زرده تخم مرغ
نیمبرشت در شوربای آن سماق و اگر [illegible] سازند و اگر حرارت بود آب کشنیز سبز و کدو با آب لسان
الحمل و آب خرفه با لعاب اسپغول و شربت خشخاش و طباشیر و گل ارمنی و غیره و قلیه کدو
و قلیه اسفاناخ و تقلیل غذا و منع از فریاد و کثرت کلام نوع سیوم بر آمدن خون از مری و
معده علامت او درد میان کتفین و بر آمدن خون بقی و این قسم بسیار آید و چند گاه بود دارد و
فصد اکحل و قرص کهربا و قرص گلنار با آب لسان الحمل که در وی سماق بود صفت قرص گلنار گل ارمنی
صمغ عربی و گل نار و تخم سیاوشان و کندر اجزا برابر بنرم کوفته قرص سازند هر یک مثقالی یکی
[illegible] اگر قوی بود دو نیم مثقال اگر ضعیف بود با آب آبی یا آب سیب میل نمایند و آب آبی ترش
و گل ارمنی با کندر خوردن نفع دارد و بر معده ضماد بلوط و خرنوب و گلنار و صمغ عربی با آب
آبی طلا سازند و از چیزهای تیز و شور ملاحظه نمایند و حقنه جهت آنکه ماده بجانب مخالف میل
نماید و محجمه بر ساق و بازو و رانها ببندند و این تدابیر در جمیع اقسام این مرض نفع دارد
و غذا [illegible] ساده که در وی صمغ عربی و کهربا باشند و در غذا نیز مخلوط سازند نوع
چهارم آمدن خون که از جگر بود علامت او آنکه بقی آید و بیشتر در اسهال کبدی میشود این علامت
[illegible] علاج فصد فائده کلی دارد و در اول و خوردن قرص ریوند فائده دارد صفت آن ریوند
چینی دو مثقال لک مغسول مثقالی تخم کرفس نیم درم صمغ عربی دو مثقال گل ارمنی دو درم

خوناک بیرونست علاج اگر بسیار

و غذا اگر از حاشی [illegible] گرنج [illegible] سماق
با [illegible] نوع دوم

افیون درم همه را نرم کوفته با آب لسان الحمل یا آب زرک قرص سازند هر یک
نیم مثقال بشربت الخیار یا شربت زرک یا آب انار بدین اقتصار نمایند و طلا یا که
جگر بود از صندل و زرک و آرد جو با آب کاسنی ساخته نهند و باقی علاج در
کبد گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی نوع پنجم بر آمدن خون که از شش بود
بسبب شق شدن عرق یا بجهت ضربه و سقطه فریاد شدید یا بسبب کثرت اخلاط و
شور خوردن سرمای رگ گشوده گردد یا بجهت سرفه غالب گردد علامت آنست
که بسرفه خون سرخ ناصع بکف بر آید و بی درد و اگر بسبب جراحت عرق بود اندک
اندک بر آید علاج فصد باسلیق و قرص نفث الدم صنعت آن کندر و خون سیاوشان
هر یک سه درم کهربا بخور مریم سادج و گل ارمنی از هر یک ده درم رب یا پانی سوخته
گلنار سه درم و نیم افیون دار صینی از هر یک سه درم نرم کوفته قرص سازند هر یک دو مثقال
قوی بود یکی و اگر ضعیف بود مثقالی بشیره خرفه و اگر امر عظیم بود علاج و یکی در شام بشربت
و خرفه مناسب است و بستن بازو و رانها و مالیدن اطراف فائده دارد و اسهال خلط
بحقنه و مسهل نمایند و این طلا که از اقاقیا و کندر و مازو و گلنار و مرد و صمغ عربی و گل ارمنی
و افیون از هر یک برابر بگیرند و قرصها سازند و بوقت حاجت بر سینه طلا سازند مثل
نفث الدم نماید و غذا اباهم ورزده بحم و غ و عدس در شیره ... سته باشند و شیر که
که در و غنا ب و ابریشم شانیده
شانیده تغذیه نمایند و شیر نا جوشانیده خون را زیاده سازد و دوغ کا دکه در د قبض کرد
بصمغ عربی فائده دارد و آش که از ارزن و جاورس مقشر که در دیا چه پخته باشند
و ماهی سفید که در آب تند دا گرم بود گوشت بخورند و از میوها آبی و سیب و عناب
میل نمایند و این علت را سل گویند اگرچه گفته اند علاج کمتر دارد اما آنچه
مرض از معالجه تجربه نموده مذکور شد امید خلاصی ممکن است نوع ششم
که از سینه بود علامت او آنست که بسرفه شدید بر آید و خون اندک آید و با
بود باشند علاج نفث الدم که از شش بود نمایند و بقرص نفث الدم و طلا

سینه بگذارند **فصل** ششم در سل یعنی جراحت که در شش بود و این دو نوع است

نوع اول قرحه ریه که باقی بود حادث شود از تعقب ذات الریه و ذات الجنب

یا نفث الدم یا زکام و نوازل بسیار یا سرفه شور که دیر مانده شده علامت این جراحت

تب دایم مثل تب دق بجمیع علامات جهت نزدیکی دل و زیاده شدن در محل خوردن

غذا و خلط بدبوی و چیزی در آب گذارند ته آب رود و این خلط چرک بسرفه بر آید و سرخ

و لاغر بدن و برگشتن ناخنها و پاشیدن موی و اگر ضعف غالب شود در شکم قرار گیرد

سرهای دندانها پهلو مثل ... نماید و اشتداد عطش و میل الطعام نباشد و اختلاف بطن

از جهت سقوط قوت و بر آمدن استخوان گلو در رتبه که در آخر سل چرک بر نیاید دلیل آن

است که چهار روز مهلت زیاده بر نبرد و اگر در آخر خون زیاده از مقدار آید دلیل

قرب موت بود و اگر در آخر این مرض ورم شود نیک شدن ممکن نیست علاج آنست که

پیش از آنکه ورم نماید بر رگ باسلیق کشایند و چند دفعه اندک اندک خون بردارند

تا خون از نواحی شش جذب نماید و اطراف را بجا لنگ دلستن فایده دارد و اگر از

نفث مانعی باشد حجامت نمایند و جهت پاک ساختن شش این دوا فایده دارد

و ثریدالبیض مثقال صبر مغسول با آب باران درم رب سوس درم یک شربت بود گویند

حب ساخته میل نمایند و اگر ضعف بود این مطبوخ دهند صفت آن خیار شنبر که از چوب

بیرون آورده باشند پنج درم بنفشه خشک سه مثقال مویز دانه بیرون آورده [illegible] عدد

عناب بیست عدد سپستان سی عدد در یک کاسه آب بجوشانند و در بالا [illegible] است

مثقال ترنگبین حل کرده اختیار نمایند و اگر نزله بسیار میشود شربت خشخاش مثل

آن دفع نمایند و غذا کشک جو که در دیاچه و حب الآس و آبی پخته باشند و اگر قوت

قوی باشد ... از آرد باقلی و ... و سبوس گندم با روغن بادام و عسل اختیار نمایند

و اگر تب تند بود در آب کشک سرطان را پخته نمایند و اگر تب ضعیف بود در آب کشک

جو عناب و حب تخم آبی و سپستان بجوشانند و اختیار نمایند و جهت دفع نوازل خشخاش

بنیم کوفته واکر سدفه بود بعد تخم کاهو کوفته واکر ضعف غلبه کند کوشت مرغ وکوسفند وبا پچه
فایده دارد واکر طبع نرم بود شربت حب الآس وشیره خرفه ورب آبی وغذا سویق جو
که درد کریخ وماش مقشر واکر تب ظاهر نبود هیچ چیز بهتر از شیر نیست اول شیر خر
وشیر بز وجاریان خوردن بهتر بود بالعسل واکر غذا زیاده احتیاج شود کوشت طیور دتو
جوان وحمام معتدل فایده دارد وشراب آمیخته بعرق کاوزبان وبید مشک اندکی فایده کند
اندو آب با آن میل نمایند واز جماع وتعب ودود وچیزهای کرم ملاحظه نمایند وصفت
که درین مرض فایده دارد مغز تخم خیار ومغز تخم خربزه از هر یک پنج درم خرفه وبیخ سوس از
هر یک چهار درم کتیره ونشاسته از هر یک دو درم کل سرخ چهار درم طباشیر وسرطان
سوخته از هر یک دو درم قرص سازند هر یک مثقالی ویکی میل نمایند واکر خلط غلیظ جراحت
از دشش یا سینه ظاهر میکردد علاج شربت زوفا وطلاء لطیف بر سینه وتبخیر مکی
وزراوند وکندر وزرنیخ برابر یکدیگر کوفته نموده بسوزند ودر پیش بینی دارند نوع
دوم در سل که بغیر تب بود علامت او بلغم غلیظ لزج شبیه بریشم ماهی با سرفه
علاج شربت زوفا واین مطبوخ فایده دارد انجیر بعنت عدد پنج مثقال عناب وسپستان
هر یک سی عدد بیخ سوسن سه مثقال مویز دانه بیرون کرده بجوشانند وبکنند جهل مثقال
ترنکبین صد مثقال لعوام آورند وهفت روز میل نمایند وحریره که از آرد کندم یا از آرد
حلبه یک مثقال دو مثقال آب نشاسته جزو دیکه با عسل وقند ودروغن بادام شیرین میل نمایند
واین لعوق بسازند حلبه دو مثقال تخم کتان پنج مثقال مغز پسته دانه سه مثقال بیخ سوسن
مثقال صمغ عربی وکتیره از هر یک دو مثقال نرم کوفته با برک دردسنب دو مثقال جوشانیده
باشند یا بیست مثقال قند یا نبات لعوق سازند وهر زمان اندکی درد یا ان کیرند
غلیظ را نفع دارد واز بیرون ادویه مجفف طلا سازند صبر دو مثقال هر یک
یک مثقال جوز سرو سه مثقال سعد روس سه درم بر روغن مورد یا روغن کل
بر سینه کذارند واب کرنب بعسل بجوشانند ومیل نمایند فصل هفتم در ذات

علاج درد از [illegible]

ذات الجنب یعنی درد پهلو و این ورمی بود در غشا مستبطن یعنی پرده اندرون مر اضلاع را یا
در حجاب حاجز علامت او تب لازم از جهت نزدیکی دل و درد با سوزش در زیر دنده
پهلو از جهت صلابت این غشا و تنگی نفس از جهت شوریدن ورم مجاری نفس را و سرفه
و نبض منشاری و این چند نوع است نوع اول ذات الجنب که از خون بود علامت او سرخی روی

ذات الجنب دموی

و عطش بسیار و ضیق نفس و سرخی آنچه بر آید بنزد انفجار ورم علاج فصد باسلیق و سزاوار آنست
که در روز اول فصد نمایند یا روز دویم پیش از قرار گرفتن ماده و بعد از فصد تلیین طبیعت

مطبوخ

بدین مطبوخ بنفشه و برگ گاوزبان از هر یک سه مثقال بیخ سوس و تخم خطمی از هر یک دو
مثقال عناب و آلو بخارا از هر یک بیست عدد سپستان سی عدد فلوس خیار شنبر ده
درم شیرخشت هژده مثقال ادویه را بجوشانند و در آب آن شیرخشت و مغز فلوس

مطبوخ

حل نموده اختیار نمایند و این مطبوخ فایده دارد انجیر ده عدد عناب و سپستان بیست عدد
و بیخ سوس سه مثقال بجوشانند و یا پنج درم بنفشه پرورده اختیار نمایند یا اندکی روغن بادام
و سزاوار آنست که چند روز این جلاب میل نمایند تا نیک شود و اگر سرفه خشک بود در
چهارم تب سکنجبین باید بر سیاوشان و بیخ سوس کوفته از هر یک دو درم در مطبوخ کوفته
اضافه نمایند و حقنه لین نمایند و بقراط حکیم در فصول آورده که هر کرا طبع نرم بود در
ذات الجنب و ذات الریه و مرضهاء ملتهب آن نیک شود و در ابتدا شربت بنفشه و شربت
نیلوفر و آب کشک جو پیش از فصد و اسهال سزاوار آنست که میل نمایند جهت آنکه از معده
زود نا نمیگذرد و موجب نفخ و بخارها در سینه و لوازم آن میشود و بعد از استفراغ فایده
دارد و بعد از چهارم بدل شربت بنفشه و نیلوفر ممزوج باب خورد و آب کشک مطلقا

مسکنات عطش

نخورد و آنچه سکنجبین عطش میشود آب هندوانه با شیره خرفه و آب خیار و شربت سکنجبین و جزی
بحذر میل نمایند تا ضرورت نشود جهت آنکه بحذر ما النضج میشود و نمیگذارد که جز بیرون آید از
بلغم و سزاوار آنست که چیزی دهند که با آسانی بلغم بیرون آید نضج کرده مثل لعوق یا عسل و
شربت زوفا و این مطبوخ فایده دارد عناب بیست عدد انجیر ده عدد بر سیاوشان

دو مثقال تخم خیر دو مثقال جو کشک کرده پنج مثقال بجوشانند چنانچه مذکور شد تقطیر …
شیرین کرده شصت مثقال با سکنجبین لبسازند و بخورند روز اختیار نمایند و اگر آنچه بیرون
می آید غلیظ بود و بزحمت بیرون آید در تپ بنفشه پنج سوس کیرد و مثقال تخم خطمی تخم
مثقال در این مطبوخ اضافه نمایند و این لوق بدهند رب سوس و کتیره و مغز بادام
مقشر و تخم بادیان و صمغ عربی از هر یک برابر کوفته و بیخته با عسل کف گرفته … از
در روغن بادام اضافه نمایند شربت متواتر تا دو مثقال الشربة زوفا با شربت بنفشه …
با همین میل نمایند و آرد باقلی با شیره مغز بادام و عسل فایده دارد و موم روغن از …
بادام و موم لبسازند بعد از آن حریره مرغ و مغز قلم گاو و لعاب تخم ابری و لعاب تخم کتان
در آخر اضافه سازند و اگر حرارت کمتر بود بدل روغنها روغن سوسن یا روغن نرجس بسازند
قوی بود بدل تخم کتان ورق نیلوفر و گل سفید و صندل سازند و اگر درد اندک بود در مثانه …
گرم نموده و روغن گل اندک گرم بر موضع الم گذارند و اگر سرفه تشویش دهد در سکنجبین
سایر حبوب سعال در دهان گیرند و انار شیرین و عناب میل نمایند و مویز طایفی و …
شیرین و اگر اسهال شود شربت حب الآس و اگر در پهلو و در پا سرخی ظاهر گردد
چون دست بر وی گذارند تا حرارت گشته نیک شود علیل را در حمام در آورند و بر …
بمالند و آب بر سر او کمتر ریزند و اطراف با آب گرم بمالند و در ابتدا خربزه و ماش …
در روغن بادام و بعد از آن گندم کشک کرده و جو کشک نموده با مرغ پخته و ماش مقشر …
غذا قوت تر خواهند ماهی سفید که در آب قوی گرفته باشند و مسکه و قند نبات و نان …
خوردن فایده دارد و یاری دهنده است بر نضج و بر آمدن چیزی از بلغم و اگر گلو درد …
با اسفاناخ در زرده تخم مرغ نیم بخت اگر حرارت قوی نبود حریره از آرد گندم … کرده
بسازند بر روغن بادام اختیار نمایند نوع دوم ذات الجنب که از صفرا بود علامت آن شکست
خلیدن درد و صورت تپ و سوزش در زدن آنچه برآید و سرعت نبض و تشنگی و خشکی …
تپ در بیرون درد در میان بر دستور عنب علاج فصد در ابتدای از دلت که محاذی …

درد کمر و نحمه بر وی گذارند یا ضماد
از ارجیر و تخمین بهم نرم کرده و بر
گذارند ۱۲

دارد

در دنبه و نرمین طبیعت بملین ضعیف مثل مطبوخ زوفا و حقنه نرم که از خطمی و بنفشه و
خبازی و بابونه و اکلیل الملک از هر یک ده ده مثقال سنای مکی و لبلاب از هر یک سه
مثقال و کشک جو و تخم حلبه و خار خسک کوفته از هر یک پنج مثقال بر دو کاسه آب جوشانند
تا نصفی بماند قرار گیرد پنج مثقال شیر خشت یا پانزده مثقال یا ترنجبین یا حب مثقال و مغز
فلوس هفت مثقال حل کرده روغن بادام دو مثقال یا روغن گاو هفت مثقال اضافه نموده
کهار نوبت عمل نمایند و تسکین حرارت بلعاب تخم آبر و تخم اسبغول و آب عناب و دانه
نمایند و در پهلو یا روغن بنفشه و آب حی العالم بمالند و غذا ماش یا عدس مقشر یا کدو
و اسفاناخ بروغن بادام و اگر نجوا بی غالب بود شربت خشخاش و بعد از آن که تسکین یافت فایده
و غذا مرغ در شوربای آن اگر و نخود نیم فته دو اجب که از حرکت عنیف و از چیزهای گرم و از دود
و جماع اجتناب نمایند تا نیک شوند جهت آنکه نکس در این مرض مهلکست **نوع** سیم در ذات
الجنب که از بلغم شود علامت او در دیگران و سفیدی آنچه از گلو آید و تب اندک و نباشد مرض
و التهاب و این انواع بعد علاج حکته جاد و شربت زوفا و این مطبوخ عناب و سپستان از
هر یک سه عدد و پرسیاوشان دو درم انجیر هفت عدد زبیب دانه بیرون کرده سه عدد تخم کرفس
دو مثقال قند سه مثقال بیست رخته بچها روز اختیار نمایند حریر از آرد گندم با روغن بادام
شیرین و عسل یا فانید آمیخته نمایند و بعد از آن شوربای مرغ که در دیگر تب و چغندر و اشب و مالی
و نخود نیم کوفته و شیره حلبه و شیره از آرد باقلی سازند و در پهلو روغن بادام و موم بهم آمیخته
بمالند و در حمام علیل را در ارند و بر موضع الم حلبه هفت مثقال و خاکستر کرنب سه مثقال نرم
خشته و زفت سه مثقال بیخ بریرع گداخته با روغن گل گذارند یا این ضماد گذارند بابونه
و اکلیل الملک با دیاد نرم کوفته و پخته بروغن گل یا روغن یاسمین بر موضع الم گذارند و بعد از آن
غذا مرغ و یتیهو و گوشت کبک بریان یا مطبخ سازند **نوع** چهارم ذات الجنب که از سودا بود
علامت او شدت خلیدن و خشکی دهان و درشتی زبان و سواد و دیر بر آمدن چیزی از دهان
و لون آنچه آید مایل بسواد و کمودت بود و اشتداد اتب ربع و بیشتر گشنده بود علاجش فصد

ذات الجنب بلغمی

ذات الجنب سوداوی

وحقنه بنزم و سهال و جلاب و شربه افیمون و در این در آیند و بعضی از حکما
گفته اند هر گاه در حجاب اسفل و ترقوه یعنی چنبر گردن بود واجب آنست که مسهل
میل نمایند جهت آنکه خلط مایل باحتراق است و غذا شوربای مرغ که در وی کدو
باشند و هریسه از سبوس گندم بر روغن بادام اختیار نمایند دیگر ذات الجنب بسبب ورم
عضلات و غشاء که مر اضلاع را واسطه است میشود و این را ذات الجنب غیر خالص گویند
علامت او خلیدن و نبض منشاری و ضیق نفس و ظاهر شدن در جانب و الم و تب [illegible]
بنزد و گذارند الم یابد و بسیار آنکه از پیروی [illegible] مری کند و گاهی احتیاج بشکافتن میشود اگر رنگ آن
سیاه ظاهر گردد و مهلکست اینجا طلاها انواع بندند از تخم مرو و کتان و بنفشه و بابونه و گل
خرو و دانه حرمل و هندی سازند دیگر شوصه و این ورمیست که حادث میشود در پرده
که بر اضلاع جانب پشت است علامت او آنکه علیل نتواند حرکت و تواند نفس اندر رفت
هیچ شکل از اشکال عمل بزم نمایند اگر ماده ضعیف بود و الا عمل قوی در رگ باسلیق
کشایند و این ضماد که معروف است بضماد شوصه است بنفشه خشک و بابونه و شبت
و تخم کتان و تخم و تخم حلبه و آرد جو همه را نرم نموده با آب بجوشانند و بر روغن گنجد
بر موضع الم گذارند نیم گرم و اگر خاکستر کرنب و هر برنج [illegible] قلم کاو اضافه نمایند در
براتسکین میدهد و باقی علاج ذات الجنب نمایند دیگر ورم پرده بر دو قسم می شود اگر جانب
دالت مایل است ذات الصدر است که علیل درد را بر در از معلوم نماید تا سر معده
تا در بناشد که نظر کند بر زمین و نتواند که سر خود بالا دارد و راحت از خواب [illegible]
یابد اما علامت ذات العرض آنست که درد در میان هر دو کتف معلوم نماید
و نتواند که بر پشت تکیه نماید و در جانب رالت و چپ نتواند [illegible] اگر سرفه
بتلقی و اندوه بسیار بود ذات الجنب نماید و ضماد بر سینه و بر میان کتفها گذارند
دیگر ورم عارض میشود بر میان جگر و معده و این را نام برسام گذاشته اند علامت او
کشیدن مراق یعنی نرمی شکم مایل ببالا و صلابت و ورم او ظاهر نماید و دشواری

شوصه

ضماد شوصه

ورم پرده

ذات العرض

ورم جگر و معده مسمی برسام

تنفس

ایضاً ذات الجنب

تنفس و سرفه بافراط هر بدان از گلو نیاید و زوال عقل و بیداری خواب و آب
رفتن چشم و سرخی آن و هرگاه این اعراض جمع گردد اندک از وی خلاصی یابند
علاج فصد باسلیق و اسهال و آب گرم و تن کشک جو و علاج ذات الجنب دموی
و حمیات گرم و برسام نمایند دیگر ذات الجنب بسبب خراجات سینه میشود علامات او
گرانی و تپ و درد و ضیق نفس و سرفه و خشونت و غیره علاج استفراغ نمایند و سعی آن نموده
شود که چیزی برآید از سرفه زودتر اگر دیر مانده شود و چیزی از سرفه بر نیاید و طبیعت سوی
شکم یا مثانه مایل گردد یعنی که فضول را بول و جگر ورده مربرد باسهال و ادرار دفع
نمایند تا سبب خلاص شود باذن الله تعالی **باب یازدهم** در امراض
دل و اسباب و علامات و علاجات و آن مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول** در
سوء مزاج قلب هرگاه سوء مزاج دل مستحکم گردد علاج آن مشکل است و این چند نوع است
نوع اول سوء گرم غیر مستحکم سبب آن افراط غضب و کثرت وهم و بسیار توقف نمودن
در حمام گرم و هوای گرم و خوردن شربتها و داروهای گرم و تشنگی در هوای گرم و ضیق نفس
و امثال آن علامات او عظم نبض و نفس و سرعت آن و بسیار اندوه و در سینه
و سوزش و شدت عطش ساکن شدن بهوای سرد و از آب سرد و گاهی تپ و گاهی بغیر
تپ علاج فصد باسلیق اگر مانعی نباشد و قوت و وقت مساعد باشد شربت لیمو و
نارنج و شربت سیب و صندل و شربت فواکه و مربای سیب و آبی و شربت انار و غیره و اگر
طبیعت نرم بود و اگر قبض و یبس غالب بود آب تمر هندی و آب آلو بخارائی و شربت
سکنجبین بگلاب آمیخته و اگر حرارت قوی بود قرص کافور صفت آن طباشیر و مغز تخم خیار
و تخم کاسنی و تخم کاهو و خرفه و گل سرخ و صندل سفید از هر یک مثقالی و نیم کافور ربع
مثقال نرم ساخته بشربت سیب قرصها سازند و هر روز یک مثقال استعمال نمایند با آب
سیب و اگر فصد نتوانند نمود و حجامت نمایند بر میان دو شانه و مسهل صفرا دهند از
آب تمر هندی و آلو بخارا و گلاب و شیر خشت و خیار شنبر و امثال اینها اگر تپ بود

و اگر تپ نبود مطبوخ هلیله زرد با سقمونیا مسهل و ایارج فیقرا و اگر ضعیف بود
و مجال مسهل نداشته باشند حقنه نرم و شربت آب تمر هندی و شربت بنفشه و نیلو
فر و آب هندوانه فایده دارد و اگر تپ باشد لبن الاتن و شیر گاو و شیر بز نیز دهند
و که روغن آن گرفته باشند و درد طباشیر باشد سفوفی که دل را قوت دهد و حرارت آن
کم سازد گشنیز خشک درم طباشیر و گل سرخ از هر یک دو درم کافور مثقال ... جو نرم
کوفته با آب سیب بلیسانید یا شربت لیمو ایا ... کافور و اگر حرارت اندک بود این
سفوف فایده دارد گل سرخ طباشیر از هر یک دو مثقال گشنیز خشک مثقالی لب دو مرد
تا سفته ... از هر یک نیم مثقال کافور ربع مثقال کوفته بعرق بید مشک گاو زبان
شربت صندل نیم مثقال اختیار نمایند و در موضع خوش هوا که در برگ بید باشد
و آب پاشیده باشند منزل سازند و بر سینه صندل و گلاب سوده و آب ...
کافور اندکی و آرد جو گذارند و موم روغن از روغن گل و روغن بادام و موم که با
آب خرفه و آب خیار و گلاب و صندل و کافور آمیخته در سینه مالند و پیراهن
بصندل و گلاب و عرق بید مشک آلوده پوشانند و آب انار ترش و لعاب
اسبغول با گل ارمنی و طباشیر در وقت خواب بلیسانند و اگر حرارت قوی شود و
بیم آن بود که ورم و سرسام پیدا شود محتاج می‌شود بچیزی مسکن افیون یک جو
ربع درم کافور دو جو مشک و زعفران از هر یک دو جو نرم نموده به رب سیب یا
شربت صندل اختیار نمایند و اگر تپ بود غذا ... و ماش مقشر و کدو
با آب انار و غوره و لیمو و اگر تپ نبود غذا مرغ که با آب انار و غوره و لیمو
ساخته در آب آن اگر نخود و اسفاناج و کدو و اگر معده ضعیف بود قلیه
و کبابه با پوست اترج در آش که از گوشت بزغاله و مرغ و کبک و تیهو ساخته
... نمایند و انار و آبی و سیب میل نمایند و نان بگلاب و شربت صندل و
فواکه فایده دارد و اگر مریض ضعیف می‌شود ... تا در آب شیر گرم ...

و بر

بعد از آن با روغن مسکه یا روغن بادام بمالند و اجتناب از بیدار خوابی
و غضب و تعب و جماع و غم و هم و جمیع آنچه موجب حرارت گردد ملاحظه نمایند
نوع دوم در سوء مزاج سرد که عارض میشود در دل علامتش ضعف نبض
و بطوء او و ضعف نفس و بیدلی و سردی بلمس بدن و قلت عطش و کم
علامات و حق شیخ علاج شربت مفرح که در و مشک و قرنفل و کبابه
و هیل و قاقله جوشانیده باشند و سینه بروغن ناردین و روغن بابونه و گل
چرب سازند و دواء المسک و گوارش مصطکی و مفرح یاقوتی که مایل بگرمی
بود با این معجون نافع که از هر یک سه مثقال بند و هیل از هر یک دو مثقال
قرنفل دو درم همه را کوفته بشربت فواکه یا عسل باز زنند شربت مثقال دو ماء
العسل بربن موجب سازند عسل دو جزو گلاب یک جزو شراب مقدار گلاب همه
را قوام کنند با آتش نرم و این ادویه قرنفل و سنبل و عود از هر یک مثقالی
و زعفران نیم مثقال نرم کوفته در لته کتان بسته در دیگ و گذارند و در روز
که میل نمایند شربت مثقال تا سه مثقال شاید و این ضماد بر سینه گذارند سنبل و قسط و
هیل و سعد و دارچینی و قرنفل بشراب و آب سیب و آب آبی نرم نموده گذارند
و موم روغن بر سینه مالند و غذا نخود آب بگوشت کبک و مرغ و کبوتر و عصافیر که
در و دارچینی و زیره و زعفران باشد و حلواء علی مزعفر و زرده تخم مرغ و قلیه خشک
با ادویه گرم و از اطعمه سرد و آب ملاحظه نمایند نوع سیوم سوء مزاج که از یبوست
در دل شود علامت او لاغری بدن و بیخوابی و صلابت نبض و سرفه خشک علاج
اگر تپ بود آب کشک جو با روغن بادام که در دهند یا شند و لعاب تخم آبی و لعاب
اسبغول و عرق گاوزبان و قند و تخم ریحان شربت نمایند و قلیه کدو و اسفاناخ
میل نمایند و سینه را بموم روغن که در و لعاب آبی هم بمالند و اگر تپ نبود شیره
بز فایده دارد و حریره از آرد گندم و روغن بادام و قند سازند و در آب ستان

باهیل

در آید و علاج تب دق نماید **نوع چهارم** سوء مزاج رطب که عارض شود
در دل علامت او لین نبض و اختلاف او و سرعت انفعالات با سرعة زوال
علاج تحلیل غذا و شربت سکنجبین عسلی و شربت نار بود دینه اگر در دهان آب بسیار
شود و استفراغ بحب ایارج فیقرا و حب صبر و حمام فایده دارد و کهربا کوفته بشربت
اختیار نمایند و غذا نخود آب و گوشت بریان سازند **فصل** دوم در اورام که عارض
در دل و بر دو نازل او ورم دموی و ورم صفراوی در نفس دل قاتل بود در حال چه اگر
دل بجهت شرف خود احتمال این ورم نکند و ورم سرد و صلب در نفس دل نیز [illegible] کند
جوهر دل را قرع شود و یک روز مجال نیابد اما ورمی که در غلاف دل شود
مهلت می دهد همچنان که جالینوس گفته اما علامت ورم صفراوی و دموی آنست یکبار ابتدا
اختلاف عجیب در نبض بود و انذره در بدن خصوصاً در نواحی سینه و خفقان
ثقل و حمله در نواحی صدر و غشی متواتر و سرد اطراف پس از آن موت علامت ورم صلب
غشی متواتر و سقوط قوت موت فجاءه علاج ورم حار بر سینه ثقیل و خطیرات [illegible]
که خفقان عظیم و التهاب شدید ظاهر گردد رگ باسلیق کشایند و سینه را برف با یخ [illegible]
صندل و آب گشنیز سرد سازند و جرعه جرعه آب برف و یخ دهند و رگ شریان [illegible]
فایده دارد و دیگر اگر سده در دل شود علامت او اختلاف نبض و ضعف قوة و [illegible] علاج
فصد نمایند از دست چپ دیگر تخم القثاء بمنزله حجت خصوصاً در جانب چپ که در ساعت
هلاک میسازد و اگر جراحت در تجویف بود یک روز یا دو روز هلاک میسازد **فصل**
سیم در خفقان یعنی طپیدن دل و اسباب و علامات و علاجات آن مشتملست بر چند نوع
نوع اول خفقان که از سوء مزاج گرم بی ماده در دل شود علاج آنست که مسکن سرد
سازند به برگ بید و گلاب و صندل در پیراهن مالیده پوشانند و بر سینه صندل
بگلاب و برگ بید سوده باشند مالند و دوغ گاو بدین صفت ساخته دهند گل ارمنی
مثقال گشنیز خشک درم طباشیر و کهربا از هر یک نیم درم گاو فرص ها [illegible] اجزا [illegible]

خفقان گرم

لوفر

کوفته بسرشته زبدروغن که روغن آنرا گرفته باشند آمیخته اختیار نمایند و شربت سیب و صندل فایده
دارد و عرق گاوزبان و عرق بید مشک و بمقدار یکدرم ریوند با آب سیب چندروز تناول
و طلی از صندل و گلاب و آب گشنیز و آب سیب در پیش سینه دارند و این قرص جهت خفقان که از
حرارت باشد فایده دارد دل بدو کهربا و مروارید ناسفته و برگ گاوزبان از هر یک
و صندل سفید از هر یک مثقالی قند سفید هفت مثقال همه را کوفته قرصها سازند شربتی یک مثقالی
با آب سیب حل نمایند و شربت لیمو و گلاب آمیخته تا جوشند آنرا بر طرف سازند اختیار
نمایند و اگر قوت ضعیف بود و لباب الشربه و اغذیه سیب و حرارت غریزی زبان
دال باغذا و شربت کبابه و قرنفل و قاقله نرم نموده آمیخته نمایند دیگر خفقان که از
سردی پیدا میشود از رطوبت میشود علاج خفقان که از بلغم بود دیگر خفقان از سببی
ساذج بی ماده میشود چیزهای سرد و تر علاج نمایند نوع دوم در خفقان که از امتلاء
خون بود علامات او حرارت و التهاب و ثقل در نواحی سینه و دل و عظم نبض و سرعت
و لون از جماع علاج فصد قیفال یا باسلیق و حجامت جالینوس حکیم گفته که شخصی را خفقان بود
سال زحمت میداد علاج بفصد نمود سه سال پیاپی از و خفقان زایل گشت در
سال چهارم پیش از آنکه خفقان شود فصد کرد دیگر معاودت نکرد و شربت سیب
و صندل و شربت لیمو و نارنج و آب انارین و آب تمرهندی و آلوی بخارا و شربت
بنفشه و شربت نیلوفر بلعاب تخم آمیز نوع سیم در خفقان که از ماده صفرا شود
و این کم واقع میشود علامت او اندوه و بیخوابی و تشنگی علاج فصد نمایند و اندکی خون
بردارند و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و شربت بنفشه و شربت لیمو و آب تمرهندی و
انارین و غذا مرغ و [illegible] سماق و آب غوره و زرک و آب لیمو و نارنج نوع چهارم در
خفقان که از بلغم بود و بیشتر از رطوبتها که در غشاء دل بسته شده علامت او ثقل
لون و [illegible] و لین نبض و حالتی شبیه بغش بتخصیص در محل حرکت و احساس نمایند چنانچه
او که گوئیا دل او در میان آب است علاج اسهال بحب ایارج و حب صبر یا بدین حب غاریقون

قرص و انفع خفقان حار

خفقان دموی

خفقان صفراوی

خفقان بلغمی

حب مسهل

نیم مثقال تربد درم مقل ربع درم مشک و زعفران از هر یک دو جو عود هندی
ربع درم نمک هندی نیم دانگ این یک نوبت حب مفرد مسهل نمایند و اگر با سازی تفی
توانند که قی فرمایند بتخم ترب و تخم شبت و بیخ سوسن بجوشانند و آن آب
مثقال شربت سکنجبین حل کرده نیم گرم میلنمایند و بعد از آن بقی مشغول شوند و
دواء المسک و نوشدارو و تریاق کبیر با شربت سیب فایده دارد و این قرص را از بهر
پوست اترج و مصطکی و کبابه و عود و دارچینی و قرنفل و سنبل و جوز بوا و قاقله از هر
یک مثقال مشک دانگی نرم کوفته همه را قرص سازند و هر روز مقدار یکمثقال بعید
یا شربت فواکه و بخور عود بوی نمایند و پیراهن که بگلاب و مشک و صندل آغشته ساخته
باشند بپوشند و غذا لحوم آب و مطبخات و کباب مرغ و گوشت عصافیر و کبوتر
و ماء اللحم بقرنفل و دارچینی میلنمایند و ابازیر مثل زیره و بادیان در دل ذکر و با داد
طعام اندازند نوع پنجم خفقان که از خلط سودائی در رکهای دل شود علامت آن
طپیدن دل بهر زمان و غم و ترس و فکر فاسد و صلابت نبض و حالت قرب
علاج اگر خون سودائی غالب بود فصد نمایند و اگر سودا و بلغم غالب بود مسهل سودا
موجب تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی از هر یک مثقالی ایارج دو
مثقال عود هندی نیم مثقال نرم کوفته حب سازند شربت دو درم بود و اگر خفقان
را تولد از صفرا بود اسهال بدین دوا نمایند تربد و افتیمون و سناء مکی و شاهتره
از هر یک جزو هلیله زرد جزو نیم صبر دو جزو لاجورد مغسول ثلث جزو و کل مصطکی
ثلاث جزو کوفته با آب سیب حب سازند شربت دو مثقال بود اگر خفقان از
نفس سودا سوخته بود اسهال بمطبوخ افتیمون نمایند و حب ... و اسهال بایارج
کبیر و ایارج لوغاذیا فایده دارد و اگر قوت ضعیف بود آب جبن با شربت سکنجبین
افتیمونی و شربت سیب و صندل جهت خفقان که از ضعف دل بود یاقوت و
سد مشک و گاو زبان فایده دارد و زرنباد و برگ گاو زبان و درونج
عقرب از هر یک مثقالی نرم کوفته بمثلث یا شراب یا شربت فواکه دهند

خفقان سوداوی

... لکن بعنا هر بار یک مثقال در ابتدا و وسط و آخر ماه اختیار نمایند و حمام که آب
شیرین داشته باشد فایده دارد و غذا گوشت مرغ و طیور و اشباه اینها و علاجی
که بخیال مناسبت **نوع** ششم در خفقانکه از ذکاوت حس دل از ادنی رنج
و غبار متولد گردد در نفس دل یا در عروق از کیفیت بارده و حاره و بیشتر این احوال
کسانرا شود که تاثیر انفعالات نفسانیه از غضب یا غم یا فرح و غیره واقع گردد در خساره
آن علاج تقویت دل بادویه قلبیه از مفرح یاقوتی و غیره و مقدار نیم مثقال لسان ثور
کوفته با شربت فواکه یا بیمو مثل نمایند و چند دانه قرنفل نرم نموده یا پنج مثقال شیر تازه
بر نهار اختیار نمایند و صندل و عنبر بو نمایند و چیزهای خوشبوی که گشته و عود و غالیه
باشد دود نمایند و خفقان که از بخارات گرم رسد بعد علاج آن نمایند **نوع** هفتم
در خفقان که از بسیار خون بفصد دفع شده یا بسبب تدبیر مخالف که در خوردن و
آشامیدن موجب کمی خون گشته علاج اکثر خون محمود با غذیه مثل ماء اللحم و زرده تخم مرغ
و اندک مثلث که بوق بیدمشک و عرق گاوزبان و گلاب آمیخته باشد دیگر خفقان
بسبب خلط بد که در معده بود میشود علاج تنقیه بقی و اسهال داند کرست که خفقان
بسبب تنوع بعض صفرا بسیار که قی نموده در عقب مرض میشود علاج شربت نار بوینه
... جو که درد قند باشد مقدار ده درم و اگر قند نخواهد بدل آن آب انار که با دانه
کوفته باشند قند سازند و خرقه کتان بصندل و کافور آمیخته بر سینه گذارند
در خفقان بجهت رکت ریه میباشد علامت آنست که صاحب او را عارض شده زکوه و بسیار
... در تنفس علاج ربوبا تقویت دل **نوع** هشتم در خفقانکه بجهت رکت ردده شود جهت آنکه
... رنها و حیات بتولد گشته علامت او کمی دبال و رفته درد در سر معده علاج ...
... و اخراج با دویه او تقویت بدانچه مذکور شده دیگر خفقان بجهت درد قولنج که یا فراط
شود علاج تسکین درد و تقویت دل دیگر خفقان بجهت لسوع و سموم میباشد علاج ازاله

سبب وآنچه در علاج هر گزنده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وتقویت دل دیگر
خفقان هم شارکت جمیع بدن میشود چنانچه در حمیات وبحرانها از جهت توجه مواد که بدل
رسد علاج پس نماید **فصل** چهارم در غشی یعنی معطل شدن قوت حس وحرکت
بواسطه ضعف دل وسبب آن چیزی بود موذی که بدل میرسد چنانچه در تبها نوبه واز گزیدن
هوام زهرناک واز خوردن زهرها واز رسیدن بخارات بد چنانچه در اختناق رحم یا بود بدن
جهت غم وحزن واز لذت مفرط مثل لذت جماع واز جهت وجع معده که وجع
گویند میشود علامت این غشی سردی اطراف وضعف نفس وصغر نبض وزردی لون
حکیم گفته که هر کس را غشی بسیار شود وسببی ظاهر نباشد بعضی خواهد رفت علاج در وقت
نوبت آب سرد بر رو پاشند وبوی خوش از صندل وگلاب وعنبر ومشک در
بینی دارند وطعام لطیف که در وی زعفران باشد ودواء المسک ومفرح یاقوتی و
فواکه با آب سیب ومالیدن اطراف وحرکت دادن ودر غیر نوبت بسبب آن امر
بعلاج آن مشغول شوند وبدانکه غشی صعب علاج آن مشکل گفته اند وعلامت
صعب آنست که چشم نتواند گشود واگر رنگ روی صاحب این غشی بسبب [illegible] از
یعنی گوشه دل میشود بسبب تبها وامراض حاد که دیر مانده شده علامت
در سر معده سینه وریه ثقلی وحالتی شبیه بنفخ معلوم نماید ودر روی وچشم او نیز
بر دریت چشم ورم ظاهر باشد علاج ترک ریاضت وطلا بر سینه از گلاب وصندل
دیگر ضغط در دل یعنی فشرده شدن همچنانچه در سر معده ظاهر میشود علامت او
لعاب از دهان واحساس آنکه دل فشرده میشود غشی میشود اندک علاج
[illegible] سودا وتقویت دل وخوردن تریاق دیگر تشنج قلب این علتیست که مریض را
گویا دل او متشنج میگردد وسبب غشی میشود وحادث میگردد کسی را که اسهال صفرا
دراز بوده ورطوبات بسیار دفع شده دیگر ضعف دل این مرضیست که احسا

الکیمان که گویا دل او از سینه بقذف بیرون می آید و از خواص دلایل این آنکه هرگاه
مندفع گردد رنگ علیل تغیر میکند بحسب خلط موذی علاج فصد باسلیق و سعته بدن و اصلاح
غذا و دیگر اصول مطلبی رطوبت هر دل این علت و قتیکه ظاهر میگردد صاحب او خیال میکند که دل
او در البت علاج ریاضت و استفراغ و طلاهای گرم بر سینه گذارند از سنبل و گل و سعد
و زعفران با آب بادرنجبویه و عصب فایده کلی دارد دیگر ضرب دل و این علتیست که صاحب او گمان میبرد
که دل او کشیده میشود بزیر و سبب این خلطیست که در معالیق جگر حاصل شده در دل حس کشیدن
و اندک الم می یابد مثل کسی که غشی کرده باشد و مداومت این مرض [illegible] بدن و استفراغ خلط
و غذا لطیف و مداومت بگلاب و عرق بید مشک و شربت صندل **باب دوازدهم**
در امراضی که عارض میشود در مری و مشتمل است بر چهار فصل **فصل** اول در سوء مزاج
مری و این چند نوع است **نوع** اول که از گرمی مری بود علامت او عطش و اندوه و نفع خوردن
آب سرد علاج شیره خرفه و شربت خشخاش و لعاب اسبغول و لعاب تخم آبی جرعه
جرعه میل نمایند جهت آنکه مری بسرد و ادویه نفع آید و در میانه کتفها صندل بگلاب
سوده و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشنیز گذارند و موم روغن در سینه مالند
و غذا شوربای مرغ بسماق و آب غوره سازند **نوع** دوم در سوء مزاج که از مری رطوبت
در شود علامت او عدم تشنگی و کثرت آب دهان و لعاب و بسیار رطوبت بود علاج
[illegible] بعده از رطوبت و خوردن گلقند که در و مصطکی و انیسون بود و هلیله پرورده و قرنفل
و خاییدن مصطکی و قرنفل و گوشت عصافیر و کبک بریان کرده با کامه و زیره و کرویا
و غیره **نوع** سوم سوء مزاج بارد در مری علامت او قلت عطش و نفع بخوردن آب گرم علاج
آب عسل و مثلث و ابرکه در و مصطکی و انیسون جوشانیده باشند و غذا نخود آب
بدارچینی و گوشت کبوتر **نوع** چهارم سوء مزاج که از یبوست شود علامت او [illegible] خشکی دهان و
یبوست ثقل علاج شربت بنفشه و نیلوفر بلعاب تخم آبی و اسبغول و خوردن شیر تازه بعد

امراض سوء مزاج

امراض مری

امراض

وشوربای چرب مرغ وزرده تخم مرغ نیم پخت وموم روغن در میانه شانه وسینه مالیدن

چرب بط ومرغ ومسکه وحریره که از آرد گندم بروغن بادام پخته باشند میل نمایند **فصل** دوم

در اورام مری واین دو نوعست **نوع** اول ورم که از گرمی بود علامت او درد شدید

در میانه کتفها جاندوده وتپ وتشنگی وبدشواری چیزی فرو بردن وهرگاه سر کند تپ

تسکین یابد علاج فصد اکحل وشیره خرفه ورب شاه توت که در وی کافور حل کرده

باشند ودرمیان کتفها صندل وگلاب واگر ورم دیر تحلیل یابد مغز فلوس حل کرده

~~ودرمیان کتفها صندل وگلاب~~ واندک روغن بنفشه بادام آمیخته میل نمایند ودر میان

شانه کتفها آرد جو وگل بنفشه وخطمی که در وی اندک روغن باشد گذارند واگر سرد

شیر روغن بادام جرعه جرعه فائده دارد وحریره از آرد گندم ونشاسته وروغن بادام

دهند وسازند واز اشیاء احتراز نمایند **نوع** دوم ورم سرد که در مری بود علامت او

وعطش وثقل وبدشواری چیزی فرو بردن علاج آب عسل وشربت بنفشه وچرب کردن

کتفها بروغن زیت علاج آب عسل وشربت ~~زنبق~~ یا بابونه ونخود آب که در وی کرنب

بود وزیره وکرویا **فصل** در تفرق اتصال که حادث میشود بمری واین دو نوع است

نوع اول که از امتلاء عروق بود علامت او بیقی خون برآمدن بعد از کثرت طعام

واستحمام وغیر آن بسبب جراحت که حادث گردد درد علامت او تقدم جراحت ودرد

جراحت یا تاکل از خلط تیز شود علامت او گزیدن شدید در موضع تفرق علاج

عربی وحب سته وگل ارمنی نرم نرم کرده بردباشند وآب خورند وغذا از زرده تخم

نیم پخت وعلاج نفث الدم نمایند **نوع** تفرق اتصال که از ضربه یا سقوط شود علاج

نفث الدم باید کرد **فصل** چهارم در امراضی که عارض میشود در مری واین الفاظ

پنج بهم شمرده شده مرضی که در علل خوانیق علامت او امتناع چیزی

گلو فرو بردن علاج علاج خوانیق است دیگر عسر البلع بسبب او سوء مزاج مری علاج

اگر آنکه چیزی بد بگلو رود و نتواند فرو برد و اگر فرو برد دیر بگذرد اگر از حرارت
بود آب سرد نفع دارد و اگر از برودت بود نفع ندارد و اگر از رطوبت بود کثرت
آب دهان بود علاج تبدیل مزاج بحب ایارج و غرغره با آب گرمه و عسل و تنقیه و در رفاده
کنف موم روغن و طلا گذارند دیگر جراحت در مری سبب او جوشش و آماس در
اخلاط گرم معده و غیره بود علامت او درد وقت که چیزی فرو برد از حلق و مثل آن علاج از کتیرا
و صمغ عربی و روغن بادام لعوقی سازند و هر زمان در دهان میگرفته باشد و مرهم ابیض
که از زرده تخم مرغ و سفیده رصاص ریخته اند نهند باب سیزدهم در امراض معده و مشتمل
است بر سی و یک فصل فصل اول در سوء مزاج گرم در معده و اسباب و علامات و
علاجات آن و این چند نوعست نوع اول سوء مزاج گرم در معده که هیچ یک از اخلاط سبب آن
نبود باشد علامت آن عطش و دخانی و حرارت و اندوه و خشکی در دهان و فاسد شدن غذا
لطیف در معده علاج شربت لیمو و نارنج و شیره خرفه و آب غوره و آب انار ترش و اگر حرارت
قوی بود قرص کافور بشربت آلو با آب سرد حل کرده باشند دهند صفت قرص کافور طباشیر صندل
ابیض مغز کدو و مغز تخم خیار و تخم خرفه از هر یکی دو مثقال گل سرخ چهار مثقال کافور ربع مثقال
زرک و گل ارمنی از هر یک پنج مثقال کوفته با آب آبی قرص سازند هر یک مقدار مثقالی
یک درم کافور و یکی روز دیگر با آب غوره و یکی دیگر با آب لیمو و با آب ریواج روز دیگر باید
بدین ترتیب گرمی معده و تپ و تشنگی را ساکن میدارد و معده را بصندل و گل سرخ
و آب کشنیز و کاهو و آب سرکه و اگر ضرورت شود اندک کافور و تراشه کدو و آب غوره
و لیمو و آب انار کرده باشند و گوشت بزغاله و بره در شوربای آن اگر او کشنیز و سیب و
آبی و امرود و خیار فایده دارد نوع دوم سوء مزاج بارد معده علامت فساد ضعف
هضم و دیر گذشتن طعام از معده و لاغری بدن و نفخ و قراقر و نفع بخوردن چیزهای
گرم علاج گلقند که در دو بادیان رود و تخم کرفس بود و سکنجبین عسلی و قرص ورد

در امراض معده

صفت آن مصطکی گل سرخ از هر یک دو مثقال کهربا و پودینه خشک و عود از هر یک
مثقالی و قرنفل مثقال و نیم نرم کوفته قرص سازند مقدار درمی و یکی را با میبه یا شربت فواکه
اختیار نمایند جوارش کمونی و جوارش عود و عنبر فائده دارد و اگر در شراب هوا خشک
بسیار گشته تریاق کبیر وزن درمی میل نمایند و دواء المسک با میبه و اطریفل و غذا
شوربای مرغ و کدو و آب و گوشت کبک و عصافیر و این اغذا معده را قوت میدهد
و گوشت مرغ فربه یا گوشت گوسفند جوان در آب آن نخود نیم کوفته و دارچینی
و قرنفل و صندل و الیچی و گشنیز خشک و زیره و بر معده سنبل و فرنجمشک و عود و قرنفل
و صبر و افسنتین از هر یک دو مثقال زعفران درمی نرم کوفته با شراب یا آب آمله
طلا سازند و بر معده روغن مصطکی و سوسن مالند نوع سیوم در سوء مزاج گرم خشک
که از ماده صفرا بود علامت او تلخی دهان و بسیار آمدن صفرا بقی و آروغ بود
ناک بعد از خوردن طعام و تشنگی و غثیان و درشتی زبان و زردی او علاج
بشربت سکنجبین و آب گرم بعد از قی شربت لیمو و آب انارین و آب غوره و
سیب و اسهال بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ افتیمون یا تمر هندی و آلو بخارا و
ماده در جرم معده قرار گرفته علامت او آنست که دل بهم بر آمدن دایم باشد
قی او دهند چندانکه و جالینوس حکیم گفته که اگر خواهند که معده را از اخلاط گرم
که در جرم معده را از اخلاط گرم که در جرم معده پاک سازند افسنتین رومی دو مثقال
و گل سرخ سه مثقال بیک کاسه آب بجوشانند و آب آن بگیرند شیرین ساخته
صبر در وی حل کرده دهند و اگر از جهت حرارت جگر صفرا بمعده آمده علامت
غثیان ساکن شود ساعتی پس از آن عود کند علاج فصد و اسهال بماء الجبن
مسهل یا حب صبر که در او محموده مشوی باشد یا آب انارین مصور و دلتوبه معده
و کلغند که با آب لیمو حل ساخته باشند نمایند و غذا مرغ تتق با آب غوره و آب لیمو

وتقویت معده بسکنجبین سفرجلی یا کلقند که در دار آرد سماق وطباشیر در بوند جهت قوت
جگر از حرارت باشند اختیار نمایند **نوع** چهارم در سوء مزاج معده که از ماده بلغم شود
علامت کثرت غثیان و دیر طعام هضم شدن و آب رفتن دهان و کثرت خواب
علاج شربت ماء الاصول و سکنجبین عسلی و آب بادیان و کرفس و بعد از ان قی
با آب شبت و سکنجبین عسلی و اسهال با ایارج فیقرا و حب تربد صفت آن تربد سفید
نیم مثقال محموده دانگی غاریقون نیم درم زنجبیل دانگی حب بلسان و عود بلسان
و دار چینی و زعفران و سنبل و قرنفل از هر یک نیم دانگ با آب کرفس حب نموده
اختیار نمایند و تربد ابیض ده درم و زنجبیل پنج درم قند پانزده درم شربت سه درم بود معده
را اهلیله مربی و برص ورد و شربت بود بعده کلقند که از بادیان و عود و مصطکی ساخته
باشند قوت دهند و اصلاح معده بمعجون کمونی و جوارش عود و عنبر و معجون سفرجل اگر
اسهال بود نمایند و خاییدن مصطکی فائده دارد و سفوف نافع دارو گل سرخ دو درم فلفل دو درم
زیره و تخم شبت از هر یک پنج درم نرم کوفته شربت سه درم تا در مربود و غذا عصافیر بریان
کرده و گوشت مرغ و کبوتر و مثلث جهت قوت معده فائده دارد **نوع** پنجم سوء مزاج معده
که از ماده سودا بود علامت او بسیار میل بطعام با وجود ضعف هضم و کثرت نفخ و سوزش
معده و ترشی در دهان و بیرون آمدن سودا احیانا ترش و عظم سپرز علاج تنقیه معده از سودا
بقی با آب شبت و شرب شربت سکنجبین و اگر سودا غلیظ بود بمطبوخ افتیمون و حب غاریقون و یا
حب افتیمون دهد و ادمان حمام و غذا نخود آب و گوشت مرغ با آب سماق و آب انار و اگر او نخود نیم
کوفته سازند **فصل دوم** در اورام معده و این چند نوع است **نوع** اول در ورم دموی معده که نام
او فلغمونی یابی در معده و ظهور ورم و سرخی زبان و خشونت و شدت عطش و سقوط شهوت و سردی اطراف
با درد قوی در معده علاج فصد و آب انار ریزند و اگر طبیعت قبض بود انگور شعالو ده مثقال تخم کاسنی نیم
کوفته مثقال تمر هندی ده مثقال گل سرخ دو درم بجوشانند و در آب مغز فلوس هفت مثقال و شیرخشت
دوازده مثقال حل کرده میلی بیند و قرص طباشیر با آب غوره و اگر ورم در درد ساکن یابد باشد

حب تربد مسهل بلغم

سفوف نافع معده

کویند علامت او تب تیز و حرارت و اندوه در معده

متغیر دیگر و غذا سازند و جلاب و آب انار بیخ و آب آلو میل نمایند و بر معده نطول کنند
الثعلب و آرد جو باب لسان الحمل گذارند و ضماد از اکلیل الملک و بابونه و گل ... و سنبل
و صندل کوفته بگلاب بر معده شیر گرم نهند و اگر تشنگی بود اغلب بعوض آب شربت انار و اگر قبض بود حقنه
نرم سازند و جایز نیست در ورم معده مسهل و قی قوی و آب تمر هندی و آلو بخارا اختیار نمایند
و رب آبی و رب انار اگر طبع نرم بوده شربت لیمو و یک درم مصطکی و یک درم عود و افتیمون
دو درم کوفته بگلقند یا بگلاب چهار روز اختیار نمایند ورم معده را فایده دارد نوع دوم
در ورم معده صفراوی علامت او تب تیز و اندوده و تشنگی و کرب و درد علاج فصد و اندک
خون بردارند و کاهو صفرا کما شربت و حقنه گلقند و گلاب جوزند و عرق بید مشک و عرق
گاوزبان فایده دارد نوع سیوم در ورم بلغمی معده که در معده بود علامت او تب نرم و
کثرت آب دهان و سقوط شهوت و نفخ در معده بی صلابت علاج آن است که در اول ...
عرق بادیان و گلاب با آب کرفس و روغن بادام دو درم با یک پیاله از عرق ... میل نمایند و تریاق
فاروق و تریاق اربعه فایده دارد و گلاب و ماء الاصول اختیار و روغن گل و روغن مصطکی
در معده مالند و جهت دفع ورم معده مصطکی دو درم اکلیل الملک هفت درم ... خطمی و
حلبه و بابونه و شبت و تخم کتان از هر یک پنج درم بنفشه عنب الثعلب از هر یک شش درم صبر
چهار درم زعفران سه درم مقل و کتیره و کندر و افسنتین از هر یک دو درم پیه ...
و مغز قلم گاو از هر یک پانزده مثقال موم هفت مثقال صمغها و زعفران بگلاب حل کرده
و چربی مرغ و مغز قلم گاو و موم در روغن سوسن با روغن گل آمیخته و باقی ادویه را نرم کوفته
مجموع را مخلوط کرده بعد از آن بتدریج بر معده گذارند و معده را بر روغن سنبل و ناردین
چرب سازند و اگر ورم تحلیل نیابد اسهال برفق بحب صبر که در او سقمونیا مشوی باشد اختیار
نمایند و غذا اگر تب نباشد شوربای مرغ که در او نخود و کرنب و بدل آب عسل آب
میل نمایند نوع چهارم در ورم صلب سوداوی معده علامت او صلابت و ... تا ...
خشکی در چشم علاج شربت از ماء الاصول بادیان و تخم کرفس و افتیمون از هر یک مثقالی

و عرق کاسنی

بجوشانند و بعد شربتی ساخته صد روز مداومت نمایند و اگر قبض طبیعت بود مغز فلوس منقی یک مثقال
حل نمایند و روغن بادام مثقالی بران آمیخته اختیار نمایند و این ادویه بر معده گذارند صندل سفید
نیم مثقال گل سرخ سنبل و سعد از هر یک سه مثقال مصطکی دو مثقال تخم حلبه هفت مثقال نرم کوفته
بلعاب تخم کتان سرشته بر معده گذارند و سزاوار آنست که گاهی حقنهای محلل و گاهی حقنهای
ملینه کرده و زینت طلا چربی مرغ و روغن مغز قلم گاو و غیره آمیخته نمایند تا محلل گردد و اگر ورم مانده
شود ورم قرص سنبل فایده دارد و این ضماد بر معده گذارند مقل و تخم کرنب از هر یک
چهار مثقال اشق و سنبل از هر یک سه مثقال روغن ناردین یا گل پانزده مثقال صمغها را
بشراب حل نموده و باقی ادویه را کوفته و موم در روغن حل ساخته همه بهم آمیخته طلا سازند
دیگر در معده صلابت مشابه ورم پیدا شود ضماد از زعفران و مصطکی و اکلیل الملک و سنبل
و مقل و موم و روغن گل یا کنجد و گفته اند که در ورم صلب معده سه مثقال روغن بید انجیر
بطبیخ خیار شنبر یا بماء الاصول اگر سه روز میل نمایند فایده دارد و ایارجات کبار و تریاق
اربعه میل نمایند **نوع** دبیله معده یعنی ورم عظیم که آن را خراج نام گذاشته اند و گاهی
قرحه عظیم میشود علامت او لاغری بدن و تپ و تشنگی و درد و صلابت در معده و قلت بول
و اسهال و قی و سردی اطراف و گاهی ورم گرم در معده حادث میگردد و نفخ یا فتره
شود علامت او تپ و خفقان و تشویره و اختلاف جگر و خفقان علاج دیگر
از باسلیق فصد نمایند و اگر ورم صلب بود تخم حلبه و تخم مرو کنجد با گل بر ورم گذارند و
جرب طلی ختمی سه مثقال حلبه و تخم مرو از هر یک ده مثقال نرم کوفته شیر بجوشانند و
طلا سازند و هر گاه اثر نضج ظاهر گردد بو نمایند تا معده را بچیزهای گرم مثل نان و غیره گذارند
تا معده بعد ورم را بکشاید و اگر بعد از آن مدة بیرون آید آب کاسنی صبر حل نموده میل
نمایند و این دارو جهت آنکه جراحت معده را نیک ساز د اختیار نمایند کندر
کهربا حنا سیاوشان گل ارمنی از هر یک برابر کوفته اندک اندک فایده دارد **فصل**

سیم درد در معده این چند نوع است نوع که بسبب نفخ شود یا بسبب غذا مثل ادویه
و عدس یا بسبب حرارت و غیره علامت او تمدد و جشا و دوا آن و هیجان درد...
از قرار گرفتن طعام در جانب چپ بالای سپرز و قرار بر گاه که دست بر شکم
گذارند علاج ارزن و سبوس و نمک گرم گذارند و جوارش کمونی و خائیدن
کندر و کرویا و کم آب و گلقند و عرق بادیان نفع دارد و اگر بسبب طعام مودی
واقع شود قی سفیده معده بقی مناسب است نوع دوم درد معده که بسبب ضعف او
واقع شود علامت او آنست که هیجان درد بعد از خوردن غذا و ساکن شود دیگر
بقی یا باسهال علاج تقویه معده و تنقیه که ایارج و حب غاریقون و این دوا فائده
دارد صفت آن چند بید ستر سنبل سلیخه زعفران قسط از هر یک دو مثقال
انیسون بزرالنج میبه تخم کرفس از هر یک دو درم ادویه را نرم کرفته بعد
قرصها سازند از هر یک مقدار درم یکی از آن بگلاب یا عرق بادیان اختیار
نمایند نوع سیم درد معده که بسبب صفرا شود علامت او تلخی دهان و ...
و شدت درد علاج اسهال صفرا دقر و مطبوخ هلیله زرد و گلقند که در و مصطکی
و انیسون باشد و اگر بلیمو و گلقند ساخته باشند نفع تمام دارد دیگر اگر درد معده
از بلغم شود علاج قی بتخم ترب و شبت و جوز القی شربت سکنجبین عسلی نمایند
و زنجبیل پرورده و معجون مادة الحیوة و آب کامه و همچنین غرغره نمایند ...
بلغم و روغن مصطکی در معده مالند دیگر اگر بسبب سودا عارض شده علاج قی و ...
مطبوخ افتیمون و معجون نجاح فائده تمام دارد دیگر بسبب کرم معده درد عارض
میشود علاج اخراج او نمایند و برگ کابلی مقشر دو مثقال و درمنه ترکی
مثقالی بگلقند آمیخته میلانیند فصل چهارم در جوع البقر یعنی گرسنگی
اعضا و سیری معده پس اعضا بغایت بغذا محتاج بود و معده متنفر و غیر
راغب و این چند نوع است نوع اول از جهت برودت فم معده بود

درد معده ضعف ...

درد معده سوداوی

درد معده بسبب کرم

جوع بقر

علامت

علامت او ضعف قوة و لاغری بدن و احساس سردی در سر معده و غشی و
کثرت که عارض میشود و این حال مسافرا که در سرما و کلی گشته باشد علاج
در حالت غشی آب سرد بر روی او زنند و بویهای خوش مثل عود و عنبر و گلاب و صندل
در پیش بینی او دارند و این دارو بر معده گذارند گل سرخ هفت مثقال سنبل سه
مثقال مصطکی و غیره از هر یک دو مثقال بشراب یا گلاب طلا سازند و غذا
سریع الهضم میل نمایند **نوع** دوم جوع بقری که از بلغم شود و فاسد سازد مزاج
معده را علامت او آنکه اعضا همه گرسنه و غشی و ثقل معده علاج استفراغ بلغم
و تسخین معده و این قسم خالی از اشکالی نبود زیرا که باستفراغ حاجت بود و گرسنگی
الصفاء و غشی مانع استفراغ میگردد **نوع** سیم از ضعف قوی که در معده و حرارت غریزی
در جمیع بدن میباشد علامت او تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوه و غشی در وقت
گرسنگی علاج در حال غشی معلوم است و بعد از آن غذا ناسره مثل آب سیب و آب بهی
لیمو و نارنج و دیواج و غیره که بیخ خنک کرده باشند **فصل** پنجم در شهوت کلبیه
یعنی حرص و زیادتی آرزو طعام بر ماکولات بود چنان که از طبع گلاب آید و این چند
نوع است **نوع** اول که از خلط حامض که در سر معده بود علامت او حشا و حامض و
قلت عطش و سرعت آنچه از طعام میل نمایند یعنی بر آید و بعد از آن میل طعام غالب
علاج تنقیه معده با ایارج فیقرا با حب صبر جید کرده و غذا مرغ فربه و شوربای چرب
که دار و آبی باشد و گوشت کبک و بط و معجون کمونی و اطریفل بخورد **نوع** دوم جوع
کلبی که از سودا سر معده از سپرز بود علامت او گزیدن شدید در سر معده و یا گیرت
خوردن کثرت برآز علاج فصد باسلیق یا اسلیم بعد از آن اسهال سودا بمطبوخ افتیمون
و ماء الاصول و معجون افتیمون و محجمه بر سپرز گذارند و نشتر زنند و این ضماد بر معده
گذارند و این ضماد را بر معده گذارند یا در بخور [illegible] مثقال و بر سعادت پنج مثقال
نرم کوفته بگلاب گذارند و گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه که در شوربای آن دار چینی

دهن و انحلال و ضعف بود نوع سیوم جوع کلبی که از استفراغ بسیار یا گرسنگی طویل یا ریاضت بسیار کشیده
حادثه میشود علامت او لاغری بدن و ضعف قوت و تشنگی علاج غذا قوی مثل
و یاخنی گوشت گوسفند با آب غوره و سماق و شربت لیمو و شربت فواکه و آب انار
دیگر از حرارت مفرط که در معده بود جوع کلبی شود علامت او تشنگی و تلخی دهان علاج
ربهای قابض مثل رب آبی و سیب و رب غوره و انار و قلیه خیار و زرده تخم مرغ نیم
پخت و ضماد معده بگل انار و گل سرخ و صندل و جوارش سفرجل و اطریفل و تضمید
معده بعنبر کرده و روغنها در معده مالند مثل روغن مصطکی **فصل** هشتم در وخم و
فساد شهوت و وخم میل الطعمه ردیه مثل شیرینی و گل و انگشت و گچ و اسفیداج
و غیره و اکثر این علت زنان حامله را در ابتداء حمل میشود و این دو نوع است
نوع اول که از خلط بلغم که در معده بود علاج قی بتخم شبت و تخم ترب و بیخ سوسن
و سکنجبین کنند و اگر قوی تر خواهند جوز القی اضافه نمایند و بعد از قی این دوا میل
نمایند شاه طرف بلیله و هلیله سیاه و آمله از هر یک سه مثقال نرم کوفته بعسل مقدار
ادویه بسرشند شربت سه مثقالی اختیار نمایند و اسهال بحب صبر و حب ایارج نمایند
تا قلع صغار و کبار و بزر مازار از هر یک جزو قند مقدار همه نرم کوفته مقدار مثقال
خورند و بعد از آن مسلق دماء العسل و تخم کرفس و بادام با عسل و خائیدن
مصطکی پیش از طعام و بعد از طعام فائده دارد و معده را شربت آبی و سیب
و معجونها که مقوی معده بود قوت دهند و غذا مرغ و نخود آب بدار چینی یا شیره میل
و لیمه شور و کشمش و غیره بعمل نمایند و سزاوار آنست که در علاج این مرض
نمایند جهت آنکه خوردن این اشیاء مزاج تمام بدن را فاسد میسازد و منجر
میشود **نوع** دوم فساد شهوت طعام که از خلط تیز و شور در معده شود علامت او
تشنگی و تلخی دهان و شوری علاج سفته معده بقی و سکنجبین و آب گرم چند کرت
با ایارج فیقرا و تقویت معده بشربت سیب و صندل و مبالغه در خوردن ادویه گرم

جوع کلبی

سفوف مقوی معده

در احوال زنان حامله را سعه قی و اسهال ننمایند جهت آنکه موجب آن میشود که
بار ساقط گردد بلکه بتقویت معده بقرص عود و شربت سیب و آب انار نمایند و این سفوف
زیره کرمانی و انیسون از هر یک دو درم سعد و پودینه دشتی و نعناع از هر یک مثقالی
هلیله و بلیله از هر یک دو مثقال و مقدار مجموع قند کوفته شربتی دو درم به آب سرد
و غذا مرغ فربه با آب غوره و آب انار و در شوربای آن اکرا و ملفنع اسفاناخ دارند فواکه
آبی و سیب و انار **فصل هفتم** در وجع فؤاد یعنی درد سر معده و این را وجع فؤاد جهت آن

وجع فؤاد

گویند که نزدیک به دل است و اکثر مردم درد دل میگویند علامت او شدت درد و غشی شدید
و سردی اطراف و کرب و اندوه علاج قی بسکنجبین و آب گرم و اسهال با آب تمر هندی و آلو
بخارا و گلقند و گلاب و شربت بزوری و شربت و سیار و حقنه نمایند و غذا مرغ در آب
غوره و آب انار و در شوربای آن اگر در آب نخود کوفته و سفوف ازین ادویه انیسون
دو مثقال هیل دارچینی زنجبیل گل سرخ تخم کاسنی از هر یک سه مثقالی ریوند دو درم قند مقدار همه
نرم کوفته هر روز میل دو درم نمایند **فصل هشتم** در عطش و این چند نوع است **نوع** اول
تشنگی که از سوء مزاج گرم و از یبوست شود علامت او خشکی دهان و لبها و اندوه علاج
شربت سکنجبین و شربت لیمو و شیره خرفه و آب غوره و آب انار و آب تمر هندی و آلوی
بخاری و اگر یبوست غالب بود با درنگ و آب کشک جو یا شربت نارنج بلعاب اسغول
لعاب تخم آبی بشربت بنفشه و آب انار شیرین میل نمایند و این قرص لب زنند
مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خرفه از هر یک دو درم صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و طباشیر
و صندل سفید از هر یک درم کافور ربع درم و بسرشته آب خرفه و آب غوره گذارند
تا آب جو آمیخته به یخ خنک ساخته و چنین گرم شود بردارند و باز خنک نموده گذارند
و گلاب و صندل یا برگ عنب با ادام بالته کتان بر معده نهند تسکین عطش می نماید و دیگر
از آنکه تسکین تشنگی که از غلبه یبوست شده مینماید این حب است مغز تخم خیار کتیرا

صمغ عربی از هر یک درم حب نموده در زیر زبان گیرند و آب امرود چینی یا کدو
و آب سماق که بگلاب تر ساخته باشند لعف آن صاف نموده بجوشانند
آرند تسکین دهد عطش را غذا مرغ و قلیه کدو و اسفاناخ و کشنیز و گوشت گوسفند
جوان و گوشت بزغاله و تمر هندی و آلوی بخارا و سماق و آب هندوانه در زیر
فایده دارد و نعنع و یاقوت در دهان گرفتن عطش را بر طرف میسازد نوع دوم
تشنگی که از صفرا بجانب معده ریزد عطش شود علامت او اندفاع و تلخی دهان
و دیگر تلخ و اندوه و خفقان علاج قی و شربت لیمو و نارنج و شیره خرفه و غذا آنا
بار دیگر تشنگی از بلغم شور غلیظ در معده میشود این را العطش کاذب میگویند
علامت او شور باشد گرم و شربت سکنجبین و اسهال بحب ایارج و [illegible] با آب
بادیان با آب گرم میگذارند آنچه بلغم را دفع تسکین میباید و غذا گوشت مرغ
بریان کرده بخورد آب نوع سیم تشنگی از گرمی سینه و دل و شش میباشد علامت
او حرارت این اعضا و تسکین یافتن عطش بهوای سرد بیشتر از آنکه آب سرد خورند
علاج آنست که در موضع خویش منزل سازند و بر معده صندل و گلاب و کافور
و گلاب گذارند و آب هندوانه و آب کاهو و شربت صندل و شربت
و دواء المسک بارد و شراب الحماض رقیق که در آب کاهو آمیخته باشند
تسکین عطش میدهد و اگر بسبب تشنگی حرارت آفتاب یا آتش یا باد گرم
بود پاها را در آب سرد نهند و روغن گل بر سر ریزند و در دهان اندکی تمر هندی
یا قند یا زرد آلو گیرند دیگر بسبب خوردن شراب و اشربه و غذاهای گرم مثل سیر
و پیاز و آب و در یا طعام غلیظ و لحم قدید و ماهی شور و غیره عطش عارض میشود
علاج اشربه و اغذیه سرد و اگر خون غالب بود فصد میباید و دوغ و شیره خرفه فایده
دارد دیگر بود از استفراغ و دواء مسهل تشنگی میشود علامت خشکی دهان علاج

شربت لیمو و نارنج و آب خربزه و لعاب تخم آبرو و لعاب اسبغول و ما الیدن اعضای
سیم و بادام بعد از حمام دیگر عطش بجهت خوردن برف و یخ عارض میشود دیگر
و خون بمعده متوجه میگردد و حاصل سوء مزاج گرمی و موجب تشنگی میشود وجهت دیگر
آنکه بسبب خوردن یخ و برف سردی در معده میشود و موجب نفث بلغم در رطوبات
که معده از دو ایزا باید و موجب حرارت گشته تشنگی بر و غالب میگردد یا آنکه سردی قوی
از خوردن یخ عارض گشته چیز سردی عارض زایل کرد و بسبب گرمی معده کننده عطش پیدا
میشود علاج شربت سکنجبین جرعه جرعه آب گرم و زنجبیل پرورده و آمله و هلیله
پرورده و شربت لیمو **فصل** نهم در غثی و قی و سوء غثی حالتی باشد معده را که با آن
حالت اقتضای حرکت قی کنند و سوء حرکت معده بود و چیزی از و دفع نشود و قی حرکت معده
بود بدفع چیزی از طریق دهن و این چند نوع است **نوع** اول قی که از ماده صفرا و گرمی
در معده بود عارض گردد علامت او تشنگی و تلخی دهان و اندوه و گزیدن معده علاج قی
بشربت سکنجبین و آب گرم و بعد از قی شربت انار و لیمو و نارنج و آب خربزه و سهال
با ایارج فیقرا اگر درد و محموده مشوی باشد یا بشربت گل مکرر که مقوی بصبر و محموده بود و بعد از آن
مواظبت بر شربتی که از گلاب و سرکه و آب ابی و قند باشد شربت زرک و کاهی سفوف
از سماق و جوزه خشک و زرک و طباشیر و پوست پسته از هر یک برابر قند مقدار
تمام دیگر هم طباشیر تا دو درم با آب انار ترش یا سیب ترش منع قی نماید و مرغ
بریان که با آب غوره آغشته نمایند نفع کلی دارد و اگر طبیعت قبض بود حقنه نرم
با آب فه که از خطمی و بوره و قند ساخته باشند و اگر ماده دیر مانده شده علامت آن است
که دایم در معده از آن باشد علاج آن است که گل سرخ و طباشیر با آب آمیخته حل نمایند طباشیر
ترب ابی یا آب سیب دارد و دانه انار و ارد از نان که در تنور بریان کرده باشند
بهم آمیخته اختیار نمایند رب ابی یا شربت انار بود و بشر دفع قی و غثیان سر نماید مجمع بر
شکم نیز دیگ ناف نهند و اگر بدین دفع نشود مجمع دیگر بر مثانه کتفها گذارند و نیز نار

علاج درغثی وقی وسوء معده

وگل سرخ کهربا صمغ عربی وگل ارمنی از هر یک مثقالی افیون نیم مثقال ...
بشربتی نیم درم بود از آنچه خون آمدن بقی را نفع دارد بستن اطراف بود ...
وگلنار وکهربا خوردن دیگر جهت دفع خون آمدن بسیار اقاقیا وتخم گل وگل ...
وگلنار وافیون وبزر البنج وصمغ عربی اجزا برابر شربتی نیم مثقال بود واگر از جهة ...
ادویه گرم بود شراب یک جزو وشیره جزو واندک اندک میل نمایند فایده کند ...
اندود بر معده طلا از مازو واقاقیا وگل ارمنی واندک افیون با آب حب الآس ...
گذارند وغذا اگر یخ مثل سماق واگر ضعف غالب بود در آب مرغ کرده یا اگر ...
در رب سماق یا رب انار اگر خون بقی به ادرار آید در حال نه بندند مگر وقتی که ...
وموجب ضعف گردد واگر اشتداد کند بسیار شود اطراف بستن واقراص کهربا ...
خوردن نفع دارد ودیگر خون در معده بسته میشود علامت او غشی وعرق ...
ولرزه علاج آنست که آب گرم که درو تخم شبت وبودینه جوشانیده باشد ...
بشربت سکنجبین خوردن وقی نماید وپنیر مایه خرگوش نیم درم خوردن فایده ...

فصل دهم در فواق حرکته فم معده بود برای دفع موذی وآن فواق جهت ...
میگویند که فم معده یعنی معده حرکت مینماید واین چند نوع است نوع اول در ...
که از چیزهای گرم وصفرا اگر اثر زنگار شود علامت او تلخی دهان وتشنگی ...
وصفرا او زرد وکبود وسیاه علاج آب تمر هندی والو بخارا وشربت سکنجبین ...
انار مینو آب گرم در روغن گل یا روغن بادام ومعتکه خوردن دفع مینماید ...
راوناش در آب انار میخوش تر ساخته با آب سرد یا آب انار مشربی ...
بمعده مسل نمایند وبستن انگشت یا دست فایده دارد وغذا اشوربا ...
مرغ اگر تب نبود وران اکراد اسفاناخ وکدو مثل آب انار وغوره وزرد ...
تخم مرغ نیم برشت فایده دارد نوع دوم در فواقی که از بلغم بود علامت او امتلا ...
زردکوست وثقل معده علاج مندت سپنه معده بقی وبشربت سکنجبین ومصطکی ورمای ...
قه درد فلفل دار چینی
ومصطکی دوای العسل

واگر شیر در معده بسته شده دو قاشق آب
پودینه یا دو درم نمک سه دو دفعه میل نمایند واگر از
جهت رطوبت بود معجون فلونیا فایده کلی
دارد

ل چند بعد سنگ جرعه جرعه بهر زمان میل نمایند و بجهت تسخین معده این قرص بسازند
بالنگ و بزر غبیراء گل سرخ مصطکی از هر یک دو درم اسارون درم صبر صفار مثقال افیون
نیم درم همه را کوفته بلعاب اسغول بسازند شربت یکدرم و قرص محمد زکریا جهت قوت
معده و باد غلیظ فایده دارد سنبل و دار چینی و جوانی و گلسرخ و افیون اندکی و تخم کرفس از
هر یک مثقالی نرم کوفته بعسل بسازند یک درم میل نمایند و بر شکم طلا سازند از صندل سفید
که بروغن زیت حل کرده باشند گذارند و این سفوف بسازند تخم کرفس و سعد و زیره کرمانی
از هر یک نرم کوفته یکمثقال میل نمایند و از سذاب خشک یکدرم با آب حل فایده دارد
و غذا نخود آب و بعد از آن گوشت کبوتر که بر که بچه باشند و مطبخه بادیه گرم میل دار
چند روز تعجیل **نوع** سیم فواق که از باد غلیظ که در فم معده و طبقات یا در مری بجهد عارض
گردد اکثر بسبب سودا علامت او ثقل و حس و ترش و کثرت اکل و سوء تدبیر و بسیار است
که این فواق صاف را اشعه از نجهت علاج شرب شراب و تناول اندکی از سذاب یا
ملک و تریاق اربعه با آب پودینه و خائیدن مصطکی و پودینه و زیره و زنجبیل بر عطش
نوع چهارم فواق که از جهت سردی معده شود علامت او قلت عطش و بسیار عارض
میگردد پیران را و کسانی که امراض دراز کشیده اند علاج معده را گرم سازند از
داخل و خارج با غذیه و ادویه دیگر فواق از جهت خشکی و یبس که غالب میشود بر فم معده
این فواق بد است علامت او آنکه بعقب استفراغ کثیر و تبهاء طویل و جوع مفرط شود
علاج کشک جو بروغن بادام و ماء اللحم و آب انار شیرین یا کیره و شوربای مرغ
و این طلا بر معده گذارند آرد جو و گل خیرو و لعاب اسغول با آب عنب الثعلب در روغن گل یا روغن
بادام آمیخته نمایند دیگر فواق بسبب ورم جگر میشود علامت او تب تیز و غثیان مفرط
علاج فصد باسلیق و آب عنب الثعلب و آب کاسنی که در و خیارشنبر حل کرده باشند و
شربت انار و شربت دینار **فصل** یازدهم در ضعف هضم و فساد او تخمه ضعف هضم
آنست که طعام از معده چنانچه باید نگذرد بلکه زمانی طویل و بیشتر از عادت بماند
و سوء هضم و فساد او آنست که طعام هضم نشود در معده هضم خوب بلکه هضم بد کرده

قرص محمد ذکریا جهت قوه معده
و باد غلیظ حاصل النفع است

فواق از باد غلیظ

و شربت صندل با شیره تازه و حب
سبوس کنند بروغن بادام و ماء اللحم

بوی وحشت ترش و غثی و سوزش در معده شود اما تخمه آنست که طعام هضم نکرده
و باقی ماند اسباب این هر سه یکیست اگر معده ضعیف بود ضعف هضم بود و اگر ضعیف
بود تخمه و اگر متوسط بود فساد هضم دیگر معلوم باد که بعضی تجویف معده می باشند
معده از عصب است و قعر معده لحمانی و میل و اشتهای طعام تعلق به فم معده دارد و این
نوع است نوع اول که جرم معده ضعیف بود علامت او آنست که بعد تب یا بسیار دردی
مرضهای دراز باشد ضعف هضم ضعف شهوت و لاغری بدن و نرمی شکم علاج شربت حب الآس
میبه و اطریفل صغیر و غذا گوشت مرغ یا گوشت گوسفند که دارچینی و زعفران
بود و سریع الهضم بود مایل بقبض مثل سماق و آب لیمو یا رب انار سازند و معجون
نانخواه دارند و این طلا مجرب است گلنار و مصطگی از هر یک سه مثقال افسنتین و صبر
دو مثقال گل سرخ پنج مثقال قرنفل و سعد و سنبل از هر یک دو درم نرم کوفته بالای
طلا سازند نوع دوم در حادث شدن ضعف قوی در معده چهار قوتست جاذبه و ماسکه
هاضمه و دافعه اما علامت ضعف جاذبه یعنی قوتی که غذا را میکشد آنست که غذا
مدتی دراز بماند و خفقان و غثیان و اندوه بود علامت ضعف ماسکه یعنی نگاه دارنده
لرزیدن معده و گمان میشود که هرگاه حرکت خواهد کرد طعام رد خواهد شد علامت
هاضمه آنست که غذا نشو بدن را آنچه تناول می نماید دیر بیرون آمدن از غیر متغیر
کمتر یا ستتمع و علامت هر یک مذکور گردد ان شاء الله تعالی علاج ضعف قوت جاذبه
لیمو و شربت فواکه و سیب و میبه و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و کبک و
کرده با شوربا دارچینی و زعفران و زیره و مثلث و بعد از آن بفرمایند که چند قدم
رود اطراف بمالند و طلا مذکور بر معده نهند علاج ضعف ماسکه از ماده مزلقه دگر
لیمو و رب آبی و رب سیب و رب انار و کشک جو و چاورس و برنج و عدس
مرغ و کبک و تیهو بریان کرده مثل آب غوره و انار طلا از صندل و گلنار و طباشیر
و ورق حب الآس و میبه و مثلث علاج ضعف هاضمه در مزاج سرد جوارش عود
کبیر و صغیر و در مزاج حار رطب شربت سکنجبین سفرجلی و شربت فواکه و غذا

علاج فساد غذا در معده

بالیمو و طلا از یاسمین و صندلین و عود و سنبل و مصطکی و بر معده روغن مصطکی مالند
علاج ضعف دافعه تلیین طبیعت به آب چینی و گلقند و گلاب و مطبوخ خیار شنبر و
و فواکه و گلاب و بادیان نوع سیم در ترش شدن طعام در معده اگر اندک بود
مصطکی و بادیان رومی و قند سفوف سازند والا گوارش عود و عنبر و قرص عود و اطریفل
کبیر و معجون سفرجل مسهل و شربت لیمو و غذا قلیه خشک و مطنجن و از شوربای آشکنه
پرهیز نمایند و گوشت که مایل به ترشی بود اختیار نمایند و خواب اول وقتی در اعتدال و
خواب بر دست راست طعام را از سر معده بگذرانند نوع چهارم در فساد غذا
در معده از قلت موافقت طعام و بیرون آمدن از اعتدال در کمیت و کیفیت یا در
یا در ترتیب اما آنکه در کمیت بود مثل آنکه غذاء بسیار مسل نمایند و بر معده
گران کند و قوت هاضمه از وی عاجز آید و نیک هضم نشود و اگر اندک بود در معده
بحریت کند چنانچه غذاء لطیف در معده گرم و اما آنچه در کیفیت بود مثل زرده تخم مرغ
مثل در معده گرم بدرستی که فاسد گشته به سبب دخانیت و حرارت و اما آنکه در
مثل گوشت گاو و کمات و نان فطیر اینها فاسد میشوند از جهت غلظت و دیر گذشتن
معده و مثل خربزه و شفتالو و شیر که اینها زود فاسد میشوند در معده و اما آنکه به جهت
ترتیب بود مثل آنکه مقدم دارند غذاء غلیظ بر غذاء لطیف پس دوم هضم شود
پیش از هضم اول و دیگر از آنکه غذا را فاسد میسازد بی ترتیبی غذا است مثل
مقدم دارند به جهت الانهضام حابس مثل آب که بر بالای توت و خربزه واقع
شود و از آنچه غذا را فاسد میسازد حرکت قویست بعد از طعام مثل جماع و سواری
حرکات عنیف و فساد هضم ام الامراض و سرچشمه همه درد ها است علاج اگر این
از کثرت غذاء واقع شده قی نمایند و جوارش کمونی و تخم ترب و شربت سکنجبین
بعد از آن گلقند و مصطکی اختیار نمایند و جوارش کمونی و قرص عود فایده دارد و
در آب سرد گذارند تا حرارت متوجه باطن گردد و غذا لطیف از مرغ و
کبک و عصافیر به سرکه و عرق پودینه و فلفل نمک سیاه میل نمایند و اگر از

جهت بدی کیفیت غذا واقع شده تخمه معده بقی و اسهال نمایند واگر اسهال
نمایند آب برگ ترد غوره و گل سرخ و مصطکی و عود و قند میل نمایند و آب آبی
سیب میل نمایند واگر سوء ترتیب غذا کنند چنانچه علی و معجون شهریاران
و بعد از آن امر نمایند بریاضت و دخول حمام و آب گرم بر معده ریزند
غذا گوشت مرغ با آب غوره میل نمایند **فصل** دوازدهم در هیضه و این حرکت
فاسد غیر منهضم است که از بدن باز گردد بعنف و شدت را فوق بقی و اسهال
دفع کرده و گاه باشد که قی نیاید اما از غشیان خالی نبود از تغییر طعام
آن بصفرا میباشد و بسیار است که افراط اسهال بمرتبه میرسد که نبض ساقط گردد
میشود باید که طبیب بترسد و ترک علاج نکند و این چنین
در هیضه که از صفرا بود علامت او آنکه کرب و غشیان و تشنگی و قی تلخ و درد
در اطراف بود علاج آنست که مدد نمایند که آنچه باقی مانده بقی یا اسهال
کرده قی با آب گرم و شربت سکنجبین و جلاب و دار و میل نمایند بکر دقیقه
معده لذع و گزیدگی باشد واگر اسهال ضعیف و قی قوی بود و بسیار
که از اندک محموده با آب تمر هندی و آلو بخارا با آب کاسنی دهند و هندوانه
فایده تمام دارد واگر بسبب کثرت قی و اسهال ضعف غالب گردد چنانچه در نبض اثر
ضعف ظاهر بود شربت حب الآس و رب آبی و شربت انار بودینه منع
استعمال نمایند و طلا از صندل و گلنار و گل سرخ و زرک با آب آبی آمیخته بر معده
گذارند و آب لیمو و شربت او دفع قی مینمایند و مقدار دو درم طباشیر با
انار ترش آمیخته چند دفعه میلانند دفع اسهال و قی و تشنگی مینماید و آنچه تجربه
گذاشتن اطراف در آب سرد و پارچه تر با آب برف یا یخ برداشته بر معده
فایده دارد اگر ضعف غالب بود در آب انار سبک سماق با نان و ماء اللحم از
مرغ یا کبک یا گوشت بزغاله مناسبست و بر معده عنبر لاده و صندل و اند
طلا سازند و غذا گوشت مرغ قنق (?) سماق و آب غوره و آب لیمو میل سازند

و هم که بجواب زرد داز صندل و گلاب و آب گشنیز لخلخه سازند و در پیش بینی دارند
و اگر اسهال بود غذا از برنج و جاورس یا جوزی گوسفند پخته قیمه سماق سازند و حمام فایده
تمام دارد و اطراف را مالیدن و بستن ساقها با رنگ گل ارمنی لیکن که و حب الآس با هم آمیخته
کرده بدو سرد ساخته به یخ یا برف سرد ساخته بر پایها گذارند و اگر قی و اسهال تسکین نیابد
آمیخته بر معده گذارند و ببرند و اگر تشنج در دستها و پایها ظاهر گردد مرافقه بروغن بادام و آب گرم
گرم ساخته بر معده گذارند **نوع** دوم در هیضه که از فساد برودت بلغم بود علامت او آب
رفتن و غثیان و قی بی مزگی دهان علاج آنست که انیسون و عود و مصطکی و زیره را بجوشانند
و آب آنرا میل نمایند و قی باب ترب و شربت سکنجبین عسلی نمایند و روزه فایده کلی
دارد و ایارج فیقرا و حب ترید مناسبست و شربت میبه و این قرص جهت دفع اسهال
بسازند کبابه قرنفل سنبل عود افیون از ادویه از هر یک مثقالی و از افیون نیم مثقال
همه را نرم کوفته باب اسغول قرص سازند هر یک نیم مثقال و یکی را اختیار نمایند و این
قرص نیز بسازند صفت آن کندر پنج مثقال کبابه قاقله از هر یک مثقالی کافور دانگی
مشک نیم دانگ قرنفل درمی بلعاب تخم آبی ببازند شربت درم بود و اطراف
را به بندند و معده و بندها را بزعفران و مشک و عود نرم ساخته باب آبی آمیخته بمالند
و نخود آب و گوشت کبوتر و آهو که در او ادویه گرم باشد مثل دارچینی و زنجبیل
قرنفل و زیره نمایند و حیله اصل در علاج هیضه کم خوردن غذا و خواب رفتن و
حمام در آمدن و خوردن جوارش سفرجلی و سکنجبین سفرجلی و اندک شراب کهنه
و دست و پای را بروغن سوسن بمالند و این جوارش جهت هیضه فایده دارد پوست
[illegible]ن لبته چهار مثقال عود دو مثقال مشک دانگی نرم ساخته به بیست مثقال عسل آمیخته
شربت مثقالی بود **نوع** سیم در هیضه که از سودا در معده غالب بود علامت او
تخمه و بسیاری نفخ و باد در شکم و درد ناف و پیچش و ترشی دهان علاج تنقیه معده
به افیثمون و قی باب گرم و عسل و در معده روغن مصطکی بمالند و قرص عود فایده دارد

هیضه که بسبب خلط سودا باشد

واگر درد قوی و لذعی بود در معده تخم اسبغول در جلاب که آب انار ساخته اند
دفع کند دیدن معده و خلطی که موجب آن بود دفع می نماید و اگر معلوم نماید که غذا در معده
فاسد گشته آب عسل اختیار نموده قی نمایند و این قرص بسازند قرنفل و کبابه
یک درم سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم عود هندی چهار درم قند مقدار مجموع
معجون کمونی نفع تمام دارد فصل سیزدهم در ذرب یعنی آنکه شکم دایم نرم بود و
این علتیست که دیر ماند و میشود و لازم اوست لاغری بدن و این چند نوع است نوع
اول شکم روان که از جهت سستی معده و سردی و تری آن بود علامت او
تشنگی و حشا و ترشش علاج معده را از بیرون و اندرون گرم سازند از بیرون
روغن مصطکی و روغن سوسن و این طلا سعد و کندر و مرو گلنار و جوز سرو
اقاقیا نرم کوفته بشراب آمیخته بگذارند و از درون جوارش خوزی و سفوف
حب الرمان و این دوا چوانی و کندر و گلنار از هر یک برابر مویز که بدانه او کوفته
با سفوف بزنند شربتی دو مثقال تا سه مثقال بود و اندک از اقاقیا کوفته
حب الآس یا شراب میل نمایند صفت سفوف حب الرمان مصطکی زیره کرمانی
از هر یک مثقالی حب الرمان پنج مثقال بلوط دو مثقال عود درم
مثقال نرم کوفته شربتی مثقال بود و غذا اگر نخ ماحاوریس لحم کوسفند
و دار چینی و دو لنجان و زنجبیل با ادویه گرم لازم دارند در غذا و دانه انار کوفته و تخم
کرفس و لوبیا در آش اندازند نوع دوم ذرب که از ملاست معده ضعیف
معده بود علامت او بیرون آمدن طعام از معده زود همچنانکه خورده و هیچ تغییر در
ظاهر نشده علاج جوارش خرنوب یا جوارش کندر بر رب آبی یا سفوف حب الرمان
صفت جوارش خرنوب زیره کرمانی برگ پرورده دو مثقال سماق پنج مثقال
حب الآس دشاه بلوط از هر یک دو مثقال کتیره نرم کوفته ۳۱ وزن آن عسل
آمیخته نمایند و بر معده زعفران و عود از هر یک مثقالی سعد و شاه بلوط

ذرب یعنی اسهال بسبب سستی و سردی معده

علاج نفع

سفوف حب الرمان

الآس از هر یکی دو مثقال نرم کوفته باب لودینه یا آب آبی آمیخته طلا سازند و اگر ضعف معده
عظیم باشد بکسمات با آرد دانه انار و آرد سنجد نیم کوفته برب آبی یا دیواج با شربت
حب الآس با شربت فواکه مقدار دو مثقال تا سه مثقال آمیخته مناسب است و شربت
فواکه [illegible] و دولانه و سماق و حب الآس و اندک زعفران ساخته باشند میل نمایند
و پنیر مایه خرگوش مقدار نیم درم فایده دارد **صفت** قرص پنیر مایه خرگوش نیم درم
[illegible] درم کندر دو درم نرم کوفته چهار نوبت دهند در کثرت اسهال که با حرارت بود
سفوف قوی دانه مویز استخوان دندانه سوخته و شاه بلوط و پنیر و کشنیز خشک و سماق و
خرنوب و تخم کرفس و زیره در سرکه پرورده و نان خشک و کندر و جوز از هر یکی برابر بگیرند
نرم نموده در روزی چند نوبت میل نمایند حفاظ جمله آنچه اقتصار نموده پانزده
درم شود و در روز [illegible] به بندد **نوع** سیم ذرب که از جراحت و بثور معده بود علامات
آن درد کردن و خلیدن معده و بسیار است که بر روی زبان و دهان جوشش و بثور بر آید از زبان
سوزش در روده خوردن غذا خصوصا اگر طعام شور یا ترش باشد و تشنگی و حرارت و
خشکی و کاهش علاج فصد باسلیق و اگر مانعی بود حجامت بر ساقها و تخم [illegible]
و تخم اسغول لف داده بشربت حب الآس با لعاب اسغول با اندک روغن گل با تخم
خرفه و تخم زوفا و تخم ریحان در آب بخیسانند آنمقدار که لعاب کشیده شود و اندک
مغز بادام با روغن گل بر وی پاشیده میل نمایند و حب الآس سه مثقال و خشخاش چهار
دانگ صمغ عربی دو مثقال و سفوف زلف الامعاء بثور را فایده دارد **صفت** آن [illegible]
[illegible] هندی و بیل و مصطکی و هلیله کابلی و زیرهٔ کرمانی و دارچینی دانه و فلفل
و زنجبیل و قرنفل از هر یک دو درم عنبر یک درم قند برابر مجموع شربت از یکدرم تا سه
پیش از طعام و بعد از طعام روا باشد و بر معده [illegible] که [illegible] نهند و حب الآس
[illegible] و گلنار و صندل سفید و مازو از هر یک برابر بگیرند با آب آمیخته محلی کرده نرم
باشند طلا سازند با رب الآس و گل ارمنی و اقاقیا و لاذن و افیون بر معده
بهم آمیخته

ورا بسبب جراحت و بثور

سفوف قالص

طلا سازند و دوغ فائده دارد که در و آب آبی وا آرد و سخت باشند و غذا جاو زیره مع
با جربی بر آتش سماق و زرک و غیره **نوع** چهارم در ذرب که از کثرت صفرا بمعده و رود
ریزد عارض گردد اسهال صفراوی علامت او آنست که در عقب تپش و تشنگی و بعد از
خوردن غذاها و ادویه گرم و بعد از شرب شراب شود علاج اگر اندک اندک بر آید
یاری دهند با آب انار و قند یا شربت گل مکرر با هلیله زرد و قند و اگر قوت قوی بود مطبوخ
هلیله زرد و بعد از ان قرص طباشیر شربت حب الآس یا رب زرک یا رب انار یا
ابی و دانه انار و طباشیر و گل ارمنی با آب آبی یا شربت لیمو احتیاط نمایند و گل
انار و حب الآس و دانه مویز از هر یک دو مثقال مازو دو درم نرم کوفته برب
یا رب سیب آمیخته سه چند دفعه اختیار نمایند و حب الآس بجوشانند و
سرکه طلا سازند و آرد جو بریان کرده و صمغ عربی و طباشیر برابر برب انار یا سیب
فائده دارد و دوغ که باهن تف داده باشند با تکیه فائده دارد و غذا
بخته و شیره کشنیز و سماق و آب ابی بخته و آش غوره زرک و انار و شوربا
مرغ که در و بار با ابر و سیب بخته باشند و قتی که صفرا بمعده از کبد ریزد و جاورس مع
تنها یا با شاه بلوط بکرده جربی بر غذا اسازند و قتیق سماق نمایند **نوع** پنجم
ذرب که از ریختن سودا بر معده حاصل شود علامت او آنست که
طعام بشور کردن و سوزش در سر معده و ترشی در دهان بود علاج فصد باسلیق
تا کنیم و تنقیه بمطبوخ افتیمون یا ماء الجبن و اگر حاجت نکند این دوا سازند
انار بریان کرده پنج درم بهمن سفید بریان کرده دو درم زرشک دو درم کهربا
درم تخم ریحان تف داده نا کوفته سه درم شربت سه درم شربت حب الآس
آنکه بر جگر بزرگ بمعده باشند دیگر باید که محجمه بر سپرز نهند تا سودا بمعده
بر نیزند **نوع** ششم در ذرب که از رطوبت بلغم از دماغ و ضعف قوت ماسکه
بمعده می ریزد و فاسد میسازد غذا را اگر دیر مانده شود منفخ میشود لون دهد

سفوف قابض اسهال ذرب صفراوی

ذرب سوداوی

سفوف قابض اسهال سوداوی

ذرب نزله که اسهال دماغی گویند

علامت او آنکه بعد از نوازل چند مجلس ساکن شود و بعد از آن تسکین یابد و باشد علامات نزله
در فساد دماغ و این علامت هم در نزله حار و هم در نزله بارد میشود و فرق میان آنکه از
گرمی بود قلت خواب و تشنگی بسیار و تلخی دهان و بیرون آمدن صفرا یا بیراده حرارت
دماغ و علامت آنکه از بلغم بود شوری دهان و هر آنکه از حرارت بود علاج معده
بحب صبر و اخراج بلغم بقی و صبر نمودن بر عطش و مالیدن سر بخرقه درشت و شستن
لعاب بون و طلا نمودن بعجین و انجیر و غرغره به آب عسل که در دیگ آن با سنبل و زعفران
جوشانیده باشند و اندکی مشک اضافه سازند دیگر زهره گاو را با سرکه آمیخته در سر مالند
یک ساعت بگذارند و بعد از آن بشویند و با آب چغندر و سرکه و این تدبیر بعد از آنکه سر
را تراشیده باشند اقوی و بهتر است و روغن گل با آب بودینه و سنبل در سر مالند و روغن چغندر
بلدسکشر در روغن گل با آب ~~بودینه و سنبل در سر مالند~~ فرفیون در سر مالیدن فایده دارد
و صبر و مر و حضض از هر یک برابر کوفته با آب سلق آمیخته بر سر طلا سازند و کندش
کوفته در پیش بینی دارند تا عطسه آید و سیاهدانه تف داده بر لته ماده لسته در
پیش بینی دارند و طلا و کندر شونیز بیخته بر دود آن دارند و غرغره با الکامه یا
سکنجبین اگر ضرورت بود صبر با ایارج بغرغره آمیخته نمایند و غذا مرغ با عصافیر بریان
ساخته نمایند و معده بسفوف مثل شاه بلوط و کزمازج و پودینه و دانه انار و
امثال اینها قوت دهند دیگر حرب از صفرا که نازل میشود از دماغ بمعده مر باشد علاج
در فصد و حجامت و طلا از صندل و اقاقیا و گل سرخ و پوست خشخاش کوفته بر سر گذارند
و اگر شاف مامیثا و حضض و دین طلا اضافه کرده بگلاب بسازند اولی بود و غرغره
بعدس مقشر و کشنیز و گلاب نمایند و معده را قوت بر رب آمرود و سیب دهند دیگر
… نباشد مرغ که در دو انار و با دانه کوفته باشند و تخم … عطوخ … نایند
غرغره … مثقال و رب سوس سه مثقال و گل سرخ دو درم بجوشانند و شربت
سکنجبین بدو آمیخته یا سرکه ممزوج نموده بگلاب … میل نمایند و در وقت

ورد صفرا که از دماغ بمعده ریزد

افراط اسهال این طلا بر معده گذارند گل ارمنی و اقاقیا و صندل از هر یک دو مثقال
سماق و حب الآس از هر یک چهار مثقال مازو دو عدد کوفته با آب آبی یا گلاب [illegible]
نوع هفتم در ذرب که از جمیع بدن ماده بمعده ریزد علامت او امتلاء بدن
و احساس علیل بدانکه چیزی بمعده از بدن می ریزد علاج زرده تخم مرغ نیم پخت
بسماق و اندک مازو و حب الآس و گلنار و دانه انار ترش کوفته اختیار نمایند منع
ماده میکند از ریختن بمعده و اگر طبیعت قوی باشد و ماده بخود دفع مینماید گذارند
تا مواد فاسد دفع نماید و از آنچه منع ماده می نماید از ریختن بمعده کالسنه را اکبر
گوشت نند یا کرفس را با بیخ آویخته در آب یا باقلی پخته در آب و سرکه دیگر بنه پخته
است و اگر بعد از اسهال امساک در طبیعت بود و ضعف بوده باشد اقتصار بر گوشت
عصافیر نمایند نوع هشتم در ذرب که بعد از ادویه مسهل شود علامت او خوردن دوای
مسهل علاج اگر حرارت بود اسپغول نقف داده درم [illegible] یا دام بادام روغن گل چرب نموده
با این سفوف لسانند اسپغول نقف داده درم کم زدف نقف داده و کم خرفه درم تخم
ریحان از هر یک پنج درم صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک چهار مثقال تخم بارانج [illegible]
و نکوبند گل ارمنی و صمغ عربی را نکوبند و آمیخته نموده بر رب آبی ۳ مثقال در شام
و صباح اختیار نمایند و غذا آش سماق و غوره و دوغ خشک ساخته در ساعت
طبیعت را قبض می سازد و اگر تشنج بود باشد حقنه بر روغن گاو و چون [illegible]
نمایند دیگر ذرب از بی ترتیبی غذا می شود مثل خوردن شیر بر بالاء غذا یا خوردن آب
بسیار بر بالاء طعام یا حرکت عنیف دیگر ذرب از قلت تحلیل و امتلاء بدن می شود علاج
تقلیل غذا و ریاضت و خاییدن سفوف از بادیان رومی و جوارش مصطکی سازند
تا نفخ کم کنند و در حمام روند تا عرق آید دیگر ذرب که خلقه که نام گذاشته اند
دور البطن یعنی آمدن شکم با دوار معلوم علامت او آنست که اول درد در موضع گیرد
بعد از آن شکم آید و خفت حاصل گردد و شناخته می شود نوع خلط از آنچه با اسهال

(margin) طلاء قابض و حابس
(margin) ذرب بسبب جمیع بدن
(margin) ذرب که بعد از ادویه مسهل بهم رسد
(margin) سفوف حابس
(margin) ذرب بسبب بی ترتیبی غذا
(margin) ذرب بسبب امتلاء
(margin) ذرب بسبب دور و خلقه

[illegible] بر آید اگر بطریق غب یعنی روزی بر می آید و روزی بر نمی آید از صفرا بود
[illegible] اگر بتبو ربع از سودا بود و اگر بنوبت بود از رطوبت و بلغم بود و اگر دوار
[illegible] معلوم نبود بلکه در دایم [illegible] اد در بعضی اوقات بود علامت او آنست
[illegible] فاسد بد دار ملایم و نوبت احشا دیگر در سبب بحران در وقتی که طبیعت
[illegible] موذی فاسد را بمعده دفع مینماید علامت او آنست که در روز بحران یا علامت
[illegible] بود علاج آنست که اسهال را بر طرف نسازند مگر وقتی که افراط شود و موجب
[illegible] کرده پس این هنگام قبض باید نمود چنانکه مناسب دانند فصل چهاردهم در نفخ و
[illegible] در معده [illegible] و مصطکی جشا آنست که نفخ دفع شود از دکان [illegible]
[illegible] که از بخارات غیر منهضم از طعام در وقت تقصیر هضم و طبیعت انزا دفع نماید
[illegible] نفخ از عضلات فکن ظاهر گردد و مصطکی آنست که بخارات و نفخ در عضلات
[illegible] و غیره باشد انواع جشا و نفخ مذکور می کرده نوع اول جشا و نفخ که از سردی
[illegible] و ضعف حرارت غریزی بود بهر گاه در معده کرمی نبود و سردی غالب بود اگر غذا
[illegible] رسد موجب نفخ گردد علاج تقویت معده بگلقند و شربت از بادیان مثقالی
[illegible] دو درم انیسون و تخم کرفس از هر یک درم و [illegible] بیخ کبر و بادیان رومی دو
درم تخم [illegible] مقالی برسیاوشان و انگور از هر یک دو مثقال بجوشانند [illegible] مثقال قند
[illegible] روز میل نمایند دیگر جشا از غذا [illegible] که از رطوبت برد غالب بود موجب
نفخ میگردد علاج آنست که غذا اکثر سازند و آنچه میل نمایند سریع الهضم بود
طبخه مرغ و حمام فایده دارد و [illegible] آب که در روز زیره و دار چینی بود نوع
دوم جشا که از بلغم شود و موجب نفخ گردد علاج اسهال بحب صبر و معجون شهریاران
تقویت معده بگلقند که در و مصطکی و بادیان رومی بود سفوفی که نفخ معده را دفع
[illegible] انیسون تخم کرفس از هر یک دو درم زرنباد قرنفل از هر یک قدر ربع
درم کوفته بوزن آن قند با نبات آمیخته نمایند بعد از آن گلاب و عرق
بادیان فایده دارد و اکثر ما العسل سفوف میل نمایند [illegible] نوع سیم

جشا بنج نوع است
در انفعالات معده
علاج [illegible]
علاج [illegible] بلغم

جت که از گرمی معده و صفرا مجی حاصل گردد علامت او جشاء سوخته و تشنگی و
اندوه علاج تنقیه معده بمطبوخ هلیله و شربت گلشکر و آب تمرهندی و آلو
بخورد و آب انار بیخورد اگر اندوه قوی بود شیره خرفه با آب غوره یا لیمو و غذا
مزغ سماق و غوره دیگر از سودا میشود علاج بمطبوخ افتیمون که در دوا آنرا
زیره و بادیان و تخم کرفس و تخم کاسنی اضافه نمایند فایده دارد فصل پانزدهم
در انقلاب معده تشبیه کرده اند بانکه معده از زیر به بالا بر گشته جهت
آنکه فعل معده آنست که بزیر چیز دفع نماید هرگاه عکس آن شود انقلاب گویند
را جهت اینست و آنچه دفع مینماید بتمام منقبض بود و سبب آن تشنج و تحس در
روده بواب که نام گذاشته شده باثنی عشری یعنی برابر دوازده
صاحب او بعو یا روده صایم هرگاه غذا اندرین روده ها رسد بهضم یافته بود
المی که عارض شده این روده ها را بگردد لذع پیدا نماید و این غذا که بهضم
باز بمعده آید معده او را مکروه داند بان بطریق دفع نماید و فرق میان
علت و ایلاوس آنست که آنچه در ایلاوس بر آید بوی ناک بود جهت آنکه در
دقاق ملک او بسیار بوده علاج شربت لیمو و شربت نارنج بودینه که در
و کندر آمیخته باشند و باقی علاج آنست که در تشنج مذکور خواهد شد فصل شانزدهم
در کرب و قلق معده علامت او آنست که علیل با این کرب غمگین و
با نکه از شکلی و حالتی که دارد بشکل دیگر انتقال نماید و گاهی غشیان بود
تنقیه معده و شربت لیمو و نارنج و شیره خرفه و آب انار بیخورد
فصل هفدهم در اختلاج معده گاهی در معده حرکت اختلاجی میشود اگر این
در سر معده با اجزاء اعلی بود خفقان را غشی میشود و از جهت مشارکت دل
سر معده و این اختلاج از خلط بارد میشود علاج تنقیه معده بقی
دیگر بسبب کرم معده این اختلاج عارض میگردد در وقتی که غذا برد
ریخته و طبع قبض بود علامت او درد روده و دغدغه در معده علاج

کرب و قلق معده

اختلاج معده بسبب مشارکت دل

اختلاج بسبب کرم معده

سوزش معده بسبب نان فطیر و خواکه خام

سوزش معده بسبب رطوبت معده

حکه و دغدغه معده

استرخاء و تحلیل نفخ معده

…و بعضه با گلاب نرم سازند و قتل دیدان و اخراج کرمها نمایند **فصل** هژدهم در حرقه
…معده یعنی سوزش که در معده حادث گردد از خوردن غذاء خام مثل نان فطیر و خواکه خام
…سبب آنکه اینها از معده زود نمیگذرد علاج قی اسهال نماید یا بیکه درد تخم سبب و تخم ترب
…با نمکیده و عسل آمیخته نمایند و غذا سبک و سریع الهضم اختیار نماید دیگر سوزشی
…معده بسبب آنکه رطوبت خام در سر معده بسته شده می باشد علاج رگ اسلیم کشایند
…شربت سکنجبین بزوری و هلیله و آمله پرورده اختیار نمایند **فصل** نوزدهم در حکه
…معده و دغدغه آن سبب این خلطی تیز بود که موجب حکه معده گشته چنانچه موجب جرب
…بر سبیل ترشح از بعضی اعضا و چنانچه در نزله از سر می ریزد و موجب حکه میگردد
…علاج بعد معده مطبوخ شاهتره با شلیه تره ازاب او بگیرند و با آب بیخ بر بند
…این حکه از جوشش که در سطح معده ظاهر گردد می باشد علامت او آنست که در
…معده مذکور شده علاج آنچه در درب مذکور است **فصل** بیستم در استرخا معده
…تحلیل نفخ او اما سستی معده بسبب آنست که معده خود سست شده یا رطوبا
…گشته علاج این هر دو قسم علاج فالج و استرخاست اما تحلیل الیاف و
…معده بجهت مرض و در بسیاری از سبب اسهال و قی موجب ضعف و جمیع
…افعال معده که قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه باشند میشود علامت
…آنست که طعام هضم باشند بیرون می آید و گاهی بصعوبت بیرون آید و گاهی چنانک
…که بود ایا حقنه بیرون آید و بعضی گفته اند که علاج ندارد جهت آنکه لیف معده
…گشته و قوت نمانده و علاج این خالی از شوق و تکلف نیست جهت آن
…که گفته اند **فصل** بیست و یکم در تشنج معده و گاهی در معده تشنج از امتلا
…یکم رفتن بسیار است اسهال بهمان چه سایر اعضا را می شود و بعضی در عصب معده
…کم تشنج علاج آنست که شربت بزوری دهند و گلقند که درو بادیان رومی
…حلی بوده باشد و گلاب معرق بادیان و عرق اگر فایده دارد و بانی علاج
…نمایند **باب** چهاردهم در امراض کبد علامات و علاجات آن و مشتملست

بر هفت فصل **فصل** سوء مزاج جگر که از ماده باشد بغیر ماده و این چند نوع است

نوع اول در سوء مزاج گرم که در جگر بود علامت او صورت و اندوه و التهاب
شراسیف و رجانب راست و تشنگی که بخوردن آب بر طرف نشود و درشتی زبان
زرد بود و سرعت نبض و اگر حرارت غالب بود خون را می سوزاند و حمی
مالیخولیا و دق و جرب و جراحت میکرد و ثفل مثل درد شراب باز زرد آید
و سقوط شهوت دلالت بر ضعف جگر میکند و ثفل سیاه دلالت بر عفونت کبد میکند
می باشد ثفل خشک سوخته بمرتبه که حرارت او می سوزاند خون و جگر را و این هنگام
مثل دردی شراب بود علاج شربتهای سرد مثل شربت لیمو و آب انار شیرین و
سکنجبین به اسبغول و اگر حرارت دور بود شربت زرک و قرص انبرباریس و
کافور با آب کدو یا آب هندوانه یا آب غوزه در سحر عمل نماید و بعد از آن آب
جو که در و تخم کاسنی و زرک پخته باشند هم بتدریج نماید و هم سده جگر میکشاید
معده فهم نماید و **تدبیر** بزور اختیار نمایند و نزدیک حرارت بسیار دوغ
کرده و آب جو که در وی سرطان نهری پخته باشند و خوردن شیره خرفه با طباشیر
داده و آب تمرهندی و آلو بخارا و شربت دینار و آب کاسنی که در وی
فلوس حل کرده باشند و آب کاسنی در زحمت جگر نفع کلی دارد و اگر از حرارت
بود با سکنجبین و اگر از حرارت بود با مثلث و این ضماد بر جگر گذارند کل
چهار مثقال صندلین دو مثقال کافور اندکی کوفته خرفه بگلاب آمیخته گذارند
دیگر **آین** طلا نفع کلی دارد صندلین و گل سرخ از هر یک دو مثقال قرنفل و
مامیثا از هر یک دو درم کافور نیم دانگ با آب عنب الثعلب و اندکی سرکه
آرد جو ده مثقال بر جگر طلا نمایند و غذا گوشت مرغ و گوشت بزغاله و طعام که
قبض بود سرد دارد مگر زرک و آب انار که جگر فایده کلی دارد **نوع دوم** در سوء
مزاج جگر سرد بی ماده **علامت** او زردی رنگ روی و تهیج و میل بطعام
و تغیر کردن سفیدی زبان و لبها **علاج** شربتهای ارغیا الاصول سازند و برود

بادام

گلقند که در وی بادیان رومی بعد جوارش و مقوی و معجون کرکم میل نمایند
قرص ریوند و دواء الکرکم مناسبست که مزاج جگر بندی را باشد و رنگ سفید
و انتفاخ در پشت چشم و اطراف و بعد از آن … ی درازو نیز که در اثره …
… سنبل و مصطکی و افسنتین و انیسون و بادیان از هر یک دو درم ریوند چینی
… ده درم قرص سازند هر یک مقدار مثقالی دیگر با سکنجبین عسل دهند و این اعتماد
… جگر نهند سنبل و مصطکی و زعفران و مرمکی مر از شراب حل سازند
… ادویه را کوفته بهم آمیخته بگذارند و قرص افسنتین بسازند صفت
… افسنتین و انیسون و بادیان و مغز بادام برابر یکی قرص سازند شربتی
… مثقالی بود در وقت خواب با گلقند و جگر کرگ یک دانگ یا دو دانگ ریوند
… یک درم گلقند چند روز میل نمایند گفته اند جگر کرگ را نفع کلی است در جمیع
… لک یک درم تا یک مثقال با آب کاسنی میل نمایند و بابونه و اکلیل
… و مرزنجوش را بجوشانند و آب آن بر جگر ریزند و بثفل آن صندل
… ل آمیخته نموده طلا سازند و شعر شتر اعرابی با صندل قند اخلاط
… را با اسهال و ادرار بسر و آرد و سده را بگشاید و غذا گوشت
… لک و تیهو و عصافیر و مطبخ که در او دارچینی و فلفل و زیره
… حلوا که از عسل و روغن بادام یا روغن جوز یا روغن زیت بسازند و در
… کاسه قلیه سازند و مویز و پسته جگر را فایده دارد و احتراز نمایند از
… آب بسیار خصوصا اگر سرد باشد و غذا سرد زیان دارد دیگر سوء مزاج
… ماده علامت او تهیج زیر چشم و بسیاری آب دهان و نرمی طبیعت
… قند با مصطکی و بادیان … و ریاضت و حمام بر ناشتا و شراب
… مثلث فایده دارد دیگر … از سوء مزاج خشک بی ماده در جگر
… دلالت نزار بدن و خشکی دهان و تشنگی و صلابت نبض علاج تدبیر … طب

از شربت دعذا و آب انار شیرین نهند وانه دباد رنگ و لعاب
لعاب اسپغول و شیر و قند و گوشت بزغاله دبره و علاج بعلاج مرض
و سکنه و عرق بید مشک و کاسنی و گلاب و گاو زبان و دیر نکنند علاج
مرض را چه اگر منجر میشود بدق و افراط نکنند در حیات و رطب که مخففی
میکرد و بسو مزاج العنبه و استسقا **نوع سیم** در سو مزاج گرم تر بر ماه
که در کبد شود علامت او ثقل بدن و رنگ زردی مایل بسرخی تا تنخ
تنخ علاج فصد باسلیق و شربت عناب و سکنجبین و شربت ریواج
طبیعت با آب کاسنی و آب عنب الثعلب و خیار شنبر با آب فواکه سو مزاج
از جهت گرمی و خشکی جگر می شود علامت او خشکی دهان و زبان و سنگی
رنگ علاج بتر بد و تر طیب شیر گاو و بز و شیر و لین ابن داب
با روغن بادام و آب هندوانه و لعاب آبی و اسپغول و شیر تعذ واش کدو
و زرده تخم مرغ نا سفیده او اختیار نمایند **نوع** چهارم در سو مزاج
خون فاسد در جگر شود علامت او گرمی جلد و شیرینی زبان اگر انر اعه
فصد نمایند و الاحجامت و غذا اندک و زود ده داشتن فایده دارد
انارین و مطبوخ هلیله و آب عنب الثعلب و آب کاسنی معتدل
یا دو درم اما تنقیه الضیار نمایند و اطریفل صغیر فایده دارد دیگر
شد خشک در کبد علامت او علامت دق شیخوخه از ذبول و خ
علاج شربت ماء الاصول و موم روغن از روغن نرجس و حب و یاسمین
با روغن بادام ده مثقال و موم دو مثقال سازند و در بدن مالند و بعد از
بادام فایده دارد و در ماء اللحم دار صینی انداختند **نوع پنجم** در سو مزاج
که از زیاده صفرا در جگر شود علاج اسهال بمطبوخ هلیله با آب تمر هندی و آلو

٣

و شیره تخم کاسنی و آب چینی سفوف هلیله در روز اول آب چینی چهل درم
و از سفوف سه درم هر روز زیاده سازند تا هفت روز صفت سفوف هلیله
زرد ده مثقال درم لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم کرفس درم اگر
بدین سفوف تسکین نیابد بشیر شتر لیس ... ما این سفوف هلیله زرد ده درم لک
مغسول و گل سرخ و طباشیر از هر یک پنج درم ریوند چینی سه درم بادیان درم شربتی
... درم اگر مرتو نبود دوغ با قرص طباشیر برب آبی و شربت حب الآس **نوع ششم**
سوء مزاج سرد تر که از ماده بلغم در جگر شود علامت او رصاصیت رنگ و سردی
... و دفع بلغم و سفیدی قاروره و غلظ آن علاج اسهال بلغم با یارج با حب صبر یا
... که در وقت خواب این حب میلتی بندا یا یارج فیقرا درم غاریقون درم لک
مغسول ... ریوند چینی نیم درم انیسون و مقل از هر یک نیم دانگ کوفته و حب
... زند و در وقت خواب فرو برند یک شربت بعد تمام و مطبوخ هلیله فایده دارد
... الاصول و گوشت مرغ و عصافیر و گوشت بریان و مثلث و معجون ماده ...
... صغیر یا کبیر و مبالغه در دفع ماده نمایند چرا که منجر بذبول میشود **نوع هفتم**
سوء مزاج سرد خشک در جگر از ماده سودا بود علامت او تشنگی و لاغر
... و ترس و اندوه و فکر باشد علاج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون
... پنیر و شربت ماء الاصول **فصل دوم** در اورام کبد و این چند نوع است
ورم گرم کبد از خون در جگر علامت او تب و تشنگی و حرارت و اندوه و
... و سرخی روی و زبان و سرفه خشک و اگر ورم قوی تر باشد و سردی اطراف
... جانب مقعر بود قی مرار و سوء هضم گرانی و حبس بول و غشیان و درد قوی
... آنکه ورم در جانب محدب بود ظهور ورم هلالی میباشد و ورم کبد ...
... اول او سرفه و ضیق نفس بود علاج فصد باسلیق یا اکحل بکنند و فصد ...

علاج ورم جگر

ورم گرم جگر

نکذارند بسیار جهت آنکه ورم را سبب می سازد و محلل نیز
و بسیاری آنست که در ابتدا فصد نمایند و تا جای که تاثیر به دارند و بار
اولی
آمیخته نمایند و آب میوها که قبض دارد بخورند مثل آب آبی و سیب
جهت آنکه دابض دهان عروق را تنگ میسازد و میریزد صفرا و در ورم زیاده
و اگر ورم در جانب مقعر بود چیزی که ادرار کند بدهند بلکه مسهل فایده دارد
اگر ورم در جانب محدب بود مدر دهند و طبیعت را قبض نگذارند
موجب زیادتی الم میشود و در ابتدا آب عنب الثعلب و کاسنی و آب لسان الحمل
سکنجبین تا چهار روز بعد از آن بدین آبها مغز فلوس هفت مثقال در شیر
آب حل ساخته میلنمایند و با آب حرفه با ترنگبین که در و چند قطره روغن بادام
جهت قوت جگر و این سفوف جهت تلیین طبیعت دهند هلیله زرد پنج مثقال تخم
و تخم کشوث و مغز تخم خیارین از هر یک مثقال لک مغسول و ریوند از هر یک
محموده نیم درم شربتی دو درم در آب تخم خرفه که در و خیارشنبر حل کرده باشند
اگر ورم در مقعر بعد هفت مثقال مغز خیارشنبر در آب انار یا آب چغندر حل ساخته
و اگر ورم محدب محسوس گردد این سفوف مدر دهند مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه از هر یک
پنج درم زرک چهار مثقال ریوند مثقال شربتی دو درم تا سه درم با آب کاسنی یا
بادیان و شیخ ابو علی گفته که مکروه میدارم هلیله زرد را در این مرض چرا که خلط رقیق
بیرون میبرد و غلیظ باقی میماند و در ابتدا این ضماد نهند آب کاسنی و آب گشنیز
و سبز تازه کدو و آب عنب الثعلب که با در آن اره کوفته باشند و برگ زر با گلاب و صندل
و آب لسان الحمل و روغن گل و موم و بعد از چهار روز بابونه و گل و اکلیل الملک
انگور
و آنه جو اضافه نمایند و بعد از انحطاط از حابض لم سازند و محلل اضافه نمایند
ضماد زینت آبی با آرد جو و گلاب با آبی با آب بوشانند و با صندل در روغن گل

سفوف سپید

هفت

سفوف مدر

ضماد در ابتدا

مصطکی و بابونه و اکلیل الملک و تخم حلبه طلا سازند و حقنه نمایند و اگر با علت اسهال
بود این قرص دهند تخم حماض و طباشیر و گل سرخ و زرشک از هر یک پنج درم لک و ریوند
از هر یک درم زعفران نیم درم کوفته قرص سازند هر یک مثقالی و برب ریواج یا رب
یا انار اختیار نمایند یکی را و غذا در ابتدا کشک جو و کاهو حریره گندم معمول نمایند و ابرا بکوشانند
و با گل سرخ طلا سازند و چنین ورم که سکنه یابد آتش غوره و اگر ضعف شود مرغ با آب غوره و انار
و چیز سرد کمتر دهند تا ورم صلب نشود و منجر باستسقا نگردد **نوع دوم** ورم صفراوی
در کبد علامت او زردی وجه و زبان و شدت اندوه و تشنگی و سرعت نبض و زردی
بول و سیاهی زبان در آخر علاج اسهال صفرا بمطبوخ سرد منضج مرکب را و شربت بنفشه و
نیلوفر و شربت سکنجبین و تمر هندی و آب پنیر با اندک بنفشه و آب عنب الثعلب و بعد از هفت
روز خیار شنبر در آب لبلاب یا آب کرفس و اگر طبیعت را خشکی غالب بود اندک محموده
در سکنجبین یا شربت بنفشه حل ساخته معمول نمایند و حقنه فایده دارد و اگر التهاب و اندوه
بسیار بود آب کاسنی یا سکنجبین و آب لسان الحمل با صندل و اگر ضرورت شود اندک کافور
[illegible] زایل شود گوشت مرغ لسماق متالیب **نوع سیم** در ورم بلغمی که در جگر بود
علامت او سفیدی زبان و ورم و قلت عطش و رخت دم و سفیدی بول علاج استفراغ
حقنه حاده و حب ایارج و حب غاریقون بر این موجب ایارج فیقرا یک درم نیم غاریقون درم حب
سازند در محل خواب در شب میل نمایند و صباح مطبوخ هلیله کابلی معمول نمایند و قرص افسنتین
[illegible] راوند با شربت سکنجبین بزوری و ماء الاصول اختیار نمایند و مشک و زعفران از هر یک
[illegible] بر روغن سوسن حل کرده بر جگر گذارند و غذا نخود آب و گوشت مرغ اگر تشنه شود و ضعف بود
چهارم در ورم سودائی صلب که در جگر بود علامت او آنست که در جانب راست در زیر دندهای
[illegible] صلب بود و درد نداشته باشد و پشت شود و رنگ را فاسد سازد و بدن لاغر گردد علاج
[illegible] بمطبوخ افتیمون و شربت سکنجبین بزوری و حقنه معتدل و این شربت فایده دارد مویز
بیرون کرده سه درم انجیر خشک پانزده عدد عناب بیست عدد پوست بیخ کرفس سه درم

در ورم صفراوی سبب

در ورم بلغمی

حب غاریقون

در ورم سوداوی

صفت شربت نافع در ورم کبد سوداوی

بادیان و انیسون از هر یک دو درم تخم و البه و خارخسک از هر یک پنج درم کوفته بیخته
و با پنجاه مثقال قند بقوام آورند هر یک مثقال شربته با آب ساخته بروغن بادام
درم مخلوط بعد اختیار نمایند و بعد از ان حب ایارج و یا غاریقون یا نمک
هندی و انیسون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب ساخته مثل نمایند و طلا از زهره
مرغ و مغز قلم گاو که درو سنبل و صندل کوفته باشند میل نمایند و ماء الجبن با
سکنجبین دهند و اگر حرارت بنحو غیر ستر مقدار یک پیاله یا این سفوف که
مذکور میگردد هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک سه مثقال تخم کرفس و انیسون
و بادیان از هر یک مثقالی کوفته شربته دو مثقال با هفت مثقال قند و این
ضماد بر جگر گذارند مصطکی کوفته و میعه و سنبل و بابونه و بنفشه و اکلیل
الملک و صبر و پیه بط و روغن کنجد و ادویه را کوفته و با روغنها آمیخته بر جگر نهند
و غذا نخود آب و گوشت تیهو و کبک سازند **نوع پنجم** در ورمی که حادث شود
جگر از ضربه یا سقطه علامت او کوفت و الم که از ان ممر شود علاج فصد
و شربته از گل ارمنی با لعاب اسغول سازند و ریوند صینی مثقال و فوه مثقالی
صینی درم بزرم کوفته شربته نیم مثقال اختیار نمایند **صفت** دواء دیگر ریوند و گلنار
خون سیاوشان شب یمانی از هر یک برابر مثقالی بر رب آبی میل نمایند و دواء
که شیخ ابو علی تجربه کرده ریوند صینی مثقالی و فوه مثقالی و دار صینی درم بزرم کوفته
شربته نیم اختیار و گل ارمنی و حب الآس و این ضماد فایده دارد
زعفران و حب الغار و مقل و مصطکی و سنبل از هر یک برابر بگیرند و بروغن
بادام و موم آمیخته بر جگر گذارند دیگر ورم عضلات که بر شکم است بسیار است که
اشتباه میان ورم او و ورم جگر میشود و فرق میان ورم کبد هلالی و محسوس
کمتر بود از ورم عضلات و ورم او ظاهر و هر دو سر او باریک و ورم
گاهی ظاهر نه بود خصوصا اگر در جانب تقعر کبد باشد و گویند ورم بود علاج او مثل

سفوف نافع

ضماد

ورم جگر بسبب ضربه

دوا

ورم عضلات که بر شکم باشد
ورم کبد محدب شبیه بود
ورم کبد هلالی شکل بود

رادع بعد از آن طلای

ورم کبد در اول فصد و اسهال و ضمادهای محلل آخر ورم کبد مذکور شد **نوع**
ششم در دبیله کبد است پیدا شدن دبیله از عقب ورم گرم کبد در کبد بود
عرض کند همچنین صلابت اکثر از عقب ورم بارد بود علامت ورم گرم از سه وجه بیرون نیست
تحلیل می‌یابد یا آنکه جمع میگردد و دبیله میشود و یا صلب میگردد علامت تحلیل آنست
اعراض ورم بر طرف کند و مریض نیک شود و علامت صلابت آنست که
محسوس شود چیزی محکم با صلابت و علامت جمع در دبیله تب و قشعریره و حرکت
اگر رسد در هر خفقه حاصل آید بالطبع نقع مده و چرک ورم ظاهر کند و گاهی بطریق
مثانه و گرده دفع شود و اگر ورم در محدب کبد بود دبیله از روده اکثر دفع
شود علاج دبیله فصد و حجامت و تلیین طبیعت و طلاء رادع و شربت بزوری
گلاب و گلقند و اگر علامت آنکه ماده جمع شده سعی نمایند در تفتیح آن از
ادویه لطیف و اگر تفتیح یافته و سر کرده بجانبی مثل روده برادری مسهل
نمایند و اگر جانب مثانه و گرده رود آب برآورد مدر مثل شیره تخم خیارین
دهند و بعد از آنکه سرد آید و منتج گشت هر روز ماء العسل یا شربت
از گلاب با سکنجبین ساده و بعد از یک هفته دوای که گوشت برویاند ان
حکمی تخم کاسنی و گل ارمنی از هر یک مثقالی کندر و دم الاخوین [illegible] و گل سرخ
نشاسته از هر یک دو مثقال درم کوفته بخیزد که اثر بجگر رساند مثل تخم کاسنی و کرفس
سکنجبین و ماء العسل مقدار دو درم اختیار نمایند و طلای کاهی بر جگر گذارند و غذا
و لحم مرغ و فرخ نمایند **فصل** سیوم در بیان سده کبد سبب سده تنگی رگها
و عروق بود در اصل خلقت و بسیار است که بسبب غلظ ماده و تناول غذا غلیظ
و حرکت بعد از طعام و حمام و نوشیدن شراب عقب طعام و بسیار است که بسبب سده
و ضعف قوت دافعه و این چند نوع است **نوع اول** در سده که حادث
در کبد از ماده غلیظ لزج علامت او گرانی در کبد بی درد اگر سده در

ورم دبیله کبد

دواکه گوشت برویاند

سده کبد

سده کبد بسبب ماده غلیظ

جانب محدب بود بول اندک و در قیوام [?] و اگر در جانب مقعر بود سده بود از ...
و شغید و دیگر آنکه غض در بدن [?] ... بود و ریک ادمایل بر ...
کیی که بر هم شده و بسیار است که ضیق نفس بود از جهت مشارکت کبد با ...
نفس علاج اگر سده در جانب محدب بود دارو با مدر دهند و اگر حرارت ...
غالب بود مدرات سرد مثل آب کاسنی با آب ... الماء الحل [?] سکنجبین و ...
سکنجبین بزوری صفت سکنجبین که سده بگشاید پوست بیخ کرفس و تخم ...
و تخم حماض و تخم خیار نیم کوفته از هر یک برابر در سرکه و گلاب و آب ...
و بعد بقوام آورده میل نمایند و آب کرفس و آب ... و آب کاسنی از ...
سکنجبین و آب بادیان و سرخس [?] اگر سرد [?] غالب بود شربت از تخم کرفس و ...
و بادیان سکنجبین عسلی اختیار نمایند صفت ماء الاصول بادیان و پوست ...
کبر از هر یک چهار مثقال انیسون و تخم کرفس از هر یک دو مثقال گل ...
و تخم حلبه و پرسیاوشان از هر یک سه مثقال مویز دانه بیرون کرده ...
عدد انجیر ده عدد بجوشانند و به هشت [?] مثقال قند بقوام آورند و قرص ...
و قرص لک و دواء کرکم فایده دارد و غذا آب نخود و اگر قوت ضعیف بود ...
مرغ و کبوتر دهند مسهل بعد از نضج ماده و مناسب آنست که مسهل ضعیف ...
بدین موجب ایارج فیقرا درم غاریقون و لسان [?] از هر یک نیم درم انیسون ...
صفت حب دیگر ایارج فیقرا مثقال ریوند و نمک هندی از هر یک نیم درم ...
که سده بگشاید و رطوبات دفع نماید هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یک ...
دو مثقال افسنتین و کشوث و انیسون و زراوند و لسان [?] نیم کوفته از هر ...
زبیب منقی پنجاه عدد عناب و سپستان از هر یک بیست دانه بجوشانند و به ...
مثقال شیرخشت اختیار نمایند و اگر مصروع [?] افتیمون دهند آب ...
دارد بعد از آن عمل مسهل معجونکه مقوی جگر بود مثل ... و دواء الکرکم

سکنجبین بزوری معتدل

ماء الاصول حار مدر دافع سده کبد

مسهل ضعیف نافع سده کبد

مطبوخ که سده بگشاید و رطوبات دفع نماید

سه درم

واین معجون نفع بسیار دارد ریوند چینی کاسنی دو دارچینی از هر یک مثقالی سنبل فیتین وانیسون
از هر یک دو درم مصطکی دینار حبس از هر یک مثقالی زعفران درم نیم کرده عسل وزن
ادویه هر روز مثقالی مسل نمایند وغذا گوشت عصافیر فائده دارد وضماد بر همین موجب سازند
کندر واشق وانیسون وزعفران بروغن ناردین یا روغن گل وچربی مرغ ولعاب حل سازند
وبر جگر گذارند نوع دوم در سده که از اشیاء قابض حادث شود علاج آن آنست که
حبوبات مرطب دهند مثل شیر وشکر وحریره بروغن بادام وشوربای مرغ فربه قلیه کدو
وانار دهند وانچه دیگر سده از جهت ضیق رگهای کبد میباشد حبوبات مفتح وشربت بزوری
که در وی ریوند باشد وحب ریوند دهند فصل چهارم در علاج صغر کبد در بعضی
آدمیان جگر ایشان خرد میباشد علامت آن گرانی ونفخ وباد بسیار ولاغری بدن و
کوتاهی انگشتها در اصل خلقت وضعف در قوی بدن علاج زرده تخم مرغ نیم بخت و
گوشت مرغ بره وکبک وشربت بزوری وماء الاصول وایارج فیقرا فصل پنجم در
نفخ وباد کبد گاهی در کبد وپردهای او بخارات جمع میشود وموجب باد ونفخ میگردد از
جهت سده یا از جهت بسیاری بخار که از غذاء غلیظ که قوت هاضمه در دفع آن عاجز گشته
موجب نفخ شده علامت آنکه در کبد بود آنست که هرگاه دست بر وی گذارند قراقر
حادث گردد علامت آنکه در پردهای کبد نفخ است احساس تمدد کثیر وبعد از هضم
طعام وچون دست برومالند ویا چیزی محلل گذارند تحلیل یابد علاج آنست که شربت دینار
مداومت بر گلاب وعرق کاسنی وبادیان نمایند ومعجون ریوند وجام بر نهار بعرق
کاسنی بالیند با اعتدال ومثلث واندک شراب گفته اند که بر نهار بعرق کاسنی باشد
سد کمتر مسل نمایند وخرقه گرم دار زن گرم ونمک گرم گذارند واگر درد میل
بجانب کرده دارد مسهل دهند بعد از آن محلل واگر کشش بجانب وشراسیف دارد
بجانب پس دارد علاج شربت بزوری شیره تخم خیارین اختیار نمایند فصل
ششم در صغر کبد علامت برودت قلت شهوت ونحافت بدن وبراز شبیه باب

ضعف
سده کبد بسبب اشیاء قابضه

باد بواسیر
گاهی نفخ بسبب
نیز میکند

ضعف کبد

گوشت تازه که شسته باشند و رنگ صاحب او مایل بزردی و سفیدی و گاهی مایل

بکبودی و درد بزرم و تهیج در روی و چشم و علامت ضعف جاذبه کثرت براز و [illegible]

سفیدی و لاغری بدن و علامت ضعف دافعه قلت بول و براز و قلت رنگ [illegible]

تابع است در بعضی جرب و حکه و قوبا و ضعف کبد چند نوع است **نوع اول** ضعف

جگر که بمشارکت معده بود علاج معده نمایند و کلقند که درو مصطکی و انیسون باشد

بگلاب و عرق کاسنی میل نمایند دیگر ضعف کبد بمشارکت سینه و آلات تنفس

مراره اگر بود علامت او آن است که رنگ سبرقان داشته باشد و سوء تنفس و سرفه

خشک علاج سینه بشربت بنفشه و علاج آنکه رنگ او زرد باشد علاج سبرقان نما

و شربت سکنجبین بزوری میل نمایند دیگر ضعف جگر بمشارکت کرده می باشد چه

مائیه را از آن جا اند کشند ازین جهت در کبد ضعف عارض میشود و رنگ بشره

بول العتیقه یا استسقا میدارد علاج او باید کرد و علاج آن که در کلیه اگر غذا

باشد مذکور کرده داشت و الله تعالی **نوع** دوم در ضعف کبد که بمشارکت رحم بود علامت

آنکه هرگاه حیض بسته شود یا افراط خون حیض آید ضرر او بجگر میرسد و ضعف جگر اکثر

از سردی و رطوبت یا از جهت مواد رقیق میباشد پس ازین جهت سزاوار است

که علاج با دویه گرم نمایند مثل زعفران و آب انار میخوش و مویز بدانه او بجا

دارد و اگر در جگر خون فاسد بود فصد نمایند و اگر مواد دیگر بود اسهال بحب غاریقون

برینموجب غاریقون درم ریوند نیم درم حب ساخته معلن نمایند **صفت** دوای دیگر که

پاک سازد دلک مغسول و ریوند چینی از هر یک سه درم بادیان و افسنتین رومی از هر

تخم کاسنی و گشنیز از هر یک پنج درم تخم کرفس چهار درم قرص یا سفوف سازند

دو درم و اگر ضعف جگر بسبب حرارت بود و این کمتر می باشد این دسیب و امرود

می خوش خورند و اگر سده بود آب کاسنی و شربت سکنجبین و غذا گوشت آبه از گوشت

مرغ و گوسفند جوان در آب آن گشنیز و دار چینی و لوده اندکی در زعفران فایده

Margin: ضعف کبد بمشارکت معده

Margin: ضعف کبد بسبب مشارکت آلات تنفس و مراره

Margin: ضعف کبد بسبب مشارکت رحم

Margin: دوای منقی جگر

Margin: ضعف جگر بسبب حرارت

دارو دوا اگر ضعف جگر بسبب ضعف قوه هاضمه باشد تریاق اربعه و سنجر نیا میل نمایند
و این طلا به جگر گذارند صبر و گلنار از هر یک دو درم پوست انار چهار درم لادن
و موم از هر یک سه درم نرم کوفته بگلاب آمیخته طلا سازند و در طعام مویز
با دانه کوفته و انار کوفته و دارچینی و سنبل و بزباز و جوز بوا و مصطکی و سعد و خولنجان
طلا سازند و جواره بیاشامند نفع تمام دارد دیگر ضعف جاذبه کبد با ورم گرم مثل
دارچینی و زعفران و ادویه قابض بکار نبرند مگر بجهت قوت جگر و ضماد مناسب
است بر موجب افسنتین مصطکی و گل سرخ با آب مورد ضماد سازند و غافل از نضج سده
و غذا کبک و مرغ و تیهو با آب غوره دیگر ضعف ماسکه کبد علاج آنست که جوارش خوزی
و شربت آس یا به مع اعمال نمایند و ادویه قابض زیاده نموده ادویه گرم کمتر سازند ضماد
از عود و زیره با آب سیب گذارند دیگر ضعف قوت دافعه جگر علاج با آب جبن و سکنجبین
و هلیله پرورده و و فنداسلیم و گوشت سبک و زرده تخم مرغ نیم پخت و در غذا دار چینی
و فلفل و زنجبیل اندازند و گرمی را که در ماء ورم یا سده در جگر باشد از چیزهای شیرین
و حلوا اجتناب نماید و بر ترتیب غذا و ادخال طعام و جوزدن آب سرد بر نهار و عقب
جماع و در حمام و عقب بیرون آمدن او و بعد از تعب و ریاضت منجر میشود ببرودت
مساء جگر و سبب استسقا میگردد و این برودت عارض اشیاء لزج تمام بجگر فرز
الفصل الخامس در قیام کبد و این چند نوع است نوع اول در قیام کبد نام آنست
اسهال از جهت برخاستن مریض تسمیه ملزوم باسم لازم و مرباشد قیحه و سبب او
علیل آلیت که منجر شده با غالی بود و سبب او ضعف کبد است و حادث میگردد از
... از خون و نام میکذارند ذوسنطاریای کبدی و معنی ذوسنطاریا در لغت یونان جراحت
روده است و علماء اطباء اطلاق کرده اند بر اسهال دموی و سبب امتلاء خون است که محتبس
... ف با خون حیض یا قطع عضو مثل دست و پا و این خون در جگر جمع گشته و سبب
ثقل کبد شده و دفع نموده خون را بسوی روده علامت او آنست که خون دفعه بتکرار

قیام کبد

اسهال و مرضی ... گویند
تسمیه ملزوم باسم لازم

ذوسنطاریای کبدی
یعنی جراحت روده

کثیر بیرون آید و بادهات متباعد بود و احساس غلیان ریاح بکراتش و الم در نواحی کبد
و نباشد علامات سحج و پیچش و آنچه کبدی بود در اول امر مثل آب گوشت بود پس
زیاده گردد و چیزی غلیظ آمدن گیرد شبیه به دردی شراب و آنچه آید و بهر چند بگذرد
بوی آن زیاده شود و آنچه جراحت آید خون بسیار آید و با فترات بشود علاج
که خون را فی الحال نه بندند و حبس نکنند مگر وقتی که ضعف مستولی شود او را بجهتی دیگر میل باشد
و اگر سحج متولد گردد فصد در اول فائده کلی دارد و بعد از ان قوابض دهند و در
ابتدا اگر تپ بود مریض را از غذا منع نمایند و اندک غذا خورد و قرص طباشیر
و قرص کهربا با رب آبی و شربت الخبار و اگر حرارت بود شیره خرفه [illegible] و طباشیر
و صمغ و گل ارمنی و گل مختوم فائده دارد سفوف طین **صفت** آن گل ارمنی و طباشیر
صمغ عربی تف داده و حب الآس از هر یک یک مثقال خون سیاوشان و کندر از هر یک مثقال
شربتی دو درم تا دو مثقال بشربت حب الآس اصرار نمایند و گاهی اسهال کبدی خون بود
مثل دردی شراب و مر باشد آنرا بوی بد و گنداک و گمان میبرد که خلط سودا
و این نوع اسهال گرم مزاج و کسی که در سوء تشنگی و گرما یافته باشد مشهور علاج
تبختر آن سرد مثل شربت خرفه و شربت خشخاش و کشک جو و آب سیب بر نهار نفع
دارد و صندل و گلاب بر جگر گذارند **نوع** دوم در قیام صدیدی کبد سبب او
سوختن خون در کبد و تابع او است احتراق اخلاط [illegible]
گاهی جگر سوخته میشود و بعد از اخلاط پاره گوشت سیاه می افتد و فرق میان سیاه
که از اخلاط سوخته بود و میان اسهال سوداوی آنست که آنچه جگر بود سیاه و غلیظ بود
و آنچه سودا بود سیاه و رقیق بود بوی بد ندارد علامت او ذبول و گرمی جگر [illegible]
علامت سحج و پیچش علاج تبدیل هوا و تسکین حرارت بشیره خرفه و [illegible] خیار و
قرص کافور و قرص طباشیر و گذاشتن صندل و گلاب بر داه جگر و این اسهال
[illegible] و صمغ عربی بریان [illegible] زاده بر ایجه و غذا اگر [illegible] سازند

سفوف طین

قیام صدیدی [illegible] یعنی سوختن خون در کبد

جگر

جبر کوبند و شیره که از بکسمات و صمغ عربی و نشاسته کشیده باشند شیره بادام لف داده
افطار نمایند نوع سیوم در قیام صفراوی علامات او گرمی جگر و سوزش و صفرا مخلوط
براز و رفتن شکم بیشتر در آخر هضم طعام وقت خلا معده بود چنین غذا اسهیل
نماید تسکین بود و برخاستن بیشتر در آخر هضم طعام بود علاج آنست که این اسهال را
حبس ننمایند و قوابض ندهند که منجر گردد به هلاک میکشد بزور و قرص [illegible]
که تنقیه کبد نمایند و شربت لیمو و انجبار بتخم خیرو جوشانیده دهند و گاهی مخلوط
بدم بود و گاهی بی حبس و گاهی بسبب درد و الم جگر و حرکت رسد علاج چیزهای مغزی
نمایند یعنی صبر که جگر را بهم چسپاند صفت سفوف تخم خیرو و تخم خباز مقشر
از هر یک سه مثقال نشاسته و صمغ عربی از هر یک نیم مثقال گل ارمنی چهار مثقال
نرم کوفته شربتی دو درم بشربت حب الآس و گاهی در اسهال کبدی اخلاط یعنی
بلغمی یا صفراوی ظاهر میشود که مظنه آنست که از روده باشد باید که تامل کنند
و ترک علاج اسهال کبدی نکنند نوع چهارم در قیام که شبیه به درد دل بود و سبب
و سلوه البیت که سرد داده باحتراق شده بود واقع شده علامات او آنست
که بحس ندارد علاج آنست که حبس نکنند و چیزهای قابض ندهند و معجون لودینه
فایده دارد و گاهی در این اسهال عمل فایده دارد و شراب اندک و مثلث جایز
داشته اند بود از بعضی [illegible] مالیدن اعضا بخرقه درشت نمایند و غذا [illegible]
تند و آنچه لنفع گفته اند کباب جگر بر سست و بعضی اطبا گفته اند اسهال غذایی
خوردن مویز منقی زایل میکند و شیخ ابوعلی فرموده اند که تجربه نموده ام و فایده
قسم دیگر حصات جگر متولد میشود و علامت او برانداختن دایم که در آخر
هضم بود و احساس درد در جگر بر ورم و صلابت و اگر فصد نماید در جگر مثل
بود علاج شربت بزوری و چیزهای مدر دهند و آنچه در حصاة کلی مذکور گردد

قیام صفراوی کبدی

مغزی مثل صمغ و کتیرا و غیره

سفوف نافع رافع قیام صفراوی

قیام کبد بسبب سده

اگر حق تعالی توفیق دهد عملی این. **باب پانزدهم** در امراض طحال مشتمل است بر چهار

بر چهار فصل **فصل اول** در سوء مزاج سپرز و این چند نوع است **نوع** اول

در سوء مزاج گرم علامت او تشنگی و التهاب در جانب یسار و میل تا درد

که بسیار نزدیک بود علاج فصد باسلیق یا اسلیم و اسهال بمطبوخ هلیله و شربت

سکنجبین با آب کاسنی و اگر اندوه و تشنگی بسیار بود بعد این قرص لعبا زند طباشیر دو درم

زرشک چهار درم بیخ سوسن سه درم سنبل و لک مغسول و ریوند و پوست بیخ

کبر که در سرکه یک شبانه روز گذاشته باشند از هر یک مثقالی غاریقون درم با آب کوشانیده

قرص ساز زند شربتی مثقالی بسکنجبین میل نمایند و این سفوف نفع دارد تخم کاسنی و کشوث

بادرنجبویه و انیسون از هر یک برابر بکبرند و بسکنجبین مثقالی اختیار نمایند و اگر حرارت

بسیار بود این سفوف نفع دارد گل سرخ و طباشیر زعفران نیم درم کافور دانگی

بسکنجبین اختیار نمایند و آب انار و اگر طبع قبض بود آب تمر هندی و آلو بخارا و میوه

را بسرکه بجوشانند و طلا سازند دیگر شرب بسرکه سوده و سرکه بود و گرما یا اجزاء

جوشانیده این مجموع جدا جدا طلا سازند و سرکه کبر فایده دارد **نوع** دوم در سوء

مزاج سرد علامت او قراقر و سقوط شهوت علاج شربت سکنجبین عسلی با بزوری

و شربت ماء الاصول و تریاق اربعه و گلقند دیگر افتیمون و پوست بیخ کبر از هر یک

برابر بکبرند و باسه وزن آن عسل آمیخته نمایند شربتی سه مثقال تا پنج مثقال

و جوز دان مثلث بر نهار روا که شرب و غذا گوشت مرغ که در دارچینی گرم بود و تفتی

سکر کبر سازند **نوع** سیوم در سوء مزاج خشک در طحال علامت او صلابت سپرز

و لاغری بدن و غلظ خون علاج شربت بنفشه و عرق گاو زبان و گلاب و تخم ریحان

دیگر سوء مزاج سرد و تر در سپرز علامت او ثقل و رنگ روی مایل بر صاص مایل

سفید علاج شربت بزوری و سکنجبین و غذا مرغ و سرکه کبر فایده کلی دارد دیگر

سوء مزاج گرم و تر در سپرز علامت او ثقل در جانب چپ و سستی در بدن

علاج مرکب نمایند از سوء مزاج گرم معده و سوء مزاج رطب مغز و شربت بزوری
طلاها که مذکور شده دیگر سوء مزاج گرم خشک در سپرز میباشد علامت او قبض
و دگر حی در دستها و یا بهها و صفاء قاروره و شدت عطش علاج مرکب از سوء مزاج
گرم و خشک مغز نمایند از چیزهای سرد و تر و شربت از عرق کاو زبان و اسغول نمایند
و طلا از تراشه کدو یا ورق کدو و عنب الثعلب یا ورق ردوحی العالم و اسغول نمایند
دیگر سوء مزاج سرد و خشک در سپرز علامت او صلابت و غلظ در طحال علاج
شربت بزوری و پوست بیخ کبر و غاریقون طلا نمایند بعمل فایده کلی دارد
فصل دوم در ورم طحال اکثر ورم طحال صلب میباشد جهت آنکه خون غلیظ بدو میآید
و این چند نوع است نوع اول در ورم گرم دموی علامت او ورم در جانب سپرز
و حرارت و التهاب و ثقل و تشنگی و تب مشابه ربع علاج فصد باسلیق از دست
چپ یا رگ حبل الذراع یا رگ اسلیم و بعد از آن اسهال بمطبوخ هلیله صفت آن
پوست هلیله چهار مثقال شاهتره سه مثقال پوست بیخ کبر و گزمازو از هر یک دو
مثقال تمر هندی بیست درم تخم کاسنی نیم کوفته و کشوث از هر یک درم بجوشانند
شیرخشت هژده مثقال در وی حل کرده اختیار نمایند و ایارج فیقرا پس از مطبوخ اختیار
نمایند و شربت از تخم کرفس و عنب الثعلب از هر یک مثقال و پوست بیخ کبر درم
بجوشانند و لقوه نیشتر ... میل نمایند و قرص انبرباریس بجلاب که از بنفشه
و انیسون و گل سرخ و پوست بیخ کبر سازند فایده دارد و آب تمر هندی و شیر
خشت و اظهار بمغز فلوس نمایند و بر سپرز طلا از آرد جو و برگ گز و گل سرخ و
صندل و ماء حی العالم و آب عنب الثعلب گذارند و غذا گوشت تیهو و کبک
... سماریز نوع دوم در ورم صفراوی در سپرز علامت او حرارت و کرمی و تب
... عنب الثعلب و زردی زبان و چشم و یرقان اسعد علاج اسهال صفراوی به آب
هندی و آلو بخارا و شرب سکنجبین و شیره خرفه و قرص ریوند که در د...

ادخر ریحان

غاریقون باشد یا آب پنیر یا آب کاسنی اختیار نمایند و دو درم تخم خرفه
سرکه تحلیل ورم میدهد بخاصیته که در دست سقوق نافع صبهت
گرم در سپرز آب زرک تخم خرفه و خیار از هر یک سه درم صمغ عربی
گل سرخ دو درم طباشیر چوب صندل نیم درم تخم کاسنی چهار درم
را باشند کوفته هفت قسمت نمایند و هر یک حصه را هفت روز بشربت سکنجبین
یا آب کاسنی اختیار نمایند و طلا بار و بر سپرز گذارند نوع سیوم در ورم
سپرز علامت او زیادتی در طحال یا قلت درد و سفیدی زبان و
علاج اسهال بلغم بحب قوقایا یا حب منتن و مطبوخ هلیله که درد سر بدر غاریقون
نموده باشند و بعد از تنقیه شربت سکنجبین و ماء الاصول فائده دارد صفت
قرص نافع ابیسا چهار درم فلفل ابیض و سنبل و اشق دو درم اشق
حل نموده باقی ادویه کوفته و بیخته ادویه را با اشق آمیخته شربت دو درم
ظرفی از چوب گز بسازند و در دنان و اش و آب خورند سپرز گذارد
تجربه شده و شیخ ابو علی گفته که تجربه نموده بر بسیاد نشان ورزد تا خشک و تخم
سنجد کشت اجزاء برابر شربت سه درم با سکنجبین و از آنچه طحال را پاک
سازد و پوست بیخ کبر تنها یا مجموع سلنایند در بیخ سوسن کبود و ورق سداب
در یویند و در زر آوند طویل و افسنتین همه کوفته منخل را دو مثقال بشربت سکنجبین
یا آب ترب مل نمایند از هر یک چهار مثقال سپرز را پاک میسازد و این حب
بزند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد از هر یک چهار چهار مثقال غاریقون
کرمازو مثقال انیسون و مقل و نمک هندی از هر یک مثقال شربت دو درم
میلیلند و این طلا مناسبست خاکستر چوب زرک یا روغن گل و سرکه یا انجیر در
سرکه پخته و بوره و سداب و اکلیل الملک بزم کوفته بعل و سرکه طلا سازند
و بگذارند آنمقدار که طاقت داشته باشند بعد از آن بر دارند و با آب گرم

ضت و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند دیگر خاکستر سرگین بز ۳ جزو د
ستر پنج کبر یک جزو بسرکه طلا سازند و غذا نخود آب و گوشت مرغ و کبک و تیهو کباب
یند نوع چهارم در ورم صلب سوداوی در سر و علامت او انتفاخ سر کم و صلابت
در سبز و سپیدی آمدن از جای خود در یافتن آن بحس و تغیر لون و فـ د
هضم و لین طبع و لاغری بدن و اعراض مالیخولیا علاج فصد باسلیق و اسلیم و تنقیه
بنفشه بزوری و اسهال بمطبوخ افتیمون و آب جبن با سفوف مسهل سودا
صفت آن هلیله زرد کابلی و سیاه از هر یک ۳ درم تربد و گل سرخ از هر یک ۵ درم
ن صد درم کشوث افتیمون و انیسون بسفایج بادیان از هر یک مثقالی افتیمون دو
ریوند دو مثقال حجر ارمنی درم همه را کوفته شربتی دو درم بشربت بزوری یا
درم قند اختیار نمایند و بعد ازان یک پیاله آب پنیر ملطف نمایند و جهت دفع طلا
ز این دو البا زند لک مغسول و زراوند از هر یک مثقال افسنتین و طباشیر از
درم زعفران نیم درم شربتی مثقالی بسکنجبین میل نمایند و قرص کبر فایده
عد اکثیر داشق و قسط و بادام تلخ بسرکه کهنه طلا سازند و در شوربای
زعفران و کسر و عنبر و فجین و البکامه فایده دارد و اگر صلابت بارقی
طلا تحلیل نیابد داغ نمایند و اگر تحمل داغ نداشته باشد طلا از فجین و
کبر و بوره و اچیر و سرکه کهنه گذارند و باب گرم بشویند و باز طلا
نوع پنجم در ورم سپرز که از باد حادث گردد در زیر طحال و سبب آن
سودا و سردی طحال بود علامت او صلابت و ممدد باد ورم صلب
که دست بر وی گذارند قرار نماید علاج شربت جلنجبین با انیسون و بادیان
ه ماء الاصول و اندک مثلث فایده دارد و سبوس گندم با سرکه بجوشانند
ر زرا بر وغن گل آرد حرب سازند بعد ازان سبوس را گذارند و ضماد از

بوره و پودینه و سنداب آب کرده عسل گذارند و مجمره آتش بر سپرز نهند و این سفوف
فائده دارد تخم کندنا و زیره مدبر لبرکه و تخم کتان و مصطکی و بلیله از هر یک سه مثقال
ریوند دو درم سرم کوفته لقمه یا شربت سکنجبین دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند دیگر
را بر روغن شبت یا روغن بابونه بمالند و سنداب را با برگ کوشانند و با پارچه ... را بر و گذا
و بر و زنه بندند و لشب ابیشق لبرکه حل کرده بر و نهند فصل سیوم در سده طحال
و ثقل بغیر ورم اگر سده در مجری که مره سودا از کبد بطحال میرود حادث گردد بر
و بهق سیاه و سایر علت سودائی و اگر سده در مجاری که از سپرز سودا بر معده
حادث میگردد بطلان شهوت و اصناف ورم صلب از جهت محبس شدن ف
ردی در سپرز علاج آنست که دفع سده نمایند بشربت بزوری و حب سازند فصل چهارم
در ضعف قوی طحال و علامات و علاجات آن اما ضعف قوت جاذبه علامت او فساد
مایل بسواد دیگر رشغدی چشم علاج او ریاضت و سواری و مالیدن سپرز دیگر
حجامت بر و با آتش و بغیر آتش و ضمادها مقوی و باقی علاج بر قانون نمایند دیگر ضعف
سپرز علامت او استفراغ خلط سودائی وقتی سوداوی علاج اسهال سودا و
تقویت سپرز بطلاها و ریاضت و مالیدن دیگر ضعف قوت ماسکه سپرز میباشد
علامت او زیادتی شهوت و اگر سودا بمعده ریزد یا اسهال سودائی اگر در
ریزد یا ورم سودائی اگر بعضو دیگر ریزد علاج او آنست که اگر زیادتی شهوت
علاج جوع بقری نمایند و اگر اسهال بود علاج او سازند و اگر سایر اعراض بود علاج
آن نمایند دیگر ضعف دافعه سپرز میباشد علامت او ورم سپرز و عظم او علاج
در ... سپرز نمایند دیگر ورم صلب در سپرز اگر بود علامت او آنست که ...
درد بعمل او درد دار باشد و بوی ناک و درد سپرز علاج شربت بزوری و شیر
لحم خیار زین و سبز تستر و شیر حمار و ماء العسل و طلا از سیوسن و اشق و

دیگر سنگ ریزه و ریگ در سپرز می باشد علامت او آنست که در محل فصد
سپرز درد آید یا با درار یا بخون بول آید یا خلیدن و درد طحال علاج لعوق بدن نکب ریوند
و شربت بزوری و اکثر آنکه حل میشود طلا نمایند **باب شانزدهم** درامراضی که در جگر
و سپرز متولد میشود و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل است بر دو فصل
فصل اول در یرقان بیشتر اوقات یرقان زرد از کبد و مراره بود و اکثر حدوث
یرقان سیاه از سپرز میشود و یرقان تغیر فاحش است در رنگ بدن بزردی یا سیاهی از جهت
اخلاط زرد یا سیاه اما یرقان زرد علامت او زردی سفید چشم و زردی جمیع بدن
و زردی ناخنها و بول سیار سرخ بالاء او کف زرد یا سیاه جهت شدة احتراق و
چند بول و کف او و بستر رنگین بود دلیل سلامت و قوت جگر و قوت دفع او بود
چند نوع است **نوع اول** در یرقان زرد که حادث از سوء مزاج گرم شود
علامت او حدوث یرقان دفعة بی آنکه در جگر یا بدن الم بود و فرق آنست که
آنچه از سوء مزاج کبد بود رنگ جمیع بدن زرد بود سوی روی که مایل بکمودت بود
بدن لاغر بود و آنچه از مراره بود بیکبار واقع گردد و آنچه بسبب سده بود اندک
عارض گردد بعد از آن بکمال رسد علاج شربت سکنجبین و لعاب اسپغول و
تخم ابر و آب انار ترش و شربت بزوری و مفتح بدن از غذا بمطبوخ هلیله
و آب تمرهندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنگبین متول بصبر و محموده و اگر از
مسهل مالنی بود آب آلو و شربت بنفشه یا گلاب و عرق کاسنی و قند
و آب غوره و لیمو و زرک و شوربای مرغ **نوع** دوم در یرقان که از ورم زهره
علامت او تب دقی و تشنج و درشتی زبان و گرانی در ناحیت کبد
ثقل بود اندک بود علاج منع علیل از غذا و حفظ قوت بشربت نیلوفر یا
شیر تخم بگلاب و انار میخوش و شیره خرفه بشربت سکنجبین و شیره تخم
و طلا صندل و گلاب تا جگر را سرد سازد و غذا مرغ و سرکه و گشنیز و از

وازچیزهای بد پرهیز نمایند نوع سیم دیگر یرقان که از سده حادث شده که در مجری که میکشد
مراره صفرا از کبد و جدا میسازد صفرا از تن و باز او در عروق میرود و پراکنده
میکشد در زبان و یرقان زرد پیدا میشود علامت او آنست که دهان تلخ
بود و آب اندک در جانب کبد بود و بول رنگش زردی که مایل بسواد بود
اندک آید و سفیدی بود علاج شربت بزوری و اسهال صفرا و تفتیح سده با
داد عنب الثعلب و گلقند و سکنجبین نمایند و اسهال بقرص بنفشه و آب
بشربت سکنجبین و غذا گوشت مرغ و نخود آب که در و کرفس و چغندر
از غذا غلیظ پرهیز نمایند نوع چهارم در یرقان که حادث شود از سده
صفرا بمعده میغرمستد علامت او آنکه شکم الخ آید سفید بود و بدشواری
گاهی قولنج حادث شود و قی بناشد علاج شربت بزوری و قلوس خیارشنبر
الاصول و حقنه فایده دارد دیگر یرقان زرد حادث از قولنج میشود
آنکه راهی که صفرا بر روده می ریزد بسته شده علامت او پیدا شدن قولنج
آنجا نوع تمام دارد دیگر یرقان از ضعف جسم مراره از کشیدن صفرا میشود علامت
او غشی و قی صفرا علاج او شربت بزوری نوع پنجم در یرقان که از گرمی
در کبد شود علامت او تشنگی و تلخی و زردی سفیده چشم و دردی و لاغری
و از ادویه حار که در وقت هیمهت بود علاج سکنجبین شیر تخم کاسنی و گلاب
دالون بخار رد قرص کافور اگر حرارت قوی بود و قرص زرک صفت آن زرک
و طباشیر و گل سرخ از هر یک سه درم تخم کاسنی و خیار و کاهو و کدو و خرفه و صندل
از هر یک درم قرص سازند هر یک مقدار درم و اگر حرارت بسیار قوی بود طباشیر
دالا با آب انار و آب کاسنی یا سکنجبین و بعد از دو چهار ساعت آب
بر جگر از صندل و گلاب و کافور سازند یا طلا از آرد جو و صندل و خرفه و
و گل سرخ و صندل و گلاب و کافور سازند اندک سرکه نمایند و غذا گوشت بزغاله یا

یا

باب تخم آب فتق غوزه و آب انار اختیار نمایند دیگر یرقان حادث میگردد از
ورم جگر علامتش ورم و ثقل در جانب راست علاج ورم کبد نمایند نوع ششم
در یرقان که حادث از بستگی شعبه که از بعض اخلاط در اعضا از جهت لسع جانور
زهردار و از جهت شرب دوای قتال علامتش اولی بیکبار از سبب گزیدن جانوران
گزنده و سرخی روی و تشنگی و بوی دیگر آن علاج فصد باسلیق یا اکحل تا یک شد ز یکبد
بیرار از نواحی دل و غیره تا پیدا کنند لسع در بدن و استفراغ بمطبوخ هلیله زرد
آب تبرید و سفوف هلیله زرد یا آب عنب الثعلب و آب کاسنی با خیارشنبر و آب لوبار
آب اسبغول و قرص کافور تنقیه دادند و آب جو بار دهن بادام و قرص گلقند طبیعت
ترنجبین و شیره خرفه با طباشیر و غذا مرغ با آب غوره نوع هفتم در یرقان که حادث
شود از سوء مزاج و در جمیع بدن دیگر دانند خون را در رگها صفرا اول علامت او گرمی
لمس بدن و لاغری و خوشی دانها و حکه در بدن و بول و براز رنگین و لیبان تشنگی و
شهوت و میل رنگ روی گندم گون و تیره مایل بسواد و قبض طبیعت و سفیدی
دکاهت و اگر حرارت غالب بعد صفرا میسوزد و رنگ روی مایل میگردد و بزردی
و ظاهر مخلوط بسواد و بعد علاج اگر ماده بود فصد نمایند و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله
شربت و شربت ... مثل شربت سیب و صندل و چهار عرق با تخم ریحان و قند
... ساز و شربت لیمو و بزوری و آب انار ترش فایده دارد دیگر که در وسط ان ...
باشند و آب بهیدانه و آب کدو که در زیر آتش کرده باشند و لعاب تخم ابر و لعاب
... شربت بنفشه و آب انار و شربت نارنج و حمام و آبزن در آیند که در و باد رنگ
بنفشه و خبازی و گل خیرو و گل نیلوفر جوشانیده باشند و بعد از ان روغن بادام
و نیلوفر در بدن بمالند دیگر یرقان از انسداد مسام بدن میشود سبب آنکه در هوا گرما
و غبار در سفر بوده نشسته علاج حمام و در آمدن در آبزن که در و بنفشه و اکلیل
و بابونه و گل خیرو جوشانیده باشند و شستن بدن با آبی که در و نخود و سبوس گندم

پخته باشند نمایند دیگر یرقان بسبب شدت گرمی هوا میشود علامت رقت ماده زردی و تشنگی و
یرقان کودکان و زنان را جهت آنکه بدن ایشان در غایت نرمی است عارض شود
علاج در مواضع خوش هوا ساکن سازند و شربت نارنج و زرک و لیمو و شیره تخم کاهو
و شیره خرفه اختیار نمایند نوع هشتم در یرقان که زهره صفرا را بظاهر بدن دفع کند در روز
بحران دفع کند علامت او غشیان و تلخی دهان و یبس طبیعت میباشد اگر پیش از
هضم بود بعد از بحران علاج شربت سکنجبین اختیار نمایند و اگر تپ بود و حصبه و
شربت عناب و در بدن روغن شبت و روغن بابونه و روغن سوسن بمالند جهت آنکه
راه بگشاید و غذا مرغ که با آب غوره و سماق و آب انار پخته باشند میل نمایند و بعلاج
کبد مشغول شوند نوع نهم در یرقان که از کثرت اطعمه و اشربه که مولد صفرا بود عارض
علامت او غشیان و قی صفرا و تلخی دهان و سرخی بول علاج فصد باسلیق یا اسلیم از دست
و حجامت در نزدیک کبد و مسهل از تمر هندی و آلو بخارا و بنفشه که در دو خیار شنبر و
کاسنی یا آب عنب الثعلب حل نموده باشند اختیار نمایند و مطبوخ هلیله فایده دارد
ماء الجبن یا سفوف که در وی صبر شش درم و غاریقون درم و سنبل یا دانکی حب ساخته باشند
مناسبست و قی نفع کلی دارد خصوصا درین مرض جهت آنکه سده را می گشاید و اگر
درم انیسون و پنج درم پرسیاوشان بجوشانند و آب آنرا الحق شکال ۳ درم
و هفت درم از ورق چغندر خشک کرده بعسل یا سکنجبین عسلی میل نمایند سده
و آنچه یرقان را باد دار ازایل میسازد و یک درم از سلیخه با شراب میل نمایند یا با
شراب فایده دارد و ابزن و حمام فایده کلی دارد و اگر نیک نشود مسهل قوی دهند
قوی مناسب قوت دهند دیگر آنچه زردی چشم را زایل میسازد استنشاق
کهنه غالیه در حمام چند نوبت غرغره با آب هویج که در او اسفناج جوشانیده
با سکنجبین ممزوج نموده نمایند و عطسه با آب پودینه که در لب جوی میروید بشیر خود
سازند و در چشم سرکه و گلاب با آب انار ترش چکانند و در بینی روغن زیت

در وا آب چند ریخته باشند چکانند و اگر ماده غلیظ بود حب ایارج و حب قوقایا دفع
نمایند اما یرقان سیاه علامت او سیاهی رنگ بدن و سواد رنگ بول و قلت لعد درد
در پهلوی چپ و این چند نوع است **نوع اول** در یرقان سیاه که از سده که سودا را
میکشد از جگر بسپرز یا بسبب سده که دفع میکند سودا را از سپرز بسر معده و سرایت میکند
با جگر در بدن علامت هر دو بمرد و ثقل و غلظ در جانب چپ علاج فصد باسلیق یا اسلیم
از جانب یسار و بمطبوخ افتیمون اسهال نمایند و افتیمون را هفت درم کوفته با پنج مثقال
شربت سکنجبین آمیخته تا سه روز میلا نمایند و اگر از غاریقون مثقالی آمیخته نمایند در
عمل قوی تر بود و آب جبن بسکنجبین بزوری یا شیر شتر با هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون
و نمک هندی بحسب قوة میل نمایند و آب کاسنی بسکنجبین بزوری دهند و غذا گوشت
غزاله بسرکه کبر اختیار نمایند **نوع** دوم یرقان که از شدت حرارت خون را بسوزد
سودا میل نمایند و رنگ را سیاه گرداند و فرق میان یرقان کبدی و یرقان طحال
است که طحالی را رنگ روی سیاه و بول و براز مایل بسیاهی و الم در جانب چپ
بود در کبدی رنگ روی زرد و براز زرد و در جگر آفت بود و سپرز بلا آفت
و اگر یرقان بمشارکت کبد و طحال بود علامات مرکب می باشد علاج خون با سدا از
باسلیق و اسلیم و شربت افتیمون و طبیخ افسنتین و اصلاح کبود شربت بزوری
یرقان سیاه از ورم طحال می باشد و یرقان سیاه در بحران امراض طحال
بود دیگر یرقان سیاه از شدت سردی کبد میشود جهت آنکه خون در رگها
بسته شده و سیاه گشته دیگر یرقان اسود از حرارت کبد و تمامی بدن اگر
خون را بسوزد و در تمامی بدن پراکنده نموده موجب سواد گردد اما یرقان
سیاه علاج هر دو فصد است از هر دو دست و در میان هر فصدی سه روز
باشد و این مسهل بدهند پوست هلیله زرد چهار مثقال هلیله سیاه پنج توله

کوفته سه مثقال افسنتین و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ [illegible] و پوست
بیخ کاسنی و پوست بیخ بادیان از هر یک دو مثقال الوی بخارا بیست عدد تمر هندی پانزده
مثقال افتیمون دو مثقال بجوشانند چنانکه رسم است و هفت مثقال مغز فلوس و پانزده [illegible]
شیر خشت ده مثقال حل ساخته شکر کرم سحر اختیار نمایند دیگر درم ایارج فیقرا
نیم درم غاریقون دو دانگ محموده مشوی اختیار نمایند و بعد از آن آب شیر شربت بزوری
و آب عنب الثعلب و آب ترب و آب کرفس و آب برگ بید و آب کاسنی و آب [illegible]
کبر از هر یک مقدار بگیرند و بجوشانند و صاف کرده ده درم مغز فلوس در آن حل [illegible]
اختیار نمایند و اگر سودا بیشتر باشد علاج طحال نمایند و اگر حرارت اکثر بود علاج [illegible]
نمایند و چیزهای سرد که حرارت کبد را تسکین دهد مثل شیره تخم کاسنی و آب انار [illegible]
لیمو و نارنج و زرک میل نمایند **فصل دوم** در سوء القنیه و استسقاء ضعف مزاج
جگر را سوء القنیه گویند و مقدمه استسقا بود علامت او آنست که رنگ روی و بدن [illegible]
مایل بسفیدی بود و پیچ اطراف و روی و جفن و در شکم نفخ و قراقر و نشست در [illegible]
و گاهی جراحت در لب علاج شربت بزوری و اگر صفرا غلیظ بود ایارج فیقرا چند [illegible]
دهند و اگر غلیظ لزج بود استفراغ بصبر و شحم حنظل و بسفایج و غاریقون و سقمونیا [illegible]
و ماده دهند و سزاوار آنست که بتدریج ماده را دفع نمایند و قی فایده دارد و سزاوار
آنست که در مسهل ادویه خوشبوی مثل عود و مصطکی و سنبل جهت قوت معده [illegible]
و بعد از استفراغ داروی مفتح و مدر بول دهند و احتیاط نمایند در باب فصد خون
بر ندارند مگر آنکه چون خون حیض و خون بواسیر بسته باشد اگر ضرورت شود فصد نمایند
سزاوار آنست که خون را صاف نمایند پیش از فصد مسهل خفیف مثل ایارج فیقرا [illegible]
افتیمون و افسنتین بعد از آن اندک خون بردارند و معجون ملایم دهند مثل تریاق [illegible]
مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء الملک و امثال اینها و وقتی که سوء مزاج

مستحکم شود در سوء مزاج العصبی و سیم استسقا بود شیر شتر اعرابی یا بول بز یا دانگی با دو دانگ سکنجبین
تا الفق ... گفته اند اختیار نمایند و اگر صفرا غالب بود هلیله زرد مخلوط سازند و غذا
گوشت مرغ ماهیک و گوشت گوسفند جوان و نخود آب و دارچینی و مصطکی و قرنفل و زعفران
دفین با گوشت اختیار نمایند و از میوه‌ها مربای گلاب انار و میبه فایده دارند و بر
جگر سلیخه و سنبل و دارچینی و بوره و زراوند مدحرج بگلاب طلا سازند و روغن مصطکی
و سوسن و شبت در معده مالند و آب نخورند دیگر بیان استسقا استسقا در لغت آب خواستن
بود و در اصطلاح اطبا مرضیست مادی بسبب ماده غریبه بارده که در اعضا در آمده و
موجب ورم گشته و اقسام استسقا سه است لحمی و زقی و طبلی لحمی آنست که در جمیع اعضا در آ
... استسقا زقی آنست که اجتماع آب در احشا میان پرده که در امعا و شکم وغیره واقع
... و سبب ورم شود و این بدترین اقسام استسقا بود و طبلی آنست که بادهاء غلیظ
... که آب استسقاء زقی جمع گردد که مابین صفاق و ثرب میگویند اندک رطوبتی
... او بود و سبب استسقا ضعف قوت کبد بود که نتواند خون را چنانچه که باید ساخت و علامات
... که دلالت کند بر حدوث استسقا دارد ورم و تهیج روی و پایها و اما علامات بر خصوص هر
... علامت لحمی سستی بدن و انتفاخ جهت آنکه غذاء خام نفوذ میکند بجمیع بدن و ادرار
... داده و میگرداند سست مثل بدن میت یا در ورم وقتی که بر وی گذارند و انگشت بروی فرو برند
مثل خمیر به رود و چون انگشت بر دارند و باز عود کند بحال خود آید و علامت استسقا زقی
... که وقتی که حرکت دهند بدن را آواز کند مثل مشکی که پر آب باشد و چون دست بر
... و از پهلو پهلو گردد آواز معلوم گردد مثل آواز موج آب و علامت طبلی آنست
هرگاه دست بر شکم زنند آواز بر آید مثل آواز طبل از جهت باد که محتبس گشته علاج
... از آن دو قسم سهل‌تر بود و این نوع بود ... اول در استسقاء لحمی که از ضعف
... سرد در آن شود و سبب سردی آن خوردن آب سرد که در غایت خنکی بوده باشد یا
... رفتن بسیار یا آنکه در معده برودت غالب شده و طعام نیک هضم نگردد و ناهضم

در کبد و اعضا در آید و خون نتواند گردانید و در خلل گوشت در آید از این جهت
استسقاء لحمی گویند و این اسلم ترین انواع بود علامت بیاض بول و ترشی
طبع و انتفاخ بدن با سهال رقیق و اگر خون حیض بسته بود و پیش آب سرخ
بود فصد جایز است و الا فصد درین مرض ضرر دارد و اگر پیشاب سهال
نکنند و فصد ننمایند و معده را با یارج فیقرا و دماغ را بغرغره که از شربت
سکنجبین و آب کامه و عسل و قنجبین بود نمایند و دواء الکرکم بماء الاصول فایده
دارد و بول شتر فرفیون نیم درم با یک دو قاشق بول شتر عظیم النفع
کفته اند و تخم جواتی و بادیان رومی از هر یک مثقال کوفته اند و آب آن را میل
نمایند و کلکلانج را جامع النفع گفته مسهل درین مرض را و جمیع مرض بارد
شربد لوبت تراشیده درم غاریقون ثلث درم فرفیون نیم درم انیسون نیم درم
حب ساخته اختیار نمایند و سهال بحب ریوند درین مرض بکرات تجربه شده نمایند
ریوند نیم درم غاریقون درم تربد دو درم زراوند مدحرج دو دانگ مقل نیم درم
انیسون دانگی بدو نوبت حب ساخته اختیار نمایند و این قرص مناسبت لک مغسول
دو درم فوه الصبغ و انیسون بادیان و تخم کرفس و تخم کاسنی دکشوث از هر یک سه
درم برگ عنب الثعلب دو درم نیم کوفته با آب مقل ب زنند و در سایه خشک نموده یک
درم میل نمایند شربت سکنجبین بزوری و ازاخر با استسقاء لحمی فایده دارد تریاق
فاروقی بماء الاصول و اگر تریاق فاروقی یافت نشود تریاق اربعه
مثقالی یا کم زیاده و لبشار ند میل نمایند و نشستن در آفتاب و در ریگ گرم
و در حمام در آیند تا عرق کنند و آب سر ریزند و بجایه گرم نشینند تا عرق آید
عرق برو پاک بردارند و در آمدن در تنور گرم فایده داره و حمام که
تلخ داشته باشند و چشمها کو گرد و آب بود در آمدن فایده دارد و نمک
در آب حل ساخته چند روز در آفتاب گذارند قایم مقام آب دریا است

...بر شکم سکبینج گاو و بزر و آب کاسنی و خاکستر چوب انگور و نشاسته شتر و سرکه بر
...نوره ضماد کنند و غذا گوشت مرغ و عصافیر و تیهو بریان نموده بزعفران و ادویه
گرم مثل دارچینی و شوربای مرغ که در وی نخود و زیره و دارچینی باشد و نان خشک که در
آن ادویه انیسون باشد و از غذا غلیظ و سرد و از آب سرد ملاحظه نمایند و اگر از
...چاره نباشد و صبر نتوانند نمود کوزه که ماشوره او در غایت تنگی باشد از آن آب
خورند **نوع** دوم در استسقاء لحمی که از سوء مزاج گرم علامت او شدت عطش و سرخی
بول و قرص زرد و تلخی دهان و خشکی و لاغری بدن علاج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله ......
و شربت بزوری و آب کاسنی نمایند و آبی که در وی انگور شفا و شاینده باشند شربت
...نمایند و غذا گوشت مرغ و گوسفند جوان در آب آن نخود شکسته نیم کوفته
سماق و آب انار و انار بسیار فائده دارد و اگر اطراف ورم گیرد بر غذا اکتفا نمایند
...انار نخورند **نوع** سیم در استسقاء زقی که از سوء مزاج سرد شود در کبد علامت او
...در شکم و چون دست بر وی زنند او از آب آید و ورم در اطراف و پلک چشم
...در ذکر و خصیه و چون مستحکم گردد سرفه و تنگی نفس این علامت عام میان
استسقاء زقی که از حرارت و برودت بود اما آنچه مخصوص است که از برودت است عدم
...گی و سفیدی رنگ و بول و احساس برد علاج اول تنقیه بدن از فضول
...بات و تقلیل غذا و صبر بر تشنگی از اعظم علاج است این هر دو اسهال برق و
...رار و گشودن مسام و عرق و ریاضت و عطسه آوردن و شربت سکنجبین که
...آب گلگله بودینه باشد و سکنجبین بزوری و آب ترب و بول اشتر و آب کاسنی
...اغ بحب غاریقون [illegible] **صفت** آن غاریقون چهار درم ریوند درم و نیم قند...
...ربت درم بود تا دو درم و این حب فائده کلی دارد افیتمون و صبر از هر یک نیم درم
...چهار درم سکبینج دو درم محموده دو درم مصطکی و انیسون از هر یک درم
...دو درم ... نمایند و استعمال شیاف و حقنه درین مرض نفع دارد از مسهل
زیاده

و شربت بنفشه و اگر سرفه بود شربت زوفا فائده دهد و مداومت

دارد حامله وقتی که ضعیف بود بشیر شتر و شتر ماده فایده دارد واقع شده که از ...
بول نماید بر بموجب سازند مصطکی دو مثقال سنبل مثقالی فلفل ... در میل و ...
از هر یک مثقالی قند مقدار همه در غایت نرمی بکوبند تا اثر آن زود بجگر رسد
و بعد از ان شوربای مرغ و چلوس در آفتاب و آنچه مذکور شده از دخول حمام
و سنور بر وجهی که در استسقاء لحمی مذکور که از برودت بود و بر شکم ضماد کنند
بطریق که مذکور شده و لبن بز که ببول هم باشد و از انچه نفع دارد ...
و نمک هر دو بریان کرده بر شکم پاشند و روغن ناردین و نمک بمالند و سبب ...
اگر ورم صلب کبد بود اندکی از وی خلاصی متصور است جهت انکه اگر ماده با استفراغ
کم سازند باز آن آب عود نماید و علیل هلاک گردد و دنان خشک بعرق بادیان و ...
بادیان و آب کرفس و جوانی پخته از آن میل نمایند و آب تخم بر دهن زیت در ...
پسته و روغن بادام نفع تمام دارد **نوع چهارم** در استسقاء زقی که از ...
بود علامت او تشنگی بسیار و زردی روی و چشم و زردی بول و سرخه آن و ...
در مجاری بول علاج مرکب از علاج گرمی جگر و از علاج استسقا نمایند و شربت سکنجبین
و عرق کاسنی و عرق بادیان و یا آب عنب الثعلب که در و خیار شنبر حل کرده ...
و آب عنب الثعلب بگلکنج حل نموده هفت مثقال خیار شنبر آمیخته اختیار نمایند و ...
دائم حرز دارد و بعضی اطبا زرد آب که بسبب استسقاء زقی گشته بمطبوخ هلیله ...
و تمر هندی و آب شاهتره دفع نموده اند و هلیله زرد در دفع استسقا که از ...
باشد نفع کلی دارد چنانچه سکنجبین بهترین مسهلات در استسقا که از برودت بود ...
که مسهل خورند واجب است که از غذا و آب منع نمایند و در روز بعد از مسهل چند ...
شربت لیمو و شربت سیب و صندل و فواکه و شربت زرشک و لیمو ملایی و قرص زرشک
دارند و شیخ ابوعلی فرموده که عورتی را دیدم که استسقا داشت و ضعف پیر و مستولی شد
بعد انار بسیار خورد بی مشورت و خلاصی یافت و گفته اند ابتدای کسان بخورد ...

...در قرابه شربت ازین مرض خلاصی یافته اند و این فقیر آب انار و آب شربت ریباس
...کنجبین آمیخته ... که مداومت این ترکیب درین مرض کرده اند نفع کلی ملاحظه
...کرده اند مسهل ... مناسب آنست که شیر شتر نوشند و معجون کلکلانج فائده دارد
صفت آن هلیله زرد منقی نخود درم غاریقون ۳ درم تخم سوسن کبود و گل سرخ و
...انیسون و مغز تخم خیار و رب سوس از هر یک دو درم نرم کوفته بسته وزن ادویه
...یا قند بزنند شربتی دو درم تا سه درم بعد دیگر این قرص نفع دارد ورق
...مازریون مدبر در سرکه دو درم گل سرخ رب سوس از هر یک یک درم قرص نموده شربتی
...مقدار و تقسیمات آمیخته نمایند و ورق مازریون و تخم او از اقوی ادویه است
...ماء اصغر اگر یک مثقال با عسل میلنمایند و اگر ضعف وزن مازریون از قرنفل
...بیرون بسته از جهت دفع مضرت او بمعده مخلوط سازند شاید و سه درم از
...تخم سوسن کبود کوفته بشربت سکنجبین میلنمایند و غذا مرغ یا گوشت تیهو و
...زرک با سرکه سازند و سرکه تشنگی مستسقی را تسکین میدهد و سده را میگشاید و
...استسقاء گرم را فائده دارد نوع پنجم در استسقاء زقی که از ورم کبد بود علامت
...سرفه بغیر نفث یا با نفث اندک و تنگی نفس و امساک طبع و صغر نبض و تواتر
...ملتهبه و بول اندک سرخ در اکثر اوقات و ورم در جانب راست اکثر احیانا
...گردد و درد بسبب ورم بعد و اسهال طویل از جهت آنکه صدید بر روده
...ریزد و موجب سحج و لینت میگردد علاج او علاج ورم کبد و تبدیل مزاج و
...شربت سکنجبین و آب کاسنی و تخم شبت و خیارین و تخم خربزه و کاهو اگر حرارت بود
...طرفه بتعنت و گل سرخ و غافث و کشوث نرم کوفته سفوف سازند
...یا بات مقدار درم و آب انار با طباشیر و زرک و سکنجبین بزوری و اگر قبض
...فلوس بجلاب و اندک روغن بادام و غذا گوشت مرغ و تیهو و قلیه سماق و
...انار سازند و استفراغ بحب ایارج و حب سکبینج و آنچه در درد انبوه و تخم کرفس

جوشانیده باشند و مصطکی فائده دارد و آبکامه بغذا میل نمایند نوع ششم
در استسقاء طبلی که از سوء مزاج سرد کبد شود علامت او آنست که هرگاه دست
بر شکم زنند آوازی مثل آواز طبل آید و ناف برآمده باشد بسیار و صلابت
بسیار علاج استفراغ با ایارج فیقرا و مبالغه در اسهال دادن نشاید که اگر افراط
موجب حرارت و سبب تشنگی میگردد و حب سکبینج و حقنه و شافه جهت آنکه باد را
دفع نماید و بعد از استفراغ جوارش زنیره و آب بادیان و انیسون و ماء الاصول
معجون اکر و معجون حب الغار و خائیدن کندر و مصطکی و زنیره نمایند صفت شیاف
سکبینج و زنیره و کرویا و ورق سنداب از هر یک دو جزو نرم کوفته بنایند شیاف
سازند و شکم نمک و سبوس و ارزن گرم کرده گذارند و محجمه با آتش گذارند
مداومت بشربت سکنجبین و گلاب و عرق بادیان نمایند و گوشت مرغ و کبک که با ادویه
گرم پخته باشند میل نمایند و نان خشک که در و انیسون و تخم کرفس باشد اندکی میل
و غذا که نفخ داشته باشد نخورند نوع هفتم در استسقاء طبلی که از گرمی کبد و سرد
شود و غذا چنانچه باید هضم نگردد و موجب نفخ گردد و حرارت علامت او گرمی جگر و تشنگی
خشکی دهان و سرعت نبض اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله و تمر هندی و آلو بخارا و شیر خشت
ترنجبین و ریوند چینی یا آب انار بیخ و آب کرفس و انیسون و گلاب و عرق بادیان و شربت
سکنجبین که در و صندل سفید سوده اضافه کرده باشند و طلا از عصاره دو مثقال و صندل
سه مثقال و گل سرخ هفت مثقال و لادن سه مثقال و سنبل دو مثقال نرم کوفته
بگلاب طلا سازند و تقویت جگر بقرص زرک نمایند و خوردن انار فائده دارد
گوشت مرغ در آب آن بخته نیم کوفته با سرکه کبر و عرق و پودینه و سرکه دار آب
و معجون کمونی و کامرات نفخ و مصطکی و کندر مناسبت دیگر استسقا بسبب ضعف
میشود علاج صفت بدن از سوداد ضماد که خداوند استسقا را سود دارد
سنبل کرویا از هر یک سه مثقال مقل و اشق و سعد از هر یک دو مثقال عنبر لادن

استسقاء طبلی

استسقا

ضماد

[illegible] رطل [illegible] وقط دو درم گل سرخ وزراوند والکلیل الملک از هر یک سه مثقال وینم صمغ
را الکلاب حل کرده نمایند وباقی ادویه را نرم کوفته بدان ب زند در جمیع استسقا اطلا این
فایده دارد دیگر استسقا بهم رسیده جگر از عروق ماساریقا بسبب مرض اخر میشود علامت
او دنی طبیعت و بیرون آمدن فضول از رود با علاج شربت بزوری وآب انار در
تقویت جگر استسقا بمشارکت گرده میباشد و بمشارکت معده از جهت جراحت او اگر
بود علاج هر یک نمایند از گرده و معده **نوع** هشتم در استسقا که بمشارکت رحم بسبب
اختناق یا حبس شدن خون بواسیر و خون حیض بود علامت او درد رحم و بسته شدن خون
حیض علاج احتباس حیض نمایند دیگر استسقا از بسیار خون که در بدن بود میشود علامت او
آنست که خون بواسیر بسته گردد و خون نگرفته باشد علاج آنست که خون کم سازند و شربت زرک
ولیمو وآب تمر هندی وآب انار فایده دارد دیگر استسقا از جهت کثرت خون که بعضی رفته
بیرون باشد علاج آنست که شربت و غذا میل نمایند که خون زیاده شود مثل شربت سیب وشراب
زرده تخم مرغ و گوشت دیگر استسقا از جهت سردی سپرز میشود علامت او سرفه خشک
دایم و ورم در پایها علاج شربت زوفا و گلقند دیگر استسقا از جهت سوء مزاج گرم
در جمیع بدن میشود علامت او تپ تیز با تپهای دراز و شلا این بسبب قلت هضم و بقراط
گفته که هر استسقا که بسبب امراض حاد گرم شود در دلیت دیگر استسقا از جهت معفن و
[illegible] میشود علامت او الم دایم در نواحی ناف و بقراط گفته که هر گرا مفعق در دناف
بود و بدو اسهال زایل نشود کار او با استسقا طبلی منجر میگردد علاج او اول آنست که
[illegible] را سکنجبین دهند بعد از آن علاج استسقا نمایند دیگر استسقا تابع الم ظهر باشد علامت او
الم دایم در پشت علاج درد پشت نمایند دیگر استسقا از جهت حجاب میشود علامت او تنگی
[illegible] سرفه علاج حجاب نمایند شربت بزوری که در دو هفته و زوفا و پرسیاوشان باشد **باب**
در امراض روده و مشتمل است بر شش فصل **فصل** اول در زلق امعا یعنی آنکه
[illegible] کلها زود بیرون آید و این چند نوع میشود **نوع** زلق که از بثور رسته از

استسقا

استسقاء

استسقا

استسقا

زلق امعا یعنی درد معده وبی توقف بعد ساعة یا دفعة
بر آید

سطح اندرون روده واقع شود بجهت گزیدن ثبور امعا را دفع کردن آن
غیر منهضم و سبب او کثرت صفرا بود و تسکین گذشتن برودها علامت او
و تلخی دهان و خشکی زبان و زردی بول و گزیدن مقعد در وقت خروج براز و طعام غیر
منهضم یا اندک منهضم یافته باشد و صدید رقیق و در وقت گذشتن درد در روده علاج
فصد و اسهال صفرا از کشک جو که در و روغن بادام و دوغ ترش که در و طباشیر و گل سرخ
از هر یک درم سوم کوفته دوغ را با آهن چند نوبت داغ کنند تا رنگ آب تغیر یابد
بزردی یا بسرخی و آب سماق و شیر بدین آب بجوشانند تا کفیع بماند و آب انار ترش
آمیخته یا اندک قند و میلنا یند و آب انار و طباشیر و تخم حماض و گل سرخ دهند و اگر
ترشیها نتواند خورد سفوف طباشیر با رب آبی فائده دارد **صفت** آن طباشیر و صمغ
عربی و گل ارمنی از هر یک برابر بگیرند و سوم بکوبند و شربت لیمو یا حب الآس یک مثقال
تخم اسبغول میلنا یند و غذا از جاورس مقشر لف داده بر روغن گل و بغیر روغن گل
نمایند و غذا گوشت مرغ و یا چوزه بسماق و آب حب الرمان و این ضماد گذارند طلی
و آرد جو و گلنار و گل سرخ و صندل و پوست انار از هر یک قدر سوم کوفته آب
سیب ترش و آب حب الآس لب زنند و بر شکم مالند و موم روغن از روغن یا
گذارند
در روغن گل و موم سا زنند و در شکم مالند و اگر ماده بسیار بود و با سانی قی
کم و قی نماید و نیم پیاله دوغ بر با سفوف طین میلنا یند **صفت** آن طین ارمنی
گل مختوم و طباشیر و کهربا و گل سرخ از هر یک برابر کوفته شربتی مثقالی بدهند
دوم درزلق امعا که از ثبور حادث او بود علامت او آنست که بیاید علیل
ولذعی در رحت یا آنچه آید نفخ نایافته و غیر منهضم مخالف نوع اول یاد
بالاناف و گاهی در زیر ناف و در پهلوها علاج فصد و تسکین حرارت
خرفه و طلا از صندل و گل سرخ با آب سیب یا آبی زنند و در مواضع خوش
ساکن شود **نوع** سیوم درزلق امعا که از رطوبت ف

امدن رطوبت با طعام غیر منهضم واین اسهال از معده در روده باشد بسیار میشود بجهت ضعف
قوت ماسکه و کثافت علاج آنست که در اسهال معدی مذکور شده تقویت معده با یارج فیقرا و
لب صبر دفع نمایند اگر قوت ممکن بود شربت افسنتین و سکنجبین دمیده و جوارش خرنوب
برب آبی و شربت حب الآس واین طلا بر شکم نهند **صفت** آن سعد پنج مثقال حب الآس هفت درم
مازو سه مثقال تخم کرفس دو مثقال زعفران مثقال اشنه چهار مثقال مصطکی مثقال همه را
کوفته برب آبی یا آب سیب یا گلاب بسازند و شربت فواکه فایده دارد و اگر تب نبود
غذا مرغ کباب کرده یا گوشت عصافیر و گوشت کبک در زرده تخم مرغ و در غذا دارچینی و زیره
سماق و زرک نمایند و اگر اسهال قوی بود جاورس دارزن مقشر بجریش غذا بسازند
آبی و آرد خرنوب و حب الآس و آرد سنجد همه را کوفته بشربت لیمو یا شربت حب
الآس یکمثقال آمیخته اختیار نمایند و گرسنگی و تشنگی نوع کلی دارد و باقلی در سرکه اگر
نند و میل نمایند شکم ببندد **نوع** چهارم در زلق که از رطوبت و سستی امعا بود
او آنست که رطوبت بطعام مخلوط بود علاج قرص طباشیر و شربت حب الآس
آبی که در روشاه بلوط کوفته ... باشد و در گرد ناف روغن گل مالند **نوع**
در زلق امعا که از خلط صفراوی بود علامت او آنکه با طعام خلط صفراوی بیرون آید
براز زرد یا کبود و تیره بود علاج تنقیه بدرار خلط صفرا اثر مثل هلیله زرد و آب انار
تخ خشک بموده و قرص گلنار و سفوف مقلیا تا مقدار سه درم برب آبی و اگر الم قوی
ترکیب بسازند گلنار و مازو و تخم زوف و اسبغول تف داده و گل ارمنی و
طباشیر از هر یک برابر آرد عنبرا مجموع استخوان مویز ربع مجموع دوای اسبغول احیار
این طلا کذارند اقاقیا و کزمازو و پوست بیرون ... و مازو از هر یک کیف
باب آبی یا آب مازو بر شکم نهند و غذا پاچه گوسفند و گوشت مرغ نیم
سماق ... کوفته شیره کشیده باشند نمایند و جاورس دارزن مقشر
کل ... ده بز فایده دارد **نوع** هشتم در زلق امعا که بسبب قوت

پوست انار

دواء مسهل در سحج امعا شود علامت او آنست که از دواء مسهل واقع شود بعد از ان
شود که چیزی ریزش یا آب بسیار یا ادویه قوی که بی مصلح خورده باشد یا بجهت محموده
غیر مشوی که علاج چهار تخم لف داده بروغن گل آمیخته جرب ساخته و سفوف گلنار منه
و اگر مرطوب مزاج بود حب الرشاد بروغن گل آمیخته یا بروغن زیت و آب سرد مقدار
سه درم اختیار نمایند و اگر حب الرشاد در دوغ بجوشانند تا بسته شود بهتر است و اگر
پیچش عارض گردد علاج سحج نمایند و حقنه بروغن گاو هفت مثقال در یک پیاله آب گلاب
آمیخته و یک مثقال خون سیاوشان نرم کوفته و چربی بز قدری اضافه نموده بدو نوبت
نمایند نوع یازدهم در زلق امعا که از بلغم و صفرا شود علامت او براز زرد مخلوط

سفوف قابض

بلغم و گاهی اقرب دکاهی غشیان بود و اکثر بسبب خوردن میوه ها واقع شود علاج خوردن
این سفوف هلیله زرد دو مثقال حب الرشاد دو دانگ حب الآس و سماق و کرمازو
یک مثقال و شم همه را نرم کوفته بغیر حب الرشاد و شربتی دو درم اختیار

سفوف دیگر

صفت دوای دیگر لسان الحمل دو درم اسپغول درم پوست انار و خو
از هر یک دو درم بدو نوبت بشربت لیمو یا رب انار آب سرد میلنایند
غذا اگر اندک آب یا انار خورد فایده دارد و سفوف حب الرمان یا خاییدن حب
مناسبت و غذا اگر یخنی حب الرمان طبخ کنند و کباب صغار اسلم الزاع اسهال
علاج مرایا بدا اگر تدبیر بصواب نمایند و طبیب در معالجه خطا نکند فصل دویم
خون و سحج پیچش ذکر کرده شد بسیار از انواع اسهال دموی و غیره
امراض کبد و معده و زلق امعا حالا آنکه باقی مانده اسهال النفس امعا
خون باشد یا مده و یا بلغم و ریم و میباشد دوسنطاریا و خون که از روده
نوعیست نوع اول اسهال خون صرف بسبب آنکه سر رگ گشوده شد

اسهال

بر سحج آید سزاوار آنست که بدانند که هر خون که بر آید از کدام موضع

اگر اسهال از جهت ضعف کبد باشد مثل آب گوشت بود بعد از آن زیاده
میگردد [illegible] ران می آید چیزی غلیظ شبیه بدردی شراب و کمتر باشد یا او بلغم
خراطه دیده آن می آید پوست و جراده با ثقل و میباشد مراد او را ادرار در دوارد
تا سه روز عود میکند و این نوبت بول بدرازتر از می آید و آنچه از روده بود
علامت او آنست که غایط با خون آید اول بیکبار بسیار بود و منقطع نمیگردد و فترات
نزاره که بعد از دو روز عود نماید و یا بلغم میباشد و گاهی سبب دوای مسهل از امعا
لیکن زردان میشود مثل لحم حنظل و غیره و این سبب اکثر در امعا بود علامت او
آنست که غایط با خون آید پس از آن غایط آید بی خون و نباشد یا او علامت بعد السیر
زرد و مقعد و ثقل و درد و خارش یا در امعاء دقاق بود علامت او آنست که غایط با
خون آید کنناک و رقیق و با ریاح و قراقر بود علامت در وسط [illegible] ماکیدن مخصوص علاج
فصد نمایند اگر قوت بود و خون بسیار بود و رب آبی و رب سیب و ریواج و شربت حب
الآس و شاه بلوط کوفته در شربت لیمو فایده دارد و سفوف مقلیا تا ایت بنگول
بزر تخم خرفه و تخم زوف و تخم گل و تخم حماض و تخم خیرو و تخم کتان از هر یک دو
درم طباشیر و گل ارمنی و نشاسته و صمغ عربی از هر یک چهار چهار درم کهربا در
[illegible] را جوش [illegible] نند و باقی ادویه سوا اسبغول کوفته بیخته نمایند شربت سه درم با ربت
[illegible] الآس و تدبیر غذا آنست که اول امتناع نمایند یک روز یا دو روز سه روز قوت
نگاه دارند بماء اللحم و گوشت کبک و زرده تخم مرغ و اگر قناعت نتواند کرد گرنج
کوسفند که بروغن صمغ عربی بریان کرده باشند و گوشت تیهو و کبک بریان کرده فایده
[illegible] که برب انار و ریواج و سماق و زرک یا باشد و سزاوار آنست که دوای
[illegible] استعمال ننمایند مثل افیون جهت آنکه در وخطر کلیت مگر از جهت ضرورت
[illegible] بود و استعمال او درست نه بهتر است از آنکه درد و ابد تخصیص گی را که
ضعیف بود و اگر ضرورت کلی بود افیون بر صمغ بید ستر و زعفران کوزند
[illegible] کل ارمنی در این مرض مقدار نیم درم بشربت حب الآس و شربت

انجبار نفع عظیم دارد صفت حب مجرب پوست انار گز مازو و گل ارمنی از
هریک برابر حب شقر بیتی دو درم حب دیگر مازو گز مازو افیون هر یک
حب سازند با آب صمغ عربی شربتی ثلث مثقال دار مجرب است بیخ پایه خرگوش
ثلث درم از دانگی اول تا نیم درم آخر رسانند دارا که امساک اسهال
مینماید گذاشتن محجمه بر شکم است چهار ساعت گذارند و اگر الم در روده بالا بود
حقنه نمایند صفت آن گلنار و گل سرخ و شاه بلوط از هر یک دو مثقال کرم
مغسول نیم کوفته و چادرش منخل و کسک جو از هر یک هفت مثقال در یک کاسه
آب بجوشانند و گل ارمنی مثقالی و خون سیاوشان و خاکستر بردی از هر یک
درم و زرده تخم مرغ بریان کرده و روغن گل هفت درم این مجموع حقنه نمایند
از آب لسان الحمل و این ادویه که گل ارمنی و خون سیاوشان است نیز
که در روغن گل و زرده تخم مرغ باشد نوع دوم اسهال دم که از جهت
پیچش و تراشیدن سطح امعا بود این انواع است اول از ماده صفرا بود که
کرده باشد علامت او زردی لون و تلخی دهان و تشنگی و آمدن خلط
بصفرا و خون و اسهال صفرائی در مدت یکهفته منجر بسحج میشود و اگر این سحج
امعا علیا بود علامت او آنست که درد نزدیک ناف بود و آنچه بیرون آید
از خون و لزوجات آمیخته به براز باشد و با کرب و تشنگی و اگر در روده پائین
بود سحج علامت او درد پائین زیر ناف و خون و بلغم پیش از براز و اندک
یا براز در گذشته باشد اگر در روده وسط بود علامت او آمدن خون و اگر در
بود علامت بیرون جسم روده و اگر پوست یا گوشت پاره بیرون آید دلالت میکند
بر آنکه روده جراحت گشته و اگر چیزی شبیه بدرد شراب بیرون آید دلالت میکند
هلاک و اسهال دم که بعد از اسهال صفرائی بود و یا درد پیچش بود دلالت بر
امعا دارد و این بد است علاج آنست که نظر کنند در اعضاء رئیسه اگر در ماده
حقنه نمایند و اگر ضعف بود قوت دهند اول تقویت دماغ از شمومات اگر سرد

صندل و با درنگ و اگر گرم خواهند مشک و عنبر بیش بینه دارند و بعد از آن
زل نمایند بشربت سیب و صندل و فواکه و مفرحات با قوت قوت او
نمایند و از اغذا منع ننمایند بشرطیکه موجب ضعف و سقوط گردد و بعد از آن مراعات
دل نمایند چرا که بیشتر این مرض از ضعف کبد و سوء مزاج او قوت واقع میشود و در رعایت
حال معده نمایند جهت آنکه هرگاه معده قوی بود در دخلا فاسد متولد نمیگردد و اگر خلط
بود در معده یعنی و اسهال دفع نمایند با آنچه ملایم بود و بسیار است که بسبب شفا ترک علاج
برود البته خاصه در نیمرض حفظ قوت الصفات به تخفیف قوت معده در دوه چیزی که
از غذا باشد کثیر القوت مثل ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم پخت و سزاوار آن است که ادویه قابضه
مثل گلنار و خرنوب و حب الآس و کزمازو و غیره کوفته در خرقه ببندند و با آب آبی یا
سیب یا آب بجوشانند و با آن لعاب تخم آبی و لعاب اسبغول اضافه نمایند و اندکی
... و آواز خوش و ساز ملایم و حکایات دلفریب عجیب و نظر در باتین و جواهر و چیزهای
خوش صورت تاثیر عجب دارد درین مرض و اگر بسبب مبیج باقی بود اول استفراغ بکرنا خفیف
... ل خیار سبز و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران و هلیله زرد بود
... ران رب آبی و شربت لیمو و سفوف مقلیا تا و در ابتدا که اثر مبیج ظاهر کند چهار درم
... عربی نیم کوفته در آب سرد بزنند تا بقوام عسل آید و او را اصل نمایند و اگر ذر در
... عارض شود تخم ریحان و اسبغول و تخم زوف و تخم مرو از هر یک درمی بگیرند
... برم لت کنند و مقدار یک مثقال روغن گل بدو آمیخته اختیار نمایند و ریوند چینی
... ر اسهال دموی و مبیج را خاصیتی عجیبست و این کمینه بکرات تجربه نموده فایده
... ملاحظه کرده نیم درم ریوند بریان کوفته به آب لسان الحمل یا با آب سیب ترش باید
... یا با روغن داغ کرده نیم درم ... البنوف و طین صفت آن بزر قطونا لقف داده و تخم ریحان
... درم و اگر احتیاج بزیادتی قوت بود اندکی افیون یا بزر البنج اضافه شربتی دو درم
... بود آب جو که در وی صمغ عربی و گل ارمنی بود در رب آبی یا طباشیر و اگر تشنگی
... تخم ... یا آب لسان الحمل ... رب سیب ... اگر ... ماجاور ... مفتر ...

صمغ عربی و نشاسته داده از هر یک ... درم

کرده بر تخته میل نمایند وقتی سماق و زرک ... زنند و اگر حرارت نبود گوشت مرغ و
دنبه و زبان و آب غوره و مطلق گوشت در سحج و حفظ شکم مزورات و ... چهار مغز
گوشت طیور سبک و ماهی بریان غوره در لعاب ... و آب لیمو میل نمایند و اگر سحج در روده
سفلی بود حقنه که از برنج و جو کشک کرده از هر یک یک مثقال بجوشانند تا یک کاسه
آب تا نصف بماند از سفیده درم و از روغن گل ده درم و از کاغذ سوخته یک درم زرده
تخم مرغ آمیخته نموده عمل نمایند و اگر حرارت بسیار باشد آب لسان الحمل و لعاب اسبغول که از ... دو درم
حب الآس و دو درم تخم خشخاش کوفته باشند حقنه نمایند نوع سیوم در سحج که از ماده
بلغم شور واقع گردد و در مدت یک هفته موجب سحج میگردد و از بلغم لزج که بلغم امعا ...
باشد بسبب سحج میشود علامت او کثرت ریاح و قراقر و درد ثقیل و بسیار است که بعد از ...
و لو از آن واقع میگردد علاج شربت اهلیله سیاه و مویز و خیار شنبر و شربت بزوری
و حقنه و شربت میبه و شربت حب الآس و اگر قراقر و نفخ و مغص و پیچش بود قرص گلنار
دهند زیره کرمانی و کرویا و گشنیز و مشه بلوط همه را نرم کرده لبکه یک شب ...
سازند و خشک کرده و بریان نموده با آب سماق با لعاب اسبغول مقدار یک مثقال اختیار ...
و حقنه جاورش مقشر و مشه بلوط و برنج با دو زرده تخم مرغ و دو مثقال روغن گل و از
ارمنی و اسفیداج و کاغذ سوخته و خون سیاوشان از هر یک درم نرم کوفته و اگر
درد قوی بود و سحج بسیار بود مقدار نیم نخود افیون آمیخته نمایند و قدری ...
سازند و اگر احتیاج زیاده بود مازو سوخته و کهربا و سندروس ...
داده صفت دوائی که نافع بود سحج را تخم ریحان و تخم زرد ... و تخم ... داده
از هر یک دو درم گشنیز خشک و مشه بلوط از هر یک درم نرم کوفته ...
حب الآس مقدار دو درم اختیار نمایند نوع چهارم در سحج که از ماده
شود در مدت چهل روز بسبب عفونت سودا موجب سحج میگردد علامت
او پیچش دائمی و رنگ براز سیاه شبیه به دردی شراب با کرب و اندوه
ظاهر میشود علاج شربت حب الآس که در اندک افتیمون باشد و ...

بریان و سفوف از صمغ عربی و گل ارمنی با تخم زوف و اسپغول لف داده و طباشیر و کهربا
فائده دارد و شیره خرفه بربّ آبی و اندک روغن گل و غذا گوشت مرغ و قلیه سماق
در آب آن برنج یا جاورس مقشر و قرص طباشیر بگلاب یا ربّ آبی و غذا انار
اختیار نمایند تا موجب سحج نگردد نوع پنجم در سحج که از ثقل غلیظ خشک شود علامات
او نگاه داشتن شکم و از موضع سحج خون و بلغم و اگر قوابض دهند موجب هلاک
گردد علاج تلیین طبیعت که بچیزهای مزلق مثل لعاب تخم ریحان و تخم آبی و تخم قطونا و شیره
تخم خیارین و در شربت تخم مرو و تخم ریحان اندازند و شربت قند درین تخمها که بروغن
گل چرب ساخته اندازند و اگر خیارشنبر در گلاب حل نموده اختیار نمایند دیگر سحج
از خوردن ادویه سمیه مثل زرنیخ و نوشادر و غیره میشود علاج شیر دهند و آش
از نشاسته پزند دیگر سحج از خوردن دوای مسهل میباشد علاج سفوف طین و سفوف
مقلیاثا و دوغ ترش و شیر آهن داغ نموده دیگر از ریاح غلیظ اگر بود علامات او
قراقر و نفخ و جشا و الم در سر جهت بخار علاج صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک
دو درم بشربت بزر ورد میل نمایند و اما مده که از امعا بود و این دو نوع است
نوع اول مده یعنی چرکی که از ورم یا دبیله حادث گردد علامات او درد شکم و
ثقل و تب تیز و ناقص و بیرون آمدن خون و چرک خصوصا وقتی که تناول
ترش یا شور اختیار نمایند و فرق میان مده و بلغم آنست که مده در
آب ته نشیند و هیچ یک از یکدیگر جدا میگردد بخلاف بلغم نوع دویم در مده
که گردد از امعا بسبب جراحت که سابقا بوده باشد و در حه کشته علامت
او مانند اسهال و سحج و ضعف شهوت طعام و اسهال و اگر با قشاره بود نشتر
است از قروح معده بود اگر در امعا سحج نبود و اگر سحج بود از روده بود علاج
نوع عمل موضع باشیاء جالیه بعد از آن معالجه جراحت به آنکه رد برارد
بسبب مرض ماده تیز یا شور بود و از جمیع اینها آنچه موجب فدیان گردد معالجه ق

نمایند و اگر جراحت تازه بود لعاب تخم آبی و لعاب اسبغول و لعاب تخم کتان فرو بکنند فایده

دارد و اگر بسبب سحج جراحت یا عبور خلط شور سودائی بود مطبوخ هلیله زرد و سیاه

مویز و خیار شنبر و صحت حلیلا ماء العسل و شربت نبات دارد و بعد از خاصیت ابتدا

قرص قرحه و انبات لحم بود چند نوبت دهند و دوغ و شیر با آهن یا سنگ داغ

نموده نفع دارد و اگر بسبب شربت حب الآس و رب آبی و سیب یا چهار تخم و اگر

غذا زیاده خواهد آرد را شیر کشیده شیربرنج میل نمایند و یا گوسفند لحم عربی نفع

دارد و اگر رطوبت دمه لبنیا بهر قرص زرشک مقدار درم حقنه نمایند جهت

آنکه از داخل حکم داغ کردن دارد و در ابتداء علت این عمل نکنند در اسهال

دموی و صفرائی خصوصاً اگر مریض تب داشته باشد بلکه استعمال آن در وقتی نمایند

که ماده غلیظ و بلغم بود و آنچه بیرون آید حرکت بود و اگر از استعمال لذع شدید

پیدا آید بروغن گل حقنه نمایند و اگر لذع نشود باز اعاده کنند و اگر تحمل

ندارد اول مخدر دهند بعد از آن عمل نمایند و در عقب حقنه گل ارمنی

و صمغ عربی و شیره خرفه فایده دارد فصل سیوم در زحیر و آن حرکت از

روده مستقیم بود جهت دفع براز اضطرار او بیرون نیاید مگر چیزی اندک

از رطوبت مخالط مخلوط بخون نام و این چند نوع است نوع اول زحیری که از

رطوبت شور لذاع که بروده مستقیم گذرد و میل نماید بدفع براز علامت او بیرون

آمدن رطوبت در بهال بلغم و اندک خون و نفخ و قراقر قلت عطش و سوزش مقعد

علاج شربت حب الآس که در روغن تخم ریحان و مرود اسبغول و زدوف باشد

مثلث فایده دارد و این سفوف فایده دارد مغز چهار و مغز مشوی دو مثقال

جوانی درم کندر نیم درم همه را نرم کوفته با آب شیر گرم میل نمایند و اگر نواقی

غلبه باشد و چیزی نیاید دائم تمام بود گوگرد یا چیزی کوفته در زیر خود دو دمانیز

و سفره برنجار آن دارند بدین طریقه که طغار نو سفته و گل سنگ داکلکل

سوراخ سازند بر بالای

آن نشیند یا دود بالا رود

دیگر بابونه و قیصوم

الملک

الملک و مرزنجوش و برگ کرنب و شبت بجوشانند و در آب آن نشینند و سعوط بابان
روغن ... از هر یک مثقالی نرم کوفته یک شبانه روز در آب تر سازند و آب آن از آنجا بیخته
میبه یا ثلث اختیار نمایند و شیاف زحیر فائده دارد **صفت** آن کندر و مر
زعفران و شبت از هر یک برابر کوفته و بیخته بوقت حاجت یک شیاف بر دارند
و بر سفره شراب کهنه که با آب حب الآس و روغن انار دانه یا روغن بابونه آمیخته
باشند طلا نمایند و حمام بر نهار روند و غذا عصافیر و کبوتر بچه بریان کرده یا کوفته
نیم کوفته داکرادا امثال آن نمایند **نوع** دویم زحیر که از ماده صفرا انگیز حادث گردد
علامت او بیرون آمدن خلط صفرا و سوزش مقعد با حرارت و درد و تشنگی و
... با افراط و راحت یافتن از آب سرد علاج منع از تناول غذا یک شبانه روز این
علاج انواع زحیر است و سعوط بروغن گل یا روغن بادام یا رب آبی یا بغیر رب آبی اختیار
... حرارت نباشد ... از آرد گندم که حب الرمان و گل ارمنی در رو
... کرده با ... و آب آبی یا لعاب ... و آب خرفه با لعاب ... تیز و اگر ... بسیار بود
حرارت غلبه باشد حقنه با آب لسان الحمل و ... و شادنج عدسی و آب
زرده تخم مرغ و اندک سرکه **صفت** حمول زرده تخم مرغ را بروغن گل آمیخته
... سنگ و پنبه آلوده فتیله ساخته بر دارند **صفت** شیاف بگیرند کندر و
... و حضض و صمغ عربی از هر یک برابر افیون جزء شافه ساخته بر دارند و
... آبی که در و مازو و حب الآس و گلنار و خرنوب و شاه بلوط جوشانیده باشند
عدس و سماق و عنب الثعلب جوشانند و در آب آن در آیند و عدس و گلنار ...
بروغن گل آمیخته بر شکم طلا سازند و بر سفره اگر سوزش بسیار بود و اگر
... باید غذا گوشت مرغ در آب آن کرنج یا اکر ... عدس ... سماق سازند
... که از ورم گرم عارض گردد در روده مستقیم و خیال میکند که در روده اد
... شده و هر زمان تقاضا میشود علامت او درد و ثقل در اسافل ... علاج فصد
... بعده حجامت نمایند و حقنه فائده دارد و طلا از آب انگور شعا در روغن

شیاف زحیر

زحیر صفراوی

کل واگر حرارت باشد طلا از صندل سرخ و سفید آب بابست و کافور نمایند صفت طلا نافع حقنه و
نیلوفر و ورق کاکنج و ورق عنب الثعلب و ورق اسبغول از هر یک قدری با سطح بروغن گل
بر مقعد گذارند صفت ضماد منضج تخم حلبه و اکلیل الملک و کرنب پخته و پیاز پخته در زیر آتش
و اندکی مقل بر مقعد گذارند و گل خیرو و تخم کتان و خشخاش زنجو بشانند و آب آن را بر مقعد ریزند
و روغن گل و زرده تخم مرغ و اندکی مردار سنگ بر مقعد گذارند و بیخ خیرو و برگ کرنب و آب
حی العالم با روغن گل اگر در قولنج بود بر مقعد طلا سازند و اگر بحیری کار کند ضماد نمایند فایده
دارد نوع چهارم در زحیری که از زبل خشک که بسته شده در روده رقاق و بدشواری بیرون
می آید و ظاهر میشود از زبادی غلیظ و درد عظیم و موجب زحیر میگردد و خراطه
از روده می آید و جهال اطبا خیال می کنند که اسهال است و حقنه با مینمایند که بسته شود
حوال طبیعت تنقض کرده علیل هلاک میشود علامت او علامات او قولنج بود در
علاج تلیین طبیعت و بیرون آوردن ثفل است یا بحقنه یا بشربت خیار شنبر با لعاب
و لعاب اسبغول و عرق بادیان یا شربت بنفشه و سرکنجبین با شربت بنفشه و تمر هندی
آلوی بخارا و شیر خشت و معجون شهد یاران و هر گاه درد تسکین یابد مرغ و نخود آب
نمایند نوع پنجم در زحیری که از جهت سردی بمقعد رسیده باشد و موجب تمدد
مستقیم گردد علامت او رسیدن سرما و برد بمقعد و احتیاط نشستن از آب گرم و موضع
علاج آن است که دو درم از تخم حب الرشاد بریان نموده ناکوفته با آب گرم
اختیار نمایند و بر مقعد ارزن و سبوس گرم و نشستن بر زمین گرم حمام فایده دارد
دیگر زحیر بسبب آنکه بر چیزی سخت نشسته باشند یا سواری کلی کرده باشند
الم میگردد علاج آن است که بروغن شبت و موم بر روغن در مقعد مالند
در نفخ قراقر که در امعا بود و حادث میگردد بسبب عدم انفتاح علامت
از موضعی بموضعی و سکون او بخروج نفخ علاج تحلیل غذا ادکلاب
و اگر از ضعف امعا بود غذا لطیف و علاج کموفی و فلافلی اگر اسهال بوده
پنجم در مغص یعنی درد امعا و این چند نوع است نوع اول مغص که از

... شود علامت او نفخ و قراقر و عدم ثقل در شکم و تولد این نفخ از خلط
خام و از تناول طعام و میوهای سرد و ضعف حرارت غریزی در معده علاج نوع اول
از خلط خام حب ایارج و حب سکبینج و معجون شهریاران نفخ را اله دارد و این سفوف جهت
دفع نفخ فائده دارد **صفت** آن انیسون درم جوارش تخم کرفس زرنباد از هر
یک دو درم حب الملک ... درم دیگر ادویه که جهت نفخ فائده دارد حب الرشاد
و انیسون و اکرو قردمانا و کرفس و زیره و جوارش از هر یک مثقال در یک کاسه آب
بجوشانند و آب آنرا بقند بقوام آورده چند روز میل نمایند یا انیسون و تخم کرفس و
بادیان و حب بلسان و حب الغار و زراوند از هر یک برابر نرم کوفته مقدار مثقال به آب
عسل یا شربت سکنجبین و اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد معجون کمونی و معجون حب الغار
مقدار مثقال میل نمایند و غذا نخود و ماش مقشر که در و زیره و صعتر بود و آب ... میل نمایند
و بعد از آن دو ساعت و شراب کهنه فایده دارد گفته اند و گفته که کاسر نفخ بود آب
... **نوع** دوم در مغص که از صفرا بود علامت او درد یا سوزش و تشنگی و براز
و سوزش در مقعد علاج سفوف اما از صفرا اعتدل خیار شنبر که در آب عنب الثعلب
و آب کاسنی یا شیر خشت اضافه نمایند و بعد از آن دو درم اسبغول بروغن گل چرب نموده
... با آب انار میخوش میل نمایند و اگر طبع قبض بود آب انار شیرین بقند و اندکی روغن
... آب کشک جو با روغن بادام و اسبغول و تخم ریحان و تخم ... و طباشیر با شربت
... و شربت زرشک و اندک روغن گل بهترین معالجات است و طباشیر و
... آب ... نفع دارد و غذا اگر ... مرغ بسماق یا زرشک یا آب انار
... **نوع سوم** در مغص که از اخلاط سودا ... علامت او خروج بلغم در براز ...
... اما بعضی که درد و ... و بنفشه و سپستان باشد و حب ایارج و ...
... و روغن گل در گرد ناف مالند **نوع** چهارم در مغص که از بلغم غلیظ که در روده
... عارض گردد علامت او ثقل و لزوم درد در موضع واحد و سرد آمدن بلغم
... و اگر دست بر موضع الم گذارند سرد بود علاج تنقیه روده بحقنه یا حب ایارج

داخینو(؟) ... مصطکی که درد دارد و کلهند
با پخته ما ... حل نمایند و حقنه نفع دارد

یا ایارج که در آب بادیان و انیسون و بادیان وغیره باشد معجون نسخه ساد حب افاویه صفت مصطکی
درزنجبیل و قرنفل و دار چینی و فلفل و ثار مشک از هر یک برابر مقدار ده درم و از مجموده درم
را کوفته حب نمایند مقدار دانگی یک حب دو نوبت شکم بر آرد و مغص را تسکین میدهد و خوردن ۱۲
حب بر نهار و بر بالای طعام فائده دارد و غذا شوربا مرغ پر عصافیر بفلفل و قرنفل و زیره
دار چینی و گوشت جاور اثبت بریان کرده در درد ریحی و بلغمی فائده دارد دیگر درم از حب بلسان
با ان بزم کوفته با آب گرم در شام و صباح در درد ریحی و بلغمی و این حب نفع دارد صفت حب
حب بلسان بزم کوفته با آب گرم هر بار نیم مثقال اختیار نمایند دیگر مغص بسبب زبل خشک که در امعا
شده میشود علاج ادویه مسهل و حقنه دیگر مغص بجهت کرم و حیات و حب القرع میشود
آن مذکور خواهد شد اگر خدا تعالی توفیق دهد فصل ششم در قولنج و انواع و اسباب
و علاجات آن و این مرضیست که در روده قولون بیشتر واقع میشود و بدشواری ...
بر آید و این قولنج حقیقی است و بعضی ذاتیست و بعضی عرضی اما ذاتی ... هفت نوع
قولنج که از بلغم غلیظ لزجی مختلط ثفل که مانع شود از خروج و روده اعور را پر ساخته
از آن قولون را پر سازد درد او در یکجا بود علامت او سردی اطراف و اسافل
ثابت و سقوط شهوت طعام و احساس درد مرتبه که گوئیا بجوالدوز سوراخ
روده او را و بسته شدن نفخ که مطلقا باد بیرون نیاید از جهت غلظ کیموس و نفخ
و میل بچیزهای ترش و شور و درد پشت و ساق از سبب امتلا و عضلات و عطش
حمره قاروره منظنه نشود که حرارتست جهت آنکه درد قولنج و عدم غذا قاروره را
مرسازد و گاهی مشتبه میشود درد قولنج بدرد مغص و فرق آنست که درد مغص
نوع و پیچش میشود در شکم در دزم بعد خاصه محلی که آب گرم میل نمایند و درد قولنج
بود و درد گرده از موضع تجاوز نمیکند و جای درد او اندکی و میل به پشت میدارد
قولنج منبسط و با کشش بسوی بالا و جانب راست بیشتر اوقات درد و درد عظیم
استدلال جسته اند بانکه بول در درد گرده ... آید در ریگ و لای در بول ادمی باشد
تر گیند در دل تسکین یابد بخلاف درد قولنج که او با طلاق طبیعت راحت نمیابد
با طلاق راحت نمیابد و گاهی مشتبه میشود قولنج بوجع و درد رحم و درد کبد

دارد که بجهت دیدان یعنی کرم معده واقع شود فرق میان اینها ظاهر است از درد ان عضو
دیگر از دیگر و سایر اعراض دلیل ارست که قولنج منتقل می کردد بفالج و بدرد مفاصل
و درد پشت بسبب ادویه محلل و لفنج بد ماده را بحرکت در آرد و بر یک شق بدن
می ریزد و حادث میکردد فالج یا بجانب پشت و بند ها می ریزد درد پشت و درد مفاصل
ظاهر میشود و گاهی منتقل میکردد بسوء التنفس و مالنخولیا و صرع و استسقاء بسبب حدوث سوء مزاج
کبد و قولنج از سنجه گفته اند میگذرد مثل علت و باک از بلدی به بلدی منتقل
میشود علاج گفت که اشتفه و حقنه شکم بسیار رود چرا که دواء مسهل مادام که سده و راه را
تنگ بیند بدن ممتلی و اخلاط و نیاد را مسهل از بالا برود و آرد و نیا بد منتقل
موجب الم و خطر عظیم بود **صفت** شافی که قولنج را بگشاید و درد پشت را تسکین دهد
بوره ارمنی جاوشیر مقل صابون زنجبیل نمک هندی سنداب تخم سپند محموده اجزا برابر
بگیرند و شافه سازند شافی دیگر تخم حنظل جزء مغز بادام دو جزء نرم کوفته شکر یا قند افزوده
شافه سازند مقدار چهار انگشت و بعضی گفته اند مقدار شش انگشت و هر وقت حاجت
باشد را بر دارند **صفت** حقنه که درین قولنج نفع کلی دارد زیره کرمانی و تخم کتان نیم کوفته
تخم حلبه و تخم معصفر نیم کوفته از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد ورق سنداب و
بابونه و لفاح نیم کوفته از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یک سی عدد بیخ
سوسن و گل خیرو خبازی از هر یک چهار مثقال تخم شبت و بادیان نیم کوفته از
هر یک ده مثقال برگ چغندر دسته سبوس گندم کفی در دو کاسه و نیم آب بجوشانند
تا ثلث بماند صاف نموده جاوشیر نیم درم چند بید ستر نمک هندی ده مثقال آب
قاشق شیر خشت تر ده مثقال با ترنجبین سه مثقال در آب ادویه حل ساخته
روغن بادام دو مثقال روغن زرد گاو پنج مثقال اضافه نموده هر بار هفت قاشق نیم گرم
نمایند و اگر ورم بعور نجر را بر طرف میزد و در حال آنست که پنج مثقال بوره با نمک
سنداب با آب برگ چغندر دو کرنب ماهوت مثقال روغن زرد گاو با چهار مثقال
روغن بادام آمیخته شیر گرم عمل نمایند و اگر یک قاشق آبکامه بدین اجزاء آمیخته

نمایند قولنج را فایده دارد حقنه معتدل آب برگ چغندر هفت قاشق روغن کنجد ...
روغن گل دو قاشق بوره دو مثقال آلکامه یک قاشق قرا مروت بهمه حل ...
عمل نمایند اگر قولنج قوی شود فایده دارد اگر غثیان شود این حب میل نمایند صبر مثقال
سکبینج شش درم حب سازند شربت [illegible] میل نمایند صفت حب دیگر قولنج را نفع دارد صبر بهمه حل
محموده مثقالی نمک درم مقل مثقالی افیون وگل سرخ درم حب نموده درمی تا دو درم
احتیاج نمایند و محموده دانگی در آب گرم آب یا در گلاب حل کرده نفع دارد و اگر
درد قوی بود و بیم هلاک بود فلونیا جهت تخدیر فایده دارد و زعفران دو مثقال
فلفل و بزرالبنج از هر یک چهار مثقال افیون سه مثقال سنبل و تخم کرفس از هر یک
درم زرنباد و درونج عقرب از هر یک نیم مثقال دارو را کوفته و بیخته تا سه وزن
عسل سازند شربت درم بود و یک نیم درم مناسب بود و معاجین که نفع کلی است
معجون شهریاران و معجون تمری و سفرجلی و مسیحا و اثناعشر که مذکور میگردد و فلفل دار فلفل
زنجبیل زیره سنداب خولنجان قرفه از هر یک ده درم [illegible] عسل صاف نموده
درم چنانچه رسم است [illegible] زند شربت نیم درم تا درمی میل نمایند صفت ضمادی که قولنج را
سازد شونیز و مویزج از هر یک قدری بگیرند نرم کوفته بزهره گاو آمیخته بر ناف طلا
سازند ضمادی دیگر شونیز و ترمس و حب الغار از هر یک برابر بگیرند و بزهره گاو بر ناف
طلا سازند و جاورس با تخم کرفس و زوان و حلبه گرم ساخته در خریطه گذارند و بر ناف
نهند و مالیدن شکم بروغن شبت و روغن خردل فایده دارد بتخصیص که بروغن فرفیون
و چند بید ستر یا اندکی فرفیون آمیخته نمایند و حمام فایده دارد و با آب نشستن در آبزن
که در وی کرنب و بابونه و بنفشه و قیصوم و شبت و سنداب جوشانیده باشند و آنچه
و کماد است بسیار [illegible] از آنکه طبیعت نرم شود پرهیز دارد و شربت ماء الاصول و عرق
بادیان و گلاب و شوربا بخود آب که از گوشت خروس پیر یا گوشت کبک و عصافیر
یا گوشت گوسفند جوان که در و دارچینی و زنجبیل و زیره و [illegible] بود و دینه باشد ساز
آلکامه و [illegible] فایده مند الیت و شیره سبوس که در وی حوائج [illegible] یا دو شونیز با

روغن زرد گاو و نفع دارد و حرکت بعد از طعام و سواری باعتدال و تقلیل غذا فائده دارد
آب خوردن و بدل آب ماء العسل **نوع دوم** در قولنج که از بادهای غلیظ که در طبقات
امعا بسته شده بجهت بسیار خوردن آب و آب سرد و بسیار بقول و فواکه مثل کمثری
و انگور و خیار و غیره واقع گردد علامت تقدم نفخ و قراقر و خوردن طعام که بسیار سرد
بود انتقال درد و ظاهر درد فوراً ساکن گردد و اگر دست بر و گذارند یا چیزی گرم بر شکم
نهند درد بیابد و آنچه با قراقر و انتقال درد بود بسلامت نزدیکتر بود از آنکه شکم ورم دارد و
علت رداءت و بدی قولنج و بدی سرد و سرد دست و پا از سبب شدت درد
و غشی و میل به باطن متمایل بود اگر منجر بفواق و کزاز و اختلاط عقل کشد این مهلکت علاج
و حقنه شکم را نرم سازند و در ریح قولنج در حقنه کاسرات ریاح اندازند و حقنه برین
ترتیب سازند سنا مکی از هر یک پنج مثقال بابونه و قنطوریون و شبت و بادیان
کوفته و تخم کرفس و سنداب از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یک
بیست عدد انجیر ده عدد خار خسک نیم کوفته و تخم معصفر نیم کوفته و انکوز مثقال
از هر یک چهار مثقال در دو کاسه آب بجوشانند و صاف نموده شیر خشت
ده مثقال و مغز فلوس ده مثقال و قرا قروت پنج مثقال و جاوشیر معالی و جند بیدستر
درم در آب ادویه حل ساخته روغن زیت یا روغن بادام از همه کدام باشد
مثقال و روغن زرد گاو پنج مثقال اضافه نموده هر بار حقنه فاتق نیم گرم عمل نمایند
درد باز نشکند و مزاج آنرا گرم سازد و حقنه که درد قولنج را تسکین دهد سنداب
مثقال و بزر البنج دو مثقال و جند بیدستر دانگی تا دو دانگ و افیون دانگی با سه
روغن زیت یا روغن زرد گاو در یک کاسه آب بجوشانند و صاف نموده
نوبت عمل نمایند **صفت** حمول که قولنج را نافع بود دار فلفل و سداب و زیره
و بوره از هر یک برابر نرم کوفته بعسل آمیخته با ماشوره مخروط مانند
نوبت در اندرون فرستند یا بر خرقه مالند و رشته بر و بسته در اندرون
نهند و بعد از لحظه رشته را بکشند تا خرقه بیرون آید صفت شیافی که در

تسکین دهد و جواب آورد و ماده را نضج دهد در روز چند مثقال سفوف غذا
مرو سکنجبین و افیون از هر یک برابر بگیرند و شیاف سازند و ضماد ابهل و کماد
بر طریقه که در نوع اول مذکور شده فایده دارد و گذاشتن محجمه با آتش بر
دارد و درد را تسکین میدهد و حبوب مسهل و حب سکبینج که در نوع اول مذکور
شده و معجون حب الغار و جوارش کمون و جوارش الخولنجان درین مرض فایده
دارد اگر با قولنج غشیان بود حب ایارج و معجون راحت و اگر درد صعب بود فلونیا مقدار
نخود یا پسته اختیار نمایند صفت مطبوخی که قولنج ریحی را فایده دارد و زیره کرمانی
کرویا و زنجبیل و انیسون و بادیان و تخم کرفس و انگور سقاقل و سعتر از هر یک
سه مثقال بجوشانند و صاف ساخته در و پانید و عسل حل نموده روغن بادام
ده درم انداخته میل نمایند و دبار را گرم میسازد اگر با این ادویه پوست
و پوست بیخ بادیان اضافه سازند شاید و حمام بر ناهار نفع دارد و ابزن
موجب فایده دارد صفت آن انیسون و زیره و شبت و سعتر و مرزنجوش و
ببید سعتر و بنفشه و بابونه بجوشانند و علیل را در آب گرم آن دارند و
آن در مثانه گاو کنند و بر ناف علیل نهند در محلی که گرم بود و در ناف
روغن شبت و سداب بمالند و اگر فرفیون و عاقرقرحا و قسط و بید
دو درم فرفیون درم و صواب آنست که درین علت اجتناب نمایند
کثرت طعام و خوردن آب و شیر درین مرض فایده دارد جهت آنکه
را باز بشکند و تشنگی هم آرد و گفته اند بهترین غذاها شوربای عصافیر یا
خروس پیر که در اندرون او انیسون و بادیان و شبت و نمک و فلفل
پر کرده باشد و بدل آب گفته اند اگر شراب رقیق سفید کهنه بقدر
بر ناهار اندک اندک مقدار شصت مثقال میل نمایند فایده دارد و یک
ماء اللحم یا اندک نان خشک شاید و غالیه اگر بر ناف گذارند فایده مند
دیگر قولنج ریحی از سودا که ریخته در امعا و موجب نفخ گشته علامت او

ونفخ شکم نیز درد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون **نوع** سیوم در قولنج که از ورم
...ور حادث گردد و تنگ سازد مکان و منع نماید خروج ثفل و باد را علامات او
تب و تشنگی و برآمدن رگها و حرکت آن و درد رگها و الم اعضا مثل جگر و کلیه و سپرز
...ن نه و اگر درد عظیم بود منفذ تنگ میسازد و حبس بول میشود و سرد در اطراف با...
...وزش درون علاج آنست که تعجیل نمایند در علاج این قسم اگر تاخیر نمایند منجر میشود
...بادس پس مناسب آنست که اگر خون فاسد باشد فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اگر حبس بول
...شربت هر روز از آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاهو و آب انار با مغز
...س که در روغن بادام شیرین اندکی آمیخته باشند و در قانون گفته که نیم پیاله از این
...ها که مذکور شده با ده درم مغز فلوس و دو درم روغن بادام دفع قولنج مینماید و حقنه
...ذکور شده در نوع اول فایده دارد و جلاب از بنفشه دو مثقال و عناب و سپستان
...ر یک بیست عدد بادیان و انیسون و تخم کرفس و گلسرخ از هر یک مثقالی در یک کاسه آب
...ند و بقند شیرین ساخته چند روز بنوشانند و اگر قبض بر طرف نشود در آب این ادویه
...ده مثقال شیرخشت و یک دانک محموده حل نموده میل نمایند و اگر بنادق و کرهها بیرون
...عاده نمایند عمل و ادرار را دبر و رم صندلین بگلاب آمیخته بر شکم نهند و بعد از آن
ضماد گذارند بنفشه گل خیرو و اکلیل الملک و بابونه با روغن بنفشه بادام طلا سازند
...بر روغن بادام نباشد روغن گل با کنجد یا روغن زرد گاو شاید آمیخته شیر گرم گذارند و اگر
...ل مرغ و گوشت گوسفند جوان در آب آن نخود آب سازند دیگر اگر قولنج از جهت
صفرا بود علامت او اندوه و سوزش و تشنگی و درد در موضع شکم و تلخی دهان علاج
...و شربت بنفشه و شربت گل مکرر و آب تمرهندی بقند آمیخته و گلقند و گلاب با
...دیان و باقی علاج ورم دمول دیگر ورم بلغمی زود تا در میباشد گاهی علامت او سستی
بلغمی علاج از حقنه و معجون شربید و این مطبوخ یک هفته تا دو هفته اختیار نمایند
پانزده عدد مویز منقی دانه بیرون کرده سه عدد و بنفشه سه مثقال بادیان نیم

کوفته دو مثقال انگور شفا سه مثقال تخم خیار و انیسون و تخم کرفس از هر یک
بجوشانند و بعد چهل مثقال ترنجبین آورند هر روز یک وثیق شربت ناشتی آن
یا پنج مثقال مغز فلوس و یک درم روغن بادام اختیار نمایند و این ضماد که از اکلیل
هفت مثقال و قیسوم چهار مثقال و شبت پنج مثقال نرم کوفته با چربی بط و
شستر طلا سازند دیگر ورم صلب که سبب قولنج ماده سودا بود علامت
ثقل و قلت درد و تشنگی علاج حقنه که از چربی مرغ و روغنها و ادویه
نفخ بود نشستن در آبزن و مطبوخ افتیمون و شوربا با چرب نوع چهارم
قولنج که از جهت گرمی زهره که روده را گرم سازد و آنچه درد باشد منتج کرده
مزوج کرده و علامت او تشنگی و خشکی دهان و سوزش بول و سستی و درد
کاهی علاج فصد اگر مانعی نباشد حقنه و شیاف بنفشه و کشکاب با آب تمر هندی
بخار یا اندک محموده که با آب مغز فلوس حل نموده باشند یا باب کاسنی و دانگی
صفت
میل نمایند و مطبوخ هلیله زرد و اگر بدین ادویه تسکین نیابد قرص بنفشه
بنفشه خشک ده درم تربد هفت درم محموده دو درم رب السوس سه درم کتیرا
مصطکی از هر یک درم قرص سازند یکی را با جلاب بنفشه اختیار نمایند و معجون بنفشه
معجون ضیا الشعیر بر این موجب تربد سفید مجوف پوست تراشیده بر روغن بادام چرب کرده
درم بنفشه خشک ده درم نمک هندی و رب السوس از هر یک سه درم بادیان و
و مصطکی از هر یک دو درم محموده مشوی بخود سه حل خیار شنبر پنجاه درم روغن
پانزده درم کوفته و بیخته بعسل کف مثقال آمیخته نمایند شربتی پنج مثقال
نمایند غذا ماش مقشر و اسفاناخ و تخم نیم کوفته با روغن بادام و اندک شکر و
و گوشت غند فائده دارد و حمام درآیند و غذاهای گرم و شربت بزوری میل نمایند
پنجم در قولنج التوائی و فتقی اما قولنج التوائی آنست که روده که در آخر روده
از موضع خود رفته و سبب او حرکت بادهاست که در روده باشد علامت صورت

آنست که چیزی گران برداشته باشند یا از جای جسته یا کشتی گرفته یا بجهت ضربه و
سقطه و غیره واقع شده و بر اثر آن قولنج شده و بیشتر این مرض کسی را که قولنج عادت
بوده علاجش آنست که علیل تکیه نماید بر فوق شکم و حاجره او بمالند تا روده هموار گردد
بر وضع طبیعی واگر اصلاح نیابد او را بر پشت تکیه دهند و چهار کس دست و پای او را
بگیرند و بر دارند تا پشت او دوتا شود و شکم او در قعر افتد و او را بدان شکل از یک
جانب بجنبانند تا روده او بموضع خود رود و شوربای چرب دهند و بمالند شکم و حاجره
از بالا بزیر برفق بمالند تا سیما بیرون و بعد ازان شوربای چرب دهند و چند قدم
گذارند که برفق رود و اما قولنج فتقی آنست که روده بیک جانب فرود آید و بر گاه
ران بر دیگر نهند بموضع خود رود علاجش او علاج فتق و روده را بموضع او برند و شیاف
و حقنه فائده دارد و شکم او را برفق بر روغن قسط بمالند و الا چهار کس دست و
پای او گرفته چنانکه مذکور شد بجنبانند و موضع فتق بجا خواهد آمد ان شاء الله تعالی
نوع ششم در قولنج که حادث گردد از ضعف روده قولون علامتش او آنکه براز بیرون
نیاید مگر باستعمال شیافه یا حقنه علاجش ایارج فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و بر بازد
جوز بوا و سنبل و اشنه و تخم کرفس با روغن بادام و معجون سنجرنیاد و مثرودیطوس
و روغن ناردین و روغن بابونه و سوسن بمالند و اندک شراب فائده کند و غذا
غذا اینها در قولنج نخود آب و اجتناب از چیزهای ترش و قابض و آب سرد نمایند
نوع هفتم در قولنج که حادث گردد از جهت آنکه حس روده باطل شده بسبب کثرت
استعمال چیزهای سرد از غذا و شربت و تناول مخدرات و از خارج مثل طلا یا علامت
او آنست که احساس فضله در شکم نیاید و درد قوی نبود و نفخ در شکم بود علاجش اسهال با
ایارج لوغاذیا و طبیخ سلیخه و معجون بلادر و سنجرنیاد و تریاق کبیر و اربعه و میبه و روغنها
بمالند و حقنه نفع کلی دارد و طلا بر شکم و حاجره گذارند و غذا شوربای عصافیر و کبوتر
سازند و شراب کهنه اندک گفته اند فایده دارد نوع هشتم در قولنج ثقلی و

ما داکرده را بتی عانده شود از چیزهای سرد بکار نزنند و شوربای چرب

ما حکم به بندند دادوهه قابض گذارند و علاج فتق

سبب این قولنج تغلیست که خشک شده و بمثل بندق گرد گشته یا از جهت
طعام یا از کمی طعام یا از گرمی روده یا از کثرت بول یا از جهت حرارت
هوا یا از جهت دیدان و کرم معده که رطوبات می‌خورد و ثقل خشک میشود
جهت آنکه سده است در رقیقتر که صفرا از مراره بروده میریزد علامت
ثقلی یا درد و ثقل والم بمرتبه گویا روده شق میکرد اما آنچه از سبب طعام شود
از طعام خشک مثل ذرة و جاورس و برنج و غیره علاج جلاب از بنفشه و سبستان
بادیان باده مثقال قند ۳ روز میلمایند و حب ایارج با یک مثقال صبر
آمیخته میل نمایند و اگر درد دائمی بود تخم کتان و تخم حلبه و تخم خبازی
مثقال بجوشانند و آب آنرا بمغز فلوس هفت مثقال حل نموده یا لقنه
احتیاز نمایند و شوربای گوشت مرغ فربه و حقنه فائده دارد و شافه از
نمک بسند و بنفشه و اندک محموده و شکر و فرا کردت سازند و شربت بنفشه و آب
در وا کثر جوشانیده باشند و بیش از طعام ۳ روز زرده تخم مرغ فائده است
جهت قلت طعام قولنج میشود علاج تقویت از ثقل و غذا با چرب و نخود آب و کلوخ
و کلاب دیگر از جهت گرمی روده قولنج عارض گردد علامت او شدت عطش و التهاب
در مراق و شکن بر از وپس ثقل علاج تقویت روده از ثقل و تبدیل مزاج باب فواکه
شربت بنفشه دو مثقال با آب لعاب اسبغول و شربت بزوری و سقف دو مثقال
چهار مثقال و بادیان مثقال و انگور شفا سه مثقال بجوشانند و آب ابزاکیده
مثقال و مغز فلوس هفت مثقال و روغن بادام درم میل نمایند و بعد از
تخم ریحان و قند و گلاب شربت میلمایند و غذا شوربای مرغ دیگر قولنج از جهت
امعا میشود علاج حقنه چرب لعابدار سازند دیگر بسبب کثرة بول که از جهت
ادویه و اغذیه مدر شده باشد علاج شربت بنفشه با تخم ریحان و اسبغول
کاکنج و صلابیر که در دو اکثر و مغز فلوس حل نموده باشند و غذا مرغ فربه سازند

نفعی بماند صاف نموده آبکامه و روغن زیت یا نفط سیاه آمیخته نموده عمل نمایند
و حنظل مشمع ۳ مثقال بجوشانند و در آب آن تریاق کبیر حل ساخته و قسط
شیخ از هر یک ۳ مثقال مخلوط کرده بر شکم طلا نمایند و سیاه دانه با آب برگ شفتالو
بر ناف گذارند و غذا مطبخه و قلیه با ادویه گرم و آبکامه و ترب و قیجین و کرویا
و بادام تلخ و جوز نفع دارد و نخود آب که شور بدرنی و آب کوکرد آب بگذرد
و اجتناب از غذاء که از و بلغم شود مثل شیر و پنیر و خطیر و غذا چرب غلیظ نمایند و
پیش از غذا آبکامه و همچنین فائده دارد **نوع** دوم دیدان عراض بعضی کرمها
که حب القرع میگویند و در روده غلاظ می باشد علامت او آنست او بسیار میل
طعام و بیرون آمدن او از سفل مثل دانه کدو و از علامات او آنست که در حمام
کرم در اید و صبر نمایند که بدن او گرم گرم شود و تشنگی بر و غالب گردد بالای ناف او
بلندی و چین کند گرم در ازست و اگر در زیر ناف معلوم شود نشو و بلندی کدو دانه
است علاج اخراج و قتل او بدار و ها که مذکور شد و ادویه که بجهت حب القرع
اختیار نمایند باید که قوی تر باشد بر بموجب برنگ کابلی ۳ مثقال در منه ترکی مثقال
حب النیل درم قنبیل نیم درم افتیمون درم همه را کوفته ۳ روز با شیر میل نمایند
و در وقت که ادویه بشیر خواهند اختیار نمود اول کباب را بخایند آن مقدار که
آب آن بگلو رود و بعد از ان دوا را میل نمایند و غذا ال رطب بخورند و آبکامه و بر
نهار نفع دارد **نوع سیوم** در کرم خورد شبیه برود که در سرکه و جبین می باشد
در روده مستقیم میشود علامت حکه و دغدغه در مقعد و بیرون آمدن با
سفل علاج حقنه و شافه و فتیله که روده را پاک سازد و این کرم صبیان را
بسیار واقع میشود و اگر مردم کلانرا بود دیر تنگ میشود و سزاوار آنست که زود دفع
نمایند که اگر دیر مانده شود علاج آن مشکل است روغن زیت یا روغن دانه زرد
یا روغن دانه شفتالو یا آب سنداب یا صبر با آب افسنتین با رب برگ شفتالو به پیه
ساخته در مقعد مالند و از جمله آنچه نفع دارد فتیله بزهره گاو با نفوط سیاه

بعد از ان پاره از پیچ بر شکم علیل گذارند
اگر ظاهر گردد

یا قطران آلوده بردارند و آب پودینه و آب برگ شفتالو یا طبیخ تخم حنظل در
مقعد بچکانند یا حقنه نمایند و اگر سیاه دانه و بابونه و ترمس بجوشانند و آب کامه
و نفط مخلوط نموده حقنه نمایند و شافه از قطران و تخم حنظل و سیاه دانه نرم کوفته
یا صبر با برگ فتیله آلوده ساخته بردارند و از جهت صبیان در مثانه تر کرده و سیاه
دانه نیم کوفته بردارند از غذاء رطب و غلیظ اجتناب نمایند باب
هژدهم در امراضی که عارض میشود در مقعد و اسباب و علامات و علاجات
آن و مشتملست بر چند فصل فصل اول در بواسیر و منقسم میشود بر دو نوع
نوع اول در بثرات و جوشش و زواید بعضی که بر سر رگهای مقعد بود و ظاهر
میگردد و این بثرات زواید بعضی آدمیان را در پشت و بعضی را در رحم و [illegible]
جوشش بهفت شکل میشود اول آنست که در سر ثؤلول شبیه بغنچه بود و حس نیش
نکند و اذیت نرساند دویم آنکه شاخها بسیار دارد و نام میگذارند نخلی [illegible]
باشد مدور رسان دانه انگور رومی نامند آنرا عنبی و چهارم مدور مشابه [illegible]
این قسم را بثنی خوانند پنجم صغیر و محکم مشابه عدس و نخود و نام میگذارند
ثؤلولی ششم میباشد دراز و صلب مشابه دانه خرما و این را تمری گویند هفتم
مشابه توت و مینامند این شکل را توتی و هر یک ازین اقسام میباشد یا
یعنی سوراخ دارد و از وی زرد آب میرود و درد اندک یا آنکه درد ندارد [illegible]
آنکه بی سوراخ بود که از حس و ترشح نماید و این زواید که بر سر مقعد است
میل بالا دارد یا آنکه بیرون و بلند از مقعد میل بزیر یا بداخل اندرون مقعد یا به بیرون
مقعد دارد و بدترین جمیع اقسام بواسیر نخلی است پس از ان بثنی بعد از ان [illegible]
بلند بود و سر او میل بزیر یا پس داشته باشد و گاهی حبس بول میشود و موجب [illegible]
شدید گردد و سبب او خون سودائی که از ادویه و اشربه و غذاهای گرم متولد شود
موجب صفراوی گشته خون را گرم سازد یا از اغذیه غلیظ مثل گوشت گاو و [illegible]
ماهی و بادنجان و عدس و کرنب و غیره خون متولد شود و از اسباب این مرض [illegible]

تا واز روغن آس و روغن آبی بویانخ که
آب هر دو تا روغن

قولنج بسبب گرمی هوا و تب در ریاضت و کثرت عرق میشود علاجش راحت و در
بدن موم روغن از زرد روغن گل با موم گداخته در بدن بچشانند تا آب برود و روغن
باقی ماند این روغن با موم گداخته در بدن مالند دیگر قولنج از جهت گرمی معده و گرده
دانه میباشد علاج آنست که یک درم درمنه ترکی و نیم درم حب النیل و دو درم و نیم زنگ
کابلی کوفته بخورند یا مویز کوفته اضافه نمایند و آب کامه بر نهار فایده دارد دیگر قولنج
بجهت انکه سده شده است در منفذی که صفرا از زهره برود ه می ریزد علامت او
او انکه براز سفید و نفخ در شکم ظاهر بود علامت یرقان علاجش شربت بزوری
و کشتراب ادویه مفتحه که مذکور شده در علاج یرقان و تحبیز و آب کامه فائده دارد تمام شد
انواع قولنج ذاتیه قولنج عرضی انواع است اول آنکه قولنج بمشارکت ورم
مثانه عارض شود علامت او امتناع بول و صلابت و الم در عانه علاج ورم
مثانه نمایند نوع دوم آنکه قولنج حادث گردد بمشارکت ورم گرده علامت او درد
در ظهر و احتباس بول و اگر مدت ... نمایند طبیب آنکه بول رقیق و درد در سوب
در یک ... نمایند ذکر کرده شده است فرق میان ورم گرده و میان قولنج دیگر
بمشارکت ورم کبد و طحال و حجاب قولنج دیگر بمشارکت عارض میشود علاج آن اورام
نمایند نوع سوم در قولنج که حادث گردد بمشارکت رحم علامت او احتباس حیض و
ورم حبل یعنی حامله نشود علاج ورم رحم نمایند و سیأتی ان شاء الله تعالی نوع چهارم
قولنج عرض ایلاوس است و معنی او رب ارحم و این بدترین قولنج است و اندک است که
از وی خلاصی شود خاصه وقتی که زبل قی کنند کسی قی نماید و بوی بد از حشاء او و ازید
... یابد خاصه او نیز نفس بد ظاهر باشد و این سده ایست که در روده دقاق واقع
شود و سبب او سوء مزاج گرم خشک با ماده یا ورم و ریح که منفذ سفلی را تنگ نموده در
طبقات امعا لیسته شده آن نفخ یا بنوا در امعا بسبب حرکت عنیف و از خوردن آب سرد
نیز وقتی میشود نماید و از جهت ادویه گرم طعام سرد قابض که در وی گمین بود کاهی قولنج

منفعل میکردد ایلاوس علامت او آنست که درد بالای ناف بعد از تناول
چیزی البته سیر دان نیاید و بجهت فائده بسیار نیاید و لازم اوست تهوع و قی
پس وقتی که عظیم شود الم زایل و داود وجب القرع و عرق بسیار تواتر
ذکر و عطش و بیخوابی و تهیج وجه سردی اطراف اگر بسبب صفرا شده حمی محرقه
و غلبه عطش و تلخی دهان و سر انداختن صفرا و اگر از جهت کثرت خون واقع شده
تب مطبقه و سرخی و امتلاء عروق و سرخی دهان و اگر بسبب بلغم و نفخ شده دهان
بی مزه باشد و تشنگی و اگر از جهت سم بارد یا از سوء مزاج گرم یا از جهت سودا واقع
گشته دهان ترش مزه و درد خفیف و اگر از سبب ورم بارد یا از سوء مزاج گرم
یا از جهت رطوبت یا از جهت التواء رودها عارض گشته قولنج ایلاوس علاج
حقنه است در جمیع انواع ایلاوس پیش از خوردن دوای مسهل بر این طریق که
مسهل و حقنه است باید نمود و اگر ورم حار بود فصد باسلیق نمایند بلکه صواب آنست
که در ابتدای این علت فصد نمایند و اگر ورم بود فصد واجبست و اگر ورم منفجر
شده درد بسیار است که ورم شود و از اعراض ایلاوس آنست که از جمیع بدن بوی
بد آید از جهت آنکه خلط بد در تمام بدن پراکنده شود و بسیار گاه در تمام بدن خلط
ردی منتشر گردد واجب میکردد فصد و ضماد بر موضع الم از ارد و ورق عنب
الثعلب و خطمی دال جو و بابونه و اکلیل الملک همه را بزم کوفته بروغن بنفشه
یا بادام یا روغن گل و مثلث طلا نمایند و انگور شفا ۳ مثقال کاکنج و لبلاب از
هر یک دو مثقال کوفته بخته در آب آن هفت مثقال مغز فلوس حل کرده با یک
روغن بادام ده درم قند اختیار نمایند و باقی علاج قولنج ورمی نمایند و اگر از
جهت ورم سودا واقع گشته این قولنج علاج کب سکنجبین و حب صبر و حب منتن و
شیافها که مذکور شده و ماء الاصول با روغن بید انجیر و بادیان منقع انیسون دار
در ورمی که از حرارت باشد معجون کمونی شربت نودینه و سیری که آهن تا بد

کرده باشند با اندک محموده یا صبر و معجون راحت بدین موجب مصطکی و قرنفل و زنجبیل
و دارفلفل و کبابه فلفل و جوزبوا از هر یک نیم مثقال محموده چهار مثقال بشربت آبی یا
قند یا عسل تا سه وزن ادویه سازند شربتی دو مثقال افشار نمایند و در آبزن
که در وی بابونه و اکلیل الملک و برگ کرنب و شبت و بنفشه و خطمی و بیخ سوسن
و سبوس جوش داده باشند درآیند اگر بسبب دوای غیر ملایم شده باشد قولنج علاجش شرب آب
شیر گرم با روغن کنجد یا روغن بادام تا آن وقت که قی آید فایده دارد و دوا یقی
بیرون آید پس از آن طبع را نرم سازند **فصل** ششم در دیدان یعنی کرمها
که بسبب رطوبت بلغمی که متعفن شده در امعا حادث میگردد و انواع او سه است
نوع اول کرمهای دراز که حیات می نامند و تولد او در روده دقاق می باشد و
یکی یا دو می شود علامت او ضعف نبض و سرد اطراف و سرفه خشک و گاهی درد
سرخی چشم گاهی و زرد در محل دیگر با کدورت لون و صریر اسنان در خواب و زردی
رنگ روی و بسیار آب دهان و خشکی لبها در صباح و سرعت جوع و قلت براز و خشکی
طبع و خلیدن روده و دغدغه در معده و انتفاخ بطن چنانچه در استسقا میشود
و احساس بحرکت او در محل گرسنگی و از حرکت او حالتی شبیه بصرع و سول حلق
و مکروه داشتن طعام و خواب پریشان علاج بیرون آوردن و کشتن او درین طریقه
که سه روز پیاپی شیر بز یک پیاله با شیر گاو و عسل نمایند و در روز چهارم برنگ کابلی
[illegible] دو مثقال و درمنه ترکی مثقالی و تمر دانه بیرون کرده دو عدد مغز جوز سه
مثقال نرم کوفته در محل خواب میل نمایند و اگر علیل خوردن دارو مکروه دارد حقنه
نمایند و این ضماد بر معده گذارند سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته طلا نمایند
و اگر عمل مکروه دارد ادویه قاتل زود بر شکم نهند مثل بادام تلخ و قنبیل و کبر و درمس
و کرنب سبز که طلا سازند دوای درمنه ترکی و صبر و قسط سیاه دانه از هر یک دو
مثقال نرم کوفته با برگ شفتالو بر ناف طلا سازند ضماد دیگر نمک طعام مشوی با گاو [illegible]

است سه مثقال درمنه ترکی و صبر و افسنتین و سداب از هر یک دو
مثقال سکبینه که کهنه و آب برگ شفتالو بر ناف طلا نمایند و ادویه که اگر حیات
زود مرده باشد از شکم بیرون آورد شیح ارمنی و بیرنگ کابلی و افتیمون و
تربد و غاریقون و اهلیل مجموع یا تنها با آب عسل یا الکامه و شربت سکنجبین با شیر
تازه و از جمله آنچه که بیمار امتحان کرده و بیرون می آرد روغن زیت است اتفاق
اگر مزاج گرم بود ادویه گرم مناسب نیست و ادویه سرد مثل آب کاسنی و
خرفه خوردن گشنیز و شاه توت و خرنوب با مثلث و گشنیز خشک سه روز
روز مثقالی بمثلث با شربت سکنجبین و خوردن آب برگ شفتالو و پوست درخت
توت و پوست درخت انار ترش را دو سه انزروت شد و آب انار املی
کرم معده را بکشد و گل مختوم با شراب گفته اند کرم معده را دفع نماید
روم ~~شیح قط وصرما میل نمایند~~ بعد از آن دوا اختیار نمایند افسنتین رومی
قط بیرنگ کابلی هلیله زرد و سیاه و آمله از هر یک سه مثقال ترمس و نخود سیاه
هر یک مثقالی تربد دو مثقال غاریقون چهار مثقال سرخس و نمک طبرزد هر یک سه
همه را نرم کوفته به وزن آن عسل آمیخته نمایند بعد از آنکه شربت سه مثقال اختیار
و بعد از خوردن دوا صبر نمایند تا گرسنه گردد صفت دواء مجرب درمنه ترکی و بیرنگ
از هر یک درمی بعد زیاده کوفته میل نمایند بعد از آنکه سه روز بیشتر شیر خورده
در شب تا سه اگر مقدار یک مثقال ایارج فیقرا اختیار نمایند و بعد از استفراغ چهار درم
نفع کلی دارد حقنه که نفع دارد مزاج گرم را پوست درخت توت و پوست درخت
انار ترش یک شبانه روز در آب گذارند و بعد از آن در تنور نهند تا پخته گردد صاف ساخته
برگ شفتالو برو آمیخته نموده دو قاشق بعد از آن عمل نمایند و اگر ازین آب صاف نمود
نمایند فائده دارد صفت حقنه که فایده دارد مرطوب مزاج را سیاه دانه ترمس بابونه
از هر یک پنج درم افسنتین رومی هفت درم همه را بجوشانند در یک کاسه آب تا

واگر چند روز انجیر خشک و
خرما میل نمایند

که بر سر جاء مقعد خصوصاً جائی که بر صاحب این علت نشستن باشد و استعمال صبر در آب بستان
و جلبه مستان موجب سوزش مقعد گشت و این مرض در بلاد گرم بیشتر در هوای
متعفن و از بسیار خوردن سیر و تمر و ماهی شور و فواکه میشود علامت او آنکه از
خون صفرا در مقعد آنست که با سوزش درد شدید و بالذع بود و علامت آنکه از
خون غلیظ است خلیدن و ثقل بیشتر بود و لذع اندکی علاج آنست که منع نمایند از غذاهای
غلیظ و شور و اگر خون غلبه بود فصد باسلیق نمایند بعد از آن مطبوخ هلیله اختیار
نمایند و بعد از استعمال هلیله پرورده و آمله و اطریفل مقلی بر موجب هلیله
کابلی و آمله و بلیله سیاه از هر یک ده درم مقل ازرق سه درم همه را با سه
وزن آن عسل با زند شربتی سه مثقال اختیار نمایند و اگر درد بود این مرهم
فائده دارد موم و چربی بط و روغن زرد گاو و سفیده ارزیز همه را مرهم ساخته
بر شفره گذارند مرهم دیگر که درد و ورم را تسکین دهد کندنا را بر روغن گاو یا روغن
جوز پخته نرم کوفته مرهم ساخته بر مقعد نهند دواء خوبتر مقل را بر روغن
گاو پخته بر مقعد گذارند درد را تسکین دهد تخم کندنا و پوست بیخ کبر و سیاه
دانه و سپند و کندر و راتینج و مقل اجزاء برابر بگیرند و نرم کوفته قرص سازند
یکی از آن بسوزند و بر دود آن سر شفره بدارند و اگر خواهند که ده کردد
و از ماده بیرون آید تا درد تسکین یابد در آب گرم دارند حلیل را و
روغن دانه زردآلو و شفتالو بمالند یا روغن کوهان شتر تا نرم گشته و فصد
صافن و مابض نمایند و بسیار گشت که بسبب این فصد خون روان میگردد و اگر
خون روان شود اندک پشم یا باب پیاز آلوده بر دارند یا زهره گاو یا آب
بخور مریم بر دارند بواسیر بگشاید و مجرب است صفت شافه تخم حنظل سه
درم مغز بادام چهار درم نرم کوفته شافه سازند و در پنج ساعت شافه
بر دارند بگشاید و بعد از آن بمطبوخ افتیمون پاک سازند و آب کندنا دو وقیه شیر
با دو درم روغن جوز فائده دارد و اگر خون که از بواسیر رود سیاه و غلیظ است

مغنیات بواسیر

سزاوار آنست که نه بندند مگر وقتی که افراط شود و رقیق گشود و رنگ علیل
زرد و ضعف در ساقها شود و از جهت درین وقت حبس آن در فتن
این چنین امراض سودائی مثل مالیخولیا و خفقان و درد سر ذکر کرده و درد
ورک و استسقا و موت فجاه و ذات الجنب و ذات الریه و خنق سیاه
وغیره دفع میشود باذن الله تعالی و قرص کنند باده درم مقل بوسیر سهم
ممسک بواسیر این موجب هلیله کابلی سه درم بر روغن گاو بریزند کهنه باده درم
مقل بوزن همه حب سازند باب کنند تا شربتی دو درم و معجون جنت الحدید
وشاف کهلی صفت آن کندر گلنار و مازو سرمه و شب یمانی و اقاقیا
وصمغ عربی اجزا برابر شاف نموده بردارند و در آبی که در مازو و دیو
انار و مورد و تخم گل و اقاقیا وغیره جوشانیده باشند در آنند و بر
سفره ریزند اگر خواهند که بواسیر خشک گردد و تنقیه شود روغن زیت
کهنه بمالند و کندر و مردارسنگ سیاوشان نرم کوفته بر وی پاشند و غذا نخود
آب چرب از گوشت مرغ و گوسفند زرده تخم مرغ و قلیه کنند تا درد روغن گاو
و روغن جوز و برگ جوز و برگ مورد و بادنجان و پوست بیخ کبر و درد شحم
حنظل و مقل و پوست انار و مازو و امثال اینها دود نمایند و خود را بر
دود آن دارند بدان طریقه که طغاری آن را سوراخ نمایند و در زیر آن
دود کرده بر بالای آن نشینند تا دود به بالا رود و از آنچه درد را تسکین
میدهد این ضماد است اکلیل الملک و خطمی و افیون و زعفران و تخم کتان
و زرده تخم مرغ و چربی مرغ و مقل و میعه و مغز ساق گاو و کدو بادام همه
را نرم کرده مرهم نمایند و علاج تمام بعضی گفته اند قطع است تا ضرورت نشود
نبرند که در بریدن خطر عظیم دارد و دواء حاد مثل دیگ بر دیگ و
و فلفل و زرنیخ سرخ و زرد از اینها گذارند تا ساقط نماید و اگر بواسیر
غایر بود مقعد را بگشایند و بخه تا ظاهر گردد بعد از آن علاج نمایند به کندر و

دیو روغن سیاه دشان دکبهر باوزعفران وسفیده ارزیر وافیون برابر بگیرند کوفته
بازرده تخم مرغ شیاف ساخته بروغن گل چرب نموده بردارند نوع دویم ریح
بواسیر غایر بود واین باد بر غلیظ است که حادث میگردد والم مثل درد قولنج گاهی
ناف برآید وگاهی نواحی کرده با قراقر وگاهی تا پشت وسر ودندانه بهلو و
نواحی جگر وگاهی موجب زحیر شود ونازل میگردد تا بار خصیه وقضیب علامت
او آنست که از خلط سوداء که بگرده میریزد ولسبب حرارت که در گرده است
بخار غلیظ در نواحی کرده حاصل میگردد علاج تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون وحب افتیمون
وخوردن کوارشها که کاسر ریح بود اجتناب از غذاکه وشیر با صفت حبی که باد
بواسیر را فائده دارد زرنباد ودرونج عقربی وهلیله سیاه وبلیله وشیطرج هندی
ونانخواه وفلفل ودار فلفل وتخم گندنا ومقل از هر یک برابر است دارانکی
همه را نرم کوفته بآب مویز وآب گندنا حب سازند شربت دو درم سفوفی
باد بواسیر را دفع نماید پوست بیخ کبر حرء سعتر بارسی لصف جزء نرم کوفته
شربت دو درم صفت حقنه آب شبت شصت درم آب گندنا ی درم
... وروغن کنجد وروغن حبة الخضرا از هر یک سه درم فانیذ بیست درم
همه را آمیخته بعد از آن عمل نمایند فصل دوم در بواسیر واین جراحتیست که حادث
میگردد در مقعد در نواحی روده علامت او آنکه سیلان چرک ودرد وزرد آب
...واین دو نوع است نوع اول که گداره بود علامت او آنست که باد وبخور
... کند بی اراده بیرون آید ومیل وانگشت بدرون درآید علاج او عسر گفته اند
... بدواء حاد که گوشت را فانی سازد وگوشت تازه برویند با دست کاری
... بند درین هردو علاج خطر است اولی آنست که مدت عمر تحمل نمایند اذاء آنرا
... دوم که غیر گداره بود علامت او بیرون نیاید ریم وباد ومیل در نیاید علاج او آنست
... بگذارند دارند از شیاف عرب قطره درچکانند صفت شیاف عرب صبر وکندر ...

وانزروت وخون سیاوشان وسرمه وشب یمانی وگلنار از هر یک برابر یا اندک
زنگار باز زند شب قطره هر روز بچکانند تا خشک شود وغذاء نیک خورند واز غذا
غلیظ اجتناب نمایند **فصل** سیوم در اورام مقعد واین چند نوعست **نوع**
اول در ورم گرم در مقعد بود علامت او درد والتهاب وتقطیر بول علاج
فصد باسلیق دست بعدها سرکه در وی تخم ریحان واسپغول بود قرص نعنع دارد در
اسفیداج وسفیده تخم مرغ با روغن گل بر وی نهند یا اکلیل الملک وخطمی سفید و
مقل وبرگ عنب الثعلب وبنفشه از هر یک برابر بگیرند وبر روغن گل وبیضه
تخم مرغ وآب کاسنی وآب حی العالم طلا سازند واگر ورم سخت بود
گل سرخ آب عنب الثعلب وروغن گل طلا نمایند وزبان گنجشک را گفته
بجوشانند وبا زرده تخم مرغ وروغن گل طلا سازند واگر ضعف طلاء طلا که بیرون
آمدن مقعد ودرد آن زایل کنند دهند برگ چغندر را نرم کوفته با روغن گل
بابونه حلبه آمیخته ضماد نهند بعد از آن حرارت تسکین یابد **نوع** دوم در
بلغمی علامت او سستی ورنگ او همرنگ بدن علاج فصد وقی مرهم محلل
کا ورم بود وچرک جمع شده باشد بشگافند واگر ورم صلب در مقعد عارض گردد
تحلیل با آنکه چربی بط ومرغ وزرده تخم مرغ وروغن گل وزفت واگر ورم بهبودی
شده مقل اضافه نمایند ودر پخته آب محلل در آیند در مرهم داخلیون با
یا مرهم باسلیقون با زرده تخم مرغ فایده دارد **فصل چهارم** در شقاق مقعد و
خشکست در سفره مقعد مثل شقاق که در دست وپا از جهت یبوست
میکنند واین انواع است **نوع** اول شقاق که از ورم گرم بود در مقعد شود
او درد وسوزش علاج فصد باسلیق یا صافن وما بض وحجامت بر قطن
از سفیده تخم مرغ وروغن گل ومرهم کافوری **صفت** آن موم سفید دو درم
روغن گل ده درم کافور نیم درم همه را نرم کوفته روغن را گرم ساخته موم
در وی گداخته بعد از آن ادویه آمیخته نمایند با سفیده تخم مرغ مرهم سازند

مرهم کافوری

مرهم مقل

داکرام کرم جمعه مرهم مقل نفع دارد صفت آن موم و روغن کنجد و پیه بط و
مغز ساق گاو و کوهان شتر و مقل برابر بگیرند مقل را بلعاب تخم کتان حل سازند
و باقی گداخته مخلوط سازند و مغز ساق گاو و باز تو مرهم سازند و روغن حنبز و دسوس
شفتالو و روغن دانه زرد آلو خصوصا وقتی که در و مقل گداخته باشند و اگر
علت سده بود ورق کرنب را کوفته با چربی گاو و مقل و کوهان گاو دود نمایند
نفع دارد و اگر در طبیعت یبوست بود شربت بنفشه و مغز فلوس تلیین نمایند

معجون مقل

صفت معجون مقل که طبع را نرم سازد و بواسیر را فایده دارد مقل ده مثقال
زیره ... مثقال مویز دانه بیرون کرده بیست مثقال شربت سه مثقال و غذا گوشت
و زرده تخمرغ نوع دوم در شقاق که حادث گردد در مقعد از مرور صفرا یا از
خون سوخته علامت او سوزش و گرمی مقعد علاج استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله
... نمایند صفت آن تمر هندی بیست مثقال عناب و آلو بخارا از هر
... عدد بنفشه ده مثقال نوشانند و پانزده مثقال از مغز فلوس در و حل
... اختیار نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب با تخم اسپغول و قند و شیر خرفه
... آب و مرهم بر سر شقاق گذارند نوع سیوم شقاق از جهت بواسیر و امتلاء
مقعد که از خون بود و از کثرت شکم رفتن میشود مرهم کافوری و مقل و روغن
... بمالند فصل پنجم در حکه مقعد و این چند نوع است نوع اول که از
کرم و کدو دانه شود و مذکور شده علاجات و علامات آن دیگر این
... که مقعد به بواسیر بود عارض میگردد علامت او سوزش علاج فصد باسلیق
... بر ما بین ورکین و اسهال بمطبوخ افتیمون و مالیدن روغن دانه زرد
... و مقل حل کرده باشند و فتیله از سماق و زوفا گرم ... ساعت بر
نوع دوم حکه که از جهت اخلاط بورقیه شود علاج تنقیه بدن از خلط و
... بر روغن گل و سرکه نفع دارد که حب الرمان یا روغن شفتالو

یا صبر بشراب آمیخته بموم و روغن گل یا روغن دانه زردالو طلا نمایند فـ[صل]
ششم در بیرون آمدن مقعد و این دو نوع است نوع اول که حادث گر[دد]
بسبب ورم و مذکور شده علامات آن علاج آن است که در اندرون اگر...
حلیل را در آب گرم و آبی که در وی مازو و گلنار و دشتاه بلوط و برگ مو...
بجم گل جوشانیده باشند استنجا نمایند و ثفل آنرا کوفته با مقل مرهم ک...
نمایند بر مقعد و این در وریه باشند اسفیداج رصاص و گلنار و مازو و...
و شب یمانی و اقاقیا از هر یک برابر نرم کوفته مثل غبار و بر مقعد باشند
اول بر روغن گل چرب سازند و محکم به بندند و در شرابی که در وی عدس و...
الثعلب و سماق جوشانیده باشند فائده دارد و اگر مزاج سرد بود...
و دشتاه بلوط و مرزنجوش و مازو و زیره در شراب کهنه تر سازند یک...
نموده در آن نشینند و در سرغزه روغن دانه زردآلو و شفتالو بمالند
عظیم بود و مقعد بیرون آمده باندرون نرود بنفشه و گل خیری و بابونه بجو[شانند]
در آب آنرا بر مقعد ریزند و موم روغن از روغن بابونه و شبت سازند
به پاشند نوع دوم استرخاء مقعد که بغیر ورم بود علامت او آنکه هرگاه...
نشیند اندرون رود علاج آن است که سر مقعد بر روغن گل بمالند بعد از آن...
گلنار و مازو و شب و سرمه و پوست انار و صدف سوخته و لحیة ال...
اقاقیا مثل غبار کوفته بر مقعد پاشند و محکم به بندند و در آبی که در و...
جوشانیده باشند در آیند و بر روغن قسط و بابونه که در وی فرفیون و...
ستر حل کرده عمل نمایند و اگر مقعد بیرون آمده و جراحت بود و زرد و را...
و سماق از هر یک دو مثقال نرم کوفته بر وی پاشند و بشراب بشویند و...
او بر نهند و به بندند و روغن شفتالو دایم بمالند در مقعد فصل هفت[م]
در بیرون آمدن خایه و شرح که ثفل و باد بغیر اراده بیرون آید و این دو نوع...
اول سبب آفتی که بعضله مقعد رسیده علامت او آنکه بعقب هر...

علاج با سور لغته واقع شود و الا علاج کفته اند **نوع** دوم استرخاء که حادث
شود از جهت سردی عضله مقعد علامت او آنست که اندک اندک عارض
شود در رطوبت و سردی مزاج بود علاج فالج نمایند و غذا گرم بکار برند و در آبزن
که در سنبل و قسط و مرو و مرزنجوش و جوشانیده باشند در آیند و بشویند **باب**
یازدهم در امراض کرده و مشتملست بر چند فصل **فصل** اول در سوء مزاج
گرم علامت او سرخی بول ... بر ماده در کرده سبب او ریاضت مفرط و ادویه گرم
علامت او سرخی بول یا زردی آن و بوی ناک و سرعت برخاستن بول
و درنا باشد بر حفظ بول و کم در موضع کرده و بر امتلاء بول روغن از جهت
... پرهیز کرده و تب گاهی و هرگاه حرارت غالب گردد علامت **فیا** نبطس
علاج آنست که لعابات و دوغ ترش و شربت صندل و نیلوفر و شیره خرفه
و اجتناب از غذاهای مدر مثل لحم حبارین و آب سرد و کافور را در سردی
... تاثیر عظیم است و ضمادی از اسبغول و آرد جو و آب کشنیز و اندک
سرکه و روغن گل و حقنه با آب خیار و آب بقلة الحمقا و عنب الثعلب و روغن
... غذا آش غوره و اسفاناخ و عدس **نوع** دوم در سوء مزاج سرد در
... سبب خوردن آب سرد و بسیار را شربه وادویه سرد میل نمودن
... علامت او بیاض بول و سفیدی رنگ روی و سردی در کمر و فرز جامع
... گلقند عسلی و گلاب و آب شیر گرم و فندق و پسته و حب الخضرا و بادام
... معجون کمونی و در غذاء گرم مثل روغن قسط و جوز که در و فرفیون حل کرده
... و اگر طبیعت قبض بود شربت ترنگبین و دواء المسک و مفرح فائده
... اسفیداج و گوشت کبوتر و عصافیر با ادویه گرم **نوع** پنجم در سوء
مزاج گرم که از غلبه صفرا و خون شود علامت غلبه خون ثقل و حرقه و حمرت
... پشت و درد گران علاج فصد باسلیق و اگر ماده صفرا بود علاج

او سوزش در زردی قاروره و تشنگی علاج اسهال صفرا و حقنه و شربت بنفشه
انار ربین شیر خشت و مغز فلوس دیگر سوء مزاج کرده از جهت بلغم میشود
او ثقل و سردی در پشت علاج قی و حب قوقایا و حقنه که در قولنج بار
شده و مالیدن روغن فرفیون وغیره و غذا نخود آب که از گوشت
عصافیر و کبوتر وغیره باد دیه گرم باشد فصل دوم در لاغری کرده سبب
لاغری کرده بسیاری جماع بود و خوردن چیزها و داروها که بول بسیار آرد علامت
آنست که کمرگاه و پشت سرد باشد و هرگاه پیه گرده کم شود جسم ضعیف
و درد سر و بول نتواند نگاه داشت علاج آنست که مغز فندق و پسته
و خشخاش کوفته ملتی بندوزان پیه بط پخته و بادام و زنجبیل
گشنیز و خولنجان نرم کوفته با گرده گوسفند و پیه بط و پیه مرغ سود
و حقنه از گوشت کبوتر بچه و روغن دنبه و پیه گرده سازند و غذا ها
و تخم مرغ نیم پخت و حلوا که لحم خشخاش و مغز تخم خیار و خربزه و غذا ها که
فربه سازد باید که مایل بخنکی باشد فصل سوم در ضعف گرده و علامت
آن سبب ضعیف گرده بسیاری جماع و پیاده رفتن و اسپ راندن فرزدن
و بر خاستن و نشستن در نخیها و مرضها علامت او آنکه بول غسالی بود مثل آب
گوشت تازه شسته باشند و گاه رطوبت غلیظ داشته باشد و اگر زمانی
رسوب کند و بر سر بول همچون کف دریا پدید آید علاج رگ باسلیق زنند
دارد بکار و ورزش ندهند که این علت هر دو بیماری بول مر آرد و سبب
ورلس میگردد و شربت لیمو و شربت فواکه و سیب و صندل و رب ابر
و قرص طباشیر و قرص گلنار فائده دارد ضمادی که بر گرده و پشت
گل سرخ صندل سفید خرنوب برگ مورد از هر یک سه درم پوست
و شاه بلوط و آرد جو و ثبت از هر یک چهار درم نرم کوفته با آب مورد

زابرب سیب آمیخته نمایند و برخرقه طلا کنند بر کرده و لپشت مالند واکر روز
...رد و نار پوسته و آب سیب و کل سرخ و خرنوب بجوشانند و در آب آن
...نشینند و قی کردن در جمیع امراض کرده نفع دارد و ذلو نیلی و مرو قاری شیر شتر
...نفع کلی دارد و کوشت کبک و تیهو و زرده تخم مرغ و کوشت کوسفند جوان
...تو آب و بریان و از میوها ابرو زعرور و حرفا و محمد بن ذکریا کفته که اکر
...اف ززرا بپزند و در آب آن اندک نمک برافکنند و نه روز بخورند همه
...عاریهای کرده را ببرد **فصل** چهارم در باد غلیظ که در نواحی کرده بود از آن
...دردی در پشت و در کرده باشند حاصل شود علامت در آنست که درد در
...اگر کاه میکردد علاج حقنه محلل و شربت بزوری و تخم بادیان و کبر بجوشانند و بعد
...یرین نموده مثل نمایند و روغن بمالند و از سنبل و قسط و مرو جوز سرو طلا سازند
فصل پنجم در درد کرده از بادی باشد دیکر بسبب ضعف کرده علاج تقویت کرده
...د دیکر بسبب قروح کرده و بجهت عصبات درد میشود علاج تواهد آمد و انبزن و
...دو باها تلیین و مسکن درد بکار برند **فصل** ششم در اورام کرده و انواع و اسباب
...ت و علاجات آن مقدمه در ورم کرده بجهت ضربه یا سقطه یا چیزی کران
...همیان یا بسبب حبس بول یا خون یا صفرا یا سودا یا بلغم و رم صلب ظاهر
...علاج ناصواب و این ورم در کرده یا مایل بغث و کوشت اوست یا در
...رک میان کرده و جکر است و یا در مجاری بول و رم میشود و کاهی دفع میکند طبیعت
...رخته است بکرده بفضاء شکم و دفع میکند ماده دبیله را با معا **نوع** اول
...شد و رم دموی در کرده علامت او درد دکران در پشت و حرارت و تب
...و بول رقیق بیرون آمدن او بدشواری و عظم نبض علاج فصد باسلیق یا
...اکر ورم دیر مانده شده رک مابض و شربت سفید عناب پنجاه عدد خشخاش
...پنج مثقال کشنیز خشک ده درم عدس مقشر صد درم بجوشانند و با دو
...نند بقوام آورند شربتی ده درم و اکر لشیره خرفه یا لشیره تخم خیار یا خیار بادرنک یا کل

۲ وسنداب وکل سرخ وآبنوس و پوست

نمایند شاید و وقت سحر تخم خیار و خرفه و مغز کدو تخم خربزه و تخم کاسنی و ح...
اجزا برابر برابر یکجا نرم کوفته برابر همه قند آمیخته هر روز دو مثقال خشک...
سفوف نمایند و بعد از ان شربت بنفشه با آب سرد میل نمایند و غذا...
سماق یا عدس و اگر قبض بود حقنه نمایند و ضماد از صندل و مامیثا و ا...
جو در اول گذارند و در آخر اکلیل الملک و خیرو و تخم حلبه و تخم کتان...
نموده طلا سازند **صفت** ضماد منضج آرد گندم پخته و آرد حلبه و برگ کر...
و بیخ سوسن کبود و خیرو و شبت و بابونه نرم کوفته بروغن کنجد و عسل...
طلا نمایند و جهت نضج این شربت سازند تخم کتان لف داده دو مثقال...
مثقال با آب عسل معلی نمایند و اگر الم باقی ماند جهت انکه تسکین شود...
کبوتر و غبار آسیا با آب پیاز آمیخته گذارند پس وقتی که چرک روان...
و در بول مده بود شربت خشخاش و بنفشه و شیره تخم خیارین با شیر خر...
کاکنج و گل ارمنی دهند **نوع** دوم در ورم صفرائی در گرده علامت او...
و شدت عطش و زردی بول و در آخر غلیظ و رسوب مثل سبوس علاج...
باسلیق و مطبوخ هلیله بر موجب هلیله زرد پنج مثقال تمر هندی پانزده...
عناب و سپستان و آلو بخارا از هر یک بیست عدد بنفشه دو مثقال تخم...
و تخم کاسنی نیم کوفته و انگور سقا از هر یک سه مثقال باده مثقال مغز...
و پانزده مثقال شیرخشت و روغن بادام در می در ده روز دو نوبت...
نمایند بعد از و شربت سکنجبین یا شربت بنفشه و شربت عناب و آب...
جو با مغز فلوس و روغن بادام و آب انارین و شیره تخم خیارین در در...
حقنه لینه که از لعابات گرفته باشند نمایند و بضماد های مذکور نرم سازند...
سیوم در ورم سرد که از بلغم بود در گرده علامت او ثقل محسوس در گرده...
گاه و تهیج وجه و چشم و بول و براز سفید در است تواند الستادم مثل...
لیسه ... و بیض نطل علاج ... و گلقند عسلی و شربت انجیر به مغز فلوس و عسل...

در آبزن که در وی بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی و شبت جوشانیده باشند در نشیند
و حقنه نمایند و اگر بول غلیظ بعد چند شب در محل خواب بگیرد رم ایارج فیقرا احتیاط
نمایند بعد از آن چهار دانگ آب گرم و اگر کفایت نکند این حب بسازند جو لی
دریره از هر یک نیم درم مصطکی درم صبر دو درم با آب بادرنجبویه یا گلاب حب
نمایند بدن را از رسوب و از ماده ورم پاک سازند و ضماد از بابونه و حب
الغار و مرزنجوش با آب بادرنجبویه گرم نمایند و غذا نخود آب از گوشت
طیور بریان کرده که در وی پودینه و کرفس و زیره باشد خورند نوع چهارم در
ورم صلب سودائی در گرده بسبب خطائی که علاج واقع شده علامت او ثقل
... که بود در بول و رقت آن بسبب سده و بسیاری است که عارض میگردد با
... علامت او ثقل و بسیاری است که پشت خم میماند و صاحب او دائما در پشت
... الت البتر علاج مطبوخ افتیمون و شربت بنفشه و خیار شنبر و حقنه فائده
... و اگر مانعی نباشد فصد باسلیق نمایند و اگر قوت ضعیف بعد آب پنیر
سکنجبین افتیمونی و اطریفل کبیر و ضماد بر پشت از تخم کتان و حلبه و بابونه
... و صبر و نمایند و کمک بشربت خشخاش و شربت معتدل و شربت
... دهند و روغن سر مرغ و روغن مغز قلم گاو با مقل حل کرده در آب
... مالند و غذا شیره سبوس با روغن بادام و اگر حرارت بسیار نبود مسکه و عسل و غذا
... قرص کاکنج با سفوف و بزور که مذکور شده و قلیه اسفاناخ فائده دارد فصل
... در قولنج کرده در قروح گرده سبب او تفرق اتصال مثل مرور خلط تیز خشن یا
عضو که جراحت شده یا آنکه سر رگ گشوده و خون روان گشته علامت او
... و گرده و خون و چرک با بول و فرق میان آنکه چرک از گرده است یا از
... آنست که اگر از اعضای بعید بود مختلط بول بوده اگر از گرده ... متمیز
... در ته قاروره و درد در ناحیت گرده تا از تو تا و گاهی درد تا کتف ... عاب
... و فرق میان آنکه جراحت در گوشت گرده است یا در پرده آن ... است

بود درد قوی و سوزش و اگر جراحت در کوشت کرده بود درد کمتر و سوزش اندک

و فرق میان قروح کرده و مثانه آنست که در قروح کرده سیلان بول الغیر عسرت

و قشور را وسنخ بود و در قروح مثانه قروح قشور سفید و عسرت بول لازم اگر

علاج فصد باسلیق از جانب الم و اگر در هر دو جانب الم بود فصد از هر د

دلبت نمایند و تنقیه قرحه بدین مطبوخ نمایند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ باد

بجوشانند و بعد از آن میل نمایند و این سفوف فائده دارد تخم کرفس و بادیان و

و زردک از هر یک دو درم کندر چهار درم شربت دو درم با پنج درم آب

غذا کوشت کبک و تیهو و عصافیر و اگر تپ بود شیره تخم خیارین و تخم کد

عسل کوفته یا بمثلث یا اندک تخم کرفس نفع دارد و اگر چرک بسته کردد

از انقاد را بزن که از خار خسک و بابونه و پر سیاوشان و چبار ... باشد

و اگر درد قوی بود در سفوف جهت تخدیر بزر البنج و تفاح و افیون آمیخ

و در ابزن پوست خشخاش اضافه نمایند در احلیل شافه نمایند ابیض که

مذکور شده بشیر عورت سوده چکانند و دایم روغن کل بمالند و اگر احتیاج

باستفراغ قی و حقنه و شیاف فائده دارد و لیکن این و شیر اسپ قرحه

میازد و مسکن درد کفته اند با دواء موافق اگر میل نمایند ماده خ ادلیر و الشب بو

با دویه مدمله مر قروح را ببعض مغریات مثل کتیره و صمغ عربی دن ... و

مثل شیره خیارین و اقراص که قرحه را انبک نماید مثل قرص کاکنج بر ... کلی

و صمغ عربی و کندر و خوق سیاوشان و تخم خشخاش و مغز بادام و رب سوس

و کتیره از هر یک دو درم تخم کرفس و افیون از هر یک دو درم شربت یک قره

با شربت بنفشه **فصل هشتم** در جرب کرده و بثور آن اسباب و ... السنه

... که خون را اکر نماید یا مواد صفرا و بلغم شور میل نموده باشند علامت

... کرده ... درد و سوزش بود و اگر در مجاری بول بود در محل آمدن درد

... از آمدن تسکین درد ... تعجیل نمایند در علاج او بنرود ... شور و اگر

قرص کاکنج

نمایند بدشواری علاج پذیرد علامت جرب گرده سیلان لعاب غلیظ و درد عظیم
داغ جرب در مجاری قضیب بود چنانکه در اصل قضیب و خایه و کش ران
علاج فصد باسلیق یا حجامت بر موضع کرده حقنه دقیق در هر سه روز نمایند
و بعد از قی شربت از گلاب سازند و در احلیل شیاف بروغن بادام چرب کنند
و نخود آب چرب و آش سماق و غوره و بنادق بزور با گل ارمنی و در آب چشمه
شور و گوگرد آب در آیند و اندک میل نمایند و آب آهن داغ فایده دارد فصل
در ذیابیطس علامت این مرض آنست که آب را چنانچه بیاشامند در
زمان اندک بیرون آید و نسبت این مرض بمشروب نسبت زلق الامعاست
بمعده که هر طعام که میل نماید معده بهمان دستور از خود دفع نماید و این مرض
دو نوع است نوع اول که از سوء مزاج گرم گرده میکشد آب از جگر و جگر از ما
ساریقا و معده آب میخواهد و تشنگی بدان سبب غالب میشود و این کشیدن آب
که اندامها از یک دیگر میکشند بلغت یونان ذیابیطس گویند یعنی دولاب
این علت کاهش تن و گداز ریش تولد کند علامت ادرار بول دایم بی
رنگ شبیه باب علاج فصد باسلیق اگر ماده گرم بود و سکنجبین و شربت
آب انار و غوره و قرص طباشیر و قرص کافور و شیره تخم خیار ریز یا اسبغول
آب ... و شیر و خرفه و اقراص ذیابیطس بر این موجب طباشیر رب سوس تخم
از هر یک یک مثقال تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی کوفته به آب انار
یا به آب خرفه ... زنند هر یک مقدار مثقالی و یکی را با شربت بنفشه یا
خیار ... نمایند و ضماد از صندل و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو بر سینه و جگر
بگذارند و خرفه بگلاب سرد آمیخته یا اقاقیا بر کرده نهند و سفوف
... این است جمع ... گل ارمنی گلنار از هر یک دو مثقال سماق یک مثقال
و کتیرا و تخم کاهو و خرفه و صندل سفید از هر یک مثقال شربتی دو درم
... با گلاب یا شربت لیمو و غذا آش سماق یا از آب غوره

با انار و چیزهای سرد قابض سازند نوع دوم ذیابیطس که بسبب برودت که مستو
شده بر بدن یا بر گرده از جهت خوردن آب سرد و غیره علامت او عدم
و تشنگی علاج سفته بدن بحقنه لینه و قی و گلقند عسلی و گلاب و آب شیر گر
و روغنهای گرم در گرده و پشت مالیدن و در آب چشمه گوگرد و آب در آمد
و معجونهای گرم مثل مثرودیطوس و ماسک البول صفت آن کندر
بلوط سعد خاولنجان قرفه از هر یک برابر بگیرند و بعسل آمیخته نموده شربتی
دو مثقال غذا گوشت عصافیر و مطنجنه و قلیه خشک از گوشت طیور فصل
دهم در بول الدم و این چند نوع است نوع اول که از کثرت دم و
شدن رگ و گشاده شدن رگ بجهت ضربه و صدمه یا چیز بر دارند و ا
گردد علامت او امتلاء عروق و بیرون آمدن او دفعه خون بسیار علاج
فصد و شربت انجبار و ضماد از گل ارمنی و صبر و حضض و اقاقیا و مرد
و قرص نفع کلی دارد و قرص کهربا پنج درم صمغ عربی جوز و گلنار و لحیة التیس
یک دو درم و نیم کندر رسته درم تخم کرفس و افیون از هر یک درم
سازند هر یک مقدار مثقالی و یکی اختیار نمایند و در احلیل آب مورد
گلاب و لعاب اسبغول چکانند و شاخ گاو گوزن سوخته با شیره خرفه
در احلیل چکانند فایده میدهد نوع دوم در بول الدم که از کثرت جماع
کثرت رطوبت یا بسبب یبوست که از ضعف خون روان گردد علامت
آنکه باد درد رحم اگر مثانه بود و اگر خون از گرده بود بسیار آید و گاهی مثل قطعه
جگر و الم در سر و مثانه پهلو و پشت و اگر خون از مجاری بول آید اندک آید و الم
دکش رانیز بود علاج فصد باسلیق از هر دو دست و منع از غذاهای غلیظ
ادویه مدر و غذا آش سماق یا انار و غوره و بایه زرده تخم مرغ دیگر خون
بول بسته میشود علامت او عسر البول و احساس ثقل در مثانه بول
مایه خرگوش با آب تخم یا مثقالی از غاریقون یا مثقالی از مر با آب گرم

یا سکنجبین بزوری و یکمثقال کرد یا با آب کرفش و حب بلسان دو درم با آب
کرم و شربت سکنجبین بر دوام مجاری بول را پاک میسازد و حقنه از کلمه و
دیاچه و اندک بادیان و صمغ عربی و کل ارمنی نمایند و بر کرده اقاقیا و کلنار و سماق
نهند و شیر تازه خورند و در کرده روغن سوسن و یا سمین مالند **فصل** یازدهم در
حصاة کرده سبب فاعلی سنگ کرده حرارت خارج از اعتدال است و مادی سنگ کرده
خلط لزج میشود اگر ماده کم بود ریگ کرده و اگر بسیار بود سنگ کرده و علامت سنگ
کرده گرانی پشت و قطن و چنان نماید که چیزی آمیخته است خاصه اگر در رو تکیه کند و گاه
امعا از ثقل ممتلی گردد در موضع کرده درد پدید آید و صفای بول و رسوب او سرخی
و زردی مانند ریگ بود سنگ کرده را و در خصیه که جانب کرده بود دردی پیدا شود و
حذر و درد سنگ کرده بدرد قولنج مشابه شود و فرق آنست که درد قولنج منبسط
گردد بسوی بالا و زیر و راست میل کند و درد کرده بر یک جای لازم بود بجانب
پشت اندکی مایل و صاحب قولنج بر خلاء معده خفت یابد و صاحب کرده شدت
بیشتر آنکس که طفل شیر او میل مینماید اگر صفرائی بود احتراق طفل را گرم میسازد
سنگ کرده پیدا میشود و اگر بلغم غلیظ بود بول منعقد میگردد بحرارت کرده سنگ
حصات ظاهر میگردد علاج تنقیه بدن بقی و اسهال و اگر خون غالب بود فصد نمایند
و حرارت بسیار بود مسهل قوی ندهند و طبع را نرم دارند تا ماده میل بهروده
و حمام و آب زن نفع دارد و آب سرد در میان طعام و بر نهار احیانا نافع
سنگ کرده میکند و بر بستر ابریشم خواب نروند که کرده را گرم میسازند و بلکه
بستر کتان آسایش نمایند و چیزهای مدر گرم مثل تخم کرفش و بادیان و انیسون
[illegible] و شونیز و مدر سرد مثل تخم خیارین و خشک هندوانه و خربزه و مدر
[illegible] مثل برسیاوشان و فوه که روناس گویند و خربزه لیس بحب [illegible] مریض
[illegible] دانند دهند و چون از آبزن بیرون آید روغن شبت [illegible] در

مجاری و مواضع مالند و کویند که از بلندی بزیر آید اکر حصات بیرون آید فیها
و اکر در مجاری بماند بلعابهای حقنه نمایند و محجمه بر موضعی که زیر آن باشد کذارند
یا مج کشیده شود و روغن بادام و فلوس خیار شنبر هفت مثقال دهند و لعاب
در روغنها در وچکانند و دست بمالند تا بیرون آید و اکر درد غلبه کند برشیافها
دهند و از اشربه سکنجبین که از سرکه کبر باشد و آب ترب و شراب ابیض و
طبیخ خط لطیف خلوع بسیار از حصات و دشواری بول خلاص داده صفت
طبیخ خطاطیف آنست که او را پاک سازند و در دیک اندازند و بر روغن بادام
پخته سازند و آب کرفس بر وی ریزند و کشنیز و دارچینی و خولنجان بر وی
ریزند بعد از هفته بدن فایده کلی دارد و آنچه در معاجین و اقراص که سنک
را ریزند میلنمایند و تریاقات درین مرض نفع دارد **باب بیستم** در امراض
مثانه و مشتملست بر چند فصل **فصل** اول در اورام مثانه و این چند
نوعست **نوع اول** که حادث کردد از خون یا ضربه و سقطه یا حصات
ایکرده و آمدن مثانه و موجب الم او کشتن علامت او درد شدید و تپ
و تشنکی و سردی اطراف و نفخ عانه و اکر ورم عظیم بود حبس بول قطره قطره
و اکر بول در مدت یکهفته منفجر نکردد مهلکست علاج فصد باسلیق
قوت و اکر ورم تجاوز نماید از ابتدا رکب مابض کشایند و ضماد ملین یا رادع
کذارند چرا که عضو عصبانی است استغذانه یا صوف بر روغن بنفشه کرم کذارند
بعد و کل خیرو و بابونه و آرد جو و عنب الثعلب و بعد از یک هفته تخم کتان و آرد
بهم طلا سازند و ضماد بشلغم پخته یا چند بید سته و زوفاء خشک بموم روغن
آمیخته نمایند و آبزن که در و حلبه کتان و بابونه و اذخر و سعد و سنبل جوشانیده
باشند و بعد از فصد آب عنب الثعلب که در و مغز فلوس حل نموده باشند و حقنه
فایده دارد و در مجری قضیب لعاب اسغول بشیر عورت چکانند و آب کن

و بر آرد و انتفاخ خاصره و عانه و
اکر ورم عظیم نبود بیرون آمدن بول

با نیز فلوس تسکین درد میدهد و ماده را نضج میدهد و مثانه را دایم بروغن بنفشه
با اندک روغن بابونه بمالند و شیره تخم خیارین و خرفه بشربت بنفشه و غذا گوشت مرغ
و ماش مقشر و اسفاناخ خورند نوع دوم در ورم مثانه که از ماده صفرا حادث گردد
و علامت او درد شدید و عطش و تپ علاج فصد و حقنه لینه و ضماد از روادع در
ابتدا مثل ~~حی العالم~~ آب انگور شفا و تراشه کدو و آب کاسنی و آب حی العالم و
صندلین و مامیثا و بعد از آن محلل از بابونه و اکلیل الملک و غیره اضافه سازند و اگر
درد قوی بود محذر را استعمال نمایند از کاهو و از افیون با دانگی و زعفران نیم دانگ
بروغن بادام طلا نمایند یا خرقه آلوده بر دارند و اگر بول محتبس بود آب تخم خیارین
و آب کدو و هندوانه و تخم خرفه نرم کوفته یکمثقال سفوف فایده مند است و قرص خشخاش
با شربت بنفشه و باقی علاج آنست که در نوع اول مذکور شده نوع سیوم در ورم مثانه
حادث گردد از ماده بلغم بیرون آمدن بول و ضعف در ساقها علاج قی و حقنه حاده
و نشستن در آبی که در وی مرزنجوش و تمام و بابونه و ورق غار و غیره جوشانیده باشند
و شربت بزوری و مدرات با آب عسل و ضماد نیز کنند و اگر بدشواری بول بیرون آید تخم
خرفه با مغز تخم خربزه و تخم سویا و قند ~~امعدار~~ مقدار مثقالی هر روز سفوف سازند و بعد از آن
شربت سکنجبین یا جلاب نبات و با آب شیر گرم میل نمایند و در مجری قضیب روغن داخل
کنند و غذا مرغ بریان خورند نوع چهارم در ورم صلب در مثانه علامت او
دشوار بیرون آمدن بول و بیرون علاج شربت بزوری و مدرات و پرسیاوشان
و فلوس با روغن بادام و آبزن فایده دارد و ضماد بر کرده گذارند چنانچه در ورم
کرده مذکور شد نوع پنجم در انتفاخ مثانه و این مشابه ورم است هر چند که ورم
و حدوث از باد که متولد از رطوبت بود علاج بشربت ماء الاصول با اندک روغن
و پرهیز و اجتناب از آنچه ریاح متولد گرداند و ناف و عانه را بروغن سوسن یا روغن
بابونه که در وی چند بید ستر و حلتیت و مشک و غالیه حل کرده باشند والله

ازو ورم رطب بود علامت او ثقل در مثانه
و بول دشواری

و آب سنداب با نمک نیز بمالند و ضماد از سنداب و پودینه و شبت و چند...
سته سازند و پوست خربزه خشک اگر بول بدشوار آید اندکی نرم کوبیده بعضی نفع دارد...
و در آبزن در آیند و اگر رطوبت غالب بعضی مقویات فایده دارد و از تریاق و...
و مشرودیطوس و انجیر میلینایند **فصل** دوم در قروح مثانه سبب او ریح...
جراحت از خلط مراری یا اماسی پخته شود و ریم بیرون آید بجهت سنگ ریزه...
مثانه ببرد و گذارند در ریش کرده علامت او سوزش بول و بیرون آمدن چرک...
مثل سبوس علاج شربت بنفشه و قرص کاکنج یا شربت خشخاش و اجتناب از...
از مدرات ولات نیز شور و بسیار ترش و شیرین و از حرکات قوی و غذا انگو...
و شیر فایده دارد و در امراض آلات بول خصوصاً نیز اسپیب و آب ع...
و از ادویه مدره میل نمایند و در احلیل چکانند و اگر ریم بسیار بود خاکستر...
انجیر یا خاکستر شاه بلوط یا درمنه ترکی در آب حل کرده بندند و یک شبانه روز بگذارند و صا...
از آب آن قطره در احلیل چکانند و اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت با روغن باد...
و روغن گل فایده دارد و اسبغول به روغن گل و شیر حمار و شیر بز و تمیز نفع دار...
حب الآس و آب غوره بماء اللحم در آب گشنیز میلینمایند و شیاف ابیض در احـ...
چکانند **فصل سیوم** در جرب مثانه علامت او سوزش بول و درد قوی...
در سوب مثل سبوس و لاغر بدن و گاهی بول رطوبت مثل لعاب و گاهی خون علاج شربت...
العسل و آب کشک جو و فصد باسلیق و حجامت بر پشت و چهار بیند شیره و...
خیارین با شربت خشخاس و بنفشه و بنادق و بزوری بجلاب و در احلیل لعاب بهـ...
و شیر عورت و روغن بادام و روغن نیلوفر و شیاف ابیض چکانند و گاهی قی نمایند و آب...
و شیر و تخم خیار نیز و طبیخ حلبه بعسل و مثلث فایده دارد و غذا اماچه و نخود آب چر...
هریسه بگوشت مرغ و تخم مرغ نیم پخت و برنج بشیر و شکر و مرغ و کشک گندم و روغن باد...
و مغز بادام نفع دارد **فصل** چهارم در بسته شدن خون در مثانه بسبب ضربه یا سقوط...

وغیره علامت او سردی اطراف و ضعف نبض و عرق سرد و غشی علاج شربت سکنجبین بزوری
یا آب علی و یا خاکستر چوب انجیر و پنیرمایه خرگوش مقدار دانکی با آب شبت و خشک بجوشانند
یا با آب نخود سیاه یا خاکستر چوب رز یا خاکستر چوب انجیر و بدل آب سرشته سکنجبین بزوری با آب آمیخته
دهند و بعد از طعام آب ساده و آب ترب و پودینه هر دو بجوشانند و در آب آن در آیند و در حمام
زمان طویل توقف نمایند تا عرق بسیار آید و مثانه را بر روغن بابونه و روغن ترب و شبت و
غیره چرب سازند و ابزنی که در وی سداب جوشانیده باشند شیر گرم بر مثانه ریزند و غذا نخود آب
نخود سیاه دارچینی در آب مرغ و مدرات و ادویه که سنگ مثانه بیرون آرد مستعمل نمایند **فصل**
پنجم از مثانه در درد مثانه چند نوع است **نوع** اول که از سبب ریاح مثانه شود بجهت
خوردن غذاهای بادناک علامت او درد مثانه علاج شربت بزوری و سکنجبین بزوری و شربت ماء
الاصول بر روغن بید انجیر در مثانه روغن سداب که در وی فرفیون و جند بیدستر حل کرده باشند بمالند
و در احلیل چکانند و ضماد از سداب و پودینه و شبت و خبازی و غیره سازند و غذا گوشت
تیهو یا گوشت گوسفند مطبخ سازند و شراب کهنه گفته اند و مثلث فایده دارد و درد مثانه
بجهت ورم او می باشد و از جهت قروح آن و از سبب جرب مثانه درد می باشد دیگر
در مثانه بطریق بحران که بول را از راه مثانه میراند علاج آنست که بر مدرات امداد
کنند **نوع** دوم در درد مثانه که از سوء مزاج گرم بود علامت او درد در موضع مثانه و تشنگی
و ریختن بول مجاری را در زرد آن علاج شیره خرفه و شیره از تخم خیارین و شربت خشخاش و
... بزوری بدون شربتها و آب کدو و شربت سکنجبین فایده دارد و ضماد سرد از آب حی العالم
عنب الثعلب شفا و در ابزنی که در وی بنفشه و نیلوفر و تخم خیر و عنب الثعلب جوشانیده باشند در آیند
بر مثانه روغن بنفشه و نیلوفر و کدو مالند و در احلیل چکانند و غذا قلیه اسفاناخ و زرده
یا گوشت مرغ با آب انار یا قلیه خیار و از غذاهای گرم اجتناب نمایند **نوع** سیوم از الم مثانه
بجهت سردی شود سبب آن خوردن اشربه و ادویه سرد و غیره بود علامت او سفیدی بول
... کنند علاج اطریفل صغیر و تریاق و خوردن مدرات انجیر و مویز فایده دارد و روغن سوسن

و روغن نرکس و فرفیون در مثانه مالند و آب شیر کرم ریختن بر مثانه و در آبزن د
که در و بابونه و قیصوم و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه جوشانیده باشند و غذا کد
و مطبخه و کوشت کبوتر میلنمایند فصل ششم در سنک مثانه در سنک و ریک مثانه
علتیست که بیشتر کودکانرا افتد از طفلی تا هنکام بلوغ و مردم فربه را در کرده افتد آدمی لاغر را د
واقع کردد و عورات را کمتر در سنک مثانه افتد و سبب تولد سنک در جلد
طعام غلیظ تولد کنند علامت او آنکه بول سفید و رقیق و صافی بود و رسوب خاکستر کون یا سفید
کرده زرد یا سرخ و جهت فرق اینست که هرگاه درد در کرده و پیغوله ران بود پس ساکن
مثانه آن بود که سنک بمثانه فرود آید و سنک مثانه درد نکند مکر آنکه در دهنه مثانه
و بول را باز دارد و خداوند مثانه علاج سنک کرده نمایند اینجا ادویه قوی بکار آرند مثل
و مثرودیطوس و معجون مفتت که سنک و ریک از مثانه ریزد صفت روغن عقرب که
در عانه مالند و در احلیل چکانند و در مقعد بر دارند زراوند مدحرج و جنطیانا و سعد
کبر از هر یک اوقیه بکیرند کوفته یک رطل روغن بادام تلخ بر و ریخته و یک هفته در آفتا
پس صاف نمایند بعد از ان استعمال نمایند و اکر سنک کوهی بر عانه کشته در حمام نفع کلی کند از
او خشک نموده میلنمایند و خاکستر عقرب مقدار نیم دانک تا بیک دانک با آب را س
آب صفت آن پر سیاوشان سه درم بجوشانند و با آب آن اختیار نمایند صفت خاک
که سنک بریزاند عقرب را در دیک آهن سر پوشیده در تنوری که بسیار کرم بنود شب
کذارند بعد از ان بیرون آرند و بکار برند و زجاج سوخته مقدار دو دانک نفع کند
و اکر زجاج سوخته یا کندش دو درم و ذراریح نیم درم بشراب یا آب ترب میلنمایند و
و سیاه دانه از هر یک درمی بعسل یا با آب ترب یا آب کرم فایده دارد و اکر سردی غالب بود
را حقنه بر روغن ناردین یا نفط سفید یا آب سداب یا روغن عقرب و آب بادیان
نمایند حبی که سنک و ریک از مثانه بریزاند حب بلسان و تخم ترب و پوست بیخ کبر
تلخ و حب الغار و ازخر و سعد و کنبل و قردمانا و اشق و مر و سکنج و مغز تخم خربزه و بقل

طفل

فلفل و سلیخه و صندل و زرآوند مدحرج و صبطیا تا و اسارون و انکیر اجزاء برابر
[illegible] روغن بلسان یا روغن بنفشه حب سازند شربتی درم بود و بیند
این شربت نفع دارد تخم کرفس و بادیان و پرسیاوشان را بجوشانند و
بعد مسل نمایند و آب خنک و صمغ بادام [illegible] و حجر الیهود باب بادیان و آب ترب
و آب کرفس و آب نخود سیاه یا [illegible] بود بسی فائده دارد و باقی علاج
حصات کلی جویند **فصل** هفتم در سوزش بول و این چند دو نوع است
نوع اول سوزش بول که بسبب گزیدن یا بجهت جراحت سنگ مثانه شود
علاج او آنست که مذکور شده **نوع** دوم سوزش بول که بسبب حدت و بورقیه [illegible]
[illegible] علامت او گرمی مزاج و قاروره رنگین بود و استعمال ادویه و اغذیه گرم علاج
اگر بول بسیار رنگین نبود [illegible] باب کشک جو و فصد باسلیق اگر مانعی نباشد یا
[illegible] برشت و شربت بنفشه با لعاب اسبغول و بنادق بزور با شیره خشخاش
[illegible] کشک جو و روغن بادام و در محل خواب دو درم روغن گل با دو درم اسبغول
[illegible] آب انارین و شربت کاکنج نفع کلی دارد و از چیزهای شور و ترش و
[illegible] اجتناب نمایند و جماع ضرر تمام دارد و غذا اسفاناخ بگوشت مرغ و زرده تخم
[illegible] آلوده از نشاسته و روغن بادام و تخم خشخاش و در احلیل نشاف ابیض
[illegible] حل کرده با روغن گل یا روغن بادام آمیخته نموده چکانند **صفت** بنادق
[illegible] مغز تخم کدو و تخم خرفه تخم خشخاش از هر یک پنج درم نشاسته و کتیره و
[illegible] از هر یک سه مثقال بزر البنج سه مثقال تخم خربزه و کندر و صمغ عربی و جو [illegible] سیاه
از هر یک شش مثقال تخم کرفس درم گل ارمنی دو درم شربتی سه مثقال تا دو مثقال [illegible]
[illegible] نمایند در علاج سوزش بول که دیر مانده شود و منجر به قروح مثانه و قروح
[illegible] دواء دیگر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و تخم کدو و مغز بادام شیرین
[illegible] و نشاسته و رب السوس و گل ارمنی و خشخاش همه را نرم کرده مقدار

دو مثقال شربت بنفشه میل نمایند و غذا گوشت مرغ و نخود آب و گوشت بزغاله

و اگر درد عظیم بود اندکی از افیون و بزر البنج مخلوط نمایند باید که

و بنوشند **فصل** هشتم در احتباس بول که زحیر و عسر گویند یعنی کوتاهی و د

بول و این چند نوع است **نوع** اول در دشواری بول که از جهت استرخا

که عاصره مثانه را می شوارد و پیش آب سپردن می آید علامت او آنست

صاحب او به آسانی بول کند و هرگاه دست بر مثانه او گذارند بی زحمت بو

آید علاج آنست که معجونهای گرم مثل سنجرنیا و تریاق کبیر و معجون ماد

و مثرود یطوس یا آنکه دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بزر

هر یک برابر بگیرند و بعسل لب زنند نیم کوفته نموده بجوشانند و آب ا

هستگی میل نمایند و بر مثانه ازان آب گذارند و مثانه را بروغن

ناردین و روغن قسط بمالند و اگر چند بید ستر و فرفیون در این روغن

نمایند نفع کلی دارد **نوع** دوم احتباس بول که از جهت کوفت زیا

در مجری بول شده علامت او آنست که بعد از قرحه واقع شود و ثقلی

مثانه و در عانه دردی بود علاج آنست که در آبزن در آیند و ضما

ملین از بنفشه و خیره و بابونه بجهت مرغ و لطا گذارند و روغنها بمالند

بول از جهت ورم کرده مثانه و بسبب بسته شدن خون و چرک در مجاری

و بواسطه باد غلیظ در مثانه حبس بول میشود کاسرات نفخ و گلقند

نوع سیوم دشواری بول که از جهت خلط لزج که چسپیده در مجاری بول

مثانه بتضییق می آید و موجب حبس میگردد علامت او آنست که غذاهای

مانند پاچه و غیره خورده باشد و در راحت اوقات گذرانیده و بول لم زنگ

بود علاج قی و حقنه و شربت بزوری خوردن و مدرات و در آبزن

و روغنها مالیدن و در احلیل چکانند و سنگدان مرغ خشک کرده

دیگر نمک هندی با آب گرم با شیر حار میلها یند و ضماد که در و بسته شدن مثانه
مذکور شده نفع دارد و زدن آب گرفش و آب شرب بر روغن بادام اگر در آبزن حل
نمایند فایده آن بیشتر است و روغن قسط و روغن عقرب مالیدن و حکاییدن در
احلیل فائده دارد مجربست دیگر بسبب خلط حاد لذعی در مجاری بول حادث میشود
و حبس بول میگردد علامت او تدبیر چیزهای گرم و سرخی بول و سوزش در احلیل
و اگر بدرد حبس نماید بول بیرون آید علاج شربت از لعابهای سرد و کشک جو
و شیره تخم خیارین بعنبد و اسبغول **نوع** چهارم در دشواری بول که از جهت حبس آب
در مثانه بسیار و ضعیف ساخته قوت دافعه را و نام میگذارند این را موت نوع
علامت او حبس بول بعذری از جهت کثرت شغل و غیره علاج شربت بزوری
بیرون آوردن بول با آنکه در کوزه آب در آبزن در آیند و ضماد های ملین
بر مثانه گذارند و روغن بلسان و قسط مالند و از مجلس اکابر و آنچه موجب حبس
شود منع نمایند دیگر حبس بول از جهت بثور و قروح که در مجاری بول واقع گردد
[illegible] علاج آنست که در احلیل چیزها که جذب نماید و الم بر طرف سازد حکانند

احتباس بول

نوع پنجم در دشواری بول که از ضربه که بر لثیت [?] و مثانه واقع گردد علامت
آنست که قوت زانوها و مثانه زایل گردد و اندکی از و خلاصی یابد علاج فصد باسلیق
[illegible] کبیر و مشرو دلطوس [?] استعمال قاثاطیر آنست که اینی که چیزی بر سر او بود
[illegible] و سر آنرا بگیرند بدهن و بدم بکشند تا آب پس که بسته شده بیرون آید
[illegible] گاوزو و بابونه و اکلیل الملک و پودینه و شبت و گل ها در آن و کبوس کنند
[illegible] باشند در آیند در موضع ضربه را علاج نمایند و روغنها مالند **نوع** ششم
حبس بول که از جهت حرارت شدید چنانچه در تپهای گرم و غیره میشود علامت
حرارت بول و التهاب و بول اندک بیرون نیاید و اگر بسیار بود با سوزش
[illegible] آید علاج تدبیر مرطب و روغن بنفشه و شبت و روغن خشک و آبزن از بعضی
[illegible] و بابونه سازند و آب گرم بر مثانه ریزند دیگر حبس بول از تشنج مثانه

میشود علاج تسخین نمایند دیگر بسبب آنکه خفیه بالا رفته دشوار بول میشود
علاج آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی نوع هشتم در دشوار بول از
مثانه بسبب ضعف او شود از سوء مزاج سرد علامت او آنست که محسوس
نشود دیگر بدین بول علاج قی نمایند اگر بدن امتلاء بود بر مثانه روغن یا
و سوسن و نرگس و زعفران و روغن بلسان بمالند و ضماد های خوشبوی کنند
و تریاق کبیر و سنجرنیا و معجون مادت الحیوة و ماء الاصول بر روغن بید انجیر دیگر
بول از جهت ورم مثانه و رحم و رود مستقیم دیابج غلیظ میشود علاج
بول و این معجون دهند وج و سلیخه و سعد و دارچینی و حب بلسان و
کتان و بلادر و جرنوب و افسنتین و پودینه و انیسون و کرویا و تخم کرفس
جواش و تخم زردک و تخم شلغم و نخود سیاه از هر یک برابر بگیرند
آن عسل بر زند شربتی دو درم بود و اگر سرطان سوخته دو درم بعسل
بول را براند و در آبزن که در و برگ کرنب و اقحوان جوشانیده باشند
و اگر امر صعب گردد در احلیل آب نمک و بوره چکانند دوائی که بول
مغز تخم کرفس سه درم روناس دو درم قند بوران مجموع دو مثقال
بدو ساعت میل نمایند غذا نخود آب که در و زردک و شلغم و پیاز باشد
که شکم به بندد مثل الاس و آب وباد ام و حب الخضر او خیار و کاهو
دهد فصل نهم در تقطیر البول و این دو نوع است نوع اول در تقطیر بول
که از جهت حدت در مجاری او شود علامت او سوزش و زردی بول
هر لحظه برخاستن و از کثرت جماع و ادویه گرم و تعب در ریاضت و
جوانان و در زمان گرم و کسی مزاج گرم داشته باشد واقع گردد علاج
فصد و شیره تخم خیارین و ماسک البول شربت بنفشه و شربت خشخاش
آب غوره و آب کدو و لعاب اسپغول و بنادق بزور فایده دارد

ودیگر نفع دارد وغذا گوشت مرغ باب انار مزین وسماق **نوع** دوم در تقطیر البول
که از جهت ضعف جرم مثانه وسردی مزاج وضعف قوت ماسکه شود علامت او
بیرون آمدن بول سفید وبی سوزش وگاهی بی اختیار بیرون آید علاج معجونهای
گرم مثل تریاق کبیر ودسنج نیا واندک مثاه بلوط کندر وحب الآس وزیره از هر یک
برابر نرم کوفته هر روز دو درم میلنمایند وماسک البول گرم نفع دارد **صفت** آن
شاه بلوط بیست مثقال کندر پانزده مثقال کشنیز خشک وگل ارمنی وصمغ عربی از هر یک
هفت مثقال دو درم صباح ودو درم در شام اختیار نمایند ماسک البول دیگر
بلوط وکندر از هر یک ده درم سعد وقرفه وخولنجان وراسن وکبابه از هر یک
مثقالی نرم کوفته بشراب کهنه یا مثلث دو درم ویکمثقال از فاقلا هر روز
مثقال سفوف سازند وشونیز وتخم سنداب فایده دارد وروغن بید انجیر
وران ومالیدن نفع دارد وموميائی بروغن زنبق یا روغن بادام حل ساخته
در احلیل چکانند ودر دبر بردارند وروغن جوز فایده دارد وبخور آب که
ادویه گرم باشد وسیر وپیاز وکندنا ومویز واطریفل کبیر وصغیر ودسنج نیا نفع
دارد وگاهی تقطیر بول از جهت حبس بول اگر بود علاج حبس البول نمایند

فصل در سلس البول وبول در فراش واین چند نوع است **نوع اول**
سلس بول که بغیر اراده از جهت سردی مثانه وسستی عضله بود علامت
سفیدی وبیرون آمدن او بغیر اراده وبی سوزش علاج ادویه گرم مثل کندر
وسعد وخولنجان از هر یک ده مثقال بگیرند وبابونه مثقال عسل آمیخته شربتی دو
مثقال بود واطریفل کبیر وصغیر وماسک البول گرم **صفت** آن شاه بلوط و
کندر وخولنجان وقرفه وراسن از هر یک برابر بگیرند بعسل وبرب آبی
سازند شربتی سه درم صباح وسه درم در شام میلنمایند وشراب و
کهنه اند فایده دارد وآب نخورند تا ممکن بود ومعجونهای گرم ومعجون

لبوب در سلس بول نفع دارد وحبة الخضرا و مویز و کنجد مقشر و گوشت
بریان نموده این علت را و درد پشت را نیز صحت فائده میدهد و از
و تخم شبت دو جزء و از تخم کرفس یک جزء شربتی مثقال فائده دارد
سر و مغز سر خرگوش بریان کرده بشراب مجلسیت و فی در آب معا
و آب دریا که شور بود و زیره کوفته خوردن و طلا کردن و روغن بابونه
و سوسن که در وی مشک حل نموده باشند و شیاف بلوط و مصطکی و سعد
سیاه لتعفن سفوف سازند و غذا گوشت بریان ساخته و مطجنه نوع د
سلس البول که از جهت زوال فقرات که در برابر مثانه است منقطع گردد
رباطات مثانه سست گردد ازین سبب قادر نباشد بر ضبط بول علامت
بالا آمدن فقرات یعنی مهره پشت علاج این عسرتی دارد فقرات را
او بردن و طلاها قابض گذارند دیگر سلس البول از کثرت شرب
و ادویه مدر میشود علاج منع آنها نمایند و ماسک البول معلقا ینذر دیگر
آنچه که زحمت او مثانه و رحم رسد سلس البول میشود مثل بواسیر و
باشد علاج آنست که دفع ورم نمایند و روغنها محلل بمالند دیگر بسبب
مزاج سلس البول واقع میشود علامت او حزاز چیزهای گرم و صبغ
علاج قرص طباشیر و قرص که از گل ارمنی و طباشیر و گلنار و تخم خرفه و
کاهو سوخته باشند و کشنیز را در سرکه گذارند و تف داده باشند
دیگر با و عدس مقشر از هر یک دو درم قند بیست مثقال سفوف سازند اما بول
فراش سبب او استرخاء عضله و مثانه است و بیشتر این مرض کودکان را
از جهت رطوبت مزاج ایشان واقع میگردد علاج آنست که از خواب
بیدار سازند آبهاستگی و گلقند و عسلی ازین دوا میل نمایند زیره و کند
حب الآس از هر یک نیم مثقال یا حیل مثقال بعلب رند شربتی دو

یا از کبود کودنه و تخم ریحان میل نمایند و علاج نوع اول از سلس البول نمایند
و روغن سوسن و بان که در و مشک و فرفیون آمیخته باشند مالند و عود
و مصطکی و خوردن شراب کهنه و مثلث اندکی گفته اند فائیده دارد و قلیه
خشک و مطجنه و منع از طعام شب و خوردن آب نمایند فصل یازدهم در بول
الدم و این چند نوع است نوع اول که از جهت کشاده شدن رگی از گرده یا شق
شدن عروق گرده شود علامت او آنست که اگر از انفتاح بود اندکی اندک آید
و اگر از جهت انشقاق شود بسیار آید و از ضربه گرده و از خوردن دوای تیز و طعام
گرم واقع گردد علاج فصد باسلیق و فصد صافن و شربت عناب بکشنیز خشک
و شربت خشخاش و ریوند و کاکنج و قرص کهربا و قرص نفث الدم میل نمایند
و بر حاصره و عانه محجمه گذارند و اگر سبب حدوث دم بود علاج زبانیطس نمایند
و ضماد از گل ارمنی و اقاقیا و صندل و گل سرخ و حی العالم نمایند و آب سرد بر
مثانه ریزند نوع دوم در بول الدم که از ضعف گرده و ضعف کبد شود علامت او
آنست که بول غسالی بود یعنی بسان آب گوشت که شسته باشند آنچه از ضعف گرده بود سفید
رنگ و غلیظ و بول که از ضعف کبد بود مایل بسرخی و رقیق بود و مثانه بخون و علاج
آنست که در ضعف گرده مذکور شده دیگر بول الدم از جهت خورده شدن عروق
و از جراحت شود علامت او آنست که اندک اندک آید بوی ناک و با حرکت بود و علاج
قرح گرده نمایند و گل ارمنی و قرص کاکنج فائده دارد و بولی که سبب گشاده شدن
عروق بود خون صرف و درد اعضا الم و آفت نبود و خونی که از خارج مثانه آید
... بود و خونی که از خارج گرده آید بسیار بود و در همه اقسام کندر و گل ارمنی
و قرص طباشیر فائده دارد و باقی علاجها نه کرده نمایند باب بیست و یکم در
امراض قضیب و خصیه مشتملست بر هژده فصل فصل در نقصان باه نقصان
... که از طبیعت همه انواع جانوران را از جهت بقاء نوع بدین سبب

تضعیف و اوعیه منی از اعضاء رئیسه شمارند پس اعضاء رئیسه چند
است دل و دماغ و جگر و تضعیف و اوعیه منی است بواسطه تضعیف نقصان آید
سه عضو دیگر است و هرگاه از آن سه عضو یکی ضعیف گردد در قوت مجامعت
پدید آید و این چند نوع است نوع اول نقصان باه که از ضعف بدن و قلت غذا
شود علامت او زردی رنگ و لاغری بدن علاج تقویت بدن زیادتی غذا و نو
فراغت و سرور و رود ساز یا دنغمهای دل فریب و ترک جماع چندگاه تا بقوت آید
گوشت گوسفند جوان و شراب دو مثلث گفته اند نفع دارد و کباب و
مرغ فربه و زرده تخم مرغ نیم برشت که در دار چینی و خولنجان و زنجبیل و فلفل
دار فلفل بقدر قوت آنکه مزاج بر دارد و معجون لبوب نفع کلی دارد
دوم نقصان باه از جهت یبوست که غالب بود بر آلات منی علامت او قلت
نزدیک بیرون آمدن و غلاظت منی و نفع از حمام و غذاء مرطب مثل گوشت
و بره و زرده تخم مرغ و نخود آب و شراب و شرب دواء ترنگبین یکپاو
کاسه شیر گاو و در و بیست مثقال ترنگبین حل کرده بنوشانند تا غلیظ شود
میل نمایند و ماهی تازه فائده دارد و این حقنه بسازند کله گوسفند و پاره دنبه
گندم و جو و نخود و کرنج از هر یک قدری در یکی کنند و در تنور گذارند یک شب
روز تا مهرا شود و روغن کنجد جوز از هر یک دو مثقال اضافه نمایند اول
حقنه عمل نمایند بعد از آن این حقنه نموده بخواب روند یکهفته مداومت
و در سه روز یک نوبت و در شبی که حقنه نمایند صحبت بدارند بس در دلهو
حمام مشغولی نمایند و روغن بنفشه بادام و گل که در وی موم حل نموده باشند استعمال نمایند
فکر و تعب اجتناب نمایند نوع سیوم نقصان باه که حادث گردد از جهت سردی که
بود آلات منی علامت او قلت منی و بدشواری بیرون آمدن و نفع از گرمی و صغر تضعیف
خصیه و در هوای گرم قادر باشد بر جماع علاج زنجبیل پرورده و معجون حلتیت صفت

حکایت طبیب بعسل لب زند و یکمثقال بیک پیاله شراب میل نماید و معجون لبوب
نفع کلی دارد منی را زیاده میسازد **صفت** آن مغز بادام و فندق و نارجیل و
حب صنوبر و حبة الخضرا و حب الزلم از هر یک جزو زنجبیل و دار فلفل و ناو
مشک و خصی الثعلب و خولنجان از هر یک ثلث جزء فانیذ و عسل بمقدار آنکه بدو
ل زند شربتی دو مثقال و آب پیاز و عسل بجوشانند و ادویه گرم بدو آمیخته
میل نمایند و شیر گاو تازه یک کاسه و دار صینی نرم کوفته ده درم بدو آمیخته میل نمایند
یکساعت گذاشته یکچند دفعه اختیار نمایند یکهفته مداومت نمایند و جماع نکنند و
معجون گرم مثل تریاق کبیر و لوش دارو و عسل بزهره گاو آمیخته و عسل و بوره دار دود
مالند و چربی گاو و پای و بیخ نرگس و عاقرقرحا و خردل نرم کوفته در روغن
گل بابونه حل ساخته بمالند و پیه شیر نفع کلی دارد و قضیب را قوی میسازد
در روغن زنبق ده مثقال بگیرند و در و دو مثقال موم حل کرده و دو درم فرفیون
سه درم عاقرقرحا نرم نموده مثل غبار کرده بر روغن آمیخته دانگی مشک اضافه
کرده در وجه مالند یا فرفیون تنها در روغن زنبق آمیخته بمالند و حنظل سپید سفر
دار فلفل و بوره و حلتیت مغز با مجموع بروغن آمیخته در حاره و قطن و
چهار ران و قضیب و خایه و مقعد بمالند و نیم درم از حلتیت با بیخ
آب شرغ نیم پخت فایده کلی دارد و غذا قلیه پیاز چینی و کباب و دولنجان و
اب با ادویه گرم و عصافیر و کبوتر و بچه غذا که صالح است باه را باید که دارد
صفت باشد کثرت غذا و تولد ریاح و کدر که ملایم جوهر منی بود آنچه این
حال دارد لا نخود جزء و شلجم و دار چینی و پیاز لازم دارند **نوع** چهارم در
باه که حادث گردد از سوء مزاج گرم که غالب بود بر آلات منی علامت
منی در درد آن و بیرون آمدن بسهولت و عظم خصیتین و رگها ظاهر
قضیب علاج شیره خرفه و دوغ و شراب سیب و گاو و بز با ترنگبین و گوشت

کوسفند و بزغاله با اسفاناخ و قلیه خیار و کوشت مرغ و مغز سر او و قلیه زردک
و زردک مربی و شیر را بجوسانند و اندکی زنجبیل بدو آمیخته نمایند و خصیه
بز و روغن بنفشه بادام چرب سازند و اجتناب نمایند از غذا و دواء حار و
لبت و عصب نوع پنجم در نقصان باه که از سوء مزاج رطب که غالب
بود بر آلات منی علامت او کثرت منی و قادر نباشد بر جماع و در جماع
هوا رطب و در حالت مستی قضیب او سست بود و هر از آب خورد
علاج شربت سکنجبین بزوری و آبی که در وعود جوشانیده باشند میل نمایند و دواء
خشک سیر ده درم زنجبیل و عاقرقرحا از هر یک درم قند برابر مجموع شربت مثقال
غذا کوشت مرغ و عصافیر و سکبینه اندهر که مداومت نماید بر کوشت عصافیر
بدل آب شیر میل نماید منی زیاده شود و الغاظ نیک آورد و دوام بر روغن
که در و فرفیون و سعد حل کرده باشند بر قضیب بمالند و طلا که در و جندبیدستر
و فرفیون و کطربج و عاقرقرحا و فلفل و سعد و ابهل و دار فلفل از هر یک برابر
نرم کوفته بشراب یا کلاب آمیخته در قضیب بمالند دیکر بوره مثقالی نرم کوفته
شیره آمیخته شب کذارند و در سایه خشک نموده بزهره کاو و عسل
کرده بوقت حاجت در قضیب و حوالی او بمالند و از چیزهای مرطب
نمایند نوع ششم در نقصان باه که از برودت و یبس شود علاج
نمایند از معاجین و طلاها و اشربه و اغذیه دیکر از جهت سرد
و رطوبت مباشند دیکر بسبب حرارت و رطوبت نقصان باه میشود
حرارت و یبس نیز اکر بود علاج این اقسام نمایند و روغن فرفیون که در
جندبیدستر و عاقرقرحا آمیخته باشند در قضیب و حوالی او بمالند نوع هفتم
نقصان باه که از جهت قلت حرکت و سکون منی شود علامت او

...ی و کثرت آن علاج آنچه منی را اکرم سازد مثل زنجبیل مربی و معجون ماده الحیوة
و حقنه کند و شافه از مغز تخم معصفر و حب بلخ و عاقرقرحا و این حقنه کرده را
گرم میسازد و باد بواسیر را نفع دارد و روغن کنجد در روغن حبة الخضرا داد آب
گندنا و تخم حلبه و تخم کتان نیم کوفته و تخم شبت از هر یک سه مثقال الخبرده
علله بادیان دو مثقال تخم شبت سه مثقال ادویه را جوشانند و روغن بپزد
آمیخته نمایند و مقدار ده مثقال عسل داخل نوبت عمل نمایند غذا ها گرم با
اختیار نمایند دیگر نقصان باه جهت آنکه ترک جماع نموده باشند مدت مدید
و در انکا پید شده باشد علاجش آنست که کتاب الفیه و غیره که دران باب
نوشته اند مطالعه نمایند و حکایت که دران گفته اند بخوانند و در قضیب روغنها و
طلاها که مذکور شده بمالند نوع هشتم در نقصان باه که از جهت زید یا از
سبب بغض مجامع یا احتشام او یا از جهت امر دیگر که اعتقاد کرده که سحر کرده اند
و البته اند در جولیت و قدرت و بر جماع نمانده علامت او نقصان حرارت در
...ع بدن و لین نبض علاجش تقویت دل و بدن بر معاجین و مفرح یاقوتی که دل را قوت
و نشاط تمام آورد و خفقان و وسواس زایل کند صفت آن مروارید ناسفته
...ل و یاقوت و بسد از هر یک دو مثقال قرنفل مثقالی بهمن سفید و سرخ
...به و سنبل هندی از هر یک سه مثقال زرونبخ عنبر و پوست بیرون پسته
...لین و زرنباد از هر یک دو درم دار چینی و گل ابریشم خام و آمله از هر یک چهار
...ولنجان و خصی الثعلب از هر یک یک مثقال جدوار بهر البنک سماق سوده و باقی ادویه
کوفته بشربت فواکه که در لیست و پنجاه مثقال یا بقند و عسل از هر یک چند
مثقال ب... زند شربت مثقالی تا دو مثقال اختیار نمایند و این معجون نیز فایده
مجربست گل سرخ و گاو زبان از هر یک پنج درم تخم خرفه سه درم بهمنین
...ثعلب و شقاقل و خولنجان و تخم خربزه و تخم شلغم از هر یک هفت درم با

پنج درم زعفران مثقالی مسک نیم درم ورق نقره
و طلا از هر یک چهار درم

دو لیست مثقال قند عسل بسازند شربتی سه درم بود و روغنها و ادویه که مقوی شده
در قضیب مالند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند و کباب و مطنجن باذویه
باهیه فائده دارد و از معجونها مفرح دبطوس و دواء المسک و نوش دارو
و ادویه باهیه اینست مثقال و دار چینی و سره سعنطور و لسان العصافیر
زنجبیل و تخم بوزند و عسل بلادر و تخم پیاز و مغز کنجشک و مغز چلغوزه و مغز بادام
مغز فندق و خشخاش سفید و خصیة الثعلب و اگر خولنجان و تخم کرفس کوبیده معجون
یا مفرد آنچه خواهند اختیار نمایند بتخصیص خصیة الثعلب و خولنجان که تجربه نموده
شده بوزن آن قند آمیخته نمایند و هر شب پیش از صحبت مثقالی بخورند نوع
نهم در نقصان باه که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت شود علامت
او خفقان و ضعف دل و تشنگی و قلت شهوت جماع و بطوء انتشار قضیب و ضعف
و قلت لذت از جماع علاج تنقیه بدن از خلط فاسد و تقویت قلب بمفرح و دواء المسک
و معجون مناسب اگر معتدل باید و اگر سرد و گرم هر کدام که مناسب دانند بدان طریقه
و شراب گفته اند باعث قوت فائده دارد اند کردب زهره و آواز خوش مشغول
و از فکر فاسد و غم و اندیشه دور دارند و غذا لطیف میل نمایند و از غذا
پرهیز نمایند دیگر نقصان باه از ضعف کبد می شود علامت او قلت منی و ضعف
شهوت جماع علاج تقویت جگر نمایند و اغذیه و ادویه که منی را زیاده سازد
نمایند دیگر نقصان باه از ضعف معده و ضعف گرده می باشد علاج تقویت گرده
نمایند و ادویه باهیه فائده دارد نوع دهم نقصان باه که از ضعف دماغ بود علامت
او کدورت حواس و عدم شهوت جماع و کثرت خفاء قضیب و عدم انتشار و اگر
از برودت دماغ بود عدم قدرت صاحب او بر جماع در هوا سرد و اگر از جهت
رطوبت مزاج نقصان بود علامت او غلبه رطوبت و قادر نباشد صاحب او بر جماع
در حمام و در حالت مستی و اگر ضعف از جهت حرارت بود قادر نباشد صاحب او

برعلاج در هواء گرم و مزریابد از اشیاء گرم و اگر نقصان باه از جهت یبوست بود علامت
او خشکی چشمها و پیش و مزد از جماع و نفخ از مرطبات علاج تبدیل مزاج با آنچه مفید بود نمایند
حارّه بارد و یابس برطب و اگر ماده بود استفراغ نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر
سودا غالب بود مطبوخ هلیله و اگر بلغم غالب بود حب قوقایا و ایارج فیقرا و غرغره و لخلخه بخورات
خوشبوی مثل صندل و گلاب و عنبر و مشک و عود و باقی علاج امراض دماغ نمایند **نوع** یازدهم
در استرخاء آلت و ضعف قضیب و قلت نفخ در اسافل بدن علامت او سلامت بدن و
انتفاء عدم نفخ و کثرت منی و قوت انتشار رود در محل جماع و از ادویه گرم علاج معجون مادة
الحیوة و سرو دار صینی و ادویه باهیه و زرده تخم مرغ دیگر استرخاء آلت منی از ضعف
بدن و از جهت امساک از جماع میشود علامت او تقلص عضو و لاغر قضیب علاج آب گرم
بر او ریزند و شیر و زفت طلا سازند و فرفیون و عاقرقرحا طلا نمایند دیگر استرخاء آلت از جهت
برودت عضلات قضیب و چیزی از جنس فالج بود علامت او آنکه منی رقیق بود و باسانی
بیرون آید بی انتشار و ضعیف و لاغر میشود علاج آن اشکالی دارد الا علاج فالج نمایند و
تسهیل دقی و حقنه فائده دارد و روغنهاء گرم که در و فلفل و جند بیدستر و فرفیون و شیطرج
حل کرده باشند و اگر رطوبت غالب بود اسهال و سعد و دار فلفل و اگر جوز سرو و
[illegible] اینها اضافه نموده در قضیب مالند بهتر باشد **فصل** دوم در سرعت انزال و اسباب و علامات
و علاجات آن و این چند نوع است **نوع** اول که حادث گردد از کثرت منی و غلبه خون
[illegible] او اعتدال قوام و کثرت منی و قوت آلت تناسل علاج جماع بسیار فایده دارد و تقلیل
گوشت و شراب و فصد نمایند و شربت سکنجبین و آب انارین و آب غوره و شربت نارنج
استعمال نمایند **نوع** دوم سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بسبب رطوبت و سردی شود علامت
[illegible] بسیار و سفید و رقیق بیرون آید زود علاج تنقیه بدن از رطوبت بقی و اسهال و
[illegible] گرم قابض مثل اطریفل کبیر و صغیر و معجون خبث الحدید و ناف و عانه را بروغن [illegible]
[illegible] و قسط چرب سازند و غذا قلیه خشک و مطجنه بدار چینی و سعتر و زیره سازند

وشهد انه را بجوشانند و بعسل مسلفا نمایند دیگر سرعت انزال بسبب حرارت و حدت منی
علامت او گزیدن در وقت بیرون آمدن و زردی آن علاج شیره خرفه و شربت لیمون
و سکنجبین و کاهو و ضمادهای تر و سرد دیگر از ضعف اعضاء رئیسه اگر بود نقصان باه علاج
آن مذکور شده فصل سیوم در کثرت شهوة جماع که در جوانی بود علامت تندرستی و توانائی
باشد و ضعیفی نیارد و این شهوت را نباید شکست و این چند نوع است نوع اول که از
امتلاء بدن و کثرت خون و منی بود علامت او قلت ضعف بر کثرت باه و احتلام و قوت
بدن و حمرت بلون علاج فصد و تقلیل غذا و میل نمودن باب غوره و سماق و زرک و ریواج
شربت نیلوفر و نارنج و ضماد بر لیست از طحلب و کشنیز تر و برگ بید و در طعام کشنیز
اشیاء کثرت شهوت و حدت منی را تسکین میدهد دیگر کثرت شهوت از حدت منی
آدمی باشد علامت او سوزش بول خصوصا در محلی که منی آید علاج شربت نیلوفر و شیره خرفه
و شربت عناب و دوغ ترش و در آمدن در آب سرد و خواب بر کتان دیگر بسبب کثرة
شود علاج ادویه گرم که منی را کم سازد مثل کمونی و پودینه و سداب و سعتر و دارچینی
کثرة شهوت از جهت حکه و شور که در اوعیه منی بود میشود و هم چنانکه عارض میگردد عورات
حکه در فم رحم علامت او آنکه هرگاه جماع کنند میل زیاده شود علاج فصد و اسهال ماده
بمثل مطبوخ هلیله و افتیمون و در آب سرد در آمدن فایده دارد نوع دوم در کثرة شهوت
که از نفخ و ریاح که از خلط سوداوی که موجب شدة انعاظ بود علامت او تناول چیزهای
سوداوی علاج اگر نفخ بسبب حرارة شده چیزهای سرد مثل هندوانه و کاهو
اگر از جهت رطوبت و حرارت ضعف شده ادویه مجفف محلل ریاح مثل سنجرینیا
ایارج نفع دارد و اگر از کثرت سودا بود استفراغ سودا نمایند فصل چهارم در ذرور
و مذی و ودی و کثرت احتلام در ودی و مذی رطوبت بود که روان میگردد در ابتدای
جماع و ودی سیلان منی و بیرون آمدن او بی اراده و این چند نوع است نوع اول که
گردد علامت او کثرة منی از قلت جماع و کثرة تناول چیزها که از دم منی حاصل گردد

از کثرت منی در وقت جماع علاج فصد نمایند و غذا که منی کم سازد میل نمایند دیگر
دیر بیرون منی و دوام انتصاب منی میباشد علامت او احساس حرارت او در محل
خروج و حرقت بول علاج شربت سرد و تر و دواء سرد از خرفه و کاهو و کلاب
و کاسنی و خیار و کشنیز و نیلوفر دیگر آمدن مذی حادث میگردد از کثرت خاطر
اوعیه منی و سردی مزاج و ضعف قوت ماسکه علامت او رفتن منی و
انزال بی التفاظ علاج دواء حار که منی را کم سازد مثل سعد و بودینه و شونیز ا
درینه و شهد ابیخ و کلاب و سنداب و سیعه و معجون کمونی دیگر از تشنج و تمدد
رگ فصله را روان میگردد منی از جهت حصر که عارض میگردد علاج تسنج نمایند و
روغنها در عانه و خایه مالند دیگر از ضعف گرده که جهر او گداخته از کثرت جماع
میشود علامت او ضعف گرده و از بجامع جنز بسیار آمدن این علامت بدست
و ضعیف و بی قوت میسازد علاج کرده نمایند و معجون لبوب نفع کلی دارد نوع
دم که حادث گردد از لغت و شنود و فکر در جماع علامت او آنست که اعضا
بحرکت آید اگر ضعف بود تمددی در قضیب ظاهر گردد و اگر قوی بود موجب انزال
علاج معجون مادت الحیوات و لبوب و ما البدن روغن فرفیون در قضیب و
قوت قوت ماسکه و حکایات و حدیث آن کمتر نمایند دیگر سیلان منی کاهی
ارث میگردد زنان را علاجاتی که مذکور شده نمایند و این دوا آب رقیق که بعد
بول بیرون می آید و ودی میگویند نفع دارد این دوا اسفناج و تخم بنجنکشت
از هر یک برابر شربت دو درم سکنجبین و شهد ابیخ برابان کرده بعل ماتق
ودی بود دیگر احتلام سبب او مثل اسباب ذرور منی است علاج او
ست که صفایح اسرب یعنی پاره سرب به پشت بندد بر محاذی گرده و خواب
فرش کتان و برگ گل سرخ و بیخ و فنجنکشت و امثال اینها رو بندد
اب نمایند از خواب بر پشت جهت آنکه موجب گرم گرده و شراس

وبرگ کرنب وحلبه با آب عسل ومثلث طلا نمایند **نوع** دوم در ورم که از کثرت
در رطوبت شود علامت او سفیدی رنگ وقلت درد وسردی ملمس واگر علاج
ننمایند صلب کردد علاج بچند دفعه قی نمایند واخراج بلغم نموده یا وغیره وضماد
از آرد کندم با بیخته وزیره واکلیل وبابونه وحلبه ومقل وموم وروغن
وزرده تخم مرغ ومثلث واز ضمادها که نفع دارد آرد باقلی را در شراب
با عسل آمیخته نمایند ومویز دانه بیرون کرده وزیره کوفته وآرد باقلی با عسل
کنجد طلا سازند وکلقند اختیار نمایند وغذا نخود آب **نوع سیوم** ورم سرد
در خصیه وقضیب شود از سودا علامت او صلابت و کمودت وعدم درد
قی وضماد ملین محلل از مثل بابونه وسنبل واکلیل الملک وبرگ کرنب و
قلم کاو وچربی مرغ واشق ومیعه ومثلث وحلبه وکوهان شتر از ین مجموع
طلا سازند دیگر عاقوتا یعنی اختلاج ذکر در رجال ودرد دهن رحم و
منی از جهت ورم گرم والفاظ شدید از د اسطه بخار بسیار واگر اصحاب این علت
عارض کردد تشنج وشکم او نفخ کیرد وعرق سرد شود فهو یموت
علاج فصد وتلیین طبیعت بچیزها سرد مثل ترنگبین وشیر خشت ومطبوخ
وطلا سرد بر اعضاء جماع از صندل واسفیداج وگل ارمنی وافیون وکلاب
کاهو وآب کاهو ودوزدن آب شعیر وشیره خرفه سکنجبین واگر ورم باقی ماند
تقیب گذارند ونو کذاشتن نفع دارد دیگر عارض میشود خصیه را
سبیل آنکه مثل انکه در سینه عورات را ظاهر میکردد علاج هر دو
فربه شده
سده مخدر مثل افیون وسنج وآب کشنیز وریزکی سرب در آب کشنیز
اسفیداج وپوست خشخاس وکرد اسیا آب کاهو وکشنیز **فصل** هشتم در
وقضیب درد در خصیه وقضیب واین چند نوع است **نوع** اول که از سو
شود علامت او حرارت والتهاب علاج آب کشنیز وکاهو وکاسنی وآب

…فیون و اگر درد و سوزش قوی بود کافور و افیون نفع دارد و شربتها و غذاهای
…سهل نمایند دیگر بسبب سردی مزاج حادث میگردد درد خصیه و قضیب علامت
…های گرم مثل روغن بید انجیر که در وی جند بید ستر و فرفیون حل کرده باشند و
…زنجبیل و دارچینی و غذا نخود آب دیگر از باد و غلیظ این درد عارض میشود
…امت او انتقال درد از موضعی بموضعی و تمدد علاج طلاء گرم محلل مثل بابونه
…اکلیل الملک و پودینه و سذاب و روغنهاء گرم که در وی جند بید ستر حل کرده
…مثل روغن یاسمین و سوسن و سذاب نوع دویم درد خصیه و قضیب که از
…صدمه شود علاج فصد و تلیین طبیعت و طلاهای سرد رادع غیر قابض
…خطمی و نیلوفر و کدو و کرنب و عنب الثعلب فصل نهم در ارتفاع
…بالا رفتن خصیه از جهت استیلاء برودت و ضعف غایب میگردد
…و بسوی مراق و بدشواری بول بیرون آید و موجب رد کردن بغایت
…میشود تقطیر البول و گاهی بسبب برد خارجی میشود و گاهی در آخر امراض
…علامت نزدیکی موت گفته اند و لا علاج له اما علاج اصحاب روغن فرفیون
…وش و بابونه و حلبه و اکلیل الملک بعمل طلا نمایند و مداومت حمام
…در و بابونه و تخم کتان و اکلیل الملک و سبوس جوشانیده باشند و ا
…ب جهت غذا فایده دارد فصل دهم در دوالی صفن و صلابت او صفن
…بود گاهی باد و نفخ از جهت مواد غلیظ در عروق او ظاهر شود و منتشر
…ت و دوالی در خصیه چپ از ضعف و نقصان حرارت و عروق
…بروز رند علاج دوالی که در پایها میشود نمایند و قی و ضمادهای محلل بدین
فصل یازدهم در استرخاء صفن بسیار باشد که پوست خایه مسترخی
…آویزد و بوقت بول نگاه باید داشت که بر هم نشوند و گاهی باشد
…برای آمده محل برخاستن بکشد درد کند علاج طلاء سرد و

ضمادهای قابض گذارند مثل مازو و آس و گل سرخ و عدس و گزمازو و کا
بلوط **فصل** دوازدهم در قروح ذکر و خصیه و حوالی آن ریشهاء این
بهم میشود و انرا قروح ساعیه گویند و بیشتر اوقات کرم از عرق ترکو
سبب زود عفونت پذیرد علاج اگر ریش تازه بود صبر و مرداسنگ و ا
مغسول بشراب و توتیا و مروارید و کردی سوخته و نحاس سوخته و شادنج
ضماد یا مرهم یا ذرور سازند و اگر دیر مانده شده بکنند رو کاغذ سوخته و پوست
صنوبر سوخته در علاج نمایند و این مرهم فائده دارد کندر خون سیاوشان و ا
مثقال صبر و مرداسنگ انزروت از هر یک دو درهم و اگر احتباس اکله بود
خاکستر موی مردم سوخته و صبر و کندر و خون سیاوشان و انزروت نرم کو
و اگر جراحت در اندرون قضیب بود از فتیل آنچه در اول مذکور شد
بکار برند **فصل** سیزدهم در خارش قضیب و خصیه سبب آن ماده
بد از نجا فرود آید علاج فصد باسلیق و حجامت بر ساقها و زالو تا دو دا
از غذاهای گرم تیز و شور و آش غوره و سماق و لیمو فائده دارد و طلا
گل و اندک مامیثا و آب گرفش نمایند و آب گرم بشویند بعد از
مرغ بمالند و اگر خارش بسیار بود بر رانها حجامت نمایند و زالو گذارند و
طلا سازند مامیثا و اقاقیا از هر یک درم نوشادر ربع درم
دانگی اشنان برابر مجموع نرم کوفته بروغن گل مرهم سازند و هر روز
در روغن گل که در و اندک بوره و مویزج حل کرده باشند بشویند و بعد
آمدن از حمام بسفیده بیضه مرغ طلا نمایند **فصل** چهاردهم در شقاق قضیب
مثل علاج شقاق مقعد نمایند و از اقلیمیا و توتیا و حنا و کتیره بموم و روغن
سازند و زرده بیضه مرغ در روغن گل و مرداسنگ فائده دارد **فصل** پا
در اعوجاج قضیب سبب او عصب لیت که عارض میشود قضیب را علاج نما

ابتداء لطيف و قضيب يكی را پس نرم كنند از چربی مرغ و مغز قلم گاو و موم و چربی
بط دائم چرب سازند و آبی كه در وی بابونه و اكليل و بنفشه جوشانيده باشند گرم [بر قضيب]
بريزند چند نوبت **فصل** ششم در ثاليل و بثور كه بر قضيب و نواحی او بود علاج
ثاليل نمايند و طلا سازند و اگر نيك نشود قطع نمايند و بر وی زنگار و زاج به
باشد **فصل** هفتم در سده كه در مجرای قضيب شود از جهت بثور علامت او
سوزش بول و دشواری بيرون آمدن علاج فصد باسليق و شربت بنفشه با لعاب
اسبغول و روغن بنفشه يا بادام بر قضيب گذارند و در احليل شياف ابيض افيونی با شير
زنان و روغن گل يا بادام حل نموده چكانند و اگر در مجرای بول سوزش و حرارت بود
فصد نمايند ديگر سده در قضيب بسبب خلط غليظ اگر بود علامت او دشواری بول علاج
گلقند و گلاب و سكنجبين دادن و مدر دادن و در احليل آبی كه در وی كرفس و رازيانه و مرزنگوش
جوشانيده باشند با عسل و روغن زنبق چكانند و آبی كه در وی مرزنگوش
و بابونه و بنفشه جوشانيده بر قضيب ريزند ديگر سده از ثؤلول
علاج اگر ثؤلول نزديك بود دانسته شود صبر بر روغن گل و سفيده ارزير
كرده چكانند سده را بگشايد و اگر در دقوی بود فصد صافن نمايند و اگر مالش
بيات نفع دارد **فصل** هشتم در فتق و قيله فتق علتيست معروف گاهی در جوانی
افتد و در پيری نيز و فروتر از فتق گويند هرگاه غشاء صفاقی يعنی پوستی كه اندرون شكم است از آن
در شكمها بجای ران بكی كشيده شود و سبب رطوبت مرخی يا حمل بار گران يا رفع صوتی
[بلند] حسن يا باد غليظ يا ضربه و از اين كشادگی اربيه اگر ثرب يا حجاب يا روده بر فوطه
بكيس انثيين رسد آنرا قيلة الامعا گويند و اگر باد فرود آيد قيلة الريح گويند
فرود آيد قيلة الما گويند و قيله را ادره و قرو نيز گويند و باشد كه ماده غليظ فرود آيد
گردد و آنرا قرد اللحمی گويند و فتق الاربيه و فتق مراق البطن زنان را بسيار
[...] ميگردد فتق صبيان را از جهت كثرت رطوبت و اين فتق و قيلة الفراغ

الف نوع اول قیلة الاریاح علامت او آنست که بنوبت اندک اندک پیدا کرد
و با آسانی بجای برود در وقتی که به پشت تکیه نماید و چون دست بر دکزارند بنوبت
بجای رود و قراقر در ناف و گاهی مثل درد قولنج ظاهر شود علامت شرب آنست
بنوبت بجای رود و بی قراقر بود علاج هر دو آنست که بر فتق بمحل او برند و اگر بجای
علیل در آب گرم در ارند و دست بر فتق گذارند تا بجای رود و ضماد از مصطگی
انزروت و کندر و جوز سرو و برگ او و اقاقیا و گلنار و دم الاخوین سیاه و نشاسته
و ابهل و سریش نرم کوفته بریشم ماهی بخته طلا نمایند بر لته و بر موضع گذارند
و محکم به بندند بر فاده هموار پس از آن بگشایند و دوا را بر موضع چند گاه بگذارند روز
بخوبی باز شود و اگر بچسپد چند روز بسته دارند و طلا را اعاده سازند تا منفذ را
سازد و این ضماد جهت فتق مراق البطن و فتق اربیه فائده دارد و اجتناب
عذر نمایند از امتلا و جماع و حرکات بادناک و دایم بسته دارند نوع دوم فتق
که از باد بود علامت او آنست که باسانی بجای رود و قراقر شدید داشته باشد
علاج آنست که او را بسته دارند و منع از حرکات بادناک نمایند و از صنف
بادشکند مثل معجون کمونی و سنجرنیا و معجون حب الغار و مادت الحیوة
دارد و ضماد سذاب و صحکت و اکلیل و زیره و پودینه و مرزنجوش
نمایند و روغن قسط و زنبق و ناردین بمالند و تخم کرفس و انیسون و حمل
و زعفران از هر یک دو درم هلیله کابلی و آمله از هر یک سه درم سکنج
هر یک درم و نیم پودینه و قطوزر نباد و درونج و اسارون از هر یک د
پودینه و قطوزر نباد و درونج و اسارون از هر یک درم حنانکه رسم
سازند شربت هر روز مثقالی بود و مداومت بمعجون کمونی و سنجرنیا نمایند و
سذاب که در و چند بید ستر و مشک حل کرده باشند هم بمالند و روغن نا
در و غالیه حل ساخته باشند در احلیل چکانند و روغن زنبق یا بادام که

چند بید ستر و مشک حل کرده باشند هم در احلیل چکانند و بمالند نوع سیوم قیله
مائیه که نازل شود بخصیه آب و رطوبت علامت او آنست که املس و براق و
کلان شود و بول اندک و بالا رود البته علاج اگر بسیار بود بهتر بود که روز آب را
بیرون آرند تا موجب عفونت نشود و قوت نگاه دارند و اگر صغیر بود ادویه که در استسقا
جهت دفع رطوبت و مائیه استعمال مینمایند مثل خاکستر کرنب و خاکستر بلوط و
روغن زیت و سعد و آرد جو و سرگین گاو طلا سازند و اگر فلفل و حب الغار و بوره
و زیره بزیت طلا نمایند یا شراب و سرکه شاید صفت آن حنا دانافع آرد جو و
سعد و گل ارمنی و زیره و برگ مورد و سرگین گوسفند کهنه اجزا برابر بنرم کوبیده
با آب مورد و سرکه طلا نمایند و اگر زیت را بجوشانند تا غلیظ گردد بعد از آن خاکستر
پوست بلوط یا خرنوب آن مقدار که خمیر شود پس از آن طلا سازند و خاکستر بیخ کرنب
نفع دارد نوع چهارم در قیلة اللحم حدوث این از قاذورة غلیظ سودائی که نازل گردد
بخصیه علامت او غلظ و صلابت و تمدد علاج استفراغ بود بمطبوخ افتیمون و سایر آنکه
ورم صلب از محللات طلا سازند و چیزی بعد سر در فرفیون بروغن یاسمین و بابونه
در احلیل چکانند و بمالند و کلنار و برگ مورد و مازو و صبر در ... کنند و جو و زوفا و
... و مقل و ابهل با سریشم ماهی طلا در جمیع فتق فایده دارد و معجون کندر و
... الحیوات اگر مداومت نمایند در همه اقسام فتق و قیله نفع دارد باب
... دوم در امراض رحم و اسباب و علامات و علاجات آن و مشتمل است
... نزده فصل فصل اول در عقر یعنی بچه ناشدن و دشوار حبل و کثرت
... بچه افتد و ساقط گردد و این چند نوع است نوع اول که حادث گردد دشوار
... سبب سردی مزاج رحم منی و خون او را سرد سازد و خشک گرداند
... ادرار طمث و قلت حمرة خون او و اندک بود در عانه و قلت حیض
... احتباس حیض نشستن باید جهت آنکه خون بلغمی سکبار رزود دفع نشود

اگر بسیار بزرگ بود موضعی که نزول میکند داغ نمودن
فایده دارد گفته اند

علاج تنقیه بدن از خلط بلغم با یارجات و حقنه و معجونهای گرم مثل سنجر...
و دواء المسک و سازج هندی و کرویا و فرزجهای گرم که رحم را گرم سازد از...
زعفران و سنبل و اکلیل الملک و سازج هندی و کرویا و پیه مرغ و بط و چربی بز...
کدام که خواهند بموم و روغن ناردین در زرده تخم مرغ آمیخته آمیخته فرزجه...
ساخته چون از حیض پاک شود سه روز بردارد دایم این بخور در زیر...
بسوزند زرنیخ سرخ و مردجوش و سرو و میعه و قسط و حب الغار و صمغها را...
حل نموده باقی ادویه را بدو آمیخته بعد از آن بخور سازند فرزجه که مجرب و باری...
است سه حبه زعفران و حماما و سنبل و اکلیل از هر یک سه درم سازج هندی...
کرویا از هر یک چهار درم چربی مرغ یا بط یا بزان مقدار که آمیخته گردد بار زد...
بریان کرده و روغن ناردین یا بابونه فرزجه ساخته بعد از پاک شدن حیض...
دارند و بعد از آن صحبت کنند تا حبل شود باذن الله تعالی و غالیه در...
اگر بردارند بچه شود دواء المسک بعد از آن میل نمایند فرزجه که قبل گرم...
جاوشیر و صندل سفید و سترا ز هر یک برابر بپشم آمیخته بردارند بار دهنده...
و صندل سفید و سعد و میعه و قسط و مرد و سر زد و جاوشیر و فلفل و مسک و زعفران...
بشد ابریشم فه سازند و بردارند با فرزجه سازند و از آنچه یاری میدهد...
زهره شیر یا زهره کرگ یا زهره خرگوش هر کدام که باشد مقدار ربع درم بر روغن...
یا پنیر مایه خرگوش مقدار دانگی بر پشم کهنه بعد از پاک شدن از حیض بردارند...
تخم حنظل را در آب بجوشانند و قبل را بدان بشویند نفع کلی دارد و حقنه گرم...
و مجمره با آتش بر رحم گذارند و غذا قلیه و مطنجن که در او ادویه گرم باشد و زرده...
مرغ نیم بخت که بر وی تخم انجیر پاشیده باشند نوع دوم سوء مزاج گرم که غالب...
بر رحم منی را فاسد سازد و بسوزد علامت او لاغری و زردی رنگ و غلظ و سیاه...
خون علاج شربت فواکه و سیب و صندل و لیمو و شربت بنفشه و سکنجبین و غذا...

فرزجه که معین است

مرغ و گوشت گوسفند جوان و قلیه کدو و اسفاناخ و فرزجه کرده مرغ و بط از ادویه که
مذکور شده بردارند نوع سیم که از جهت یبوست که غالب بود بر رحم منی را خشک
و فاسد سازد و آنچه در رحم رود محکم و غلیظ گردد علامت او لاغری زن و خشکی فرج دایم
علاج اشربه و اغذیه رطب مثل نخود آب که در و اسفاناخ بعد و شیر تازه و پالوده و
شربت نیلوفر و بنفشه و مداومت حمام و مالیدن روغن و بادام و چربی بط و مرغ
و فرزجه که از مغز ابل و مغز سر آهو و مرغ از هر یک کدام که میسر شود لشکر عود رسته و لعاب
تخم ابری سازند نوع چهارم که بسبب رطوبت که غالب بود بر رحم قوت ماسکه را ضعیف سازد
و درد ملالت پیدا کرده و منی توقف ننماید و بیرون آید علامت او آنست که از رحم
رطوبت دایم آید اگر حمل گیرد ساقط شود تا سه ماه زیاده قرار نگیرد علاج تنقیه بدن از
بلغم بایارجات و استعمال قی و غذا با ادویه گرم و فرزجه از تخم حنظل و انزروت و زعفران
و عود و شب و سماق به پشم و عسل آمیخته بردارند و حقنه از ادویه خوشبوی مثل گل
و سعد و سنبل و سک و سلیخه نمایند دیگر بچه نا شدن از ماده خلط بلغمی و صفرائی و
سودائی که در رحم حاصل گردد میشود و فاسد میسازد مزاج رحم را و منی را علامت او
بیرون آمدن رطوبت سفید یا زرد یا تیره رنگ علاج تنقیه و تقویه رحم است فرد حقنه
معتاد و اطفن نوع پنجم در عقر و اسقاط بچه که حادث گردد از باد که در رحم است پس حامل
از میان جستن و معان آنچه متعلق و بدو چسپیده است علامت او باد و نفخ دایم و اذی
از غذا نفاخ و اسقاط او پیش از آنکه کلان شود و در وقت مجامعت آواز
معهود بیرون آید علاج شربت ماء الاصول و جمیع آنچه نفخ را دفع نماید مثل گلاب و عرق
و گلقند و غیره صفت جوارش که باد را دفع نماید زرنباد و درونج و جوز بوا و دارچینی
و قرنفل و جوز و زنجبیل و تخم کرفس از هر یک دو درم زیره مدبر در سرکه پنج درم
نیم درم نرم کوفته برابر مجموع قند آمیخته شربت مثقالی بعد با سیر گرم نوع
آنچه از سبب فربهی زن بچه نشود علامت او ارتفاع و کلانی شکم زیاده

از مقدار و اذی یافتن از جهت قبض و بادی که در شکم او و تنگی قبل و اگر حامله گردد
از جهت تنگی مکان حسن حمل کلان نشود و فید علاج بدن را لاغر سازند و فصد و
استفراغ بحب و اسهال بمطبوخ هلیله و غیره حقنه حاد و تقلیل غذا و اطریفل صغیر و معجون
لک را خاصیت عجیبت در تهزیل و لاغر بدن دیگر از جهت حرارت و از برودت
و بسبب رطوبت و از غلبه یبوست که بمزاج منی مرد حادث گردد مانع انکه بچه شود
میگردد علاج مزاج را باشربه و اغذیه مناسب باعتدال آورند نوع هفتم که حبل
نشود از جهت انکه سر قضیب مایل بسوی خصیه بود و از جهت کوتاهی رباط
اگر منی بیرون آید بنهایت رحم نمیرسد علامت او کجی ذکر آن و بول راست
بعد و مثل سر سوراخ سر قضیب با سفل بود و اگر منی بیرون آید بر بالا رحم
ریزد علاج آنست که آن رباط را کمرهای ملین از چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و غیره
تا راست شود دیگر بسبب میل سر رحم که از جهت ورم یا صلابت یا حزن مثل
بر آمده باشد موجب سده فم رحم گردد و منع کند منی را از رسیدن برحم علامت
ظاهر است علاج ازاله سبب آن نمایند و گاهی سر رحم صلب میشود علامت او آن
وقت جماع الم یابد او ادویه که بما سد میل او را بلمس بانگشت که از صلابت
عروق یا از جهت عروق و الیاف تمدد شده علاج فصد صافن و حقنه از اکثر
و حلبه و مغز تخم کاچره و تخم کتان پخته با روغن کنجد در قبل و مروخات از
روغن بابونه مالند و حمولات از ورق کرنب پخته با پیه بط و مرغ در روغن کنجد
گرفته بردارند و حمام فایده دارد و اگر رطوبت علت باشد استفراغ بحب ایارج
باید که بانگشت که بموم روغن آلوده ساخته باشد سر رحم را محاذی فرج سازد
بسبب سرعت برخاستن بعد از انزال یا از جهت حرکت عنیف که از فربه
از جای منی قرار نمیگیرد و بیرون می آید و بچه نمیشود و بسبب الم نفسانی مثل
شدید یا اندوه یا خوف یا بجهت الم بدنی مثل تپ یا جوع شدید و استفراغ

که بسبب گذشتن او برودت ضعف در رحم میشود و موجب اسقاط یا از کثرت جماع و سواری
تمام در آمدن موجب گرمی دل میگردد و حس در حرکت در آید و مراد ازین علاج حفظ نمایند
ازین اسباب و سوختن گل و صندل وغیره و بوییهای خوش که رحم را بران دارند پیش
از مجامعت موجب حبل میشود **فصل** دوم در علامات حبل و فرق میان ذکر و انثی
اما علامات حبل خشکی فرج و تنگی آن و قشعریره بعد از جماع و قلت شهوت جماع و بر
طرف شدن حیض و سیاهی سر سینه و کمودة بیاض چشم و غشیان میل بچیزهای بد مثل
مثل گل و انگشت وغیره علامات ذکور خوبی رنگ زن و صفا و خفت حرکت و
سرخی سر سینه و احساس بحرکت جنین در جانب راست و سینه راست کلان
تر از سینه چپ بود و حدت حرکت جنین و بول رنگین بود در اکثر اوقات و برآمدن
شکم و اشتهاء زن بچیزهای لطیف و اما علامات انثی سماجت لون و بطوء
حرکت و احساس بحرکت جنین در جانب چپ و سیاهی سر سینه و سینه چپ کلانتر
از راست و ثقل و ورم ساقین در اکثر احوال و عدم برآمدن شکم و اشتهاء حامله اشیاء ردیه
مثل گل وغیره و اشتهاء کاذب این علامات دلالت بر انکه حمل انثی شده و بقراط
حکیم گفته که اگر شک داشته باشد که زن حامله است یا نه باید که عسل را با آب سرد آمیخته
بقدر استعمال در محل خواب بخورد اگر مغص و درد در ناف پیدا شود حامله است دیگر روزه
فرمایند یکروز بخور بعود و یا غیر او از چیزهای خوش بوی نمایند بعد اگر بوی در دهن خود نیابد
حامله است و اگر بوی آن بیاید حامله نیست و اگر دانه سیر بر دارند همین حکم دارد و
از جمله حیله که خواهند معلوم نمایند که فرزند ذکور است آنست که زراوند را بکوبند و
بعسل خمیر نموده بصوف کبود بر گیرند صباح بر نهار و تا میانه روز حمول نمایند اگر
در دهان خود مزه شیرین یابد پسر است و اگر مزه دهان تلخ بود دختر بود و اگر در دهان
و اگر در دهان ظاهر نشود طعم پس غیر حامله **فصل** سیم در حبالا یعنی زن که بچه
نیارد و دوا اجبت که منع نمایند از جستن بعد از جماع و از امتلا و غضب و خوف

دهم واز خوردن اشیاء که ادرار طمث نماید واز فصد و شرب مسهل تا مدت چهار ماه
و بعد از آن اگر ضرورت شود می‌تواند بود که حذر نماید بادب بکنند از جوارشات مثل
وغیره واگر حامله را غثیان بود قی فرمایند بشبت و تخم ترب اگر آسان تواند قی
کرد بعد از آن ریاضت معتدل فرمایند مثل سواری اندک و مقویات معده و مسکنات
قی دهند مثل شربت نارنج و پودینه و شربت انار و لیمو و آب پشوی که در و قطعه از عود
و جوارش عود و سرکه پیاز و تجبین غثیان را تسکین میدهد دوای نافع قرنفل و قسط
جوزبوا و مصطکی و سک و قاقله و عود هندی اجزاء برابر بکوبند باعسل سرشته
ادویه بر زند واگر بر رب آبی یا سیب سازند قی را بر طرف میسازد مقدار
یک مثقال تا دو مثقال اختیار نمایند و گاهی حادث میشود خفقان حامله را از
خلطی که در سر معده بعد از خوردن آب گرم و ریاضت معتدل بر طرف میشود و اگر
خون طمث آید علاج نمایند بجلوس در طبیخ عدس و پوست انار ترش و گلنار و
مازو و بلوط و جرم اینها بر عانه طلا سازند بعد از آنکه کوفته باشند و اگر خون بسیار
آید قرص کهربا و سایر آنچه در افراط طمث اگر خدا نخواسته باشد مذکور کرد
علاج نمایند و اگر قدمها او ورم نماید قیمولیا نرم کوفته بسرکه طلا نمایند و حضض
در آب عنب الثعلب طلا نفع دارد و خاکستر بر وی پا بسرکه نیز گذارند و اگر وقت
ولادت نزدیک رسد فرمایند که در حمام و آبزن که در وی گرد شبت و حلبه و شبت و
تخم کتان جوشانیده باشند در آیند و در شکم و پشت روغن شبت [illegible]
که حامله در ماه نهم هر روز سه درم روغن بادام فایده دارد بر ناهار دهند و غذا
ترش و قابض و غلیظ نخورد بی درد و زحمت فرزند زاده و در غایت پاکیزگی
اگر درد زادن ظاهر گردد پشت و پهلو و عانه و ناف بروغن شبت و غیره چرب
سازند و گندش کوفته در پیش بینی دارند تا عطسه آید و شوربای مرغ فربه و
چربی مرغ و بط و حلبه و انجیر پخته بروغن بادام شیرین بدو نوبت یا سه نوبت

و بابونه بمالند و چیز چرب و حلوا و
قند بروغن بادام فایده دارد

نمایند تا موجب سستی نگردد و یک مثقال غالیه در شراب حل کرده دهند و گفته اند که چهار مثقال از پوست
خیار سبز نرم کوفته و بپخته در شربت بنفشه با نخود آب مسلما بدهند ولادت آسان گردد
در حال و حجر مقناطیس در دست چپ گرفتن دلیل که در حالت بر زانوی
راست بستن خاصیت باسانی فرزند متولد شود اما بیرون آوردن جنین میت و
مشیمه کند بشل را کوفته با صبر در بینی دهند تا عطسه آید و بخور سم و بازو جای
ستند و کرنب بزهره گاو خمیر نموده قرصها سازند و بر روی آتش یکی را گذارند چون
بسوزد دیگری بر روی آتش در مجمره نهند و در زیر تغار که سوراخ کرده باشند زن فرج
خود را بر آن سوراخ نهند تا دود آن بدو رسد جنین مرده بیرون آید و دوای دیگر
قطران و عود و سداب و تخم حنظل از هر یک برابر نرم کوفته فرزجه سازند و بر دارند
جنین ساقط گردد دیگر وقت که بزاید و خون روان گردد آن خون را نفاس گویند و مدت
ادرار که دانسته مختلف بود در ذکر پانزده روز یا سی بود و مدت نفاس در انثی سی
و پنج روز تا چهل بود و اگر فرزند زاید و بعد از آن خون نفاس نیاید سهم است که امراض احتباس طمث
شود مگر زن ضعیف و قلیل الدم بود که حذر نکنند یا اندک حذر کنند و نخود آب و کبر و شبت و
و رحنی فائده دارد و اگر بعد از ولادت درد رحم بود شربت ماء الاصول و شوربای کبک
و بخور پشم اسپ و استنشاق نمایند و ماهی شوربا **فصل** چهارم در رجا که گاهی عارض میشود زنان را
و حالی شبیه باحوال حبلی از احتباس طمث و تغیر رنگ و سقوط شهوت و انضمام فم رحم و
انتفاخ سینه و بسیار است که احساس میکند در شکم حرکتی مثل حرکت جنین و چون دست
نهند بجانب راست و چپ حرکت نماید و بسیار است که تا آخر عمر میماند و علاج نمی یابد و
گاهی منجر میگردد باستسقاء و در بعضی اوقات درد مثل درد زائیدن ظاهر میگردد و دوا
پاره گوشت یا رطوبات و فضولات جدا میشود یا باد بسیار دفع گردد یا هیچ ظاهر نشود
و میان این علت و حبل آنست که درین علت شکم با صلابت بود و سستی و ستبها
در دنبا شد حرکت او مثل حرکت جنین بلکه هرگاه دست بر شکم او نهند انتقال از

موضعی بموضعی نماید بخلاف آنکه بچه بخود حرکت نماید و این چند نوع است **نوع** اول

در رجا که از اخلاط بسیار که در رحم ریخته شود علامت او کرمی در نواحی رحم علاج

فصد نا باسلیق و صافن اگر حرارت و امتلاء خون بود بعد از ان استفراغ بدن بحب ایارج

و حب منتن و حب سکبنج چند دفعه و اخلاط بشربت ماء الاصول لفتح دهند و مسهل

و ایارج یکبار میل نماید و بعد از استفراغ قرص مر با آب ابهل نفع دارد و اگر وزن دو درم

ابهل با یک قدح آب او یک ساعت میل نماید ساقط نماید جنین و رجا او خوردن دوای اکبر

با سکنجبین بزوری و تریاق اربعه فایده دارد دوا که اسقاط مشیمه و دشوار زائیدن

و ادرار حیض را فائده دارد اینست مر و قنه و جاوشیر از هر یک برابر شربت دو درم

با آب کرفس یا آب بادیان اختیار نمایند و مقدار دو درم از تخم کرنب یا شکوفه آن زن

دارند جنین بیرون آورد خواه زنده خواه مرده و اگر مرد بوزن دو درم زراوند

و حب الرشاد و سرخس مفرد یا مرکب کوفته بخورد در ذکر خود قطران طلا کند و صحبت

جنین زنده یا مرده بیرون آورد شافه جهت دشوار زادن و اخراج جنین حواه

مرده و خواه زنده و مرمکی و جاوشیر و حرلیق از هر یک برابر بزهره گاو سازند

بر دارند و غذا نخود آب بدار چینی سازند دیگر رجا از ورم صلب که عارض

میشود در رحم را یا قم زور را علامت و علاج او ذکر خواهد شد اگر خدا تعالی

خواهد **نوع دوم** رجا که از باد غلیظ که در رحم بسته شده علامت او استسقا

و تمدد و علامات استسقا طبلی علاج شربت بزوری و ماء الاصول و

کامیرات نفخ از ضماد و معجون و حقنه و شافه و علاج استسقاء طبلی و قولنج

ریحی و غذا نخود آب بزاویا زیره کرم و مطبخه از گوشت مرغ یا کبوتر **فصل**

پنجم در سیلان و بسیاری طمث و انواع و اسباب علاجات و علامات آن

اول بسیاری حیض که از خون بود علامت او امتلاء بدن و دری باشد بدن با سبب

او قوی و رنگ بحال خود تغیر ندهند و عارض می گردد کسی را که تنعم و فراغت بوده

دقت

و جهت دردمان از سیلان علاج آنست که قطع نمایند مگر وقتی که افراط و ضعف در بدن و
تغیر در رنگ شود درین حال فصد باسلیق اگر طبیب ماهر بود حرارت نماید اگر قوت باشد
و سینه تا به بندند و مجمره با آتش بر زیر سینه نهند و قرص کهربا برین موجب بسازند کثیرا و
نشاسته و صمغ عربی و مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گلنار دو درم اقاقیا و
کهربا از هر یک درم نرم کوفته باب لسان الحمل بسازند شربتی مثقالی بشیره خرفه با
شربت انجبار مبتلا بنوشند و بر دارند این شافه که حیض را باز دارد برین موجب سرمه
گلنار و شب یمانی و سنگاره و مازو و کندر و اقاقیا برابر بگیرند و بسازند و مازو را کوفته
گرش کنند و ابریشم بدو آلوده و سرمه بدو آمیخته بر دارند نفع دارد و غذا آش سماق
و غوره و عدس سازند **نوع** دوم بسیار طمث که از حدت و رقت خون شود علامت
ضعف بدن و تغیر رنگ مایل بزردی و رقت آنچه بیرون آید با حدت و سوزش
و نحافت بدن علاج تنقیه بدن بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره جهت آنکه در هر درد
وجود قوت استعمال قوت قابضه بهست و خون را سرد سازند بشیره خرفه و آب زرک
... سیب با طباشیر و گل ارمنی و انار میخوش و آب ترش نفع دارد و دانه مورد
... با کندر و خبث الحدید و سنگ خون طمث و خون بواسیر را رفع نماید و اگر
... تسکین نیابد قرص کهربا برب ... ریواج با شربت زرک و انار و معجون ...
... و در رحم آب قابض که از گلنار و آس و گل سرخ و سماق و پوست انار
... باشند در اندازند و برعانه صندل و اقاقیا و گل سرخ و سماق و پوست انار و مورد
... کوفته بگذارند و فلونیا و مورد به آب لسان الحمل شافه سازند و بر دارند و حقنه
... لسان الحمل و گل مختوم و حضض و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و خون سیاوش
... و سادرنج نفع کلی دارد و غذا اسفاناخ با زرک یا آب غوره در اکارع عدس با
... که بگوشت مرغ یا کبک یا گوشت صید و گوشت بزغاله بریان ساخته یا کشنیز
اگر ضعف بود زرده مرغ با سرکه نوشانیده و از فواکه آبی و انار ترش و دو ...

کحل شاف آن **صفت** بردارند لسان الحمل با آب
شاه بلوط و مورد به آب لسان الحمل

وعنبر **نوع** سیوم بسیاری خون حیض از خلط سوداوی و صفراوی که سرهای رگ...
کشاید و علامت هر یک آن که زن بشب پنبه بردارد پس از آنکه خشک شود رنگ
آن خلط ملاحظه نمایند علاج آن خلط کنند اگر صفرا بود مطبوخ هلیله و اگر سودا است
مطبوخ افتیمون و تدبیر مذکور از فرزجه و شافه و عمل وغیره نمایند **نوع** چهارم
در سیلان طمث که از بواسیر رحم شود علامت او آنست که بغیر ادرار حیض بود
خون او قطره قطره آید و خالی نبود از درد سر بسبب شارکت رحم بدماغ و از...
در بعضی از احشا و تسکین الم بود از سیلان علاج فصد باسلیق و حجامت بر رانها
چهار بندد و استفراغ سودا بآب پنیر فایده دارد و قرص کهربا و حب مقل بآب گند...
که پخته باشند و اگر در رحم حکانند شاید و لعاب تخم کتان شکر کرم و روغن دانه
و شفتالو که در و مقل حل نموده باشند در رحم حکانند و مالند و اجب آنست که در...
الم علاج ننمایند و در وقت راحت نمایند و حجامت بر ورکین و زیر سینه سازند
سیلان طمث از قروح رحم باشد علاج قروح و ستوق رحم نافع باشد بدان...
و گاهی حادث میگردد بسیاری طمث از جهت زایل نمودن بکارت علاج در...
قابض کشیند یا آنکه مازو و شاه بلوط و گلنار و گل سرخ بجوشانند و آب ان...
و ببرو روغن زیت بهر لحظه بار روغن گل چرب سازند و میل یا فتیله بر خرقه نرم نحیده...
آلوده بردارند **فصل** ششم در قروح رحم و انواع و اسباب و علامات و...
آن نوعست **نوع** اول که حادث گردد قروح رحم بسبب ضربه علامت او د...
بیرون آمدن خون سرخ علاج فرزجه از انزروت و کندر و خون سیاوشان
مرد و شب یمانی و پوست انار و جوز سرو و با آب لسان الحمل یا آب آس بردا...
و حقنه ازین اشیاء فایده دارد و اگر جراحت و ریم بوده مانده باشد گل ارمنی
اقاقیا و مازو در فرزجه حقنه اضافه نمایند و قرص کهربا اختیار نمایند **نوع** دو...
رحم از داخل بسبب فشار اوزار ولادت و شدت طلق و گرفتن مشیمه یا حسن میت...

علاج قروح که مذکور شده بردارند و انزروت و کندر و خون سیاوشان بر دیا بهند نوع
سوم قروح رحم که از خلط حاد که موجب جراحت گردد علامت او بیرون آمدن خون
سیاه بوی ناک با درد شدید علاج نقیه بدن و حقنه از کشک جو و عسل آب و امثال
آن و اندمال جراحت با دویه مذکوره و اگر درد شدید بود اندک افیون و زعفران با انزروت
و خون سیاوشان آمیخته بردارند و آنکه درد رحم را تسکین میدهد خطمی تازه را او بقله
حمایته بجوشانند و بعسل و روغن گل ضماد نمایند و حقنه نمایند قبل را بشیر عورت و
آب گرم و روغن گل نوع چهارم قروح رحم که ورم سر داده باشد یا بثور در رحم بود
علامت او درد و بیرون آمدن چیز بسیار سسته بود و اگر مثل آب گوشت و یا درد
بود دلالت میکند بر آنکه چرک باقی مانده و اگر چرک سفید و اندک و با سوزش بیرون آید
و بوی ناک نباشد دلالت دارد بر نقاء جراحت علاج حقنه بروغن گل و بنفشه وقتی درد
سوزش تسکین یابد بعد از آن حقنه بمرهم باسلیقون و روغن گل و رجوع بمعالجات که در
قروح کرده و شانه مذکور شده نمایند فصل هفتم در شقاق رحم که گاهی بسبب یبوست خاصه
نزدیک ولادت یا از شدت درد طلق و از جهت قرب عهد بسن یمن شود بعد از آن اندک
اندک معلوم میشود و گاهی از کثرت جماع شقاق رحم میشود علامت او آنست که هرگاه
[illegible] بند معلوم میشود چون انگشت بر گذارند درد زیاده گردد علاج مرهم باسلیقون
[illegible] از چربی بط و مرغ و روغن بنفشه یا روغن مغز قلم گاو و یا روغن زفت یا روغن سوسن
[illegible] و حلک الانب ط بر دارند یا طلا نمایند و رجوع بعلاج شقاق مقعد نمایند
فصل هشتم در حکه رحم و گاهی عارض میگردد در رحم خارشی بسبب خلط تیز صفراوی
و اگر یا بلغم شور یا [illegible] حاد و در بعضی اوقات بمرتبه میرسد که قوت ساقط میگردد
[illegible] میشود مرین زن را که از جماع سیر نمیشود هر چند جماع زیاده شود شهوة او زیاده
[illegible] و از رنگ حیض معلوم میگردد که کدام خلط غالبست علاج فصد و مسهل و در زخم رحم طلای
[illegible] صندل و مامیثا فایده دارد و آب کشنیز و آب خرفه و گاهی بمالند و روغن

بنفشه و از آنچه مجلبست ورق پودینه و پوست انار و عدس مقشر بجو
بجوشانند و بصوف بردارند و ادویه که حدت منی تسکین دهد چنانچه مذکور شد
در کثرت شهوت مداومت نمایند فصل نهم در بواسیر رحم حدوث او از
خلط سوداوی میشود چنانچه در مقعد و شناختن او بدیدن و لمس معلوم است هر گاه
دهان قبل بکشایند اگر در وقت هیجان بود رنگ او سرخ بود و با الم از جهت امتلا
از خون و اگر در وقت سکون بود از رطوبت آید شبیه به زردی در رنگ او سیا
علاج تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون و غذا مرکب از گوشت بره و برغ
و روغن نرگس و سوسن بمالند و مرهم از قلیمیا و زرد چوبه و مرداسنگ برابر
و موم و روغن زردالو یا شفتالو بسازند و باقی علاج بواسیر مقعد نمایند و قطع
و ابریشم نمایند اگر ظاهر باشد و اگر غایب بود مصر فرار و یا مجوف برد یا شند
دهم در بثور و ثآلیل و ناصور رحم اما بثور تولد او از خلط دموی زردی یا از صفرا که
بخون بود و بستر در فم رحم عارض میگردد و شناختن او با انگشت و لمس و
محلی که قبل را بکشایند فم رحم را ملاحظه نمایند معلوم میشود علاج فصد باسلیق
قوت بود و شربت نارنج و سکنجبین و شیره خرفه و کشک جو و غذا آش غوره
و شوربه اگر ظاهر بود مرهم اسفیداج یا مرهم از مرداسنگ و گل ارمنی و قلیمیا
بگیرند و اندکی کافور بر روغن گل و موم بسازند و در جوشش بمالند و اگر
+ ادا و دها را با آب لسان الحمل و روغن گل و شیر عورت استعمال اما ثآلیل
او بدهان طریقه شناختن بثور بود علاج تنقیه بدن بمطبوخ یا حب ایارج و اجتنا
غذای که از و خلط غلیظ حاصل گردد و غذای لطیف از گوشت بره و بزغاله
و روغن سوسن و روغن دانه شفتالو فایده دارد دایم بمالند و به ابری که در د
داکلیل و حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند بشویند و اما ناصور رحم اطلاق نام
وقتی میکنند که بر جراحت مدتی گذشته باشد علامت او لزوم درد در رفتن چرک

جهت [..]بول که رو بدان عضو دارد علاج قروح نمایند و استعمال ادویه منقیه و مجفف چنانچه
[..]شود و سنگدان نمایند بجهت که منجر نگردد از اختلاط عقل و غش نگردد **فصل** یازدهم در
سیلان رحم و اسباب و علاجات و علامات آن که این عارض میشود عورات را که از رحم
ایشان رطوبات بسیار میرود و سیلان منی مثل رجال عارض میگردد و این رطوبات بسیار
در زنان میباشد وقتیکه قوت غاذیه ضعیف بود و این فضول که از رحم بر آید بلغم و صفرا و
سودا و خون مرکب اند بود و استدلال برنگ آنچه از رحم سیلان میکند برین طریقه که خرقه
[..]اندازند بعد از خشک شدن خرقه معلوم میشود علامت صاحب سیلان سقوط شهوة
طعام و تغیر رنگ روی و ورم و نفخ در چشم علاج تنقیه بدن اگر خون غالب بود فصد
[..] و اگر صفرا و سودا و بلغم فاسد می باشد مسهل آن دهند و بعد از ان تقویت رحم بچیزی
[..]کنند که حبس سیلان نماید از آنچه در افراط طمث مذکور شده اما سیلان منی در باب [..]
مذکور شده **فصل** دوازدهم در احتباس طمث و انواع و اسباب و علامات و
علاجات و آنچه این علت بدو باز میگردد **نوع** اول احتباس طمث که از قلت خون
بدن بود علامت او نحافت بدن و ضعف و زردی رنگ و تقدم جوع و تعب و استفراغ
سیلان خون بود اسهال و رعاف علاج بدن را قوی سازند و غذا لطیف و خواب و راحت
[..]ابزن ورده تخم مرغ نیم بخت و شوربای مرغ فربه و گوشت او و گوشت گوسفند
نوع دوم احتباس طمث که از خلط خون حادث گردد علامت او سستی بدن
[..] و کبودی رگها و کثرت بول و بلغمیت براز از جهت قصور هضم معده و گرانی
[..] از علامات برودت مزاج رحم است قلت موی و رقت خون علاج فصد صافن یا فصد
حجامت بر ساقین پیش از نوبت او بدو روز خصوصا کسی که فربه و لحمانی بود و ا[..]
[..] با ادویه ملطف مثل ایارج و قرص مر آبر که درو ابهل دو مثقال و افسنتین مثقال
[..] نمایند و یکمثقال مر درین آب اگر عسل نمایند فائده دارد و شربت بزوری که از
[..] و انیسون و بادیان و پودینه و مشک طرامشیع بعسل یا قند بعد از تنقیه بدن از

خلط غلیظ و دو درم از سرخس با یکمثقال سک ادرار طمث میکند و دوا

سکنجبین بزوری بعد از فصد صافن ادرار حیض مینماید و نیم درم جندبیدستر و دو

سوسن کبود یا دو قاشق آب پودینه و هفت مثقال عسل بدو نوبت میلنماین

حیض مینماید و سعد و فوه و اسارون و سلیخه و دارچینی و افتنتین و مسک طرامشیر

مغز دو خواه مرکب با آب فوه الزاروس در بندی دو مثقال میلنماید ادرار

نماید و قرص بر یکی را در ادرار حیض خاصیت کلی است در ماهی ۳ نوبت در

روز یکنوبت واقع شود و وزن سذاب از هر یک سه مثقال و لوبیا دو مثـ

و تخم کرفس مثقال و تخم شبت کوفته مثقالی در آب بجوشانند و آب آنرا میلنماید

دارد و آب نخود سیاه یا زیت و طبیخ حلبه با تمر و زنجبیل هر سه یکجا ادرار حیـ

فایده دارد و نشستن در ادویه ملطف مثل سذاب و بابونه و مرزنجوش و

اکلیل و صعتر ادرار طمث نماید و طلا از دارچینی و سنبل و سلیخه و حب بلسان

و هیل و قسط از هر یک برابر کوفته بجوشانند و در خریطه از صوف کرده اند و بر

عانه نهند بعطریت این ادویه سده رحم را میگشاید صاحب کامل و ابن ابی صا

در شرح فصول چنین گفته اند دیگر آنچه ادرار طمث می نماید این طلا است که فو

و بسیار کسان فایده یافته اند **صفت** آن کرمجه پانزده مثقال سلیخه سه مثقا

کبر هفت مثقال و اگر نباشد بدل آن پوست بیخ کبر دو مثقال و حماما هفت مثقال

دو درم همه را نرم کوفته با سه مثقال پنیر آمیخته بخورند دفعه هر بالای رحم طلا سازند

بردارند و این حمول قوی جندبیدستر و مر و مشک شافه سازند و بردارند

حکما نقل کرده اند که حیض عورتی مدت تا هفت سال بسته شده بود و این فرزجه

چون او حیض او گشاده یافت **صفت** آن مر و فو و شیح از هر یک چهار درم

هفت درم سذاب ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم نرم کوفته

گاو لب زنند و بردارند صد روز دیگر احتباس طمث از جهت حرارت کـ

را محکم سازد علامت او التهاب وخشکی رحم را علاج شیر خشت وسماق ونبات
مرهم کدو وخیار وبادیان کوفته فرزجه سازند بلعاب وزرده تخم مرغ چند روز بر
دارند وکثیره خرفه فایده دارد دیگر احتباس طمث بسبب برودت که غالب شود
بر مزاج رحم ودهان عروق او بسته شود علامت او سفیدی لون وثقالت نبض و
سردی عروق علاج قرص مر وادویه گرم دیگر احتباس طمث از یبوست حادث
گردد علامت او یبوست رحم وهزال بدن وخلاء عروق علاج چیزهای مرطب وباقی علاج
آنکه در باب عقر مذکور شده دیگر از جهت ورم رحم اگر بود ازاله ورم نمایند واگر از
جهت قروح که بتدریج شده ودهان عروق را گرفته علاج فصد وتنقیه بدن بمسهل وروغنها
محلل اگر بسبب رتق یعنی بر فم فرج وچیزی پیدا شود که مانع جماع بود ومانع طمث نیز میگردد
منفذ او بسته باشد تا غایتی که نزد ابتداء حیض الم شدید میاید وتمدد عظیم علاج بحدید
منفذ وسیع سازند ومرهم گذارند ونگذارند که دهان او باز دوباره بسته شود نوع در احتباس
که حادث گردد از افراط سمن وتارکی مسالک او را تنگ سازد بمزاحمت علاج
لاغر ساختن وشربت که ادرار نماید بتقریب بمحل نوبت میل نمایند وحرکت پیش از طعام
ومداومت اطریفل صغیر ومعجون کمونی وگلقند به بادیان رومی ساخته باشند
دارد بدن را ضعف میسازد غذا نخود آب ودر رحم روغن بان یا قطران چکانند
خون حیض را روان میسازد بخور حنظل تنها وجاوشیر وحلتیت وسکبینج است و
علامات درین علت چیز گرم استعمال نمایند مگر علامات حرارت رفته باشد
علامات حرارت ودرد سر وغثیان وتلخی دهان البته از چیزهای گرم احتراز
حرارت بود آش سماق وغوره مناسب است دیگر از جهت میل رحم وسیلان
اگر در آید اگر در آخر حبس طمث شود علاج او آنست که در فصل عقر مذکور
از سبب احتباس خون طمث امراض وعلت ظاهر شود هرگاه منفذی
اختناق رحم واورام رحم واورام احشا وامراض معده مثل سوء هضم وسقوط

شهوت و غثیان و تشنگی و کند شدن معده بعضی از امراض دماغ مثل صرع و
و فالج و امراض صدر مثل سعال و ضیق النفس را عارض کرده و امراض کبد و استسقا
است و عشق و حمیات محرقه و درد چشم **فصل** سیزدهم در نتو رحم و این دو
نوع اول نتو رحم که حادث گردد از اسباب خارج از جهت گرفتن فرزند مرده
یا غیر آن سبب یا از جهت افتادن عورت بر موضعی از سقوط قوت یا از جهت فزع
میگردد از ضعف استرخاء در اعضاء رحم علامت او آنست که عارض گردد از
استرخاء این عورت را دردی شدید در عانه و تهیگاه و پشت و گذار
بلا سبب او بسیار است که مخفی و پوشیده است بر جهال الطبا فرق میان سیمه و رحم
میان هر دو آنست که سیمه تنگ جسم و باریک است و رحم بعد از آن بود علاج
روده اول از ثقل حقنه و ادرار بول تا غایتی که مثانه پاک شود در رحم روغن
یا گل که در وی غالیه حل نموده باشند چکانند بعد از آن را بموضع او برند
کورک که در آب و شراب او اگر مازو و اقاقیا و مازو در لوب جوشانیده
بر عانه و نواحی فرج از ادویه قابض گذارند و بوی های خوش در پیش بینی
عارض گردد این عورت را که رحم به آب پوده و پوست انار کوفته
بمالند **نوع** چهارم که حادث گردد نتو رحم از رطوبت بلغم لزج علامت او
آمدن رطوبت از رحم و ثقل علاج تنقیه کنند با ایارج که متوی به تربد بود
و مازو و اقاقیا و کنر مازو و بزم گوفته سوده به پشم که بشراب آلوده ساخته
روز بر دارند تا رحم که پیش آمده بجای خود رود **فصل** چهاردهم در
رحم و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن **نوع** اول ورم رحم گرم
شود بسبب ضربه یا سقطه که بر رحم رسیده باشد یا اسقاط جنین میت یا دشوار
ولادت یا احتباس طمث یا نفاس یا کثرت جماع علامت او حمرت و حرارت
و تب تیز مثل برسام و درد سر و سواد البول ان و درد معده و غثیان و خفقان

و قلت شهوت و درد در قعر جسم بسبب مشارکت و درد عنق بعد ازان
[illegible]ر در تمام بدن و درد پشت و تهیگاه و چهار بند و کش ران و بیخ عانه و
دشواری بول و براز بیرون آید و تواتر نبض و نفس و غشی و عرق اطراف اگر
ورم در قعر رحم بود درد در زبان در ناف بود و اگر در فم رحم بود درد در عانه بیشتر بود
علاج او اول قی نمایند اگر ممکن بود پس ازان فصد باسلیق و فصد صافن فایده
دارد و آب شعیر با روغن بادام و قند و آب انار منخوش و شیره خرفه و شربت بنفشه با لعاب
تخم [illegible] اسبغول و از آب خوردن تا امکان بود ملاحظه نمایند و اگر طبیعت قبض بود تلیین
از سنا دو مثقال و سپستان سی عدد و عناب بست عدد و آلوی بخاری سی عدد کوفته بخیسانند
در آب ان شیرخشت پانزده مثقال و مغز فلوس هفت مثقال حل نموده با مقدار روغن بادام
معالی اضافه نموده ملینا بدهند یا مغز فلوس شربت بنفشه یا در آب کاسنی و عنب الثعلب
[illegible] ورم را با آب اسبغول و آب حی العالم با روغن بنفشه و آب لسان الحمل حقنه سازند
اگر حرارت غلبه بود اندک کافور اضافه نمایند و بر ناف و چهار بند و مثانه و تهیگاه
صندلین و مامیثا و طحلب و گلاب طلا نمایند و ضماد ناف و عانه از آرد جو و باقلی از
[illegible]یک پانزده مثقال گل خیرو و بنفشه از هر یک چهار مثقال با آب کشنیز و کاسنی بسازند
[illegible]وار آنست که با رادع محلل آمیخته نمایند تا ورم صلب نشود در ابتدا در آب ریاحین
[illegible] بعد ازان از بادری [illegible] در آخر تخته آب گرم محلل تنها و اگر تحلیل باید
[illegible]ت او آنست که درد شدید و اعراض و حدوث تپها مخالف و قشعریره و خلیدن و
[illegible]ب درین محل حقنه که از لعاب حلبه و تخم کتان و خطمی ساخته با شیر گرم نمایند
ضماد از تخم کتان و آرد جو و تخم مرو و بنفشه و آرد باقلی ادویه را کوفته با پیه که در دو اکثر
[illegible]یه باشند و روغن گل از ناف تا عانه طلا نمایند و در آب گرم نشستن فایده دارد
[illegible] حمولات از حلک النطم و بارزد و زوفا در روغن زرد کهنه کادپر برطا و تخم
[illegible]ن از مجموع یا بعضی نمایند و اگر ورم نزدیک بود و منفجر نشود تحدید [illegible] افتد

واگر دور نبود علاج بخورد نتمایند در دست کار ما دام که لفنج نماید [illegible]
از جهت آنکه این عضو با اعضاء رئیسه مثل دماغ مشارکت دارد و اگر منجر [illegible]
در زرد آب روان شود بآب عسل حقنه نمایند و شیره تخم خیارین و شربت بزوری
جهت ادرار دهند و اگر زرد آب و چرک بسوی روده روان گردد حقنه از لعابها [illegible]
تا سنج حادث نگردد **نوع** دوم ورم رحم که از بلغم بود علامت او ثقل و درد [illegible]
نواحی عانه علاج قی نمایند اول علاج ورم سرد که در شانه مذکور شده نمایند **نوع**
سوم ورم صلب که از اخلاط سوداوی در رحم شود و میل رحم بجانب شود این ورم
بسرطان باز میگردد و اگر علاج نتمایند عارض میگردد استسقا علامت او صلابت و [illegible]
و ثقل و احتباس بول و اضطراب حرکت صافن و گاهی از حرکت و اندک درد [illegible]
در ابتدا فصد باسلیق و مسهل سودا بر فق به آب پنیر و شربت افتیمون و گلقند [illegible]
سکنجبین بزوری و روغن شبت و بابونه که در وی لعاب مسکه که از شیر میش [illegible]
بر دو آمیخته نمایند و مقل در وی حل نمایند و مرهم داخلیون مخلوط نمایند یا با سلیقون [illegible]
نموده بر عانه گذارند و پشم پاره بر دو آلوده بر دارند و آبی که در وی بابونه و اکلیل [illegible]
و حلبه جوشانیده باشند در اینند و بر عانه ضماد نمایند و در عانه لعاب حلبه و لعاب [illegible]
بر روغن کنجد آمیخته بمالند و غذا نخود آب سازند **نوع** چهارم سرطان رحم اکثر [illegible]
میگردد بسرطان در رحم بعقب ورم گرم وقتی که تحلیل نیابد و سر نیابد علامت [illegible]
صلابت و حرارت و هذیان و خلیدن شدید و درد تا حجاب سینه و بسیار است
میشود درد جسم و درد سقبه و ضعف و لاغری حادث در ساقها و ورم در [illegible]
و ورم شکم مثل مستسقی و گاهی منجر میگردد باستسقا و ورم سرطان ظاهر میگردد در رنگ [illegible]
و رنگ او مایل بکبودی در حاصیت و گاهی سرطان با جراحات میشود علامت او [illegible]
شدید در عانه و کش ران و زیر شکم و پشت و بسیار است که از و رطوبات بوینا کرد [illegible]
به بیاض یا سواد یا سرخ میرود و لا برگفته اند سزاوار آنست که مداوا رحم [illegible]

داروهای بارد در وقت شدت درد و حرارت نمایند و در وقت تسکین درد باشیاء
[illegible] تحلیل دهد مثل روغن بابونه و حبرو داخیلون و مثل ولطولات گرم نرم فرق
مثل طبیخ حلبه و برگ کرنب و تخم کتان و بابونه و نفسه با سلیقه و مسهل سودا از تربد طبیب
مزاج دهند و اگر جراحت بعد علاج جراحت نمایند و در آبزن که در وی گل خیرو و بنفشه و کرنب
و تخم کتان جوشانیده باشند و جهت تسکین درد در وقت حقنه از شیاف ابیض و افیون
و اندکی زعفران بشیر عورت سود نمایند و منع از غذا که مولد سودا باشد نمایند و غذا
[illegible] اسفاناخ و مرغ و فتق سماق سماق سازند و بهترین اشیاء در علاج سرطان سرب
سوده با آب کشنیز یا آب کاسنی با آب کاهو مالیده است و حقنه نمودن رحم را بانکره
دارو مرهم رسل خاصیت عجیب دارد درین مرض دار زاد و به بارد حشیش و کشنیز
و لسان الثعلب و سفیده تخم مرغ و روغن گل و شراب صلابه کرده نفع تمام دارد اگر ضماد
سازند و حقنه نمایند با آب لسان الحمل و شیر عورت و روغن گل رحم را و شربت از
[illegible] ده عدد و از عناب و سپستان از هر یک سه عدد و از مغز فلوس هشت مثقال و روغن
بادام در رم اضافه نمایند و اگر خون بسیار رود آب لحیة التیس و گل ارمنی و سفیده و آب
لسان الحمل حقنه نفع دارد **فصل** پانزدهم اختناق رحم این علتیست عارض میگردد به دوار
[illegible] شبیه بصرع بود و فرق آنست که صاحب آن چون بهوش آید از اکثر آنچه گذشته
حکایت نماید و میان رحم و دماغ و دل مشارکت قویست بعروق ضاربه و حجاب
بنابر این جهت عارض میگردد ضیق نفس و غشی و صرع و خفقان و بسیار است که
منقطع شود و هلاک گردد علامت او آنست که هرگاه نوبت او نزدیک آید
کسل ذهن و فکر فاسد و رال خطا و درد سر و خفقان و تاریکی چشم و درد لب و
[illegible] دینه حرکات مضطرب غیر ارادی و صریر اسنان و اختلاط ذهن و حادث شدن
حرکت و منقطع شدن صوت و اگر خطاب کنند فهم نکنند بدانچه خطاب کرده اند
[illegible] صاحب این علت کف روان شود چنانچه در صرع و خون ساکن شود

آواز نکند و فریاد بزند و این علت دو نوع بود نوع اول اختناق رحم که حادث

گردد از کثرت منی که پراگنده شده در اوعیه و مستحیل گشته بکیفیت سمی و بخار

از وی بدل و دماغ میرسد علامت او آنکه چند گاه از شوهر جدا شده باشد مدت

طویل و آمدن رطوبت از رحم در حال حرکت علت و خفقان از خروج رطوبت و اکثر

رحم زن را بجماع تا رطوبت بیرون آید فائده کلی دارد علاج در وقت نوبت

حدوث این علت پایهای را محکم به بندند و کف پای را محکم بمالند به بجمیز و نمک در

سرکه و بادرنجبویه بالبونه و محجمه بر ناف و زانوها و بر ساقها گذارند و نه بزنند و در گوش

فریاد با آواز بلند نمایند و دایه فم رحم او را بانگشت که بر روغن زنبق یا بان یا

بادام دکل که در روغن عنبر و مشک حل نموده باشند بمالند و حقنه بدینها نماید تا منی

و رطوبت بیرون آید و بخور نماید و رحم را ببویهای خوش مثل عنبر و مشک و حیض

بوی سهی دارند مثل جند بیدستر و کندش و نفط و جاوشیر و سوختن مقل

گوگرد یا پشم تا تحلیل دهد بخارات سرد را و تلطیف نماید اخلاط نازل میشود

جهت آنکه از شان رحم آنست که از چیزهای بدبوی گریزد و مشتاق اشیاء

خوش بوی بود از ین سبب مالیدن روغنها گرم که در روغن عنبر و مشک حل کرده

فائده دارد و دایه را بفرمایند تا اندکی از فلفل و عاقرقرحا بر روغن حب

انگشت خود آلوده در رحم بمالد تا میل بسفل نماید و خلاصی شود از

دیگر بعد از نوبت اگر ماده غلیظ بود علامت او آنست که زن را حرکات او

و خواب غالب و کاهلی و سبات و نسیان علاج نفث بدن بحبوب ایارج

کبار و حب ایارج و حب منتن و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و امثال اینها در

هفته یکبار بمثال ایارج و معجون نجاح در هر دو روز میدهند و بعد استفراغ

کمونی و مثرودیطوس و سجزنیا و دواء الکریم و نوشدارو و در طبیخ

غار لیتون مقدار درمی یا نیم درم بر دواء الکریم المسک یا بعل اختیار نمایند

فایده دارد و در لگن آب در آیند و بعد از نشستن روغن کنجد و روغن بید انجیر بالو
بول بر شکم حب پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و بادیان از هر یک دو
مثقال ازفر و انیسون و مصطکی از هر یک مثقال تخم حلبه و حسک بادیان نیم کوفته از
هر یک سه مثقال بجوشانند و بیست مثقال قند بقوام آرند و بهفت روز اختیار
نمایند و کلقند سه مثقال با استعمال آن فایده دارد و اگر حرارت بود اختناق رحم علامت
احتباس حرارت قوی که مرتفع شود از رحم بسوی سر و سرخی رخسارها و درد اربع و غثیان
و کاهی تب علاج فصد باسلیق و حجامت بر ساق و بعد از آن اسهال بمطبوخ افتیمون
و ... در وقتی که طعام بسیار خورده باشند در وقت نوبت کافور و صندل از
نیلوفر بوی نمایند و در حالی که بهوش آید اشیاء بارده که مقلل منی و کاسر شهوت
باشد مثل شربت نیلوفر و شیره خرفه و اگر حرارت بود غذا از گوشت کبک و عصافیر
بزیره و دارچینی نوع دوم اختناق رحم که حادث گردد و احتباس طمث مدت
طویل هر اکه بطول زمان عارض میشود از و آنچه عارض میشود از منی علامات او تغیر لون
ذبول و میل بهر در بول و انقطاع حیض مدت مدید علاج فصد و مسهل و ادویه
که ادرار طمث نماید مثل سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده با سذاب سکنجبین و شیره
تخم خیار بیخ ... و اگر این علت زن حامله را واقع شود فصد و اسهال مناسب نیست
بلکه غذای لطیف و روغنها بمالند و باقی علاج نوع اول از حرارت و برودت
و یبس و رطوبت و هزال و قوت و ضعف نمایند فصل شانزدهم در نفخ
رحم سبب او سوء مزاج سرد باید دشوار زادن یا سرما سرد که رحم سرد گرداند
و بادها اندر فضاء رحم یا در لیفها و غیره درآید و بادها چنان غلبه کند که
علامت درد ان بر کشیدن ... ران و معده و ناف برآید و حالتی مثل استسقاء
... پدید آید و باشد که از جای بجای بگردد و قراقر و خفقان کند و باشد که تا آخر
... این علت بماند علاج مدبر و علاج از زن کرم و معجون مادت الحیوات

دکمونی و سنجرنیا و ماء الاصول و بزور ریس باباریج فتق را و شراب کهنه کفته اندازند
با مثلث به تخم کرفس و انیسون و بادیان و روغن سنداب با قطره رعانه با ندو...
...ید و فرزجه بر دارند و کما دات که بادرا بپراکنده سازد **باب** بیست و سیوم
در امراض ثدی و مشتملست بر چند فصل **فصل** اول در اورام سینه کاهی حا...
میکردد و در سایر اعضا و خواهد مذکور شد علاج اورام اکر خدا تعالی توفیق...
و ورم سینه بسبب بسته شدن شیر میباشد و این دو نوع است **نوع** اول در...
ورم کرم ثدی علامت او انتفاخ و صلابت و درد و حمرت رنگ و تمدد...
علاج نکمد با سیخ با به پنبه که بسرکه آمیخته شیر کرم کذارند با آب را لبر...
اندک سمید و ساخته شیر کرم فایده دارد و اکر حرارت بسیار بود آرد جو و آرد...
باقلی سفیده بیضه مازو ده ان باب حی العالم یا آب کشنیز یا آب حرفه طلا سازند...
و موم روغن از روغن بنفشه یا بادام و موم یا آب کشنیز آمیخته بمالند و اصول...
و آب آمیخته طلا سازند و سرطان که کاس مکویند و خراطین یعنی کرم...
که در کنار جویها میباشد هر دو را نرم کوفته بر سینه بسته فایده دارد و نان جواری با...
الثعلب و روغن کل طلا نمایند و اکر التهاب نباشد تخم کتان نرم کوفته بسرکه آمیخته ضماد...
کذارند و اکر حرارت کمتر باشد بروغن و موم طلا نمایند و بابونه و بنفشه و اکلیل نرم...
بدین موم روغن جهت تحلیل مخلوط سازند سایند و اکر مایل بصلابت شود...
و اکلیل بروغن کنجد کذارند و آب ریاحین کرم بر ورم ریزند و اکر در یکجا جمع شود...
حلبه و کتان و ضیر و آرد جو در روغن و لعابهاء کرم و تخم مرو و اکر پخته شود و شکاف...
بشکافند و روغن مسکه و مرهم اسفیداج و اکر ورم حادث کردد دانه مویز نرم کوفته...
کله و آب مورد و آب برک سرو آمیخته طلا سازند **نوع** دوم ورم سرد که حادث کردد
از جهت بسته شدن سرد در سینه علامت او ضد علامت ورم کرم در سینه علاج آب...
که در و بابونه و قیصوم و نمام و بنفشه جوشانیده باشند کرم بر سینه ریزند و بروغن...

[illegible] از روغن قسط یا از روغن خیری و موم روغن ساخته با آب کرفس طلا سازند
[illegible] و آرد باقلی و آرد حلبه وکل خیری و تخم کتان و برک کرنب کوفته و بیخته
[illegible] طلا نمایند و اگر خون منعقد شود در سینه بارد باقلی و عسل تحلیل دهند و آب کرم که
[illegible] تخم کتان جوشانیده باشند سینه را بشویند و طفل را از شیر خوردن اگر ممکن بود
[illegible] نمایند تا بسبب خوردن شیر و جذب او الم زیاده نشود و آنچه غدد و صلابت سینه
[illegible] و روغن بنفشه و زرده تخم مرغ بهم آمیخته طلا نمایند و دردی روغن کنجد و سرکه
[illegible] بوره و سداب نرم کوفته مجموع اگر کذارند ورم سینه را فایده دارد **فصل**
دوم در قلت شیر و اسباب و علاجات و علامات و انواع آن **نوع** اول قلت شیر که
بسبب کمی خون واقع کردد علامات او قلت چیزهای که از وی خون متولد شود کم خوردن بود
[illegible] سوء مزاج بدن یا سینه علاج اگر بسبب کمی خون بود غذاهاء لطیف که از وی خون متولد کردد
[illegible] و اگر از جهت سوء مزاج بود تبدیل نمایند اگر مزاج سرد بود شیر گاو و بزر و بادیان و اندک
[illegible] شبت و نخود آب و کشک جو که از آرد نخود و کندم و حلبه شیر که در و بادیان و
[illegible] کوشت مرغ فربه و زردک و شلغم باشد و زرده تخم مرغ نیم پخت و کباب و آب بادیان
[illegible] در زیادتی شیر خاصیت تمام است و شربت ماء الاصول شیر را زیاده میسازد و نسخه
[illegible] که در دروان طفل بود تسکین میدهد **صفت** آن پوست بیخ بادیان و پوست بیخ
[illegible] بیخ کاسنی و پوست بیخ کبر از هر یک سه مثقال بادیان و انیسون و تخم کاسنی
[illegible] و تخم خیار از هر یک دو مثقال بر سیاوشان و کل سرخ و انکور شفا از هر یک سه
[illegible] جوشانیده و صاف نموده بقند بقوام آورند شیر دهنده و اگر طفل یکساله بود اورا
[illegible] دهند دیگر ادویه مفرد که شیر را زیاده میسازد تخم کرفس و بوزیدان و دوانی و
[illegible] و بادیان و انیسون مفرد یا مرکب نرم کوفته بعسل آمیخته میلیسانیدند و دیگر
[illegible] زیاده میسازد شیر را هم زیاده میسازد و در غذا اگر از کوشت کوسفند باشد
[illegible] و بادیان اندازند و از آرد جو و شیر و مغز کوشت خیارین و خرفه و تخم خشخاش

دو درم مالیده اگر بود دبه حسب احتیاج اضافه نمایند شاید
وزیره کوفته

کنجد معتد دقند غذا سازند و کوشت مرغ و ماهی که در آب تند بود که ادرار حزا
و مغز سر مرغ و تخم نکیشن که تؤام اورده باشند با شیر میلها یند در زیادتی شیر فایده
قلة اللبن کمی شیر که از فرط خون حادث کردد یکی از اخلاط ثلاثه علامت
زرد رنک شیر و رقت شیر و حرارت وحدت علاج تنقیه بدن بکهار شد
سکنجبین و لیمو و نارنج و شیره خرفه و آب انار ترش و آش سماق و غوره و
بلغم شدت بیاض شیر و میل بحموضیت و بی مزه علاج تنقیه بدن از بلغم
سکنجبین بزوری و قیئ بعد از خوردن طعام تا آب سنت و عسل و غذا
که در و دار چینی بود و آبکامه فایده دارد علامت سودا کمودت رنگ
و غلیظ و قلت او علاج تنقیه بدن از سودا و تناول اشربه و اغذیه
بحرارت و شوربای چرب از کوشت مرغ و کوشت کوسفند جوان ساخته باشد
سیوم در بسیاری شیر و حفظ سینه از آنکه بزرک شود علاج آن است که آرد باقلا
حلبه بکلاب و روغن کل یا الک بسرکه و روغن کل و در سینه مالند و غذا که خوا
مثل آش سماق و غوره و آب لیمو و غیره از ترشیها و طلا از کل ارمنی و عدس
کلاب و خوردن زیره و سداب مفرد یا مرکب و باچه و عدس اکر میل نمایند
کم میازد دیکر آنکه سینه را از کلان شدن او باز میدارد اسفیداج و کل سر
یک دو مثقال پوست انار پنج مثقال عدس سوخته پنج مثقال سبب مامیز مثقالی همه
با آب تنک یا آب لسان الحمل لب زند و بر سینه کذارند چند نوبت **باب** بیست
در امراض خفقان و مشتملست بر دو فصل **فصل** اول در رفیق و این اختلال
الیست از جای خود پس از رفیق شدن و درد این علت از حرکت مفرط
جستن و فریاد زدن خصوصا بعقب طعام یا حمل کران بر داشتن یا ضربه
رسیدن یا جهت نفخ که در امعاء واقع شود علامت او آنست که در وقت
ظاهر کردد و در وقت نکاهداشتن نفس تند و چون به پشت تکیه کند غایب شود

برانگیزند تا پیدا گردد و این دو پرده است که ظهور این فتق در دست که یکی را صفاق
گویند و دیگری را ارباق و الله گفته اند مگر حادث گردد در کودک که نادری علاج
باید و بزرگ معالجه ننمایند تا زیاده نشود و حرکتهای بادناک و حرکات قوی خصوصا بعد طعام
و جماع نیز پرهیز دارد و از میوه‌های بادناک حذر نمایند و در حمام بسیار توقف ننمایند
و کمونی و شربت بزوری و معجون حب الغار نفع دارد و مداومت بر بستن او
برزانه نمایند و ضماد از صمغ عربی و اقاقیا و مورد و آس و تخم گل و کندر و جوز سرو از
هر یک درم مقل و صبر و مصطکی از هر یک سه درم مازو سه درم همه را کوفته بسرکه
[illegible] ها طلا کنند و محکم ببندند بر فتاده که هر دو طرف او محکم شود **فصل** دوم در بیرون
آمدن ناف و این چند نوع است **نوع** اول که حادث گردد از کشاده شدن
صفاق یعنی پرده که در موضع ناف است و خروج ثرب و روده علامت او آنست که
[illegible] رنگ بدن بود و چون دست بر او نهند بجای خود رود و درد ننده البته باشد
[illegible] زیاده میسازد و اگر ثرب یعنی پرده که بیرون آمده بود اندکی درد داشته
باشد [illegible] بجای رود علاج آن است که مازو و کزمازو و اقاقیا و [illegible] و بلوط و گلنار
[illegible] از هر کدام برابر بکوبند و [illegible] و سرکه خیز نموده بر ناف گذارند خصوصا اگر
[illegible] بود فائده کلی دارد دیگر از رطوبت بلغمی حادث شود نتو ناف علامت او
آنست که هرگاه دست بر او گذارند بحال خود برود و رنگ بدن بود علاج علاج قیلة الماء
دیگر حادث میگردد بیرون آمدن ناف از ریاح علامت او آنست که ملمس
[illegible] بود [illegible] رنگ بدن علاج شربت بزوری و طلا از برگ کرنب لخته با [illegible] زنند
بیرون آمدن ناف که از جهت پاره شدن رگها از انجا رفتن شریان که در
[illegible] خون از و بیرون آید و در زیر جلد مثل ورم که نام میگذارند انوریسما [illegible]
[illegible] که رنگ موضع او بنفش یا سیاه بود و اگر از گوشت رسته صلب بود و زیاده ورم
علاج این هر دو نوع قطع نمایند و بدوزند اما خطر کلی دارد باید که ترک آن نمایند

وطلا نمایند از مغز ساق گاو و مرهم سفید و روغن گل و سپیدآب طلا سازند و این طلا
دارد و مویز دانه بیرون کرده و سپید کرده نیز و آرد باقلی و روغن گل بازده تخم
بر ناف گذارند و دایم روغنهای محلل بمالند **باب** بیست و پنجم در حدبه و
افرسه و درد پشت و مفاصل و نقرس و عرق النسا و دوالی و داء الفیل
و مشتملست بر چند فصل **فصل** اول در حدبه و ریاح افرسه و انواع
و علامات و علاجات آن حدبه زوال فقار بود به پیش یا پس و بسیار است
فقار یکی از جانبین میشود و انرا التوا گویند **نوع** اول ورم گرم که حادث گردد
که در پهلوی فقار که مهره پشت یا سینه بود و اورا از موضع او زایل کند علامت
و ثقل و عظم نفس و شدت حرارت و لزوم تپ و بعد از گذشتن تپ عدد و کر
پشت علاج فصد باسلیق و ضماد قوی که از لعاب حلبه و تخم کتان و چربی مرغ
قلوس هفت مثقال بروغن بادام در هم میل نمایند **نوع** دوم ریاح افرسه که حا
گردد از باد غلیظ که در زیر فقار بسته شده و اورا از موضع او زایل ساخته
حدوث او درد پشت بی تپ و زیادتی درد گاهی و نقصان او در آخر علاج
بید انجیر مثقالی با هفت مثقال شربت ماء الاصول و شربت بزوری فایده دا
که در و مصطکی و انیسون بود و بزورکه باد رفع نماید و اگر تسکین نیاید حب سکبینج
سورنجان یا حب منتن و در ایام راحت سکنجبین بزوری با آب گرم و ضماد قوی
را پراگنده سازد از میوه و قسط و قصب الذریره و ابهل و [illegible] لعل
بادیان و سعد آب و روغن بابونه یا ناردین گذارند و ابرکه در مرزنجوش
و قیصوم و بابونه جوشانیده باشند بر موضع الم ریزند و محجمه با آتش بر آن موضع
دارد **صفت** معجون نافع وج و ناردین و اسارون و دارچینی از هر یک پنج درم
درم زرنبا دو درم [illegible] از هر یک سه درم تخم کرفس و حرمل از هر یک دو درم با
آن عسل سازند شربت درم با آب گرم ضماد قوی صعتر و قسط

ریاح در سبب
حدوث علتها

بلوط از هر یک دو مثقال سوفرنیون درم نیم روغن ناردین بقدر حاجت غذا گوشت
اج کرده سازند **نوع** سیم ریاح افرسه که از خلط غلیظ لزج شود علامت او
سپیدی رنگ و دروی طمس و درد اندک علاج روغنهاء گرم و ضماد از مازو و شاه بلوط
صندل و اقاقیا و جوز سرو و گلنار و گل سرخ داشته و روغن سذاب و عاقرقرحا
فایده کرد **نوع** چهارم حدبه در ریاح افرسه که حادث گردد از ضربه یا سقطه علاج
بران نقار بموضع مالیدن بدست و بکشیدن بمحاجم یا محجمه با آتش گذارند و طلا که خون
بران موضع کنند از زفت و مقل و اندک عاقرقرحا و ضماد قابض چنانکه مذکور شده
و اگر سبب تشنج رباطات فقار حادث میشود این اندک و با خطر بود علاج تشنج
مالند روغن سذاب و عاقرقرحا مالند **فصل** دوم در درد پشت و انواع و اسباب
و علامات و علاجات آن و این انواع است **نوع** اول درد پشت که از سوء مزاج
علامت او درد بی ثقل و احساس برد در و نفع دمالیدن علاج شربت ماء
الاصول و گلقند و روغن بید انجیر شربت بزور و سکنجبین و تریاق اربعه و مثرود
وس از هر یک نیم مثقال تا دو مثقال بعده در پشت روغن سذاب و فرفیون
و بابونه مالند و غذا نخود آب و مطبخه سازند و ادویه گرم در غذا افگنده
نوع دوم درد پشت که از خلط خام که در عضلات و فقرات ظند بود علامت
ثقل و برد محسوس و انتفاخ از حرکت و ریاضت و درد اندک بود بعد از ان
درد و این درد دیر ماند شود علاج قی آرد و نضج ماده بماء الاصول با روغن بید انجیر
اب که در روح و زیره و عسل باشد هم نضج میدهد و در یک هفته درد
نماند و بعد نضج حب سورنجان و حب منتن و این حب فایده دارد هلیله
تخم کرفس و حوا انزروت زنجبیل از هر یک برابر سکنج مقدار مجموع سربت
درم بماء الاصول **صفت** شیافی که بر دارند و نفع تمام دارد سکبینج و جاو
اسق زنجبیل سورنجان سقمونیا تخم حنظل تخم کرفس انیسون بادیان

نمک هندی انزروت جندبیدستر زرنباد قسط مصطکی ماهیزهره ورق سفیدا...
برابر یکجا بند و بنرم کوفته شافه سازند و موضع درد بر روغن فرفیون و قسط دستکاری...
بابونه بمالند و از گوشت ملاحظه نمایند اگر در رنگ گوشت بطور جبلی...
و گوشت خرگوش و مدار امر درین علت و معالجه تقلیل غذا بود نوع سیم درد...
که از لعب و مانند کی حادث گردد علاج راحت و حمام و روغن خیرو بادام...
بمالند یا بروغن شبت و بابونه و غذاء لطیف دیگر از کثرت جماع درد...
میشود علاج ترک جماع و راحت و حمام به آب شیرین و روغنها که مذکور شد...
ماء اللحم و زرده تخم مرغ دیگر از ضعف گرده درد پشت میشود علامت او آنکه...
درد چهار بند و ضعف جماع بود علاج ضعف گرده نمایند نوع چهارم درد...
که از امتلاء عروق که موضع برد سست و تمدد او لسبب خون بود علامت او...
و حرارت درد درازی پشت و زیاد شدن او بواسطه حرکت و شائر علامات...
خون علاج فصد باسلیق یا مابض در ابتدا و شیره خرفه و تخم خیارین...
و آب انارین و شربت لیمو و آب کشک جو و شربد موضع بصندل و گلاب...
گل یا اندک سرکه بمالند و در آب سرد در آیند و بر پشت ریزند و...
سرد و بهواء معتدل خواب روند و غذا آش سماق و غوره سازند...
پشت از ریاح حادث میشود علامت او درد با تمدد و انتقال از...
بموضع علاج شربت بزوری و گلقند و روغن شبت و فرفیون و معجون کمونی...
پنجم درد پشت که بسبب مشارکت رحم چنانچه عارض میشود بعضی عورات...
نزدیک حرکت حیض علاج آنست که شربت که ادرار حیض نماید از تخم...
مثقالی و تخم حلبه هفت مثقال و تخم خیارین هنیم کوفته چهار مثقال و بادیان...
کوفته و انیسون و جوانی و تخم گشنیز در قنابیس از هر یک دو مثقال...
و شصت مثقال قند بقوام آورده بلعقت روز اختیار نمایند دیگر در...

حرارت که از ضعف شدید که خلط غلیظ بلغم را در حرکت آرد میشود علاج
معجون وقسط ومعجون مادة الحواة وباقی آنچه مذکور شده از خلط بلغم
دیگر دربیان درد خاصره یعنی تهیگاه درد آن بدرد پشت شبیه بود
اکثر آن بلغمی وریحی بود واحتمال شافات مسخنه که از مقل واشق و ابزون
وتخم کرفس وتخم حنظل وسورنجان ماهیزهره ساخته باشند بردارند
که تأثیر شافات را در آن بغایت موثر است وعلاج ریحی وبلغمی از درد
پشت نمایند سیوم در اوجاع والواع واسباب وعلامات وعلاجات
آن درد دور میست که حادث میشود در مفصل اعضا وسبب او ضعیف بندها و
است اگر در مفاصل قدم بود مثل مفصل کعب وانگشت ابهام نقرس
گویند واگر در مفصل ورک باشد وتجاوز نکند از آن وجع الورک خوانند واگر
تجاوز کند اکثر از جانب وحشی فخذ که را [illegible] امتداد یابد تا زانو وکعب
[illegible] مادهٔ عرق النسا نام نهند وانواع این ورم است که [illegible]
مثل اورام دیگر واسباب او اصلی میباشد وعرضی اما اصلی آنست که مفصل
بود تا سر استخوان وبندها در حرکت نماید [illegible] او متحرکست و در زیر عضوها
را جذب میکند وقوه هضم ندارد بسبب قلت گوشت از برای آنکه هر کدام از استخوان
ورباطست وانها تا سر دارند در اصل خلقت وبرودت ویبوست غالب
بحرارت ورطوبت میباشد ولابد است که در مفصل رطوبت لزج بود تا مانع گردد
وادبار را بسبب حرارت عارضی که از کثرت حرکات تحلیل مییابد وآنچه از
[illegible] اعاده میکند پس مفصل دایما جذب مینماید رطوبت را در
وسیع [illegible] گردد موجب این مرض میشود اما اسباب عرضی اول آنکه
ریاضت نموده وفضلات در مفصل جمع شده وحرکته که موجب حرارت
[illegible] دافع [illegible] دوم بسبب ضعف هضم معده اخلاط خام متولد میشود

خواص

و میرزد به مفصل ششم از بد ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول انواع
بغیر ترتیب و شرب شراب متواتر و مجامعت و ریاضت عقب طعام و خوردن
بسیار و حمام بعد از طعام و خوردن آب در دو چهارم کثرت زکام و نزلات پنجم ترک
استفراغات معتاد مثل قی و اسهال و فصد و خون حیض و بواسیر ششم
تولنج بر وجهی که روده قوی گردد و فضلات به اطراف رود هفتم حرکات
در وقت غضب مواد بواسطه حرارت غضب گداخته میشود و به مفصل
هشتم کثرت هم و غم و بیخوابی و اعراض نفسانی و غیره نهم تعب از سواری دا
ضعف گردد خصوصا در پایها د انواع درد مفاصل پنج نوع اول درد مفاصل
کثرت خون واقع گردد علامتش او حمرت رنگ موضع و گرمی و انتفاخ و ثقل و
هذیان شدید و راحت یافتن از ضماد سرد و اذی از طلاء گرم و بودن مزاج
گرم و تر و بدن او لحیم و سن او میانه شباب و فصل ربیع و تناول غذا
که مولد خون بود علاج فصد اگر درد در مفاصل پای راست بود از دست چپ
اگر در پای چپ بود از دست راست و اگر دست راست بود از دست
و اگر دست چپ بود از دست راست خون گیرند و اگر هر دو پای بود از هر دو
فصد نمایند و اگر درد در جمیع بدن بود فصد باسلیق بدین یا فصد اکحل
کشک جو با آب انار دهند و اگر حرارت و التهاب شدید بود با نکو... روغن بادام
آب تمر هندی و آلو بخارا نفع دارد و سکنجبین ساده و بزوری بعد از فصد
قی نمایند با آب برگ خیار بالنگ ده درم سیخ خربزه و شربت سکنجبین یک
گرم قی نمایند و جلاب از عصاره عناب و سپستان و انگور شفا و برگ کاهو
و تخم خیار و کشنیز با شکر سفید ساخته ماحوز مثل نمایند و بعد از آن این مطبوخ
زرد پنج مثقال ترید نیم کوفته و لبلاب نیم کوفته از هر یک دو مثقال
مثقال سورنجان نیم کوفته مثقال و نیم تخم کاشنی و افسنتین و بادیان... گرفته

کلسیم از هر یک دو درم سناء مکی نیم مثقال کوفته در یک کاسه آب ده مثقال
اختیار نمایند و اگر مطبوخ مکروه دارند این حب نافع مفید است صبر درم سقمونیا
ربع درم گل سرخ دانگی سورنجان سه درم تخم کاسنی و بادیان و کرفس از هر یک
سه دانگ حب ساخته یک شربت بود و در بعضی اوقات حقنه نمایند بر موجب سناء
تخم حلبه و تخم معصفر و خبازی از هر یک نیم مثقال سه کوفته و تخم خیرو
و اکلیل الملک و تخم شبت و بابونه و مابونه و سعتر از هر یک سه مثقال آلوی بخاری
ده مثقال سورنجان سه کوفته دو مثقال عناب و سپستان از هر یک سه
خیار چنبر سه کوفته هفت مثقال جوشانند در دو کاسه آب صاف نموده شیر
سه مثقال مغز فلوس دوازده مثقال شکر قلم و ترنجبین از هر یک هفت
نموده
مثقال در آب ادویه حل ساخته روغن بادام دو مثقال اضافه نمایند
نوبت عمل نمایند شیر گرم و مسهل بعد از بحران دهند و بحران فاصل چهار
سهم شود و بعد از استعمال شربت از آب کاسنی و شیره تخم خیارین و شیره
کاسنی و شربت سکنجبین ده مثقال و ابدان نحیف احتمال کثرت استعمال
از آزارد و آب تمر هندی و آلوی بخارا و انجیر از هر یک بیست و پنج مثقال
خشت هژده مثقال و گلاب چهار قاشق گلاب و شیر خشت اول
نمایند و بعد از ان آب تمر هندی و آلوی بخاری مردم ضعیف را
دارند و در ابتدا طلاء رادع که در دراقیفن بود مناسب است صفت طلاء
گل سرخ هفت مثقال صندلین و گل ارمنی از هر یک دو مثقال شاف
سه مثقال فوفل و اسفیداج و دیوش دربندی از هر یک مثقالی نرم کوفته
آب یا لعاب اسبغول قرص سازند و خشک ساخته به سرکه و گلاب سوده
بر مفصل و اگر درد قوی بود چیزی از مخدر مثل بیخ بنج و بنگ و افیون
نمایند و اسبغول قرص سازند و خشک ساخته مخلوط نموده طلا سازند

درد را در حال تسکین میدهد و بکرات تجربه شده کاهو کوفته برو ضماد
و همچنین طلب و کشنیز و آب او را اکرفته طلا سازند صفت طلاء مسکن ز
افیون از هر یک برابر بنرم سوده بشیر کاو و روغن کل در عضوی که
دارد بمالند و اکر علت از ابتدا بکذرد و درد تسکین یابد بادویه راد
آمیخته نمایند مثل اکلیل الملک و بابونه با آب کرنب و آرد جو و بنفشه و ص
لوبیا بجوشانند و طلا سازند دیکر آب کشنیز و آرد جو و اندکی از بابونه و ا
الملک و اکر یبس غالب کردد موم روغن از آب کاسنی و روغن
موم صفت ضماد محلل که بقیه درد مفاصل حار را فایده دهد لعاب
و حلبه و آرد و هر دو با روغن بابونه و موم زرد بسازند و غذا آش سما
و نخود آب و ماش مقشر و اکر فتق آب تمر هندی و کوشت طیور جبلی و آ
خرکوش و از کوشت منع نمایند خصوصا کوشت کاو و بز و از شراب و
عسل و دوشاب و خرما و کوشت کوسفند جوان و مرغ اکر ضعف غالب ک
نوع دوم درد مفاصل که از کثرت صفرا بود علامت او درد شدید و سو
سرخی و مایل بزردی و قلت انتفاخ و کثرت ثقل و تمدد و حرارت کزنده که د
بسوزد هر کاه که برو کذارند و میل درد ظاهر جلد و نبض سریع و بول نا
ناصبح و راحت یافتن از کذاشتن اشیاء بارده و بیشتر این درد کسانی
که بدن او ضعیف و مزاج او کرم و خشک بود و اکثر به تب عارض کردد
طبیب نادان تقویت عضو ملاحظه نکند مواد بغیر محل دفع نماید از مفاصل
کردد جهت آنکه مواد به عضو شریف که دل است متوجه میکردد از استعمال مبرد
لبیار علاج اکر صفرا مخلوط بدم بود پیشتر ازین طریقه است چرا که از صفرا مرف
میشود و اکر از صفرا مخلوط بدم بود فصد نمایند و اکر مرد قوی فصد توان نمود فصد
و منضج بجلاب دهند و بعد از آن اکر ممتلی بود جلاب خورند که دو سه مجلس تلیین

کاه

روغن انگور شفا دو مثقال و تخم کاسنی نیم کوفته دو درم و گل سرخ مثقالی
بجوشانند و در آب آن هفت مثقال مغز فلوس حل ساخته با نیم درم
روغن بادام اختیار نمایند یا حقنه لین نمایند صواب عمل بود و قی [illegible] سکنجبین
و آب گرم فایده دارد و بعد از آن شربت گل استعمال نمایند که بند و شربت سکنجبین
به برف یا یخ سرد ساخته باشند یا مطبوخ خیار شنبر که قوی نباشد و بعد
ماده نضج باید مسهل قوی دهند و اگر در ابتدا طبع بود بجز یک تنقیه دهند و اقتصار
بر نضج نمایند تا ماده نضج یابد و در ابتدا استعمال نمایند طلاء و النفع
الادویه باید علیل از بارد و النفع الجمله [illegible] نماید مثل روغن گل و بنفشه و
امثال اینها و از مجربات است آب اطراف نی و تره و آب کاسنی و عنب
الثعلب و حی العالم و آب خرفه و خیار و کدو و امثال اینها وقتی که ریاحی درد
شدید بود و نضج دارد ضماد از [illegible] که او را السرکه زیره باشند در وقتی که درد
[illegible] بود و حرارت آب کاهو و کافور و اگر کفایت نکنند ضماد به سر را [illegible]
افیون و اسبغول و اقاقیا و [illegible] و آمیخته طلا نمایند و [illegible]
[illegible] و نیز طلا نمایند و از الجمله تجربه کنند [illegible] اسبغول [illegible]
اسبغول در آب گرم گذارند تا نیک آماسیده شود و بعد از آن با روغن
[illegible] ساخته باشند طلا سازند تسکین درد می نماید و از مجربات
تسکین درد شدید [illegible] مقشر و [illegible] سوخته و سورنجان
[illegible] درین علت خاصیت کلی است سزاوار آنست که مسهلات اصحاب درد
[illegible] خواه گرم و خواه بارد از جهت اختصاص سورنجان بدین مرض و
[illegible] درد و تقویت مفاصل و تنقیه [illegible] مواد و تضییق مجاری [illegible] سازد
[illegible] که [illegible] مواد [illegible] و اگر مسهلات مسام را [illegible] می کنند و [illegible] سورنجان
[illegible] باید که زیره و فلفل و زنجبیل [illegible] جهت دفع مضرت آن آمیخته نماید

وسقمونیا و صبر از جهت تقویت اسهال و اندفاع او از معده سریع و
مفصل را از حلب سبب زرد باید که بعد از ورود ادویه ملین خربزه بطور
نمایند صفت دواء مسکن استخوان سوخته و سورنجان از هر یک
که سازند مثقالی کفایت بود الی درم عدس دو درم کوفته آمیخته هر
درهم بگلقند یا بشربت بزوری اختصار نمایند و شرب سکنجبین که
خوشخته داشته باشد به آب سرد و آب انارین و شیر تخم خیارین
از هر یک که سازند مثقال کفایت بود شربت سکنجبین رمانی و شربت
و آلو با اندک گلاب تا دفع مضرت او از معده نماید و اگر
قبض بود شربت از تمر هندی و اگر تلین بود شربت زرک و سکنجبین
غذا عدس مقشر و اندک اگر او فتق آب تمر هندی یا آب انارین یا زرک
روغن بادام و مرغ جوان اگر تپ نبود و باقی آنچه در قسم دموی مذکور شده
درد مفاصل که از بلغم بود علامت او درد متوسط لازم با الثقل شدید
و التهاب و عدم تغیر در موضع الم و اگر تغیر باشد رصاصی رنگ بود در الت
حما کرم و ورم او اندک و رخو و منبسط و درد عمق در عرض مایل بود و
متفاوت و قاروره سفید و مزاج علیل با رطب و رنگ رصاص
بخفت و اکثر وقوع این مرض پیران را و کسانی را که مولد بلغم از
ما غذیه اختیار نموده باشند از لبنیات و نان فطیر و چیزهای تر
کثرت آسایش و قلت ریاضت و ترک حمام علاج الفق
خلط نمایند بگلقند و گلاب و عرق بادیان تریا آنکه بادیان را و گل
و انگور شفا و بیخ سوسن جلاب سازند با آب تخم بروغن کماد تا
روز بدین طریقه مداومت نمایند و اگر اثر نضج در بول ظاهر نشود شربت
الاصول تنها یا پنج سه روز بر نموج مداومت نمایند و

چهارم ماء الاصول تنها خورند و چون اثر نضج ظاهر گردد فکه سورنجان
با حب منتن یا حب شیطرج   حب سورنجان صبر درم پوست هلیله
زرد و سورنجان از هر یک نیم درم محموده دانگی و نیم کرفس و نمک
[illegible] زرد و سورنجان از هر یک نیم درم محموده دانگی و نیم تخم کرفس و نمک
هندی از هر یک دانگی زنجبیل و فلفل از هر یک نیم دانگ اشق هر یک شربت
بود و بعد از اسهال ادویه مدر مثل ماء الاصول یا ماء العسل و تریاق کبیر
[illegible] با دیان یا آب کرفس و تریاق کبیر اربعه و مثرودیطوس و بعد از
اسهال [illegible] علت در خریف و شتا و اول بهار اگر از ماده بقیه مانده باشد
حب سورنجان بیست مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و برگ حنا از هر یک دو
مثقال زیره و شیطرج از هر یک دو درم پوست بیخ کبر و نمک هندی و
کف دریا از هر یک دو مثقال و نیم تربد سفید بروغن بادام چرب کرده بست
مثقال زنجبیل و پوست هلیله از هر یک سه مثقال بوزیدان چهار مثقال
[illegible]وده دو مثقال اگر گاهی مداومت نمایند و اگر اسهال خواهند که شود سه مثقال
[illegible] گرم اختیار نمایند ماده با نقرس و مفاصل و عرق النساء و درد
[illegible] را عظیم سودمند بود و اگر زمان صیف بود امر فرمایند علیل را
[illegible] نمایند بتخم ترب و شبت بشربت سکنجبین با عسل آمیخته بلغم را
[illegible] سازد و حقنه حاد نمایند و اگر بعد از قی و حقنه احتیاج مسهل
[illegible] مسهل بلغم دهند و در ادویه آمیخته نمایند که اخراج صفرا نماید چرا
[illegible] این علت بی صفرا نباشد و ایارج هرمس بسیار نفع دارد و بعد
[illegible] چند روز مداومت نماید مفصل را قوی دارد و اخراج فضول
[illegible]درار کند و عرق النساء را ملک سازد حماد نافع مغز تخم بید انجیر
[illegible] بکوبند و با نیمه آن روغن گاو و با عسل آمیخته طلا نمایند و اگر سرکه

۷ کوفته و بیخته سه چندان عسل کف گرفته
شربتی دو مثقال

ونشم کبین کاو مخلوط نمایند ضمادی نیک شود طلاء دیگر که تحلیل دهد و تقویت
را و عضوی قوی گرداند بعد از استفراغ تا مسهل جوز سرد و تخم ان
را از هر یک برابر تخم ثانی و زراک سدس آن تخم ماهی تقدر کم
ضماد دیگر تخم حلبه را در دیگ سنگین بسرکه بجوشانند تا مهرا شود بعد از
بر درد بجوشانند و طلا نموده در روز یا سه روز بگذارند و تدارک خشکی او
کل و بر روغن خیری و یاسمین و قسط و بید انجیر که مقوی بنفشه فیون
بید ستر ساخته باشند مالند و روغن زیت که در دافنی که سرد
بیکبار زده باشند بجوشانند و در عضو علیل مالند فایده کلی کنند اندر
روغن بابونه و موم بهم آمیخته در مفصل مالند و بابونه و شبت
و پوست بیخ کبر و سداب و پودینه و مرزنجوش و درق عاقرقرحا
بجوشانند و آب ان را بر عضو ریزند و سرکه بگیرند و سدس جزو کوفته
را گرم ساخته در گذارند و پایها یا دست و هر عضوی که درد
بریان دارند و جز پوسیده دارند بر ان عضو که در زیر آن سرکه
گرفته اند و اگر علت تسکین گرفت و غلظ در مفصل باقی ماند ضماد
خار و بابونه و حرمل کوفته بسرکه و آب گرم سازند و موم روغن که در
و عاقرقرحا سده مالند و باب گرم بشویند و در آبی که در وی ضبع
کفتار و روباه یا حمار وحشی جوشانیده باشند در ایند و بر او لنگ
شقق زنند همچنان کوشانند با شبت و نمک صاف نموده سه روز
آب او در ایند و حمام گرم که آب او شیرین لوه مزه دارد و حمام یا
نطرون و نمک مالند نفع دارد و در ریگ ایند تا عرق آید
که در و آب شور باشد در ایند و ریاضت معتدل پیش از طعام
سواری اندک و کمان کشیدن و غیره فایده دارد و غذا شوربای

بجلاب و زیرباج که در زعفران و دارچینی ثابت بود و مطبخ و آنچه کثیر
الغذا بود اختیار نمایند و اجتناب از گوشت نمایند و اختصار بر شوربای آن
کنند و اگر ضرورت بود گوشت طیور مثل کبک و عصافیر و آهو بره و خر
گوش و آنچه قلیل الفضول بود نمایند فصل چهارم درد مفاصل که از
ماده سودا شود علامت او قلت درد و تمدد و کمودت که مایل بکبودی
باشد در رنگ و قلت انتفاخ از مسخنات رطب انتفاع بعلاج و
ملمس سرد و صلابت ورم و میل بطعام بسیار و سایر علامات
سودا علاج اسهال به مطبوخ افتیمون و اگر خون غالب بود فصد نمایند
و حقنه که اخراج سودا نماید و تنقیه بدن از آنچه از سودا باقی مانده
چون افتیمون و جوارش کمونی نمایند و شربت بادرنجبویه و جوارش
عود اختیار نمایند و بابونه و اکلیل و مرزنجوش و گل سرخ بجوشانند و
در آب آن درآیند و بابهار الشویند از مشک و غالیه و ساذج کوفته
روغن نرگس یا روغن بان سازند و از ضماد مرغ و لطبور روغن نرگس
یاسمین و بابونه و غیره و موم بهر کدام از این روغنها که میسر گردد گداخته
عضو علیل مالند و از آنچه نفع دارد لعاب حلبه و تخم کتان و روغن
بنفشه و غذا شوربای گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان سازند و از
کثرت اکل و شراب و ترشیها و نمک سود و گوشت گاو و غذاء
مولد سودا باشد حذر لازم دانند و حمام فایده دارد و ریاضت نفس
تمام بغیر عنف و اهتمام نمایند باصلاح طحال و استفراغ سودا و ترطیب
و ملکه باید که قبض نباشد و نرم نباشد و افراط ننمایند در تحلیل و
بسیار فایده دارد فصل پنجم درد مفاصل که حادث گردد از
ریختن واقع گردد علامت او تمدد شدید و استعمال درد از موضع

فصل

بموضعی علاج گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری و گاهی ماده در

حدت و حرارت می باشد بمرتبه که نفوذ میکند در استخوان و فاسد میسازد

و نام میگذارند این را ریح الشوکه فصل ششم در درد مفاصل که حادث

از ماده مرکب از بلغم و صفرا علامت او قلت انتفاع معالجات گرم و سرد

تنها و اختلاف اوقات گاهی نفع یافتن بدوا و وقتی بر آنچه ضد آن نفع

دهد و اکثر عارض میشود کسی را که مزاج گرم و صفراوی دارد و استعمال تدابیر

سرد که از و بلغم حاصل شده مثل لبنیات و نان فطیر و فواکه رطب و کثرت

شراب و حرکت بر امتلا و جماع آمیخته میگردد هر دو خلط و مندفع میگردد

غلیظ بیدرقه صفرا با خون بمفاصل و آنجا فاسد گشته سبب درد

میشود و بسیار است که مفاصل مالیدن باعتدال و دست

تحلیل می یابد و بموم روغن آتش منکر د علاج این نوع آن است

بود اگر بلغم غالب گردد ادویه که مسهل بلغم بود بیشتر اندازند و اگر

غالب بود اکثر مسهل صفرا و اگر سودا زیاده بود اهتمام باخراج

نمایند و اگر برابر بود ترکیب مسهل مساوی ملاحظه باید نمود و همچنین

تدابیر از معاجین و ضمادات و روغنها و غذاها و در ابتداء

و مسهل ندهند و جلاب بدهند تا ماده نضج یابد اگر بسبب کثرت امتلا

احتیاج اخراج ماده شود حقنه لین و مسهل خفیف دهند و مسهل

الحرارت ضرر دارد و این مطبوخ سورنجان که جامع است نفع

نوع رآن پوست هلیله زرد هفت مثقال تربد و بسفایج کوفته

یک دو مثقال سورنجان نیم کوفته و گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از

دو درم یک کاسه آب بجوشانند و هفت مثقال نبات و پانزده مثقال

در وصل ساخته مسهل نمایند شیر گرم و باقی علاج از نوع صفراوی و بلغمی

فصل

شاهتره چهار مثقال

دیگر درد مفاصل از سوء مزاج گرم بی ماده میشود علامت او حرارت
باشد بی ورم و ثقل علاج تبدیل مزاج بادویه سرد با استفراغ چیزی از خون یا صفرا
از آن سوء بی ماده میشود علامت او برودت مولم بغیر ورم و ثقل علاج تبدیل
مزاج بادویه گرم و اخراج بلغم بحقنه یا اسهال خفیف تسخین مزاج دیگر درد
مفاصل است بیبوست سبب علاج آنست که روغنها مثل روغن بادام
کدو و کاهو بمالند و از چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و موم بهم آمیخته موم روغن
ساخته بمالند فصل چهارم در نقرس و این درد یست که حادث میشود
در مفاصل انگشت خصوصا در ابهام و گاهی ابتدا از عقب میکند و گاهی
از مفاصل قدم و در بعضی محل از جانب قدم پس از آن تمام پا را میگیرد و بالا
تا زانو و گاهی ورم میکند و درد نقرس شدید و صعب میشود جهت آنکه
مفاصل ابهام تنگ است و ماده غلیظ که در و در آید تحلیل نمی یابد و عند اد
نهایت شدت و حس او بواسطه کثرت اعصاب قوی بود و سبب صلابت
آنچه بدو ریزد بآسانی نگذرد و نقرس از جمله بیماریهاست که از پدران
[illegible] بفرزندان آید و بسیار باشد که نقرس را ادرار دمامیل سرد از شربه
علاج نمایند جواز افراط در سردی نمایند و صاحب علت منفوا اثر مزاج
و بعضیکه که بمفاصل مرا ید باز گردد با عضاء رئیسه که دل و دماغ است
[illegible] گردد و هلاک کند و ماده این علت بعضی را خون بود و بعضی را صفرا
و این بیشتر بود و بعضی از بلغم خام و بعضی را سودا و این کمتر بود
و این ماده بیشتر از فضله هضم ثانی که در جگر میباشد و هضم ثالث
عروق بود میشود و از ضعف قوت ناضمه بیشتر تولد کند و خوردن
بغیر ترتیب و ادخال و شرب شراب و جماع بر امتلاء و علاج
[illegible] غالب بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اسهال به مطبوخ هلیله

رکرد نمایند بدین موجب پوست هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک هفت
افتیمون سه مثقال شاهتره تمر هندی بیست مثقال انگور شفا د
تخم کاسنی نیم کوفته مثقال بجوشانند در یک کاسه آب تا النصف بماند
نموده مغز فلوس هشت مثقال شیرخشت دوازده مثقال حل ساخت
روغن بادام ملینا یند و اگر حرارت بود ده درم پوست هلیله در
گلاب تر کنند پس بمالند و صاف نموده اختیار نمایند چون
زایل شود عنب الثعلب دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو درم تخم کر
درم بجوشانند و در آب آن مثقالی ایارج فیقرا تر سازند یکبار
پس صاف نموده بدهند و آنرا که مزاج بسلامت بود اسهال بمطبوخ
سورنجان و لوزیدان و حب سورنجان نمایند مطبوخ سورنجان
خداوند بلغم و صفرا و سودا دارد و سنا مکی هم مثقال پوست هلیله
بسفایج نیم کوفته و شاهتره از هر یک دو مثقال تخم کاسنی و بادیان نیم ک
و تخم کرفس از هر یک مثقالی گل سرخ دو مثقال تربد نیم کوفته دو د
را در یک کاسه آب بجوشانند تا بهشت دو درم باقی ماند شیرخشت
ترنگبین بیست مثقال اختیار نمایند حب سورنجان صبر درم سور
چهار دانگ مثقال محموده دانگ و نیم گل سرخ و مصطکی از هر یک
حمل یک شربت بود حب دیگر پوست هلیله درم سورنجان
چهار درم ماهی بیره و لوزیدان از هر یک برابر آب عنب الثعلب
الی
سازند دو دانگ محموده دانگی مجموع شربتی بود ضماد قابض که در اول
بکار آید اقاقیا و حضض و صبر و صندل سرخ پوست در منذی و شاف مامیثا
و زعفران و گل ارمنی از هر یک برابر آب عنب الثعلب طلا سازند ضماد
~~در آخر فایده و الله بکمر نیز برگ کرنب دو در آب [illegible] جوشانیده~~

ورم انثیین دیگر بگیرند اسفیداج و انزروت شیر تازه بپزند و طلا سازند دیگر ضماد
را تحلیل دهد و حرارت نگاهدارد بگیرند لوبیا را آرد کرده ساخته بکوبند و طلا نمایند
ضمادی که درد آتش [illegible] داده بگیرند برگ کرنب و در آب بپزند و بکوبند
و یک زرده تخم مرغ و اندک روغن سرکه و مقداری آرد جو با آن بیامیزند
و روغن گل چند قطره آمیخته نمایند و طلا کنند ضمادی دیگر بگیرند تخم حلبه
در دیگ سنگین با اسقالین سرکه و آب بپزند تا مهرا شود بعد از آن
بول آمیخته نمایند و طلا سازند در روز بگذارند و هر روز که خشک
شود دیگر روغن گل یا لوسن تازه سازند ضمادی که بعد از خوردن زهر درد
اهل [illegible] گذارند استخوان سوخته و جوز سرو و ابهل از هر یک جزء
دلب [illegible] و ذراح از هر یک سدس جزء همه را کوفته نرم و بیخته با برشیم
ماهی سبز [illegible] و بر جایگاه درد نهند طلا که نقرس گرم را سود دارد
انزروت هفت مثقال گل خیرو نرم کوفته هفت مثقال زرده تخم مرغ سه عدد
پانزده مثقال [illegible] در سرکه و روغن گل آمیخته گذارند طلاء دیگر که نقرس
گرم را سود دارد صندل سفید و گل سرخ و شیاف مامیثا و پوست در
[illegible] و فوفل از هر یک جزو افیون ربع جزو بیامیزند و طلا کنند ضمادی دیگر
نقرس بلغمی را بگیرند مویز دانه بیرون کرده و آرد باقلی و اندک آب آمیخته
[illegible] با آتش نرم آمیخته نموده طلا سازند طبیخ گفتار ماده و سپرا
[illegible] کوبیده و [illegible] بگیرند گفتار سپرا و بکشند و پوست ناکرده
[illegible] کافته قدری شبت و نمک در او افکنند و بجوشانند تا مهرا شود
[illegible] سه روز در آن [illegible] آب صاف نموده نشینند هر روز دو بار
و در بنشینند [illegible] دو ساعت در درد صبر کنند و چون از آن
[illegible] برآیند [illegible] آب گرم بشویند و اگر این علاج اول ماده کرده باشند در میانه

...ن طبیخ تازه کنند و سه روز دیگر هم چنین بر همین ترتیب بکار برند و اگر کو...
بدست نیاید روباه کوهی و خر وحشی بجای آن بود و خداوند نقرس و...
واوجاع مفاصل را شراب نشاید خوردن تا علت بتمام زایل نشود و تا صحیا...
فصل بگذرد و هم نشاید خورد و کسانی که عادت کرده باشند بتدریج ازان باز باید
در انواع نقرس مثل انواع اوجاع مفاصل و علاجات نقرس مثل علاجات مفاصل
اما اختلاف اسم باختلاف موضع ماده بود و این معجون درد مفاصل و نقرس و
پشت و عرق النسا را فایده دارد آن پوست هلیله هشت مثقال فل...
فلفل زنجبیل دار چینی پوست هلیله از هر یک پنجمثقال آمله ده مثقال
سیطرج و زراوند مدحرج از هر یک چهار مثقال خصی الثعلب پانزده مثقال
سورنجان هفت مثقال قاقله سه مثقال مغز چلغوزه و مغز فندق از هر یک
شش مثقال بادیان پنجمثقال بزر باذ دو مثقال مویز دانه بیرون کرده چهل
مثقال ادویه را نرم کوفته و بیخته به سیصد مثقال عسل یا قند یا نزد مثق...
یکمثقال تا دو مثقال گاهی میل نمایند فصل پنجم در وجع الورک و وجع...
درد ورک یعنی سرین الم بود ثابت که ازانجا تجاوز نکند مگر وقتی
منتقل شود بعرق النسا اما وجع النسا دردیست که ابتدا میشود
بندگاه ورک و نازل میشود از جانب وحشی ران و گاهی تا زانو و گاهی
وا انگشت خورد پای رسد و نشانه آن رگیست هر چند درین علت ها بیشتر ماده
او زیاده میگردد پای و زانو بسبب الم او لنگ میشود و گاهی پای و زانو
بد میگردد و اگر عرق النسا علاج ماده او بزودی عود میکند بخلاف سایر اوجاع
که ماده آنها دیرتر عمل میکند و اسباب وجع الورک و عرق النسا اسباب
مفاصل و نقرس و ماده عرق النسا از مواد خام همان ماده مگر تفرقه آنست
درد ورک و عرق النسا از مواد خام و گاهی میباشد از مواد دخان که مختلط بود

النقت که هرچه حاصل از از صاحب وجع الن خالی نیست از رطوبت بجی و
بصوت [illegible] اند قامت خود بجری است ساخت و سبب خاص درد ورک
لسنت که هرچیز نگاه صلب نشسته باشند و بسبب ادمان سواری شود علاج انواع
عرق النسا درد ورک علاج انواع درد مفاصل است بغیر انکه رادع در ین
درد ورک دادن چرا که ماده در شق مفاصل بجوهر رادع ماده را محتبس سازد بعوض
تحلیل باید و مرخیات در ابتدا موافق است جهت تسکین درد و عرق النسا و درد
الورک در بلد سرد و زمان سرد مشکل بود و کسان تازه و فربه را خصوصا اگر
ماده بلغم خام بود و درد در جانب چپ باشد در نوع دموی فصد باسلیق الیغ
الشاهرات از دستی که محاذی علت بود بعد ازان فصد رگ باید و در روز اگر روزه
دارند و بعد ازان فصد نمایند الیغ بود و اگر درد از جانب وحشی بود فصد عرق
النسا از پا نمایند و اگر درد از جانب انسی [illegible] کرده فصد صافن مناسب بود
بعد ازان فصد میان خنصر و بنصر نمایند از پا و از مجربات است در نوع دموی باستعمال
آب گرم در حمام و غذاء مرطب و مالیدن عضو بروغن مرطب مثل روغن [illegible] و غیره
[illegible] نمایند بعد از فصد عرق النسا از میان خنصر و بنصر نمایند و بعد از فصد باسلیق
جالینوس حکیم گفته که فصد مابض الیغ از فصد عرق النسا و صافن است و اگر درد
[illegible] بود روغن شبت و گل و بنفشه گرم کرده بمالند و در نوع بلغمی اول قی نمایند
[illegible] شرب و بیخ سوسن و شرب [illegible] باعسل و حقنه حاده و در وجع الورک
بسیار حقنه و شیافات و ضماد محلل و جلوس در پخته آب و روغن زیتون
[illegible] بید ستر و قسط و اسهال بحب سورنجان کبار و ایارجات مثل ایارج
[illegible] و تبدیل مزاج بمعاجین و اگر بدین علاجات نشود و دیر مانده گردد
بعد که ورک بیرون آید و میل نماید بسه طریقه علاج نمایند طریقه اول
[illegible] ات و حقنه حاده طریقه دویم استعمال محجمه بر ورک بشرط و بغیر بر [illegible] کش

و غیره و کذا اشتی ضماد است که سرخ سازد یا آبله کند مثل تخم ترب
قجین و غیره طریقه سیم داغ کردنست و آنچه بر دو داغ میکنم
که بر سر زانو ست باید ساخت و این علاجات عند القدرة و بعد ا
بفصد و حقنه و قی و مسهل و سائر علاجات اگر زایل نشود علت بر
پس ازان بدهند از نفط سفید یکدرم تا مثقالی هر روز چند روز
مداومت نمایند و گرسنگی و تقلیل غذا فایده دارد و اخلاط را کم
ششم درد والی و این مرضیست رگهای ساق بزرگ و سبز
گره گره بدید آید و بیشتر این علت پیکان و حمالان پیاده روان
که پیش ملوک بپای ایستند واقع گردد و حدوث این علت از
یا خون سوداوی شود از تناول غذاهای که مولد سودا بود گا
از امراض حاده بسبب انتقال مواد عارض گردد و اگر دیر مانده شو
شکل یابد گاهی جراحت شود از جهت حرارت مزاجی یا عارض علا
سلیق و استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و قی بسیار و اجتناب از غذ
و حرکات عنیف و در سه هفته شربت از ایارج فیقرا با اندک از گل ارمنی و
سکنجبین یا آب پنیر و ترک حرکات نمایند و اگر حرکت ضرورت شود
قابض مثل مازو و گزمازو و صمغ عربی و اقاقیا بر ساق و قدم نهند و ببندند
بعصابه از پاشنه تا بازانو و بعد از تنقیه بدن ضماد از خاکستر کرنب
زیت از کرمازو و سرکه بیز و آرد حلبه و تخم ترب نرم کوفته با روغن
طلا سازند و ترمس را پخته ضماد سازند یا در آب آن در آیند و گاهی
رگ را بگشایند و خون سودائی غلیظ بگیرند و هم بر ابجا مالند هفت

فصل

داء الفیل این علتیست که ظاهر شود در ساق و قدم ورم گردد یا شبیه به پا
فیل ورم باشد اول سرخ و بعد ازان سیاه میگردد و اکثر سلامت تر

سبب [illegible] کثرة امتلا و ضعف عضو است و این دو نوع است نوع اول که
از خون سوداوی غلیظ [illegible] علامت او ورم صلب و کری ملمس و رنگ
[illegible] مایل بکبودی و کاهی شق شود و منفجر کردد علاج فصد باسلیق و مسهل سودا
بعد از ان فصد مابض رکبه و حجامت ساق و منع از غذا که مولد سودا
بود بعد از ان فصد و طلا بساق کذارند از اقاقیا و لحیة التیس و منع
از بسیار رفتن و تردد نوع دوم داء الفیل که از خلط بلغم شود علامت
او ثقل ساق و قدم و ملمس سرد و ورم نرم علاج مداومت بر قی هر
هفته دو بار و ترک نمودن و رفتن و برخاستن و حب مسهل بلغم مثل حب
سورنجان و بعد از اسهال قی نمایند و غذاء لطیف و کرسنه بودن
[illegible] دارو دو درم از صعتر بادری از کندر و شیم درم زنجبیل ۳
[illegible] اختیار نمایند و طلا بالصبر و مر و اقاقیا و جوز سرو و شراب و آب
[illegible] و آب لحیة التیس بسرکه کیند بعضا به محکم به ببندند و بعد از قی به تخم
[illegible] ترمس و قطرون و سرکین کاو و بزر اترج و حلبه و خاکستر
[illegible] زر طلا نموده یکروز یا دو روز بگذارند و داء الفیل قوی را
[illegible] او بگذارند اگر افزون ترسانند و اگر جراحت کردد و سیم اکله بود
علاج برابر قطع نیست و ممکن است بمسهل بلغم و سودا و قی و
[illegible] اگر احتیاج شود این علت بر طرف شود اگر مبالغه نمایند فصل
[illegible] در درد و عقب و این دو نوع است نوع اول که بجهت یا سقط
[illegible] موزه شود علاج آب سرد بسیار ریزند و طلا ماميثا و کل ارمنی
نوع دوم که از نازل شدن ماده شود بقدم علاج اگر خون غالب بود
[illegible] نمایند و روغن کل بمالند و اگر ماده بارد باشد قی و مسهل بلغم و سودا

… در درد ناخن فصل نهم دارد فائده وسط قیروطی و روغن بابونه

… سزاوار آنست که برگ مورد و سرو کوفته طلا کنند و انار ترش

… بشراب پخته نمایند و مرهم شحوم با سرگین بز و سرگین گاو گدازند

… ناخن می باشد و دمعو کرد ار د زنبور و نمک و مغز جوز بهم کوفته و

… طلا نمایند و خون مرده در زیر ناخن و خاریدن او با آب در

… ضماد از زفت و انجیر جدا یا بهم آمیخته گذارند تمام شد مقاله

… که در امراض غیر معین بعضو مشتملست بر… خاص بود بتوفیق

… تعالی و تقدس مقاله دویم در امراض غیر معین بعضو مشتملست بر

باب … باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور میگردد

… اول در حمیات و اجناس و انواع و اسباب و علامات و

… آن تپ حرارت غریبست که در دل مشتعل گردد و بتوسط

… روح و شرایین در جمیع بدن پراکنده شود و اشتعال که با فعال

… رساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی

… آنست که روح را گرم کرده پس بعد از آن گرمی بدل رسد و

… اعضا و اخلاط و حمی حارادق آنست که حرارت غریبه اول

… اعضاء اصلیه تاثیر کند بتخصیص در دل پس بارواح و اخلاط

… اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرد

… و اعضا و این جنس بسیط بود و یا مرکب و بسیط بحسب اخلاط چهار

… و مرکبات بسیار و تعفن اخلاط خارج عروق و داخل عروق

… پس الالوان که گرم این بغلیان بینر بی عفونت میباشد و

… که مایه ترکیب تن مردم است یکی بنیاد اندامهای اصلی

کہ بنیاد تن است یعنی استخوان و گوشت و غیر آن و دیم رطوبتها که اندر تجویفها
تن است چون مغز و خون و دیگر اخلاط سیم روح طبیعی و حیوانی و نفسانی
و حرارت این تپ هر سه جنس را گرم میسازد و اقسام تپ در سه فصل
بیان میشود فصل اول در جنس تپ یوم اما علامات تقدیم اسباب بادیه
آنست که در ابتداء این تپ قشعریره و ناقض و سردی در اطراف
نباشد و ثقل نه بود مگر اندکی که بزودی زایل شود و نبض صغیر و ضعیف
و اختلاف بسیار نمی باشد بلکه متواتر و قوی و عظیم بود و در طول [illegible] و
دوام نبض از حالت تغیر بسیار نداشته باشد و اعراض قوی مثل سوزش
زبان و نفس متواتر پیدا نشود و اکثر ابر طرف شدن بود و [illegible] یا رطوبت
لبیه بعرق بود و تسکین او چنانست که اثر او در بدن و در نبض
و در بول باقی نمی ماند و انواع این تپ بسیار است نوع اول
یوم که حادث شود از غم و حدوث نزدیک خروج بسبب کثرت
[illegible] روح و حرکت بداخل بود علامت او سرخی بول و حدوث نزدیک
و رنگ بحوم مایل بزردی و نبض صغیر و ضعیف و گاهی مایل
[illegible] بسبب یبوست علاج شربت از چهار عرق و مفرحات
[illegible] بر سینه طلاء از صندل و گلاب و لخلخه خوشبوی و
[illegible] بدن تاثیر دارد و بعد از این تسکین تپ بحمام معتدل [illegible]
عذب بود و ابزن در آیند و در بدن روغن بنفشه و امثال
و مفرح سرد و غذا قلیه اسفاناخ کدو و ماش مقشر اگر اندک
[illegible] گفته اند که ازاله غم میکند و بسیار او ضرر دارد و شراب
[illegible] فرح نماید شاید و در موضع معتدل بخواب روند و یک دفعه
[illegible] تبدیل ننمایند تا بحال خود آید نوع دوم حمی یوم که از هضم شود از

جهت کثرت اهتمام بنای مطلوب حرکت عنیف فرق میان ... و ...
آنست که مطلوب صاحب غم فوت شیئه از عاجز است از ادراک آن
و مطلوب صاحب هم فوت نمیگردد و عاجز نیست از ادراک
لیکن بجهد و کد حاصل میشود علامت او غور چشم و نبض متخفظ
و رنگ روی مایل بزردی علاج شربت فواکه و بنفشه و عرق بید
و گلاب و گاوزبان غذا مطنجنه و از میوها انار ملیننماید نوع
که از فکر بسیار پیدا شود علامت او قریب بعلامات غم و هم ...
شربت صندل و فواکه چهار عرق نوع چهارم که از افراط ...
شود جهت حرکت روح که میل بخارج نماید علامت او حمرت عین
و شدت نبض علاج شربت لیمو و نارنج و تسکین غضب بکلام
لائق که موافق غضب بود و ادخال علیل در حمام و آب زدن و آب
بر سینه و سر ریزند از صندل و گلاب بر سینه نمایند و اگر ...
بسیار بود اندک کافور مخلوط با گلاب سازند و آب کشک جو و آب
و آش غوره و سماق بعد از گذاشتن تب نفع دارد و گوشت
صحرائی یا گوشت مرغ و بابچه مناسب است و خواب درین علت فا...
و حرکات عنیف مثل جماع و غذاهای گرم و شرب شراب احتراز ...
پنجم حب لوم که از کثرت بیخوابی و تحلیل روح و جفاف
علامت او زردی روی و صغر نبض و ضعف او کدورت
از جهت عدم هضم علاج آنست که حیله سازند که خواب ...
آنکه روغن بنفشه و کدو در بینی مالند و آبی که در و خشخاش
بنفشه و شراب ممزوج ... آب ... که در و خشخاش ...
تب تسکین یابد حمام نفع دارد و بعد از دیگ ساعت ...

گاه زمند نوع ششم حمی یوم که از کثرت خواب واقع کرده علامت
او امتلاء و کثرت خواب و عظیم نبض بسبب احتباس بخار علاج عرق در حمام
و مالیدن و غسل باب گرم و ریاضت معتدل و تقلیل غذا و منع از شراب
نوع هفتم که از فزع بسیار حمی یوم واقع کرده از جهت کثرت بداخل
علامت او اختلاف در نبض بیشتر از غمه علاج شربت سیب و
صندل و عرق بید مشک و شراب انار که گفته اند فزع را زایل میکرداند
نوع هشتم تپ یوم که از کثرت تعب بعد علامت او زیادتی گرمی مفاصل
و کراهت حرکت از جهت افراط جفاف و یبس بدن و صغر نبض و
زردی بول علاج راحت و خواب بسیار و شربت لیمو و چهار عرق و آب
انارین و چون تپ تسکین یابد حمام و ابزن فائده دارد و آب گرم بر مفصلها
بسیار ریزند و روغن بنفشه و خیری بمالند و غذا بعد از تپ گوشت مرغ
سازند و منع نمایند از هر چیز که تجفیف حاصل کردد خصوصا از جماع نوع
نهم حمی یوم که حادث کرده از استفراغ بسبب ادویه مسهل که جفاف در
بدن حاصل کردد و روح را گرم سازد علامت او آنست که از اسهال
قوی عارض شود علاج حبس طبیعت و ضماد بر معده و دل از صندل و
اقاقیا و سک الکلاب موزه گذارند و غذا کرنج تتق زرک با سماق سازند
ب الرمان یا صوفی بر و روغن آنرا آمیخته بر معده گذارند و دیگر حمام [illegible]
ماء اللحم و شراب رقیق فائده گفته اند نوع دهم حمی که یوم بسبب درد شود
ت او آنست که در سر و دندان و گوش و غیره ظاهر کردد بعد از ان
تپ پیدا [illegible] کرده علاج ازاله سبب و تسکین درد و مداومت مرض
وزان معالجه تپ از اشربه بشربت بنفشه و راحت و حمام و مالیدن
ساد غذاء لطیف و شراب ممزوج نوع یازدهم حمی یوم که از غش او

جهد اضطراب حرکت روح در مراد شود علامت او بغوست قوت
نبض و اختلاف او علاج تقویت دل بمفرح یاقوتی و شربت صندل
فواکه و عرق گاوزبان و بیدمشک و غذا و سریع الهضم از گوشت مرغ
تیهو و مطجنه نوع دوازدهم حمی یوم که از جوع مفرط بعد که موجب گرم
شود علامت او ضعف و صغر نبض و میل او به صلابت علاج در
تپ کشک جو و بعد از تسکین جو و بعد از تسکین تپ غذاء لطیف
و مالیدن روغن کدو و بنفشه بادام شود نوع سیزدهم حمی که از
عطش حمی یوم حادث گردد که سبب گرمی جگر شود علاج شیره خرفه
آب تمرهندی و آلوی بخارا و آب انارین و شربت سکنجبین به یخ
ساخته و آب سرد اندک در محل تپ بمالیند تا تپ تسکین یابد
در آب سرد در آیند اگر هوا خوش بود و آب هندوانه و مغز بادام
نمایند و غذا آش غوره نوع چهاردهم حمی یوم که حادث گردد از سد
مسام جلد و فوهات عروق یعنی دهنهای رگها عروق ساقیه از جهت
تخلیل و اجتماع بخار بسیار و حدوث حرارت مفرط جمع شده و حدوث
سده از کثرت اخلاط و از سرماء شدید میشود علامت او حمرت و
برآمدن رگها و نفخ در بدن و تمدد و صغر نبض اگر سده بسیار بود
و مسهل اگر بدن ممتلی بود بعد از آن استعمال بکشودن سده بشربت
بزوری و ماهی حادث میگردد بعد از فصد درد در جانب چپ واله
آلسنت که باز فصد نمایند و اگر درد باقی ماند مسهل مسهل نمایند شربت
نیز فایده دارد و گلقند و گلاب و عرق کاسنی و بادیان و بعد از تپ حمام
و مالیدن بدن با آب جو و سبوس گندم و غذا نخود نیم شکسته و ماش مقشر و اگر
بسیار بود کشک و جو و قتی آب تمرهندی و آب انارین و غوره نوع پانزدهم

که باعث تخمه و امتلاء بموجب انجره بدکه رفع ان اگرم سازد علامت او
فساد طعام در معده تغیر جشاء دخانی بد بود و غلبه عطش و چیزی از علامات
تپ مطبقه مثل حرارت و جبه وغیره علاج اگر اسهال وقتی بود این اسهالست اگر
آنچه باقی دفع میشود طعام فاسد بود علاج نکنند مگر هر زمان جرعه جرعه آب گرم
دهند تا معده شسته شود و اگر بقیه بماند بحمام در آیند اگر ضعف شود بعد از بیرون
آمدن حمام معده را قوت بشربت سکنجبین سفرجلی و لیمو دهند و آب انبر
و آب سیب را ۳ حصه بگیرند و یک حصه روغن گل بجوشانند تا روغن
باقی ماند صوفی بدان روغن آلوده شیر گرم بر سر معده نهند و به بندند و آنچه بعضی
در اسهال می آید خلطی دیگر بود و حادث میگردد ضعف صعوف حب الرمان و سماق
فایده دارد و اگر چیزی از طعام مانده باقی دفع نمایند سکنجبین و آب گرم و اگر
طعام با سفل شکم رفته و دفع نمیشود حقنه و شیاف دفع نمایند و جمیع دوا
نفع دارد و بعد از مفارقت تپ غذاء خفیف اختیار نمایند نوع شانزدهم حمی
یوم که حادث گردد بسبب ورم علامت او حمرت وجه و عظم نبض و سعت و
حرارت لاذع و بمدد و بیاض بول علاج فصد و اسهال بسبعت... و فواکه ضماد
سرد رادع در ابتدا بعد از ان مرکب بعد از ان محلل و غذاء لطیف نوع
... حمی یوم که بسبب حرکت و بخارات دخانی که در بدن جمع شود علامت
... ترک معتاد علاج دخول حمام بعد از تپ و آب گرم بدن را بشویند و بوی
... فایده دارد و لخلخه و لزره و مالیدن بدن باعتدال و بسبوس گندم
را بشویند نوع هژدهم در حمی یوم که از حرارت مفرط بود علامت اکثر
... در حمام و آب و گرمی در سر و کثرت او و شدت عطش و صغر و سرعت
... علاج لخلخه از صندل و گلاب و سیب و آبی و گشنیز تر پیش بینی دارند
و روغن کدو و بنفشه با آب سرد آمیخته در سینه و سر مالیدن و شکم با آب

تمر هندی نیز هم سازند و شربت نارنج و لیمو فایده دارد و بعد از تسکین تپ ...
آیند و آش سماق و غوره میل نمایند نوع نوزدهم که از برودت شدید که بخار
دخانی در جلد محتبس گردد علامت او سرعت نبض و جلدم حمرت وجه و ...
علاج در خانه گرم و مالیدن بدن توقف نمایند تا تپ تسکین یابد و بعد از
حمام در آیند و در گرم خانه توقف نمایند زمانی نیک و آبی که در وی بنفشه
و اکلیل جوشانیده باشند بر بدن ریزند و بعد از عرق بسیار روغنی که معتاد
باشد مثل روغن شبت و قیصوم و غیره بمالند و پس از آن امر فرمایند
و نیک بپوشند و چون بیدار شوند مزوره دهند و اگر میل تمام باشد غذا از
مرغ یا گوسفند جوان با نخود آب سازند نوع بیستم در حمی یوم که از تشنگی
و ادویه گرم شود علامت او حمرت وجه علاج شربت سکنجبین و شیره
خیارین و لیمو و سایر مبردات و مکث در موضع معتدل و مالیدن ...
تا تپ تسکین یابد و فصد یا حجامت و قی فایده دارد و آب تمر و آلو ...
و چهار شربت اگر حرارت قوی بود نوع بیست و یکم در حمی یوم که در ...
و اغذیه گرم شود علاج چهار شربت و شربت از شیره تخم کاسنی و ...
و اصلاح جگر با آب انار ریزند و ضماد از صندل و گلاب بر جگر گذارند ...
که این تپ از گرمی جگر میشود در روح طبیعی و آنچه از گرمی آفتاب ...
دماغ میباشد و در روح نفسانی میشود و آنکه تپ از گرمی حمام عارض
گردد و در دل میشود در روح حیوانی و بعد از تسکین تپ غذا آش غوره
سماق و لیمو و نارنج سازند نوع بیست و دوم در حمی یوم که از ...
شود علامت او ضعف دماغ و زکام علاج فصد یا حجامت و تلیین ...
بمسهل خفیف و تسکین ... و سعال از شربت بنفشه و شربت عناب و ...
و نیلوفر و جو زدن آب شعیر و احتناب از گوشت ... شراب و بعد از تسکین تپ

از شیره تخم خرفه و خیارین و ...

بتمام درآیند **فصل** دوم در حمی خلطیه و این تب که از خلط بود منقسم حمی
که از عفونت شود و انواع و اسباب و علامات و مداومت آن **نوع** اول در
حمی مطبقه این تبیست که از خون شود و این دو صنف است یکی آنست که از
عفونت خون شود دیگر آنکه از کثرت خون بود بی عفونت و این تب مطبقه را سو
نوخس گویند و سبب این تب امتلا و سده باشد و اکثر این تب عارض میگردد
کسی را که معتاد بریاضت بوده باشد و ترک ریاضت کرده خصوصا معتاد باستفراغ
بوده و ترک آن نموده و از آنچه موجب عفونت خون است کثرت آنست که از آن
بود متولد گردد و این تب منتقل میگردد بسیار برسام و محرقه و حصبه و جدری
از جهت رقت خون و غلیان او علامت او لزوم تب و عروض نبض ناقص و
تمدد ... و حمرة وجه و چشم و خاریدن بینی و ابرو و موضع فصد و عارض میشود
از این تب ثقل و تمدد در بدن و کسل حالتی شبیه باعیا و خواب گران و ثقل در
سر و ... دیگر مراین تب بسیار نبود مثل حرارت حمی محرقه و نبض عظیم لین قوی
ثقیل کثیر الاختلاف و بول احمر غلیظ که در دعارض میشود بسیار مردم جوان را در
وقت بهار و از غذا ها که از و خون متولد گردد و در عرق نبود مگر در بحران و در عفونت
حرارت این تب عارض گردد و اعراض قوی با قلق و کرب و اندوه و ضیق نفس و دشواری
... کشند و ورم حلق و لهاة و سیلان دموع در سونوخس تب بد است و این تب شبیه است بمحرقه
... خس و در ابتدا مثل حمی یوم بود اما حرارت این تب اندک باشد و حادث میشود در این تب تا
تب در بود علاج فصد نمایند و خون بردارند با نزدیک غشی اگر قوت قوی بود و سن دوست
بود و اگر مانع باشد از فصد حجامت نمایند یا رگ پیشانی گشایند و در روز بحران فصد
و التفات براینچه در ایام گذشته نکنند و در روز هم اگر قوت باقی بود و امتلاء خون ظاهر
... است و بعد از فصد شربت عناب و نظر کنند بخون اگر رقیق و مایل بود با صفرا وی
غلیظ آن لازم دارند و اگر غلیظ بود تفتیح دهند و بعد از فصد قوت ملاحظه نمایند

اگر قوت قوی بود غذا ماش مقشر و اندک اگر و اسفاناخ و کدو در اقلیم سیم و چهارم

جو و شیره بادام مقشر سازند و تا سیم آب نارنج و غوره و لیمو و غیره و اگر ضعف بود

با مرغ با آب انار و بعد از فصد راحت نمایند و آب انار مین و شیرخشت با صحاها شربت اختیار

نمایند و شکم را لت فه که از بوره و بنفشه و خیره و شکر ساخته باشند بیارند با حقنه

نمایند و اگر مرض حاد بود و از چهارم تجاوز نماید شربت عناب و نیلوفر دهند و اگر قوت

ضعیف بود و مرض از هفتم تجاوز نکند در اول نهار آب انار مخوش بقدر آمیخته ملین

و بعد از دو ساعت پانزده درم سکنجبین با آب کسنی و لعاب اسپغول ممزوج نمایند

ریحان و اگر علیل معتاد بود بخوردن بسیار در اول نهار آب کشک جو بقدر دو

دهند و اگر بدین مقدار تسکین نیابد در آخر روز اندک نان کعک یا نان از خمیر ساخته

بشربت و آب کسنی و امثال آن دهند و اگر تا چهار دهم تپ بود یا به پنجم گذ

از ان شربت سکنجبین بزوری و لیمو و نارنج و آب غوره و ریواج و امثال

نوع ترشها میلنمایند تا حدت عفونت خون را تسکین دهد و آش غوره و سماق

ستم فایده دارد و اگر خون رقیق و صفراوی بود مزوره از عدس و سرکه سا

اگر غلیظ بود مقابل نیست و اگر بعد از نضج احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله زرد

شاهتره و خیار شنبر دهند اما تپ مطبقه که سبب او عفونت صفرا بود فصد

و خون اندک بر دارند و مبالغه در تبرید نمایند مثل کسره خرفه و لب کدو

با سکنجبین و آب هندوانه و آب کشک جو و آب انار مین و شیره تخم خیار بین و اگر

شعوه قرص کافور و معده و جگر را سرد سازند بخرقه کتان که آلوده بصندل ساخته باشند

کاسنی و عنب الثعلب و صندل و اندک کافور و منزل را به برگ بید و خار اگر تا ل

سازند و در غیر تابستان باعتدال دارند و غذا اگرا و عدس با آب انار مین و اگر قبض

بمثل شیرخشت و آب تمر هندی و امثال آن نرم سازند و از انچه نزدیک الخلاط

نفع دارد و پاک میسازد لطیف عروق را آب کاسنی معصور مقدار بیست درم

وکف اتزا اگر تب با پانزده درم سکنجبین سه روزه سپستان ... با پنجره از میل نمایند
و گاه بر لعض تنک شود غذا مزوره و بهتر آنست زنند و از غذا و اشربه گرم و غلیظ منع
نمایند و از تعب تا موجب آنکه تپ بار اعاده کند نشود نوع دوم در غب خالص
تپ حاد صفراوی که متعفن شده ماده در خارج عروق یک روز بود و یکروز نبود
مگر آنکه مرکب شود و غب که آن زمان هر روز میگردد این اگر خطائی واقع شود
در علاج آن بعد از نوبت زیاده نمیگردد زمان گرفتن او تا گذشتن تپ چهار ساعت
اگر کم بود نهایت آن دوازده ساعت بود و بر طرف شدن او بعرق و اسهال
یا قی باشد علامت او آنکه ابتدا بلرزه نماید چنانچه گمان برد که سوزن در وی می زنند
دلالت زمان نافض و زود کم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و بیخوابی و عرق
بسیار در محل تسکین تپ دیگر اثر درد سر و غضب و بعض کلام و نبض گرم سریع و
مستوی و بول احمر ناری متعفن بدبوی و در اکثر عارض میشود کسانی را که مزاج ایشان
گرم و خشک بود و در سن شباب باشند و هوا گرم و تناول اطعمه و اشربه گرم
تپ شدید و زمان طویل روزه داشته باشند و وقتی که بیابند این قرائن را
معلوم باد که تپ غالب خالص است علاج اگر طبیعت نرم بود در ابتدا و هر روز
که نوبت آید مسهل ندهند و آب کشک جو پس از گرفتن تپ سه ساعت
دهند بعد از آن سکنجبین به آب سرد و ضماد سرد بر سینه از صندل و آرد جو و آب
گشنیز و امثال آنها گذارند و در وقت نافض اگر تشنگی غالب بود سکنجبین با آب سرد
و خرفه یا سکنجبین سرد ساخته تسکین عطش میدهد در این حالت و در آخر نوبت
سکنجبین فائده دارد و خوردن آب جو کشک و پا پاها را در آب گرم گذاشتن و مالیدن
باشد بقیه حرارت او در روز که نوبت نبود شربت سکنجبین با آب سرد یا شیره
و شیره تخم خیارین و شربت بزوری و بعد از دو ساعت آب کشک جو بعد
دو ساعت سکنجبین قند ... بعد یک ساعت مزوره که از ماش مقشر و کدو و اسفاناخ

و اندک اگرا سازند قتق آب غوره و آب نارنج و آب تمر هندی و لیمو هر کدام
صلاح دانند با شیره بادام دد را ابتداء غذاء مایل الغلاظ مثل کشک جو و نزدیک
آخر مرض غذاء لطیف فایده دارد و اگر طبیعت قبض بود و یبوست غالب گردد
ابتدا صواب آنست که با آب خواکه ملایم سازند و اوفق اشیاء در مثل این
مقدار دو درم اسپغول بشربت الو بخارا یا آب تمر هندی بعضی میلنا یند یا آب
هندی یا اصحاب مثقال شربت مغز فلوس حل ساخته تا شربت گل مکرر ده
به یخ آمیخته یا لعاب مثقال شربت سکنجبین با آب انار ترش معصور شربت
از نیها که حرارت غریبه را تسکین میدهد و مزاج با اعتدال می آرد و طبع را نرم میدارد
را کم میزند و اگر صداع بود حقنه لین سازند و سزاوار آنست که در روز
مریض را سهل میدهند و تحریک بچیزی ننمایند و اقتصار بر مبردات صدر مثل
بزدری نمایند و اگر دهان مایل بخشکی بود پس از کشک جو و غذا شربت سرد
جلاب بارد یا آب الو بخارا و اگر دهان رطب بود و لعاب میریخته باشد پس از کشک
جو غذاء شربت سکنجبین و اگر دهان تلخ دارد قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم
ازان شربت لیمو و غوره و افراط ننمایند در تبرید خصوصا در ابتداء مگر انکه
اندوه شدید بود و اگر ظاهر شود نضج و احتیاج اسهال شود مسهل صفرا دهند
قبض بود و مایل به یبس بکمزند بیست درم اهلیله و یبوست او را اگرفته در یک
آب یک شبانه روز تر سازند و بعد ازان بمالند و صاف نموده ست
شیرخشت و یکی دانک محموده بآن بدهند و زراحت سحر اختیار نمایند و اگر غثیان
عارض گردد اندک محموده با آب انار میخوش یا آب سیب نفع دارد و اگر مرض
بود یکی بیست مثقال تمر هندی و بیست عدد آلو بخارا در آب آغشته نمایند
بجوشانند صاف نموده یاده مثقال قند در وقت نوبت میل نمایند یا ده درم
فلوس در آب کشک جو با یکدرم روغن بادام یا روغن گل بعضی از حکما مثل شیر

ذکر یافته اند که در ابتداء مرض اگر احتیاج بتلیین شود مقدار پانزده مثقال
ترنجبین در آب حل نمایند و رغبت نمایند اگر طبیع ملایم نشود سه مثقال تمر هندی
سه آب بجوشانند و صاف نموده یاده درم قند اختیار نمایند صواب آنست آنکه
ترنجبین مقدار بیست درم با آب تمر هندی و آلوی بخاری اختیار نمایند جهت
قند در معده تپ دار مستحیل بصفرا میشود و در روز نوبت غذا ندهند اولی آنست
که هیچ دارد نکشند الا شربت سکنجبین با آب میلمایند بمصلحت آنکه قی آید و سکنجبین شیرین
بهتر در آخر نوبت نفع دارد اگر حرارت مفرط و اندوه عظیم بود استفراغ فرمایند
علیل را مسکنات حرارت دهند مثل قرص کافور در سحر و حمام بعد از استفراغ
در آخر روز نوبت روشن غذا در آخر روز [illegible] زیرباج بعدس و نخود برگ چغندر و
اگر بعد از بحران چیزی از حرارت مانده باشد شربت سکنجبین شیره کاسنی با خیار
دهند و وقتی که تپ مفارقت نماید سه روز ملاحظه نمایند بهمان دستور در روز
چهارم گوشت مرغ با آب غوره یا نارنج و اگر قبض بود آب تمر هندی تنقیه سازند و بتدریج
غذاء معتاد دهند **نوع** سیم در غب غیر خالص این تپ غیر خالص حادث میشود از
صفرا که مختلط باشد برطوبات اختلاط محکم و این تپ گاهی شش ماه باقی میماند
عظم طحال و تهیج و سستی ظاهر میشود علامت او آنست که زیاده بود مقدار نوبت
او برده دوازده ساعت و گاهی میکند نوبت او تا بیست و چهار ساعت و نوبت لرزه
دراز تر باشد و حرارت او در غایت حدت نبود و ادرار او زیاده بر عرق نوبت بود
اکثر بول بسیار در سر بود و خالی نبود از کرب و گاهی غثیان و بیخوابی و ضعف فم معده و
یکی گردیدن و بر طرف شدن او بعرق بسیار رود در بشره ضعف کمتر بود و اعراض بسیار
بود و بول غلیظ در رنگین و گاهی سفید بسبب بخار در حرارت که متوجه سر بود علاج ملاحظه
نمایند اگر جانب صفرا غالب بود علامت او آنست که مدت نوبت او کمتر بود [illegible] باشد و قبض
و شدید و بسیاری عرق و زردی بول و ابراز و شدت عطش و تلخی و خشکی دهان شربت

و لیمو و نارنج و سکنجبین علاج نزدیک بعنب خالص نمایند و اگر غالب بلغم بود
علامت او صفرا آنچه مذکور شد شربت سکنجبین عسلی و بزوری که در دو بزور گرم
و استفراغ بلغم و استعمال نکنند در روز دوا مسهل بادام که نضج خلط ندهند مگر آنکه
منتقل بود از موضعی به موضعی و قلق و اضطراب بود مریض را آن محل مسهل
داد و اگر طبیعت قبض بود یا لبس مغز فلوس در ترنگبین تلیین نمایند یا حقنه نرم
غلیظ و سرخ بود فصد فایده دارد و اگر رنگین بود بسیار و نبض سریع آب کشک
و بعد از چهار ساعت سکنجبین با آب سرد و غذا در روزی که نوبت نبود
با مرغ یا با غوره یا آب تمر هندی اگر قبض بود در روز نوبت ماش مقشر
بشیره بادام و اگر نوبت از ده بار بگذرد گوشت مرغ یا کرسنه جوان در آب
انگور و نخود نیم کوفته و ماش مقشر و اگر حرارت بسیار بود کشک جو و نخود نیم کوفته
با مرغ و اگر تپ حادث شود و بول بسیار رنگین نباشد اندک بادیان جهت نضج
سکنجبین که از عسل ساخته باشند و در وقت لرزه آب گرم در زیر جامه نهند
و پای را در آن گذارند و قی در ابتدای نوبت و غیر نوبت خصوصا اگر دهان تلخ بود
داشته باشد نفع کلی دارد و سکون در نوبت فایده دارد و حمام بعد از نضج
و پیش از نضج ضرر دارد و شراب کهنه اندکی سفید و رقیق باشد نفع دارد و
کهنه و نارسیده بود ضرر دارد و چون علامات نضج ظاهر گردد مسهل و قرص بنفشه
بنفشه چهار دو درم ترید سفید درم محموده دانگی رب سوس نیم درم غاریقون
درم قند سفید درم همه را مخلوط نموده با آب گرم حل نمایند دوای دیگر نیم درم
غاریقون نیم درم محموده دانگی با شربت سکنجبین حب سازند یا گلاب و سبز ادار
که مسهل در روز نوبت ننمایند مگر قی که در وقت لرزه فایده دارد و مسهل قوی تا
چهاردهم نکنند و نخورند و شربت سکنجبین در این تپ و در سایر حمیات کهنه نفع
دارد و قرص ورد نیز فایده دارد صفت آن گل سرخ بنفشه درم بیخ سوس چهار
درم سنبل درم طباشیر دو درم کوفته آمیخته قرص سازند شربت معالجه او بعد

تلاز استفراغ وانک رو حرارت واگر ماده بالای جگر که محدب ملکو میز باشد علامت
دانست که مریض بیابد در سر استخوان پهلو از جانب راست ثقل درین وقت
شربت مدر که بسیار قوی نه بود و گرم بسیار نباشد مثل تخم کرفس و بادیان و تخم خیارین
و تخم جذر چند مقدار دو درم با شربت سکنجبین اختیار نمایند و غذا در روزی که نوبت
نبود شوربای مرغ و تیهو دهند و اندکی از گوشت او و در روز نوبت اقتصار بر
شربت که تسکین دهد مثل آب انار ترش و قند با آب شیر و قند و ترک غذا اگر قوت بود
در روز نوبت و اگر صبر نتواند نمود شیره سبوس گندم با قند و اندکی روغن بادام
بیالایند و بعد از تسکین حرارت و التقاط نوبت غذا و شربت نفع دارد و اجتناب
از غذا غلیظ نمایند و اهتمام بتقویت معده فایده دارد **نوع** چهارم در تپ محرقه و این
دو صنف است اول آنکه حادث شود از عفونت صفرا که داخل عروق بود بر وجهی
بیشتر در عروق نواحی سینه و دل متولد گردد و معده و جگر باشد دوم آنکه این تپ
از بلغم عفن در نواحی سینه و دل متولد گشته از بلغم مائی و صفرا حادث گردد و اندک
عارض شود این حمی محرقه پیران را و اگر عارض شود مشایخ را هلاک میسازد و بیشتر
جوانان و صبیان را عارض گردد علامت او لزوم تپ و حرارت او زیاده از
تپ عفن بود و خشونت زبان اسلم بود و صفرت زبان متوسط و سیاهی زبان
بود و عرق کم بود مگر در روز بحران و افراط عطش و سرفه اندک و حرارت
باطن بیشتر از ظاهر بود و لذت یافتن از هوای سرد و تشویر در بدن و اگر از
صفرای محض بود اعراض شدید تر دی مثل سهر و اختلاط عقل و علق و درد سر و
عور چشمها و کرب و شرق بر تلف و سقوط شهوت و حرارت بر نواحی سینه
بسیار بود و فرق میان تپ محرقه و مطبقه آنست که شدت عطش در محرقه زیاده
و حرارت در رده کمتر از مطبقه بود و تمدد در بدن نبود و ضیق نفس و در تو
و حرارت حاد و خشک ظاهر باشد علاج آنست که نظر کنند اگر حرارت و ماده
حرارت راجح بود بر ماده تسکین حرارت شیره خرفه و شربت نارنج و امثال

ابهام کاسنی و تربوز و خیارین شیشه نیلوفر و صندل و عرق بید مشک و ...
نمایند بعد ازان منضج دهند پس ازان مسهل و اگر جهت ماده راجح بود و ...
منضج ماده اول دهند بعد ازان مسهل اختیار نمایند و در آخر تسکین
نمایند و سزاوار آنست که مسهل قوی در ابتدای این تپ نه دهند و اگر ...
بتلیین شکم آب عنب میوه یا آب تمر هندی و آلوی بخاری با شربت گل ...
با شربت بنفشه و حقنه نرم نمایند و آب تمر هندی و حقنه هر روز فایده دارد و اگر ...
غلیظ و رنگین بود فصد نمایند و آب هندوانه و جمیع مبردات بالفعل درین ...
دارد و اگر درین تشنگی و ورم معده و جگر ضعف نباشد و حرارت غریزی ضعیف ...
خصوصا بعد از نضج و آب سرد میل نمایند تا حرارت غریبه را تسکین ...
دهند علیل را وقتی که بیم سقوط قوت بود هر چند میل نداشته باشد و خرف ...
و گلاب و اندک کافور سرد ساخته بر سینه گذارند چند کرت و هر گاه حرارت ...
بود و قرص کافور سکنجبین که از بزور سرد ساخته سحر دهند و بعد از ...
با آب کشک جو و آب انار میخوش و در روز هر ساعت آب هندوانه یا با ...
آب کدو و با اندک قند یا با شربت ترش اندک اندک اختیار نمایند و سکنجبین ...
با شیره تخم کاسنی و خیارین نفع دارد و علیل را در وقتی که حرارت ... تسکین ...
مقشر و کدو و کشک جو و علیل با شیره بادام دهند و سیق آب غوره و امثال آن ...
تا در معده متخیل بصغر الشوه نعزمایند مریض را تا اندک روغن بادام در ...
تا آنچه از سودا در ردی و خشونت باشد چون لبشوند زایل گردد و اگر ...
مشغول گذارند و بدان ردی زبان را پاک سازند النسب بود و اگر دانه ...
اندکی از گوشت او بود در دهان گیرند فایده دارد و اگر ازین در سر بعد ...
و شقه نجوش نشد و سر بر بخار آن دارند و پاها را در رو گذارند و اگر تشنگی ...
بود و مانعی از نزله و زکام و سعال نباشد گرانی در سر با بخاری که متصاعد بود ...

ازین

اشربه را غذریه ترشی فائده دارد دیگر تپ محرقه که حادث از بلغم بشور بود علاج
سکنجبین بزوری نمایند و در آب کشک جو نخود بنیم کوفته و اندک بادیان و اگر ماده در
معده بود علامت او کرب و غثیان بغیر قذف پس قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و اگر
ماده غلیظ بود ایارج فیقرا که صبر او را شسته باشند و تدارک حرارت بآب انار مزنجبیل
نمایند در انتهای مرض را غذاء لطیف دهند در وقت الخلاط تدبیر ناقه و معالجه ایشان
سازند و حمام که آب او مایل بسرد داشته باشد درین وقت نفع دارد که اکثر تپ
شور بود **نوع** پنجم در غب دایم و حدوثش این تپ از صفراء متعفن که در
تمامی عروق بدن در آمده میشود و بسیار است که در یکهفته بر طرف میشود علامت او قوی تر از
علامات غب خالص بود و درین تپ نافض نبود مگر بر سبیل بحران و در تپ غب خالص هر
در نافض و لرزه بود و بسیار عرق و در تپ غب دایم عرق نباشد مگر در آخر یا در بحران و
میان حمی غب دایم و محرقه از دو وجه است اول آنکه حرارت و لذع در محرقه اشد بود از
غب دایم دویم آنکه فترات در غب دایم ظاهر بود سیم آنکه حمی محرقه با او کرب و
غثیان و اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی بود چهارم عطش و خشکی دهان و سوزش سینه
محرقه بیشتر بود پنجم زبان در محرقه سیاه بود در غب دایم نبود و بدن در غب دایم لاغر
علاج شربت لیمو و نارنج و شیره تخم کاسنی و عرق بید لک و کاسنی و کاهو زبان [illegible] در لب تند
نمایند و مسهل قوی در ابتداء این مرض مناسب نیست بلکه اختصار بر حقنه خفیف و
از آب تمر هندی و آلو بخارا و آنچه اندک تلیین داشته باشد نمایند و مبالغه در تبرید
نمایند علاج قوی تر از غب خالص نمایند **نوع** ششم در تپ غشیه حدوث این تپ
ظاهر میگردد از کیموسات صفرائی سمی که در غایت رقت باشد میشود علامت او آنست
میگردد این تپ در بدنها که مزاج ایشان در غایت حرارت و یبوست بود بسا قط
نبض و قوت در نوبت واحد که در معده و جگر ورم باشد و اگر این تپ بسبب هم و غم
استفراغ بسیار غشی واقع شود این اسلم بود علاج تبرید [illegible] بوی خوش

و سر این صندل و طلا از صندل و آب و عرق بید و مشک اندک کافور سازند و بر سینه
و برگ بید و گلاب پاشیده در خانه فرش اندازند و در یاحین خوشبوی و فواکه مثل آلو
در نواحی او گذارند و غذا هر ساعت اندکی نان در آب انار بن آمیخته و مثل آن
ریواج در نزدیک نوبت میل نمایند دفع غثی نماید از جهت ترشی و تقویت
و از وزد و نمکسار زرد و صفرا ببرد و بمر بزد و مرغ بچه با آب غوره پس از نوبت
با آب انار میخوش یا شربت سیب و شربت فواکه فائده دارد و اگر غثی شدید بود
با آب سرد یا شراب رقیق میل نمایند و حقنه با آب شعیر و آب کدو سرد و ساج
و اجتناب از هوای گرم و تعب و سهر و دوغ گاو با قرص کافور و غسل با آب سرد ا
بود و آنچه تناول نماید علیل اگر هوا خوش بود و حرارت داشته باشد به یخ
ساخته اختیار نمایند نوع هفتم در حمی مواظبه این تپ به نوبت بوده
حدوث این از بلغم عفن که در خارج عروق باشد و زمان گرفتن او تا ده ساعت
و وقت گذشتن او شش ساعت علامت او آنست که ابتدای لرزه و سر
و پشت و بدن زود گرم نشود و نافض در تپی که از بلغم زجاجی و خام
تر است و ظاهر نشود برودت او اندک اندک که دفعه پس از آن مثل
میگردد بعد از آن بتدریج گرم میشود باز عود میکند لرزه از جهت غلظ خلط
با این سردی قشعریره میباشند و از علامات عرق و سقوط شهوت و طعم
شدن و حرارت او قوی نبود و تپی که از بلغم شور حادث گردد
قشعریره بود و سردی قوی نباشد و تپی که از بلغم شیرین شود اندک
و نافض و سردی نبود و کرب و اندوه کمتر بود و میل بهوای سرد و آب بسیار
باشد و از خواص این مرض است قلت عطش و عرق مگر وقتی که از بلغم شور
متعفن بود عطش غالب و بسیار بود و انتفاخ در روی و رنگ و
تپ مایل بخضرت و زردی و گاهی مثل رنگ ماهی بود و نبض ضعیف

سفارت و بول او در اول رقیق از جهت ... سده و برودت بعد ازان بسبب
عفونت و براز او نرم رقیق بلغمی باشد دقی از پایدن و بلغم در رو پاک نگردد مگر در وقت
... وم و این بواسطه غلظ ماده و لزوجت بعد و این تپ عارض میشود اکثر صبیان و عورات
و خصیان و کسانیکه رطوبت بر بدن ایشان غالب بود و در تن ... بود و مردمی راکه
بچیزی بسیار مایل ... استفراغ کنند بلبد و زمان سرو که رطوبت و برودت غالب
بود و در زمان نوبت او اکثر در حالت بعد بعد ازان بمیان روز رسد علاج در
ابتدا ... طبیعت باعتدال و قرص سکنجبین و آب گرم که در و تخم ترب جوشانیده باشند
تکلف نمایند قی بسیار ضعیف و استعمال ملطف و چیزی که قطع بلغم سازد و موافق است
... شربت سکنجبین و گلقند تا روز هفتم اختیار نمایند و بعد ازان مصطکی و انیسون
... و نوبت دیگر با آب کرفس و بادیان و سکنجبین عسلی نفع کلی دارد و زوفا بعل
... میل نمایند و اگر طبیع باعتدال بود شربت ملین که در دو گرم بسیار نبود مثل گل
... دو مثقال و بادیان نیم کوفته و انگور شفا از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از
هر یک بیست عدد تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال دو مثقال با سه مثقال قند جلاب
... چهار روز اختیار نمایند و اگر قوت تر خواهند مغز فلوس و پنج مثقال
... یا قند دو یکمثقال تر بد اضافه سازند و اگر قوت ضعیف بود حقنه لین نمایند بعد
... حقنه حاده قی با آبی که در و تخم ترب و گشنیز و بیخ سوسن جوشانیده باشند
... عسلی فائده دارد و بعد از قرص گلقند لشربت سیب و صندل و غذا نخود آب
... سازند و اگر زمان طویل کشد و بسبب ضعیف بود شوربای مرغ با نخود یا انگور
... اینزلیور مطبخ با بریان نموده اختیار نمایند و اگر طبیع قبض بود دواء
... دهند صفت آن تربد ده درم زنجبیل و مصطکی از هر یک درم قند برابر
... مثقال یا کمتر از مثقال اگر بیشتر سازند بحسب قوت شاید و صباح بیکدرم
... مثقال شربت بزوری یا سکنجبین عسلی ملین نمایند و اگر بول ... علیه ... فصد

فایده دارد و اگر احتیاج بکشک شود دردمحم گرفش و بادیان ابرازند و اگر [illegible]
بود سکنجبین با آب گرم حل نموده دهند و قی فرماید بر عفص و اگر این تپ از حد
تجاوز نماید و در روی و اطراف تهیج ظاهر گردد قرص ورد و شربت ماء الاصول
بزوری با قرص افسنتین بسکنجبین بزوری و اگر مزاج کبد سرد بود قرص لک
بزوری و اگر ماده از خلط سرد غلیظ بود علامت او دیر کشیدن علت و بیاض
در زمان زمستان و سن مشایخ و بلاد و مزاج سرد و تر تریاق کبیر مقدار دانگی روز
روز بروز بدهند یا تریاق اربعه مثرود لیطوس و اگر این تپ خشک حدوث از
شده استعمال نکنند ادویه که بسیار گرم بود و اگر تپ شدید و قوی و با حرارت بود
رنگین و نبض مایل بسرعت علاج غب غیر خالص نمایند و زیاده و نقصان
ملاحظه باید کرد غذاء لطیف نخود و نیم کوفته و ماش مقشر و زیره و گشنیز
اگر بلغم حامض لزج بود و اگر غذا قوی تر خواهند گوشت تیهو و مرغ و کبک و امثال
سزاوار آنست که در غذا صبری که تقطیع بلغم نماید مثل قجین و آلکامه و سرکه باشد
غذا بعد از فتور نوبت و بر طرف شدن تپ و پیش از نوبت چهار ساعت دار
و از غذا که از و بلغم حاصل شود مثل شیر و حبوبات و فواکه تر و گوشت گاو و غیره ا
به برف و یخ باشد و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از نضج فایده مند **نوع هشتم**
بلغمی دایم حدوث این تپ از بلغم عفن که داخل عروق بود علامت او تپ لاز
اضا با نفض و برودت و قشعریره نباشد و گاهی قشعریره و سرما بود اما لرزه نباشد
کم باشد و در وقت مفارقت کلی و این تپ اندکی بوقت دارد و حرارت
بود و نبض مختلف و زمان امتداد این تپ زیاده از هیژده ساعت است
تخفیف ما بر و لیسار است که حادث میشود از این تپ تشنج و وقتی که بسیار
حلق [illegible] از استفراغ ماده مسهل و قی و تسکین حرارت و شربت سکنجبین
جلاب [illegible] عسل و آب بادیان و تقویت معده بقرص ورد مصطکی و انیسون

اگر امتلاء خون غالب بود فصد نمایند و اگر علامات از تبنج ظاهر بود استفراغ ماده بمسهل کنند و دو
بار دیگر بار دهند اینج را بماء الاصول و ملطف کنند بصلاح آورند و قرص ورد بر بیخ حب سنبل
دهنج سوسن از هر یک پنج درم بمثلث سازند شربت دو درم با سکنجبین ساده یا بزوری
اختیار نمایند و اگر در سینه خشونت بود بجلاب بنفشه و سپستان و پرسیاوشان فائده
دارد **نوع نهم** در تپ غشیه خلطیه حدوث این صورت از بلغم خام بسیار که بدل ریخته
شود از و غشی عارض میگردد و علامت او آنست که دور صاحب او مثل دور تپ بلغی با
نبض او صغیر و لاغری بدن و رنگ صاحب او رصاصی و در اکثر اوقات و لب او مثل لب
کسی که از شدت سرما لرزیده باشد و چشم او در وقت هیجان کبود رنگ ببیند رفته و زیر
سرفه که شراسیف کویند نفخ بود و اگر قی آید ترش و گاهی عارض میگردد در این تپ در بعض
اوقات از صفراء غلیظ مخلوط به بلغم و با او سوزش در احشا بود و اداد مثل بلغی باشد علاج
این مرض صعوبت دارد بسبب آنکه اگر مسهل دهند غشی میشود و اگر غذا [illegible] ماده تپ زیاده
میگردد و اگر غذا ندهند قوت ساقط گشته موجب ضعف بود و اگر ورم در احشا ظاهر گردد
مشکل تر گردد و صواب آنست که ابتدا بحقنه لین نمایند و بتدریج حقنه قوی کنند
خصوصا اگر طبیعت قبض بود اول با آب چغندر و بوره و عسل حقنه سازند بعد از آن
[illegible] اضافه ساختن عمل نمایند و مالیدن بدین طریقه که از ابتدا از ساقها نمایند از
زانو تا اسفل قدم بمالند بعد از آن رانها از بالا بزیر پس از آن دستها را بمرتبه
[illegible] کفها بعد از آن پشت و سینه را در رجوع باز بالا نمایند و بعد از مالیدن
[illegible] اگر قبض نبود و سرد نباشد مثل روغن زیت و کنجد و خیری و گل قطر در بدن
و شربت سکنجبین عسلی با دو درم تخم کرفس و همچنین آب عسل با یک درم زوفا و اگر
شعیر پخته یا عسل یا نان که در جلاب آمیخته باشند دفع غشی میکنند و اگر ضعف ظاهر
زیان بمثلث یا شراب کهنه اند ممزوج نموده اگر ورم احشا نبود دفع اگر ما
دوه آید نفع کلی دارد **نوع** دهم در تپها که اندرون سرد باشد و بیرون

کرم باشد برعکس واین تپ سه قسم است اول تپی که اندرون گرم بود و

کرم یا برعکس سرد و این حمی وقتی که حرارت و حدوث قوی بود میباشد سواد

زبان و شدت عطش و عظم نفس و اندوه و ظاهر بدن بسیار سرد این علامت

واگر نباشد تپ بدین مرتبه و حرارت در باطن قوی بود علامت آنکه تپ صفرائی

لزوم او بر طریقه غب و علامت آنکه از بلغم تپ عارض شده نایبه بول خام و

بطی و متواتر قسم دویم تپی که اندرون سرد بود و بیرون گرم حدوث این

بلغم زجاجی که در باطن عارض شده و عفونت پیر شده از دو بخاری گرم در ظاهر

و درین وقت احساس میکند سردی اندرون جهت آنکه این خلط غایت

بود بدان عضو و ساکن بود حال برودت او معلوم میکند علامت او آنست

بدن گرم بود و باطن سرد و نبض سریع نبود و نفس عظیم و تشنگی نباشد و نه باشد

حال مگر در آخر امراض که قوت ساقط شده قسم سیوم تپی که حرارت و سردی

ظاهر و باطن اعضا باشد و حدوث این تپ از بلغم عفن که از ظاهر و باطن گرم

او نبض بطی متفاوت و بول خام و شدت او هر روز قوی تر بود و گاهی از

ماده مستحیل بغب و ربع گردد و آن زمان خارج نیست از تپ بلغمی و

او از چهار ساعت بود علاج جلنجبین عسلی هر روز هفت درم با آب گرم و

ساعت شربت سکنجبین و شربت ماء الاصول و شربت بزوری و حب صبر دوازده

زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ و انیسون و زعفران دکته با عسل

درم شربت دو درم و حب غاریقون فایده دارد صفت مسهل که نافع است

ترمد دو درم صبر نیم درم غاریقون درم شربت سکنجبین در سحر ملینا بدیند به آب گرم

که معده را قوی دارد بدان بلعقند که درد مصطکی و انیسون باشد و تپی که از عفونت

علاج حب انتیب بلغم و قفر انمایند دیگر از جنس حمیات بلغمی تپ نهاری و لیلی بود

نهاری آنست که نوبت او عارض میشود در روز و فتور در شب و تپ لیلی

چهار ساعت

این جمله خطرناک است و نهایت آن طول و ... بجهت آنکه از عوارض دیگر دور است وقتی
کی مسام کشاده است و تحلیل یافته بخارات و این دلیل بود بر کثرت ماده و بسیار است
که منجر میشود بدق از جهت بی غذائی و سقوط قوت و گرمی هواء روز و غیره و تب لیله
لیس بنوابی در هوای سرد اکثر موجب دق گفته اند علاج تب بلغمی نمایند و
گاهی حادث میشود تب نهاری و لیلی از بلغم زجاجی که پراگنده شده در بدن و لرزه
آرد و عفونت کمتر بود علاج تلطیف [illegible] ازانکه از بلغم متولد گرده و تقلیل نوم و
[illegible] در وقت نافض و استفراغ بلغم و ادرار بتخم خیارین و شربت بزوری و حقنه در
کاتره داده و اگر دیر مانده شود دواء حلتیت بر نیم حب سازند پیش از ربع و حلا گویند
تب سرد را سود دارد خاصه که مدت دراز شده باشد و سفوف زیره [illegible]
لرزه باز دارد اخلاط آن حلتیت و فلفل و مصطگی و دارفلفل و برگ سداب از
هر یک برابر بگیرند و با سه وزن آن عسل آمیخته نمایند شربتی مثقالی تا دو درم و
از جهت سفوف زیره با شراب گرم یا ماء العسل اختیار نمایند پیش از لرزه و
جامه پوشند و در جامه او نگاه دارند تا بخواب رود و دود حلتیت بخور دارند
و دهن قسط بمالند و سر بر بخار آب گرم دارند و خود را پوشیده دارند تا عرق آید
این تدبیرات اسهل است که لرزه و تب [illegible] لیکن یابد نوع یازدهم اندر تب ربع دائره
حادث میشود از سوداء عفن خارج عروق و نوبت او در اکثر اوقات سی و
چهار ساعت بود و مدت گذاشتن او و حصول بیست ساعت و درازی مدت او اگر
[illegible] واقع نشود و مخلوط نشاند در بعضی از جسم های [illegible] است که در
[illegible] خلاص یابد و وقتی که علاج چنانچه باید نماید تا دوازده سال میکشد و منتقل میشود
استسقا و [illegible] مرکب در زمستان بجهت آنکه ماده رقیق تحلل نیابد [illegible] استفراغات
[illegible] و بواسطه عفونت منتقل میگردد به ربع علامت [illegible] آنست که سردی
ظاهر شود [illegible] از آن زیاده گرده و در محل انتها کم بود سردی [illegible] در بلغم [illegible]

یا بهر دا و لرزه شدید تا غایت که دندانها بر یکدیگر میخورند و درد استخوان و پهلوها و پشت و

ابتدا حرارت اندک والتهاب گرم گردد از حرارت بلغمی شود و قوی بود و ستر

مزمن تا امراض سوداوی و نبض مایل بصلابت و بول در ابتدا سفید و بعد از ابتدا

و در آخر سیاه رنگ و آنچه دلالت دارد برین حال عادت بلد و سن و تدبیر مزاج علیل

و اکثر عارض میشود کسی که مزاج او سرد و خشک بود و در سن کهول و در فصل خزان

هوای سرد و خشک و اکثر از تناول غذا که از و سودا متولد شود مثل کرنب و گوشت

اسپ و آهو و بز و غیره و بسیار است که در تابستان تپ غب بود و چون زمستان

شود منجر به ربع گردد ربع پنج صنف است صنف اول که حادث میگردد از عفونت سودا

علامت او آنست مذکور شده صنف دویم که از احتراق خون بود علامت او غلبه

و شیرینی دهان و سرخی بول و گرانی در بدن صنف سیم تپ ربع که از احتراق

صفرا حادث گردد علامت او قصر نوبت و بسیاری عطش و تلخی دهان و کثرت

عرق و میل باشیاء ترش و نبض بسرعت و متواتر و ابتدا لرزه بود و سردی

دی باشد با التهاب در غضب و در اکثر حدوث این تپ در عقب حمی صفرائیه

صنف چهارم که از احتراق بلغم بود علامت او سفیدی بول و غلظ و سردی

ملمس و کاهلی و بطو نبض و بول سیاه که بسفیدی زند و قلت عطش و کثرت خواب

و بسیاری آب دهان صنف پنجم حادث گردد از سودای محترق علامت او

افکار ردی و خواب پریشان و وسواس و سرخی بدن مایل بسواد و کبودی

لاغری بدن و کمودت لون و کثرت شهوت علاج سترک میان جمیع اصناف

بود مگر وقتی که خون سرخ بود صاف که آن زمان گرفتن او ... دارد

نگیرند و استفراغ ماده که تپ از و حادث شده بشربت و جلاب و

از غذا و شرب آب گرم سرد در روز نوبت و تکلیف روزه دارد

و در ... روز نوبت شوربای گوشت خفیف با اندک از گوشت تا سه روز دار

رجبین بهتر شکی از غذا هر روز نفع داده و دهام که عرق نشود و لسیار گرم نبود فایده داده
دباید که اندک زمانی توقف کنند را حیب واما ایش و غذا اکرم باعتدال که زود
او زیاده بود و قی پیش از نوبت ربع که حادث شود در تابستان بزودی زایل
میگردد و آنکه در خریف و زمستان عارض گردد مدت او دراز بود و تدبیر
لطیف نمایند دیگر تپ ربع که حادث از سودای دموی شود صواب در علاج
و فصد تا در روز سیم فایده مند بود و بعد از فصد غذا گوشت مرغ و تیهو و کو کنند
جوان که در دشوربای آن ماش مقشر و اگر از نخود نیم کوفته قتق آلبالو و آب
تمرهندی و آب انار بین و مسهل مطبوخ هلیله که در و لیفاج و افتیمون و غاریقون
دلیلت مغز بادام و کاسنی باشیره تخم او شربت سکنجبین و در زمان قشعریره
آب گرم سکنجبین و اگر التهاب و حرارت بسیار باشد آب هندوانه و از میوه‌ها آلو
آنچه مناسب دانند و اگر ماده تپ غلیظ بود و زمان طول شده در غیر روز نوبت
یک مثقال گلقند با شربت سکنجبین با آب گرم دهند و اگر علامات نضج ظاهر شود
اسهال بدین مطبوخ نمایند پوست هلیله کابلی یک مثقال شاهتره ۳ مثقال عناب و آلو
و سپستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی و کشوث در پوست بیخ بادیان
از هر یک پانزده درم حل نمایند و صاف نموده در و مغز فلوس و ترنجبین
از هر یک پانزده درم حل ساخته بدین حب ایارج فیقرا درم پوست هلیله و
سقمونیا از هر یک نیم درم محموده دانگی اول این حب اختیار نمایند بعد از آن
دو روز اسکنجبین افتیمون و آب جبن به افتیمون از اخراج سودا میکند و ضعف
و در تپ ربع که از صفرای سوخته حادث گردد مبالغه در تبرید و ترطیب نمایند
و سکنجبین بود و شیره خرفه و شیره تخم خیارین سکنجبین اختیار نمایند و در ابتدای نضج
شربت بنفشه و لعاب اسبغول به آب جبن و شربت گل مکرر در خیارشنبر و امثال
آن نرم سازند و بعد از گذشتن بیست روز تخم و قت لعاب و شیره و شربت مطبوخ
که در و افتیمون و سنامکی و تمرهندی و شاهتره و بنفشه باشد مسهل نمایند و غذا آب

غوره سازند و در روز راحت اگر قوت ضعیف بود گوشت کبک و دراج بعد از
نضج تام دهند و دیگر تپ ربع دایره که از سودا و بلغم حادث گردد و هر روز
ده درم جلنجبین عسل با آب کرفس یا آب بادیان و سکنجبین بزوری و عسلی با آب
و طبیخ را باب لبلاب با نخود رم مغز قرطم کوفته و ده درم قند یا آب کرم
هلیله کابلی یا مویز یا گلقند نرم سازند و بتدریج از شربت و لبقاح و زنجبیل
اضافه نمایند تا در آخر غاریقون آمیخته نموده ادویه را قوی سازند و در
روز نوبت قی نمایند بهم ترب و سکنجبین و نمک و عسل در ابتدا نافع و بعد از
گلقند و در غذا نخود و اسفاناخ جهت تلیین شوربای مرغ و کبک و
و اگر طبیعت نرم بود در چیز اش بود بینه با نخود نیم کوفته و
بروغن جوز و در انتهای مرض غذاء لطیف بتدریج و طبیعت در مرض
گذارند و چون نضج بکمال رسد مطبوخ افتیمون با آب افتیمون ده
روز دوم نوبت مسهل اختیار نمایند و بعد از استعمال قرص زرشک از
قوه جگر و قرص غافث از برای تقویت سپرز و اگر سفر یا دوی بعد
وقت ابتداء نوبت در زیر دامن مریض آب گرم که در و بنفشه و بابونه
و خیرو و گل سرخ جوشانیده باشند گذارند و غذا نخود نیم کوفته و ماش مقشر
چاکر الود شاید و اگر ضعیف بعضی در روز راحت مرغ و تیهو و دراج
مرض بدیر کشد و اثر نضج ظاهر بود معجون حلتیت که در [illegible] سنداب
و حلتیت و مر از هر یک برابر ۳ وزن عسل بسازند شربتی نیم مثقال
بود در هر ۳ روز یکبار میلسانیند و جالینوس گفته که خلق بسیار دیدم که
از ربع خلاص شده و بعد از ان افسنتین و تریاق خورده اند و شیخ ابو علی
فرموده اند که حلتیت و فلفل نافع است و شراب ابیض رقیق
نباشد علاج کرد ابتدا العلل ماده با آب لبلاب و قاشد و نضج بگلقند
تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و بعد از نضج فصد با سلیق

نضج و بعد از دو سه کرت استفراغ بادویه قوی مثل افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس
و حجر ارمنی و لاجورد نمایند و حقنه قوی فائده دارد و سزاوار آنست که در
عقب یکدیگر اسهال نمایند چرا که خلط سوداوی بیک مسهل و دو مسهل دفع
نشود پس دفع او بمبردات تواند بود و بعد از تسکین شوربه دراجه
و ادرار عرق مناسب است که اهتمام نمایند و درین تپ به تقویت جگر و سپرز
در ابتدا سکنجبین و در وسط علت قرص زرشک و غافث و اگر قوت ضعیف
بود مرغ و تیهو و زرده تخم مرغ نیم بخت و ماهی رضراضی و اگر او علت بسیار
مدت گذشته باشد و گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و بزغاله که دار و ا
ادویه گرم بود (ح) دوازدهم در ربع دایم حدوث این تپ از سودا عفن که از
داخل عروق بود علامت او لزوم تپ و اشتداد ربع و صعوبت اعراض در روز نوبت
اشتداد حرارت و اندوه و عدم نافض علاج فصد باسلیق و نضج بگلقند و سکنجبین
ساده و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون دهند باعتدال در گرمی و سردی و سکنجبین
با کاسنی و آب بادیان و شربت سکنجبین بزوری معتدل و اگر حرارت و اندوه شدید
بود و تشنگی غالب کشک جو و جلاب و آب تمر هندی و آلوی بخارا و آب انار میخوش و غذا
آنچه مذکور شده و اگر خلط نضج یافته مسهل قوی و حقنه در ابتداء لین و در آخر قوی
علاج دایر نمایند و مبالغه در تسخین ننمایند و تدبیر حیله در تپ ربع وقتی که با حرارت
در تابستان بود سزاوار آنست که ادویه گرم ندهند و اقتصار بر آب جبن که در د
تند حل شده باشد نمایند و مسهل از هلیله زرد و سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال این
اختیار نمایند کرده و ترطیب بدن از حمام که به آب شیرین داشته باشد و غذا آنکه گردد
اسفاناخ در آخر مرض وقتی در روز نوبت سکنجبین و آب گرم دهند و بعد از قی تقویت معده
بگلقند و شربت غوره و شربت سیب و صندل سیزدهم در قسمهاء حمی مدلس
حدوث ماده این تپها از جنس ماده تپ ربع باشد اما کمتر و غلیظتر بود و مقدار

: او کند و اکثر از سوداء بلغمی حاصل شود علاج تب بلغمی نمایند و بعد از آن علاج
باید کرد و مسهل دهند و شربت سکنجبین و اگر حرارت بسیار بود شیره تخم خرفه و
گلقند فایده دارد و غذا نخود نیم کوفته و گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان
دهند و از روز نوبت بدرد و زنخود آب و این حب بسازند تربد درم غاریقون
نیم مثقال محموده دانگی لاجورد سه درم کتیره نیم درم نرم کوفته اختیار نمایند
صباح و بعد از آن آب گرم یا جلاب از مطبوخ افتیمون مسهل نمایند و اهتمام
سودا نمایند چهار دهم در تبها مختلطه بباید دانست که تبها که ادوار
معلوم نباشد و در یکدیگر آمیخته بود آنرا مرکب گویند و گاه باشد که دو تب از
یکدیگر آید هنوز یک تب بر طرف ناشده نوبت دیگر آید و طبیب ماهر که آن را
نیک ملاحظه نماید تا بر حقیقت هر یک واقف گردد و اگر تب بسبب ورم
اعضا شده علاج ورم باید کرد و اگر از جهت بی ترتیبی علل در خوردن
واقع گشته علاج اصلاح تدبیر و اگر کفایت بود مسهل در روز که نوبت
سکنجبین و گلقند و منع از غذا در روز نوبت و اگر تب از جهت احتراق اخلاط
بود علاج استفراغ نمایند گاهی و بعضی اوقات تسکین دهند و غذا و شربت
اختیار نمایند تا خلط محترق نگردد و چون زمان مرض طویل شود مسهل سودا
تب ربع نمایند و قرص غافث یا افسنتین که بیمار را با سیر زد و جگر و تبها که
سوده دارد بسازند صفت آن عصاره غافث و صبر از هر یک پنج درم
هلیله سه درم زعفران و مصطکی و رب سوس از هر یک دو درم با آب کا
بسازند و قرصها کنند شربت یکدرم و بشم بسکنجبین اختیار کنند شربت یکدرم
بسکنجبین اختیار نمایند و در تبهاء مرکب خمس و سدس و غیر آن اوایل آن
که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت مانند ادهای اصلی نیاد
نکنند و تا قوت بر جای بود از درازی مدت بیمار نماند اندیشند و اگر حرارت

بود قرص کافور و لعاب بخم آلبی و اسپغول و بخم خشخاش فائده دارد

پانزدهم

در تپ وبا معنی وبا بد شدن هوا بعد و بمنزله آن چه آب در ظرفی ریز بماند بعفونت
او بگردد و عفونت پذیرد حال هوا بسبب آنکه در میان درختان و مغاکیها در بماند بسبب
بطونتها و دخانهای متعفن شود علامت حدوث وبا بسیار ستارها که دنبال گشته شود
در کانون اول و در کانون آخر باد صبا و جنوب بسیار آید و هوا غناک شود چنانکه مردم منتظر باشند
که باران شده و نباشد و بسیاری حشرات و ضفدع در زمین و قلت باران و کدورت
هوا که روزی غبار رود و دوام ابرها در روزها گرم و شبها خنک و هوا روز تیره و دیگر گریختن
موشان و حیوانات که در زیر زمین [illegible] باشند بر ظاهر زمین آیند در رفتن بعلق آشیان
و لیلک راست از آنکه عادت عفونت او است غایب شود و اگر فساد هوا در آخر تابستان
و خزان شود علامت تپ وبا آنست که ظاهر بدن بسیار گرم نباشد و در باطن اندوه.
و سوزش عظیم و حرارتی قوی باشد و نفس متواتر و بلند و ضیق نفس و بوی بد از دهان
و شدت عطش و اندوه و خشکی دهان و غثیان و سقوط شهوت و درد سر و بعده
عظم طحال و سرفه و سقوط قوت دعف و اختلاط عقل و تمدد زیر شراسیف و
بیخوابی و سستی بدن و صغر نبض و اشتداد تپ در شب زیاده بود و براز و بول
گندناک و مراری و قی صفراوی و سوداوی و عرق بوبناک و بثرها در بدن یا بعضی اعضا ظاهر نموده
مایل بسرخی یا سیاه شود و اگر علیل را اسهال باشد و قوت ساقط کرده و چیزی میل نکند
[illegible] متواتر کرده دلیل موت بود علاج فصد نمایند اگر خون غالب بود و اگر
اخلاط بسیار بود استفراغ آن خلط بدوا مناسب و شربتهای خنک مثل نارنج
لیمو و آب انارین و غوره با قرص کافور و آب کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین
[illegible] مقوی ساز دواد و اگر قی و اول شود و آب سرد بسیار بیکبار منع نمایند
[illegible] اندک اندک دهند و مبالغه در تقویت دل بالجمله و بوهای خوش و

استنشاق گلاب بی لخلخه نافع داند و طلای سینه از صندل و کافور آنکه کرده کافور و گلاب [illegible]

موضع علیل باعتدال و در حوالی او ریاحین و برگ سپید گذارند و در خانه و غیره گلاب [illegible]

بپاشند و بخور از صندل و کافور و پوست انار و مورد و امثال اینها سازند و هر گاه [illegible]

سرا ضعیف و سرد اطراف و بیخوابی و اختلاط عقل و سینه [illegible] پیدا باید که [illegible]

بجانب مناسب تا حرارت میل بجانب نماید و غذا عدس و اگر [illegible] اندک بود شاید [illegible]

و چغندر و شیره بادام یا مغز سماق اگر طبیعت [illegible] بود و اگر قبض بود آب [illegible]

آلو [illegible] سازند و اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ [illegible] سماق با آب غوره یا [illegible]

زیان کرده با زرده تخم مرغ و شراب ابیض ممزوج بود [illegible] مشک و کا[illegible]

گاوزبان مصلحت آنچه طبیب مناسب داند دهند و وقتی که قوت علیل کم [illegible]

بطعام نباشد بمبالغه بدو چیزی باید داد تا بسبب اکل بسیار خلاصی یابد [illegible]

و با تاثیر نکند و از غذای غلیظ و کثیر المقدار و کرم و ماهی و شیر و [illegible] منع

نمودن واجبست که در حمام در نشاید اما اگر صحیح بود مناسب آنست که [illegible]

که در دو با بود در نشاید و احتراز از بوهای بد نماید و هوای خانه به بوهای خوش

سازد و منع عفونت نماید بعود و عنبر و مشک و کندر و گلاب و سیب و [illegible]

گلاب و سرکه و حلتیت حل نموده در خانه بپاشند و رطوبات و زیادتی [illegible]

مسهل و فصد از بدن دفع نماید و تقلیل غذا و تدبیر مایل بتخفیف [illegible]

و احتراز از ریاضت و حمام و شراب و تشنگی ضرر دارد و آب سرد [illegible]

ساخته و اگر از خون اندک حرکتی یابد فصد نمایند در حال و منزل را سود [illegible]

و از گوشت غلیظ از طیور و چهارپایان اجتناب نمایند و اقتصار بر گوشت مرغ [illegible]

و تیهو و کبک و ترشیها نمایند و آنچه از وبا خلاصی میدهد تریاق کبیر [illegible]

و تریاق اربعه پیش از زمان او مداومت نمایند و وزن گل ارمنی [illegible]

دارد و یکی از قدما حکایت کرده که انصیر دو جزو [illegible] زعفران از هر یکی [illegible]

...زمان ... هر روز بمقدار دوازده جو با یک پیاله شراب ممزوج ساخته اختیار نمودم و از آن
...خلاص یافتم و بعضی از اطبا گفته اند که اندکی از صبر و زعفران و مر اجزاء برابر هر روز
...بمقدار ... مداومت نمودیم فایده کلی داد و اگر هوا در آخر تابستان بسیار گرم شود
... در غایت خشکی و غبار و باران و سردی دیرتر بود سزاوار آنست که غذاء
... مثل ... خصوصاً اصحاب مزاج خشک اختیار نمایند و از تعب و زور ... و
... و تشنگی حذر نمایند و ملاحظه نمایند تا باران نازل گردد و هوای سرد شود
... شانزدهم در تپ جدری که آبله و لغزگان میگویند بثور صغار که بر ظاهر بدن و
... یا بعضی پدید آید با تپ لازم و سبب این حمی غلیان خون بود بر سبیل عفونت
... همچون شیره انگور آنچه کفک بود بر آید و آنچه ثقل باشد ته نشیند و آنچه صاف
... باشد در میانه بماند و خون در تن مردم همچنین شود و اخلاط بخار از خون
... تولد کرده و بخارهای بد که از خون ... پس ولادت با خون آمیخته غذا
... شود و سبب فضول حیض ... بهار و ربیع خون در بدن غلیان و مثل هوای متعفن
... نشستن در منازل ... انجا لغزگان بر آورده باشد که بخار جراحت مجدور
... رسیده و از تناول غذای گرم تر غلیظ مثل بسیار خوردن گوشت و خرما
... بدترین اصناف آنست که سیاه و کبود و بنفش صغار صلب و سرخ در
... تیز گردد و تمام بدن را گرفته در میان او مثل نقطه سیاه رنگ بود و آنچه
... بیرون آید و بعد از دو روز در بدن زردی بود که متصل بعضی و دیگر بهترین
... ابله که لغزگان میگویند آنست که بثور از صعود اندک سرخی
... باشد و مقدار عدس کلان شود و گرد بود و زود سرد ... و پوست
... سفید ... که اندک بود باسانی ... و اندک تپ ظاهر گردد
... علامات نیک آنست که تپ در روز سیم تسکین یابد علامت جدری
... و امتلاء عروق و درد ... و بند ... و خاریدن بینی و سرخ روی

و چشم و گرانی در بدن و اضطراب و برجستن و ضیق النفس و بیچه حکمت و خشونت
و شیرین دهان و غلظ آب آن و تر شیدن دیر خواب و گرانی و کرب و درد
حلق و لرز بدن پاها علاج فصد نمایند در وقت ظهور تا ۳ روز و اگر از
سال گذشته باشد و مانعی نباشد که حامله یا ضعیف بود و اگر صبی بود و از یکسال
نه بود و بتخصیص تازه بود حجامت نمایند و فصد و حجامت پیش از روز نائبه
و اگر بر روز نموده باشد نه کرده فصد نکنند و شربت بر این موجب دهند عناب
سپستان چهل عدد گل نیلوفر مثقالی یا تخم خیار که بدل نیلوفر است دو مثقالی یا
درم قند سه مثقال اگر تابستان بود با آب سرد و اگر زمستان ~~...~~ یک تا شش آب
اختیار نمایند و بعد از فصد آنچه غلیان خون را تسکین دهد مثل عدس و کشک جو
سیم و چهارم باشد و الجر لا اگر او عدس میل نماید در عناب و سپستان از هر
عدد اندازند و چهار بادام و شیره کشیده قوت سازند و بعد از بر آمدن کدر
شربت سکنجبین زمانی و اگر قبض بود آب تمرهندی و آلوی بخاری بعد از دو
دیانیز ده قوت سازند و در ابتدا آب تمرهندی و گلاب و شیرخشت دهند تا ماده
و اگر تونخته بدن اتفاق واقع نشود مبالغه در تبرید ننمایند و از نوبگان ظاهر گردد
و دیر شعر بجامه بپوشند و هوای خانه با اعتدال آرند و آب گرم احیانا دهند
آب بادیان تر و آب گرفتن تا آب عنب الثعلب و قند اختیار نمایند تا بزود دیر
و اندکی زعفران و آب انجیر ~~...~~ دهند ماده را بظاهر بدن
و بروز میکند و آنچه نفع کلی دارد لک مغسول چهار درم عدس مقشر هفت درم
۳ درم بیک کاسه آب کلان بجوشانند و از آن آب صاف نموده دهند و اگر
و دو درم بادیان اضافه سازند بر بیخ لک و غیره شاید و آب گرم در زیر مراض گذارد
بیرون را نفع دارد و استعمال این تدابیر وقتی نمایند که ماده غلیظ و دیر بیرون
و نبض و نفس متغیر نباشد و غشی و حرارت بسیار و زبان سیاه نبود و آب

اگر دهند بثور کان و حصبه بر در زمیکند و عرق بر آید خصوصاً در وقت اندده و
[illegible] هوا سرد سازند با ستنشاق و سینه مریض را کشوده و از صندل و
گلاب و اندک کافور و سرکه دو سه قطره لخلخه سازند و بر سینه مریض جنری که سرد
شد طلا نکذارند و در آخر اگر شکم نرم شود شربت حب الآس و لیمو و صمغ عربی و
[illegible] فایده دارد و قرص طباشیر با سفوف لمین و غذا اگر مخ قشر سماق با جا
و عدس مقشر و سزاوار آنست که حفظ بعض اعضا نمایند از جدری چشم را با آب کشنیز
[illegible] نمایند خصوصاً در روز اول اگر حکاکنند منع نغرکان از چشم مینمایند و شیاف ابیض
اگر [illegible] در چشم ظاهر شده با شیر عورت سوده فایده دارد و حفظ بینی بگلاب و اندک
سرکه هر لحظه در و چکانند با صندل و شیاف مامیثا با آب غوره در بینی مالند در داخل
و حفظ حلق آنکه انار را با دانه بخایند و اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب
بجوشانند بدان غرغره تیار زنند و غرغره با آب انار و رب شاه توت فایده دارد و آب
[illegible] غرغره نیز نفع دارد حفظ سینه که آلت نفس است و ضیق نفس و سل و ثبور و قروح
[illegible] شوند بعوجا رض شوند بلعاب اسبغول و لعاب تخم ابی و قند اندک روغن بادام
مدام گوفته در دهان گیرند و اگر نغرگان و این لعوق فایده دارد مغز بادام سفید
[illegible] و مغز کدو دو جزو و قند یا نبات سه جزو کثیره یک جزو بلعاب دانه آبی یا لعاب
اسبغول سازند و اگر طبع نرم بود و خون آید و سرفه قوی بود شربت الحیا و شربت
حب الآس بصمغ عربی و گل ارمنی دهند و حفظ امعا آنست که قرص طباشیر و شربت
حب الآس و رب آبی هر وقت که دهند نفع دارد و تدبیر مفاصل آنست که صندل و
[illegible] مامیثا و گل ارمنی و گلسرخ بگلاب و اندک سرکه آمیخته در هر بار مالند و اگر بر
[illegible] جای بزرگ بر آمده و بشکافند تا ریم بیرون آید و پخته شود نمایند
[illegible] بود بسوزن طلا یا سوزن مس بشکافند و آب آنرا به پنبه بگیرند و در
گلسرخ و صندل و آس بسوزند و در زمستان برگ سوسن و چوب گز و اگر دیر

[illegible]

خشک شده مثل یک بهمنک آب که در او اندک زعفران بود اکر کلاب و گل عدس
کرنج نمک بجوشانند و آب آنرا ابرو پاشند شاید و دود نمودن چوب کز نیز
دارد و آتش از چوب زرد و چوب کز دمیدن اولی بود و اکر موضع ریش کرد
گلسرخ و صبر کندر و انزروت و خون سیاوشان نرم کوفته بران موضع پا
نغزگان بزرگ و بسیار آب باشد برگ گل خشک به آرد برنج و آرد جو
و اکر ببر ریک گرم خوابانند منفعت آن در روز پدید آید گل سرشوی و برگ
و سفید و مرداسنگ و عدس نرم کوفته بر جراحت پاشند نفع تمام دار
از نغزگان باقی مانده بپزند خشک و آرد باقلی و مغز تخم خربزه و برنج و
بادام و آرد جو از هر یک مقدار نرم کوفته سفیده تخم مرغ طلا سازند و
تپ زائل گردد بتمام و ثبور بر طرف میشود شوربای مرغ دهند و پیش از
گوشت ندهند نوع هفتم در تپ حصبه شیرخشت سرخ رنگ و پراکنده
مثل دانه جاورس او اندرون بود بزرگ گزیدن کیک بود و ورم و
بخلاف نغزگان که آواز جلد بلند بود و ورم گیرد و ماده نغزگان خون که بسیار
و گرم گشته و ماده حصبه خون صفرائی که میل بخشکی دارد و شرباء او گو
پوست برداشته نشود لیکن حصبه کشنده تر است جهت آنکه از خون تباه
و هر دو از جمله بیماری وبا اند یعنی هر گاه در ولایتی افتد خلق بسیار
گرفتار گردند علامات او هیجوع و گرب و خشکی دهان و تشنگی و اضطراب و
پشت و زانو و سرو گاهی حادث میگردد میان حصبه و جدری جری همیشگی
اسلم از هر دو بود حصبه که رنگ او سفید بود آنرا خارک و خشخاشک گو
که رنگ او سفید یا زرد و رنگ سرخ و متفرق و کم و دور از یکدیگر است و سایر
نمک که نفس با آرمیده و شعور بحال خود و میل بغذا و شرب بسیار دلیل سلا
مرض بود و بدترین اصناف حصبه نغزگان آنست که رنگ او سیاه صلب

[illegible] بدر الدیر سپرده و بر شوار لفنج با بر و متواتر عرق حادث کرده روی
علاج پیش الی وانکه ده بود قابل باشد و آنکه دفعه غایب شود و بعد از این عرق
حادث کرده و ردی بود علاج پیش از آن بود تا سیم فصد و اگر مانعی بود حجامت نمایند
شربت نارنج تا سیم نفع کلی دارد و اگر صفرا غالب بود چهار شربت و از تمر هندی
دهمثقال و آلوی بخاری سی عدد با آب آغشته نمایند دست مقال
[illegible] اختیار نمایند بعد از آن آب تمر هندی و آلوی بخارا و آب انار بین
[illegible] تا سیم روز فایده دارد و بعد از سیم شربت عناب و نیلوفر بدین
[illegible] سپستان ده عدد تخم خیره و دو درم گل نیلوفر مثقالی تخم کاسنی نیم کوفته دد
مثقال بادیان نیم درم و اگر حصبه دیر ظاهر میکرده و عرق نمی آورده عدد انجیر
و ده عدد سپستان با این اجزا بجوشانند و لب مثقال قند چهار روز هر روز یک پیاله ملهم نمایند
[illegible] تمام شود باز بسازند تا دوازدهم بعد از آن باز شربت نارنج و لیمو و شیره تخم کاسنی
[illegible] و انار فایده دارد و اگر خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش و اگر
[illegible] بسیار بود شربت از عناب و سپستان و تخم خیره و آبی و اگر بلغم غالب بود بیخ سوسن و
[illegible] و انجیر اضافه نمایند و نبات شیرین سازند و اگر ماده حصبه صفرا صرف بود مبالغه
[illegible] نمایند آب هندوانه و لعاب اسغول نفع دارد و بعد از بروز حصبه فصد نمایند
[illegible] در تبرید ننمایند و قرص کافور ندهند بلکه طبیعت را یاری دهند که ماده را ظاهر جلد
[illegible] شربه که مذکور شده و وقتی که تمام بروز نماید شربتها سرد دهند بحسب حرارت و غذا
[illegible] و عدس و اگر او در اقلیم سیم و چهارم کشک جو در آب آن ماش مقشر و عدس
[illegible] اسفاناخ در هر وقت فائده دارد و اسهال در آخر حصبه خطر عظیم دارد و اگر خون
[illegible] با عناب انجیار بجوشانند و اگر تخم شود شربت از حب الآس چهار مثقال و
[illegible] عدد و تخم خیره مثقالی بادیان درم و قند چهل مثقال و غذا اگر تخم یا اگر ا
[illegible] داده و در آخر مرض قلیه زرک با سماق و انار یا دانه کوفته سازند
[illegible] بسیار بود شعره خرفه و چهار تخم در شربت نفع تمام دارد و اگر خون بینی

ظاهر شود تا خون صاف نشود نه بندند و هرگاه سبب ضعف شود باید
موجب خطر است اندکی کافور با آب گشنیز یا آب برگ بید حل نموده د
چکانند یا مازو را نیم سوخته فتیله از پنبه با برگه تر ساخته اندک از
در بینی گذارند و اگر فتیله در سیاهی آمیخته در بینی نهند خون را می بندد
افیون بگلاب حل کرده در پیشانی مالند بعد از آن لتاسته با برگه آمیخته
را امید است که به بندد و گچ با سرکه حل نموده و آب برگ بید و آن گاه
با سرکه در پیشانی مالند و اگر قوت بود فصد باسلیق نمایند و اندک خون
تا خون بجانب دیگر میل کند و حجامت فایده دارد و بستن پایها و پشته د
مانع از خون رفتن بینی نفع دارد و آب یخ و برف در دهان گیرند و در
اگر آواز گرفته باشد لعاب تخم آبی و لعاب اسغول اگر هضم نمایند شاید چون
مقارنت نماید اگر شوربای مرغ دانند گر از گوشت او میل نمایند بعد از آن
چیز اثر ضعف قوت ظاهر کرده ملاحظه نمایند که نکس واقع نشود و معنی نکس با
بیماری بود و نکس از اصل بیماری بدتر بود جهت آنکه قوت ندارد که بیم
بکشد بدین سبب طبیب در علاج آن شتاب نکند تا حال قوت بیمار بود
و علامت نکس حالها باشد که نشان دهد اگر احتیاط نکند مرض باز آید و آن
حالات است اول ضعف قوت دویم میل الطعام نابودن سیم سر گشتن در وقت
چهارم طعام ناگوار بدن در معده و تباه گشتن و سرد بودن اندام پهلو یا دگر فتن
جگر و سپرز اماس گرفتن و تهیج در روی و پشت چشم پدید آمدن ششم
خوش ناخفتن هفتم تشنگی با فراط هشتم که تن قبول غذا نکند و بر روی پدید
آنکه بحران بخراجی و مانند آن کرده باشند تا زدهم باز بر دن کرد دیده دهم
وقت نوبتها و بیماری گذشته قوی تر کرده یازدهم نفس بطور سریع و متواتر باشد
بول از حال خود تغییر نکرده باشد در بسیار بیماریها بود که نکس کند چنین تبها و
سر و نیم سر و درد جگر و سپرز و کرده و نزله و ضیق النفس و درد چشم اما

...قه غالبند که هلاک کننده باشد در بعضی اوقات ... دهم در تپهای مرکب و
...ن تپ بسیار بود و اکثر وقوع او از صفرا و بلغم بود و ترکیب او بر سه قسم بود
...ب از غب دایر و بلغمی دایم مرکب از غب دایر و بلغمی دایم یا مرکب از غب
...لازم و بلغمی دایم و این تپ متوسط بود میان مزمن و حاد و گاه میکشد مدت.
...ها تا نه ماه و بیشتر و نمیگذارد علیل را که راحت نماید و منجر میشود بدق علامت
...آنست که مرکب از علامات تپ صفراوی و بلغمی بود و اخص علامات آن بود روزی
...در غایت گرمی بود و مدت او کوتاه بود و روزی حرارت ساکن باشد و مدت
...دراز شود پیر مکرر واقع شود و گاهی بعض از اعضا گرم گردد و دیگر بر باقی ماند و
...ان سرد باشد بسوقت که معلوم نماید تپ مطبقه که در و ناقص باشد و عرق نبود
...که با ناقص بسیار یک نوبت عرق آید دلالت میکند بر ترکیب همچنین هر گاه که
...لرزه قوی باشد و مدت سرما سخت دراز گردد و پایها و دستها سرد گردد دلیل
...مرکب بود و از نبض معلوم نماید اگر عظیم و متواتر بود علامت او د اگر صفرا ...
...ی و بزم بود علامت بلغم و از قی اگر محض بلغم بسیار آید علامت او د اگر صفرا زیاده بود
...ل او و علامت غلبه صفرا آنست که نوبت او کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد و
...ی بسیار و قی تلخ و عرق مایل بلرزه و بول رنگین بود و اگر ترکیب از بلغمی دایم و غب دایر
...علامت او دوام تپ و خفت او در روز دیگر و حدوث لرزه و حرارت اشتعال
...با سردی اطراف و اگر ترکیب از بلغمی دایر و غب دایم بود لرزه او شدید بود و اندک
...یره بود و اندوه اندک باشد و اگر ترکیب از غب دایم ... و مواظبت نایب بود لرزه
...هر روز نباشد روزی قوی و روزی ضعیف باشد و ... شدید در اطراف و اگر
...غب دایم و مواظبه دایم باشد لرزه و قشعریره نمی باشد علاج آنست که طبیب ملاحظه
...علامت کدام تپ قوی تر است بعلاج آن مشغول شود اگر یکی قوی بود علاج آن
...هر دو مساوی باشد اشربه مناسب آن دهند و سزاوار آنست که اهتمام
...سهل اختیار نماید و قی فرمایند و شربت بزور که ادرار آورد و عرق کند در آبی

که فراد و بنفشه و کاسنی و خرد و بابونه بجوشانند و سر بر بخار آن دارند با آب گرم در
خانه گیرند تا عرق آید و مسهل قوی در ابتدا نه دهند بیش از نضج که بیم بود که منتقل شود
و در ابتدا مسهل خفیف از آب تمر هندی و آلوی بخاری بشیر ترنگبین و مغز فلوس و گل
آب انار مین و شیر خشت حل ساخته در آب بادیان تر و بعد از نضج مسهل قوی
و قبل در روز نوبت ماش مقشر و نخود نیم کوفته و اسفاناخ با آب انار و اگر مدت
طویل گردد اهتمام نمایند که قوت قوی گردد بغذا و اشربه لطیفه و در روزی که نوبت
و بعد از پانزدهم شوربای مرغ و گوشت او دهند و بادیان و سعتر و شبت و آب
قلیه سازند و از ادویه مغز دا افسنتین که فایده کلی داده اگر کوفته شربت بزوری
اختیار نمایند شاید و بعد از هفتم و ظهور نضج مسهلی که هر دو خلط دفع نماید
نیم درم شحم حنظل نیم درم محموده ربع درم این یک شربت بود از مرکبات که
قرص افسنتین و قرص غافث و قرص ورد است خصوصا اگر زمان مرض دراز
و تپیج در روی شده صفت قرص افسنتین که سردی معده و جگر و سده آنها را
و عسر البول را فایده داده افسنتین رومی و تخم کرفس و انیسون و اسارون و مقل
از هر یک برابر نرم کوفته با آب قرص سازند هر یک مقدار درم مثقالی و یکی را
معلوم نمایند چرا که بطول زمان قرص ضعیف شده و حمام پیش از نضج ضرر داده
از دو فایده داده اول علت تا پانزدهم بر مزوره که از ماش مقشر و نخود شیره
پخته باشد اختصار نمایند و اگر اندک زعفران اضافه نمایند در غذا اگر
نبود بعد از آن در روزی که نوبت نبود گوشت مرغ و تیهو در آب آن اگر
مقشر با نخود نیم کوفته قلیه آلکامه و آب انار با گوشت مرغ بریان سازند و
که برادات و آسایش باشد لیس وقتی که تب زایل گردد علیل بحمام در آید و گوشت
جوان بتدریج که غذا فاسد نگردد و تپ باز معاودت ننماید و در علاج جانب
نماید چیزی که گرم بود باید و مسهل نکند و سکنجبین ساده و شربت بزوری و
لیمو و غوره و نعنع داده در غذا که بادام اسفاناخ و کدو اندازند و قلیه ترش

اگر بهر دو گذارند اما چون درد ترشی بود از عفونت دور بود و طبیب حاذق باید که اصناف
آنها ملاحظه نماید و علاج بساط یا مرکب نظر کند یعنی بحسب آن ادویه هر مرض آنچه مناسب آن
باشد از شربت و غذا و مسهل و اقراص و سفوف و حب ترتیب نموده دهد
[illegible] سیم در تب دق و این دو قسم است قسم اول تب دق حقیقی و آنچنان
بود که حرارت غریبه با اعضاء اصلی خصوصا دل چسپیده تا فانی سازد رطوبات
بدن را و مراتب او سه است اول آنکه رطوبات که در رگها که همه تن پراکنده است بر سان
شبنم در عروق صغار از اعضا بمنزله روغن که در چراغدان بود مرتبه دویم
رطوبت که با اندامها آمیخته و سرشته شده بمنزله روغنی که در جرم فتیله باشد مرتبه
سیوم رطوبت که اندامها اصلی بدان پیوستگی دارد و هرگاه این رطوبت نماند
[illegible] اندامها [illegible] باطل شود رطوبت بمنزله روغنی که در جرم پنبه بود هر
[illegible] رطوبت نخستین در تن کم شود خاصه از نواحی دل همچنان باشد که روغن چراغ
کم شود بدین سبب تب دق تولد کند اگر در مرتبه اول بود علاج پذیر بود و اگر در
مرتبه دویم بود قابل علاج بود و این را ذبول گویند در ابتداء و در وسط علاج نیاید اما
مرتبه سیم را ذبول گویند امکان علاج ندارد الا ما شاء الله الحی الذی لا یموت و
اسباب او سابقه و بادیه میباشد سابقه مثل تبهای محرق هرگاه مدتی بر دل و حرارت آن
در رطوبت دل در رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم که در سینه حادث گردد
[illegible] تاثیر کند و مثل تب شطر الغب و غیره که دایم بود و تب یوم و تب ورم و مثل حرارت معده
[illegible] دکاهی بسبب اضطرار طبیب سقوط قوه و غش بسیار ما اللحم و دواء المسک و شراب [illegible]
حرارت دل میشود و اسباب بادیه مثل غم و هم و غضب و تعب و بیخوابی بسیار و جوع خاصه در
شباب و کسی که مزاج او گرم بود و یبوست غالب باشد و احوال این مرض در درجه اول نشان
[illegible] علاج سهل بود و در درجه دویم معرفت او سهل و علاج صعب و علامات او تب لازم و حرارت
قوی نباشد و درین مرض اعراض نبود مثل تبهای دیگر از غلظ نفس و اندوه و خشکی دهان

وملمس گرم نبود مثل گرمی که در حمی عفن بود و در تپ دق ملمس گرم شود چون

بعد از ساعتی گرمی او ظاهر گردد و موضع عروق و بشره این در دگر بیشتر بود و این تپ

نیک حال بود و چون غذا میل نمایند قوی تر گردد و این حال از دلایل قوی او بود و طبیب جاهل

منع غذا نماید و نگذارد که بعد از فت غذا نماید و نگذارد خورد و بر زردی هلاک گردد

و او را از سه وجه باید جست از نبض که صلب و ضعیف و دقیق و متواتر و بر یک حال

باشد و از بول که در روغنی پدید آید و هرگاه بجذب بول رسد روغن بیشتر ظاهر بود

مثل صفایح مسبوس پدید آید و از کیفیت حرارت که بیمار از تپ خویش خبر ندارد و

همچنین مزاج گشته باشد و هرگاه از مرتبه اول درگذرد و بحد ذبل رسد چشمها فرو شود

خشک پدید آید و صدغها در ته نشیند و پولت پیشانی کشیده گردد و در روغن

برود و غبار در روی ظاهر بود و چشمها بچشم خواب آلوده اند و ابروها میل بکرانه

دارد و سر بینی تیز شود و گردن او باریک و حنجره او بیرون آمده بلند بود و آواز او ضعیف

و باریک و ناخنهای او برگشته و موی پا ریختن گیرد و پوست و استخوان مانند و طبع

نرم گردد موت نزدیک بود بدین حال که رسد نیک شدن او محال بود و مادام

بقیه از لزاجه گوشت و خون و تازگی و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده بود

امید به شدن و صلاح پذیر بود علاج مرتبه اول بتبرید و ترطیب باشد و اغذیه بارد

مرطب مثل آب جو و مرغ جوجه و شربت عناب و نیلوفر و شیره تخم خرفه و کاسنی و شیره

تخم خیار دین و کدوی تر و هندوانه و شفتالو و زرد آلو و قرص کافور و قرص طباشیر

واگر احتیاج بچیزی مرطب سخن شود مثل شراب و ماء ... ی گفته اند

دانای سزاوار آنست که چیزی مسهل آمیخته نمایند و دهند و ترتیب در علاج این مرض آنست

که در صبح شیره تخم خرفه بعرق گاوزبان بیکی از اشربه مثل نارنج یا سکنجبین یا قند بانبات

حل ساخته بقرص کافور یا آنچه قائم مقام او بود اختیار نمایند و در وقت طلوع آفتاب

شعیر یا سرطان اگر مکروه ندارد با جلاب یا آب انارین و آب جو سه مثقال و عرق بیدمشک

سازند کرم یا سرد و بهر کدام که میل داشته باشند و شیم لعاب اسپغول یا لعاب تخم آبی بتجلاب
اگر ضعف معده پیشتر شود و از غضب و اندوه و جوع و تشنگی و از حرکت قوی و جمیع آنچه گرم
و خشک بود احتناب نماید و میل براحت و آسایش و سازهای دلفریب و نغمهای خوش
الحان و جمیع آنچه بدن را تازه سازد نماید و آب شیر که در درد حسخاش و عناب بادام بود
و دوغ گاو و بادرنگ و ترها و بقول سرد فایده دارد و شیر نفع دارد و اگر از تبها عفن
چیزی همراه شود و از خوردن زیادتی گرم و شیر در طبع لنشود بهترین شیری شیر آدمی
بود پس شیر خر پس شیر بز فی الحال بدوشند بدهند و در شیر خر شرط آنکاه داشته اند اول
آنکه خر جوان بود و از زادن او چهار ماه گذشته باشند و علف او جو و کاه بود و برگ خرفه
و ریحان الجمل و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بود و هر بامداد که خواهند دوشیده نزدیک
بیمار آرند چرا که دور بود متغیر گردد و قدحی پاکیزه اندر ظرفی نهند که بر آب گرم بود و
شیر در آن قدح دوشند و بدهند و شرط دادن آنست که در روز اول پانزده مثقال کم ١٧ اضافه
بیش از آن تا روز هفتم قریب چهل مثقال شود بعد از آن هر روز پانزده مثقال کم میسازند
تا آخر پانزده مثقال ماند و در روزی که شیر داده شود بعد از یک ساعت نبض او را به بیند
اگر قوی تر شده و بعظم میل کرده شیر فاسد نشده و اگر ضعیف و صغیر شده شیر فاسد گشته
دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خواهند داد در آن روز از ترشی و ماهی
اجتناب نمایند و اگر در بدن خلط بود که مستعد عفونت بود بر فق میل دهند مثل آب ...
و شربت بنفشه و آب تمر هندی و آلوی بخاری و شیر خشت با مغز فلوس و آب آلو
و آب انارین و شیرخشت نفع دارد و اگر سرفه بود یکدرم کتیره کوفته ... مثقال شیر
... مبتلا باشند و اگر از شیر طبع نرم شود بدل شیر دوغ گاو که با آهن تفت داده باشند
... با شیر و موضع اضطجاع را به ریاحین و فواکه خوشبوی معطر گردانند و لباسهای
... گلاب و صندل و آب گشنیز تر و برگ خرفه تر کرده اندیده بر سینه و کتف
... و چون گرم گردد تازه میکنند سه یا چهار بار در روزی کفایت بود و زیاده

نکشند و در زمستان هوای خانه معتدل دارند و اگر خواب نرود شربت خشخاش دهند بود
بقند دهند و در بینی روغن بنفشه بادام و نیلوفر و کدو مالند و آبزن سازند که در انجا
تره جو بشم کوفته و برگ خرفه و کاسنی و بنفشه و خیرو جوشانیده باشند و باید که آبزن
نهایت معتدل و ملایم بود چنانچه عرق نیارد و دی و احداث حرارت نکند اگرچه آن بود
که بدن ضعیف را نشاید در آب نشستن و در آب سرد در آمدن نیکو علاجی بودی
زمستان گرم تر باید و احتیاط تمام بجای آورد و از زکام محترز باشد بعد از لحظه بیرون
آورند و روغن بنفشه بادام و روغن بنفشه بادام و روغن کدو در اعضا بمالند
و بعد از ساعتی غذا خورند مرغ و جوجه فربه یا ماهی که در آب خوش باشد داشته
و بزغاله و بره جوشانیده در آب آن ماش مقشر و اگر او اسفاناخ و کدو و قلیه کرده
فایده دارد و از فواکه انار و سیب و خربزه دهند و هندوانه و شفتالو و خیار
با درنگ ملتمایند و سزاوار آنست که بزودی غذا دهند آن مقدار که سیر شود
ندهند تا معده او ثقیل نگردد و موجب قوت تب شود و سزاوار آنست از
نگاه دارند تا زکام و نزله نشود و اگر طبیعت نرم نشود در آب کشنیز جو یا اگر
غیره چند قطره دانه حب الآس با جاورس که در و صمغ لف داده
انار که با دانه کوفته باشند نمایند و آرد عنبرا و ملکان سیب و کوارش حب الرمان
در و کزمازو و طباشیر و حب الآس و اگر سرفه بود عربی و گل ارمنی و شاه بلوط
حب الآس اگر تب دق در مرتبه اول بود احتیاج بتر طیب و تبرید بسیار
و دقی که در مرتبه دویم ذبول و جفاف و زیادتی حرارت بود محتاج
مشروبات سرد مثل آب جو لبلاب و مطبوخی که در و خشخاش سیاه بود
کرد و شربت خشخاش و روغن مرطب مثل بنفشه و کدو و مکرر در آبزن
و شیر بر بدن دوشیدن و خوردن شیر تازه و شیره جو که کوفته باشند و بخت
کدو و بادام و استنشاق کافور و صندل که در گلاب حل کرده باشند و خواب

نزدیک آب بوده وحفظ نمایند وقت آن چندگاه زنده بماند وانکه طعام دهند از گوشت
مرغ لکک و تیهو بریان کرده یا کوفته برو شراب یا آب سیب و آبی یا شیره نمایند
و از شوربای این گوشت کبک یا از نان میده سازند و منع از طعام یا اشتها دارند
نمایند چند مرتبه طعام دهند آنمقدار که معده کوفت نیابد و این تدابیر وقتی نمایند
که در مرتبه سیوم از دق شیخوخه و دق هرم نیز گویند هر چند از قسل حمیات نیست اما
تا رسیده باشند موت او تاخیر شود قسم دوم
[illegible] هر ایراد این در ذیل دق جریان یافته مردم بصورت مدقوقان نمایند و بدرو نگار
[illegible] بیمار رسیده حالتهای پیری پدید آید و استیلاء یبوست بود مزاج بر تیب و حرارت
[illegible] رنا آمرنی برودت یا ضعف بدن بود چنانچه عارض میگردد در آخر عمر و از
[illegible] آب سرد در غیر وقت یا در ضعف بدن و در وقتی که ریاضت کشیده و درد
[illegible] بسبب بخارات سرد که بدل رسیده که حرارت رطوبت را تحلیل داده
[illegible] شده حرارت غریزی یا از افراط استفراغات یا افراط در تبرید در حمیات نموده و
[illegible] علت وقتی که مستحکم گردد ممکن نیست برء او علامات ذبول و برودت بلمس و صغر نبض
[illegible] و تفاوت و سفیدی بول و رقت و عدم اندوه و لاغری مثل حال مشایخ علاج ترطیب و
تسمین بحمام و آبزن و حقنه گرم و زرده تخم مرغ نیم پخت هر روز بعد از ان حمام اندک شراب کهنه باندازه
[illegible] ساعتی مکث نمایند پس از ان بحمام در آیند و چون بیرون آیند بعد از یکساعت
[illegible] اسفیدباج که در دارچینی و زنجبیل و خولنجان بگوشت کبوتر و بره و مرغ فربه پخته باشند
[illegible] اکثر اوقات اندکی اختیار نمایند و مربیات مثل اترج و آملی و سیب و معاجین
مثل تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک و نوش دارو میلنا بیند و بخور از عود و عنبر
[illegible] در بدن روغن نرجس و قسط و امثال آن بمالند و اجتناب از جماع و جمیع آنچه رطوبت
[illegible] تحلیل دهد نمایند و این حقنه فائده کلی دارد بگیرند سر بره و دست و پایها او پاک کنند و بکوبند
[illegible] از نخود ده درم جو مقشر و هفت درم بابونه ده درم خشک کوفته و در دو [illegible]
[illegible] بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده ده درم روغن گاو و هفت درم روغن گنجد
[illegible] و هفت قاشق شیر گرم حل کنند و بعد از حقنه اعضاها بر روغن لطیف چرب کنند

فصل

وبمثل روغن حنا و سوسن ما دوم در اورام ظاهر و بثور و آنچه از جنس نبود

بر چند فصل است اول در اورام و انواع و اسباب و علامات و علاجات ا[illegible]

بعده نوع بود اول در ورم فلغمونی و رم و غلظ و انتفاخ که حادث گردد آن

علامت او انتفاخ و شدة حرارت و سرخی با کدورت و تمدد و شدت درد و ضربان

نبض و حمرت بول علاج فصد کردن و در ابتداء صندل سرخ و سفید و فوفل و گل

و ماميثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی جهت تقویت عضو طلا کنند و اگر ازین طلا درد زیاده

در حال بردارند و این طلا را بر عضوی که بالاتر آنست بنهند و در روز دیگر آرد جو و

و خبازی طلا کنند و اگر ببینند که از آنچه هست زیاده نمیشود طلا از آرد باقلی و خطمی و

و بابونه کنند و چون ببینند که کمتر میشود از بابونه و اکلیل و کتان به تخم حلبه بسازند و د

اورام از اوال البوغافل نباید بود در ابتدا رادع و مرخی در انتها مرخی و محلل و

اخلاط محلل هرف نهند و اگر دانند که تحلیل نکرده و مدت جمع شده بکوشد و اخر

و کثیره و امثال آن پخته کنند و تدبیر گشادن بمثل سرگین کبوتر و اشق یا به آلت نمایند و

تا آنکه با قرص بنفشه بعد از فصد اختیار نمایند دوم شقاقلوس یونانی این را قر

خبیثه گویند ورم عظیم بود از خون غلیظ تا غایتی که می شوار دو حرق و سر این

منع میکند از از ترویح مر حرارت غریزی را و عضو را سیاه و ناسد میسازد و

آن بلند بعد از جلد و علاج استفراغ خون بشرط عمیق بعد از آن بار دیگر [illegible] و گلی

و ماز و و شب یمانی طلا سازند و شربت سکنجبین و امثال آن و ضماد از آرد جو که

و آب گشنیز تر گذارند دواء عظیم بود در منفعت منع کبودی و سیاهی میکند باید که

استعمال در ابتداء علت نکنند و هرگاه رنگ ورم کمد گردد و بنا شد در حرار

التهاب کماده به آب گرم سازند پس از آن طلا بعد سس که مطبوخ نموده نرم کو

مخلوط بعمل حل ساخته باشند و اگر مایل بجمع مده بود او را پخته سازند

لشکافته بمرهم یا بغیره و اگر گرم او صلب شود تنگ شدن او مشکل بود علاج

که گاهی ملین بر او گذارند و گاهی محلل و اگر بینند که بمحلل صلب میشود

اول شقاقلوس بیت و قطع و[illegible] علاج دوم

بدمد

بعد از آن اعاده محلل نمایند تا تمام برطرف شود   سیم در ماشرا ماس بود
و پیشانی حادث گردد و گاه بود که لب برآید و اعضای داخل و خارج اثر
و لهیب او غلیان دکرمی خون بود در عروق که بالا میرود بروی علامت او سرخی
در وجه و انتفاخ سر و درد و ضربان و علاج فصد قیفال و گرفتن خون آن مقدار که
رسد و اگر ممکن نشود فصد حجامت بر ساق نمایند و آب انار میخوش و شیره خرفه و
طباشیر و غذا عدس مقشر با ماش و کدو و اسفاناخ و در روز دویم نگاه کنند اگر
از زیادتی و قوت بود از دست دیگر خون گیرند و طبیعت با آب فواکه و چهار
تلیین دهند و بر حلق و سینه ضماد گذارند در وقت اسهال و صندلین و
کشنیز تر با آب کاهو و آب عنب الثعلب و اگر ضرورت بود اندکی کافور بدینها
نمایند و کشک جو با اکثر و ماش مقشر با عدس و کشنیز خشک غذا سازند و عناب
علاو بجوشانند و آب انار السکنجبین اختیار نمایند و شیره سبوس بگیرند و روغن بادام
نیز اختیار نمایند حمره در حمرت شیخ با آدمیان عامه مشهور است علامتش سرخی با بغد
اگر انگشت بر وی مالند زایل شود و بزودی باز گردد و در پوست بود و زیاده درد
باشد و از موضعی بموضعی و از جانبی بجانبی رود و ثقل و شدت و سوزش و
اما درد اندک دارد و نبض سریع و متواتر و بول احمر ناصع یا ناری و این دو صنف
صنف اول که حمرت خالص که از صفرا محض بود علامات که مذکور شده و صنف دویم
غیر خالص بود آن است که با صفرا خون آمیخته باشد علامت او آن است که با صفرا خون
باشد علامت او آن است که نبض سریع مایل بعظم و بول احمر کدر و علاج استفراغ
مسهل صفرا از چهار شربت و آب انار مز و مطبوخ هلیله و مطبوخ تمر هندی و
بنفشه و عناب و نارنج و لیمو و شربت آلو و آب جو و آب کدو و سکنجبین یا به آب
انار و شیره خرفه با سکنجبین و ضماد از پاشته کدو و آب کاهو و آب لسان الحمل و آب
عنب الثعلب و صندلین و فوفل و کشنیز تر و سرکه و این صنف از حمرت محتاج محلل نبود

وغذا آش غوره وکدو واسفاناخ بروغن بادام وغیر خالص فصد او
مسهل صفرا واستعمال طلاء رادع ومحلل حسب حاجت ٭ پنجم طاعو
او در لغت یونانیه طیعون بود یونانی طاعون نام کذاشته اند سنج الیو
که لفظی که ترجمه یونانی طاعون بود اطلاق میکنند نزدیک یونانیه بر هر ورم که حاد
ودر کوشت عضوی که حس داشته باشد مثل سینه واصل زبان وخصیه وآنچه
حساس بود مثل پس کوشها وزیر بغل وکش رانها بعد ازان اطلاق میکنند به
که قتال بود بثره صغیر مثل باقلی یا درم بزرک سفید مقدار جوزی یا بزرک تر ازان
حادث میشود یا بدوده بسیار بمرتبه که علیل کمان برد که پاره آتش است اکر او سیاه
کبود یا بنفش یا کمد بود واکر سرخ باشد بسلامت بود وحادث میکردد صاحب او را
وخفقان وغشی وحدوث او زیاده سمی که فاسد میان عضو را تغییر میدهد هر رنک
او را واز وکیفیت بد بدل میرسد از طریق شراین وحادث میکردد قی وخفقان
غشی ودر اکثر امر کشنده بود واکثر در اعضاء ضعیف که عاجز از دفع او بود
ران وزیر بغل ولپس کوش وبدترین او آنست که در لحم اش ودر زیر بغل
سزاوار آنست که فصد نکنند درین علت چنانچه مطبوع را فصد نمیکنند جهت انکه
او در جمیع بدن پراکنده میکردد بلکه اهتمام به تبرید دل وتقویت بر دفع کیفیت سمیه
طلا که از نیلوفر وصندل وکلاب وکافور بر سینه کذارند واشربه از انار
وآب تمامیمو واترج وطیوب از بنفشه ونیلوفر وکل وصندل وسیب دادنی نمایند
سرد مغلظ چون مثل عدس وبرنج ماهو که باب بچه ساخته بعد ازان در سرکه کف
وسزاوار نست که بر موضع طلاء بارد کذارند ومناسب شکافتن او بود وغسل
به آب کرم تا بسهولت خون او بیرون آید وهر کاه علیل در جاجه خواب د
حوالی او یخ وبرف کذارند وبر موضع ورم آنچه مانع برودت بود کذارند از
که از برسیاوشان وحطمی وبابونه وکماداتی که از طبیخ بابونه وشبت ساخته

ورم آنچه مانع برودت بود کذارند از طلا که از سپیداوشنان و خطمی و بابونه
باشند و موضع شرط را بدبان کرفته خون آنرا اندک اندک بکیرند
در اورام مغابن کاهی حادث میشود اورام در مغابن مثل و از بیتین شد
طاعون بلک از جهت دفع اعضاء رئیسه قبول میکنند این کوشت رخو غددی
از جهت ضعف و مخافت خو مواد در او کاهی بسبب قروح دیکر که بر اطراف بود مر آید
کوشت غددی و حادث میکرد و ورم دلقا رسید نام کذاشته اند تا غره با تغییر علاج
بفصد و اسهال و ضماد مرخی در ابتدا او رادع مناسب است و تقلیل غذا و تدبیر
لطیف هفتم ورم مایل نبود بزرگ صنوبری شکل سرخ رنگ در اول و در ابتدا درد
دار و سبب او خون کرم تیز مخلوط برطوبت غلیظ فاسد که متولد شده و از بدی هضم
بسیاری غذاء که مولد خون بود علاج فصد و اسهال و قی اکر حدوث او در اطراف باشد از
داول بود و تقلیل غذا و اکر ضرورت شود کوشت برغاله و قلیه آب غوره و انار و
از کوشت و شیرینیه و شرب شراب و خوردن مزورات خصوصا اکر ترش بود و کذاشتن
های سرد در رادع مثل صندل و فوفل و برک خرفه و کاسنی و اسبغول بکلاب از ابتدا تا
روز و اکر خواهند که ماده او را جمع نمایند و تسکین حدت خون دهند اسبغول سفیده
آمیخته بر او کذارند و هرکاه جمع کرده منضج از انجیر و ملک کوفته با هم مرو و شیر و عسل
آرد کندم با نمک بوره و روغن کتان یا تخم او مرهم سازند و آرد دیکر موم روغن
شیر و انجیر و تخم حلبه و تخم کتان همه را با شیر بجوشانند و مرهم سازند و اکر دمل پخت
دیر پخته میشود اول رک که بدان عضو پیوسته باشد خون از آن رک بکیرند یا حجامت
محجمه را بر دمل کذارند و خون غلیظ بیرون آورند اکر بسر میده هر چند ترش و شحم
سر کبوتر بزرده تخم مرغ و عسل مرهم سازند کاهی در پختن دمل احتیاج بکذاشتن دیر
بجهت آنکه بزودی او را بکافد و کاهی که منفجر کشت مرهم که کوشت برویاند
از کندر و انزروت و شحم بیاوشنان و مردار سنگ برابر بکیرند و بر دیا بکند

نیز حمام فایده دارد . هشتم در دبیله ورمی بود بزرگتر از دمل رنگ او
جلد بود و درد بسیار دارد مگر بسبب عفونت یا چیزی که حدت داشته باشد میرد و
مستدیر بود شکل او در اکثر اوقات جهت آنکه از اخلاط غلیظ سرد حا
و قلت حرارت و سوء هضم و غذاء بغیر ترتیب و ضعف حرارت غریزی علام
آنست که چون دست و انگشت بر وی گذارند چون ورمی که حرکت دارد
نیز بزرگ شود و خون او صلب بود علاج بعد از تنقیه بدن و تلطیف تدبیر ضماد
گل و زیت و چربی دنبه و چربی بط کاد نمایند و لعاب تخم کتان و تخم حلبه و لعاب
داخلیون نیز فایده دارد پس از آن بشکافند و چند دفعه ریم آنرا بگیر
کهنه تا پاک شود بعد از آن مرهم نهند تا جراحت نیک شود و اگر بعد از علاج
شکم نرم ظاهر شود شربت آبی و گل ارمنی و صمغ عربی دهند و غذا آش سماق
دانه انار کوفته آب انار اقتی سازند و بعضی از دبیلات سوخته میشود بدین
که در عمق او جمع شده بعید از جلد در اکثر اوقات قاتل بود تفتیح نمی یابد
بشکافند از وی چیزی بیرون نمی آید غیر خون مگر آنکه نشتر را باستخوان رس
شاید مده و ریم بیرون آید علاج او مبالغه در تفتیح و تلیین ضماد محلل
دیگر گاهی عارض میگردد دبیله در باطن خاصه در احشا علاج تحلیل و تل
آنچه باد را دفع نماید مثل تریاق کبیر و تریاق افاعی و مثرودیطوس و
خفیف که الم او را کم سازد تخم مرو و خیاری و کثیرا از هر یک جزو
کوفته بروغن بادام آمیخته شربتی صباح دو مثقال و شام نیز دو مثقال
طرقشون یا البسیر ج مقدار دو قاشق و اگر تب نبود و خواسته باشند که بز
نمایند هر روز از صبر دو دانگ و از زعفران دانگی بگلاب یا شراب مو
بعد از آن که منفجر گشته این دوا را دهند اسغول نیم درم تخم مرو [illegible]
حنا و خیاری از هر یک سه درم گل ارمنی دو درم همه را کوفته بغیر
نرم

شربت سه درم با آب سرد و اندک روغن گل ناپخته تا دوام اختیار نمایند
الصلاح و مشام اگر در پیله و در اسافل بود حقنه بلعابهای لیّنه و با جمیع عرق و
روغن گل نمایند و غذا بعد از انتحار شیره که از آب برنج کشیده
باشند آب برنج و جز و نشاسته و آب جو یکجز و اندک سبوس نیز شیره کشیده
پخته نموده اختیار نمایند و اگر قدری صمغ عربی مخلوط نمایند شاید   نهم در خراج از
اورام حارّه کثیر الحجم که در و چرک و ریم جمع گردد حدوث این خراج از ماده غلیظ
نموده طبیعت بعضو منفذ ندارد در جلد و گوشت و از انچه در نواحی و اسع
فاسد متعفن ساخته بگرمی که در دست تا غایت که چرک و مده را جمع سازد پس از آن
نضج میدهد بعد از آن منفجر میشود علامت اشتداد و تمدد و علامت نضج ماده سکون
درد و در زیر انگشت لیسته شدن بقراط فرموده که هرگاه خراج صنوبری بود سر او
باریک و تهٔ او مدور او بصلاح نزدیکتر است از انکه منبسط باشد و بسیاری ابدان
بود علاج در ابتدا فصد و مسهل و اگر در اطراف بود قی بهتر از مسهلست
مرهم از گل خیری و بنفشه و تخم کتان و خمیر مایه و انجیر و حلک گذارند و اگر سر نه
افکندن نشتر در زیر موضع نازک تر و تنگ تر شده زنند و چرک او چند دفعه
و بعد از پاک نمودن مرهم که جراحت را نیک نماید گذارند   دهم در
که نام گذاشته اند او ذیما ورم سفید است که درد در و نبود از سیلان
رقیق حاصل شود علامت سفیدی رنگ و سستی بمرتبه که اثر انگشت در و
بماند و سردی او و درد و تمدد ندارد و گرانی و ثقل آن ورم و بول غلیظ و
و نبض منشاری علاج اگر سبب فساد مزاج بود اصلاح او بعد از آن
بر روغن گل با روغن کنجد و نمک و سرکه بمالند و اگر سبب ماده بلغم بود مسهل
نضج ایارج با آب ریوند و بعد از آن شربت گلقند و شربت سکنجبین عسلی و
و بادیان با شربت سکنجبین بزوری و قرص ریوند و افسنتین و قرص

لک مصطکی افسنتین تخم کشوث و تخم ترب از هر یک جزو افسنتین سه جزو عود
غافث نیم جزو لک مغسول جزو نرم کوفته بمقدار که با آب بادیان تر خمیر
باشند قرص سازند شربتی دو درم یا بیست درم شهد سکنجبین بزوری
دواء الکرکم را خاصیت عجیب است درین علت و برگ ترب ماء سکنجبین
ماء الاصول فایده دارد و غذا آب زیرباج و مطجنه و گوشت کبک و
گوشت صید بری سازند و اجتناب از لبنیات و چیزهای ترش نمایند و عفص
که در دبوره ارزیز و کتیرا [illegible] جوشانیده باشند با قدری سرکه پاره لشم برد تر
بر جگر گذارند و به بندند محکم و نمک و زیت مالیدن نفع دارد و جهت طلاء دیگر
دار قیا و سعد و شاف مامیثا و زعفران و گل ارمنی از هر یک برابر بگیرند و
سرکه و آب کرفس قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب یا آب کاسنی و
سرکه حل نموده اگر ورم در پشت جسم بود بگلاب بمالند و اگر ورم در
وحضیه بود ضماد بورق و کرفس و کندر و اسفیداج سازند و ریختن آب سرد
و کندر و سفیده و مربا روغن زرد گاو فایده دارد   یازدهم در ورم رخو
از و آنست که از بخاری شود مشابه تهیج و بعضی از بخار رطبی حاصل
گذاشته اند نفخه علامت او آنست که خفیف مثل مشکی که پر باد کرده باشند
چون انگشت بر وی گذارند اندکی پست رود و زود در رجوع کنند و باقی نماند
علاج از چیزهای بادناک اجتناب نمایند و تلطیف تدبیر و گلا [illegible] جوارش
دار زن ما خاکستر چوب رز که با آب سرد یا چوب گز با آب گرم ساخته باشند
و تلطیف آب و گوشت غلیظ ضرر دارد و گلقند و گلاب و شربت [illegible]
دارد   دوازدهم در ورمی که حادث از صفرا و بلغم شود علامت
رنگ مایل به بیاض و اعتدال نبض در سرعت و لطوء اگر صفرا غلبه شود
کند و اگر بلغم غالب کند نبض ساکن و بطی علاج مسهل صفرا و بلغم مثل

۱۷۹

بهبر به آب کاسنی و بعد از و شربت سکنجبین بزوری معتدل و غذا نخود آب ماز بابه و آبهای
نوبای آنار ین و کشنیز و کلاب و قند و عرق کاوزبان و تخم ریحان و شربت دینار
سیزدهم در سلعه و آن بود غلیظ از گوشت بلند تر و بگوشت بچسپیده و حرکت بجوانب
نماید در محل حرکت و در کلان بودن از نخود تا قدر خربزه گفته اند و مردرا بیشتر گیر
بود که در گره او در امده و تولد او از بلغم غلیظ و اصناف او چهار است تخمیه و عسلیه
و آرد پلیله و شیرازیه یعنی مثل این انواع بود تخمیه اصلب ترین این اقسام بود آن
و اقسام دیگر صاحب او بالم اندک در وقت مس آن است دیگر حس کمتر دارد و چه
دست بر اینها گذارند نرم تر بود علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ بحب قوقایا و غاریقون و
نداشتن ضماد محلل مثل داخلیون و امثال آن و از ادویه که خاص است بدین علت
التین را لبیر که حل ساخته ضماد نمایند با خاکستر سیخ کرنب بزنند چنیز نموده بزیت
بخیسد طلا سازند و قوی مرهم اربعه که باسلیقون گویند صفت آن موم راتیانج
زفت جرلی جاوشیر اجزا برابر بگیرند نرم کوفته مرهم گذارند در ابتدای و اگر امر عظیم
گردد یکی از دو کار باید کرد ادویه گذارند که او متعفن ساخته سر دهد مثل آنچه در
…گذشت یا شق نمایند و بیرون آورند پرده و کیسه او را و نوعی گویند ادویه
…ل و متعفن که او را لخته سازند فائده دارد علاج او آنست که آورا تخم … فند
بیرون آورند چهاردهم در غدد و عقد غدد غیر طبیعی جسمی بود صلب که
…پیدا شده از فضله غلیظ که منعقد شده بسبب برودت و فرق میان غدد
…عه آنست که غدد زیاده نشود غلاف ندارد و صلب نبود علاج ضماد برای حلول
…ر دفعه از سرب بر بالای او محکم به بندند بسیار است که تحلیل برآید و میرود یا
…ستره و تنگ میکرد د بعلاج سلعه علاج نمایند و از اورام غدد نوعیست که نام
…ه انف و جیلا و این خاص بدین اسم است و در گوش میباشد علاج او

مثل علاج سایر غدد نمایند و از آنچه مخصوص است بخاکستر حلزون لسنت
ندا کشته باشد با خاکستر راسو بموم روغن که از روغن سوسن ساخته باشد
و گاهی میشود ثبور حندی خورد علاج او آنست که او را بمالند با قطعه سرب
و ببندند یا بشکافند و آنچه فساد او بعد بیرون آورند و اما عقد میباشد
و ظاهر میشود در مواضع که خالی بود از گوشت مثل پشت پا و پیشانی بر مثال
و جوز و حزباد و غایب میشود و هرگاه انگشت بر وی میگذارند باز رجوع میکند با الم
اگر از ماده سودا بود رقیق بود و بر الم هی باشد اگر از بلغم خام شده اگر بی الم بود
آنست که بمالند و بچوب بکوبند تا جدا کرده بعد از آن ضماد از صبر و
و اقاقیا و سریشم ماهی نمایند و بر بالای او قطعه از سرب گذارند و محکم ببندند
و اگر با الم بود بموم روغن که از مغز قلم گاو و روغن ... ساخته باشند
و بابی که در روغن سوسن و بیخ خیری و زوفا و اکلیل الملک و بابونه و تخم کتان
کاجیره شیم کوفته و بنفشه و سائیده باشند بشویند و اگر این غدد و عقد لحمی بود
در تجاویف گوشت حادث شده در جمیع اعضا صلب باشد در وقتی که دیر
گذارند نام میگذارند ثالیل ... یعنی در صلابت محکم بود علاج آنست
بیرون آرند اگر در گوشت بود و اگر در غیر گوشت بود نرم سازند بضماد چرک
او از جهت وهم عظیم است که عصب یا پرده یا رگ سرسان را آفت رسد و گاه
میشود در اعصاب بجهت جهات زحمت و الم که برو میرسد و عقل مثل سلعه
میکرده فرق آنست که او بجمع جهات زایل میشود علاج آنست که روغنهای محلل چند
بمالند و بعد از آن بحمام در آیند و او را بمالند تا ماده او تحلیل یابد و گاهی
میکرده بسبب و شق شدن عصب صلابت در اعضا علاج برد ضمادها و شمع و مغز
گاو بمالند و ثالیل را لخت استفراغ سودا باید نمود مازو و گشت بمانی و سنج

نسخه ... زایل میشود

نمایند و حب نوب تر و برگ مورد و برگ کرنب تر سود دارد و بارزد
و آو و نمک مالیدن فائده دارد ضماد نیک زرنیخ سوده با گوشت
نهند و سه روز بسته کذارند پس بکشایند و اگر چیزی بماند باز ضماد کذارند نوع
دهم در خنازیر این علت را خوک میگویند به پارسی از جهت کثرت عروض
او هر خنازیر را و صورت بستر او سوء هضم و شحم ... و این اماس بود کوچک
صلب از جای بجنبند و پس ریشه رود و آنرا بدست توان گرفت و خنازیر
رانه و آن خنازیر بود که بسیار باشد و گاهی یکی بود لیکن بسیار ... بیشترین
بر گردن و زیر بغل پدید آید و مردم کوتاه گردن برارند (?) و بعضی را سخت بزرگ
بود و این یاد در بود علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ لبنی (?) و اسهال و تقلیل غذا و پیش
و از طعام خوردن شب پرهیز کنند و اجتناب از غذا غلیظ نمایند و از بسیار گفتن
و آواز بلند کردن و از خشم و بالین بلند باید داشت و جهاکه اخراج بلغم
و سودا نماید و حب خرزان (?) و حب اصطلی سود مند است صفت حب اصطلی
سنبل و سلیخه و حب بلسان و اسارون و دارچینی و زعفران و قرنفل و
مصطکی از هر یک درم صبر شانزده درم اسطوخودوس و شحم حنظل از
هر یک پنج درم تربد سفید هفت درم محموده چهار ده درم نمک هندی دو درم حب
سازند شربت دو درم تا سه درم صفت حب خرزان ایارج فیقرا سه
درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل درم نیم انزروت چهار درم تربد هفت
درم جاوشیر مثقالی نوشادر درم محموده مثقالی حب کنند با آب کنز یا شربت مثقالی
یا یک مثقال و نیم چند نوبت ایضا بنمایند و ضماد محلل و مرهم داخلیون را خاصیت
عالی است در تحلیل او صفت آن بگیرند مردار سنگ ده مثقال نرم سوده روغن
زیت شصت مثقال در پاتله کنند و با آتش نرم بجوشانند و مردارسنگ را بکفچه
... روغن باهم جنبانند تا بگذارد در روغن سیاه گردد پس شصت مثقال لعاب

۷ [illegible]

تخم کتان و حلبه مثقال لعاب اسغول دو مثقال لعاب خطمی بیامیزند و بکنجد بر گذرند ار
سطبر شود داکر سنج سوسن کبود و زفت برابر کوفته اضافه نمایند ... ل
کبود و مرهم رسل نفع کلی دارد صفت آن هلیله سیاه پانزده درم بلیله و آمله
از هر یک هفت درم افتیمون ده درم بسفایج و اسطوخودوس و سنا مکی از هر یک
شیطرج و زرباد و غاریقون از هر یک سه درم انیسون و مصطکی و جوزبوا و قرنفل
از هر یک دو درم نشادر دو درم غدود کردن کو سفند خشک نموده بخور ...
وزن آن عسل ... شربت دو مثقال و نیم بود و اگر مزدور نیم درم از ...
و نیم درم دارچینی با قند یا نبات اندکی اختیار نمایند نفع داد و اگر ازین علاج
نرسد ضماد های منضج گذارند دارویی که خنازیر را نرم کند بگیرند آرد باقلی و آرد جو ...
بروغن زیت بگذارند و دارد با بدان آمیخته صفت ضماد منضج تخم کتان و شیم ...
و بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب بجوشانند و سرگین کبوتر بمقدار حاجت آمیخته
نمایند و طلا سازند و بعضی از حکما گفته اند که میانه شاخ بز که مشاش میگویند بکشند ...
و یک هفته هر صباح دو درم بدهند این علت بر دو نوع از خنازیر باشد منبسط که ...
جلد بسیار بلند شود و جراحت میکردد بصورت انجیر خام بود هرگاه بشکافند ...
باید که فرق این بدترین اقسام خنازیر است علاج او آنست که بشکافند احتیاط باید کرد
تا رگها و عصبها که نزدیک اوست بریده شود و بعد از بریدن داغ نمایند و ماده او
بیرون آرند و در کتب آورده اند یکی از خنازیر را بشکافت و نخاعی از عصب بریده
او آواز خداوند علت باطل گشت و صواب آنست که هرگاه بشکافند جانب سفلی
تر را بشکافند باقی بدواها و دارد با پاک سازند و مرهم زنگار فائده دارد صفت آن
زنگار دو درم علک و موم از هر یک پنج درم زر روغن زیت بیست مثقال مرهم ...
چنانکه رسم است و بعضی طبیبان درین مرهم پنج درم زراوند زیادت میکنند و ...
باشد که ماده سرطان را بود دارو های گرم که در علاج آن بکار برند یا روغن گل

بپزند و اگر زردی حرارت بود ضماد از آرد گندم و آب گشنیز یا بیر سیاوشان و مر
... کوفته آب گشنیز تر طلا اعضا زنند شانزدهم در ورم صلب که نام
او خصف و جرز
... سقیروس ... باشد عدیم الحس و آن نیک نمی شود و قلیل الحس اگر بود
بدشواری نیک میشود و منقسم میشود بچند صنف صنف اول از ورم سودا
بود علامت او آنست که صلب بود و چون دست برو گذارند سرد و حس و درد
نه بود و گاهی با درد و حس و قاروره رقیق و کبود بود علاج اسهال سودا
بطبیخ افتیمون یا حب افتیمون و پرهیز از آنچه سودا متولد شود مثل عدس و
بادنجان و گوشت گاو و نمک سود و کرنب و امثال اینها و ملینات محلل گذارند
مثل داخلیون و اشق و مقل و چربی و بط و مغز قلم گاو و غیره و روغنها
و لعابها و ضماد محلل جهت ورم صلب مقل بازرد اشق اجزا برابر بکوبند بر روغن
سوسن یا روغن بابونه و مثل او لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و انجیر کوفته طلا سازند
صنف دوم ورم که از بلغم حادث گردد علامت او سپیدی لون و سردی ملمس و
صلابت اندک و اکثر بعقب اورام گرم که بود یا طلا قابض سرد گذارند عارض شود
علاج استفراغ بلغم بقی و اسهال و بعد از آن طلاء محلل نرم کنند صنف سیم که از
سودا و بلغم ظاهر گردد علامت او مرکب بود علاج هر دو قسم نمایند از مسهل و
... و طلا نوع هفدهم در ورمی که معروف بسرطان بود نام گذاشته اند برین
اسم جهت آنکه ماده از سودا باشد که در عضو ریخته بعضی موجب ورم گشته و
بعضی در رگها مثل پای سرطان حادث گشته و تولد او از سودا سوخته بود
... خال ظاهر گردد و بعد از آن قوی گردد علامت او آنست که در ابتدا
... او مثل بادام یا جوز دیده بود بعد از آن زیاده شود با صلابت شدید گردد کبود
... او اندک حرارت محسوس شود چون بزرگ گردد رنگ او کبود و سرخ شبیه به پای
... حدوث او در عورات در سینه در رحم بود در مردان در پا و در روده

و اکلیل و وردی و بعضی از درد شدید پیدا آید و بعضی ساکن و بعضی با جراحت

و بعضی بغیر جراحت و آنچه با جراحت باشد ماده او سودا و صفرا بود و آنچه بی جراحت باشد

بلغم و سودا باشد علامت جراحت او آنست که سیاه بود قرحه او و لب جراحت

سرخ یا کبود بر گشته به بیرون زرد آب بد بوی از و میرود در دلیست که

او را باید داشت مقصود از معالجه او سه غرض بود یکی آنکه زیاده نشود و حفظ

و مداوات قروح و این اعراض و استفراغ سودا و فصد اکحل یا باسلیق و اسهال

بمطبوخ افتیمون یا آب پنیر تمام میشود و چند نوبت تکرار نمایند مسهل تا بدن پاک

و آنچه تسکین حرارت کبد و منع تولد سودا او ... مثل کشک جو و شیره خرفه
نماید

خیارین و گوشت مرغ و بزغاله جهت آنکه خون رقیق پیدا شود فائده دارد

در آنکه ابتدای علاج باشد ماده را بر گرداند مثل عنب الثعلب و آب کاسنی و آنکه

نمایند و استعمال نکنند ادویه که در وی حدت بود زیرا که ورم را بحرکت می آرد

که معالجه بمرهم مرکب کنند آن اسفیداج رصاص توتیا مغسول مردار

کل ارمنی از هر یک ۳ جزو همه را گرفته و بیخته بموم و روغن گل مرهم سازند

و حوالی ورم بگل ارمنی کوفته با عنب الثعلب یا آب کشنیز تر طلا کنند و این

اگر ابتدا علاج نمایند امکان برد و اگر دیر مانده شود و عظیم گردد نیک شدن

مشکل است و حفظ نمایند تا جراحت نشود که اگر جراحت گردد قبول علاج نمیکند

نافع از جهت جراحت و غیر جراحت اسفیداج سرب با ... یک درم

خرفه یا آب کاهو یا لعاب اسغول و روغن طلا نمایند و توتیا و اسفیداج سرب

نیم نرم کوفته بروغن گل طلا سازند اگر جراحت نبود و اگر جراحت بود خشک

و حوالی او را بدین ادویه و روغن گل طلا نمایند و شقاق رحم و مقعد که با جراحت

اسفیداج سرب با آب تخم خرفه یا آب و لعاب اسغول بارد روغن گل طلا نمایند

سرطان که در باطن بود علاج نکنند مگر باصلاح غذا به آب ...

۷ دو جزو زنگار سفید و صمغ عربی از هر یک

فصل دوم در عرق مدنی و حکه و جرب و شری و غیره و مشتمل است بر هشت و چهار نوع
نوع اول عرق مدنی یعنی رشته حادث میشود در بدن بشره و نفخ میکردد و آبله
میشود پس ازان سوراخ میشود و ازو بیرون می آید چیزی شبیه برگ و سرخ رنگ
مایل بسودا به باریکی سوزن در طول مقدار یک شبر یا بیشتر تمام بیرون می آید
و بسیار است که حرکت او مثل حرکت کرم که در زیر جلد بود و سبب او فضولی ردی
که از خون گرم سوداوی یا بلغم سوخته حاصل شده در عروق و گوشت و حرارت
مفرط بریان ساخته و خشک نموده و منعقد گشته در صورت رگی و در اندرون
کردن بود و اکثر این علت در پا و زیر ناف تا قدم میشود و در بلده گرم و خشک و از کثرت
اکل خصوصا کسی که معتاد نموده باشد و بیشتر از خوردن شیرینی مثل حلوا و غذا که
نیک هضم نشده حاصل میکردد و منسوب بمدینه رسول صلی الله علیه و سلم از
جهت کثرت حدوث او در ان موضع علاج تنقیه بدن از فضول ردی بفصد
باسلیق و صافن از جانب مخالف و اسهال بحب قوقایا و طبیخ افتیمون و هلیله و
اطریفل صغیر که در و سنا مکی آمیخته باشند و شاهتره و ترطیب بغذا مرطب بدن بغذا
رطب و حمام و مالیدن روغن کل و غیره و اجتناب از کثرت گوشت و فواکه و
و پس وقت که ظاهر کردد فصد و تلیین طبیعت و کشک جو فائده دارد خصوصا اگر از
تخم مرو و صبر آمیخته نمایند و آنچه تجربه شده آنست که اسپغول را البرکه در گلاب بجوشانند
تخم مرو را بر روغن کل چرب سازند بعد ازان بران موضع گذارند و اگر التهاب در
موضعی که بیرون آمده رشته مسهل از نقوع صبر به آب کاسنی چند روز اختیار نمایند تا
انفجار کند و موضع را آب کاسنی و صبر بمالند و چون ظاهر شود روز اول نیم درم
صبر با آب کاسنی و قند روز دوم یک درم و روز سیم یک درم و نیم اگر بر نگردد و بیرون اگر کند
بیرون آمدن آن سزاوار آنست که هیچ چند او را به پاره سرب مقدار یک درم تا بکرانی
خود رشته را بکشد و ملاحظه نمایند که پاره نشود که اگر منقطع کردد ورمی بر

متعفن و قروح باورد و الم میشود و اگر رشته دراز گردد پاره از و قطع نمایند و تا

بر قطعه سرب بپیچند و حوالی او را مشغول و روغن بادام ضماد نمایند و در ابتدا

از فصد علق یعنی زلو بر موضع الم گذارند تا ماده او را کم سازد و از الخ

در موضع تولد او فایده دارد این معجونست هلیله کابلی و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل

و قنبیل از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته و بیخته با سه وزن آن فانید یا قند معجون

سازند شربتی دو درم اختیار نمایند در بیست روز کوفته اند ماده این علت را

متاصل و بر طرف میسازد نوع دوم در جرب و این بثوری بود صغیر دارای

سرخ و با خارش شدید و اکثر در دستها عارض گردد و در سایر جسد میشود

بسبب حدوث او فساد خون بود مخالطه صفرا و سوداء سوخته یا بلغم شور

آمیخته شده و خون و بسبب فساد خون و احتراق از بسیار خوردن ادویه گرم

و چیزهای شور و شیرینی و شراب که فایده میسازد خون را در عروق بارگ

و قبول میکند جلد از جهت ضعف بتخصیص میان انگشتها پس حادث میکند

جرب و گرد و نوع بود تر و خشک گر تر آنست که از و زرد آب و چرک رود

از و خون سیاه میرود و گاهی حیوانی مثل حیبان متولد میشود و بثور او مختلف

اگر صفرا غالب بود رنگ او زرد و حکه و دردی دارد و اگر سودا غالب باشد رنگ

سیاه با اندک درد و دیر بیک میشود و اگر بلغم غالب بود سفید رنگ می باشد

رطوبت از و ظاهر میگردد و سبب جرب تر ضد آن باشد علاج گر تر فصد و اگر

غالب بود مسهل مطبوخ شاهتره و مطبوخ خیار شنبر و اگر بدان کفایت نکند

صبر اختیار کنند نمایند و حبها رشته فائده دارد و سفوف هلیله و لب

نیز موجب صبر

و نقیع صبر یکدرم تا یکمثقال و در آب گشته یکشبانه روز بامداد بخورند سه روز

روز دیگر آسایش نمایند تا یک درم یا نیم مثقال خورده شود گر کهن را

کند و غذا کشک جو و قلیه و اسفاناخ و شوربای مرغ و اسفیدباج که در

کرم نما شد و فتق آب تمر هندی و آب غوره و آب سماق نفع دارد و اجتناب از غذا
شور و ادویه گرم و عدس و کرنب و بادنجان و نمک سود و گوشت معدد و جماع
نمایند الحاصل بعد از تنقیه بدن طلاء لین که در وجلا بود مثل آب چغندر و آب خیارین
و آب لیمو و سبوس گندم بسرکه ساخته و آرد باقلی و میان خربزه و آب انار ترش در
حمام بعد از عرق مالیدن و اگر قوی تر خواهند آب کرفس و سرکه و روغن گل بمالند و
اگر سودا غالب بود فصد نمایند و بعد از هر یک هفته مطبوخ افتیمون یا هلیله سیاه
یا مطبوخ شاهتره و پوست هلیله و حب صبر که در وی افتیمون و هلیله و
اسطوخودوس و تربد و لبلاب اضافه نموده میل نمایند و صبر و غاریقون هر چند روز
در حب نموده با اندک شاهتره و پوست هلیله اختیار نمایند تا رد بخشکی آرد و آب
جبن و صبر جرب کهنه را فایده دارد و آب کاسنی و آب بادیان نفع تمام دارد
طلاء نافع گندش دو درم زراوند طویل یا مدحرج چهار درم خبث فضه هفت درم
زراوند طویل زردچوبه سه درم سیماب کشته دو درم ادویه را کوفته بسرکه و
روغن گل آمیخته نموده در آفتاب نزدیک آتش بمالند و اگر استفراغ بسیار نمایند
تسکین نیابد هر روز شیره سبوس گندم با آب بسیار بجوشانند و لعوق شیرین نموده اختیار
نمایند و غذا آش سماق و آش غوره و لیمو و ریواج و انار بی فتق سازند و دفع ترش نفع
دارد و روغن زرنیخ و روغن لوزه و روغن گوگرد فارسی و روغن گندش مالیدن
نفع تمام دارد و علک انباط با آب پودینه و سرکه حل ساخته بمالند و اگر غالب بلغم
مسهل از تربد و حب حنظل اضافه سازند و ادویه محلل و مجفف بلغم اینست
حلبه و تخم حنظل در آب بجوشانند و آب آن طلا نمایند و آرد عدس و گل سرخ
و روغن گل طلا کنند دیگر جرب خشک علاج او مشکل تر بود علاج آنست که اول
شربه و اغذیه که در وی رطوبت بود حمام با آب شیرین نمایند و شوربای کدو دوام
ادام بود و گاهی جهت گر کهنه یک پیاله که در وی چهار قاشق روغن کنجد مقدار

تا چرب تری ظاهر گردد بعد آن سکنجبین سه روز اختیار نمایند و مسهل فائده میدهد و هرگاه علامات چرب ظاهر گردد
از ان فصد نمایند اکحل و باسلیق نمایند و خون سوخته دفع نمایند و بعد از یک هفته شربت ...
چهار شربت بنفشه دارد و بعد از ان این طلا جهت چرب خشک هم لیست عروق ...
و زراج و قسط و کندش از هر یک درم میعه سایله مقدار مجموع نرم کوفته بر روغن گل ...
نموده در بدن مالند و بعد از ان باب گرم بشویند و روغن گل و کافور در بدن مالند دیگر
حکه در جلد بدن بغیر چرب میباشد و سبب او بخارات تیز یا اخلاط حاد است اندکی ...
حکه میگردد علاج فصد و اسهال خلط سوخته باب جبن و مداومت ...
و مالیدن بدن بر روغن گل و سرکه و اندک آب کرفش در حمام و از برای حکه شدید
خشخاش را نرم کوفته با سرکه مخلوط نموده در بدن مالند و از جماع منع نمایند چرا که
حرکت جماع مواد بسطح جلد می آید و موجب بوی بد از بدن میگردد ازین جهت ...
در مالیدن بدن در غسل جنابت نمایند دیگر حکه گاهی عارض میشود بمشایخ از
جهت ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شود و سبب او سوء هضم و ضعف قوی
بود از تحلیل بخارات که در زیر جلد محتبس شده و بدشواری دفع میشود علاج اصلاح
غذا و مداومت حمام و مالیدن بدن بر روغن گل و سرکه و اگر خارش بدن در خصیه عارض گردد
طلا از اقاقیا و مامیثا از هر یک جزو و صبر نصف جزو و قلونشا در ربع جزو ...
مقدار مجموع با سرکه آمیخته بمالند دیگر حکه در انگشتهای عارض میگردد بر روغن و سرکه
و آب کرفش طلا نمایند و در آب حنظل ریخته گذارند و اگر در بدن بوی بد پیدا شود
نمایند بوره درم تخم حنظل نیم درم صندل سرخ دو درم سناء مکی نیم درم نرم کوفته
با سرکه در روغن گل آمیخته بمالند دیگر حکه در دبر و قبل یعنی پس و پیش میشود ...
لف داده و قطران از هر یک برابر نرم کوفته مقدار یک درم در خرقه ...
با آب عسل آمیخته بمالند و حلبه و تخم کتان را با عسل خوشانیده لته بد آلوده ... برداریند و
و آب آنرا بمالند دیگر حکه و جرب و شری که حادث گردد با اطفال علاج آن ...

١٨٤

از رجب شش ماه شده حجامت نمایند و به آبی که در وی گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر
کوفته جوشانیده باشند بشویند و روغن بید و نزدیک ترسانند و شیر دهنده را مطبوخ
هلیله و شاهتره دهند و شربت سکنجبین اختیار نمایند و از جماع منع نمایند و از غذا
ردی باز دارند و اگر دوازده ساله شده فصد نمایند و مسهل هلیله و خیار شنبر و
آب بادیان و شیره خرفه فایده دارد نوع سیم در شری یعنی جمجمه و دانهای پر
دنبل که الیکن گویند شیر پا باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ سر پهن و مراو را شری
نیز مایل بسرخی بعضی با خارش و کرب حادث میگردد دفعه در اکثر امر و گاهی از
آلوده ظاهر شود و از خون میباشد علامت او آنست که بسیار سرخ بود و با
حرارت و زود ظاهر گردد و در روز بیشتر شود حکه و انتفاخ او در وقت ظهور آن
از تابش آفتاب علاج فصد کنند در وقت مطلقی که در میان آدمی باشد و ملیّن
طبیعت با آب تمر هندی و آلوی بخاری و کشته زردالو در وقت ظهور آن
آب گرم بر بدن ریزند و سرکه با آب غوره برد و روغن گل در خود مالند و گلاب و
آب کرفس برد و روغن گل طلا سازند و اگر ساکن نگردد باز فصد کنند بعد قوت و بعد از آن
مسهل هلیله زرد و حب صبر و حب ایارج و اگر حرارت عظیم بود آب انار می
ترش با دوغ ترش بقرص کافور با شیره خرفه و شربت سکنجبین با اسغول و طلا از
عنب الثعلب و کشنیز و آرد جو اندک نمایند و بدن را البوس و خربزه و تخم
[illegible] کوفته بمالند و غذا ماش مقشر و عدس و اندک اگر ابتر هندی و از میوه‌ها
[illegible] دانه و آلو و انار میخورش و دیگر از بلغم میباشد علامت او آنست که میل
به سپیدی دارد و هیجان او در شب بیشتر بود علاج مطبوخ هلیله که مقوی تبرید بود
[illegible] اندک از خون بفصد و اسهال و ایارج فیقرا که در دغار لیمون و افتیمون و
[illegible] هندی باشد و اگر بدین نیک مشغول نفعی جبر به آب کاسنی و آب بادیان
[illegible] صبا تنحفال گلقند با ده درم شربت سکنجبین با اندک افیون آمیخته نمایند یا

جمجمه

از کتابه بجو از نکنند و بجز دست درم سنوف سازند چند روز در حمام نفع دارد
از زیاده تا درم
جو و آب کرفس و سرکه در بدن مالند و غذا اقلیه و مطجنه سازند نوع چهارم
در حصف و این شیره میشود مثل زره یا حکه بسیار در جلد ظاهر گردد و اکثر در
گرما بهم رسد و بدنها که عرق بسیار کنند و کمتر شویند وقتی که هوا گرم تا بیر...
رسد میشود و سبب او رطوبات رقیق و بخارات گرم غلیظ است که حادث میگردد
از و شیره با خشونت در جلد با خارش و درد اندک علاج فصد و مسهل و حمام
با آبی که در و بابونه و اکلیل و شبت و سوسن جوشانیده بدن را بآن آب گرم
بشویند و بعد از آن روغن گل و سرکه در بدن مالند و غسل بآب سرد...
میکنند و نمک و سرکه و حنا در بدن مالند و طلا از آرد جو و روغن در...
فایده دارد دوای نافع مازو و زرد چوبه و روغن گل و گلاب و سرکه بهم
آمیخته در حمام طلا نمایند و یک ساعت صبر نمایند بعد از آن بآب سرد و ... بشویند
بشویند و موضعی که در و شیره بیرون می آید بگلاب و سرکه و کتیره که در آن
حل کرده باشند و روغن گل طلا نمایند نوع پنجم در نمله و این شیره ... باشد ...
ریزه و یک و در هم پیوسته میگردد و پهن باز میشود با خارش و سوزش و ... گرم
سوزش او مثل گزیدن مورچه بود و بسیار بود که نمله یک شیره بود یا ...
بشرات پراکنده گردد و نمله متأکله و جاورسیه و ساذج میباشد و سبب نمله
صفرای تیز بود که در زیر جلد با خون آمیخته و در رگهای باریک پوست ...
گشته نمله ساذج آنست که از جلد تجاوز نکند علامت او سرخی رنگ بود
و ضربان و اندک علاج اسهال صفرا بتمر هندی و فلوس خیار شنبر و طلاء بجو...
... و حضض و اقاقیا به آب کاسنی نفع دارد و غذا مرغ و ... آب غوره
دیگر نمله متأکله آنست که گوشت را خورده علامت او آنست که ...
کند علاج اسهال بمطبوخ فواکه با آب هلیله زرد و تمر هندی و بعد آن

حوالی

دا الصندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و اسفیداج رصاص و گل ارمنی
ابر بگیرند و با آب قرص سازند و وقت حاجت بگلاب و سرکه حل ساخته بمالند
مرهم اسفیداج بر جراحت گذارند و اگر قوی تر خواهند مازو و مردار سنگ و زرد
چوبه از هر یک جزو گلنار و آس و آب لسان الحمل از هر یک دو جزو همه را
کرده مرهم بموم و روغن کنجد یا گل نمایند و در علاج آکله مبالغه در تخفیف باید
نوع دیگر نمله جاورسیه بثره خرد و شعله نما درس بود سرا و سفید و سیح او سرخ
بود لذع شدید و ورم و سیلان صدید سبب او صفراء که مخلوط بود بدو بلغم
علاج فصد و مطبوخ هلیله که در و ترید باشد و طلا از مازو و پوست انار و صندل و
گلنار و پوست انار و صندل و کزمازو و گل ارمنی بگلاب و سرکه نوع دیگر آکله در
کیم بثره بود تخت گرم و با خارش صعب و پوست را بسوزاند و بخورد و دیگر
دارد و خشکی ردی او سیاه بود همچون موضعی که داغ کرده باشند و تری کمتر دارد
ماده او سودا مایل بود و گاهی باشد که بثره پدید نماید آن موضع بخارد و بسوزد
ظاهر گردد و رنگ او رصاصی یا رمادی شود و گاه باشد که پهنا صعب گیرد و
هلاک کند علاج فصد اگر خون غالب باشد تا نزدیک بغشی رسد و گاه باشد که حاجت
را ما مشکافت و خون فاسد او را بیرون آورند و طلاء عمله کافور اضافه
کنند و مخصوص جراحت این طلا وردی بسرکه و گل ارمنی یا گل سرشوی اندک
نوعی دیگر انار ترش را بشکافند و در سرکه بجوشانند تا نرم شود بسایند و بر جراحت
بر آن موضع گذارند در ابتداء و انتها در روز دو نوبت در یک شب یک نوبت
صفرا غالب بود مسهل صفرا بمطبوخ فواکه و اشربه سرد و آب تمر هندی نفع دارد
از گل ارمنی و آب لسان الحمل و آب کشنیز و گلاب نمایند نوع هفتم در بثور صغار
از رطوبات ردی که بظاهر جلد مندفع گشته حادث میگردد علاج اگر ماده
بود فصد با حجامت و اسهال بمطبوخ فواکه و اگر ماده غلیظ بود اسهال بحب ایارج

یا مطبوخ هلیله که در وی شیر یدیا باشد وحمام و آب گرم فائده دارد جهت آنکه جو
کثافت و صلابت جلد میشود طلا با آب کشنیز و سرکه و روغن گل نمایند و احتن
غذاء گرم و مزوره زیرباج سازند نوع هشتم در نار فارسی آتش فارسی بثره
آب رقیق با حارش و سوزش صعب و از آب رقیق ظاهر میگردد و علامت
که حادث میشود حکه و لهیب بسیار که طاقت نماند بعد از ان شبیه بآنکه آبله
سوخته معلوم میشود علاج فصد و شربت عناب و آب تمر هندی و آب انار
کاسنی جو و آب کدو و لعاب اسبغول و مطبوخ هلیله و طلا از سفیده
سنگ و صندل سفید و کافور اندکی و گلاب و اگر بعضی از دیر آبله بود
نمایند و زهر رد آب او بگیرند بعد از ان مرهم اسفیداج گذارند و ادویه
ارمنی و سرکه و گلاب بمالند اگر در آب کاسنی یا آب حی العالم گذارند و
باب غوزه نوع نهم در شور لبنیه گاهی بر سر و پیشانی بثره سفید کو
از شیر است هرگاه بشور اندازد حنزی شعبه برو چون مشکه بیرون می آید
او ماده صدید بود که بسطح جلد بطریق بخارات مندفع گشته علاج استفراغ
و تنقیه دماغ بحب ایارج و شستن روی بحلمات مثل آب گرسنه و پوست
مرغ و استخوان سوخته و آرد باقلی و اگر بدینها نشود ضماد از خرق سفید
تخم کتان با گل سرخ و سیاه دانه بسرکه نمایند و اگر کفایت نشود ضماد از خا
چوب زرک بسرکه نمایند و اگر حل ساخته باشند سازند نوع دهم در نبات اللیل
خاریدن و درشتی و بثره خرد که عارض شود در بر و دوشب و سبب او احتباس
آنچه در زیر جلد است و تنگی مسام و حادث میگردد این علت در شب از
نام گذاشته اند نبات اللیل علامت او شدت حکه در شب و لذت
خاریدن او پس از ان مودی بدرد میشود و بیشتر عروض او در شب
تنقیه بدن بفصد و مسهل و لو بعج مسام بحمام و مالیدن بآب گرم

...سه و باقی علاج حکه فایده داند   در بیان شبه بثور بزرگ که در ساق
...ظاهر گردد مقدار دانه پنبه بزرگ از این جهت نام کرد انشعه اثر جراحت کم شود ازد
...سیاه برزان گردد بسبب آنکه ماده او سودای سوخته بود و بر شواری نیک رکردد
...زیراکه ماده از تمام بدن بساقین مرآید علاج فصد باسلیق وقتی بمرات بعد از آن بعلق
...ساقین گذارند و بشکافند و زرد آب و خون فاسد او بیرون آورند و طلا بمرهم
...اسفیدروم و خاکستر چوب کز و زرآوند طویل و پوست بیخ کبر و حنای سوخته د
...سمیر و انگ روغن زیت و بمثل سایر قروح علاج نوع دوازدهم در توثه بثره
...بثرچه که در عمق جلد و رخساره بیشتر او ثابت میباشد و گاه این بثر در مقعد و
...حادث میگردد و سبب او خلط غلیظ که در وحدتی بود علاج بمرهم زنگار د
...و امثال آن مانی سازند و مستاصل بجک بعد از آن بمرهم احمر داسیو نوع سیزدهم در
...داحس ورمی گرم که عارض میشود در بیخ ناخن بدرد شدید و ضربان قوی و اگر
...ورم عام بود تمام ناخن را گرفته باشد ناخن بیافتد و بسیار است که تپ میگردد و سبب او
...ماده دموی بود علاج فصد و اسهال و تبدیل مزاج بآب و طلا در ابتدای بیماری زرد
...چوبه بسرکه یا باسعول یا در برف گذارند تا گرم شود یا به بنگ و افیون که بسرکه حل کرده
...باشند طلا نمایند و اگر ساکن نشود در روغن گرم نهند و اگر تحلیل نماید ضماد منضج مثل تخم
...در دانه ... بنفشه و اگر سر نه برند بشکافند و فساد و چرک او بیرون آورند بعد
...از آن مرهم که گوشت رویاند گذارند نوع چهاردهم در ثالیل و این بثره خورد شدید
...صلابت بود و بر چیز چوب بود بعضی منکوس بود و بگوشت در گرفته و بعضی متشقق
...و مستدیر و بعضی مسماری که بصورت میخ سر او بزرگ و تنه او باریک بود و بعضی
...دیج و بعضی متفنج که از دمله و چرک ریمه و سبب جمیع اینها خلط غلیظ خشک بلغمی
...ق و صفار تحلیل یافته و خشک گردیده یا خلط سودائی یا مرکب از سودا و ...

یا رگ سودا و بلغم که طبیعت بظاهر شده انداخته علاج اگر بسیار بود و خون غالب
فصد نمایند و مطبوخ افتیمون و حب ایارج که ذکر و تر باشد بعد از آن ماء الجبن
بروغن بادام و تر طبیب مزاج بغذاء مرطب و آنچه ساقط میسازد ثآلیل را
را در روماً لمنذ با بورق خرنوب با بورق کبر با آس با میان دانه یا ببرکه بجا لنفد
بروغن گل و شحوم مثل چربی مرغ و بط وغیره چرب سازند و گاهی قلع و قطع
حاد مثل زرنیخ و بوره و زراوند و شیره بیخ انجیر نمایند و بعضی از و مثل
گندم بود و حاد شود که صورت پیشانی و روی و جد سیه زرد و پهن بود
حنطیه بر شکل گندم دراز بود مایل بسرخی و بعضی برعکس این گفته اند
تنقیه بدن و طلا از قسروطی و صمغ انگور عربی بلطم و صمغ آلو و موبرنج
صمغ بلطم را بموم در روغن بگدازند و باقی را بدو مخلوط نموده مرهم سازند
گذرش و گوگرد و بوره بسرکه طلا فائده مند است و گز مازو نرم کوفته و بیخته
بندند چند نوبت تا او را از بیخ بر کند نوع پانزدهم در انوریسما دری بود
از خون در یح وحدوث او آنکه هرگاه ضربه بشریان رسد از زیر جلد خون
بفضاء که میان جلد منفذ رسانید تا جرکه در موضع شریان واقع گردد و گوشت
جلد و اثر جراحت شریان تا کار نیک التحام سابد و نام گذاشته اند ام الدم
این ورم آنست که موضع او سفید بود و هرگاه دست بر و گذارند اکثر
و لون ورم مثال بادنجان و بنفش بود علاج آنست که ضماد از اشیاء قابض
شاه بلوط و مازو و اقاقیا وغیره سازند تا موضع را محکم سازد و فضاء او کشد
نماند و خون کمتر بدر ریزد نوع شانزدهم در بثور غریبه که مشهور است با ابله
حکماء سابق در کتب خود بیان نفرموده اند آنچه این فقیر بتجربه و از کتب معتبره معلوم
نوع خوشش آنرا علاج آن بر چهار رقم کرده شود قسم اول آبله فرنگ که

علامت او آنست که در سر گرانی تمام بود و امتلاء عروق و بر آمدن رگها
و حرکت عروق و شریان و ثقل و گرانی چشم کاسه و سرخی روی و گرانی اعضا و درد
بدنها و رنگ دانها مایل بسرخی و بول او سرخ رنگ بود و خشونت حلق و عظم نبض
و سرخی قاروره و غلظ آن علاج آن است که رگ قیفال بکشایند و مبالغه نمایند در
بر داشتن خون بچند دفعه و رگ صافن فائده دارد و اگر صبی یا حامله بود حجامت بر میان
دو شانه یا بر ساق هر دو پای و اگر جوشش در سر و روی بود رگ پیشانی نهند و اگر
بعد از فصد اسهال کنند نمایند چند روز مداومت با آب تمر هندی آلو بخاری و شربت
[illegible] رب ریواج و شربت [illegible] نمایند و این مطبوخ فائده کلی دارد سنای مکی [illegible] مثقال
شاهتره چهار مثقال تمر هندی هفت مثقال پوست هلیله ۳ مثقال پوست بیخ
[illegible] مثقالی عناب و سپستان از هر یک هفت عدد انگور شفا و تخم کاسنی نیم کوفته و
گل سرخ و تخم خیرو از هر یک مثقالی بجوشانند در یک کاسه آب در بالای آن ده مثقال
شیر خشت صاف نموده شیر گرم اختیار نمایند و تا امکان بود دارو فکنند و اگر جراحت
در جوشش و بخصیه سرایت کند و از شاخ [illegible] عدس و کندر دانه زوفت از هر یک
مثقالی گرفته بروغن گل دوازده مثقال و موم و [illegible] مرهم سازند و اگر [illegible]
[illegible] داقاقیا و گلنار و کندر و [illegible] سا و شان و زراوند از هر یک برابر بگیرند و در
[illegible] کوفته سبز و پاشند فائده دارد و معجون شاهتره مجرب است صفت آن شاهتره
[illegible] مثقال سنای مکی ۳ مثقال پوست هلیله [illegible] آمله مقشر هشت مثقال ریوند
[illegible] گل سرخ چهار مثقال همه را کوفته بکشمش یا مویز دانه بیرون کرده [illegible]
[illegible] آب عناب که جوشانیده باشند اختیار نمایند در بیست روز ماده او را خشک
ساخته بصحت مبدل گردد ان شاء الله تعالی و اگر مرهم و پاشیدن دارو با خشک
[illegible] طلا [illegible] زنند زراوند طویل دو مثقال کندر سه مثقالی مغز زرد آلو تلخ ده مثقال

واقاقیا

سیماب کشته دو درم همه را با یند و لیب که تر کنند و بر و غن گل نموده در

قسم دوم آبله فرنگ که از خلط صفراوی شود علامت او آنست که رنگ رو

زرد و لاغر باشد و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و سرعت نبض

و خیالات زرد در پیش چشم و اضطراب و سرعت غضب و حمرت قاروره و

جوشش مایل بزردی و با سوزش و زرد آب از و بسیار رود علاج آنست که شربت

نارنج و لیمو و آب انار ین و آب تمر هندی و شربت سکنجبین دهند و بعد از

نمایند اگر مانعی نباشد و الا حجامت فایده دارد و مسهل صفرا برین موجب

هلیله زرد و سناء مکی و شاهتره از هر یک پنج مثقال تمر هندی و آلوی

هر یک پانزده مثقال تخم کاسنی نیم کوفته و انگور شفا و تخم خیر و در

و گل سرخ از هر یک مثقالی عناب و سپستان از هر یک بیست عدد

یا ترنجبین سه مثقال حل کرده شیر گرم میلنمایند و آب تمر هندی مکرر ساخته

دانگ محموده جهت صفراء سوخته نفع دارد و از چیزها که از صفرا

عوارض نفسانی و غم و اندوه و غضب و بیخوابی و گرسنگی مفرط و تاخیر

وقت معتاد و اجتناب از غذا گرم و شربتهاء گرم و از چیزهاء که بحرارت

رساند مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و تخمین و امثال اینها ملاحظه نمایند و

دفع جوشش نماید بگیرند صبر یک درم و در آب گشنیز یا تمر هندی شب

سازند و صباح میلنمایند سه روز پیوسته و سه روز آسایش نمایند تا نه درم

شود ابله دیگر را استاصل سازد و اگر جوشش او در روی و سر عارض

و گل ارمنی دو درم گل مختوم درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم

دو مثقال نرم کوفته بگلاب و سرکه طلا نمایند و این زخمها و جراحتها

را ابر و پاند و گوشت برآرد کندر و مر و انزروت و خون سیاوشان

کاسنی

[illegible]م کوفته بر جراحت پاشند و بستر حمام روند و جراحت را نیک با آب [illegible] بشویند و
این دارو بر ریزند نافع گردد ان شاء الله تعالی و حب شاهتره ۳ درم داروها
با آب شاهتره [illegible] زنند شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند و اگر ضرورت شود این
طلا بازند ورق حنا پنج مثقال سیماب کشته ۳ مثقال کندر مصطکی از هر یک
چهار مثقال زنگار ۳ مثقال انزروت دو مثقال نرم کوفته بچربی بز پانزده
مثقال و روغن گل ده مثقال مرهم سازند و ۳ روز بمالند و آب نخورند عوض آب عرق
گاونه اختیار نمایند و اگر [illegible] ریواج هفت مثقال و مغز دانه زرد آلو دوازده مثقال
[illegible] کشته ده درم نمک خفر دو مثقال همه را بکوبند و [illegible] تر کنند و با [illegible]
زرده تخم مرغ در حمام بمالند بعد ازان در بدن آب لیمو و روغن گل فایده دارد
[illegible] سیم آبله فرنگ که از ماده بلغم عفن عارض گردد علامت او درد بند یا سردی
جلد و کاهلی و بسیاری خواب و آب رفتن دهان و بینی و گرانی سر و چشم و اذی[illegible]
یافتن از هوای سرد و خوردن غذاهای بارد و سفیدی بول و غلظ آن و خط نبض در انک
[illegible] مایل بسرخی اندک بود علاج آنست که تنقیه بدن از بلغم اصطمحیقون
[illegible] حب ایارج فیقرا درم پوست هلیله و صبر و حب النیل از هر یک درم
تربد دو درم شاهتره شقاقل و محموده و تخم حنظل از هر یک دو دانگ مقل درم
آب ابیسون حب نموده بدو نوبت اختیار نمایند و حب ایارج فیقرا چند نوبت
[illegible] اگر [illegible] مدت نمایند و حب [illegible] نفع عظیم دارد و حب قوقایا [illegible]
[illegible] آن صبر پنج درم تربد چهار درم شاهتره از هر یک پنج مثقال و پوست هلیله
[illegible] سیاه از هر یک ۳ مثقال افتیمون کوفته دو مثقال بیخ سوسن ۳ مثقال [illegible]
[illegible] ده مثقال شیر خشت و پنج مثقال نبات اختیار نمایند غرغره بسکنجبین و آنکه
[illegible] سوده آمیخته نموده باشند نفع دارد و این دوا فایده دارد
[illegible] و تخم حلبه و تخم حنظل در آب بپزند و آب گرفته آمیخته

نموده در حمام طلا نمایند و روغن مغز قلم گاو و پیه بط از هر یک برابر گرفته
و روغن بابونه و گل
عاقرقرحا و قسط از هر یک دو مثقال مثل غبار نموده ازین هر دو روغن در سینه یا بجا
اگر جراحت بود کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و خون سیاوشان
از هر یک برابر نرم کوفته بر وی پاشند و در هفته یکبار قی نمایند و اطریفل و ازشیر
بیکه و از حبها که از بلغم حاصل کند ملاحظه نمایند بتخصیص گوشت گاو و
دیگر کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زردچوبه ۳ مثقال سیماب
کشته دو درم مویزج مثقالی لب بیندولبر که در روغن کدو در حمام بما
قسم چهارم آبله فرنگ که از ماده خلط سودا شود علامت او کرانی
خشکی چشمها و بینی و وجه و بیخوابی و تیرگی رنگ روی و بدن و باریکی نبض
بطوء آن و سفیدی آبش و خشکی چشمها و بینی و خیالات و فکرهای
و وسواس و رنگ جوشش مایل بسیاهی و خشکی غالب بود برین جراحت
نیک شود علاجش آن است که اسهال سودا نمایند بطبوخ افتیمون بر موجب
افتیمون دو مثقال بسفایج نیم کوفته ۳ مثقال پوست هلیله زرد چهار مثقال
سنای مکی پنج مثقال بنفشه و انگور شفا و گل سرخ از هر یک مثقالی برگ گاوزبان
بادیان درم شیرخشت بیست مثقال در یک کاسه آب بجوشانند با شیرخشت
صاف نموده شیر گرم میلنمایند و این حب مناسب است افتیمون درم شاه
دو درم غاریقون درم صبر دو درم تخم حنظل دانگی مصطکی درم ایسو
درم محموده دانگی نرم کوفته در وقت سحر اختیار نمایند و غرغره
که در وی پوست بیخ کبر یا بارنج فیقرا کیلعل حل کرده باشند به آب گر
و معجون شاهتره با شکر و هلیله پرورده و آمله پرورده و مثلثه دارد
شاهتره بسازند برین موجب افتیمون دو درم شاهتره هفت درم
پنجدرم مامیران مثقالی پوست بیخ هلیله زرد پنجمثقال افسنتین

تخم کشنیز نیم کوفته از هریک دو مثقال مغز فلوس ده درم شیر خشت هر دو ده مثقال
حب شاهتره بسیار مجرب پوست هلیله زرد و بلیله سیاه و بجوده از هریک ده
درم صبر پنج درم با آب شاهتره حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال بود دواء
دیگر کندش اقلیا فضه مردارسنگ از هریک دو مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال
کوکرد درم زردچوبه درم درآوند دو مثقال سیماب کشته دو درم نرم کوفته پس که
روغن گل در حمام طلا نمایند مردارسنگ و کندر و گل سرشوی و گلسرخ و
زراوند نرم کوفته بر جراحت پاشیدن فایده دارد و تا امکان بود داروی قوی
نمالند و در تنقیه بدن کوشند و اگر صبی بود یا حامله و نتوانند که دارو خورد بدین معجون
مداومت نماید در مدت بیست روز مادهٔ آنرا تسکین دهند و تجربه کرده شده
صفت آن پوست هلیله کابلی و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل و شاهتره از
هریک پنج مثقال قرنفل پنج مثقال چهار مثقال افتیمون سه مثقال نرم کوفته بقند سفید
مثقال فانید یا کشمش ده چهار یک بسازند شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند
داء آبله فرنگ از اخلاط مرکب بود از علامات او معلوم میشود علاج آنست که جانب
اربعه از مسهل و حبوب و اشربه و غذا ملاحظه نمایند نوع سیم در بثور غریبه
دیگر بثوری بود سفید رنگ ته او صلب بود سر او نرم که … ازو اندک زرد
آب زرد و سبب او خلط سودا و یا از احتراق بلغم متولد شده علاج فصد
اسهال بمطبوخ افتیمون و غذا از اسپغول و تخم مرو کوفته و آب کاسنی و
صندل ریخته بر روغن بنفشه و گاهی این بثور یا بود که در پیشانی از بخارات چشم
شود ثمره شبرخ و باقی میماند زمانی طویل علاج او مثل علاج شری نمایند نوع دهم
مثل این بثوری بود که در پیشانی درد و ظاهر میشود صلب و حوالی او متوار(?) دارد
… از خون فاسد نیز میشود علاج فصد و اسهال و متق(?) نمودن بثرات او

علاج بمرهم اسفیداج و مرهم رصاص و مرهم طلق نوع نوزدهم بثور اصداغ از
سبب که در صدغ میشود بدین نام مذکور میکردد و بثره بزرگ شبیه بدمل خرد
بصبغ رنک بنفشج نیابد و بیرکاه بثور اند غیر خون چیزی دیکر بیرون نیاید
سبب او خلط رطوبتی مخلوط بخون فاسد شده علاج فصد قیفال و تنقیه بیرون
از شعیر و آرد باقلی و موشنگ معجون سازند بسرکه و آب بادیان و مالیدن موم
روغن نوع بیستم در بثور قفا آنچه در پس کردن عارض میکردد شبیه به
با الم شدید بود سبب از خون تیز بود که در مجاری نخاع در آمده علاج فصد
و اسهال و ضماد بورق اسبغول و لسان الحمل نوع بیست و یکم در بلخیه این بثور
بود که در بلده بلخ بسیار میشود از ورزد و آب رود و جراحت باشد یا خشک
ریشات و از جنس سعفه و قروح ساعیه و بسیار است که سبب او کزیدن
بود و کاهی با تپ و خفقان و غشی باشد و حدوث او از سودا سوخته بودن
علامت او آنست که کرد او قرده سعفه و شبیه سعفه بود علاج فصد
مسهل مواد ساخته و اصلاح مزاج بشربت از ماء فواکه و آب انار
و تعلیل غذا و طلا از صندل سوده بگلاب و اندک کافور بر سینه کذارند
بر جراحت مرهم کافوری و مرهم اسفیداج و کل ارمنی و سرکه دایم بالند
جراحت خشک شود و طلا از زراوند مدحرج و زنکار و اشق و حزدل و مقل
دراج و سرکه و روغن کندم و اندک عسل سازند و کاهی حک مرهم ازرق
نمایند تا کوشت فاسد او زایل کردد و بکوشت صحیح رسد بعد از ان بمرهم از
سیاوشان و کندر و مرداسنک و سفیده ساخته باشند نوع بیست و دوم
این جراحتی بود که حادث میکردد در روی و سر و نعف و بیشتر بسبب تن بر آید و غا
و قروح او خشک ریشه مایل بحرت و این دو صنف بود اول سعفه رطب که

ورد و این را شیرینه گویند و سبب او فضلات عفن و رطوبات فاسده بود
و اگر حادث بود این سعفه و شیرینه صبیان را از جهت رطوبت و کثرت بخارات
و ضعف اعصاب ایشان علاج فصد قیفال و فصد رگ پس گوش و خون آن بیرون
آرند و فصد پیشانی و اگر مانعی بود که صبی بود یا ضعیف حجامت نمایند و بعد از آن
اسهال بمطبوخ هلیله و حب قوقایا نمایند و غذا قلیل کنند و قلیه اسفاناخ و زرده
تخم مرغ سازند علاج بطلا بدین طریقه سازند اول روغن کنجد و ورق سوسن سفید
کوفته طلا نمایند دویم آنکه جالینوس گفته این علت را کاغذ سوخته و سرکه
طلا نموده اند نیک شده سیم بیخ سوسن کبود با عود بلسان کوفته بر و پاشیده اند چهارم
عدس و اقاقیا کوفته بسرکه و روغن گل گذارند پنجم بادام تلخ و مازو نرم کوفته بسرکه و
روغن کنجد ~~و ورق سوسن~~ طلا نمایند ششم طلا بمرهم احمر نمایند صفت آن مردار
سنگ خون سیاوشان انزروت و زرد چوبه نیم کوفته بسرکه و روغن زیت بسازند
هفتم زرد چوبه و پوست انار و مردار سنگ و حنا بروغن گل و سرکه طلا نمایند خصوصا
در بدن صبیان و از آنچه سعفه را بر طرف میسازد آنست که بسرکه و نمک و اشنان
کهنه چند کرت بمالند سعفه رطب را باطل میسازد دیگر نمک جزو ازتنور کهنه دو
جزو نرم کوفته بسرکه طلا نمایند و هرگاه این علت باطفال عارض گردد پشت گوش او
را چاک نمایند و سر او را بدان خون بمالند و مرضعه را سفوف از هلیله و افتیمون
و شکر سازند و اگر بدن ممتلی باشد فصد نمایند و حب ایارج دهند و جماع حذر دارند و گاهی
جراحت رطب در رو حادث میشود سوی شیرینه علاج مردار سنگ جزو و صبر نصف جزو بسرکه
و روغن گل طلا نمایند و گل ارمنی و اندک زعفران و کافور بسرکه و گلاب آمیخته بمالند
صنف دویم سعفه خشک که شبیه بشوره و پوست او سفید بود سبب او خلط سوداوی
آمیخته برطوبت شور بود که مندفع بجلد شده و هرگاه احتراق بسیار باشد سعفه خشک
و احتراق کمتر بود و عفونت غالب سعفه رطب بود علاج مطبوخ افتیمون و هلیله و

شاهتره و شربت و غذاء مرطب و آب گرم فایده دارد و موم روغن و چربی مرغ و
در روغن کدو و بادام و زلو بر وی گذارند و دواء سعفه خشک اینست زاک و
از هر یک جزو و گوگرد و سیماب کشته و مازو و زراوند و مردارسنگ از هر یک
به برگ و روغن گل طلا نمایند نوع پنجم در سوختن از آتش و آب سزاوار
آنست که بجزوات یا شیر از طلا نمایند تا آبله بر نیاید روغن گل و سفیده تخم مرغ
آمیخته بر روی پنبه بر وی گذارند یا بگل و اندک به برگ و منع نمایند از آنکه
شود بدین دوا عدس مقشر و گل سرخ بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن با
تخم مرغ و روغن گل طلا نمایند همان زمان که سوخته و بر بالای آن خرقه که با آب یخ یا برف
سرد ساخته باشند نهند و چون گرم گردد باز سرد سازند چند نوبت دواء دیگر
خطمی و خبازی به آب بجوشانند و در هاون با سفیده و آب گشنیز تر نکوبند و
سازند بر روی خرقه و در ابتدا طلا نمایند تا منع ورم و آبله شود و سوزش
و جراحت را تسکین دهد و اگر سوختگی بسیار بود و بدن ممتلی و قوت قوی فصد
و جراحت را مرهم اسفیداج علاج نمایند صفت آن موم سفید جزو روغن گل
کنجد پنج جزو و سفیده دو مثقال و اگر درد قوی بود سفیده تخم مرغ اضافه نمایند
اگر سوزش و التهاب بسیار بود اندک کافور مخلوط سازند و اگر درد و الم تسکین
یابد مرهم نوره علاج نمایند صفت آن نوره سفید در خرقه تنک بندد و در آب
حرکت دهند چند نوبت تا سفل او بته نشیند بعد از آن آب بر دارند چهار
تا هفت نوبت بعد از آن خشک نموده بر روغن نوره و روغن گل که موم گداخته
بدین روغن همه را جمع نمایند و بر روی پنبه طلا سازند نوع پنجم در
سوختن از آتش و آب سزاوار آنست الی جذام در اسباب و علامات و علاجات
اما جذام علتی بود در غایت بدی و ردائت و حادث میگردد از مره سودا و غلبه
و فاسد میسازد مزاج اعضا را و هیات و شکل را و اعضا در آخر از هم

میگردد وگاهی جراحت میشود وگاهی جراحت نمیگردد وسبب هیکل او حرارت و یبوست
است که خون را سوخته وسودا نموده وتولد فرزند در ایام حیض از اسباب او
بود ومصاحبت مجذوم وسودا اگر بسیار بود ورقیق از آن آکله حادث میگردد و
اگر غیر رقیق بود وبظاهر بدن دفع کرده از وبهق سیاه وبرص اسود وقوبا وعشل
وسرطان وخنازیر واورام سودائي حاصل میشود واگر ممکن نه بود دفع او باحتقان
ازجهت ردائت کیفیت ومنبسط کرده در تمام بدن جذام حادث میشود وسودائی
واین مرض ازو حادث میکرده بر دو نوع است اول سودائی که از دردی خون
واقل حاصل شود واین نوع را علامت قطع اعضا نمی باشد بلکه حس اعضا زایل میشود
ومایل میگردد وضیق نفس وبحوحه صوت وحدقه گرد گشته وموی پاشیدن میگیرد وازین
جهت داء الاسد میگویند ودر ابتدا علاج می باید دوم سودا که از مره صفرا متولد
گردیده واین نوع با تآکل اعضا وقطع او میباشد وشکل نیک میشود وبعضی گفته اند
این قسم زودتر قبول علاج میکند از قسمی که از سودا حادث گشته از جهت آنکه صفرا
لطیف تر از سودا است این قسم وقتی که مسلم بود که در ابتدا وپیش از جراحت بود
اما بعد از جراحت قبول علاج نمیکند علامات ابتداء جذام حمرت رنگ روی وچشم
مایل بسودا وضیق نفس وخشونت صوت وکدورت بیاض چشم وبسیاری عطسه
وبوی از بینی وعرق سینه وسر بدبوی وآب چشم وخلق بد وعجب وحسد وخواب
پریشان وبحوحه صوت وباریکی وقبح موی وپاشیدن وشق شدن ناخنها ورنگ
مایل بسواد وغلظ لبها وقبح صورت ودرد اعضا عدود وبثرات صلب اگر حدوث
جذام از سوداء سوخته که از صفرا متولد شده مفاصل او جراحت کرده وبینی او متآکل
شود درین وقت طمع نیک شدن نباید داشت علاج در ابتدا فصد قیفال از دست
راست وچند روز راحت نمایند بعد از آن رگ اکحل از دست چپ کشایند واگر احتیاج
افتد از لبها وپیشانی وپس گوشها واگر در حلق بحوحه ظاهر کرده رگ ودجان که در

کرد لخت لخت نفع دارد آن مقدار خون بردارند که نزدیک بغش رسد و در میان فصد
بحمام در آیند تا خون رقیق گردد و در بدن روغن بادام و روغن مسکه که از گاو
باشد با شیر عورت آمیخته در بدن مالند و در بینی چکانند و بر بدن آبی که بنفشه
بابونه گل خیرو و نیلوفر جوشانیده باشند ریزند از فصد و مسهلات قوی مثل حب قوقا
و آنچه در مالیخولیا مذکور شده مداومت نمایند و قی بآسانی آید نفع کلی دارد
ترب و سکنجبین و امثال آن و تخم شبت و بیخ سوسن و جوز القی و بعد از قی
و روغن بادام یا کنجد لشراب آمیخته یا عصیر اگر از اهل شرب نبود الا کهبا
روغن بادام ممزوج نموده اختیار نمایند روغن ده مثقال شراب یا عرقها چهل مثقال
و خاکستر چوب انجیر و بوره در آب شبت تر سازند و بدن را بدان بشویند
باقلی و آرد حلبه و بوره و اشنان برابر بگیرند و بدن را طلا نمایند در حمام و طبیخ
در داند کی صابون لعو نفع دارد و در آب معتدل هر روز در آمدن بعد از آن
افسنتین و غذا نان جو پاک و نخود آب که از گوشت مرغ و گوسفند جوان بود و بط و
تخم مرغ نیم پخت و ماهی رضراضی اقتصار و بر شیر گوسفند تنها بهترین چیزها ست در این
زمان گندم نیز میل نمایند و از غذا که از و سودا حاصل گردد مثل گوشت گاو و نمکسود
گرنب و از هوای سرد و خشک اجتناب نمایند و ریاضت پیش از غذا فایده دارد و
استفراغ اگر لعب و بیخوابی ملاحظه نمایند شاید و نوعی از جذام که از صفرا سوخته حاصل
گشته اکثر علاج او تر طیب و تسکین صفرا بماء جبن با سفوف مسهل سودا دیگر نوعی
امراض که مشابه ابتداء جذام است آنرا بادشنام نام گذاشته اند علامت او حمرت رو
و اطراف حمرت منکره مشابه بجذام علاج فصد و اسهال سودا و تدبیر ابتداء جذام و گذاشتن
و تر انیدن تا خون بسیار بیرون آید بعد از آن بنجک بمالند و مرهم احمر و مرهم خل فایده
و لصابون طلا سازند بعد از آن باب گرم بشویند چند نوبت مکرر سازند یا آب سبوس
امراضی که بر ظاهر جلد روی و سایر اعضا باشد و اسباب و علامات و علاجات کو انواع

مشتمل بر هفده فصل بود فصل اول در کلف و نمش و برش در کلف و نمش
کلف تغیر رنگ روی بود بسواد و نمش نقطه سیاه مایل بحمرت مستدیر حادث
شود در جلد و گاهی دراز میشود مثل کلف و حدوث او اکثر در روی بود و برش نقطه
سیاه و اکثر در روی عارض شود و بسیار است که مایل بسرخی و کمودت بود
و مثل این در رنگ بود اما او بلندتر از سطح جلد بود و این گاهی متولد با طفل
بود از ولادت ظاهر گردد و کلف دو قسم بود قسم اول که از بخارات خون
که از خلط سوداوی که در معده است حاصل شود علامت او فساد معده
و رنگ کلف مایل بخضرت و زردی علاج تنقیه معده و تقویت او و طلا آنچه مذکور
شد قسم دویم کلف که از بخارات خون سوداوی و غلظ او که در میان جلد و گوشت
و اکثر این علت عارض میگردد کسانی را که تپ ربع دیر مانده شده و زنان حوامل
بجهت فضله خون حیض ایشان علامت رنگ کلف سرخ مایل بسواد علاج فصد
باسلیق از جانب راست عورات و رگ اسلیم مردان را و اسهال بمطبوخ افتیمون
که در حب غاریقون و ایارج فیقرا با آب جبن لسوف سودا و شربت از تمر هندی و آلو
و شربت عناب تا خون را صاف نماید صفت سفوف افتیمون تربد مثقالی افتیمون
مثقال غاریقون مثقالی بود و نوبت بشربت سکنجبین اختیار نمایند پنج نوبت عمل
او از تنقیه طلا ها از بوره و فلفل و مغز تخم خربزه و تخم ترتیزک و باقلی و تخم ترب
و ...ش و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و تر آب سیماب و بیخ سوسن کبود و تخم
...ره انجیر و سنز او ار آلنست که در اوایل بعضی از ذوالفن مخلوط سازند مثل مورد
و آرد عدس جهت آنکه ادویه تیز دهن رگها را امیکشاید علت زیاده
شود طلاء دیگر ریوند چینی بعسل آمیخته گذارند دیگر تخم کرنب با آب باقلی یا بخون خرگوش
طلاء دیگر زرنیخ با آب گشنیز تر یا مغز تخم خربزه و تخم ترب بزرد آب معصفر یا شیر طلا
زرد آب معصفر را بجوشانند تا غلیظ شود بعد از آن که از حمام بیرون آمده باشند

یا سر بر بخار آب گرم داشته باشند نمایند و ملاحظه نمایند که جراحت نشود دیگر
برص سبب بیرون آمدن خون سوداوی باشد که از دهان عروق
زیر پوست محتقن شده و رنگ او از آن بود و فرق میان او و بهق اسود
که او ملس بود و بهق با خشونت باشد و سبب حال نیز خلط سوداوی
محترق که از رگ بیرون می آید و بموضع او محتبس شده مثل صمغ که از درخت
می آید و بموضع او می چسپد علاج فصد و اسهال و طلاء قوی مثل باد
بشیره درخت انجیر یا طلا الصابون نمایند و اگر سوزش پیدا کند روغن
دیگر اشق با سرکه حل نموده طلا سازند زرنیخ زرد و جوزکندش یکجا بشیره
طلا نمایند طلاء دیگر قسط و لسان الحمل العصا نیز و قسط دم از هر یک برابر
انجیر بمالند دیگر علاج خیلان آنست که بسوزن او را بکاوند و لب که
و بموم روغن طلا نمایند و خیلان که برنگ شاه توت بود و تعرض نرسانند
نخود آب و آنچه غلیظ نباشد فایده دارد فصل دوم در قوبا در قوبا و
اسباب و علامات و علاجات آن قوبا خشونتی بود که در ظاهر جلد حادث
گردد و آنرا اگر تون گویند و سبب آن خلط ردی بود در بدن طبیعت
خلط ردی نماید از اعضاء شریف و دفع نماید به بشره علامت او سرخی جلد
کمودت او و این دو نوع بود نوع اول که از خون رقیق قوبا حاصل گردد
بر سودا علامت او لذع و رفتن زرد آب نوع دویم که از بلغم شود که
شده حادث گردد علامت او آنست که در قوبا جلد بود و پوست از جلد
جلد جدا سازد پوست مدور مثل پوست ماهی و خشک بود بغیر خلیدن مشابه
و زیاده میشود خبیث و حدیث مرض گفته اند علاج ایشان بر سه مرتبه
اول آنست که برودی پیدا شده و در گوشت سرایت نکرده و علاج
نمایند اول بر روغن گل گندم دویم بکاهی مرغ و لعاب سیوم بموم روغن

ده یا صبر حل کرده باشند چهارم تمر آلو وغیره در سرکه حل نموده بمالند پنجم هلیله
زرد با سرکه طلا نمایند ششم حضض با سرکه حل کرده مرتبه دوم آنست که
اندک تاثیری در گوشت دارد یا شدت اندک علاج آنست که برگ عشقه
زلو است گذارند و طلای تر از اول سازند اول اشق با سرکه حل کرده
دوم اشق و کندش و زرد چوبه نرم کوفته با آب طلا سازند سیم قردمانا
نرم کوفته با سرکه در روغن گل چهارم مازوی سوخته و صمغ با سرکه
طلا نمایند مرتبه سیم آنست که در غایت شدت بود و در گوشت تاثیر
کرده علامت او خاریدن بسیار و شدت خشونت و پوست غلیظ از و جدا
شدن علاج فصد و مسهل افتیمون به آب جبن چند نوبت و حمام نفع
دارد و آب انار [illegible] و آب آلو و تمر هندی بجلاب و غذا [illegible] آب
زره و طلا با دویه چرب یا شمع نمایند آن موضع را دوا جا دبر دیا بشند تا
گوشت زیادتی او را برطرف سازد بگوشت سرخ برسد بعد از آن بمرهم
اسفیداج علاج نمایند تا جراحت او نیک شود و آنچه بر خصیه واقع شود برینج
در علاج نمایند با سفیده هشت درم گوگرد دو درم مویزج درم نرم کوفته
بیخته بر پاشند و آنچه عکسا در بدن صبیان واقع گردد با آب دهن صایم طلا
نمایند یا بصمغ آلو و سرکه و وقتی که علاج نمایند و نیک شود طلای رادع گذارند

فصل سیم در برص سفید و بهق سفید و اسباب و علامات و علاجات

و فرق میان بهق و برص آنست که برص سفید ابیض در ظاهر جلد بود
در بعضی اعضا باشد و بسیار است که در سایر اعضا میشود تا غایتی که
بدن را تمام سفید میسازد و بهق ابیض در جلد اندک غوری دارد
بود و برص سفید در جلد غور دارد و در لحم و استخوان و فرق دیگر آنست که
در اکثر مستدیر بود و بسیار سفید نبود و موی که بر وی بود

فصل

سفید نه بود چرا که حدوث او در سطح جلد بود نه در قعر و سبب برص [illegible]
خلط بلغمی بود که غالب گشته بر خون از جهت ضعف قوت مغیره
او غلبه برودت بر مزاج و گاهی سبب برص سوء مزاج عض[illegible]
که مایل بر رطوبت و برودت گشته تا غایتی که گوشت او مثل گوشت
صدف بود و خون در وی سرایت نکند و بلغم [illegible] گشته
کمود دیگر برص در موضع حجامت ظاهر شود و بر اثر او [illegible]
خون و رطوبات غلیظ در زیر جلد می‌ماند و موجب بیاض می‌گرد[illegible]
علامت برص آنست که رنگ او سفید براق املس فرو رفته
تا استخوان و موی که بر وی رسته سفید و اگر سوزن فرو بر[illegible]
بر نیاید در رطوبت سفید ظاهر گردد و بمالیدن سرخ نگردد و این [illegible]
که مشکل علاج پذیرد خاصه اگر کهنه شده باشد و آنچه او را بمالی[illegible]
سرخ گردد و با او خشونتی بود و موی که از وی رسته بسیار سفید نه [illegible]
و اگر جلد او را بانگشت ابهام و سبابه از گوشت بر دارند و سوزن
در وی خلانند خون یا رطوبت بخون آمیخته ظاهر گردد و امکان [illegible]
که بزودی منحل شود باذن الله تعالی علاج آنست که [illegible]
بکثرات بتخصیص اگر تابستان بود و اسهال بحبوب مثل حب [illegible]
ایارج و ایارجات کبار اگر زمان معتدل باشد و واجب آنست
که در استعمال این حبوب و مسهلات قوت ترکیب مزاج [illegible]
خلد برفق نمایند که اگر اخلاط بسیار بیکبار بیرون آرند زبون در [illegible]
میشود و موجب ضرر بسیار گردد و مسهلات اول صبر سقوطری ترید ابیض
دو درم غاریقون و سکبینج یا کتیره بدل سکبینج و شحم حنظل [illegible]
از هر یک نیم درم کوفته و بیخته حب نموده شربتی دو درم تا سه درم

ایارج

درم دو درم اطریفل صغیر و تربد یا ایارج فیقرا از هر یک درم شحم حنظل دانکی
اگر نباشد حب النیل نیم درم بدل آن بود این یک شربت بود در ماهی چهار
نوبت میل نمایند و در سایر ایام اطریفل فایده دارد شربت جلنجبین عسلی و هلیله
و دیگر معاجین کبار و این معجون فایده دارد هلیله و بلیله و آمله و افتیمون از
هر یک پنج درم قرفه و دار فلفل از هر یک چهار درم جوز بوا و عاقرقرحا و شیطرج
... به وزن عسل لب زنند شربت دو درم بود دواء دیگر اگر دار
فلفل و هلیله سیاه و مصطکی و کندر و سیاه دانه و حب الغار اجزا برابر گیرند
به وزن قند آمیخته نمایند شربتی دو درم بود و مدرات بعد از تنقیه و اسهال
نفع دارد و شربت بزوری که در و شحم خیارین بود با زنند و گوشت افعی و
... افاعی و تریاق کبیر و مثرودیطوس فایده دارد و ریاضت شدید که عرق
آرد و حمام معرق فایده مند است و گوشت مرغ و کبک و گوسفند و طیور مطبخه
با ادویه گرم پخته و شراب کهنه گفته اند نفع دارد و ممزوج بود ... و اجتناب
از لبنیات و ماهی و بقول بارد و فواکه و جمیع آنچه مولد بلغم نمایند و جماع
... طلا عسل بلادر یا زرانج لبرکه نمایند دواء دیگر طریق اسعد بود در دی
زرانج که اله کولک گویند و زرنیخ مرسفه از هر یک برابر بقطران و سرکه طلا
کنند و بشویند در حمام یا در آفتاب یا در نزدیک آتش طلا و دیگر شیطرج
... و شحم ... وخوه و قجین بعد بنرم کوفته لبرکه بمالند در حمام یا در
آفتاب یا نزدیک آتش دواء دیگر قرن مار سیاه طلا نمایند نفع دارد بخاصیت
... بلادر طلا نمایند تا جراحت شود و گوشت برص را ببرد شیطرج و عاقر
... و حب دل و سیاه دانه و زرنیخ و گل شقایق و تخم سیاوشان د
... از هر یک برابر کوفته بیآمیخته طلا نمایند طلائی که برص را زنگین کنند

شونرج و مر و زردی خمر و قوه و شب یمانی طلا سازند و چند کرت تا بـ
رنگ او باقی ماند دیگر برص سفید که در موضع حجامت بود طلا از مرداسـ
سنگ و قوه لبر که نماید اما بیاض سفید آنست که از ظاهر جلد
باشد و این مقدمه برص سفید باشد علامت او آنکه بسیار سفید بود د
قریب بود برنگ جلد علاج او آنست که خفیف تر از علاج برص
و مسهل از تربد و شحم حنظل و قی بر نهار در هر ماهی دو بار و خوردن اطر
و گلقند و قرص برنگی فایده دارد عاقرقرحا و اطریلال و پوست بیخ کبر و شیـ
از هر یک دو مثقال بباید لبر که و عسل سرشته مثقالی بدهند و یک
در آفتاب نشانند چندانکه عرق کنند همان روز یا روز دیگر آبله
زرد آب رود و صحت یابد بکرات تجربه نموده و موضع را طلا نماید
و تر مس و اصل کبر و شیطرج و عاقرقرحا نرم کوفته لبر که در آفتا
حمام بمالند فصل چهارم در برص اسود در برص اسود و بهق
بهق اسود تغیر رنگ جلد عضو بود بسواد و سبب او مخالطه مره سو
بحون علامت او آنست که رنگ جلد مایل بسواد بود و هر گاه بما
چیزی شبیه بسبوس بریزد و موضع او شرح کند و بیشتر بود اما نه
میگیرد از جهت احتراق صفرا علاج فصد اکحل و مطبوخ افتیمون جنید
و آب پنیر شربت افتیمون یا مطبوخ هلیله و سفوف افتیمون هر روز
مثقال به آب پنیر و قند در سه روز یکبار با آب پنیر فایده دارد
روز را حب این معجون دهند صفت آن هلیله کابلی و افتیمو
هلیله سیاه برابر بگیرند و بموزینه کوفته بسارند سرشته مثقال
معجون نجاح درین علت جنس و سرگشت فایده دارد و اجتناب ا

غذاء که مولد سودا باشند نمایند مثل عدس و گوشت گاو و حلوا و غذا گوشت
مرغ و گوسفند و زرده تخم مرغ و حمام و شراب رقیق و روغن زیت با بادام
بمالند و طلا از وجوه سازند اول تخم ترتیزک و شحم ترب و کندش لبس که طلا نمایند
دوم شیطرج هندی و فوه جز آن و مرداسنگ و زاج یک جزو در اهک چهار جزو
لبس که طلا نمایند سیم تخم ترب ده درم کندش و قسط از هر یک دو درم لبس که طلا نمایند
چهارم خربق سیاه و عاقرقرحا لبس که بمالند دیگر برص اسود عارض میشود در جلد
بحکه و خشونت شدید و پوست بر آمدن مثل ماهی و این را نام گذاشته اند قوباء
تقشر و سبب او خلط سوداوی بود و از مقدمات جذام علاج او مثل علاج بهق
سیاه با زیادتی قوت مسهل و حمام بسیار روند و ترکیب غذا و طلا بر زرانیخ و زاک
کرد و قسط و کندش و تخم ترب و آنچه مذکور شده در بهق باب پنجم در فساد
لون در فساد لون و این چند نوع است نوع اول فساد رنگ که از خلط فاسد در
روی حادث شده علاج استعمال ادویه که جلاء دهد مثل تخم ترب و بیخ سوسن و مغز
تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیره و بوره مجموع یا منفرد آمیخته با شیر طلا نمایند
بمالند نوع دوم که از غلبه صفرا که غالب میشود بر بدن مثل یرقان زرد و سیاه علاج
مسهل صفرا و حبالبات مثل آبها قلی و قسط و کتیره نوع سیم فساد رنگ روی
از جهت ضعف معده و کبد و سپرز حادث گردد علاج ازاله الم آنها نمایند و تقویت
آن اعضا با شربت و غذاء موافق نوع چهارم فساد رنگ روی که بسبب آفتاب یا باد گرم
گرد و قلت استحکام که رنگ مایل بسواد کند علاج عناب و مغز بادام در روی مالند
حمام فائده دارد و سر بر بخار آب گرم دارند و استعمال غرغره نمایند بر موجب مغز
بادام شیرین و آرد نخود و آرد باقلا و کتیره با بجو طلا نمایند شب و روز بشویند نوع
پنجم که از کثرت خوردن مثل جوانی و زیره و آب متعفن ایستاده و از کثرت

ففنگ بهادر

خوردن سرکه و گلنار فرنگ زردی حادث کرده علاج ترک این اشیاء و خوردن
آب نخود خوردن و ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم پخت و شراب ریحانی و انجیر و شیره
اطریفل و هلیله پرورده و قرنفل و سعد و زعفران در غذا اندکی انداز
نوع ششم زردی که در بشره از درازی امراض و نا یافتن غذا و غم
و کثرت جماع و درد و شدت سرما و گرما حادث شود علاج آنچه در نوع
مذکور شده و شرب شراب ممزوج و این طلا فایده دارد خردل زرنیخ
زعفران و فوه و کندر رومی و مصطکی بشیر آمیخته در روی مالند فصل
ششم در کثرت عرق و قلت عرق و عرق خون اما کثرت عرق دو نوع
اول کثرت عرق که از امتلاء بدن از طعام وقت شود چنانچه بقراط در فصو
گفته یا از امتلاء متقادم از اخلاط بدن علامت حدوث او عقیب کثرت
بود علاج تنقیه بدن و تقلیل غذا طعام و جهد در ریاضت نوع دویم کثرت
عرق که از سبب اتساع مسام و عجز قوت از هضم و استرخاء قوت ماسکه بو
علامت او آنست که ضعف حادث کرده علاج بدانچه حبس او نماید
مشروبات بر نخ پخته که در وسماق و کشنیز خشک بود بدفعات میلنماید
این روغن حبس عرق مقوی بدن ضعیف و مانع غش که در زمان گرم حا
میشود صفت آن بگیرند یک کاسه آب سیب و یک کاسه آب آبی
گلاب بیک پیاله و یک کاسه آب ورد روغن گل یا گنجد یا کاسه و نیم با آن
آهسته بجوشانند تا روغن باقی ماند و اگر از مجففات مازو یا سفیده رصاص
یا کندر یا گل ارمنی یا مورد و گل سرخ یا گلنار یا مردار سنگ یا اقاقیا
حضض یا کزمازج و از آنچه مسام را تنگ میسازد و سد را کند مرهم کوفته
یا مجموع بدین روغن یا بروغن گل یا گلاب استعمال نمایند و در بدن در زیر بو

فصل

مالند

بنفشه دارند و لعاب اسبغول یا الک ستبه یا سفیده تخم مرغ یا روغن بنفشه بادام
یا غبار آسیا یا موم گداخته در چربی بط یا چربی مرغ یا مغز قلم گاو و هر یک
ازینها مالیدن دفع عرق مینماید و مسح بدن باب زر و عوزه و صندل و
کافور و غذاء غلیظ مثل هریسه و گوشت نمک سود و امثال آن نمایند دیگر
کثرت عرق که از خارج بدن رشحه در حمام باشیاء که مفتح مسام بود مثل آب
کرفس و گلاب و اندک سرکه و روغن گل که بهم آمیخته باشند و مثل روغن
غار یا بلبسان یا روغن سوسن یا آب ترب و یا زراوند یا بابونه تنها یا بوره
ارمنی یا شقاقل یا چربی گاو با نمک سوده یا روغن غار بلبسان یا روغن
سوسن یا آب ترب یا زراوند و اما از داخل باشربه مثل سکنجبین
یا بزوری به آب کاسنی یا شربت ورد بنفشه و از غذا نخود آب و قلیه
زردک و آبی که در و غایت سردی بود در تابستان مرق بود دیگر عرق
خون از ضعف قوت و حدت خون و رقت او بمخالطه صفرا از عروق
سرها در آید مسام علاج فصد و اسهال و خوردن شربت عناب و آلو
و زرک و سماق و گشنیز و آب کاسنی و مسح بدن بقوابض مثل شاه
بلوط و آس و پوست انار و جوز سرو و گلنار تا مسام محکم میسازد فصل
هفتم در شقوق در شقوق اطراف و وجه و لب سبب شق شدن جمیع
پوست در جلد بجهت حرارت مجفف یا برد مکثف و غسل به آب
شور و قابض یا بسبب یبوست مزاج اخلاط نیز مجفف علاج موم روغن
و روغن بادام و چربی مرغ و بط و شربت شیر با دروغنها مثل روغن
بادام دو درم و از عصیر حیل درم یک هفته میلینا ایند و بعد از آن
مطبوخ افتیمون دیک هفته دیگر بر دهن و عصیر مداومت نمایند و بدن

فصل

را نیز موم و روغن طلا سازند و غذای لطیف و حمام نفع دارد دیگر شقاق ور
در و لثت و یا حادث میشود این مرهم نفع عظیم دارد موم و روغن گل د
و چربی بط و کتیره و لعاب تخم آبی موم را در چربی و روغن بگذارند و باقی را آمیخ
نمایند بعد ازان در حمام در آیند و چیز موضع شقق نرم شود کتیره بر وی باشند
بشویند دیگر شقاق لب و ثیته که بسیار نبود علاج آنست که مازو را کوفته بعسل یا
زیت و علک البطم و چربی بط طلا نمایند یا مازو و الکوفته علک و مصطکی و زوفا
شاخ ایل سوخته و عسل طلا نمایند و هر گاه در لب شقاق موذی بود
تخم مرغ با پرده که در نی است بر چسپانند و شقاق دستها را انجرا آرد عو
و بنفشه را کوفته با روغن و چربی طلا سازند و شقاق قدمها را بزرفت د
بدردی زیت یا بعلک که حل کرده باشند بچربی بز بلی غلت اندرک مازو
نرم سوده در و چکانند یا مرهم ساخته بر بالای او بندند یا صمغ عر
و مازو نرم سوده بر روغن سندروس برد گذارند و کاغذی بر و چسپانند
خشک گردد یا مازو و صمغ با چربی مرهم ساخته زنند و شلغم زرد آلو
آلود با دام و کتیره از هر کدام که باشد کوفته در شق و شگاف بانند
و بر بالاء آن لته کهنه تنگ یا کاغذ ساخته گذارند تا خشک گردد
و روغن با پیه گرم ساخته در و کتیره با صمغ آمیخته نفع دارد اگر شقا
اندک بود مرهم که از برای شقاق مذکور شده کافی بود و اگر
شقاق در گوشت تاثیر کرده این ضماد بر وی گذارند مرداسنگ نرم
سوده در روغن زیت بپخته تا غلیظ شود بعد ازان چند قطره براد
چکانند و شقاق را در آب گرم گذارند تا نرم گردد و یا کسا
بعد ازان علاج نمایند و موزه بپوشند و پا را از غبار و خاک نگاه دا

دیگر

دیگر گاهی شقاق در سفیدتین یعنی در دو جانب لب سفیدی و رطوبت بسبب خلط
شور میشود علاج فصد و مسهل و غرغره لبر که در و مازو جوشانیده
باشند و طلا با آب سماق و آب انار ری جوشش در روغن کدو و بادام و موم بهم
آمیخته بمالند دیگر عارض میشود دردی در کفت قدمها بتخصیص در پاشنه
که قادر نیست صاحب او که بر زمین گذارد بسبب او از خارج ضربه یا سقطه
یا کوفت موزه علاج آب سرد بسیار بر و ریزند و از ماهیشا یا گل ارمنی به
آب حل ساخته بمالند و اگر از داخل بود بسبب ماده تیزی که مدو ناز آن شود
علاج قی و مالیدن روغن بگل و اگر ورم کند و ماده در وجع شود اخراج
ماده و دهان جراحت را گشاده سازند و حنا و مازو و سرکه بجزئی مرغ بر و
بندند و خاکستر بلوط بچربی آمیخته بر و گذارند و اگر جراحت ک بکشاد نباید و صلابت
داشته باشد پاره قطعه دنبه بر و بندند فصل هشتم در سحوج در سحج جلد
خراشیدگی و پوست رفتن عارض میشود در سطح جلد و سبب او بر داشتن چیزی
درشت یا رسیدن چیز خشن و از رکوب و تنگی موزه و کشیدن ریسمان و از
نعل عیان شد علاج فصد اگر از شیء عظیم بود و تبرید موضع بخرقه که سرد ساخته باشند
اگر بر اطراف عضل نباشد بعد از آن مرداسنگ بگلاب سوده و مرهم اسفیداج
فائده دارد دیگر عارض میشود سحج و خراشش در عانه و کش ران بسبب عرق
تیز پس از آن میرسد بد و هوا باشد و شق میگردد مثل منخرین که از سیلان رطوبت
حاد نزدیک زکام علاج تنقیه بدن از ماده حاد و مالیدن موضع بموم روغن
که از حنا سوخته و قنبیل یا با سفیداج و مرداسنگ از هر یک قدری
آمیخته نموده بمالند و خشک دارد از مرد گندر و خون سیاوشان و مرداسنگ
برابر نرم کوفته بر موضع سحوج پاشند فصل نهم در تشیخ جلد سر گاهی حادث

بر فصل

میشود تشنج مر جلد سر را از جهت بسیاری یبوست و طرایق مثل آنها ظاهر میکرد

علاج روغنهاء مرطب و مشمومات و سر سر بخار آب گرم و شیر دایم بر سر ریزند

زیر دستار عصابه محکم به بندند دیگر تشنج جلد پیشانی یا جمره و عضوی بیشتر در

عارض میکرد و سبب او امتلاء مقدم دماغ از خلط رقیق علاج تنقیه

و ضماد از زرونا و سفیده تخم مرغ و موم روغن از روغن کدو و بادام **فصل** د

در توطیم در تعظیم سرگاهی رطوبت در ریاح غلیظ در زیر کاسه سر جمع میشود و موجب

و کلانی سر میکند علاج ضماد موضع بحب الرشاد به آب یا عروق جاغین بر

بادام و سعوط از صبر و کندش و زعفران به آب مرزنجوش دیگر گاهی جمع

در جلد سر و حذاق که بر سر سرایت میکان او رطوبت و موجب ورم

میشود و رنگ او شبیه بلون جلد سپید رد زرد منرفع میشود این ورم علاج

ضماد از پوست انار و جوز سرو لیسر که اگر نیک نه شود شق نمایند و آنچه در او ست

بیرون آرند **فصل** یازدهم در علل اظافیر علتی که در ناخنها میشود او لا جنس

است و اوند کور رشند در اورام دیگر طلقیه گویند سفید براق بازلی بسبب لشکند

و سبب او قلت خون بود و رطوبات لشف میکند و منجر میکردد در تر علاج ماء

الاصول و گلقند و سکنجبین در روغن بادام بعد از ان اسهال بمطبوخ افتیمون

و ضماد بزر قنا و محلب و بادام شیرین و حرزلی بزر دیگر برص ناخن و آن چنان

بود که سفیدی مثل برص ناخن در اظافیر ظاهر کرده و سبب آن رطوبت غلیظ

فاسد بود که در زیر ناخن در آمده علاج استفراغ بدن و تخم حلبه و

کتان کوفته بعسل طلا سازند و کبریت و عسل زرا ریح لیسر که طلا نمایند

زرنیخ زرد با زفت و مغز بادام یا کتب بعسل یا جوز سرو ترمس در

سرکه و روغن گل طلا طلا نمایند دیگر جذام اظفار و تعفن او چنان

که مثل استخوان کشته وقتی که حک نمایند و جدا شوند همچون رمیم ریزه ریزه بیاشد
و سبب او خلط سوداوی حاد بود علاج استفراغ سودا بفصد و ضماد بروغنها و
مغزها و موم روغن و داخلیون اولیا را الست که ناخن برمی روید بعد ازان
که افتاده اگر محافظت او ننمایند بشکل بد بیرون آید و همان حال میماند علاج
آن الست که بروغنها و چربی بط و مرغ او را نرم سازند دیگر شقاق شق شدن
ناخن و او را اسنان خار نام گذاشته اند و سبب آن پیوستی غالب بود بر بدن و اجتماع
خلط سوداوی علاج ترطیب و تنقیه بدن باب جبین و ضماد از چربی و لعاب حلبه و تخم کتان
یا سریش و سرکه یا مصطکی و نمک کوفته طلا سازند و دایم بنمک بشویند و حرف و نمک انزم
کوفته بسرکه طلا نمایند و حنظل در روغن کنجد و سریش و نمک فایده دارد دیگر تقلع
الظفار یعنی کنده شدن ناخن سبب او سستی سر انگشت بود از جهت افراط رطوبت
علاج تنقیه بدن از بلغم و بسبب حدت خون میباشد علاج رگ صافن و حجامت
ساق و تسکین بخز بشربت عناب دیگر موت خون در زیر ناخن میشود و سبب او
کشاده شدن شعبه رگی بود در زیر ناخن بسبب ضربه و غیره علاج به تخم جرجیر و
سرکه طلا کنند و به آرد زفت و سرطان نهری که بخته باشند بیز زرنیخ سرخ و عسل
هر روز چند کرت دفعه بشویند دیگر رهاش الظفار ضماد بورق آس و ورق انار یا آرد
گندم و زیت یا نخلی بود اندکی از کربت دیگر اگر جراحت در میان انگشت یا ازرقی
کهنه مرد کندر و انزروت بر دیا شند و یا بربالا او بول کنند و بخرقه به بندند
و نیل در وی مالیدن فایده دارد دیگر اگر ناخن فاسد شود اراده نمایند قلع او ضماد
داخلیون نمایند تا نرم گردد بعد از آن بزرنیخ و زیت طلا و ضماد شیر و روغن بادام
باید کوکرد و زفت و زرنیخ و زیت طلا نمایند تا ناخن برکنده شود بفصل دوازدهم
انشقاق اصابع کاهی چنانکه انشقاق عارض میشود در انگشتها در زمستان و تیرماه در

خنبدار
شبها و روزها از جهت بسته شدن فضول درد علاج به آب گرم و سبوس و طبیخ
دا آبی که در وی انجیر جوشانیده باشند و کرنب یا بود بس مقشر و کرسنه و ترمس یا با آبی
که در وی شلغم پخته باشند و ضماد انجیر که در شراب پخته اند و به آب نمک که مسکن
لذع و حدت و حکه اوست فصل سیزدهم در رفع اطراف به برد سبب سرما
بردن اطراف توجه حرارت و خون و بخارات گرم بسوی او محتقن شدن در زیر
جلد پس میپزد اعضا و میراند و متعفن میسازد علاج اگر فاسد نشده و ورم نکرده
دا باید ایکبو دی آورده بر روغنهای گرم مثل روغن زنبق و غیره بمالند و اگر ورم
دارد مناسب آنست که آبی گرم که بابونه و اکلیل و شبت و قیسوم جوشانیده باشند
گذارند و گاه گندم و شلغم و کرنب و تخم زغیر و حلبه و کرسنه و ترمس بجوشانند و
باب آن بشویند و روغنها بعد از آن بمالند و عدس نرم کوفته با شراب بجوشانند
و بر وی گذارند و اگر سیاه و کبود گشته بشق نمایند شکافتن عمیق و در آب گرم نهند
بعد از آن بگل ارمنی و اندک سرکه و عسل طلا سازند و بسیار که و با آب گرم یا
شراب چند نوبت بشویند و اگر متعفن مشعوه برگ چغندر و کرنب پخته بر روغن زرد
گاو و مسکه بر وی طلا نمایند تا آنچه از وی سیاه و کبود شده ساقط شود فصل چهار
دهم در حتان سبب تغیر بوی بد در زیر بغل و نتن بول و براز و عرق عفونت
اخلاط بدن بود و آنچه معین بر آنست حرکات مشوش حضور همگام حرکت جماع و
تاخیر غسل جنابت و تناول سیر و حلتیت و حلبه و انجدان و تجبین علاج فصد
و مسهل و اشربه و اغذیه لطیف و نوشش دارو و زرد آلو از بقول کرفس
فایده دارد و بعد از غسل بدن آس و شبت تمامی و برگ سوسن و صندل طلا نمایند به آب
سیب و نمام و مرزنجوش و مرداسنگ با آب مورد قرص سازند و در محل حاجت
سوده بمالند یا مرداسنگ با آب مورد قرص بسازند صفت دوای مرکب اشق صندل

سفید

سعد پوست اترنج مرزنجوش شاهسپرم اشنه گل سرخ برگ سنبل الطیب بابونه اجزا
برابر بزم کوفته و بیخته استعمال کنند بر بغل و گاهی متعفن میگردد زیر بغل و میان
انگشت یا در زیر سینه بسبب عرق شور یا بجهت عفونت اخلاط فصد و استفراغ و
اجتناب از حرکت در هوای گرم و غسل به آب گرم و نشستن در آب سرد اگر
هوا معتدل بود استعمال ذرور عرق **صفت** آن توتیا برگ مورد و مرداسنگ
و گلنار و گل سرخ و حنا سوخته و پوست انار و اندک کافور اجزا برابر بزم
کوفته بسرکه بسازند و خشک ساخته بوقت حاجت سوده بمالند و اگر جراحت
کند مرهم فل و سفیده نفع دارد و گاهی بتن عفونت در جلد سر حادث میگردد و بیشتر
مشایخ و اطفال را بسبب کثرت رطوبت و ضعف حرارت میشود علاج استفراغ
موافق و بعد از آن طلا از ورق سوسن و مرداسنگ و توتیا و پوست درخت
صبر و جو رسر و سوخته و کندر کوفته بشراب و اجتناب از غذا که در دیر
پیاز بود کنند تانا **فصل** پانزدهم در جراحت قطعات که گاهی عارض میشود در
نشستگاه جراحت یا سرخ میگردد بسبب کثرت بر پشت تکیه کردن خصوصا
در مرض از جهت ضعف قوت سزاوار آنست که هر وقت که سرخ گردد
ترک نماید بر پشت نشستن و استلقا تا ممکن بود و ادویه بر دو پاشند مثل حضض و اقاقیا و گل
ارمنی و مازو و گلنار و گلاب و سرکه بید و بر دو پاشند و در زیر او برگ بید و
چادر بس گذارند و اگر جراحت کند و انگه زند مرهم اسفیداج علاج نمایند
فصل شانزدهم در قمل که در بشره بود طبیعت وقت که دفع نماید باذن
الله تعالی و رطوبت به بشره اگر رطوبت رقیق بود متولد میگردد عرق و اگر غلیظ بود
متولد شود بخ و اگر غلیظ تر باشد متولد شود داء الثعلب گردد حصف و اگر
رطوبت ظاهر بشره مندفع نگردد و در زیر جلد بماند متولد شود داء الثعلب

واگر مختلط کرده با رطوبت صدید متولد میشود از وی قوبا و سعفه واگر مختلط اکثر دد [illegible]
کرده و قبول صورت حیوانیه متولد می کرده از وی قمل و آنچه یاری دهنده است بر تولد [illegible]
او تاخیر غسل جنابت و حیض و خوردن انجیر ماده را بظاهر بشره دفع میکند [illegible]
علاج و اسهال و مداومت حمام هر روز یا در دو روز و جامه پاک بپوشند و لباس [illegible]
حریر و کتان فائده دارد و چغندر و پودینه کوهی و برگ سرو و مرمس بجوشانند [illegible]
آب آن در بدن مالند در حمام و صبر و گل و زهره گاو و زهره بز مالند صفت دواء [illegible]
خفیف قحبین (?) و کندش و اندک سیماب کشته طلا سازند **فصل** هفدهم در تسمین [illegible]
در تسمین بدن لاغر و لاغر ساختن بدن فربه بدنهای لاغر سزاوار است که [illegible]
اهتمام نمایند بتسمین آن جهت آنکه عارض میگردد آفات امراض از جهت ضعف [illegible]
بدن و سبب هزال قلت غذا یا رداءت غذا یا قلت جذب اعضا یا آنکه در احشا [illegible]
علتی بود مثل سده یا عظم طحال یا دیدان یا کثرت تحلیل از غم و هم و کثیر ریاضت [illegible]
علامت هر یک ظاهر است علاج ازاله سبب موجب و خوردن غذاء نیک برطوبت قوی [illegible]
غلیظ مثل هریسه و گوشت طیور مثل بط و مرغ کبک و گوسفند جوان بریان و کباب [illegible]
بهتر از جوشانیدن است و سکون و راحت و مداومت بطعام آن مؤثر ارکه معده [illegible]
نیابد و بعد از طعام حمام نفع دارد و از جوع و تعب و چیزهای تلخ و شور و آب معادن [illegible]
اجتناب نمایند ترکیبات نافع او باقلی مقشر و مغز تخم کدو هر دو را نرم کوفته برگ [illegible]
بادام و آب کشک و آب انار [illegible] شیرین پخته میلمانیند دوم عناب و مویز بادام [illegible]
در آب بجوشانند نیک و صاف نمو [illegible] دام و خشخاش و مغز کدو و صمغ عربی [illegible]
همه را کوفته لف داده نرم کوفته اصلا [illegible] وده باز بجوشانند و در روغن بنفشه [illegible]
روغن مرغ آمیخته میلمانیند و در محل پختن گلاب بر دبا شند سیم مغز بادام مقشر و [illegible]
خشخاش و مغز فندق و حب صنوبر و حب السمنه و حبة الخضرا و روغن گاو و شکر [illegible]

نرم

نرم کوفته کلوچه‌هایی که از آرد برنج و باقلی و نخود و گندم و شیر و قند پخته باشند هر
روز قدری اختیار نمایند و از چیزهای ترش و تعب ملاحظه نمایند و بسیار توقف
نکنند چهارم نخود سفید را در شیر گذارند تا شیر را جذب کند بعد از آن خشک سازند
و بگیرند یک جزو برنج و کشک شعیر و گندم نصف جزو و قند ثلث جزو و شوربا سازند
همه را بجوشانند بعد از آن نان و شیره مخلوط سازند و چند روز مداومت نمایند
و شربت بنفشه و حلاوات تمام مسمن گفته‌اند و شراب و حلوا و گوشت مرغ
سر را زیاده میسازد و محسن رنگ و جسم است و ماهی که در آب تند بود و بنیرمایه
زیس مقدار ثمن درم تا ثلث درم گفته‌اند و خوردن مغز بادام تر و جوز و خربزه
و خیارین بقند و مغز نان خشک و جوارش نرم کوفته بقند و مغز جوز و اندکی کشنیز
خشک و کنجد مقشر سفوف سازند در محل خواب و اندک آب بسه بعد از آن
حمام روغنهای طیب در بدن مالیدن فایده دارد و اندکی بمالتر بسیار او خوردار د
و پوشیدن لباس نرم و اشتغال بسازها و لهو و سرود و نظر بر روی خوبان و
دوستان دیگر سمن مفرط صاحب او بر خطر عظیم بود چرا که هر روز طبیعت خواب
را برگهای فرستند اگر در رگها اتساعی نبود حادث میگردد شق شدن عروق
یا ضیق نفس یا میریزد چیزی بفضای دل و موجب هلاک بود پس لازم ساختن بدنها
ذربه بهر حیله که باشد مناسب باسهال و ادرار و عرق و تقلیل غذا و کثرت تعب
و حمام بر نهار که عرق بسیار آید و آب کمتر ریزند و مالیدن روغنهای گرم مثل روغن
شبت و قسط و تقلیل خواب و مداومت بر اطریفل داد دیه گرم و خشک معجون
کمونی و انخرها سکنجبین و داء الک و از مفردات سندروس و حب یمانی و لک
و زراوند و حنظل و مرزنجوش مقدار نیم درم و از آنچه قوی بود درین باب
ملک از گوشت آهو بگیرند و میل نمایند باب چهارم در داء الحیه و داء
الثعلب این دو علت موی را ساقط میسازد و بدین نام مذکور شد داء الثعلب

از جهت عروض او بسیار مر لحاف را باشد و ساقط میگرداند موی سر و لحیه را بسبب
خلط ردی و داء الحیة آنست که موی بریزد و پوست رقیق مثل پوست مار
جدا گردد و ماده داء الثعلب کمتر عفونت دارد و ماده داء الحیة عفونت او زیاده
است و داء الثعلب علاجش اسهل بود بخلاف داء الحیة که او مشکل علاج باشد بود
انواع او چهار است نوع اول داء الثعلب که از بلغم شور سوخته عارض گردد
علامت او آنست که موضع او ابیض و نرم بود علاج تنقیه بدن بدین مسهل کنیم
ایارج فیقرا مثقالی تخم حنظل دانکی به حب کرفس حب سازند و زیاده و نقصان
بحسب قوت بود و حب صبر و حب قوقایا و قی فایده دارد صفت داروی قی
تخم حنظل ثبت و تخم ترب از هر یک چهار مثقال جوز القی نیم کوفته عسل بیخ
سوسن سه مثقال در ده سیر آب بجوشانند تا قفیزی بماند دو درم عسل بدو آمیخته
نموده بیاشامند بعد از ان قی بکنند و بعد از ان غرغره نمایند صفت آن بیخ
بیخ کبر و فجین بجوشانند و در ایارج یا سکنجبین آمیخته غرغره سازند
از ماء الاصول و گلقند نفع دارد و موضع را بخرقه درشت بمالند یا بعنصل
بعد از ان طلا بصمغ سداب و فجین یا سیر کوفته بعد از ان که شقاق باشد
اگر علت قوی بود علامت قوت آنست که بمالیدن سرخ نگردد
بعلاج نزدیکست آنست که ادویه بمالیدن موضع سرخ شود اگر مطلقا
نمیشود امید بهی نیست طلاء نافع فرفیون عاقرقرحا بزهره گاو آمیخته بمالند
سزاوار آنست که ادویه قوی که بسیار گرم و سوزنده بود طلا نکنند جهت آنکه
جلد را بسوزد و موی نروید و اگر داء الثعلب بمرتبه بود که بمالیدن بسیار
سرخ نشود پس بمالند موضع را بخرقه و بوره یا بورق الخبز مالیدن تا اثر کند و پوست
خراشیده کرده طلا سازند و برخی چند ریخته بیشراب یا الخبز خشک سوخته در شراب
کرده طلا سازند و اگر از کثرت ادویه جراحت بود مرهم که از روغن گل و موم
بلوط و آب ورق سوسن و زرده تخم مرغ ساخته باشند فایده دارد و چربی مرغ بکار

علاج

بمالند و بمکان تنکیه یافت بازعاده کنند تا موی بر آید و بمرات بتر اثنینا قوی
کرده نوع دوم که از مادهٔ صفراء تیز حادث گردد علامت او زردی رنگ
موضع و مخافت بدن علاج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله یا بدین حب هلیله زرد
نیم درم گل سرخ نیم درم محموده ربع درم یک شربت بود بعد از آن سرکه گرم بر
موضع گذارند و بر روغن گل حرب سازند بعد از آن طلا از کبریت و زیت و بندق
سوخته یا پوست در سرکه کهنه حل ساخته گذارند یا بیخ نی سوخته یا بادام
سوخته مع پوست بسرکه طلا سازند و اگر موی بر آید الا شرط نمایند موضع
و طلا از لادن که بر روغن آس کنجد حل کرده باشند یا پیخ سوخته و کف دریا و حضض
و روغن بید یا روغن آس نمایند و لکل خیر و سبوس و آب برگ بید بشویند و از
چیزهای گرم منع نمایند و اشربه ترش مثل لیمو و آب اناربن و شربت سیب و
دهند و غذا گوشت مرغ و گوسفند جوان در آب آبان تماش مقشر و اگر او کرد
سفانا نوع سیم داء الثعلب و حیه که از مادهٔ سودا حادث گردد علامت او
ت لون موضع یا سواد و شدت یبس علاج فیقرا و غار یقون از هر یک درم محموده
دانکی و حب اراتج و معجون نجاح نمع دالسوا از گوشت گاو و عدس و آنچه مولد سودا
منع نمایند و غذا گوشت مرغ فربه و طبخنه و زرده تخم مرغ سازند و موضع را
به ثوم و پیاز عنصل بمالند و بخربق سفید و خردل و لط و غیره حرب سازند و طلا
از کوکرد و صمغ سنداب و عاقرقرحا و تجین دآب ترب و زیت عتیق یا مرزنجوش
بعد از تراشیدن موضع نمایند و شرط موضع و غسل او با آب حلبه یا با آب تخم کتان
و بر روغن لادن و نار دین حرب سازند نوع چهارم که حادث گردد از خون غلیظ
داء الثعلب و حیه شعر علامت او سرخی رنگ موضع علاج و مالیدن موضع
خرقه درشت و بر داء تر پیاز عنصل و سیر و تجین و طلا بصمغ سنداب و فرفیون
یا بتدابیر که در نوع صفراوی مذکور شده فصل در بالیدن در باشیدن موی

دث قطا و صلع اما پاشیدن موی انواع است نوع اول پاشیدن موی کر...
کند و از نقصان غذا و قلت خلط بخار که موجب روئیدن موی و داد...
علامت او یبس و هزال بدن و امراض محلل و قلت غذا علاج کثرت غذا
مرغ و گوسفند و زرده تخم مرغ و شراب و خواب و حمام و داشتن بنف...
نیلوفر و آبی و مشک بید و شستن سر بخطمی سفید و اسپغول و برگ بید و...
آس و نیلوفر و بنفشه در سر مالند دیگر پاشیدن موی بسبب التحام مسام...
علامت او باریکی و سرعت در پاشیدن موی و تری جلد علاج روغن آمله...
و هلیله کابلی و مازو و اقاقیا بروغن مورد یا پرسیاوشان بمالند و قوی تر آن...
که سه درم لادن در شراب یا روغن مورد حل نموده در موی و سر مالند
دیگر پاشیدن موی از تنگی مسام بسبب یبس شده علامت او جعودت و غلظ
شدت سواد موی و وقتی که موی را بکشند زود ببرد نباید علاج ترطیب
مزاج و حمام دایم و چرب نمودن بروغن بابونه و گل و مالیدن جلد بشیح ار...
و قیسوم و بادام و مغز ... تلخ سوخته بروغن زیت نوع دوم پاشیدن...
که از ضیق مسام متولد گشته از رطوبت غلیظ علامت او آنکه موی...
بود علاج حمام که بسیار توقف نمایند و مالیدن سر بشیح ارمنی و قیسوم و باد...
داشتن به بوره و زهره گاو و غذا گوشت ... بفلفل و ارمنی...
از سرده ... نوع سیوم پاشیدن موی که بسبب امراض حاده حادث گشته علاج غذا
لطیف از گوشت مرغ و گوسفند و راحت و حمام و تراشیدن موی بالغه...
مالیدن بخرفه درشت و بروغن مورد و غیره که در آن بابونه و پرسیاوشان پخته
باشند و خطمی و خبازی و لعابات در روغنها فایده دارد دیگر ماهی ... عادت
این پاشیدن بعلت ... و میگردد جلد سر مثل پوست طایری که پر او کنده
باشند و موی او نرم مثل حریر و رنگ بشره او زرد و این علت بسیار عاد...

...ه را ازین جهت اضافه بوی کرده اند چه جنب امراض حادث نیز داخل قسم می‌شود
علاج تراشیدن سر دایم و استعمال روغن مورد و لادن و آمله و حب الغار
نوع چهارم صلع گاهی حادث میشود مثل صلع از جهت برداشتن چیزهای گران
علاج ترک آن نماید اگر بواسطه کبر سن بود بسبب نقصان ماده مویی و قصور
... استیلاء جفاف و یبس درین وقت بر جمیع اعضا داین قسم گفته اند
علاج کمتر دارد اما تقویه بدن و روغن مالیدن نفع دارد **فصل** سیم در
... از دا ابریه اجسام صغار باریک شبیه بسبوس از جلد سر ریزان باشد بیشتر
... و گاهی از جهت بدی ماده بجراحت میشود و حدوث او از بخار
... شور و از خون مخلوط بمره سودا گاهی بسبب یبوست مزاج سر که در
... بدن نباشد اگر خفیف بود روغن بنفشه و کدو و غسل بجالیات مثل آب
چغندر و آب نخود و بوره و خطمی و کبر و آب کرسنه و ترمس بلعاب اسبغول
... خرفه و آب [illegible] باقلی و سبوس داگر مزمن و شدید بود علاج مسهل بلغم
و سودا و تراشیدن سر تا اثر دوا زود تر رسد و روغن مالیدن و حمام و غسل
... بادویه که جلا دهد مثل حلبه و لبوبه و آب نخود و خردل و مویزج [illegible]
... سرکه و [illegible] که لیز و جبت داشته باشد مثل روغن بنفشه و کتیره و تخم خیرو
و عصیر انگور [illegible] روغن بادام مولد خون عذب گفته اند و حقنه و فصد قیفال
در قسم دموی و مطبوخ فواکه و در قسم سودادی مطبوخ افتیمون و در
بلغمی حب صبر و حب ایارج و غذاء لطیف **فصل** چهارم در قمل و قمقام
و صبیان حدوث او از باد غلیظ گرم تر که دفع کرده است طبیعت بظاهر
جلد و باقی مانده و متعفن شده و متولد شده قمل ازو و اکثر حدوث
... بی شغلی که بدین خود را پاک نسازد از چرک و حمام کم رود علاج
... لیسار شعر و در تمام بدن فصد اکحل و مسهل داکر در سر ظاهر کرده

فصل بد

فصد قیفال و تنقیه سر و بدن بحمام به آب بشور و صبر و زرد چوبه در ج
نمایند و بعد از یک ساعت بآبی که در وی گل و نیلوفر و برگ صنوبر جوشانیده
باشند بشویند و موی زنج و خبث فضه و بادام تلخ و قسط و زرآوند
کوفته بر که و زهره گاو طلا سازند و خربق ابیض و ترمس دانه
سیماب کشته نیز فایده دارد و کندش و گوگرد فارسی از هر یک ربع
نرم کوفته در بدن مالند در حمام و از غذاء غلیظ ملاحظه نمایند دیگر تمام نوره
از عمل است که چسپیده عمامه و مقنعه میشود که بیخ مولیست که اندک
کرده پس وقتی که آب گرم بدو رسد بیرون آید پس او را علاج مثل اول
بطبیخ انگشته و دفعل دمیعه و فلفل سفید و پوست انار دیگر صبیان
بود سفید که در موی آویخته مستدیر علاج او گرفتن سرگین آهو و نوشادر
ساخته بر که بمالند **فصل** پنجم در شیب و سبب و علاج آن
نزد جالینوس حکیم تکرج که از بخار بلغم لطافت بدن بر آید و بواسطه برودت
میگردد و حرارت غریزی ضعیف گشته موجب بیاض میگردد پس چون اگر چه
دارد و حرارت و لزوجت موی سیاه بود و اگر چون مائیه داخل و برد
غالب است موی سیاه میشود و چه دوش از کثرت یبوست که رطوبت را
میدهد چنانچه نباتات بواسطه شدت عطش سفید میگردد و چون آب
باز تازه میشود علاج شیب که در غیر وقت او بعد از چند وجه نمایند اول
بدن و دماغ با ایارج فیقرا که مقوی شحم حنظل و غاریقون بود درهم فی
در هفته یکبار نیم عزه چهار درم معجون گرم مثل مادة الحیوة و مثرودیطوس
دار فلفل کبیر و صغیر و هلیله مزلی و تریاق معجون که دیر موی سفید
کند هلیله ده درم بلیله پنج درم فلفل دو درم زنجبیل دار فلفل
دار فلفل از هر یک سه درم کندر و طباشیر پنج درم صندل سفید و

کاسنی از هر یک ۳ درم گلنار و طباشیر نرم کوفته با ۳ وزن آن عسل [illegible]
سازند شربت ۳ درم بخورند پنجم تدبیر مجفف باعتدال مثل قلیه خشک و کباب و
مطجنه بدارچینی و زیره و کرویا و آلگامه و اجتناب از لبنیات و ترشیها و فواکه
و از شراب متواتر و استعمال گلاب و کافور و کثرت حمام ششم غسل بآبی که
در و سیاه دانه یا حنظل جوشانیده باشند هفتم مسح موی بر روغنی که در و ادویه
گرم قابض مثل سنبل و سلیخه و قرنفل و غیره پخته باشند **فصل** ششم در آنچه
تعلق بزینت دارد از احوال موی و این چند قسم است قسم اول در حفظ موی
بر حالت طبیعی بمالند بر روغنهای گرم مثل روغن مورد و لادن و بیر سیاوشان
و شقایق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چغندر و تخم کرفس و اقاقیا و مازو بمالند
صفت روغن مورد آنست که مورد را در شراب قریب ده روز تر سازند بعد از آن
بروغن کنجد بجوشانند تا روغن باقی ماند صفت روغن لادن که بهترین چیز است
جهت حفظ موی لادن ده مثقال نرم کوفته در یک پیاله روغن مورد یکشبان
روز آمیخته نمایند و در دیگ آب گذارند بجوشانند ظرف روغن در اندرون
دیگ کنند تا بحرارت آن لادن گداخته گردد صفت روغن آمله مورد د
پوست درخت صنوبر و آمله از هر یک برابر مقدار هفت مثقال بگیرند و بجوشانند
تا قوت آن بیرون آید و مقدار آن روغن کنجد آمیخته نمایند تا روغن بعد از
جوشانیدن باقی ماند و از غسولات که موی را بدان بشویند هلیله سیاه و آب
کرفس و آب چغندر و آرد نخود و صبر کوفته با آب مورد و شراب حل نموده در
حمام بمالند بعد از یک ساعت که طلا نمایند بشویند قسم دویم دراز نمودن موی به آب
چغندر و آرد نخود با صبر کوفته و آب مورد و مداومت بر شستن موی به آمله
و هلیله سیاه و چرب نمودن بر روغنها که مذکور شده بعد از آن که سر را با آب
[illegible] قچین شسته باشند و در موی مرد آمله مورد و بیر سیاوشان کوفته

موی نیز را در میان او گذارند موجب درازی گردد قسم سیم در باریک کردن موی و دقیق
دیر بر آید جمیع ادویه داء الثعلب و مالیدن بر روغن زیت یا خاکستر قیصوم یا
کف دریا و روغن بان که در وی زرنیخ کوفته باشند و مالیدن موی کیک الغا
که بر روغن زیت و سرکه یا روغن شرب یا بید انجیر و چربی خرس یا کتان
و آنچه قوی گفته اند درین باب سیاه دانه را کوفته طلا نمایند بعد ازان بر
روغن لادن مالند قسم چهارم فانی ساختن موی از زردی و سایر بدن
این سه وجه میشود اول بزر شیخ و آهک و آب و روغن که از ینها
دویم آنچه موی را رقیق سازد مثل آرد جو و آرد باقلی و کرسنه و
کف دریا سیوم آنچه موی را یا طلا کند مثل تخم انجره که بر روغن بمالند
کوفته و افیون نوع پنجم آلنست که منع کند روئیدن موی و انبات موی
نماید بعد ازان که بر کنند یا موزه و ادویه مخدره میبرد مثل بنگ و افیون و
لبر که باید آنچه مسام را به بندد مثل اسفیداج رصاص و قیمولیا و شب
با آب بنگ یا خون صفدع اجامیه یا خون سلحفاة که بنگ لیث الحت
نوشادر بر زهره بز طلا نمایند یا به بیضه نمل که اینها منع روئیدن موی میکن
ششم جودت موی با دویه قابض مثل مازو و سدر و مرد و اسنگ
حلبه و آمله و برگ سدر و کز مازو و کف نمک موی را جودت میدهد
دیگر ترقیق موی که بدین طریقه نمایند که در لوزه خاکستر چوب رز یا بوره یا آرد با
یا آرد نخود یا شحم خربزه و روغن و آب ~~که بهم آمیخته در و مالند~~ ثبت ترقیق
مینماید قسم هفتم که لبسیط موی آلنست که دایم بر روغن و آب که بهم آمیخته در و مال
و روغن شبت نافع دانند نوع هشتم تسوید موی بخضاب ... مورد
میکرد داول شکوفه درخت جوز نرم کوفته و بعد ازان آمیخته استعمال نمایند
مازو را بزیت بجوشانند و کثیره و ثب یمانی و روسختج از هر یک پانزده درم

نافع

هفت درم نرم کوفته با آب گرم خمیر سازند و بعد از آن در موی بندند و سه
ساعت بگذارند ششم مردار سنگ و نوره از هر یک جزو لیمن خر سه جزو
خضاب نمایند و یک ساعت بگذارند هفتم چهار درم جوز سرو در شراب بجوشانند و بدو
خضاب سازند هشتم شقایق جزو و آمله و پوست باقلی از هر یک نیم جزو
بسرکه خمیر نمایند و در آفتاب بیست روز بگذارند و دایم بسرکه آمیخته
نمایند و استعمال نموده خضاب سازند نوع نهم در تشقیر و تحمیر و تبییض
تغییر موی بمثل حنا و دردی شراب و راتینج و مثل کتم و زعفران
و تحمیر بمثل طبیخ سعد و کندس و اما تبییض موی بمثل جزو و خطاف و
پوست خشخاش و لعاب و کاوزرد تخم شرب و کوکرد نرم کوفته بزهره
گاو و سرکه خضاب نمایند و کوکرد بخور نمایند و ماش کوفته بسرکه در
موی بندند نوع دهم تشقق موی که بسبب یبوست عارض میشود بروغن
بنفشه و نیلوفر روغن را با آب و عسل و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و
برگ کنجد و خیری و امثال اینها بمالند و فصد و اسهال فایده دارد
علتی معروف بنخوست و آن چنان است که ظاهر شعر در سر گویا که بروغن
آلوده و مثل آنچه در مالند چرب گردد و بدبوی بود سبب او دسومت غذا و موی
زبیر آمدن بخارات علاج تنقیه معده و سر بحب ایارج و اطریفل
و شستن بدانچه جلا دهد مثل نشادر و آب سبوس و آب مویز و
بلوط و جوز سرو غسل نمایند و روغن زیت به آب غوره آمیخته چرب سازند

باب پنجم در جراحات و مشتملست بر پنج فصل فصل اول در جراحات
و اذکر نوع او جراحت تفرق الاتصال بود که عارض میشود در لحم و تنها
نیم و جرک نکرده اگر ریم و جرک دارد آنرا قرحه میگویند و دردی قیها لتست

او جراحت صغیر یا آنکه باشد کبیر دوم جراحت بسیط که همره عوارض
دیگر نبود یا مرکب باشد باشد سیم جراحت که دهان او مساوی بود
یا بدور چهارم آنکه غور داشته باشد پنجم جراحتی که از وی پاره گوشت جدا گردد
ششم جراحت که نفوذ بباطن دارد یا نفوذ ندارد هفتم جراحت مخوفه و غیر مخوفه
بیان آن کرده میشود از اعضائی که احتمال جراحت ندارد دل و قلب است که اگر
جراحت کند مهلت نمیدهد علامت او بر لیت پس از ان دماغ علامت و
اختلاط عقل و کرده و مثانه و امعا حکم جراحت دماغ دارند علامت وصول
جراحت امعا و فواق خروج ذیل و جرح کبد مخوف بود لیکن در و امید سلامت
نیست و جراحت بر عصب و عضله رنگ تغیر یابد و سقوط قوت و غشی
و اختلاط عقل و تشنج و جراحت رکبه از پس زانو مخوف است از و خلاصی
کم یابند و جراحت بر شکم که نفوذ بباطن دارد عارض میگردد و تهوع یا فواق یا
اسهال و جراحت که بر سینه و فضاء صدر باشد مخوف است علامت خروج هوا
و جراحت حجاب مخوف است علامت او ضیق النفس و جراحت ... او بیرون
آمدن طعام فصل دوم در معالجه بسیط جراحت و ... بود
از عوارض چیزی دیگر نباشد بسیط باشد و دهان او برابر و غور ندارد ...
آمده است جراحت و از خون خود تازه بود و اگر جراحت تازه نباشد ... بود
یا سه روز گذشته باشد و رم نداشته و بستر او آنست که او را نتر اشیده ...
او را تا خون بیرون آید بعد از ان او را بر فاده خوب ببندند تا جراحت بهم رسیده
اگر جراحت عظیم بود برو زردی گوشت بر وی یا ندیا شند صبر ...
سیاوشان یک جزو نیم صبر و کندر یک جزو و انزروت نیم جزو ... به
دیر حوالی جراحت صندلین آب گشنیز یا کاسنی ضماد نمایند تا منع مواد کند

فصل

جرا

جراحت و بر زفاده صندل سوده خشک بپاشند و چنان سازند که از جراحت
خون برود بمقدار معتدل و حبس نکنند یا فصد نمایند در وقتی که سیلان خون بسیار باشد
و غشی و سقوط قوت خون رفته مناسب آن است که خون را به بندند
نمایند و گوشت و حلوا و شراب نخورند و اگر قبض بود طبع را نرم نموده حقنه
لین یا مسهل خفیف و غذا شوربای مرغ و ماء اللحم و منع از امتلا و اگر جراحت ورم
کرده آثار ترش را در شراب بجوشانند و بکوبند و بر وی ضماد کذارند تا دفع ورم
کند و درد را تسکین دهد و اگر جراحت عظیم بمرتبه که لبهای او بهم نمی‌رسد
بسوزن بدوزند که خیط او ابریشم بود که بریزند از یکدیگر دور و ذرور
یا آنکه مذکور شده بر وی پاشند و اگر پاره گوشت ساقط شده و غور دارد
بر وی کندر و صبر و ایرسا و قلیمیا فضه و لوبیا نرم کوفته بپاشند و لبتین این
جراحت را سخت بمانند تا صدید او بسهولت بیرون آید و محتبس نشود و
پنبه کهنه بروغن آلوده بر وی کذارند تا پاک شود بعد از آن بذرور الت و
مرهم که گوشت برویاند علاج **صفت** مرهمی که گوشت برویاند مرداسنگ
بهجریم کوفته بسرکه حل ساخته بروغن گل آمیخته چند نوبت بسوده بعد از آن
بهجرم سفیده و رصاص مخلوط سازند و اندک کافور اگر حرارت (صلابت) بود شاید
صفت مرهم اسود که گوشت برویاند و در زمستان استعمال نمایند روغن زیت
مرداسنگ کوفته در روغن بجوشانند تا سیاه شود بعد از آن خون سیاوشان
و مر و صبر و کندر و انزروت برابر بکیرند و علک و بایزرد کوفته مخلوط نمایند و اگر
درد قوی بود اندک افیون جهت تخدیر اضافه سازند ذروری که جراحت را
نیک بهم بازد ... گلنار ~~...~~ و قلیمیا و روسختج نرم کوفته بپاشند
صفت ذرور قوی صبر و گلنار و زرد چوبه مازو از هر یک برابر بکیرند و بعد

ازنطاف عیر نخانیند کی بیننیند ...

از رویانیدن گوشت بادویه مدمله مثل مرداسنگ و سنج سوخته و هلیله
و مازو جهت تخفیف فایده دارد فصل سیوم در جراحات مرکب آنست
که با او اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و بریدن عروق و عصب یا اعراض
دیگر مثل شدت درد و فساد گوشت آنچه از امتلا بود دفع آن نمایند
بمسهل و گلقند و گلاب و بر ورم چیزهای محلل و بر کسر عظام علاج آن
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و جهت تسکین درد ضماد محذر از
تیک و لفاح و بزر البنج و از آنچه در درد تسکین دهد یک انار شیرین را در
شراب بجوشانند و ضماد سازند دیگر فساد لحم و سیاهی گوشت را اعلاج
باطراف کاسنی و عنب الثعلب و خطمی در روغن بنفشه و مسکه و بر باهم
زنگار علاج نمایند صفت مرهم جهت نواصیر در گوشت مرده آنرا بخورد
زنگار دو درم انزروت و اشق از هر یک درم نرم کوفته لبر کرده
عسل لب ازند فصل چهارم در جراحت بر اعضا آنچه واقع گردد
از جراحت بر سر نام آن شجاج بود اگر استخوان شکسته نشده این ذرور بر رو
پاشند صبر و مر و کندر و خون سیاوشان و اقاقیا و اگر استخوان شکسته
شده واجب آنست که استخوان را بیرون آورند بعد از آن علاج نمایند
بمرهم و اگر جراحت بر شکم واقع شود و روده و ثرب بیرون آید
آنست که روده را بجای او برند و اگر باد گرفته و اندرون نرود بآب گرم
بشویند تا ورم و نفخ روده تسکین یابد و هوا سرد بود در حمام درآرند و پاهای
دستهای او را بردارند تا پشت او خم یافته روده در اندرون او در آید و اگر
روده در نیاید دهان جراحت را گشاده سازند اندکی و بجای خود برند و بدوزند
ثرب را بروی پیش از آنکه سیاه یا کبود گردد بجای او برند و اگر سیاه گشته

قطع

قطع نمایند سیاه ای را و سر رگهای او را بدوزند بریسمان باریک پس از ان مرهم
را بجای او گذارند و بدوزند دیگر جراحت عصب اعراض شدیدی می دارد مثل تشنج و
اختلاط عقل و همچنین جراحتی که بر عضله واقع شود و وقتی که ورم کند بیم است
که تشنج و آفت دماغ واقع گردد و از آب سرد نگاه دارند که موجب ارخا و تعفن
بود و از هوای سرد و روغن سرد و لیکن بسیار گرم نبود اما روغن گرم گاهی جهت تسکین
درد ضرورت میشود و گاهی بروغن زیت یا روغن گل خرقه آلوده ساخته یا بغیر زیت آمیخته
نموده شیر بر بالای جراحت گذارند و موم روغن از زیت یا از روغن مورد
و گل یا اندک فرفیون یا علک باندک زیت بر و پاشند و عصب اگر مکشوف گشته
احتمال چیزی که در وحدتش بعد ندارد و در آب سرد نگذارند درین حال و اگر
ورم کرده ضماد از آرد جو و آرد باقلی و کرسنه و نخود و ترمس و نعل یا مرهم که از
کندر و توبال نحاس و زیت و قند و موم و سرکه ساخته باشند گذارند و بر
بالای آن صوف به زیت و سرکه آمیخته نهند و از عفونت نگاه دارند چرا که
عفونت عضو را فاسد میسازد و اگر سر جراحت تنگ بود دهان آنرا گشاده
سازند تا چرک در و نماند و موجب تعفن نگردد و در شب و روز در هر کدام دو
نوبت جراحت را بشویند خصوصا اگر لذعی بود و اگر تشنج عارض گردد سزاوار
آنست که عصبی که کشیده شده ببرند و گاه بروغن نمایند بعد از ان مهره های
پشت را و سر و عنق را چرب سازند بروغن بنفشه و چربی مرغ و لطاد
اگر جراحت بزرگ واقع شود و خون روان گردد حبس نمایند اگر بر شریان
عظیم مثل شریان گردن و رگهای دستها و پایها و گاهی که باشد از شریان صغیر
مثل رگ سر امثال بعضی حبس او علامت دم شریان آنست که رقیق و
زعفرانی رنگ علاج او کشیدن خون بجانب مخالف بفصد و حجامت و بستن
از دهانه جراحت و بستن به عصابه بر زخم باعتدال و اگر در عضوی باشد

جراحت که ممکن نبود بستن او صواب آنست که خرقه آلوده بسرکه نمایند د

کلاب این هر دو جراحت را بسر د ساختن و قبض نموده و سرکه قایم مقام

داغ گفته اند و خون را غلیظ میسازد و این ذرور بر رو پاشند کندر و صبر و

که سوخته باشند در سرکه لف داده و غبار آسیا و خون سیاوشان با آب پیش

خمیر نموده و موی خرگوش آلوده بر جراحت گذارند و بخرقه محکم ببندند و صمغ

عربی و صبر و خون سیاوشان و انزروت و کندر با آب صمغ طلا نمایند تا گوشت بروید

و اگر خون میرود از جراحت بشوره و زاک گذارند تا خون رفتن باز دارد و

اگر خون ساکن نشود داغ نمایند بچیزی که با آتش گرم کرده باشند تا این

داغ بعمق جراحت رسد که اگر کی ضعیف بود خشک ریشه ضعیف ساقط

میشود باد نیشتر و عود میکند بلیله زیاده از آنچه بود فصل پنجم در

گرفتن نصل و شوک و غیره گرفتن پیکان یا انبور سر باریک مناسب بود

بر وی و کندر باشند و اگر انبور در نیاید بجهت تنگی دهان جراحت پیش

به نیشتر گشاده تر سازند و بکشند و اگر پیکان در استخوان در آمده او

را سست سازند و بکشند و اگر کشیده نشود سنگ مقناطیس برده

گذارند تا بسبب او کشیده شود دیگر شوک یعنی خار و آبگینه و غیره بیرون آوردن

آنست که ضماد نمایند موضع را بمثل اشق و پیاز نرگس و بیخ ... نرم

کوفته بسرکه آمیخته گذارند یا بچیزی که جذب کند مثل زفت و علک و از ...

و زراوند مدحرج باب ششم در قروح قرحه دو نوع بود نوع اول در قرحه

بسیط یعنی با او عوارض دیگر که منع اندمال کند نباشد علاج تجفیف

او از صدید و جلاء او از وسخ که متولد میشود از غذا بجهت ضعف عضو او

هضم و دفع فضلات پس میگردد رقیق صدید و غلیظ او وسخ این شیء

سفید مثل دردی بود علاج آن هست که او را خشک سازند و جلا دهند

گذارند

دبشویند لبرکه و شراب و آب عسل و بر پنبه کهنه که بر روغن گل آغشته
باشند گذارند و بهر روز دو نوبت تر سازند و مرهم که جلا دهد تا هی احتیاج میشود
بدین موجب بسازند مرداسنگ و زردچوبه مغلی لبرکه در زیت و گاهی
عفصات مثل مازو و گلنار و شب و قلیمیا و برگ سوسن و اندک زنگار
اضافه نمایند و بعد از مرهم ذرور مجفف از صبر و مر و کندر و خون سیاو
شان فایده دارد و این مرهم مرداسنگ را در سه مقدار روغن
زیت بجوشانند و انزروت و خون سیاوشان دقاق کندر و زفت بدو
آمیخته نمایند که دهان جراحت تنگ شود مرهم بمیل در درد گذارند و حفظ نمایند
که دهان جراحت را گوشت نگیرد و عفونت باقی ماند بر جراحت پنبه بر روغن چرب
ساخته گذارند فصل اول در قروح که دیر نیک شود و مندمل شود آن
چنانست که در غایت فساد بود بعد از اندمال و عسرت اندمال او از
جهت قلت خون در بدن می باشد علامت او آنست که حوالی قرحه اندک
سرخی داشته باشد سالم بود از ورم علاج آنست که آب گرم بر او ریزند
و مرهم اسود که مذکور شده در باب سابق بدان مداومت نمایند دیگر
سبب دیر نیک شدن قرحه بجهت رداءت خون در بدن میباشد
علامت زردی رنگ مایل برصاص یا مایل بسواد اگر سبب فساد مزاج
کبد بود علاج اخراج خون و مسهل جهت خلط باشد و اصلاح غذا دیگر سبب دشواری
نیک شدن قرحه از گرمی مزاج بدن اگر بود علامت او سرخی موضع و
ورم و درد شدید علاج فصد و شربت و غذا باشد و در ابتدا آنکه روغن
گل و مرهم [illegible] اسفیداج و مرهم خل از مرداسنگ و زردچوبه و بر حوالی
جراحت طلا از صندل سوده و اگر گوشت زیادتی بود مرهم زنگار و اگر سطح

قرحه حناوی بعد مرهم که گوشت بر رویاند مثل مرهم اسود و باسلیقون دیگر
سبب دیر نیک شدن قرحه از رطوبت و برودت می باشد علامت او آنست
که از قرحه صدید در رطوبت بسیار رود علاج تنقیه بدن بحب ایارج و
مطبوخ هلیله که در وی تربد بود و غذاء لطیف و اندک مرهم که خشک کننده باشد
از مازو و گلنار و زردچوبه و مس سوخته و مردار سنگ مزلی اکبر و زیت مرهم
ساخته بر قرحه گذارند و اگر بسبب خشکی مزاج بود علاج آنست که آب گرم بر روغن
بنفشه یا مسکه یا روغن زرد و غیره و ادویه که بسیار تجفیف نداشته باشد مثل آرد
کرسنه و آرد جو بچربی مرغ و بط و غیره بر قرحه گذارند و اغذیه و اشربه مایل برطوبت
و زرده تخم مرغ نیم پخت فایده دارد و اگر بسبب گوشت صلب که بر دهان قرحه
بود دیر نیک شود علاج آنست که حک نمایند یا بداروی تیز مثل مرهم الخضر
دفع نمایند صفت آن اشق را در سرکه حل سازند و از زنگار اندکی
بر روغن گل و موم بسازند و به ذرور باقلی و اشنان گوشت قرحه را فانی
نمایند دیگر بسبب آنکه در قعر قرحه استخوان فاسد بود علامت او آنست
که گاهی قرحه نیک شود و بعد از چند روز معاودت نماید و ریم پیدا کند و از و
صدید روان گردد علاج آنست که او را بکاوند یا دوای حاد بر وی گذارند تا گوشت
بر رو یا ساقط گردد و استخوان ظاهر شود پس استخوان را برون آرند و ذرور که گوشت بر رو
بر رویاند و اگر قرحه خبیث و عفن بود علامت او آنست که سیاه رنگ و گشاده باشد
علاج از برگ کاسنی و ورق خیر و عنب الثعلب و چیزی از روغن مسکه و روغن بنفشه
و تنقیه بدن از خلط فاسد و مرهم زنگار و بعد از آن مرهم که گوشت بر رویاند دیگر بسبب عدم
موافقت مرهم و ادویه که علاج می نماید قرحه را از چند وجه باشد اول آنکه درد
گرمی زیاده حاصل گردد علامت او آنکه حرارت و ورم زیاده شود مناسب مرهم بارد

بود دویم آنکه به سبب سردی هوا در فصل علامت کبودی و سیاهی و صلابت درین
دلت مرهم حار گذارند سیم آنکه قرحه جلا نیابد علامت او آنست که چرک و گوشت
فاسد در قرحه جمع شود مرهم اخضر علاج نماید صفت آن اشق را با سرکه [illegible] درم
زنگار ده درم انزروت و زراوند از هر یک درم اشق را با سرکه حل سازند
و این مرهم مصری گویند و باقی در دیان نرم کوفته با سرکه و زیت چند نوبت مکرر سازند
این مرهم را مصری گویند و اشق و سرکه و عسل مرهم سازند دیگر بعضی چنان بود که دیر
[illegible]ک شود علامت او آنست که از وی بسیار صدید رود و در طب بود علاج مرهم که
قابض بود و گوشت برویاند از کنار [illegible] سازد و کندر و خون سیاوشان نمایند دیگر قرحه
اگر بسبب لذع بود گوشت فانی شود علامت او آنست که ورم و حرارت زیاده
بود قرحه هر روز کلان تر کرده علاج مرهم لین که در وی حدت نبود دیگر فضول السبب امتلاء
بدن میریزد بقرحه و موجب سیلان صدید میگردد علامت این قرحه تمام و [illegible]
[illegible]ند از جهت کثرت رطوبت علاج تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و غذاء لطیف و مرهم
و مرهم که جراحت را خشک سازد و گوشت برویاند فصل دوم در ناسور از
قروح [illegible] است که دیر نیک میشود و چون از وقت انفجار چهل روز بگذرد قرحه را
متقادمه گویند دهان تنگ و ته او گشاده و در و گوشت سفید صلب و در گرد [illegible]
[illegible] بود و از در رطوبت دایم رود و گاهی منقطع گردد و عصب و استخوان و اعضا
سرایت کند و فاسد سازد و سوراخ او گاهی راست و گاهی کج بود و در بعضی اوقات
دهان او بسیار بود علاج بشویند بگلاب که در وی خاکستر چوب رز آمیخته باشند یا [illegible] کنند
شراب تر ساخته بذرور اصفر که از انزروت و صبر و مر و خون سیاوشان و کندر
و [illegible] و زعفران نرم کوفته بر وی گذارند یا بدواء قرطاس سوخته و بیخ [illegible] باشد و علک
البطم علاج نمایند و اگر بدین ها نیک نشود [illegible] گوشت بد او را فانی سازند [illegible]
[illegible] یا بدواء تیز فصل سیم در قروح ساعیه [illegible] از رطوبت و صدید حاد تر [illegible]

نماید وبجلد صحیح که بر سید متعفن سازد و بسبب عفونت تپ می باشد و گاهی مرکب خفقان

میشود و قروح بلخیه از جمله اینست علاج فصد و مسهل صفرا و آب انارین و آب

تمر هندی و طلا بدردی خمر چند بار بعد از ان طلا به توتیا و مرداسنگ و کاغذ

سوخته و قلیمیا فضه و شراب نحاس و خاکستر لوسه مس و ماميران نرم کوفته

بسرکه یا شراب گذارند و غذا آش غوره و سماق و زرک و اسفاناخ بگوشت

مرغ و بزغاله سازند **فصل** چهارم در قروح متآکله علاج فصد نمایند و مسهل

صفرا و شربت سکنجبین ساده یا آب انارین و زلو بر و گذارند و حضوض ادا

آب سرد یا خرقه با آب مورد یا گلاب تر ساخته بر و نهند وقتی که به برف سرد نما

باشند و شراب بسرکه آمیخته فایده دارد و ضماد از عدس مقشر و پوست انار

ترش و تخم گل و برگ لسان الحمل مورد و برگ حماض و گل ارمنی و سرکه نفع دارد

طلا و دیگر برگ لسان الحمل و آرد جو و برگ زیتون نرم کوفته با گلاب گذارند و

برگ حماض در شراب پخته و اگر بدینها نشود بجدید یا دواء حاد یا قطع عضو که

جراحت دارد نمایند تا اثر فساد او بعضو دیگر و دل نرسد **فصل** پنجم در قروح

که از خون سوخته سوداوی که طبیعت از ظاهر بدن دفع نموده حادث گردد علامت

او آنست که اول بثور کبار حادث گردد علامت او آنست بعد از ان سر دیده

خشک ریشه شود و اکثر در سر عارض شود علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و فصد

و زلو گذارند تا خون سوخته بکشد بعد از ان بمرهم احمر که از مرداسنگ و عروق

و سرکه و زیت ساخته باشند طلا نمایند دیگر در جلد سر جراحت مولم که قرار

ندارد و در ابتدا جوشش سرخ بود سبب او بخارات حاد موی که در زیر حجاب

که بر کاسه سر است در وقت بیرون آمدن حجاب را سوخته و موجب الم

مفرط گشته علاج اطراف کاسه را نرم کوفته بر روغن کنجد کوشانند و صبر و ابوجهل

گل خیرو آمیخته طلا نمایند و بعد از ان مرهم کافوری گذارند و توتیا و مرداسنگ

دیگر

برگ حنا و قنبیل بروغن گاو مرهم سازند و حمام فایده دارد **باب** هفتم در
سقوط و ضربه و کسر و ضلع و درد پشت و دهن و این چند نوع است ‌ در ضربه
و سقوط علاج هر دو آنست که فصد نمایند اگر مانعی نبود حجامت نمایند و اگر خون
گرفتن مصلحت نباشد محجمه بر جهت مقابل موضع الم نهند تا جذب ماده کند و
لک ها ضفند و اگر طبع قبض بود حقنه و مطبوخ خیار شنبر فایده دارد و اگر التهاب
و حرارت بود آب کاسنی و آب خرفه و آب عنب الثعلب و کاشنج یا پنج درم
مغز فلوس و پنج درم صبر و اندک زعفران و اگر حرارت شدید بود بر آب
عنب الثعلب و خیار شنبر اکتفا نمایند و غذا ماش مقشر و کدو بخ و نخود
و عدس و اسفاناخ و چغندر و کدو بروغن بادام و اجتناب از شراب و گوشت
و حلوا نمایند و نیم درم مومیایی خالص در روغن زرد یا بادام یا در اندک شراب یا آب
نخود اختیار نمایند صفت دوا جهت سقوط و ضربه شدید ریوند چینی جزو گل مختوم
و فوه و لک منقی نیم جزو شربتی دو درم تا چهار درم با آب نخود فایده دارد و
این فصاد عضو را نفع دارد مغاث گل ارمنی اقاقیا ورق سرو صبر ماش مقشر را
کوفته با آب مورد سازند و اگر ورم حادث شود از گل سرخ و عدس مقشر و گل ارمنی
و صندل مامیثا و فوفل طلا نفع عظیم دارد و اگر سقوط و ضربه بر سر ترک واقع
شود بعد از فصد قیفال حقنه لین نمایند و بر سر طلا از روغن سیم [illegible] طلا و
روغن گل شیر گرم و برگ مورد و گلنار و پوست انار به آب و اندک عود طلا
سازند و مغز سر مرغ بعد از روز سیم ضربه و سقوط فایده مند است و اگر بر سینه
واقع گردد کهربا و گل انار و گل ارمنی و خون سیاوشان و لک اجزا برابر بریان
دو درم به آب خرفه یا لعاب سماق و اگر ضرورت شود با اندک افیون مقدار نیم نخود
میل نمایند در حال خون را قطع نماید و اگر بر معده واقع گردد تسکین بدن و گلقند
نعناع بست یا لبد و کهربا و سبب الجبه باده درم گل و اقاقیا و مصطکی و آس

و اندکی سرکه نابینا کرده در روغن گل نیم گرم کنند ۷

و سنبل از هر یک نیم درم زعفران و صبر و جوز سرو از هر یک درم مر
کوفته با آب لسان الحمل طلا کرده زنند و اگر ضربه و سقطه بر جگر واقع گردد
دوا فه بند ریوند و فوه از هر یک پنج مثقال لک مغسول و طباشیر از هر یک سه مثقال
مثقالی بگلاب یا عرق کاسنی یا سکنجبین دهند و ضماد از صندل سفید و گل
و بنفشه از هر یک پنج درم آرد جو هفت درم زعفران درم کافور نیم درم بگلاب
گل و اگر جراحت نه بود گل سرخ پنج درم سنبل و مصطکی و دارچینی از هر یک دو در
آس سه درم لادن دو درم را بروغن گل یا خیری حل ساخته ضماد
نمایند در ریوند و مصطکی منفعتی عظیم است بگلاب اختیار نمایند و مثرودیطوس و ضماد
مغاث و گل ارمنی و مورد اجزاء برابر آمیخته نمایند دیگر اگر بر عضله واقع گرد
ضماد از آرد جو زوفا دیودینه نمایند و بر عصب عارض گردد ضماد مسکن که درد
خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و روغن نرگس بمالند و این طلا فایده دارد ماش
مقشر بیست درم گل ارمنی هفت درم صبر و زعفران و مشک از هر یک سه در
با آب باران و گلاب و اندکی روغن گل یا سوسن طلا نمایند و اگر بر مفصل واقع
گردد و درد سخت شود آس را نرم کوفته بروغن گل آمیخته محکم به بندند
یا آنکه دنبه و خرما به بندند و اگر التواء عصب شود ضماد بدا قلیون یا بمقل
و خیری و یا بتخم مرو اشق و فته و فرفیون بدردی زیت نمایند نوع دیگر
آنکه بچوب یا تازیانه زده باشند سبز لبدار آن گشت که اگر گوشت از جای خو
بسبب ضربه جدا شود بدست بجای او گذارند و در حال در پوست گوسفند
گرم درآرند و یک شب نگاه دارند تا خشک گردد بسر بیدن او دارد دو درم را
زاملی میسازد و بر هم اسفیداج طلا نمایند و از ریوند زنجبیل از هر یک در
اختیار نمایند و اگر در زیر بسته شده ضماد از مغز نان که او را نرم [illegible] نمایند
و ترب که جلا و تحلیل دارد نمایند غذا در زمستان نخود آب و در تابستان
ماش مقشر و اگر با گرنج ترکرده و چغندر و کاهو فایده دارد گونه سیم دارد

شکسته

شکستن استخوان است و تفرق اتصال اعظم شناخته میشود بچند وجه اول بدین
بعضی اجزا میل بداخل دارد و بعضی بیرون آمده در عضو کجی ظاهر شده دوم
بحاسه لمس یعنی بدست که بر وی گذارند موضع او را مختلف یابند و بسیار است که
در وقت دست گذاشتن آواز استخوان شکسته معلوم میشود علاج در اول آن
عضو را راست و استخوان برفق مساوی گردانند و بجای برند و ابتدا از
نفس کسر نمایند و گاهی می باشد که بعضی از پارهای استخوان که صلاح آن امید
نتوان داشت بیرون باید کرد و عضو را نه باید داشت بر رباط و زیاده معتدل
در سختی و محکم ابتداء بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالاء
آن موضع و موضع شکستن را محکم به پیچد پس بر فاده دیگر هم از موضع کسر ابتداء
کنند و بعد از سه چهار بار متوجه زیر آن شود و در هر دو پیچیدن در ابتدا محکم
بپیچند و چندانکه می پیچند اندکی سستی میل کنند و باید که بعضی بلند ولیت نباشد
پس ادویه جبایر طلا کنند و به بندند بعد از آن فصد نمایند و مسهل خفیف دهند
سه روز نگشایند مگر آنکه درد قوی حادث شود و گرد آنچه بسته باشند سرخ گردد
پس باید گشاد سست تر به بست و اگر خاریدن قوی عارض گردد که تحمل نتوانند
کرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا بریزند ~~و طلاء الکلاب~~ تا خاریدن ساکن
گردد و یک زمان استراحه نموده باز به بندند و رفاده را بالکلاب و روغن گل
و اندکی سرکه تر سازند و اگر چند روز بگذرد و ورم نکند و حرارتی در عضو
نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته باشند به بندند و نگشایند الا در هر
چهار پنج روز بار زیاده و ضماد جبر از عدس و مورد و گل ارمنی و مورد سازند
و اگر صبر و مرد خطمی سفید و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک پنج درم اضافه نمایند و
سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر احتیاج بزیادتی سختی شود مرزنجوش و
اکلیل الملک و ورق سرو مخلوط نمایند و غذا لطیف غلیظ لزج مثل هریسه و کله

و بابجه و امثال اینها دهند و در آخر رباط راست نموده اندکی و حرکت ندهند عضو را تا محکم
و صلب نشود و قوت بحال اصلی رسد و اگر با کسر جراحت بود ابتدا و بستن یک عصابه
از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیرین و دهن آن را گشاده بگذارند
قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد از ورم ایمن گردند مرهم رویاننده
گذارند و اگر خون می‌رود نمی‌ایستد از صبر و کندر و مرد و خون سیاوشان ذروری
سازند و بر آنجا ریزند تا خون تسکین یابد نوع چهارم در خلع بیرون آمدن زیادتی
یک استخوان تمام از مغاکی و گودی که در استخوان دیگر باشد که میان هردو انقصال مفصل
بدان بود علامت او کج شدن عضو و نقصان در جمیع حرکات و ورم علاج آنست
که برفق بکشند و بموضع او بنهند ضماد از مغاث و گل خیر و بازرده تخم مرغ گذارند و به
اعتدال ببندند دیگر اگر منه از جای خود بیرون آید علامت او آنست که دهان گشاده
ماند و دندانها در برابر یکدیگر نباشد علاج آنست که یکی را بفرمایند که سر او را بگیرد
و به آهستگی و اگرچه دهان باز است بیشتر بکشاید و منه را است دارد و طبیب منه
را بگیرد و به آهستگی بجنباند و بسوی چپ و راست برد و بجای او برد و اگر از پس پشت
بیمار نشینند و منه او را بسوی خویش کشد و به بالا برآرد و بجای باز برد صواب بود
و اگر آب گرم و روغن بنفشه بادام در حمام بمالند تا نرم گردد و بجای برند اولی بود
دیگر بیرون آمدن ترقوه یعنی چنبر گردن علامت او آنست که دست بسر نرسد
و مغاک بود علاج آنست که بدست راست نموده بجای برند و ببندند دیگر
بیرون آمدن سر سفت از جای خویش سر سفت را بتازی منکب گویند و این
بندگاهی بود که از جای آسان بیرون آید و آسان بجای رود علامت بیرون آمدن
استخوان بازو از جای خویش آنست که دوش او بخلاف دوش دیگر بود و سر دوش
کژ بود و بهیچ حال دست بپهلو نرسد و حرکت دشوار تواند کرد علاج آنست
که دست و بازوی او بگیرند و انگشت میانین از دیگر دست در بغل افکند

[illegible]

استخوان بازو بدان بردارند و قوت کنند بجای باز برند و اگر همین کس در حال
کند و دست در بغل خویش دهد و آن مهره را بجای برد و اگر رو کاری بر آمده
و صلب گشته در حمام باید برد و روغن و آب گرم ریخت تا نرم شود پس فرمود
که به پشت خسپد و گروهه از پوست یا از پشم یا از پنبه که صلب نبود در بغل او نهند
و پاشنه خویش بر گروهه نهند و دست او را بخویشتن کشد تا بدین تدبیر بجای رود
دیگر بیرون آمدن مهره فوق تا آنسی بود بدو نرسد از جای بیرون نرود و چون
بیرون آمدن مرفق هم بچشم و هم بلمس معلوم بود علاج آن بود که بفرمایند تا
ساعد او بگیرد دو نگاه دارد بخلاف کشیدن آن میکشد تا بیمار کشیده شود و چون
ببیند که بجای باز آمد دست بگردنش می رسد ببندند با عتدال دیگر بیرون
آمدن بندگاه دست طریقه آن کشیدن مرفق تا بشکل بندگاه انگشتان راست
گردد و استخوان بجای باز آید پس باید لبت دیگر بیرون آمدن مهرهای پشت و
مهره گردن زود هلاک کند از بهر آنکه نخاع فشارده شود طریقه علاج آن
است که او را بنهد در زانو بردارند و مرفق و دست بر و مالند یا چوبی که نان ابران
بازمی برند پشت او را ابران بمالند که بقراط حکیم فرموده که دو تخته بگیرند بانداره
بالای بیمار دیا دو کانی کنند بانداره درازی و پهنا و بستری نرم بر وی دو کانی
و مرد را بگام ببرند تا اندامهای او نرم شود پس بیرون آرند و بر شکم تکیه نمایند و
دستاری یا فوطه دو باره بر سینه او به پیچند و کناره آنرا از بغل او بیرون آرند و
بر میان کتف او بند کنند و دستاری دیگر بیارند و هر دو پای مرد از بالای زانوی
او به بندند تا آنجا که بن رانها بود و بند کنند و کناره دستار زنخدان که بر شکل دسته تا و ان
بود هر دو کناره را بدین چوبها محکم سازند و بفرمایند تا بقوت بسوی خویش بکشند و
هر دو کف دست بران مهره نهند و بفشرند و قوت کنند تا بجای رود باز بجای بردن
مهره گردن آنست که بیمار را بر قفا خوابانند و سر او بکشند و مهرها را بمالند تا بجای

[illegible]

رود و ضماد قوی از ماش و گل ارمنی و صبر و مغاث و زعفران بگلاب و زرده تخم مرغ
بسازند دیگر بیرون آمدن مهره استخوان ران از حقه سرین گاه باشد که بیرون آمدن
آن سوی اندرون افتد وگاه بسوی بیرون وگاه باشد که براست افتد علامت او آنست
که پای دراز تر گردد و پیچیده شود و آن اماسیده بود وگاهی سوی پس افتاده بود پای کوتاه
شود و طریقه بجای بردن آنست که ران او را بکشند و از سوی راست و چپ بجنبانند
تا استخوان بر جای خویش آید نگاه دارند و ضماد گذارند و به بندند پس نوار بگیرند
و یک سر نوار رکاب سازند و پای او در آن رکاب کنند و آن نوار بر ساق و ران به بندند و سر دیگر
بر سر دوش او نهند و بسوی پشت و زیر بغل او در آرند و بند کنند تا پای نتواند کشید و مهره ران
از جای بیرون نه شود دیگر بیرون آمدن بندگاه زانو از جای خویش علاج آنست که بیمار را بر
کرسی نشانند و مردی قوی را او را نگاه دارد و دیگر دست در بغلهای او در افکند و نگاه دارد
و دیگر استخوان ساق او بگیرد بکشد و آن دو مرد او را نگاه میدارند و بر بالا می کشند و استاد
دست به بندگاه ضماد کند تا استخوان برابر جای خویش آید چو بجای باز شود در حال به بندند
و ضماد بگذارند دیگر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ لیکن علاج بکشند تا بجای رود و اگر تمام
از جای بیرون آمده و دشوار بجای میرود طریقه وی آنست که چوبی . فرو برند
محکم و بیمار را بیارند و بقفا بخوابانند چنان که این چوب در میان هر دو ران او
باشد و گرباسی بدین چوب به پیچند تا چون پای او را بکشند بن ران او از چوب جسته نشود
پس قدم او بگیرند و بقوت تمام بکشند و یک مرد دیگر را کشیده میدارد تا خون بدین گونه
کشیده شود بندگاه بجای باز شود ضماد برنهند و به بندند و بند چنان باید که بکف پای
فرود آید و بر بالای شتالنگ بند کنند و بندگاه انگشتان پای که از جای بیرون آید
بکشیدن بجای باز شود همچون بندهای انگشتان دست و هر گاه بندگاه بجای باز
بر بندد و درست کنند و اگر آنرا سختی و ناهمواری بماند آنرا به داروهای گرم گشاینده
که در علاج آماسهای سرد صلب یاد کرده شد معالجه نمایند باب نوع پنجم اندر دبلی

در دبلی

و دهن دثی اندکی بیرون آمدن بود نه تمام و دهن و دهی کوفتگی بود که با استخوان
و آنچه بکرد آن دراز و است رسد علامت دثی آن باشد که در مفاصل اندک تغیری
و نتوی از جانب پید و شعر و بعضی حرکات ممکن بود و دهن حرکات بهمه جانب ممکن
بود علاج دهی و دهن آنست که موضع را بر روغن گل بمالند و برگ مورد نرم کوفته
بر وی پاشند و باعتدال به بندند و طلا از مغاث و گل خیری یا زرده تخم مرغ سازند و اگر
قوی تر خواهند از برگ سرو و برگ و سک و گل سرخ و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و
ماش مقشر و اکلیل و صندل سرخ ضماد سازند و اگر ورم بود از ماش و مغاث و اقاقیا
و گلنار و فوفل و سفیده تخم مرغ طلا نمایند دیگر عارض میگردد مر مفصل را حالتی که دراز
تر و زیاده از طول طبیعی میگردد و سبب او رطوبت زیادتی و استرخاء عصبها در روابط
بود علامت او آنست که غور در مفصل حادث گردد که انگشت در و در آید
هرگاه آن عضو را میل دهند بقد طبیعی بی تکلف رجوع نماید و چون ترک نمایند عود
کند علاج آنست که عضو مسترخی را بموضع از بر نهند و ضماد قابض قوی که در قوت
کزی بود مثل مازو و گلنار و اقاقیا و قسط و اشنه سازند یا اقتصار بر ثقل جوز سرو
و ابهل و کندر نمایند و سایر آنچه در ضماد دقیق مذکور شده فایده دارد باب در
سموم یعنی زهرها و مشتملست بر سه فصل فصل اول در زهرها و علامات خوردن
و علاج کلی آن بود تا اگر زهری دهند اثر نکند کسانی را که اندیشه باشد واجب
آنست که از موضعی که تردد داشته باشد احتراز نمایند و از اشربه و اغذیه که بسیار
ترش و شور و شیرین و تیز بود ملاحظه نماید از بهر آنکه کسانی که خواهند که کسی زیان
کار دهند تا مزه آنرا الحسن طعامها دهند تا مزه آنرا به پوشند و آنجا که تهمت مرو باشد هیچ
نباید خورد و اگر ضرورت شود چنان جای گرسنه و تشنه حاضر نباید شد از بهر آنکه
اگر در حال گرسنگی و تشنگی زود راه یابد و در رگها بگذرد و بدل رسد و قوت

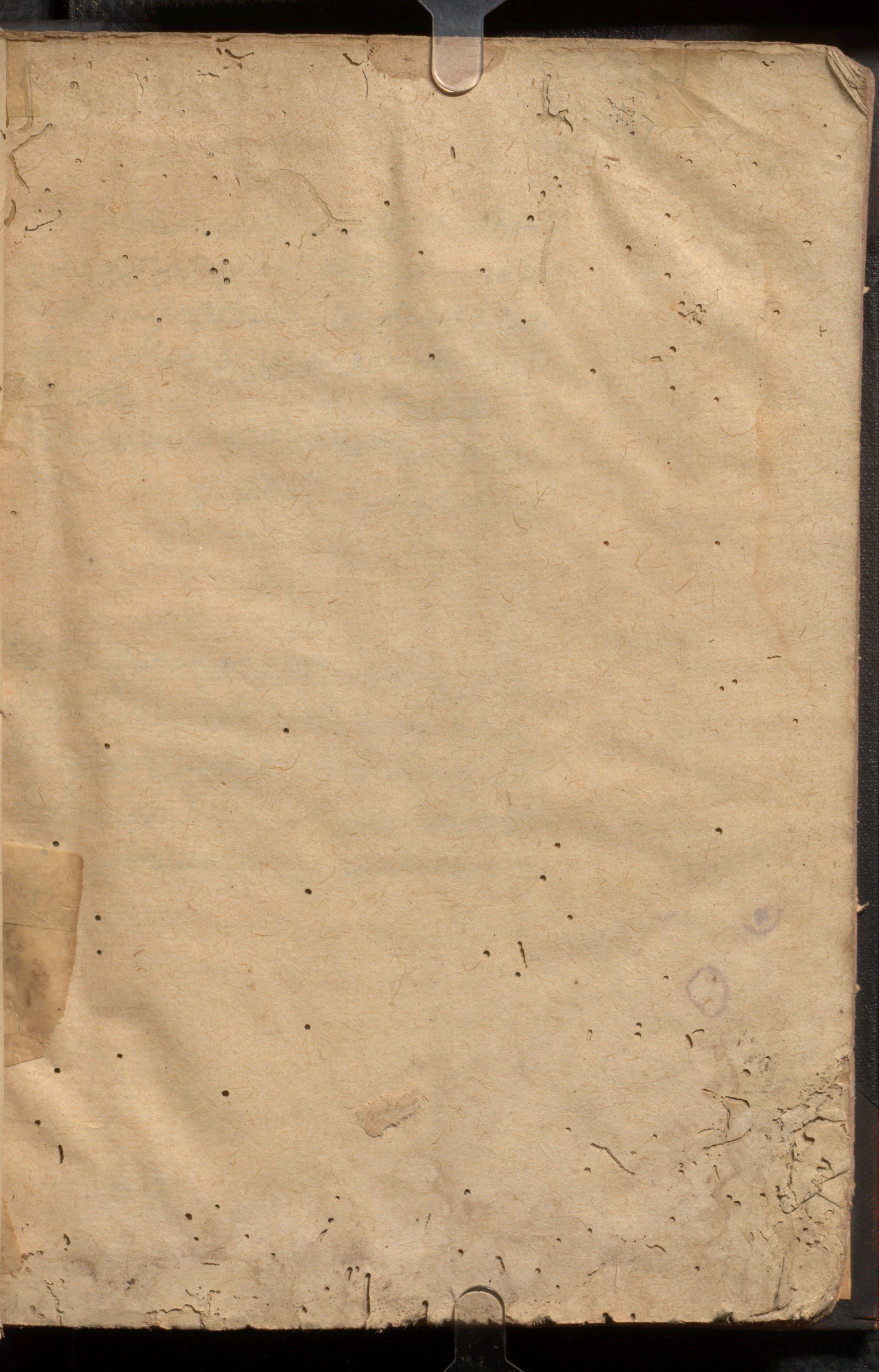
آن نخست بر طعام آید و واجبست که ادویه که در دفع مضرت سم نماید اختیار نمایند
زان گل مختوم و حب الغار از هر یک برابر نرم کوفته ۳ وزن آن عسل آمیخته بروغن گاو
چرب سرشته دوا جوز و انجیر برین موجب جوز مقشر جزو نمک کوفته و سداب از
هر یکی سدس جزو انجیر سفید آن مقدار که بدو خمیر سازند تا شربته جذاب معیلی بیند
مقاومت سموم می نماید و پیزی با نمک بعد دین لب جوی و برگ سداب باشد
و غیر شراب فایده دارد و اگر کسی زهر خورده و غشی کرده و حدقه او منقلب شده و کار
چشم او رفته امید خلاص نیست و همچنین وقت که سرخ گردد چشمهای او و زبان او سپید و لب
آید و نبض او ساقط شود و عرق سرد کند دلالت بر بدی دارد و اگر بدین احوال نرسیده
و تغیری در احوال او ظاهر شده و اضطراب بسیار دهند و روغن کنجد و
مسکه و قی فرمایند آن مقدار که ممکن بود و مکرر سازند تا معده پاک شود و اگر قی
آسان نیاید آبی که در و شبت و بوره و جوز القی و نمک جوشانیده باشند بدان قی
کنند و آنچه بدان قی میکنند باید که بسیار بود که اگر قی تمام نیاید قوت زهر را بر طرف
سازد و روغن و مسکه از شیر گفته اند بهتر است و تریاق طین مختوم
که معده را پاک میسازد اما باید که نگذارند از زهر و بعضی گفته اند که از تریاق اگر
در حال میل نمایند زهر را بر طرف نمی سازد اما باید که نگذارند که بخواب رود که اثر تریاق
باطل میگردد و سزاوار آنست که ملاحظه نمایند که کدام عوارض از سموم عارض
شده پس علاج آنچه مخصوص بدانست که کدام قسم زهر داده اند بعلاج آن اشتغال
نمایند و سموم با کثرت آنچه معلوم شده اند چهار نوع است **نوع** اول که حاد و جراحت
کننده و آکال بود مثل زرنیخ و غیره علامت او مغص و تقطیع و لذع شدید و جراحت
در بعض مواضع اندرون علاج شیر و روغن و مسکه و پالوده بروغن بادام **نوع**
دوم گرم و خشک بود مثل فرفیون و امثال آن علامت آن حمرت
روی و بوی دهان و زردی چشم و کرب و عرق علاج آب برف و یخ و گلاب سرد

نموده

زده به برف و شیره تخم اسبغول به روغن بادام یا روغن گل که بگلاب زده باشند به برف و برف را
و قرص کافور به روغن بادام یا روغن کنجد یا شیر اسبغول با دوغ گاو و آب میوهای ترش
مثل زرشک و کشته شفتالو و زردآلو و لحاظ کنند که در کدام موضع و سوزش
بیشتر است آنجا لعاب و صندل سرد سازند و اگر علامت امتلاء دم ظاهر بود
فصد نمایند و اگر طبع قبض بود نیز دهند نوع سیم که سرد و خشک و مخدر مثل افیون و بنگ
مثل این بود علامت او سبات و خدر و ثقل در بدن و پایها و دستها و زبان علاج
تریاق و هندیا مثرودیطوس و سیر و جوز و دواء حلتیت بشراب کهنه اندکی صفت
آن مر و سنداب و قسط و بوزیدان و فلفل و عاقرقرحا و دارچینی و نانخواه از هر یک برابر حلتیت ربع
مجموع بعسل سازند و اگر نباشد غاریقون و مر و گل ارمنی بعسل [illegible] نمایند و سیر و سنداب
و نمک سوده و شوربای مرغ فربه در سموم نفع کلی دارد و شوربای او و فربه [illegible] گوشت
بره بکشک گندم و جوجه پخته شوربای آن را اختیار نمایند و پایها و بدن او را بانمک
مالند و سر و سینه او را با [illegible] و روغن گرم و نمک گرم سازند و عطسه فائده دارد
نوع چهارم سموم کشنده که ضد مزاج انسان بود بجوهر خود علامت او سقوط قوت
و غشی و به لحظه و زبول و عرق سرد و توالی غش علاج مبادره بخوردن تریاق
و فاروق یا مثرودیطوس و دواء المسک و تقویت بماء اللحم و شراب و بویهای
خوش و موضع خوب که هوای او معتدل بود و لباس خوب که بوی صندل و گلاب
باشند و اگر متوالی گردد و عرق سرد کند دلیل هلاک بود دیگر آنکه هر یک از سموم
[illegible] در عضوی از اعضا شود سزاوار آنست که ملاحظه او نمایند تا آن عضو از آفت
محفوظ ماند مثلا اگر اضطراب در اسفل بطن بود [illegible] یا حقنه نرم بیارند و اگر در معده حادث
گردد بدوای این مناسب گشت و اگر یرقان ظاهر شود ادویه و اشربه که مخصوص کبد است
اختیار نمایند و اگر خفقان و غشی حادث گردد معلوم شود که ضرر او بدماغ ظاهر گشته
بدل رسیده اهتمام بتقویت دل نمایند و اگر تشنج حادث گردد ضرر او بدماغ ظاهر گشته
علاج او نمایند و اگر در موضعی از بدن [illegible] و حرارت حادث گردد بلعاب و صندل

سرد نموده بران موضع گذارند تا حذر گردد و اگر برودت ظاهر شود آن عضو را گرم
سازند **فصل** دوم در خوردن هر یک از سموم و ادویه سمیه بعضی از معدنیات
و بعضی از نباتات و بعضی حیوانیات بود و این چند نوع است نوع اول در داروی
معدنی که مردم را زیان دارد و مذکور میشود زیبق و سیماب میگویند اگر زنده بخورند
گرانی کنند جهت آنکه در حال بدن ظاهر میگردد و ثقل
تشنج و درد شدید و اختلاط عقل و ثقل قوی در ان افق جانب و بسیار گشت
که تشنج لکنة و صرع میشود بسبب الم که از وی بجوهر دماغ

بدر و گرانی زبان و ثقل معده و احتباس بول علاج تنقیه معده بقی به آب عسل و بول
و حقنه بدینها دسته درم مر با آب عسل چند کرت بدهند و بعد از ان شیر و لعاب
تخمها و شراب و مرکوفته اند که فایده دارد و تقویت دل نمایند و براده رصاص دهند
اندامها به ادویه و اغذیه مناسب مردار سنگ و براده رصاص کسی را که
مردار سنگ و براده رصاص دهند اندامهای او اماس گیرد





زراریح

نوع سیم در سموم حیوانات ذراریح گرم و تیز بود از خوردن او سوزش دهان و مثانه
و مغص و درد شدید و سوزش بول و ورم قضیب و تب و اختلاط عقل و غشی عارض
گردد علاج قی با آب گرم و روغن کنجد و طبیخ انجیر و شبت و بوره چند دفعه باسلیق
بجهت مثانه و خوردن شیر تازه و لعابها و حقنه از آب جو و حلبه و کرنب و چربی مرغ
و بط و غذا شوربای چرب و روغن آنچه گفته اند فادزهر او بعد خوردن و مالیدن
و حب صنوبر کبار و صغار و مثلث نفع دارد و انجیر و بنفشه و رسکه و غیره و زرده
تخم مرغ چکانیده ممالی فائده مند است و در احلیل روغن گل و سفیده تخم مرغ چکانند
و ضماد از آرد جو و عسل نمایند و زغنه و جربا گوشت وزغه کشنده است اگر در شراب افتد
و از هم ببرد و از خوردن او قی و درد شدید در معده واقع گردد و از جربا نیز و از

جربا و بیضه آن

بیضه او موجب قتل گردد و خرنوب سیاه و قنبر از هر یک برابر بکوبند و با روغن گاو بپزند
با خوردن اینها علاج وزغه مثل ذراریح نمایند جربا بلبنجد
و شیر تازه و مالیدن روغن و حمام روند و علاج بیضه جربا قی و مالیدن بدن به روغن و بر

بیضه جربا

سالامندر

نمک گرم گذارند و مسکه و حنظیانه خوردن فائده دارد سالامندر و بعضی گفته اند
گزنده ایست مثل چهل پا یا سه چهل پا دارد و دنب او کوتاه بود و گمان برده اند
که سوخته نشود و اگر در آتش داخل اندازند آتش را بنشانند و از خوردن او درد شدید
در معده و ورم شکم مثل استسقا و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و در بدن
بعضی مواضع سیاه و متعفن گردد علاج قی و حقنه حاد و خوردن تریاقات مثل تریاق

ضفادع

افاعی و مثرودیطوس و علک البطم در اشیاء یا معده و عسل و حب صنوبر و برگ سرو بادرنج
بویه نفع دارد ضفادع از خوردن او ورم بدن و کمودت و زردی یا رنگ و غشی و موی
ریزد و انها به یا شد طعام ساقط شود علاج قی به آب گرم و اسهال و شراب بسیار و ریاضت
و ... در حمام و در آبزن در آیند و روغن در بدن بمالند و دواء المسک و کرکم و سعد
و بسنج یک مثقال عدسی از و بعد از یک هفته گفته اند کشنده است علاج روغن و شیر تازه با

زهرهٔ گوزن

زهرهٔ بنور

حنظیا ناودار چینی و پنیرمایه و گوشت در روغن بادام در بدن مالند و تدبیر لطیف نمایند
از خوردن او قی زرد و کبود و تلخی دهان و زردی چشمها عارض گردد علاج قی
بروغن و آب گرم و این تریاق فایده دارد گل مختوم و حب الغار و تخم سداب از هر یک
مر نصف جزو تخم کوفته بعسل آمیخته شربتی مثقالی بعد قی نمایند و اعاده نمایند و

زهرهٔ افعی

علاج هیضه نمایند زهرهٔ افعی اگر خوردن او غشی متواتر شود هلاک از وی بدشواری میسر
گردد علاج بروغن گرم نموده از مسکه و روغن کنجد اختیار نمایند و بعد از آن آب
گرم خورند و قی نمایند و فادزهر و تریاق و دواء المسک و مثرودیطوس و غذاء ماء

عرق دواب

اللحم عرق دواب عارض میگردد کرب شدید و زردی روی و خناق و سیلان عرق [illegible]
علاج قی و تریاق طین مختوم و خوردن زرد آوند و نمک اندرانی از هر یک پنج درم با آب

شیر فاسد و ترش

گرم میل نمایند شیر فاسد و ترش گشته غشی و سرگشتن و پیچش شکم معده و باشد که هیضه
کند و بکشد علاج با آب عسل و شراب صرف خوردن با فلافل در معده روغن ناردین

شیر جامد

و بادام و مصطکی مالیدن و گلقند و گلاب نفع دارد شیر که در معده بسته باشد غشی و عرق
سرد و نافض عارض گردد پنیرمایه نیم مثقال با سرکه کهنه یا مقدار باقلی حلتیت با آب توت

خون جامد

و سکنجبین یا طبیخ تخم کرفس با آب عسل و قی نمایند خون جامد صرف از جهت داود در سینه
و معده و روده و مثانه و خناق و غشی و سقوط قوت و سستی اعضا و سردی اطراف
و ضعف نبض عارض گردد علاج حقنه در آرد تر طمع با آب گرم صوت دوا [illegible]
خاکستر مغز سر خرگوش یا پنیرمایه مقدار درمی با شراب حل ساخته و جود خون در مثانه

ماهی سرد

علاج حصاة ملاحظه نمایند ماهی سرد بتازی سمک الجبل گویند یعنی شب بردی

گوشت کرم پیچیده

گذشته اعراض آن ناشسته و هیضه آرد و باشد که بکشد علاج قی و سبیه و شراب با عسل
آبی و گل مختوم فایده دارد بریان و گوشت که کرم به پخته دخنک لب زنده و بخار
مختبس ماند حکم زهر دارد خوردن آن غشی و فقدان عقل و هیضه عارض گرد

ی است که معده را پاک سازند بعد از ان میکسه و شراب با آب آبی و سیب و گل
بعد از قی نفع دارد دواء المسک و آنچه در علاج یخفه مذکور شده مداومت نمایند
از خواب و حمام منع کنند **فصل** ششم در تدبیر حشرات در تدبیر دفع و دور کردن حشرات و
ش هوام و گزیدن ماران و جانوران و دیگر هوام را سزاوار آنست که در مسکن و
منزل بخور لقالق و طاوس و لطوخارپشت و گوزن و راسو نگاه دارند و در حوالی
منزل شیخ و حلتیت و قار و سنبر و جریق و بوریه و در منزل بپاشند یا مندیلی
را خاکستر چوب صنوبر یا ارسیمانی بقطران و حلتیت آلوده کذارند تا شمع ورد شتایج
از نزدیک بخور در کذارند تا هوام انجا متوجه شوند و از دود چوب انار و
کوسن و پیرزد و سرو دی و اطلاق جانوران و مقل و زفت و انکره و برک غار
حشرات بگریزند و خاصه از دود افیون و سیاه دانه و قنه و شاخ بز کوهی و گوگرد
دور کردن ماران از دود سرو و اطلاق بز و شاخ بز کوهی و گوگرد و موی آدمی
مقل و زفت ماران بگریزند و چنین مار را بکشند و اگر بر گذر او نهند از وی دور
شوند و نوشادر در آب حل کنند و در خانه بپاشند و آب دهن روزه دار که
او کرم بعوکثر دم را بکشد و اگر ترب را پوست نمایند و در خانه کذارند
دم بگریزد و آب ترب و برک او بر وی اندازند بمیرد **دور** نمودن کیک و تبارزی
گویند اگر حنظل در آب کنند و آب انرا در خانه پاشند کیکان بمیرند و گشنیج
و حلتیت همچنین بود اگر خون بز کش در زمین کنند کیکان انجا جمع شوند و اگر
بر خوبی طلا کنند کیکان بران چوب جمع شوند و آب سذاب و خشک و
بپاشند بگریزند **دور** کردن پشه سبوس چوب صنوبر

دور کردن ماران

دور کردن ...

دور کردن پشه

نه سوده بانکرتی از صنعة گویند اسود صنعة که هر بار باشد از صنعة بیا بخود و اگر بهمه در

از صنعة باشد بمیرند و گروه جنبار بسوزند از دود آن بگریزند دور کردن

مگس از طبیخ خربق و بوی زرنیخ زرد و کندر بمیرد زباب و اگر زرنیخ در شیر یا در آب در

ظرفی کنند دور کردن موش مردار سنگ و خربق و

و خبث الحدید و بزر و انیسون و زعفران اگر بکوبند و معجون سازند بخیر در خانه بپاشند

موشان از خوردن او بمیرند و از بوی زاک بگریزند و بمیرند و اگر موش را

نوبت کنند یا خصی نمایند یا دنبال ببرند رها کنند موشان بگریزند دور کردن

مور بر سوراخ مور مقناطیس نهند بگریزند و از دود کوکرد و قطران و حلتیت همچنین بود

و اگر زهره گاو در خانه او ریزند یا زفت بگریزد و اگر مور را دود کنند دیگران بگریزند

اگر مور را دود کنند دور کردن زنبور از دود کوکرد و سرد و ثوم اگر بگریزند و اگر

عصاره خطمی یا آب خیاری و زیت در خود مالند زنبور گرد آن کس نگردد دور کردن

دیوچه تازی سوسن گویند و افسنتین و شونیز دیوچه جویباری و پوست ترنج

جامه را از دیوچه نگاه دارد و بوزیدان خدا ایتیالی دیگر یاد کردن بعضی دارد تا که جانی را انداز

بکشد خربق سگ را و گرگ را بکشد در چیزی تعبیه کنند و بدهند خانق النمر پلنگ را

بکشد خانق الذیب گرگ و شغال را بکشد بادام تلخ روباه را بکشد خرزهره دبرک

او را درخت بهایم را بکشند گزیدن نهش و هوام هرگاه از حشرات بگزد دهن او را

آلشیت که بالای آن موضع را به بندند در ساعت و مص نمایند مص شدید تو بلار

دهان و دهن را بروغن گل و غیره چرب سازند و باید که دندان متاکل نباشد و درد زه دار

نبود در حینی که او را ابدان گرفته زرد آب او را ای کشد بعد از آن محجمه با آتش گذارند

بشق بغرس پس از آن مرغ را بشکافند و گرم بر آن موضع نهند و ضماد کنند که بعض

ادویه کشنده مثل زنجبیل الحمام دیودینه و کوکرد و بول و خاکستر چوب زرد

الخ

انجیر لیکه یا به پیاز موش و سیر یا بهمنی که از سکبینج و حلتیت ذکر کرده
ببل کبوتر و پودینه و کاکوتی اجزا برابر بزیت قرقت طلا نمایید و صراحت نکزارند
رد برارد و تریاق اربعه ملتمانیند و نظر کنند که اعراض کدام یک از حیوان که
زنده است تریاق و ادویه و علاج آن نمایند از هوام سمیة **افعی و حیات**
چند نوع است کزیدن بلک یاران این ماری است که بر سر او تاجی بود درازی او دو
بدست یا سه بدست باشد و سر او تیز بود و چشمهای سرخ و در لونها چی سوراخ او
کیاه بزوید و هر مرغی سوراخ او شود بمیرد گفته دیده اند که سواری
درهم الیف و دیده اند که بر لب اسب کزده هم سوار و اسپ مرده
و این مار بر سیر ترکستان بود و هر که را بگزد در اماسد و ایم آید و در حال بمیرد و هر که
نزدیک آن مرده شود هم بمیرد و هر که نزدیک علاج ندارد کزیدن مقرنه
ماریست درازی او یک کز و شاخها دارد و جای او بیشتر او قات در ریکها بود
رنگ او مثل ریک باشد علامت کزیدن او کرانی بود در تمام بدن و پشت چشم
بر اماسد و سر کشتن و چشم تاریک شود و عقل زایل کردد علاج قی بتخم ترب و شراب
و کنجد و چند بیدستر و پودینه دشتی با شراب سود دارد لیکن منفعت تخم ترب
عجیب است و اهلک و در روغن زیت ضماد کردن و پودینه کوهی و پوست بلوط
جدا جدا بهم آمیخته و با آرد جو ضماد کردن سود دارد **کزیدن** خطاف فواق پدید
آید و رنگ روی بکردد و [illegible] شود و اندامها سرد شود و سبات پدید آید
و چشمها برهم نهاده خفقان و دردی عظیم بود کزیدن زراقه از لب او خون از مسام
و بینا فند روان کردد و رنگ او مثل زنگ بود و بر بدن او نقطه سفید و سیاه باشد
از موضع کزیدن او ورم سیاه و زرد آب روان کردد و اسهال و ضیق النفس
و حبس البول و انقطاع صوت و سقوط اسنان شود کزیدن طفاره [illegible]
[illegible] زید و ورم جمیع بدن عارض کردد ماریا کوتاه باریک بود هر کس

... بلی گفته اکثر که در نواحی
دهستان بسیار باشند و نوعی دیگر هم از بعض این مار ها کوتاه بلکی چهند هم بنوعی
پیچش و لیس چهند کون او مایل بسرخی بود بیماری علاج او علاج افعی نمایند از
گزیدن گزارد درد شدید و اضطراب و حس باطل شود و حرکات ساقط گردد
و رساسه ماری بود که در ریگ منزل دارد او از او مثل آواز
ماهی در آب بود علاج از تریاق اربعه و تریاق اقاعی و غیره دهند گزیدن افعی
بانواع بود بعضی گردن دراز و باریک و سر و میان او سطبر اغبر نقطه سیاه دارد
زهر بر و زیاده از ماده او بفصول سنته و عمر او قوی باشد زهر جوان در
بیتر ماه بسیار بود بلوطیه افعی هر که را بگزد پوست باز گذارد و بوی ناخوش دارد
عطشه درازی او یکشبر بود و بر بدن او آثار سیاهی بسیار بوده سر او صغیر گردن
او غلیظ و دنب او باریک و از گزیدن او حرقت بول و اندره و تشنگی شدید
که بخوردن آب زایل نشود و بول و عرق نیاید و شکم او ورم کند افعی د
حیات انواع بسیار دارند که در حیز حساب نمی آید سزاوار آنست که از د
بگریزند و در نواحی او در نیایند و علامت گزیدن افعی آن است که از موضع
لسع زود خون او بیرون آید بعد از آن زود آب غسالی و جذر گردد و عقل
او زایل شود و ورم گرم و بثور و آبله مثل آنچه سوخته باشد کبود رنگ و زرد
آید از لعبناک و التهاب در احشا و تپ و عرق سرد و فساد رنگ مایل
بکبودی و نفس متواتر و قی صفراوی و تلخ و در ۳ روز هلاک میکند
و گاهی ناهضم میکند و بدترین افعی زاد بود ماده او مسلم بود علاج آنست
که بالای موضع گزیدن را محکم به بندند و اگر از جنس علامات بلوطیه د
مشطه بود قطع عضو ملذوع و قطع ما والی لذع نمایند و گوشت آنرا انجام
بگیرند تا باستخوان رسد پس از آن داغ نمایند با آتش یا کبریت و

بزرقت و نمک و پیاز کوفته با نمک یا سرکه نمایند و اگر قطع ملدوغ و قطع حوالی

او نمایند یا بکافند موضع را و در محاجم برو گذارند و بمکشند بقوت چند مرتبه متواتر

تا تمامی زهر او کشیده شود و بر وادویه که آن زهر را بکشد و بسوزد مثل زرنب

و فرفیون و جاوشیر و قته و پیاز و سایر آنچه در نهش هوام مذکور شده بود

و از ان تریاق کبیر و مثرودیطوس و قرص کرسنه و تریاق افعی دهند صفت قرص

کرسنه سداب آرد کرسنه زراوند مدحرج تخم چند بیدون از هر یک برابر بسرکه

بسازند شربتی بشراب میل نمایند یا دو مثقال حلتیت بیک اوقیه شراب

و سلیخه سیر بسیار و شراب و کندر و پیاز با شراب و جوز و طعام چرب و سرطانات

نهری مشوی و بعضی گفته قضیب شتر بریان کرده اگر در حال بخورند مقدار دو مثقال

نفع دارد و حب الترنج و شرابی که درو افعی مرده باشد تریاق زهر حیوانات و جوز

و بندق و اصل الجدان و انجیر فائده دارد و روغن بسیار خصوصا اگر کهنه بود

و حمام که عرق بسیار آید و پنیرمایه خرگوش بعد از آن شراب ممزوج و جمیع پنیرمایه

نفع دارد و برگ زراوند و زراوند مدحرج و غاریقون یکدرم بشراب فائده

دارد و اگر بعد از گزیدن غشی و سقوط قوت عارض گردد تریاکات و ادویه

حاره اختیار نمایند و بر موضع گذارند و فصد نافع است بعد از انتشار سم در بدن

و پیش از انتشار زهر کل دارد و مرغ را شق نموده و وضع بر موضع نهش گذارند نفع تمام

... ابهل و حب الغار و بابونه و آرد کرسنه مجموع با مغز بشراب و قی بتخم ترب

دارد بعد از ان که ضماد بقطران و نمک نموده باشند و علاج ماری که در آب ... زند

آب کند لب جوز سرد و دو درم بعل آب یا شراب دو درم زراوند بشراب و انزک

سرکه آمیخته و ضماد بوره و زیت و علاج معطشه بعد از علاج سنترک خوردن روغن بسیار

... و حقنه و خوردن مدرات مثل طبیخ کرفس و سنبل هندی و دار چینی و اسارون

... افیون و ضماد از خارج بوره و نمک و زیت و علاج حیات بازقه مثل اندر ...

ارقی نمایند و شراب لیمو بسیار و ماهی شور و کباب ماهی و ضماد ببقلة الحمقا و آرد
و برگ زرشک یا برگ [illegible] ذوفا و سلق نرد و علاج بلوطیه [illegible] طویل و شراب
و ضماد [illegible] بلوطیه علاج جادرسیه که رنگ او مثل جادرس زرد بود مثل علاج
افعی نمایند حیه رفتاری مختلف برنگها و باریک در دو روزه بکشد جگر
بخورد و زود دیابرد و علاج او مثل علاج افعی نمایند و صنف دیگر از مار تنین
دریای بود خورد او پنج ذرع و کلان او بیست ذرع یا بیشتر گفته اند دهن او را
نیشها بزرگ و دهان گشاده و ابروها دراز که چشم او را پوشیده و بر
گردن او فلوس بود و رنگ [illegible] درشت و از اعراض جراحت [illegible]
گزیدن او درد اندک ظاهر شود بعد از آن التهاب و سوزش پیدا گردد علاج
زنجبیل و تریاق و سرکه نیم گرم [illegible] بکار برند و روغن قسط و روغن عاقرقرحا و طبیخ
سنداب و برگ غار [illegible] و مرو فلفل و سنداب برابر شربتی دو درم با
شراب بیاشامند گزیدن عقرب عارض شود از گزیدن او درم موضع و سرخی و
صلابت و احساس ملذوع گاهی حرارت و گاهی سردی و اندوه دوق سرد علاج
آنست که بالای موضع را محکم به بندند و حجامت برگذارند و زهر او را بکشند و ضماد
از گوگرد و تخم کتان و نمک و علک البطم یا پنجنکشت کوفته و سر بر روغن زیت گذارند
و بروغن فرفیون [illegible]
شراب دهند یا حلتیت [illegible] شراب و تریاق اربعه و سنجر [illegible]
آن ترب جوز یا اندک شراب و عرق فائده دارد و بجام [illegible] سازند که آن موضع عرق
کند و بعد از و بخورند و بعضی گفته اند ترب و بادروج اگر بیاشامند گزیدن عقرب
زهر او را آنست که اجتناب نمایند البته در موضعی که عقرب بسیار بود از [illegible]
بره مثل تخم کرفس و نوعی دیگر از کژدم جراره گویند جز و بود و زهر او گرم بعد از
روز یا سه روز جراحت کرد و اعراض بد ظاهر گردد و گاهی بهلاک کند درم زیاده

شدید و غشی و خفقان و سرسام و حبس ... و بول ... علاج مجمع کرده ارز
و لسبوز زنند و داغ نمایند بعد از آن فصد و رب سیب و آبی و کاهو و آب طلخشقون و
تلخان سیب تابان سرد و آب کاسنی و خیار و کدو و آب جو کرده و قرص کافور دهند
اگر درد قوی بعد آب فواکه سرد نموده و شربت سیب و دوغ ترش و این تریاق
سازند صفت آن طلخشقون و برگ سیب ترش و گشنیز خشک اجزا برابر ...
کوفته سه کف در دهان اندازند و آب ... با روغن گل سرد کرده تا ... بنشاند
و اگر شکم باد کند حقنه نمایند و اگر زبان بیاماسد رگ زیر زبان ببریده و با آب گشته و
سکنجبین ... سازند و حوالی آن را گل ارمنی و سرکه طلا نمایند و اگر جراحت شود
علاج قرحه باید کرد گزیدن زنبور از زخم او اماس سرخ و دردی صعب تولد کند و
نوعی از زنبور است سر او بزرگ و سیاه در تن او ... گزیدن او الم شدید
ظاهر شود و باشد که بکشد و انواع دیگر کوچک تر باشد از زخم ایشان رنجی صعب رسد
و تب با سرآید علاج در حال سه کف گشنیز بخورند درد بنشاند و شافی از تبخیر دارند
و آب خیاری و آب خطمی و بقلة یمانیه و عنب الثعلب و کاکنج طلا نمایند و خرقه بسرکه
آلوده به برف و غیره سرد ساخته دبالای آن گذارند و طلا از گل جز بسرکه یا کافور
بسرکه و طحلب بسرکه و آرد جو بسرکه یا کنجد کوفته بسرکه و آب گشنیز تر با سرکه و اندک کافور
فایده دارد و رب سیب و شربت سکنجبین و آب انار ترش و آب خیار و آب کاسنی
سازند و گشنیز و قند با آب سرد و فصد اگر زنبور کلان ... دارد دیگر زنبور عسل
... بعد نیش او چون بکند آنجا باقی ماند علاج او مثل علاج سایر زنبور سازند و مگس
اگر در ابتدا ان موضع مالند درد بنشاند و همچنین علاج مورچه و آنچه مذکور شده نمایند
گزیدن رتیلا و عنکبوت انواع بسیار است و بدترین اقسام او مصری که ... به ذباب
... در نواحی شهر می برد و از گزیدن جمیع آنها ورم و اندک حرارت و کمودت و خفقت
در اکثر اوقات ظاهر گردد و از گزیدن هر یک ازین انواع اعراض خاص معلوم گردد
ز حمراء او اندک و حکه عارض و از گزیدن سیاه درد شدید و سردی بدن و رعشه و
ز سفید او اختلاف بطن و درد اندک و حکه و از کوکبیه که بر پشت او خطوط براق

بود عارض میشود غشی و سستی بدن و از گزیدن آن زرد که موی نا کست عارض میگردد درد
شدید و رعشه و عرق و انتفاخ بطن و گاهی هلاک میکنند علاج یا همه آنست که اول موضع
لسع او بدندان یا محجمه زهر آنرا بکشند و بعد از ان در آب گرم گذارند و نمک آب
طلا نهند و در حمام در آیند در تسکین درد فایده عظیم دارد و سزاوار آنست که هر
لحظه در آب گرم طلا کنند یا زند یا خاکستر چوب انجیر و نوره و آب گرم طلا سازند و گ
و نمک ضماد نمایند و تریاق اربعه و سنجرینا و سفوف از سیاه دانه و تخم کرفس یا حلتیت
با آب حل کرده و تریاق رتیلا و تنش و اجنا مس ماران را سود دارد و این نیز راوند
مدحرج یا درار و بیخ سوسن کبود و ناردین و جاوشیر جا د در قود خرتو سیاه و کمون دو دانه
انار و الفخه جز کوش ورزار چینی و سرطان نهری و میعه و عصاره خشخاش و حب
بلسان از هر یک برابر بگیرند همه را بکوبند و به آب گیز قرصها سازند هر یک درم
و یکی شربت داری بود قسم دیگر عنکبوت نیست از گزیدن او سردی اطراف و قشعریره
بدن و انتشار و قضیب و تمدد و امتلاء شکم از باد علاج سنداب و سعد و سیاه
دانه و شراب و حمام عرق و تریاق و قسم دیگر از عنکبوت سیاه بود و پایها کوتاه
از گزیدن او تب مطبقه و حکه و موضع او سیاه گردد او گرم بود بخلاف سایر عنکبوت
علاج فصد کنند و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و گوشت فاسد آنرا بگیرند و موا لجه
مدرج ردیه نمایند و قسم دیگر از عنکبوت معروف بشهد یعنی یوز زنبور آب میچسبند
و او را صید میکنند همچنان که یوز و این عنکبوت را پایها اخضر و سفید و نقطه او مایل
بسواد از گزیدن او جا ... ج طلا بحصص در روغن گل و سرکه که درد
بیخ کرفس و شاییده مانند عنکبوت صهنره که دست و پایهای دراز دارد از گزیدن
او درد معده و قی و دشواری بول و براز بود کشنده بود علاج او مثل علاج رتیلا نمایند
گزیدن کرباسه و سام ابرص در موضع گزیدن او دندانهای ... از این جهت درد
او دائمی بود و بیرون آوردن او چنان بود که بروغن و خاکستر بمالند یا ابریشم برو مالند

باد

۲۲۲

یا قرین برو کشند پس از آن خاکستر بروغن خمیر نموده بر دکوارند و اگر درد دائمی بود بر بادام
بکشند کشیدن نیک و آب گرم که در وی سبوس جوشانیده باشند برو ریزند و نباید
رتیلا در هند جانوری دیگر هست که بکرباسه ماند چهار پای دارد و دنبال کوتاه هست
این جانور را سلامندر چنین میگویند که این جانور را در میان آتش اندازند سوخته
نشود و آتش را بکشد و مضرت زهر او آنست که درد سخت کند و حرارتی
عظیم همچون آتش در درون پدید آید و اماس گرم تولد کند و زبان بسته شود و دل
سنگین گردد و لرزه بر اندامها افتد و خدر شود و باشد که جایگاه گزیدن او سیاه گردد
و باشد که عفن گردد و بعینه علاج او همچون علاج زراریح است خاصه اود
خایه سنگ پشت صحرائی و دریائی سود دارد و طبیخ صنوبر خوردن و ضماد
کردن فایده دارد دیگر سام ابرص از گزیدن او بسبب ضعف بیخ دندان او
دندانها بمانند و از اعراض ظاهر گردد مثل قلق و تب و الم مفرط و سیلان
رطوبت متعفن فاسد علاج او آنست که دندانها او را بیرون آورند بدین
طریقه که قدری قرنین بر کاردی بنهند و بر موضع گزندگی انه راست جیب
و پس و پیش بگشند تا دندانها بیرون آید یا صوف را ریزه ساخته
با سنبول آمیخته آبی که در وی صمغ عربی حل کرده باشد بر آن موضع ضماد
نهند و زمانی بگذارند بعد از آن برفق بردارند دندان بیرون آمده
و علامت بیرون آمدن رفتن تب و کبودی موضع و انقطاع سیلان
صدید بعد از آن علاج گزیدن جانوران و تریاق اربعه فایده دارد
گزیدن مردم بدانید و آنست که بدترین گزیدن آنست که گرسنه باشد
و از گزیدن مردم روزه دار حالها بد تولد کند علاج آنست که آن موضع
را بزیت که در وی موم گداخته باشند ضماد نمایند یا بخاکستر چوب رز و برگ
یا بریحان که بیخ سوسن کبود در است و سرکه و روغن گل یا برهم اسو که

از قیمه بزیت و موم و چربی معاجنه باشند یا آرد باقلی و آب و سرکه در روغن گل یا پیاز و نمک
مثل و اگر ورمی ظاهر گردد طلا بر جای زنبک فایده دارد و تخم شبت بسوزانند و نرم کوفته با
خاکستر کرنب و سرکه و اندک روغن زیت یا روغن بنفشه طلا کنند گزیدن سگ خانگی که دیوانه
نباشند هرچه اندر گزیدن مردم یاد کرده آمده است سود دارد و پیاز و نمک و عسل و جوز
و سرکه طلا فایده دارد یا نمک و پیاز و سداب و باقلی و بادام تلخ و عسل بر موضع گزیدن
گذارند و صوفی را بر پیه کرده قدری ابرکه یا آنکه سرکه بران موضع باشند و اگر اندکی روغن
گل با سرکه آمیخته باشند ادلی بعد قدری نطرون با سرکه آمیخته گذارند و به بندند و هر سه
روز تازه میکنند خاصه اگر ترسند که سگ دیوانه باشد اندیشه خواهد زین کفایت بعد
گزیدن پلنگ و شیر و یوز جراحت چنگال و دندان اینها از زهرناکی خالی نیست پس صواب
آنست که نخست جراحت را حجامت گذارند و ماده زهرناکی از زیر بیرون آورند پس جراحت
را ضماد از زراوند و ایرسا و حلبت و نفسه و موم و روغن زیت سازند باقی علاج قروح
نمایند گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی که معروف بکوسج است خالی از سمیت نباشد
سزاوار آنست که زهر اینها بکشند و خالیات و نمک به پنبه یا نطرون و عسل آمیخته
بر موضع جراحت گذارند و چربی بز و مرغ و بط مطلق تخم و مسکه و روغن گل فایده
دارد گزیدن راسو از گزیدن این عرس که راسو میگویند درد گزیدن او زود در
پیر آگنده شعر و پیاز و سیر ضماد کردن و انجیر خام با زهره گرسنه سود دارد گوشت او
بر گزیدگی او گذارند در حال درد بنشاند فایده عظیم دهد گزیدن گربه بسیار است که
از گزیدن گربه فرزندان عجب تولد کند و آن موضع سبز گردد شعر علاج خام باید
کرد و زهرناکی او باز کشید و ضماد پیاز و پود و دبه خوردن سود دارد و ضمادی که
که از سیاه دانه یا از کنجد یا آب کنند فایده دارد گزیدن زور ل و تفیین علاج قروح
رد به نمایند و در ما ذکر کرده اند که حیوانات و گزنده بسیار که در آن بیرو بحر میباشند
اگر گزیدن ایشان اعراض بد ظاهر شود علاج همه آنست که جذب زهر انها نمایند

در ترياق

و تریاقات که تدارک اعراض بد ظاهر شود علاج آنست ... انواع اخراجات
وقت خلاص شدن علیل از زهر آن گزنده تا زهر و مافرین و ... تسکین زهر دهد
مداومت نمایند و در غذا و اشربه ملاحظه نمایند گزیدن کلب دیوانه حالها که پدید
آید آنست که مزاج او یکبارگی بد و سودای بد زهرناک غالب شود و سبب غلبه این
سودا دو چیز باشد یکی آنکه در تابستان بجهت حرارت گرم اخلاط او را بسوزد و
سودای کند و در خریف دیوانه میشود یا در زمستان به سبب صعوبت سرما خون او
فسرده و سودای شود در فصل بهار دیوانه شود دوم آنچه از دهن خوردنی
باشد خون جانوران که قصابان ریخته باشند یا جیفه و مردار و آبهای عفن و
گوشت مردار بسیار خورده و نشانه وی آنست که همه احوال او بگردد چیزی
کم خورد و تشنه شود و آب نخورد و از آب بترسد و هرگاه آب بیند بلرزد و لرزه در پوست
وی او پدید آید و چشم سرخ گردد و زبان از دهان آویخته و لعاب کفناک میریزد
و از بینی او تری آید و گوش او آویخته و سر در پیش افکنده و چپ و راست انداخته بیند و
دنبال در میان پای در آورده و پشت برآورده و رفتن او مثل مستان بود و هر چند
گامی که برود سر در آید و بر دیوار خود در افتد و غیر آن حمله آورد مثل حمله سگان
و آواز او مثل آواز کسی که گلو گرفته بود و سگان از وی میگریزند و گاهی غیر او از حیوانات
مثل گرگ و کفتار و شغال و روباه از سگ بتر شوند و دیوانه گردند و در حکایت آورده
اند مردی روباهی داشت آن روباه دیوانه شد و مرد را بگزید مرد نیز دیوانه
شد دیگر یاد کردن حالها که از گزیدن سگ دیوانه پدید آید نخست که بگزد چند روز
بگذرد و اندیشهای بد و اندوه و خشمناکی و اختلاط عقل و خشکی دهان و تشنگی پدید
آید و خوابهای آشفته بیند و از روشنای بگریزد و تنهائی را دوست دارد و
ابتدا پیها سرخ شود خاصه روی که در ریش گردد و آخر گریستن آغاز کند و هر جا که آب
بیند خیال سگ در دو توهم کند و از آن بترسد و بگریزد و عرق سرد و غشی افتد و

هلاک و باشد که پیش از آن که این احوال پدید آید هلاک شود و باشد که آب
خواهد چون آب بینند فریاد کنند و آب در دهان نگیرند و گاهی بانگ سگ کنند و باشد
که آواز منقطع شود و از بول او حیوانی یا سگ کوچک بیرون آید و بول او در قنینه
و گاهی سیاه بود و در بعضی محل حبس کند و نتواند بول کردن و طبع خشک و بر گزیدن
مردم حریص کند و هر کس را که بگزد او نیز دیوانه شود و طعام و شراب که از وی بماند مردم
بخورد دیوانه شود و هرگاه روی خود در آینه بیند نشناسد و در آینه صورت سگ بیند
و دیگر از جراحت او خون بسیار رود و کار او سلیم باشد و هر که را دارو دهند بول او
خون گردد و بعضی بعد از یک هفته از آب بترسد و این درست نیست و دیگر فرق میان
گزیدگی سگ دیوانه و غیر دیوانه چیزی خوردنی مثل نان و غیره بر جراحت او نهند
یک شب بعد از آن پیش مرغ اندازند اگر مرغ از آن باز گردد و نخورد یا اگر بخورد بمیرد
بباید دانست سگ دیوانه بوده علاج سگ دیوانه چون معلوم شد که سگ دیوانه
گزیده جراحت را نباید گذاشت که درست شود بزرگتر باید کرد و دست و پنجه باید نهاد و
بمیزیدن چنانچه معلوم است و مدت چهل روز جراحت گشاده باید داشت تا زهر تمام
ببالا آید و اگر در او گوشت غلیظ افتاده و درست گشته دیگر باره باید شکافت و دارو
ریش کننده باید گذاشت صفت مرهم ریش کننده بگیرند زفت و نمک و نوشادر از یک جزو
و جاوشیر سه جزو جاوشیر در سرکه حل سازند و زفت و نمک و نوشادر سه جزو باز بیامیزد
و دیگر بار بزند و سیر را کوفته با سرکه یا پیاز حقنه و سکنجبین با سنداب کفته بر دهن زخم زند گاه و
و غیره یا سیر و پیاز و نمک کوفته با خاکستر چوب رز ضماد سازند و قیمتی که از جراحت خون
بسیار رفته باشد و الا در کلان ساختن سر جراحت فائده نیست
نشود باید که چند گاه جراحت باشد تا مدت چهل روز و بعضی زیاد
مسهل سودا مثل مطبوخ افتیمون و هلیله و تریاق بزرگ و تریاق
سرطان نهری بریان کرده پنج جزو و جنطیانا و کندر از هر یک سه جزو

و بعضی پس از یک ماه یا چهل روز دیوانه گشته اند و بعضی
از بعد هفت سال از آب ترسیده

با روغن گاو یکمثقال در روز اول و در روز دوم زیاده تا چهار مثقال رسانند و گفته
اند که هیچ دارو چون حنظل نافع نیست و گفته اند که آن سگ بریان کرده سود دارد
اگر ماهی دانه و جند بیدستر با هم شیاف کنند فایده دارد صفت معجون زراریح
زراریح که نافع است بگیرند زراریح دست و پای و سر او پاک کرده یک جزو و
عدس مقشر یکجزو زعفران و سنبل و قرنفل و فلفل و دار چینی از هر یک سدس جزو
همه را نرم کوفته به آب قرصها سازند هر یک دو دانگ شربتی هر بامداد یک
قرص دهند و در گرمابه برند و در آبزن نشانند تا هم در آبزن بول کنند و نخود
آب از گوشت مرغ فربه و شراب شیرین گفته اند و از پس این دارو با
پیچش در مثانه پاید طبیخ عدس با روغن بادام و مسکه در روغن گاو و صفت
داروی دیگر بگیرند سرطان نهری حبطیا تا از هر یک پنج درم کنند و پودینه از هر یک
سه درم گل مختوم ده درم بکوبند و سفوف کنند شربتی دو درم و گفته اند که اگر
مشربه سازند از پوست کفتار و آب در وی خورند یا قدحی که پوست کفتار
گرفته باشند یا کوزه و اگر قدح از چوب بود بهتر باشد و اگر مشربه از پوست سگ
دیوانه سازند و آنرا به پوست کفتار بپوشند بهتر بود و صواب آنست که نایژه سازد
و یک سر نایژه در حلق او بود و دیگر سر نایژه در مشربه باشد تا از آنجا آب به حلق
او برود و آب را نه بیند گزیدن نملة السنبر نایژه این جانوری بود مثل مورچه
بزرگتر از گزیدن او خون از جمیع مجاری و آن که بود حتی که از چشم و بینی و دندانها
علاج آنست که آن موضع را که گزیده است بگاو زهره و آب کاهو و صندل سرخ
وضرفه و طحلب طلا نمایند و حلتیت و شیر گاو و با شیر بز و طین مختوم و آبتول
با آب خیار و آب و سایر آنچه زهر را تسکین دهد از تریاقات و غیره گزیدن
ضفدع بحری دریای سرخ رنگ بود جانوری پلید است و زهر او سست بهر جانوری
که ببیند قصد کند و بر وی جهد از دور و اگر نتواند گزید بسوی او دم دمیدن او
زیان دارد مضرت او آنست که اماس کند عظیم و زرد گردد علاج او تریاق بزرگ

و آنچه در علاج رشتا یاد کرده شود و از گزیدن ضفدع بری و نهری یا در مرغزار
شود علاج او مثل علاج سموم بارد نمایند گزیدن ذوات الاربعة والاربعین
حیوانیست معروف بگوش خیزه گویند و آنچه بزرگ یک وجب بود و بیشتری
یک انگشت بود و چهل پایی دارد از هر سوی بیست و دو و هم از پیش تواند
رفت و هم از پس گزیدن او دردی شدید و حالتی شبیه بوسواس و ترس و ضیق
نفس و میل اشیاء شیرین بود علاج آنست که او را کوفته بر آن موضع گذارند
و زراوند طویل و حلتیت و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزا برابر بشراب یا
بماء العسل اختیار نمایند و تریاق اربعه و سجزنیا و دواء المسک فایده دارد
نمک و سیر که برا و کتابه بود طلا سازند والله اعلم بالصواب تم تم تم تمام
شد دستور العلاج

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي انزل لکل داء دواء والصلوة علي رسوله محمد المصطفي وعلي آله
واصحابه الموافقین اما بعد این رساله ایست در بیان جرب که در عرف گر گویند
و در بیان حکه که خارش نامند این انتخاب کرده شد از ترکیب معتبره و در کتاب
و معالجات بهر یک بدانکه جرب بثور السیت صغار یعنی دانها خورد در ظاهر بدن پیدا
میشود در ابتدا اسفید رنگست و اکثر در دست میشود خصوصا در میان انگشتان دست
ضعیف است زیرا که دست عضویست کثیر الحرکة و کثرة حرکة موجب جذب ماده است
و چون میان انگشتان ضعیف است دست قبول ماده بیشتر میکند و یا بواسطه آنکه گر
فضله ایست که از جگر دفع میشود بنابر مناسبت تام که میان جگر و دست است بیشتر بر
دست و میان انگشتان او ظاهر میشود و لهذا اگر ابتدا پیش از تنقیه رادع بما الغذ دارد

قوی

قوتي نبايد رات نمايند بخارات آن

بول

ورم بدن كه حدوث اين مجربست كما قاله صاحب التجارب

كثرت مواد و سبب حدوث اين مرض فساد خون است و ...

طبيعي بادي مثل صفراء حاره و سوداء محترقه و بلغم مالح و سبب فساد خون و اكل اطعمه

غليظ مالحه است مثل گوشت گاو نمك سوده و گوشت ماهي نمك سوده و كامها و التزام

دارو هاي گرم است مثل فلفل و زنجبيل و اكل اشياء حريفه است مثل پياز و سير و

مداومت حلويات و اين فاسد شود و صالح نباشد مر تغذيه اعضا را طبيعت باذن خالق

جل و علي او را بر سبيل دفع فضول در عروق دقاق بجانب جلد كه اخس اعضا است

تا اعضاء شريفه از لكايه مزاد مصون و محفوظ باشند و جلد بسبب آنكه ضعيف است خلقة

قبول ميكند او را و بسبب كثرة و غلظة يا بسبب انسداد مسامات يا بسبب ضعف قوه دافعه

از دفع و در تحت جلد محتبس ميگردد و تغير فساد او آنجا زياده ميشود لاجل الاحتباس و از آن

اشتعال گر ظاهر مي گردد و جرب دو نوع است جرب رطب كه از آن رطوبات سيلان

ميكند و او را اگر خشك گويند و جرب رطب نسبت بجرب خشك سريع البرء است

يعني زود نيك ميشود بسبب رقه ماده او و سهولت قبول مر تحليل را زيرا كه

سبب او امتزاج بلغم است يا بحسب خون و لهذا سفيد رنگست و همين بخلاف

جرب يابس كه طويل المكث است و بطي البرء يعني بزودي نيك نميشود بسبب غلظه ماده

و عصيان آن از نضج و تحليل زيرا كه سبب او امتزاج صفراء حاره محترقه و

سوداي غير طبيعي است با خون و لهذا صفراوي سرخ رنگست و سبز نيز و سوداوي

رنگست و سبب او سياه ... در صفراوي بيشتر است بسبب

حدت صفرا و در سوداوي كمتر و بسيار باشد كه جرب ريشها بد شود

و گاه باشد كه بسبب ضعف ... منتقل شود علاجش فصد ... ابتدا از رگ ...

اندام كنند اگر علامات كثرت خون ظاهر باشد مثل حمرة لون و امتلاء عروق

مانعی — الا باسد یا بدل از سبب رنج و تعب مرض ضعیف و

لاغر — رنج غالب شده باشد و ... بود هر یک ازین دو امور

فصد جایز نباشد لما بیّن فی المطولات صاحب خلاصة التجارب گوید که اگر از

رگی که از میان انگشت سبز و شهادت است که اسیلم گویند بصغیر از هر دو دست

بیکبار فصد کنند و هم عظیم نافع بود و بسیار کس بهمین صحت یافته اند و حجامت

مفید است کما قال الشیخ فی القانون اعلم ان حجامت ینفع من الجرب الفاحش الوبی

و بعد از ان اخراج ماده است بمسهلات مناسب بود از نضج او بمنضجات

ملایم از مطبوخات و غیرها و صفة مطبوخ مجرب بجهة جرب بگیرند پوست هلیله

زرد هفت درم سنای مکی و شاهتره و افتیمون از هر یک پنج درم مامیران چینی

دو درم تخم کاسنی و گل سرخ و بسفایج فستقی و افسنتین از هر یک سه درم [illegible]

غیر کوفته الا افتیمون به دو نیم من رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید بعده افتیمون

را در لته کتانی بسته اضافه کرده دو سه جوش دیگر داده صاف سازند و

درم ترنجبین پاکیزه در وی حل نموده باز صاف کرده میل فرمایند صفت مطبوخ

دیگر بگیرند پوست هلیله زرد ده درم سنای مکی شاهتره از هر یک هفت درم مامیران

چینی دو درم افسنتین رومی سه درم ترنجبین پاکیزه از هر یک مناسب دا

بیست درم چنانچه رسم است این مطبوخ اصناف مواد جرب را اخراج

میکنند کما قال مولانا نفیس فی شرح الاسباب و العلامات و اخراج ماده

نضج ماده کنند بمثل عناب و سپستان از هر یک ده عدد و گل بنفشه و تخم کا

کوب از هر یک دو مثقال با قند یا ترنجبین پاکیزه از هر کدام که مناسب دانند

چنانچه رسم است تا هفت روز غذا درین اثنا نخود آب سازند از گوشت

جوجه فروی یا ماش مقشر اندازند فستق تشیره مغز بادام وحب نافع

پوست هلیله زرد از هر کدام یکدرم نموده مشوی گل سرخ از هر کدام

درم کوفته و بیخته جهت امراض تناول اطریفلات مناسب است صفت
اطریفل نافع مرجرب را پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه از
هر یک پنج درم کوفته و بیخته بقدر روغن بادام شیرین تازه چرب کرده باد وزن
مجموع کشمش خوب نرم کرده سرشته نگاهدارند و مقدار چهار درم تناول میکرده
باشند کذا فی اصول التراکیب للشیخ الامام نجیب الملة والدین السمرقندی صفت
اطریفل مسمی باطریفل افتیمون نسخت پوست هلیله کابلی پوست هلیله و بلیله آمله
مقشر از یک دو درم سنامکی و تربد سفید مجوف و افتیمون از هر یک پنج درم شیطرج
هندی از هر یک دو درم کوفته و بیخته با عسل چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بدستور مذکور تناول میکرده باشند اگر هر روز صبر را در آب کاسنی یا در آب
بادیان هر کدام حال دو وقت تقاضا کند تر کرده میل کنند تا سه روز و بعد از آن
روز در میان خورند تا دو مثقال صبر خورده شود از گر خلاص شوند هر چند زردی
و مزمن بوده باشد کذا فی المغنی و در ایام خوردنی صبر هر روز پنج درم روغن
بادام شیرین تازه خورند و شرک سفندی که علف او شاهتره سازند نافع است گا
قال الرازی و مما ینفع الجرب ان یطعم الشات (گوسفند ماده) الشاهترج و یسقی من لبنها و غذای گو
مزعفر سازند با آب انار قالیق اسفاناج اندازند گوشت ماهی تازه نیز مناسب است د
اسفاناج و خرفه را طبیخ پزانده بروغن کنجد مقشر یا روغن بادام شیرین و تازه میل
کنند سفید باشد از گوشت ماهی قاق دار از کامها و حلواها و از چیزهای شور و
تیز ملاحظه کنند و از حرکات قویه که موجب رنج و تعب گردد احتراز نمایند و از
شربتها شربت صندل و بنفشه و شربت انارین و آب انارین و شربت ریوانج
و آب ریواج و آب کاسنی و بقدر قند سفید هر کدام حالی دو وقت تقاضا کند
نافع است شربت تمر هندی و آب آلو بخارا که طبیعت قبض باشد مفید است و آب

بندد و انه نیز مفید بود و بعد از خوردن ماء الشعیر قدری قند همراه سبب جلاء لزج

ماده مناسب است و بعد از تنقیه بدن مبادرت طلاها ی مناسب باید نمود مثل

مردار سنگ و برگ حناد شیح واقلیا فضه و آرد عدس و قشر و سیماب کشته و سبر که

در روغن کل و از طلاهاء حاره احتراز نمایند کذا فی شرح الاسباب و العلامات

صفت طلاء دیگر بجهت جرب قدری آرد نخود را با آب چغندر سرشته در حمام

بالقد صفت طلاء دیگر بگیرند تخم ~~کدو~~ ~~تا~~ ~~بیست~~ ~~درم~~ ~~مغز~~ ~~دانه~~ زاک زرد

مشوی و با سرکا و روغن کل بسازند و بدن را طلا کنند صفت دیگر طلا دیگر دیگر

بگیرند تخم دیواج بیست درم مغز دانه زردالوی تلخ مثل آن سیماب کشته هشت

درم نمک گیشش پنج درم جمله را کوفته با سرکه سرشتند و با جزات گاوی باز ده

کنجد اندر حمام طلا کنند صفت طلاء دیگر کوگرد و سیماب کشته و زرد ادند طویل برابر

بگیرند زاک زرد و مردار سنگ از هر یک برابر و با سرکه یک ساعت در آفتاب

نهند بعده بدن را با و طلا کنند قاله ابو المنصور القمری فی معالجته و صاحب خلاصه

التجارب گوید دیدم که برگ شلغم را کوفته در سه روز گذاشتند و بعد از ان مالیده

در حمام بر خود مالیدن هر کی اگر بود و مره با سوختن ان ساختند و بعد از ان

باب گرم شستند صحت یافتند و بعض مکرر کردند و تمام بصلاح آمدند و حمام النفع

ارشیا است مجرب را و حکه را بدانکه حکه خارش بود مثلا بثور که بدن را

عارض گرده سبب بخارات حریقه لذاعه و اخلاط حاره قلیلة المقدار که در

تحت جلد محتبس میگردد بسبب انسداد مسامات یا بواسطه ضعف قوه دافعه از

دفع او حکه کاهی مزمن میشود و بسیار مینماید بسبب غلظت ماده و گاهی زود آب داقع

میشود بواسطه لطافت ماده و معالجه او قریب بمعالجه جرب است اینجا انجام

بحمام بیشتر است صفت معجون نافع مر خارش را اهلیله سیاه درم افتیمون پنجدرم

با کوفته و بیخته در روغن زرد ... گاوی سرشته طلا کنند صفت طلاء دیگر زردی

صح

۱۷۶

سفیدانه بیرون کرده سی درم مویز را نرم بسازند و باقی اجزا مسهل را کوفته
و بیخته در وی سرشند و دانکها از اندر هنگام حاجت مقدار جوزی تناول میکرده
باشند نقل من اقراباذین القلانسی و مالیدن روغن گل و سرکا و قدری آب
گرفش و قلیلی از بوره ارمنی خارش را مفید است صفت طلاء قوی بجهت حکه
بگیرند طین سه درم کافور و زعفران از هر یک یکدرم مجموع را نرم کرده
بعد از سرکا و روغن بادام شیرین تازه و پاره آب گل کاجره حل نموده بدن را باو
طلا کنند اول سرکا را با آب گل کاجره چند جوش دهند و بعد از آن اجزا و روغن بادام
را اضافه کرده طلا کنند صفت طلا دیگر بگیرند روغن گل یک جزو و آب انار ترش
دو جزو با هم جمع کرده چند جوش دهند قدری بوره ارمنی اضافه کرده باز
دو سه جوش دهند و بردارند در حمام بدن را باو طلا کنند کذا فی المعالجات
العمری صفت طلاء دیگر نافع دیگر آب گرفش اندر سرکه و روغن گل و گلاب
طلا کردن مفید بود دیگر تخم خشخاش را کوفته اندر سرکه و روغن طلا کنند دیگر
حلبه را جوشانیده باب او طلا کنند و آنچه مجربست در علاج مطلق جرب و حکهای
کهنه غسل است بآب معدن و کوکرد و زاگ و آب دریا محمد بن عبد الله المصری
میگوید بیست سال در زحمت گرفتار بودم آنچه در دنیا معالجه کردم نافع
نیامد وقتی بمردی گذر کردم بخدمت عبد الله مبارک رسیدم و احوال
باز نمودم این حروف مرا تعلیم کرد و گفت بنویس و کاغذ بر لب جوی
گذار کن تا قدرت خدا ببینی همچنین کردم چون هفت روز گذشت از گر
خلاص شدم و هر که آموختم او نیز خلاص شد حروف این است آه ه ه
ه سعید طغو و حنا عجداع د د ده ه سهو هی عجدراه باسم فلان بن
فلان والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب تمت رساله علاجید

